ترجمهٔ قطب شاهی



تتمهٔ نفحات ه

۲۹۰۳



(۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

احادیث این کتاب وانچه در ضمن شرح هر حدیث سمت گذارش یافته است
بر وجه اجمال حدیث اول
در ثواب کسی که چهل حدیث حفظ نماید و شرح آن مشتمل است بر آغاز و
چهار نمایش و انجام آغاز مشتمل است بر دو بخش بخش اول ترجمه متن
حدیث بی زیاده و نقصان بخش دوم ترجمه شرح بعض فقرات
حدیث که مصنف دام ظله بعربی شرح کرده اند و چند بحث در آن
مذکور است ۱ مراد بحفظ حدیث چیست ۲ حدیث چه معنی دارد و
چرا آنرا حدیث نامیده اند ۳ بیان احتیاج امت بحدیث نمایش
اول بیان آنکه دانستن معنی حدیث آیا در حصول ثواب مذکور شرط است
یا نه و بیان آنکه معنی حدیث را حدیث می توان گفت یا نه و در ضمن آن
یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ان هذا لفی الصحف
الاولی حدیث اول رحم الله امرا سمع مقالتی دوم من شبه بقوم نمایش

دوم بیان آنکه مراد بامت که درین حدیث واقع است جمیع امتست
یا بعض امت و از احتیاج احتیاج بیواسطه مرادست یا اعم و در ضمن
آن چهار حدیث با ترجمه اش مذکورست ۱ لا صلوة الا بطهور ۲ جعلت
لی الارض ۳ یحرم من الرضاع ۴ البیعان بالخیار نمایش سوم بیان آنکه
حدیثی که مشتمل بر چند فقره باشد یک حدیث است یا چند حدیث
و جدا کردن فقرات آن در وقت نقل جایزست یا نه و در ان سه حدیث
دیگر با ترجمه اش گذارش یافته ۱ لا سبق الا فی خف او نصل ۲ من نزل علی
قوم ۳ من فرج عن اخیه کربة نمایش چهارم استدلال بحدیث مذکور بر
آنکه خبر واحد حجتست و بآن تقریب آیه فرقه با تفسیرش سمت
گذارش یافته ۱ و ما کان المؤمنون لینفروا ۲ ان جاءکم فاسق بنباء
۳ و لا تقف ما لیس لک به علم انجام بیان معنی علم و فقه که درین حدیث
مذکورست و در ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه
مذکورست آیه انما یخشی الله حدیث ۱ لا یفقه العبد ۲ اللهم
فقهه ۳ یا بنی تفقه ۴ العلماء ورثة الانبیاء حدیث دوم
من عرف الله و عظمه در مرتبه کسی که شناخت خدا حاصل کرده باشد
و شرح آن مشتمل است بر آغاز و یک نمایش و طراز و انجام آغاز
مشتمل است بر دو بینش بینش اول ترجمه اصل حدیث بینش دوم
ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که احتیاج بشرح دارد و در ان چهار حدیث
و سه حدیث با ترجمه اش و چهار آیه با تفسیر گذارش یافته است نمایش
۱ بیان آنکه صوفیه را چرا اصحاب عرفان می نامند ۲ بیان آنکه بهشت را
در عوض عمل صالح میدهند یا بتفضل ۳ سبب ذکر آداب تأکید
حروف و

با آنکه بمقام محتاج بآن نیست ششم آنکه خوف و رجا یعنی ترس از خدا و
امید برحمت او می باید مساوی باشد حدیث اول خلق الله الارواح
قبل خلق الاجساد دوم لیس من عبد مؤمن الا و فی قلبه سوم اعجب ما کان
فی وصیة لقمان آیات الست بربکم ب ادخلوا الجنة و اذا
لقوا الذین آمنوا ج و اذا جاء اجلهم هفتم بیان آنکه مراد از معرفت
و شناسایی خدا درین حدیث چیست و آنکه چنانچه بکنه ذات خدا
نمیتوان رسید بکنه صفات او نیز پی نمیتوان برد و دران یک آیه
و چهار حدیث به پیشتر مذکور است آیه ان بعض الظن اثم حدیث ا
ما عرفناک ب ان الله احتجب عن العقول ج کلما میزتموه باو
هامکم د من عرف نفسه هشتم بیان آنکه معرفت چند مرتبه دارد
و تشبیه مراتب آن بمراتب معرفت آتش و دران یک آیه مذکور است
الله نور السموات انجام بیان صفات عشره اولیاء الله و رد حرف
بعض جاهلان صوفیه که خود را مکلف بنماز و روزه و سایر عبادات
نمیدانند و دران یک حدیث و دو فقره از قران ترجمه شده
حدیث تفکر ساعة آیه ا اقم الصلوة لذکری ب فاعتبروا یا
اولی الالباب حدیث سوم امن صلوة یحضر وقتها در ثواب ادای
نمازهای پنجگانه و شرح آن مشتمل است بر آغاز و نمایش و انجام
آغاز مشتمل است بر دو بینش بینش اول بدستور بینش دوم بدستور
و دران یک حدیث شرح یافته است که حضرت با زواج طاهره
فرموده اند که اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا نمایش بیان آنکه
نماز پنجگانه رفع گناهان صغیره مینماید و دران دو آیه و چهار حدیث با ترجمه

و تفسیر مذکورست آیه اول ان الحسنات ۲ اقم الصلوة طرفی النهار حدیث
والذی بعثنی بالحق بشیرا ونذیرا ان احدکم لیقوم من وضوئه ۳ ان الصلوات
کفارات سیوم ما من امرئ مسلم یحضره صلوة مکتوبة ۴ ان الصلوات
الخمس • بیان رفع منافی میان این حدیث و مدلول آیه کریمه
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه و دران ترجمه آیه مذکوره ایراد یافته است

حدیث چهارم

در بیان وضوی بیانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و
شرح آن بدستور و دو مشتمل است بر آغاز و شش نمایش و انجام آغاز
بدستور و در نمایش دوم چهار بحث و دو آیه با ترجمه ایراد یافته است بحث
اول در آنکه حدیث دلالت نیست بر آنکه آب آوردن غیر بواسطه وضو
مکروه است یا نه ب معنی استعاره تبعیه ج بیان آنکه عطف
امری بر امری بحرف ثم چه معنی دارد و آنکه ثم درین حدیث بی ملاحظه
معنی تراخی استعمال یافته د بیان آنکه اعاده بمعنی ایقاع اولی نیز استعمال
می یابد آیه ۱ فمنهم من یمشی علی بطنه ۲ الم ان تطهروا علیکم نمایش
اول در شستن رو در وضو رعایت الاعلی فالاعلی می باید کرد
یا نه و دران یک حدیث ترجمه شده که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به
نمایش دوم در تحدید وجه بر وجهی که مصنف دام ظله دران منفرد است
و دران یک حدیث و دو مسئله ایراد یافته حدیث الوجه الذی امر الله عز و جل
بغسله مسئله اولی آنکه امرار ید و راندن دست بر رو در حال شستن
رو واجبست یا نه ۲ آنکه در شستن رو رعایت الاعلی فالاعلی واجبست
یا نه نمایش سیوم بیان آنکه ترتیب در وضو واجبست یا نه و ذکر بحثی چند
که مصنف دام ظله بر شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بسته در رساله

بر وجوب ترتیب و دران یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است
آیه ان الصفا والمروة حدیث لا یقبل الله صلوة امرء حتی یضع الطهور
مواضعه ایدوا بما بدا الله به نمایش چهارم استدلال باین حدیث
برانکه بواسطه مسح آب تازه برداشتن جایز نیست و دران دو حدیث
با ترجمه مذکور است ا قال برأسه لا وقال برأسه نعم ب تصنع بیدک
فی الماء ثم تغسل نمایش پنجم وجوب مسح رجلین و مناظره با شیعه و
سنیه بر سر آن و دران نه حدیث با ترجمه اکثر مذکور است ا نعم هو الذی
نزل به جبرئیل عه ب یاتی علی الرجل ستون و سبعون سنه ج حدیث
کظامه د توضأ و مسح علی نعلیه ه الوضوء غسلتان و مسحتان و در ضمن ترجمه
آن حکایت مباهله حضرت با کفار ایراد یافته ز ویل للاعقاب من النار
ح رایت علیا عه توضأ فغسل کفیه ط ان النبی لما توضأ مسح رجلیه
نمایش ششم در بیان معنی کعب و بحثی که مصنف را دام ظله دران با
علامه است بود دران شش حدیث ترجمه شده ا هنا یعنی المفصل
و مسح علی مقدم راسه ج و اذا مسحت بشیء من راسک د فدعا
بطشت او تور ه وصف الکعب فی ظهر القدم و وضع یده علی ظهر القدم
انجام دفع ایراد شیخ شهید علیه الرحمه بر علامه حلی علیه الرحمه
حدیث در تعلیم وضوی امیرالمومنین عه محمد حنفیه و دعاهایی که در اثنای وضو خواندن
آن سنت است و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام
آغاز بدستور و در نمایش دوم سه بحث مذکور است ا اعلال بنا که در اصل
چه بوده ب اعلال اللهم و اختلاف مذاهب در اصل آن و دلایل هر مذهب
ج بیان معنی تضمین در اصطلاح اهل عربیت نمایش اول بیان اختلاف

نسخ در دعاهایی که در وضو خوانده میشود نمایش دوم بیان آنکه طلب
بندگان روز قیامت تفهیم و تلقین حجت خود را از پروردگار بجهت نجات
و دران دو آیت و یک حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه یوم تأتی
کل نفس ب الیوم نختم علی افواههم حدیث نگاهی با شعر دعینه والجنی
لعبدی نمایش سیوم بیان معنی والخلد فی الجنان بسیاری که بچند وجه
گفته اند و دران یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه والشمس والقمر
بحسبان حدیث لایزال المنام طایرا نمایش چهارم بیان آنکه شستن
مرتبه دوم اعضای وضو را سنت است یا بدعت و دران دو حدیث
مذکورست أ والله ما کان وضوء رسول الله ب افضل الاعمال احمزها
انجام بیان آنکه آب وضوء باید بوزن یک مد باشد و ذکر آنکه آب
استنجا دران داخل است یا نه حدیث ششم
در تیمم بیانی و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و سه نمایش و انجام آغاز
بدستور و در نمایش دوم دو حدیث ترجمه شده أ قال رسول الله صلعم
ذات یوم لعمار ب قال عمار کنا فی سریة نمایش اول بیان آنکه استهزا
بغمر صه لعمار بجه معنی است و دران دو آیه و چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته آ
آیه أ اتتخذنا هزوا ب انا انشأناهن انشاء حدیث أ عمار جلده بین
عینی ب انی امزح ولا اقول ج اما علمت ان الجنة د یدخل الجنة
نمایش دوم در آنکه ضربه بر زمین جز تیمم است یا مثل اغتراف در وضو
جزئیست و بعض ابحاث که بآن متعلق است طراز بیان آنکه در تیمم مسح
جبهه کافیست یا تمام رو را مسح می باید کرد نمایش سیوم بیان آنکه
در مطلق تیمم یک مرتبه زدن دست بر زمین کافیست یا در بعض دو مرتبه

می باید و در ضمن آن معنی اقسام اربعه حدیث سمت گذارش یافته و یک
حدیث ترجمه شده که هو ضرب واحد للوضوء والغسل الجنابة بیان آنکه
در تیمم علوق تراب در دست شرط هست یا نه و در ضمن آن یک حدیث
با ترجمه مذکورست که ثم قال فلم تجدوا ماءً الی قوله والحرج الضیق

حدیث هفتم

در نماز بیانی و تعلیم امام علیه السلام نماز را بحماد بن عیسی و شرح آن مشتمل است
بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور و در بینش دوم پنج بحث و سه
آیه مذکورست بحث ا بیان آنکه نسب حماد و ذکر حال او ب تجویز فصل
میان فعل تعجب و معمول آن ج در معنی خشوع و بیان آنکه مراد بخشوع در نماز
چیست د بیان معنی ترتیل که در قرائت قرآن بکار می باید برد که ورتل
القرآن ترتیلا و بعضی تفصیل دران باب که بشرح و بسط از مترجم واقع شده است
ه بیان معنی سبحان ربی العظیم وبحمده آیات ا والذین هم فی صلواتهم
ب ایاک نعبد ج لا یسمعون الی الملأ الاعلی نمایش اول بیان بعض سنتهای
نماز که بمردان اختصاص دارد و زنان را ایشان با آن سنت نیست بلکه مکروه است
نمایش دوم در بیان فرق میان سجود بر الف و ارغام که در سجود سنت است
و دران چهار حدیث با ترجمه مذکورست ا لا تجزی صلوة لا یصیب الانف
ب ان رسول الله صلی رکعتین ج من مضی علیه یوم واحد
ا یعجز احدکم ان یقرا ثلث القرآن

حدیث هشتم

در بیان زکوة مال و زکوة بدن و شرح آن گذارش یافته است در ضمن
دو بینش بی دستور

حدیث نهم

در فضل و شرف ماه مبارک رمضان و شرح آن مشتمل است بر آغاز

و دو نمایش و انجام آغاز بدستور و در نمایش دوم نه بحث ده آیه و شش حدیث
با ترجمه سمت گذارش یافته است ابحاث ا تصحیح عطف نفی با عدم ظهور
بعدیه و تعقیب ب تصحیح تاکید با آن با آنکه مقام تقاضای آن ندارد ج
فرق میان فقیر و مسکین و بائس و بیان آنکه کدام بی خیرترند د مراد برحم
جایی که میگویند صله رحم سنت است کیانند ه حکایت مهدی عباسی
با امام موسی کاظم علیه السلام و بیان آنکه ذکر سبعین کنایه از عدد بسیار
میباشد و سبب اختصاص سبعین باین امر ز در تقسیم عدد بمزوج و فرد
و زوج الزوج و زوج الفرد و مجذور و غیر مجذور و امثال آن و بیان معنی
هر یک ح بمیزان درآوردن عمل در این نشاء بچه وجه است ط بیان مراتب
ورع و درجات آن آیات ا ولا تعزموا عقدة النکاح ب کم من قریة
اهلکناها ج ونادی نوح ربه د انه لیس من اهلک ه انما الصدقات للفقراء
و اما السفینة فکانت ز فهل عسیتم ان تولیتم ح ان تستغفر لهم سبعین
مرة ط ادخلوا فی امم قد خلت ی اذا نودی للصلوة احادیث ا ان الله
تعالی یقول لی ان الصوم لی ب لا تقولوا هذا رمضان ج اللهم احینی
مسکینا د الفقر سواد الوجه ه الفقر الذی لا یسئل الناس و لا یکون
الرجل من المتقین نمایش اول بیان اولویت و بهتری حمل خطب درین
حدیث بر تضمین معنی و غلط نمایش دوم بیان آنکه اجسام آن نشاء بمیزان
اعمال در می آید در حقیقت نفس اعمال است یا صحایف اعمال انجام
توجیه طرفیت در کلام حضرت امیر که و ذلک فی سلامة من دینی

حدیث دهم

در فضیلت حج و مناسک آن و شرح آن مشتمل است بر دو نمایش بدستور

و در بینش دوم دو حدیث گذارش یافته است ا الذنوب التی تغیر النعم ب ان من
الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا

حدیث یازدهم

در بیان جهاد اکبر و جهاد اصغر و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام
گذارش یافته آغاز بدستور و در بینش دوم سه بحث و یک آیه مذکورست
ابحاث ا بیان معنی مرجع و اعلال آن ب بیان معنی جهاد نفس و مراتب آن
ج استدلال باین حدیث بعدم تجرد نفس ناطقه و رد آن آیه قد افلح من
زکیها نمایش در فضیلت جهاد نفس و کسر قوای او و بعض تطویلات
دران باب و دران یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه الذین جاهدوا
فینا حدیث یفتح للعبد لساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة
انجام در وقوع نفس ناطقه میان قوای متضاده و بعض تطویلات دران باب و
دران ضمن شش آیه با ترجمه مذکورست ا و هدیناه النجدین ب انا هدیناه السبیل
ج و خسر خسرانا مبینا د الم اعهد الیکم ه و سخر لکم ما فی السموات و افتتخذونه
و ذریته

حدیث دوازدهم

در امر معروف و نهی منکر و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته
است آغاز بدستور و در بینش اول دو آیه ترجمه شده ا ولتکن منکم
امة ب و من قوم موسی امة نمایش اول بیان آنکه وجوب امر معروف و نهی منکر
عینی است یا کفائی و دران دو حدیث با ترجمه ایراد شده ا من ترک انکار
المنکر بقلبه ب انه قد حق لی ان آخذ البری منکم نمایش دوم در شروط اربعه
وجوب امر معروف و نهی منکر انجام در بیان شرط خامس که بعضی اعتبار کرده اند
و بعضی نه و دران دو آیه و یک حدیث مذکورست آیه ا اتامرون الناس
بالبر ب کبر مقتا عند الله حدیث مررت لیلة اسری

بی

حدیث سیزدهم

درانکه طلب روزی از وجه حلال می باید کرد نه از حرام و شرح آن در ضمن
آغاز و یک نمایش و انجام گزارش یافته است آغاز بدستور و در نمایش دوم
این آیه تفسیر شده است که ومن یتق الله یجعل له مخرجا نمایش بیان آنکه رزق
مخصوص است بحلال ورد استدلال جمعی که میگویند حرام نیز رزقست و دران
دو آیه و دو حدیث ترجمه شده است آیه ا ومما رزقناهم ینفقون ب وما من
دابة حدیث کنا عند رسول الله صلی الله علیه وآله اذ جاء عمرو بن قره ب
لا احصی ثناء علیک

حدیث چهاردهم

پسندی که حضرت امیر المومنین علیه السلام بجهت خانه خریدن شریح قاضی
انشا فرموده اند و شرح آن در ضمن آغاز و انجام سر انجام یافته آغاز بدستور
انجام درانکه میتواند بود که مراد بخانه در کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام معنی
دیگر باشد و بیان معنی مذکور

حدیث پانزدهم

در نهی از اعانت ظالم و حکایت نویسنده سلاطین بنی امیه با امام جعفر صادق
علیه السلام و شرح آن اشتمال یافته بر آغاز و یک نمایش و انجام آغاز بدستور
نمایش بیان آنکه اعانت ظلمه حرامست واگرچه بفعل مباح باشد و دران
ضمن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا ا حدیث
ما احب انی عقدت لهم عقدة ب ومن علق سوطا بین یدی سلطان جابر
ج الداخل فی اعوان الظلمة من بعیک الابر انجام استدلال باین حدیث
برانکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت احوال آن نشاه بمنصه
ظهور می آید و دران سه حدیث با ترجمه اندراج یافته است الف لن یخرج
احدکم من الدنیا آ یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر ب یا

حدیث چهاردهم

چار همدان

حدیث پانزدهم

دعای امیر المؤمنین علی علیه السلام جهت ادای قرض

حدیث شانزدهم

در تنزیه انبیا علیهم السلام از مناهی و سؤالهای مامون از امام رضا علیه السلام
و ذکر
دران جوابهای آن حضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام
گذارش یافته است آغاز بدستور و در نمایش اول ده آیه تفسیر شده ا فلما
جاء موسی لمیقاتنا ب لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة ج رب ارنی انظر
الیک د ولقد همت به وهم بها ه وذا النون اذ ذهب مغاضبا و واما اذا ما
ابتلیه ز فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت ح فلولا انه کان من المسبحین
ط اجعل الالهة الها واحدا ی انا فتحنا لک فتحا مبینا و در نمایش دوم دو بحث
و دو آیه اندراج یافته وجه تسمیه طور موسی بسینا و بیان معانی مختلف سینا را
گفته اند ب حکایت در شکم ماهی رفتن یونس پیغمبر ع و مناجاتی که دران حال
میکرد آیه ا ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء ب واذا ما ابتلیه نمایش اول
در بحث معتزله با اشاعره در مسئله رویت و استدلال بر امتناع آن و دران
دو آیه و دو حدیث سمت گذارش یافته است آیه ا فان استقر مکانه ب فقد
سئلوا موسی اکبر من ذلک حدیث ا لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان ب
الحمد لله الذی لا تدرکه الشواهد نمایش دوم تصحیح تقدم خرابر شرط که بحسب
ظاهر درین حدیث وقوع یافته نمایش سیوم بیان آنکه از برهان پروردگار
که درین حدیث وارد شده چه معنی اراده شده و دیدن یوسف پیغمبر ع
آنرا چون بوده و دران چهارده آیه ترجمه یافته ا فان علیکم لحافظین ب
لا تقربوا الزنی ج واتقوا یوما د ولما بلغ اشده ه انه من عبادنا و ...

راودتني ر ولقد راودته عن نفسه ح آلآن حصحص الحق ط انه من کيدکن
امراة العزيز براوة فتيها ا حاش لله ما علمنا ب وشهد شاهد من
اهلها ح کذلک لنصرف عنه السوء فبعزتک لاغوينهم اجمعين انجام ذکر
بعضي توجيهات که مفسرين نسبت گناه را به پيغمبر ص در آية ليغفر لک الله ما
تقدم من ذنبک وما تاخر کرده اند ودران دو آية ترجمه شده ا اذا
جاء نصر الله والفتح ب ان الحسنات يذهبن السيئات

حديث هجدهم

درباب کسي که همنشيني واختلاط بااو بايد کرد ودر بينش دوم دو حديث
مذکورست ومن الناس ب ليأتين على الناس زمان لا يسلم لذي دين دينه

حديث نوزدهم

حکايت نشانيدن يهودي حضرت رسالت را صه بواسطه طلب حق خود
ومال حال او

حديث بيستم

حکايت مرور عيسى ع با جواريان بديهي که مردم آن مرده بودند وزنده گردانيدن
يکي از ايشان را وپرسيدن احوال آنجماعت را ازاو وشرح آن مشتمل است
بر آغاز ودو نمايش وانجام آغاز بدستور ودر بينش دوم دو بحث و
چهار آيه گزارش يافته بحث سبب اختصاص عيسى عليه السلام بروح الله
وکلمة الله ب اعلال طاغوت وبيان معاني آن آيات ا يريدون ان
يتحاکموا الى الطاغوت ب والذين کفروا اولياءهم الطاغوت ب ج
ادخلوا في امم ر فذلکن الذي لمتنني فيه نمايش اول در تشبيه حال ابناي زمان بحال
آن بچه در چاه که در ته آن ماري دهن باز کرده باشد ودر ديوار آن
بعسل آلايش يافته نمايش دوم درانکه اطلاق عبادت بر اطاعت و تبعيت

ارباب عصیان بحبیب حقیقت متنبهٔ سبیل مجاز و در ضمن آن سه آیه و چهار حدیث
ترجمه شده آیه ا افرأیت من اتخذ الهه هواه ب الم اعهد الیکم ج اتخذوا
احبارهم حدیث ا من اصغی الی ناطق فقد عبده ب من اطاع رجلا ج والله
ما دعوهم الی عبادة انفسهم د والله ما صلوا لهم و ما صاموا لهم کلام در حقیقت
عذاب قبر و کیفیت آن و دران یک آیه و دو حدیث مذکور است آیه ا ان
الذین توفیهم الملائکه حدیث ا ان بین الدنیا والاخرة الف عقبه ب انا تخاف
ان تنزل به نقمة

بیست و یکم

سوال سلیم بن قیس از امیر المومنین ع از دروغ بستن مردم بر پیغمبر خدا و جواب
آن حضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش گذارش یافته آغاز بدستور
و در نمایش اول دو آیه ترجمه شده ا و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم ب ما آتیکم
الرسول فخذوه نمایش در تحقیق وضع حدیث و ذکر بعض احادیث
موضوعه که صغانی نقل آن کرده و دران احادیث موضوعه چهار حدیث
سمت گذارش یافته ا لا سبق الا فی نصل او خف ب انظر وجهک فی المرآة
ج شاوروهن و خالفوهن د قولوا الحق ولو علی انفسکم انجام در خبر دادن
حضرت امیر ع از غیب در چند موضع و دران سه حدیث مذکور است ا والله ما یزید
ان العمرة ب کیف یعبرونه و هو اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ج القی الیه خمیصا

بیست و دوم

وصیت حضرت امیر المومنین علی بامام حسن علیهما السلام و شرح آن ایراد یافته است
در ضمن آغاز و انجام آغاز بدستور و در نمایش دوم دو آیه و ده حدیث ترجمه
شده آیه ا و فاکهة مما یتخیرون ب انما یخشی الله من عباده احادیث ا در باب
رعایت جانب همسایه که ما زال جبرئیل یوصینی بالجار ب در باب گرامی داشتن

مهمان که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه ح اذا اصبحت فلا
تحدث نفسک د انما اخاف علیکم اثنتین ج الا تعجبون من اسامة اذ قیل
لک هل تخاف الله فاسکت ر والله ما عبدتک خوفا من نارک ح یا علی
ان هذا الدین متین ط ثکلتک امک وهل یکب الناس ی من کان یؤمن
بالله والیوم الآخر انجام در تاویل عصیان انبیا وائمه هدی علیهم السلام که
بخود نسبت داده اند و دران شش حدیث با ترجمه ایراد یافته ا رب عصیتک
بلسانی ب ان رسول الله کان یتوب ج انی لاستغفر الله د اعبد الله کانک
تراه ه انه لیغان علی قلبی و حسنات الابرار ///

حدیث بیست و سوم

در پرهیز کردن از گناه

حدیث بیست و چهارم

در ذم فحش گویان و بی حیایان و شرح آن گذارش یافته است در ضمن آغاز
وانجام آغاز بدستور و در بینش اول یک آیه ترجمه شده که وشارکهم فی
الاموال و در بینش دوم بحث لغیه مذکورست انجام بیان آنکه مشارکت شیطان
در اولاد بچه معنی است و دران سه حدیث مذکورست ا در اداب کدخدا شدن
که اذا تزوج احدکم کیف یصنع ب در آنکه در وقت مجامعت بسم الله باید
گفت که ان الرجل اذا دنی من المرأة وجلس مجلس ح یحبنا و یبغضنا

حدیث بیست و پنجم

در کنیز خریدن عایشه و آزاد کردن و احکامی که از آن بوضوح میرسد و شرح
آن نموده شده است در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور نمایش
اول در آنکه کنیزکی که آزاد شود اگر شوهر او نیز آزاد باشد او را اختیار
فسخ نکاح هست یا نه و دران چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است ا اتیا

امره اعتقت فامرها بيدها ب ان زوج بريرة كان عبدا ج لو راجعته فانه د
لا انما انا شافع طراز در استثناى يك صورت از حكم مذكور و بحث
مترجم بر مصنف دام ظله تابش دوم در اينكه صدقه گرفتن بر پيغمبر و ائمه
عليهم السلام حرامست يا نه و دران دو حديث مذكورست ا ما شعرت
انا لا ناكل الصدقه ب انما حرم علينا الصدقه انجام در تحقيق اينكه آل پيغمبر كه صدقه
بر ايشان روا نيست كيانند حديث
نقل حضرت رسالت صلى الله عليه و آله حديث قدسى را كه كلكم ضال الا من
هديت و شرح آن اشتمال يافته است بر دو تابش ٧ بدستور و در تابش دوم
١٣ ايه و ٤ بحث و ٣ حديث مذكورست آيه ا كلهم آتيه يوم القيمه ب
والذين قتلوا فى سبيل الله ج واما ثمود فهديناهم د انك لا تهدى من احببت
ه اهدنا الصراط المستقيم و والله يهدى من يشاء ز ان هذا القرآن يهدى
ح والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا ط ان ربك لذو مغفرة ى قل يا عبادى
الذين اسرفوا يا الذين لا يدعون مع الله الها آخر يب ان الله لا
يغفر ان يشرك به يج ولسوف يعطيك ابحاث ا معنى هدايت و اختلاف مذاهب
دران ب هدايت خداى تعالى هرچند نوعست ج در اينكه در عبادت خداى تعالى
عجب نبايد داشت د حكايت اسلام آوردن وحشى قاتل حمزه ه در اينكه
اميدوارى بكدام آيه از آيات قرآنى بيشترست و تمثيل اميد داشتن برحمت
خداى بى عمل صالح بحال زارعى كه بى اهتمام مزراعت اميد حاصل داشته
باشد احاديث ا در بالا بردن ملائكه اعمال بندگان را و از آسمانها گذرانيدن
كه ان الله تعالى خلق سبعة املاك فجعل فى كل سماء ملكا ب ليغفرن الله
يوم القيمه مغفرة ما خطرت على قلب احد ج لولا انكم تذنبون و تستغفرون

حدیث بیست و هفتم

در آنکه سوگند خوردن فرزند و بنده و زن بی اذن پدر و صاحب و شوهر صحیح نیست
و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته است آغاز بدستور
و در نمایش اول آیتی ترجمه شده که لن یجعل الله للکافرین نمایش اول در آنکه
نفی حضرت سوگند ایشان را بی اذن بر نفی صحت محمول است یا بر نفی لزوم و
دران یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه ولا تنقضوا الایمان حدیث ان
لی جاریة حلفت منها بیمین نمایش دوم در بیان نذر مطلق و نذر مقید و آنکه
هر دو قسم در معصیت منعقد نیست و دران سه آیه و پنج حدیث مذکور است
آیات ا انی نذرت للرحمن ب انی نذرت لک ما فی بطنی ج یوفون بالنذر
حدیث ا من نذر ان یطیع الله ب لیس النذر بشیء حتی یسمی شیئا ج اللهم ان
لک علی نذرا د ان الله عز و جل اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا و بعد از
ترجمه آن قصه ایثار امیر المومنین و فاطمه و حسنین قوت سه روزه خود را مسکین
و فقیر و یتیم که سوره هل اتی بواسطه آن در شان ایشان نازل شده مذکور است ه
اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله و هو محرم انجام در آنکه متعلق یمین و نذر می
باید رجحان داشته باشد و بیان وجه تامل مترجم

حدیث بیست و هشتم

حکم حضرت امیر المومنین علیه السلام میان دو کس که توشه خود را با رهگذری خورده
بودند و قسمت هشت درهم که رهگذری در عوض آنچه خورده بود با ایشان داده بود
میان ایشان

حدیث بیست و نهم

در جمع کردن غنی رخت خود را از نزدیک آن مفلس و عتاب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بدو و شرح آن در ضمن دو نمایش بدستور مذکور است

حدیث سی ام

در نهی رسول خدای صلی الله علیه و آله از بعض امور و بیان معنی گناه کبیره و
صغیره و شرح آن در ضمن آغاز و شش نمایش و انجام سمت گذارش
یافته است آغاز بدستور و در نمایش اول این آیه ترجمه شده الف ولمن
خاف مقام ربه و در نمایش دوم دو حدیث ا اتقوا الکلام عند ب یا علی
لا تتکلم عند نمایش اول در این که مراد بدرخت میوه دار که در این حدیث نهی
از بول کردن در زیر آن شده کدام درخت است نمایش دوم در این که مراد
بنهی زنان از تکلم بزیاده بر پنج کلمه چیست نمایش سیوم آنکه مراد بعدم قبول
نماز شارب خمر تا چهل روز چیست که این حدیث متضمن آنست و در آن پنج آیه
و یک حدیث ترجمه شده آیات ا انما یتقبل الله من المتقین ب ربنا تقبل منا
ج فتقبل من احدهما و در ضمن ترجمه آن حکایت قابیل و هابیل و قربان ایشان
ایراد یافته است د والزمهم کلمة التقوی ه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا
حدیث ان من الصلوة لما یقبل نمایش چهارم در بیان غیبت و حرمت
آن و بیان مواضعی که تجویز غیبت شده و در آن یک حدیث مذکور است که سمع
رسول الله صلعم امرأة تسابّ جاریة لها نمایش پنجم بیان آنکه نفس اصرار بر صغیره
کبیره است یا آنکه گناه صغیره کبیره نشود با اصرار نمایش ششم در تحقیق عدد
کبایر و اختلاف مذاهب در معنی کبیره و عدد آن و ذکر عقابی که بر هر کدام مترتب است
و در آن بیست و هشت آیه و چهارده حدیث با ترجمه سمت گذارش یافته است آیات ا
ان تجتنبوا کبائر ب ان الله لا یغفر ان یشرک به ج و من یقتل مؤمنا د
الذین یرمون المحصنات ه ان الذین یأکلون اموال الیتامی و و من یفعل ذلک
یلق اثاما ز والذین لا یدعون مع الله الها آخر ح یا ایها الذین آمنوا اذا

لقیتم الذین کفروا ط و بترا بو الدقی ما سبقکم بها من احد و ما هی من الظالمین
ببعید الذین یاکلون الربوا لقد علموا لمن اشتراه ولا یغتب بعضکم بعضا
ان الذین یشترون بعهد الله واقیموا الشهادة لله انما الخمر والمیسر
ومن یرد فیه بالحاد ان السارق والسارقة اولئک لهم اللعنة
ولا تیاسوا من روح الله فلا یامن مکر الله حرم علیکم المیتة والدم
وتری کثیرا منهم یسارعون ویل للمطففین ان الله لا یحب المسرفین
ان المبذرین کانوا حافظوا علی الصلوات ومن رمی محصنا
او محصنة للزانی ست خصال الکبایر سبع لما عمل قوم لوط ما عملوا
ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم در پیدا شدن لواط میان قوم لوط
بعمل شیطان که کان قوم لوط افضل قوم خلق الله فطلبهم ابلیس الطلب الی آخر
الحدیث در بیان عقاب لواط که من نکح امرأة فی دبرها او رجلا حشره
الله یوم القیمة انتن من الجیفة در گناه سود زر که لما اسری بی الی السماء
رأیت رجالا بطونهم کالبیوت در ذم غیبت که ایاکم والغیبة در گناه
قسم دروغ خوردن که من حلف یمینا بالله در گواهی ناحق که من شهد
شهادة الزور در توبه کسی که گواهی دروغ داده باشد که توبة
شهادة الزور ان یودی المال در ذم شرب خمر که مدمن الخمر یلقی الله
من شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله من الاشیاء والروبة اربعة لا یدخل
بیتا لا خرب در نا خیر ادای حق مردم که من حبس حق المومن اقامه الله
ایما مؤمن حبس مومنا عن ماله من خان امانة فی الدنیا در رفع منافات
میان کبیره بودن همه گناهان و میان آنچه مقرر شده که اجتناب کبیره کفاره
گناهان صغیره است در میان آنکه بر تقدیری که صغیره و کبیره بودن

گناه باضافه باشد عادل جمعی خواهد داشت

حدیث سی و یکم

در آنکه در عمل سنت حدیث ضعیف کافیست و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز
و دو نمایش آغاز بدستور نمایش اول در سبب حکم علمای شیعه باستحباب
بعض اعمال بحدیث ضعیف با آنکه حکم شرعی بآن ثابت نمیشود و در آن دو
حدیث ترجمه شده ا من بلغه ثواب من الله علی عمل ب من بلغه شیء
من الثواب علی شیء نمایش دوم در سبب تجویز علمای سنت آنرا با آنکه
این حدیث در طریق ایشان نقل نشده است

حدیث سی و دوم

تعلیم پیغمبر علیه السلام شعبه هذلی دعایی بواسطه سالم بودن از امراض در
دنیا و دعایی بواسطه رستگاری در آخرت و شرح آن بدستور در
ضمن دو منش گذارش یافته است

حدیث سی و سوم

در اثبات شاد کردن خاطر مومن و در ضمن منش دوم از شرح آن دو روایت تفسیر
شده است ا یوم تجد کل نفس ما عملت ب یومئذ یصدر الناس اشتاتا

حدیث سی و چهارم

در ثواب فاش نکردن قبایح مردم و فرو خوردن خشم خود و تجهیز اموات و
امثال آن و در منش دوم از شرح آن دو آیت و چهار حدیث ترجمه شده
آیه ا من جاء بالحسنه ب والکاظمین الغیظ حدیث ا افضل الاعمال احمزها
ب من احب السبیل الی الله عز و جل جرعتان ج من کظم غیظا د در
سلوک امام زین العابدین ع با کنیزی که آب بر دست ایشان میریخت
و آفتابه خطا شده بر روی مبارک ایشان آمده مجروح گردانید

حدیث سی و پنجم

در حرمت مومن نزد خدای تعالی و آنکه صلاح حال بندگان نسبت بایشان
بعمل می آید و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ابرد یافته و در نمایش
دوم از آغاز چهار آیه و یک حدیث و چهار بحث مذکور است آیات سبحان الذی
اسری بعبده ب و من الناس من یقول آمنا ج من المومنین رجال صدقوا د
یسومونکم سوء العذاب حدیث حدیث قدسی که من عادی لی ولیا فقد
اذنته بالحرب ابحاث در اسم ان آمدن جار و مجرور و خبر بودن موصول
بر خلاف متعارف نحات باستشهاد بآیهٔ قرآنی و کلام مهر شبهه شریف
در تفسیر آن ۳ بیان آنکه دو جمله که جهت اتصالی باهم دارند و جهت انقطاعی
گاه جهت انقطاع ملاحظه میشود و حرف عطف در میان ایشان می آورند و
گاه جهت اتصال رعایت میشود و بی حرف عطف ذکر می کنند ۴ در بیان
معنی دوست داشتن خدای تعالی بندگان خود را ۵ بیان مقصود صوفیه
و ارباب عرفان از خود را خدا انگاشتن و او را تعالی شانه سمع و بصر خود دانستن
نمایش اول تاویل نسبت تردد خاطر بجناب اقدس تعالی که این حدیث متضمن آنست
نمایش دوم رفع منافات و تخالف میان آنچه این حدیث دلالت بران دارد
که مومن مکروه میدارد مرگ را و میان حدیث من احب لقاء الله احب الله
لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه و در آن سه حدیث ترجمه شده ا ان
ابن ابی طالب آنس بالموت ب فزت و رب الکعبه ج المومن اذا حضره
الموت بشر برضوان الله انجام بیان بعض مواضع که سنت افضل از واجب است.

حدیث سی و ششم

صحبت حضرت امیر المومنین علیه السلام با کمیل بن زیاد و شکایت آنحضرت از ابنای
زمان خود یا و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام نموده شده است

آغاز بدستور و در بینش دوم پنج آیه و چهار بحث مذکورست آیات ا و کونوا
ربانیین ب و ان ربک لذو مغفره ج و لتکبروا الله د و من یوتی الحکمه
اولئک علی هدی من ربهم بیانات بیان معنی ربانی ب در آمدن علی بمعنی
مع و بمعنی سببیت بیان معنی شکل در لغت و نقل آن بمعانی دیگر د تقسیم
حضرت علیه السلام علم زمان خود را بچهار قسم نمایش اول در بیان معنی امام زمان
و اختلاف اقوال علما در آن و ضمن آن سه حدیث ترجمه من مات و لم
یعرف امام زمانه ب ذلک الذی یفتح الله علی یدیه ج و الذی یحشی
بالحق بینا انهم لیستصبون بنوره نمایش دوم بحث ابن طاوس علیه الرحمه
با بعض فضلای بغداد در باب صاحب الزمان علیه السلام انجام ذکر
کلام شیخ محی الدین اعرابی در باب غیبت صاحب الامر علیه السلام و ترجمه
آن کلام حدیث

در فضیلت نیت از عمل و شرح آن در ضمن آغاز و پنج نمایش و انجام سمت
یافته است آغاز بدستور دوم بینش اول این آیه تفسیر شده که الذی
خلق الموت و الحیوه و در بینش دوم یک آیه و یک حدیث یک بحث مذکورست
آیه و کنتم امواتا حدیث ما عبدناک خوفا من نارک بحث معنی عمل صالح و ذکر
بعض تعریفات اهل حال عمل خالص نمایش اول درین که اگر در عبادت
حصول ثواب یا خلاص از عذاب الهی قصد شود آن عبادت صحیح است
یا نه و در ضمن آن شش آیه و یک حدیث ترجمه شده آیات ا ادعوا ربکم
ب کانوا یسارعون فی الخیرات ج و ادعوه خوفا د یا ایها الذین آمنوا
ارکعوا ه اولئک هم المفلحون و قد افلح المومنون حدیث العباد ثلثه
نمایش دوم درین که اگر با قصد قربت چیزی دیگر قصد شود آیا خلل در عبادت

دارد یافته نمایش سیوم در تعریف نیت و رفع بعض اعتراضات از ان و در آن
یک آیه ترجمه شده که واذا حللتم نمایش چهارم استدلال بر وجوب نیت
در عبادات ببعض آیات قرانی و ذکر سخنی چند که بر استدلال مذکور
وارد است و ترجمه این آیه که وما امروا الا لیعبدوا الله و بحث مترجم بر وجه
تدبر مصنف دام ظله نمایش پنجم در دفع بحث ملا جلال دوانی بر
عبارت فقها و بحث مترجم بر تحریر مطلب انجام در ذکر بعض توجیهات
که علما در باب افضل بودن نیت از عمل و منافات آن بمضمون حدیث که
افضل الاعمال احمزها و حدیث ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم یکتب علیه
ذکر کرده اند و بحث مترجم بران و دران دو آیه و سه حدیث ترجمه
شده است آیه فمن یعمل مثقال ذرة ب اقم الصلوة لذکری احادیث
نیة المومن ب ان ابن ادم اذا هم ج افضل الاعمال احمزها

حدیث سی و هشتم

در توبه و شرح آن اشتمال یافته بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بر سه نور
و در بینش دوم یک حدیث و چهار بحث مذکور است حدیث اذا حیل بینه
و بین الکلام بحث ا در معنی توبه لغة و اصطلاحا و ترتب و حصول آن بر
سه امر ب در ذکر بعض تعریفات توبها که بر زبان ارباب قلوب جاری شده
ج در معنی قبول توبه د در بیان معنی معاینه که نهایت زمان قبول توبه است
نمایش اول در فوری بودن وجوب توبه و ذکر بعض خطرها که در تاخیر
آنست و دران سه آیه و دو حدیث با ترجمه مذکور است آیات ا وحیل
بینهم و بین ب من قبل ان یاتی احدکم الموت ج کلا بل ران حدیث ا
اما من شیء افسد للقلب من خطیئته ب ما من عبد الا و فی قلبه نکتة

نمایش دوم در آنکه توبه کسی که قدرت بر اقدام گناه نداشته باشد
صحیحست یا نه و دران یک آیه و یک حدیث با ترجمه ایراد یافته آیه ولیست
التوبة للذین یعملون السیئات حدیث ان الله یقبل التوبه نمایش سوم
در معنی توبه نصوح و اختلاف اقوال دران و دران یک آیه و سه حدیث
ترجمه شده آیه یا ایها الذین آمنوا توبوا حدیث ا یتوب العبد عن الذنب ب
ان التوبه یجمعها ستة اشیاء ج ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار
نمایش چهارم در استحباب غسل بعد از توبه و دران یک آیه و دو حدیث
ترجمه شده آیه ان السمع والبصر والفؤاد حدیث ا در زجر امام جعفر ع
شخصی را از جهة گوش انداختن او بر آواز خانه همسایه که بساز و
غنا قیام داشته اند که قم فاغتسل و صل ما بدا لک فلقد کنت مقیما
علی امر عظیم ب لا تنظر الی ما فعلت انجام در رفع حقوق الله و حقوق الناس
از خود بعد از توبه حدیث سی و نهم

در ذکر عذاب قبر و اهوال موقف و شرح آن مشتمل است بر آغاز و سه
نمایش و انجام آغاز بدستور و در نمایش دوم شش آیه و ده حدیث
و هشت حدیث مذکورست آیات ا یثبت الله الذین آمنوا ب ان اصحاب
الجنة ج و اما ان کان من المقربین د یوم یرون الملائکة ه لولا انزل علینا
الملائکة و لولا انزل فبشرهم بعذاب الیم احادیث حدیث در سوال و جواب
قبر که ثم یعاد روحه فی جسده ب ان المسلم اذا سئل فی القبر ج
یفسح له فی قبره سبعون ذراعا د ولا یسئل فی القبر الا ه فیقول یا عبد الله
من انت و انی تارک فیکم الثقلین ز در رم کردن حیوانات از آواز عذاب
که انی کنت لانظر الی الابل والغنم ح رم کردن استر بغیر صد در گورستان

بنی نجار که بنیا رسول الله صلعم فی حایط لنبی النجار ط در مارانی که در قبر می باشند
که ان الله یسلط علیه تسعة وتسعین تنینا ی ان الله تعالی تسعه وتسعین
اسما الحان بیان معنی روح وریحان جنت تلقین پیغمبر فاطمه بنت
اسد ما در امیر المومنین عه را بعد از دفن بگفتن اینک اینک ج بیان
معنی قول ثابت که در قرآن واقع است د بیان معنی قره عین بیان
معنی ناعم که جوانانرا بان صفت میکنند وشاب ناعم میگویند بیان آنکه
منکر ونکیر اسم ملک است یا اسم حال کافر ومومن در قبر تصحیح لغت
مرزبه وبیان معنی آن ح بیان سبب انحصار ماران قبر در نود ونه تنبیه
اول در آنکه تشنه اندیدن میت در قبر وحیات وعقارب آنکه در عالم ملکوت
است نه در عالم ملک وعیان تنبیه دوم در استدلال بر ثبوت عذاب
قبر بآیات واحادیث ودران پنج آیه ترجمه شده ا کیف تکفرون بالله
وکنتم امواتا ب النار یعرضون علیها ج ویوم تقوم الساعة د ومن
اعرض عن ذکری ه اغرقوا فادخلوا نارا تنبیه سوم در استدلال بر
وقوع عذاب قبر بآیه ربنا امتنا اثنتین ودفع اعتراض میر سید شریف
بر مفسرین در تفسیر آیه مذکوره وبعض سخنان متعلق بآن ودر ضمن آن
دو آیه ودو حدیث ترجمه شده آیه ا آیه مذکوره ب فاذا نفخ فی
الصور حدیث ا دخل علیه فی قبره ملکاء القبر ب نعم حتی لا یبقی له لحم ولا عظم
انجام در ذکر بعض آیات واحادیث که دلالت دارند بر آنکه عین عمل
دران نشاء بصورت جسم در می آیند وقرین وجلیس صاحب خود می
باشند ودران چهار آیه ودو حدیث ایراد یافته است آیه ا وان جهنم
لمحیطة بالکافرین ب الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما ج یوم

تجد کل نفس ما عملت د فالیوم لا تظلم نفس شیئا حدیث ا یا قیس ان
مع العز ذلا وان مع الحیوة موتا تقریر حضرت ابیات قیس بن
عاصم را که مضمون کلام حضرت را در لباس نظم در آورده بعرض حضرت
رسانید که تخیر خلیطا من فعالک انما و ترجمه آن بنظم مترجم الذی
یشرب فی آنیة الذهب والفضة د الظلم ظلمات یوم القیمة النجه دیعا

حدیث ... حاتم

در بدن مثالی و شرح آن انتظام یافته است در ضمن آغاز و سه نمایش
و انجام و در نمایش دوم آغاز سه آیه و یک حدیث و دو بحث مذکور است
آیه ا د یسئلونک عن الروح ب و دخل المدینة علی حین غفلة ج واتبعوا
ما تتلوا الشیاطین حدیث من عرف نفسه بحث ا در حقیقت روح
و اختلاف اقوال علما دران ب در استعمال علی بمعنی فی و استشهاد
آن ببعض آیات قرآنی نمایش اول در آنکه بهشت و دوزخ الان مخلوقند
یا بعد ازین مخلوق خواهند شد و دران پنج آیه و یک حدیث ترجمه شده
آیه ا اعدت للمتقین ب اعدت للکافرین ج قلنا اهبطوا منها د
اتستبدلون الذی هو ادنی ه قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو حدیث در باب
آنکه بهشت آدم باغی بود از باغهای دنیا که جنة من جنان الدنیا یطلع فیها
الشمس والقمر نمایش دوم در اثبات بقای نفس ناطقه و تعلق
آن بعد از مفارقت بدن ببدنهای مثالی و دران یک آیه و سه حدیث
ترجمه شده آیه ولا تحسبن الذین قتلوا حدیث ا ان الارواح
فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة ب ان ارواح المؤمنین فی حجرات
فی الجنة ج سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه

فی حوصلهٔ طایر اخضر انهاش در رفع توهم بعضی که گمان برده‌اند
که تعلق نفس بعد از خراب بدن بشبحهای مثالی قول تبنا سخت
انجام در آنکه بدن مثالی که دران نشاه نفس با آن تعلق میگیرد از
کثافت جسمانیات درگذشته‌اند و بلطایف مجردات رسیده

واللّه اعلم بحقایق الامور

تم تم تم
تم تم

شمار ورق [illegible]

ترجمه خلاصه [illegible]
از محمد بن علی المعروف
بابن خاتون

١٥

مالکه العبد الضعیف [illegible]
محمد خاتون العاملی [illegible]



بقیمت مبلغ یکصد و پنجاه روپیه خریداری
داخل کتابخانه [illegible]
نمودند [illegible] ذی الحجه ١٣١٢ هجری
[illegible]



کتاب ترجمه قطبشاهی

ای از تو حدیث معرفت را تبیین · وی ترجمهٔ وصف تو تنزیل مبین
گر شکر تو آرایش عنوان نبود · تبلیغ رسالت نکند روح امین

بهتر حمدی که مجلس آرایان انجمن یقین را سرلوح کتاب بیان مزین بجواهر
حقایق آن توانند بود و زیباتر کلامی که گلچینان حدایق دین را خار شبهت
و ریب از گلدستهٔ عقاید توانند ربود حمد مبدعیست که خلق کونین پرتوی از
اشعهٔ لوای شاهی اوست و شکر منعمیست که ذرات خافقین بار دوش
امتنان گران بار نعم غیر متناهی او و درود نامحدود بر خاتمه کتاب بدایت
و مقدمة الجیش رحمت بی نهایت او نظم محمد که آفرینش با وجودش
بود در یتیمی از دریای جودش · شعاع آفتاب بی زوالی · گل خوش بوی
باغ ذو الجلالی · چراغ اصطفا روشن ز نورش · رموز حق مبین از زبورش
باو نازان دل مشکل گشایی · از و خندان لب معجز نمایی · سلیمان
مهمان سالار خوانش · کلیم الله عصادار شبانش · خلیل آتش پرست
شوق رویش · ذبیح الله هدی طوف کویش · خضر دردی کش زمزم
کمالش · مسیحا طوطی هند جلالش · و بر آل مقدس فعال و اصحاب

خجسته مآل آن سرور علیه و علیهم سلام الله الملک الاکبر
سیما مطلع انوار هدایت عظمی و سرچشمهٔ جویبار امامت کبری که اربعین
در آن معابد قدس را مرآت ضمیر بصیقل طاعتش روشنست و دو انشوا
معالم انس را حدیث ایمان بترجمهٔ محتبش مبین نظم شهی کز صبح تیغش
یک شکرخند از طاعات دو عالم به پسند ند نبی را محرم اسرار
او بود بند در غار و یار غار او بود چو هر کس را بجنس اهبر بود از آن رو
شهر علمش را چو در بود دری لیکن ز بس جا بود دروی متاع خانه پیدا
بود در وی ره او پوی اگر دینت قویست که راه او صراط المستقیم است
وسلم تسلیما کثیرا اما بعد بمسامع ارباب دانش و ذکا میرساند داعی
دولت قاهره محمد بن علی المشتهر بابن خاتون العاملی عامله الله بلطفه
الازلی که چون خاطر ملکوت ناظر پادشاه جمجاه ملایک سپاه خورشید چتر
فلک بارگاه افتخار سلاطین العصر بالرای الرزین و اعتضاد خواقین الدهر
بالدین المتین آفتاب فلک خلافت و شهریاری قطب سپهر سلطنت و
عالمداری نظم شه انجم سپه جمشید ثانی باو زیبنده تاج خسروانی
سپهر افتخار آفرینش چراغ دودمان ترکمانی جهان را شاه عدلش عروسی
که داده آب روی زندگانی ز زلف و عارضش گردیده ظاهر شب
خشنودی و صبح امانی ز گلگشت رخش هر صبح گردون گل خورشید آرد
ارمغانی پی حفظش دعای صبحخیزان توسل جسته از سبع المثانی
السلطان العادل الباذل العارف الغازی فی سبیل الله محب باخلاص
اهل بیت رسول الله خاقان اکرم و همایون اعظم ابو النصر
سلطان محمد قطبشاه بن قطبشاه جهان تا هست اقبالش جوان باد

بهار عمرش ایمن از خزان باد ٭ نشاط آباد ملک اقتدارش کشیده
قاف تا قاف جهان باد ٭ بهر جانب که عزمش روی آرد ٭ ظفر همدوش و
نصرت همعنان باد ٭ ز دستور ارسطو رای ملکش ٭ جهان را کارهای جاودان
باد ٭ ز تدبیر قضا تقدیر رایش ٭ همیشه ملک و ملت در امان باد
چو در معنی دعای کل بنا تست ٭ ملک را قول آمین بر زبان باد ٭ از بدو جلوس
بر مستقر سلطنت و جهانبانی و تمکن بر مسند خلافت و کشورستانی
بر همین معنی مایل و ناظر بود که علمای موکب همایون و فضلای پایه سریر
خلافت مشحون همگی همت و تمامی رویت خود را بر احیای مآثر نبوی و
ترویج دین مبین مصطفوی و افاده مقاصد تفسیر و کلام و افاضه
معانی احادیث خیر الانام و امالی ائمه عالیمقام علیه و علیهم صلوات الله
الملک العلام بر وجهی مصروف و معطوف دارند که آثار هدایت مظاهر
آن در اطراف و اکناف ربع مسکون علم اشتهار بر افراشته
وضیع و شریف هر قبیله و صغیر و کبیر هر عشیره از مشکات انوار مقتبس
توانند بود و از موائد انتفاع از آن بهره توانند رسید و اغلب
کتب و رسایل تفسیر و کلام و صحف و دفاتر احادیث معجز نظام
که رقمزده کلک تالیف علمای اعلام و نگاشته خامه تصنیف فضلای بلاغت
فرجام شده بود چون بلغت بلند رتبت حجازی و زبان فصاحت
نشان تازی سمت ترتیب و تنظیم یافته بود و دست مدارک جمعی که
اطفال ناطقه ایشان از پستان لغات دیگر شیر تعلیم نوشیده اند از رسیدن
بشاخسار درک آن کوتاه بود و انامل فکرت برخی که سنین و شهور در کسب
تعلیم فنون عربیه شب بروز و روز بشب نیاورده اند از چیدن گل

مقصود از حدایق فهم آن بحر معترف شاهد مراد بدون آنکه بعضی
از آن بلغات دیگر مفسر و مترجم گردد در آغوش خواهش درنمی آمد هریکی
از ایشان را بترجمهٔ کتابی از آن مکلف و مامور ساختند و چون
بوساطت بعض مقربان درگاه عرش اشتباه بمسامع شوکت و اجلال
رسیده بود که راقم این حروف ادراک سعادت استفاده مجلس سامی
خلاصهٔ علمای زمان و یگانهٔ فقهای رفیع مکان خورشید سپهر دانش
و افضال و مرکز دایرهٔ فضل و کمال حاوی مآثر السلف علی النهج المبین و جامع
معالم الکمال علی الوجه المستبین افضل المتاخرین و اکمل المتبحرین شیخ الاسلام
و المسلمین بهاء الملة والدین محمد العاملی اعلی الله شانه و رفع فی
مسند العز و الفضل مکانه نموده و از حدایق فضل آن سرچشمهٔ جویبار دانش
و کمال که بآبیاری طبع فیاضش طراوت پذیر گشته بعد از استجازه
رسانیدن روایح آن بمشام پویندگان بادیهٔ طلب و ابصار
دستهٔ چند گل و ریحان درهم آورده است بترجمهٔ کتاب اربعین حدیث
که جمع و تالیف آن با حل الفاظ و بسط معانی و ایراد نکات و اظهار
مبانی و استنباط احکام و مسایل و استکشاف لغات و معاضل بر
وجهی که مطبوع طبایع صغار و کبار بلکه نمونهٔ جنات تجری من تحتها الانهار است
از رشحات بحار فضل آن قبلهٔ احرار است و از غایت احتوای بر لطایف
حقایق و اشتمال بر نفایس دقایق کالشمس فی رابعة النهار لوای اشتهار
و اعتبار برافراشته و از نهایت حسن الفاظ و لطف معانی چون عارض
ارباب حسن و ملاحت نقش قبول و استحسان بر الواح خواطر وضیع و شریف
نگاشته مامور شد و چون ربقهٔ عبودیت گرانبار نعم آن سرچشمهٔ جویبار

شوکت و سلطنت و اقبال بود با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت
تمسکا للاشارة العلیة الخاقانیة شروع دران نموده بترجمه قطبشاهی موسوم
ساخت و چون هر لغتی عبارتی مناسبت دارد و هر زبانی مقتضی بابت
و بلاغ مبین که گوهر پایان نفس است سخن را روشن تر و خاطرنشان تر
گفتن است قاصد آنست که بر عادت دیگر مترجمین بکان یکون عبارت
عربی اقتصار نموده در ترتیب فقرات و تقدیم و تاخیر کلمات ملتزم پیروی
اصل نباشد و هرجا مقام اقتضای بسط کلام نماید و در اصل صنعت ایجاز بکار
رفته باشد تقریبا للافهام در مقام بسط آن درآید و هرجا ذکر استشهادی یا
ایراد مثلی نظما یا نثرا مناسب نماید توضیحا للمرام مبادرت بذکر آن واقع شود
و اگر مترجم را در اثنای کلام سخنی روی دهد که ذکر آن مناسب مقام باشد بعرض
آن اقدام نماید و بالجمله شرحی ترتیب یابد در لباس ترجمه و ترجمه نموده شود
در ضمن شرح انشاء الله وحده العزیز توقع از ارباب طبع سلیم آنست که بمقتضای
المامور معذور ذیل اغماض بر زلل آن پوشند و بقلم عفو در اصلاح
آن کوشند والله الموفق ومنه الاستعانة فی التتمیم

حدیث اول

روایت کرده جامع کتاب مذکور لا زال مهابط فضله مشارالیه علی تعاقب الایام
والد ماجد از استاد بزرگوار و پدر عالیمقدار خود فقیه ربانی و عالم نورانی
شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی که نسب شریفش بحارث همدان
که از خیار اصحاب امیر المؤمنین و مخاطب بخطاب یا حار همدان من یمت
یرنی بوده میرسد و در اغلب فنون خصوصا فن فقه و حدیث مهارت
تمام داشته و چند رساله و کتاب از آثار طبع اقدسش بر صفحه روزگار یادگار

و سالهاست و مدتی مدید در امور دین مرجع اکابر و اهالی خراسان بوده
بر وجه استقلال شیخ الاسلامی آن دیار با منا خدمتش مرجوع و حل و عقد
امور شرعیهٔ آن ممالک برای رزینش مربوط و مرفوع بوده است بطریق
سماع ازو که فی یوم الثلثاء دوم شهر رجب المرجب سنه ۹۷۱ در منزل ملکی
ایشان در مشهد مقدس رضوی علی مشرفها من التسلیمات اذکاها و اتمها وقوع
یافته از شهید ثانی و زندهٔ جاودانی شیخ زین الملة والدین العاملی که از
مشاهیر علمای دین و اعاظم فقهای متاخرین است و مصنف چندین کتاب
و رساله مثل شرح شرایع الاحکام که در ضمن هفت مجلد سمت اختتام یافته
و شرح لمعهٔ دمشقیه که از غایت متانت و تنقیح علم اعلای اشتهار برافراخته و شرح
الفیه و نفلیه و چند کتاب معتبر دیگر و چون بعد از شیخ محمد مکی که احوالش انشاء الله
مذکور خواهد شد او بمرتبهٔ شهادت فایز شده علما در تصانیف خود تعبیر
ازو بشهید ثانی میکنند تولدش در نهصد و یازده اتفاق افتاده و شهادت تاریخ
مذکور که در قسطنطنیه بعلت تشیع واقع شده است بتاریخ نهصد و شصت و پنج
از شیخ عالم کامل شیخ جمال الدین احمد بن خاتون که جد بیکواسطهٔ مترجم است و
بنهایت تبحر در علوم دین داشته از شیخ علی بن عبد العالی که از فقهای مایهٔ
عاشره بلکه تاسعه و ثامنه نیز کسی در دقت طبع و کثرت فضل باو نرسیده
چنانچه از تصنیف شرح قواعد الاحکام و رسالهٔ جعفریه و بعض تصنیفات دیگر
او ظاهر میشود و از غایت سعی که در اعلاء کلمهٔ الیقین و تبیین و ترویج شعایر مذهب
ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بتقدیم رسانید بعضی از غاغهٔ مخالفین
که از عناد یا جهالت نسبت احداث و اختراع بمذهب حق داده اند محدث و
مخترع آن او را میدانند و مقتدای شیعه تاریخ رحلت اوست شکر الله سعیه
۹۴۰

واجزل فی العلیین قدره از شیخ صالح زاهد شیخ علی بن هلال الجزایری که
از مشاهیر متورعین و زهاد عصر خود بوده از شیخ جمال الدین احمد بن فهد الحلی که
از جملهٔ مجتهدین فرقهٔ ناجیهٔ علماء طبقهٔ امامیه است و اقوال و فتاوی
او در کتب معتبر منقول شده از شیخ زین الدین علی بن خازن که سر آمد
اتقیای زمان خود بوده از شیخ الکل فی الکل شیخ محمد بن مکی که بواسطهٔ
فوز بمرتبهٔ شهادت که فی یوم الخمیس نهم جمادی الاولی هفتصد و هشتاد و
شش هجری در شام بافساد این جماعهٔ شامی واقع شده است تعبیر از اسم
شریفش بشیخ شهید میکنند و چون نسبت تلمذ و استفادهٔ مصنف در دنیا
بواسطهٔ با او میرسد همه جا درین کتاب و در دیگر مصنفات خود تعبیر از او
بشیخنا میکند و کتاب ذکری و دروس و شرح قواعد الاحکام و رسالهٔ الفیه و
نفلیه و چند کتاب دیگر از مصنفات اوست از خلاصهٔ علماء زمان
مولانا قطب الدین محمد رازی که با نهایت تبحر در فنون حکمت و کلام و علوم
معقول چنانچه مثل محاکمات شرح اشارات و شرح مطالع و چند کتاب
دیگر از مصنفات او در معقولات مطرح انظار علمای ذی اعتبار است ربط
تام بمطالب فقه و حدیث نیز داشته اند و بر کتاب قواعد الاحکام حاشیه
ترتیب داده که بحواشی قطبیه موسوم است و در تاریخ هفتصد و ده از هجرت ایام
عمر شریفش انقطاع یافته از علامهٔ زمان و خلاصهٔ فضلاء عالیشان جامع
فنون العلم بالاستیعاب الکلی شیخ جمال الدین بن مطهر الحلی که چون مثل
کتاب قواعد الاحکام و ارشاد الاذهان و منتهی المطلب و مختلف الشیعه
و تذکرة الفقهاء و تحریر الاحکام و چندین کتاب معتبر دیگر در فن منقول و
معقول شواهد بر مرتبهٔ فضل و تبحر خود دارد و کثرت تصنیفش بمرتبهٔ رسید

که محاسب وهم بازاو هر روز از عمر شریفش هزار بیت تصنیف
تخمین کرده است قلم بیان را چه گنجایش تحریر مراتب فضل
وتعداد تصانیف اوست بارج سعیه مشکورا وقدره مرفوعا ولادتش
بنابر انچه خود در خلاصه رجال ایراد کرده است بیست ونهم ماه مبارک
رمضان ششصد چهل وهشت ٦٤٨ هجری اتفاق افتاده ووفاتش شب
بیست ویکم محرم الحرام هفتصد وبیست وشش ٧٢٦ از سلطان اعاظم
المحققین ودستور افاخم الحکماء والمتکلمین خواجه نصیر الدین محمد الطوسی
که شهرت او در هر یکی از فنون علم وکمال وکثرت تصنیفش به مرتبه ایست که
قلم بیان اگر در مقام تحریر آن در آید مورد اعتراض نگردد واصل
او بنابر انچه ائمه تاریخ ذکر کرده اند از توابع دار المؤمنین قم است ومولد
شریفش در طوس اتفاق افتاده بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سنه ٥٩٧
سبع وخمسین وستمایه ابتداء رصد ساختن در مراغه نموده وبعد از طی منازل و
مرحله از مراحل زندگانی بتاریخ روز دوشنبه هجدهم شهر ذی الحجة الحرام
سنه اثنی وسبعین وستمایه ٦٧٢ در دار السلام بغداد ازین سرای فانی انتقال
نموده قبرش در مقابر قریش در جوار مضاجع کاظمین علی راقدیهما الف الف
صلوة والف الف سلام واقعست واز غرایب اتفاقات انکه در
وقت حفر قبر او در روضه کاظمین علیهما السلام سردابه بصفای ظاهر شد
که بکاشی ترتیب داده بودند وکتابه بران نوشته مضمون انکه ناصر خلیفه
عباسی جهت خود ترتیب داده وبدان سعادت فایز نشده وچون حساب
کردند تاریخ ولادت خواجه موافق تاریخ آن عمارت بود ومن الله التوفیق
والمغفره از والد بزرگوار آن قبله احرار محمد بن الحسن الطوسی بزرگوار رسید

سید بزرگوار فضل الله راوندی از خلاصهٔ سادات ملکی صفات سید
مجتبی بن سید داعی الحسنی از شیخ الطایفه و امام الشیعه ابی جعفر محمد
بن الحسن الطوسی که چون کمال او در مراتب فضل و کمال بمرتبه‌ایست
که هرگاه شیخ گویند انتقال ذهن اگر بغیر ذات کاملش تعلق گیرد ناقصش میدانند
که المطلق ینصرف الی الفرد الکامل علما در مصنفات خود تعبیر از وی بشیخ مطلق
میکنند و سند خود را در فتاوی و اقوال اغلب فقهاء و اقوال او میرسانند
و جمع کتاب تهذیب الحدیث و تصنیف کتاب نهایة الاحکام و مبسوط و
خلاف و چند کتاب دیگر از امواج بحر هدایت اوست تولدش در ماه مبارک
رمضان سیصد و هشتاد و پنج هجری اتفاق افتاده است و در شب دوشنبه
بیست و دوم محرم الحرام سنه چهارصد و شصت از دار دنیا رحلت نموده و در
نجف اشرف مدفون است رحمة الله علیه از استاد آنحضرت شیخ اعلم اکمل
محمد بن محمد بن النعمان المفید که تعبیر از اسم شریفش شیخ مفید میشود و سبب اشتهار
او بمفید در کتاب مصابیح القلوب برین وجه مذکورست که در هنگامی که شیخ از
موطن اصلی ببغداد آمده بتحصیل علوم مشغول بود روزی در مجلس درس قاضی عبد الجبار
معتزلی حاضر شده در صف نعال جای گرفت و بعد از لحظهٔ که قاضی از افاده فارغ
شد اجازهٔ سوال خواسته پرسید که این خبر که شیعه نقل میکنند که من کنت مولاه
فعلی مولاه مسلم است که پیغمبر در روز غدیر گفته است یا شیعه فراهم بافته اند قاضی
گفت لابد خبر صحیح است و علماء ما در کتابهای خود نقل کرده اند شیخ گفت پس خلفا
و خصومتها چیست قاضی گفت این خبر روایتیست و خلافت ابی بکر درایت است و مردم
عاقل بواسطهٔ روایت ترک درایت نکنند شیخ گفت چه میگوید در خبر یا علی حربک حربی
و سلمک سلمی قاضی گفت صحیح است شیخ گفت در حق اصحاب جمل چه میگوید همانا

باین قول کافر بوده باشند قاضی گفت ایشان توبه کردند شیخ گفت ایها القاضی
حرب درایتست و خبر توبه روایت و خود در سوال اول فرمودید که مردم عاقل
درایت را بروایت از دست ندهند قاضی در جواب فرومانده سر در پیش انداخت
و بعد از زمانی سر برآورده از نام و نسب شیخ استفسار نمود شیخ گفت محمد بن
محمد النعمان الحارثی قاضی برخاست و دست شیخ را گرفته برجای خود نشاند
گفت انت المفید حقا انت المفید حقا و چون این خبر بسلطان وقت عضد الدوله
دیلمی رسید شیخ را بمجلس خود حاضر کرده از ماجرای او با قاضی استفسار نمود و او را
تعظیم بسیار کرده بتشریفات خاص و مرکوب لایق با قلاده و سرافسار زرین و صد دینار
زر سرخ و یک بنده نوازش نمود و یومیه لایق از گوشت و گندم مقرر فرمود
که هر روز میرسانیده باشند بعد از آن شیخ باین لقب اشتهار یافت و ابن ادریس در
کتاب سرائر این حکایت را برین وجه نقل کرده که بعد از آنکه شیخ از عکبرا که مولد
اصلی اوست ببغداد آمده نزد ابو عبدالله جعل بتحصیل مشغول شد و بعد از آن بهدایت
علی بن یاسر اراده درس علی بن عیسی رمانی نمود و چون بمجلس او حاضر شد قبل از آنکه
کسی را معرفت بحال او حاصل شود مردی بصری از بیرون آمده از حدیث غدیر و
حکایت غار سوال نمود رمانی گفت حدیث غدیر روایتست و غار درایت و
علمی که بدرایت حاصل میشود بروایت حاصل نمیشود بصری تسلی شده بیرون رفت
شیخ را تاب نمانده رخصت سوال خواسته گفت چه میگویید در باب کسی که با امام
زمان حرب نماید رمانی گفت کافر است باز تدارک نموده گفت فاسق است شیخ گفت
چه میگویید در باب طلحه و زبیر در جنگی که در واقعه جمل با امام زمان کرده اند گفت ایشان
از آن عمل توبه کردند شیخ گفت حرب درایتست و توبه روایت و شما الحال آن
مرد بصری گفتید که بروایت حاصل نمیشود آنچه بدرایت حاصل میشود رمانی تغییر

کلام داده از شیخ پرسید که بچه نام مشهوری و پیش که درس خوانده شیخ گفت با بن المعلم
مشهورم و پیش ابو عبد الله جعل تحصیل علوم نموده‌ام بعد از آن زمانی بمنزل رفته بعد از
لمحه رقعه سر بمهر آورده بشیخ داد که با بو عبد الله بده و دعای ما با و برسان و شیخ رقعه را
برداشته نزد ابو عبد الله آمده و چون ابو عبد الله رقعه را گشوده مطالعه نمود تبسم کنان
گفت میان تو و زمانی چه گذشته است که درین رقعه سفارش تو بمن نوشته و
مبالغه بسیار کرده و ترا مفید لقب داده شیخ حقیقت قصه را شرح داد و بعد از آن
باین لقب مشهور شد بالجمله شیخ از مشاهیر فضلای ایام و اعاظم علمای اسلام است
چنانچه بعد از شیخ طوسی شیخ مذهب او را امید نهند و تعبیر از هر دو بشیخان مینمایند
و تصانیف او از رساله و کتاب تقریب دویست مجلد رسیده و بعد از طی هفتاد و
هفت مرحله از مراحل زندگانی یا هفتاد و نه علی اختلاف القولین فیه در شب جمعه
سوم شهر رمضان سنه ثلث و عشرین و اربعمایه بجوار رحمت ایزدی پیوسته است
و منهیان عالم اعلی کلمه جنت را تاریخ رحلتش ساخته اند و بعد از آنکه چند سال در خانه
خود مدفون بود جسد مبارکش را در مقبره قریش نقل نموده در جوار مرقد امام محمد تقی علیه السلام
دفن کردند روح الله روحه العزیز از فقیه مذهب ائمه هدی جامع کتاب من لا یحضره
الفقیه و عیون اخبار الرضا ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی که فتاوی و اقوال او در
معرض استناد فتاوی علمای اعلام است و قریب سیصد مجلد کتاب در علم دین از
مصنفاتش سمت اختتام یافته است و در تاریخ سیصد و هشتاد و یک در ولایت
ری شربت ممات چشیده و کلمه شفا تاریخ رحلت اوست قدس الله روحه از احمد
بن محمد که از ثقات روات حدیث از پدر او محمد بن یحیی العطار که از فقهای معتبر قم
و ثقه و جلیل القدر است و در علم رجال و حدیث تبحر تام داشته از علی بن
اسمعیل از عبد الله بن عبد الله که از راویان مشهور حدیث اند از موسی ابن

ابراهیم المروزی که از مشاهیر راویان امام سابعست وگفته اند که در وقت حبس
آنحضرت در منزل هارون الرشید بامر خیاطی او اشتغال داشته است و از خلوص
اعتقاد آنچه بر زبان آنحضرت جاری میشده است فرامیگرفته حفظ میکرده است
وچون بدوستان آن حضرت میرسیده نقل مینموده از امام بحق عالم امام موسی
کاظم علیه و علی آبائه شرایف التحیة والسلام که آن سرور بلفظ دربار و بیان
گوهرنثار فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا
مما یحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله عز وجل یوم القیامة فقیها عالما شرح
کلام معجز نظام در ضمن آغاز وچهار نمایش وانجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول
خلاصه معنی حدیث آنکه رسول خدای صلی الله علیه وآله فرموده اند که هرکس حفظ کند
از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که محتاج باشند امت من بآن در امر دین
خود برمی انگیزد و حشر مینماید خدایی که عزیزست و بزرگ روز قیامت او را فقیه و
عالم بینش دوم ظاهر آنست که مراد بحفظ حدیث درین مقام از بر کردن و در خاطر گرفتن
باشد چنانچه در صدر سلف در میان ارباب حدیث دأب بوده بحدی که اگر کسی حدیث
روایت میکرده که از بر نداشته است و از روی نوشته و کتاب نقل میکرده است
روایت او را در معرض اعتبار نمیداشته اند و محل اعتماد نمیدانسته و گفته اند که نوشتن
و کتاب ساختن احادیث بعد از صد سال از هجرت احداث شده و پیشتر از آن
ثبت بر الواح خاطر بجای نقش بر اوراق و دفاتر بوده است و میتواند بود که مراد بحفظ
نگاهبانی و محافظت حدیث باشد از اندراس و تلف شدن خواه بعنوان از بر کردن
باشد چنانچه رسم آن زمان بوده و خواه بطریق نوشتن و کتاب ساختن یا نقل کردن
از روی نوشته و کتاب چنانچه متعارف این زمان است و بعضی گفته اند که مراد
بحفظ حدیث فراگرفتن آنست بر یکی از وجوه ششگانه که ائمه حدیث ذکر آن کرده اند و معتبر

داشته یعنی سماع از شیخ و قراءة بر وی و سماع حال قراءة غیر و اجازه و مناوله و کتابت
مترجم گوید بیان این اجمال آنست که حدیثی که راوی از شیخ خود یعنی کسی که سند حدیث را
باو میرساند و ازو روایت میکند فرا میگیرد می باید فرا گرفتن او بر یکی از شش وجه باشد
تا حدیث مذکور را تواند ازو روایت کرد و نقل او را اعتبار تواند نمود اول شنیدن
از زبان شیخ برین وجه که شیخ خواند و او شنود دوم خواندن بر شیخ که او خواند و شیخ شنود
و انکار نکند سیوم شنیدن در حالت خواندن غیر برین وجه که دیگری بر شیخ خواند و
شیخ تصدیق نماید و او در حاشیهٔ مجلس شنیده باشد چهارم اجازهٔ شیخ و آن آنست که
شیخ براوی گوید که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من
نقل کن بی آنکه تمام حدیث یا کتاب را برو خواند یا ازو شنود پنجم مناوله و آن
آنست که شیخ کتاب تصحیح کردهٔ خود را باو دهد و اشارت کند که آنچه درین کتاب است
از من نقل کن ششم کتابت شیخ و آن اجازه بکتابت یعنی شیخ بخط خود بر جایی نویسد که
فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت کن
بی آنکه بر زبان آورد و علمای حدیث وجه اول را بهتر دانسته اند و چهار در معرض اعتبار و اعتماد
در آورده چنانچه همه اتفاق کرده اند بر آنکه حدیثی که بران وجه منقول شده حجت است و بعد از آن
دوم و سیوم است چه اگرچه بر اعتبار آن رفته اند اما اکثر معتبر دانسته اند و بمضمون
آن عمل کرده و بعضی که خلاف کرده اند قلیل و مجهول اند و در اعتبار سه وجه دیگر خلاف
میان علما بسیار است و اکثر معتمد و حجت ندانسته اند پس بعضی حفظ حدیث را از مقام
بر فرا گرفتن آن بر یکی از وجوه مذکور حمل کرده اند اما بر وجه اول بمذهب جمیع علما و بر وجه ثانی
و ثالث بمذهب اکثر و بر سه وجه دیگر بمذهب جمعی که بران وجوه اعتماد کرده اند نهایتش
این حمل چنانچه مخفی نیست بقدری دور است علی امتی لفظ علی درین حدیث بمعنی خود که
تراست مناسب مقام نیست و ظاهر آنست که بمعنی لام انتفاع باشد یعنی کسی که حفظ

کند بر هر یک از معانی مذکوره واز جهة استغراق امت من چنانچه در تفسیر ایه کریمه
وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰى مَا هَدٰىكُمْ مفسرین گفته اند که علی بمعنی لام است
یعنی بزرگی یاد آورید حضرت عزت را از جهة هدایتی که شما را براه حق کرده است و
میتواند بود که بمعنی من باشد چنانچه بعض مفسرین در تفسیر آیت وافی هدایت
اِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ایراد کرده اند که بمعنی اذا اکتالوا من
الناس است وبرین تقدیر میتواند بود که بمعنی من ابتدا باشد یعنی کسی که حفظ
کند و فرا گیرد از امت اجابت من نه از جمعی که بحلیه اسلام محلی نباشند و
میتواند بود که بمعنی من تبعیض باشد یعنی کسی که حفظ کند و از امت اجابت من باشد
یعنی عروس اعتقاد را بزیور اسلام آراسته باشد والله اعلم اربعین حدیثا باید دانست
که حدیث در لغت عرب بمعنی نخست وسخن را ازین جهت حدیث میگویند که حرف
حرف وکلمه کلمه حادث میشود ودر اصطلاح یعنی در عرف ارباب حدیث عبارت از
کلامیست که حکایت کند یعنی خبر دهد از قول پیغمبر صلوات الله علیه یا یکی از ائمه معصومین
سلام الله علیهم اجمعین یا قول صحابی یا تابعی یا کسی که در مرتبه تابعی باشد که برین وجه
بر زبان ایشان جاری شده است یا خبر دهد از فعل ایشان که برین نهج بعمل آورده اند
یا از تقریر ایشان که برینصورت در حضور ایشان بعمل آمده ومنع نکرده اند وبعضی از
علما حدیث را مخصوص دانسته اند بکلامی که حکایت کند از قول یا فعل یا تقریر معصوم
وکلامی که حاکی باشد از قول صحابی یا تابعی یا غیر ایشان آنرا حدیث نمیدانند
مترجم گوید مراد بائمه معصومین چنانچه ظاهرست دوازده امام اند صلوات الله علیهم
که اول ایشان علی بن ابی طالب است وآخر ایشان محمد بن الحسن المهدی علیه وعلی
آبائه الکرام شرائف التحیة والسلام ومراد بصحابی اصحاب پیغمبرند صلی الله علیه وآله
ومراد باصحاب پیغمبر بنابر آنچه مصنف دام ظله در حاشیه ذکر کرده جمعی که

چه ایشان را قابلیه آن نیست که از ... اخذ
حدیث نمایند اگر گویند ...
که حدیثی که از پیغمبر صلعم فرا گرفته شود بحفظ ...
چرا که بران صادق نمی آید که از امت فرا گرفته ...
شده است جوابش آنست که حکم آن بقیاس ...
بطریق اولی معلوم میشود چه هرگاه حدیثی که از ...
فرا گرفته شود در حفظ آن این ثواب ... شده
شود در حفظ حدیثی که از پیغمبر صلعم شنیده
بطریق اولی مترتب خواهد بود

بسعادت ملاقات آنحضرت استسعاد یافته اند به بیداری در ایام حیات
آنحضرت علیه السلام در حال اسلام بملاقات عادی و با ایمان از دنیا رفته اند
بسعادت ملاقات گفته شد نه بسعادت دیدار تا ابن ام مکتوم که اعمی مادرزاد بود داخل
باشد و قید بیداری بواسطهٔ آنست که جمعی که بعد از زمان پیغمبر آنحضرت را صلوات الله
علیه و آله در واقعه دیده باشند داخل نباشند و تقیید بحال حیات آن سرور بواسطه
اخراج جمعیت که بعد از رحلت آنحضرت نظر ایشان بر جسد مبارکش افتاده باشد
و قبل از آن ندیده باشند و تقیید بحال اسلام بواسطهٔ اخراج بعضی از کفار زمان آنحضرت است
که با آنکه ادراک ملاقات او علیه السلام نموده اند داخل اصحاب نیستند و تقیید ملاقات
بعادی بجهة آنکه بعضی انبیا علیهم السلام که چنانچه بعض روایات صحیحه بآن ناطق است از انبیا علی نبینا و
در شب معراج ادراک صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نموده اند از تعریف
بیرون روند چه ملاقات ایشان نه بر وجهی بوده که عادت بران وجه جاری
باشد و فایدهٔ قید آخر یعنی با ایمان از دنیا رفته باشند ظاهر ست و مراد
بتابعی جمعی اند که بهمان وجه باصحابی ملاقات کرده باشند بی آنکه ادراک صحبت
آنحضرت صلی الله علیه و آله نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر و مراد بحبی کردر
مرتبهٔ تابعی باشد اگر نسبت او بتابعی مثل نسبت تابعی باشد بصحابی یعنی
بر وجه مذکور ملاقات تابعی نموده باشد بی آنکه بصحبت یکی از اصحاب رسیده باشد
بشرط مذکور محتاجون الیه فی امر دینهم یعنی از احادیثی که امت را در امر دین
خود بآن احتیاج باشد مثل احادیثی که در باب قیامت و معاد و بهشت و دوزخ
و عذاب قبر و امثال آن از اعتقادیاتست یا در مادهٔ نماز و روزه و زکات و حج
و جهاد و اشباه آن از عبادات نه احادیثی که تعلق بامور دنیا داشته باشد
مثل حدیثی که در باب وسعت رزق و ظفر بر دشمن و دفع مکاید او و مانند آن

روایت

روایت شده باشد گاهی که غرض دینی بآن تعلق بگیرد بعثه الله عز و جل یوم القیمة فقیها
عالما برمی انگیزد و محشور میسازد خدایی که عزیزست و بزرگ روز قیامت اورا در زمرهٔ علمای
دین و فقهای امت مبین که زیادتی دارد بحسب حدیث نبوی شرف و مرتبه سیاهی دوات
ایشان که از آن تحریر مطالب علمی و مسایل دینی مینمایند بر شرف و مرتبه خون جمعی که بسعادت
جهاد با کفار در خدمت پیغمبر یا امام معصوم فایز باشند و شهید شوند ای عزیز کشت زار رحمت
الهی بی پایانست و بحار مکرمت و عنایت او ابستن هزار عمان بجوی خرمنی می بخشند و بقطره
دریایی [illegible] هند جهد کن که از آن خرمن بجوی برسی و از آن دریا بقطره فایز گردی والله الموفق
نمایش اول ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه دانستن معنی در عاید شدن ثواب
مذکور بمجرد حفظ الفاظ حدیث عاید میشود هرچند معرفت بمعنی حاصل نباشد و دور نیست
که مراد آنحضرت علیه السلام نیز این باشد چرا که چنانچه حفظ قرآن عبادتست و مورث
ثواب هرچند معرفت بتفسیر حاصل نباشد حفظ الفاظ حدیث نیز عبادتست قابل
ترتب ثواب بی آنکه علم بمعنی آن بوده باشد و در حدیث واردست که حضرت
مقدسهٔ نبوی درباره ناقل حدیث دعا کرده اند با آنکه عالم بمعنی حدیث نبوده باشد
چنانچه فرموده اند رحم الله امرأ سمع مقالتی فوعاها فاداها کما سمعها فرب حامل فقه
لیس بفقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه یعنی حضرت عزت رحمت کناد بر کسی که
بر کلام من گوش گذارد و آنچه شنود در خاطر گیرد و چنانچه شنیده باشد بی تغییر لفظی و
تبدیل حرفی نقل نماید چه بسیار باشد که حامل فقه و فراگیرندهٔ حدیث فقیه نباشد
یعنی استطاعت دانستن معنی آن نداشته باشد و بسیار باشد که غرض او از
فراگرفتن و حفظ حدیث این باشد که بعالمتر از خود برساند و از او استفادهٔ معنی آن کند
یا از مسئله که او از آن حدیث استنباط نماید منتفع گردد پس هرگاه حفظ کنندهٔ حدیث
با آنکه عالم بمعنی آن نباشد قابل این باشد که در معرض دعای حضرت مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه

علیه وآله وسلم در اید چرا نتواند بود که روز قیامت در زمرهٔ فقها و علما محشور گردد و
حدیث مشهور من تشبه بقوم فهو منهم نیز مصدق این معنیست چراکه معنی حدیث
مذکور اینست که هر کس شباهت جوید بقومی در اقوال و افعال هر آینه از آن قوم خواهد
بود و در زمرهٔ ایشان محشور خواهد گشت و حفظ احادیث مصطفوی شعار و دثار
فقها و علماست که در وقت استدلال بر مسایل و ادای مواعظ و نصایح بآن
توسل میجویند پس کسی که با ایشان درین امر مشارکت نماید هر آینه شباهت
جسته خواهد بود با ایشان بمقتضی حدیث مذکور از ایشان خواهد بود و در زمرهٔ ایشان
محشور خواهد گشت اما اگر کسی معنی حدیث را فرا گیرد و حفظ نماید بی آنکه حفظ عبارت حدیث
کرده باشد آیا او را حافظ حدیث میگویند و ثواب مذکور با و عاید میتواند شد یا نه
ظاهر اینست که معنی حدیث را حدیث نتوان گفت خواه بعبارت عربی باشد غیر عبارت
حدیث و خواه بلغت دیگر همچنانچه ترجمه قرآن را بمذهب صحیح قرآن نمی نامند
و ازین جهت است که مس آنرا مشروط بطهارت نداشته اند و تجویز کرده اند که بی وضو
مس آن کنند و کسی که نذر تلاوت قرآن کرده باشد گفته اند که بخواندن ترجمه قرآن از عهدهٔ
وفای نذر بر نمی آید و بعضی ترجمه قرآن را قرآن دانسته اند و استدلال کرده اند
بآیهٔ کریمهٔ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى بر نیوجه که هذا در این آیه اشارت بقرآنست
یعنی بدرستی که قرآن در کتابهایی که بر انبیای سابق نازل شده هست و ظاهر است
که آنجا باین عبارت و الفاظ نیست بلکه باین لغت نیز نیست و در آیه اطلاق
قرآن بران شده پس بر غیر این الفاظ هرگاه باین معنی باشد اطلاق قرآن صحیح
باشد و برین قیاس ترجمه حدیث را نیز حدیث توان گفت و این استدلال ضعیفست
مترجم گوید بواسطهٔ آنکه هذا اگرچه اشارت بقرآنست اما دلالت ندارد بر آنکه
قرآن با وصف قرآنیه در کتابهای مذکور باشد چه میتواند بود که آنچه در قرآنست

از مواعظ و احکام و اخبار انجا باشد و اطلاق قران بران نتوان کرد و این کی
علما تجویز کرده اند که حدیث را بالمعنی نقل نمایند یعنی معنی از او اگرچه بلغت
دیگر باشد نقل کنند دلالت ندارد بر اینکه معنی حدیث را حدیث توان گفت چنانچه
طبع سلیم شاهدست بران نمایش دوم مذکور شد که ظاهر انیست که لفظ علی درین حدیث
بمعنی لام انتفاعست و چون امت اسم جنس است مضاف بضمیر و در علم عربیه مقرر
شده که اسم جنس هرگاه مضاف واقع شود ظاهرش عمومست بحسب ظاهر مراد از امت
جمیع امت خواهد بود و ثواب مذکور عاید نخواهد شد مگر بکسی که حفظ کند احادیثی را که جمیع فرق
امت اجابت از اهل سنت و شیعه اثنی عشری و غیر اثنی عشری در امر دین خود
بان محتاج باشند و از ان انتفاع یابند و این معنی تحقق ندارد مگر در ضمن احادیثی که همه
صحت آن رفته باشند و بطریق همه منقول شده باشد مثل حدیث لا صلوة الا بطهور که
همه نقل کرده اند و معنیش انیست که نیست نمازی صحیح و مقبول مگر انکه بجا آرنده آن با طهارت
باشد که آن وضو و غسل و تیممست و حدیث جُعِلَتْ لِیَ الأَرضُ مسجدا و ترابها طهورا که بر زبان
حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه جاری شده و همه بر صحت آن اتفاق دارند
و باین معنیست که در مقام شکر و اظهار نعم الهی میفرمایند که گردانیده شده است
از برای من و امت من روی زمین مسجد تا هر جای خود را بران سجده میکرده باشیم و خاک
ان طهور یعنی پاک و پاک کننده تا پاک سازیم بان انچه بان پاک میشده باشد
مثل محل استنجا بشروط معتبره و کف پا و ته کفش و عصا و امثال آن گاهی که نجس شود یا طاهر
و مطهر تا بکار بریم آن را در وقت اراده نماز چون مانعی از استعمال آب باشد یعنی
تیمم کنیم و حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب که در صحت آن خلاف
نکرده اند و حاصل مضمونش انیست که حرام میشود بر انکس بسبب رضاع انچه حرام است
بعلاقه نسب که عبارت از خویشی و قرابتیست یعنی چنانچه حرام است بر کسی خواهر نسبی

مادر حقیقی و خواهر حقیقی و همچنین جده و دختر و نبیره و عمه و خاله و برادر زاده و خواهر زاده
هرگاه حقیقی باشد حرام است خواستن هر یک از ایشان کاهی که رضاعی باشند یعنی
نسبت مذکور بسبب رضاع بهم رسد که آن عبارت از شیر خوردن و شیر دادن است
بروجهی که در کتب فقهی تفصیل و شروط آن مذکور است و امثال این احادیث متفق
علیه و اگر کسی حدیثی حفظ کند که در طریق بعضی وارد باشد و بعضی دیگر نقل آن نکرده باشند
مثل احادیثی که در مسح پا در وضو بطریق شیعه وارد شده است و اهل سنت انکار
مینمایند و احادیثی که در شستن پا اهل سنت نقل کرده اند و شیعه اقرامیه نم شد و حدیث
البیعان بالخیار ما لم یتفرقا که ابوحنیفه انکار آن کرده و باین معنیست که چون بیعی واقع
شود هر یک از بایع و مشتری تا از هم جدا نشده اند اختیار دارند که فسخ بیع نمایند ثواب
مذکور را نخواهد دریافت پس اگر خواهیم که حکم مذکور شامل هر دو قسم حدیث باشد تا فایده
عام شود یا امت را بر خلاف ظاهر حمل میباید کرد بروجهی که شامل بعض امت و جمیع امت
بوده باشد یا احتیاج و انتفاع را اعم میباید گرفت از احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج
و انتفاع بالقوه که مراد احادیثی باشد که از شان آن آید که جمیع امت بآن محتاج باشند و
از آن انتفاع یابند و اگرچه باعتقاد حفظ کننده باشد چه هیچ شک نیست که احادیثی که
در باب مسح پا مثلا وارد شده از شان آن هست که جمیع امت بآن محتاج باشند
و از آن انتفاع یابند و بمضمون آن عمل نمایند و اینکه بعض از روی عناد یا قلت تتبع انکار کنند
قدح در شان آن نمیکند اگر گویند ناچار است که مراد از امت درین حدیث بعض امت
باشد چرا که جمعی که از احادیث انتفاع دارند و بآن محتاجند علما و ارباب اجتهادند که در
وقت استنباط مسایل بکار میبرند و بعضی عوام الناس که بحقیقت معنی آن نتوانند رسید
خصوصا جمعی که بزبان عربی عارف نباشند از انتفاع آن بهره نخواهند داشت
و بآن محتاج نخواهند بود پس بر توجیه تعمیم فایده مترتب نباشد جواب گوییم که احتیاج

و انتفاع اعم از انست که بی واسطه باشد همچو احتیاج علما و مجتهدین یا
بواسطه و بعض عوام مذکور اگرچه بیواسطه از احادیث انتفاع ندارند و بآن
محتاج نیستند اما از مسئله که مجتهد از حدیث استخراج میکند انتفاع مییابند و بآن
محتاجند پس بواسطه محتاج و منتفع باشند نمایش سیوم حدیثی که مشتمل باشد بر چند حکم
در ضمن چند فقرهٔ کلام که هر یک بدیگری مربوط باشد بر وجهی که معنی مقصود از ان
بدون ان دیگر فهم نشود مثل حدیث لا سبق الا فی نصل او خف او حافر که بسکون با
و فتح با هر دو روایت شده است و بر تقدیر اول معنیش آنست که مسابقت و
بر یکدیگر پیشی گرفتن بعنوان شرط و گرو روا نیست و بر تقدیر ثانی انکه دادن
و ستدن مالی که شرط و گرو مذکور بران واقع شود در هیچ ماده روا نیست و از جانب
شرع تجویز آن نشده است مگر در مادهٔ نصل یعنی تیر و کمان دار و انچه مانند آن باشد
مثل نیزه و شمشیر و امثال ان برین وجه که دو کس گرو بندند و شرط کنند که هر کدام
زودتر تیر خود را بر نشانه رسانند یا هر کدام دورتر اندازد یا ضرب شمشیر هر کدام برنده تر
باشد یا پیشتر طعن نیزه دیگری را رد تواند کرد سبق مذکور او را باشد یا در باب خف که کنایه
از مرکبیست که سم نداشته باشد مثل شتر و فیل یا حافر که بمعنی مرکب سم دار است مانند
اسپ و استر و خر برین وجه که گرو بسته شود بر انکه هر کدام در دوانیدن بر دیگری
سبقت گیرد سبق او را باشد کنایه از انچه در مواد دیگر مثل انکه دو کس شرط کنند که هر کدام
در دویدن بر دیگری پیشی گیرد یا در کشتی او را بیندازد یا از مسافتی فراخ تر بجهد یا چیزی
سنگین تر بردارد و امثال آن جایز نیست و حدیث من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا
الا باذنهم یعنی کسی که فرود آید بر قومی و مهمان ایشان شود باید که روزهٔ سنتی نگیرد مگر برضای
آن قوم هیچکس خلاف نکرده است در ان که جایز نیست فقرات اجزا از هم جدا
کردن و بعضی را بدون بعضی نقل کردن مثل انکه در حدیث اول گویند که پیغمبر فرموده است

لاسبق الا فی نصل او خف او حافر که تتمه مستثنی است ذکر نکنند و در حدیث دوم
گویند پیغمبر فرموده است من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا الا باذنهم را که متمم معنی است
ذکر نکنند اما حدیثی که چند فقره داشته باشد که هر یک حکمی باشد تام و موقوف بر
فقره دیگر نباشد مثل حدیث من فرج عن اخیه کربة من کرب الدنیا فرج الله عنه کربة
من کرب یوم القیمة ومن کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته ومن ستر علی اخیه
ستر الله علیه فی الدنیا والاخرة والله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه
که ترجمه اش اینست که هر مومن که باعث این شود که غمی از غمهای دنیا از خاطر برادر مومن
برداشته شود حضرت عزت جل شانه غمی از غمهای روز قیامت او را بسرور مبدل
کرده اند و هر مومنی که در برآوردن حاجت برادر مومن خود ساعی باشد حضرت عزت
در برآوردن حاجت او توجه نماید و هر مومنی که بر عیب برادر مومن خود اطلاع
یابد و آنرا از نظر غیر مستور داشته در مقام افشای آن نشود مستور دارد حضرت عزت
معایب و زلات او را در دنیا و آخرت و حضرت عزت یاری دهنده و معاون
او باشد مادام که او در معاونت و یاری دادن برادر مومن باشد هیچ شک نیست که
جایزست فقرات آنرا از هم جدا کردن و هر یک را تنهایی نقل کردن مثل آنکه گویند پیغمبر
فرموده است که من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و باقی حدیث را ذکر
نکنند و شیخ جمال الدین مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب نهایة الاصول که از مصنفات او است
تصریح باین معنی کرده است نهایتش بر هر یک از فقرات آن آیا صحیحست اطلاق حدیث
کردن چنانچه اگر حدیثی مشتمل بر چهل فقره اینچنین باشد توان گفت که چهل حدیث و
ثواب مذکور بر حفظ کننده آن تنهائی عاید یا چون در یک مجلس نقل شده و در ضمن یک
روایت مذکورست همه یک حدیث است و اطلاق احادیث متعدد بران روا نیست
اگرچه از هیچ یک از علما تصریحی درین باب دیده نشده اما چون نخل در مبدا افیاض

نیست وگر بیان تقریب مجوی وبهانه طلب میباشند اگر قایل شق اول شویم
چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد انبیائه نمایش چهارم بباید دانست که این
حدیث در میان علما مخالف و موالف مشهور است چنانچه بعضی بتواتران حکم
کرده اند پس گوییم اگر تواتر آن ثابت شود میتوان دلیل ساخت بر انکه خبر واحد حجت
واستدلال مذکور را اگرچه هیچ یک از علما در مصنفات خود ایراد نکرده اند اما کم از استدلال
بایه کریمه فلولا نفر من کل فرقة الی آخر الایه که ایشان بر مطلب مذکور ذکر کرده اند
نیست ترجمه کوشش تفصیل این اجمال آنست که حدیث متواتر میباشد وغیر متواتر
انست که جماعت بسیار در هر عصر روایت کنند تا معصوم برسد چنانچه کثرت
هر جماعت از ایشان دران عصر بحدی رسیده باشد که عقل تجویز اتفاق ایشان
بر دروغ نکند وخبر غیر متواتر انست که عدد راویان ان در جمیع مراتب یا بعض مراتب
بان کثرت نرسد واین قسم را در اصطلاح ارباب حدیث خبر واحدی نامند و
حدیث متواتر را جمیع علما حجت دانسته اند وعمل بمضمون انرا واجب میدانند وکسی درین
معنی خلاف نکرده است وخبر واحدی که صحیح باشد جمیع راویان ان تا معصوم عادل
اثنی عشری باشند اگرچه معظم علما از حجت دانسته اند وبمضمون ان عمل کرده اما چون
بعضی مثل سید مرتضی علم الهدی وجمعی دیگر خلاف کرده اند وگفته اند حدیث تا متواتر
نباشد حجت نیست وبان عمل نمیتوان کرد احتیاج بدلیل شده است واز جمله دلایلی که بران
ایراد کرده اند این ایه کریمه است وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا
نفر من کل فرقة طایفة منهم لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم
اذا رجعوا الیهم یعنی روا نیست مر مومنانرا که همه بیکبار بتحصیل علوم وطلب
فقه دین روند ونظام کارهایی که وسیله معاش وسبب بقای حیات ایشان
باشد معطل گذارند چرا نروند از هر فرقه یعنی اهل شهری یا قبیله طایفه یعنی گروهی اندک بطلب

فقه دین تا بترس و بیم آورند قوم خود را از سخط و غضب الهی چون برگردند بسوی
ایشان بر وجهی که باز آیند از ارتکاب مناهی و مباشرت محرمات
یا روا نیست که همه بیکبار بغزای کفار و جهاد روند بلکه باید گروهی از هر قومی
بآن قیام نمایند و باقی بتحصیل علم و طلب فقه دین مشغول باشند تا بترس و بیم آرند
آنانی را که رفته اند از سخط و غضب الهی چون مراجعت نمایند بالقاء آنچه
آموخته اند بایشان علی اختلاف التفسیرین برین وجه که اگر خبر واحد حجت نباشد
بر رسانیدن گروهی از هر فرقه آنچه در فقه دین فرا گرفته اند بر قوم خود فایده مذکور
که انذار و تخویف ایشانست بر نهجی که باز آمدن از ارتکاب مناهی و فعل محرمات
شرعی بران مترتب شود از ان بظهور نخواهد رسید و آیه دلالت دارد بر آنکه بظهور
میرسد پس خبر واحد حجت و معتبر باشد و امثال این چند دلیل دیگر ذکر کرده اند و
باین حدیث استدلال نکرده اند و آنرا دلیل ندانسته و حال آنکه آن نیز بر مطلب مذکور
دلالت واضحه دارد و بیانش بنا بر آنچه مصنف دام ظله میفرمایند اینست که اگر خبر
واحد حجت نباشد و بآن عمل نتوان کرد هر آینه علماء امت را از ان انتفاع نخواهد
بود و بان احتیاج نخواهند داشت و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت دارد بر ثبوت
احتیاج بآن و تحقق انتفاع امت از ان بواسطه آنکه من موصول در من حفظ
چون از ادوات عمومست بحسب ظاهر دلالت بر عموم دارد یعنی هر کس حفظ کند از
جهت انتفاع امت چهل حدیث از احادیثی که محتاج الیه ایشان باشد خواه شیر یک
باشد در حفظ آن با جمعی که عدد ایشان بحد تواتر برسد و خواه منفرد باشد در ان ثواب
مذکور را در می یابد پس ظاهر شد که حدیثی که راوی در روایت آن منفرد باشد میتواند بود
که محتاج الیه و منتفع بر امت باشد و حدیثی که حجت نباشد و اعتماد بر آن نشاید محتاج
الیه و منتفع به امت نیست پس خبر واحد حجت باشد اگر گویند بنا برین لازم می آید

که خبر فاسق و مجهول الحال یعنی کسی که عادل بودن و فاسق بودن او معلوم نباشد
نیز حجت باشد چرا که من موصول چون از ادوات عموم است شامل ایشان نیز
هست و کسی از علما بآن قایل نشده است جوابش آنست که عام شامل هر فردی
میباشد که دلیل دیگر دلالت بر خارج بودن آن فرد نکند و اینجا دلیل دیگر وارد دلالت
بر آنکه خبر فاسق و مجهول الحال حجیت را نمیشاید و آن در باب فاسق آیه کریمه ان
جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا است یعنی اگر بیاید فاسقی نزد شما بخبری یعنی خبر دهد شما را
از امری بقول او اعتماد نکرده طلب ثبات و تبین کنید از و و در ماده مجهول الحال آیه وافی هدایه
ولا تقف ما لیس لک به علم یعنی از پی مروید و اعتماد مکنید بر خبری که شما را بر آن
علم نباشد یعنی صدق و کذب راوی آن بر شما معلوم نباشد پس خبر فاسق و مجهول
الحال از عموم حدیث بیرون باشد و غیر ایشان بنا بر اصل عموم داخل بمانند پس
میتوان گفت که حدیث نص نیست در آنکه احتیاج امت بآن در حال انفراد راوی او
باشد چه میتواند بود که احتیاج و انتفاع چنانچه سبق ذکر یافت اعم باشد از احتیاج و
انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوه و حدیثی که شخص واحد حفظ میکند اگر چه در حینی
که خبر واحد ست محتاج الیه نیست اما میتواند بود و از شان آن هست که محتاج الیه شود
و آن وقتیست که متواتر شود و این احتمال اگر چه خلاف ظاهر ست اما باعث ضعف
دلیل میشود چرا که استدلال بظاهر حدیث یا آیه را بعد از آنکه اصل مقتضی خلاف آن
باشد ضعیف دانسته اند و اینجا اصل عدم حجیت خبر واحد ست پس استدلال بظاهر
حدیث که عموم ست بر حجیت آن ضعیف باشد والله اعلم انجام باید دانست
که فقه در لغت عرب بمعنی فهم است که فقیه بمعنی فهیم باشد یعنی فهم دارد و در اصطلاح
یعنی عرف اهل شرع عبارت است از علم بمسایل و احکام شرعی که از روی ادله
شرعیه که قران و حدیث و اجماع و استدلال است بهم رسد و هیچ یک از ین دو معنی

مناسب این مقام نیست اما معنی اول بواسطه آنکه فهم دار را از رهگذر فهم داری زیادتی
مرتبه در آخرت نیست که محشور بودن در زمره ایشان کمال بوده باشد و این
ظاهر است و اما معنی دوم بواسطه آنکه معنی مذکور از مستحدثات این زمانست
که استخراج مسئله از قرآن و حدیث و دلایل دیگر مینمایند و در صدر سلف یعنی زمان
حضرت مقدسه نبوی و عهد حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
طریق علم مسایل و احکام سماع از لفظ در بار ایشان بوده است بواسطه و چون
میخواسته اند که علم بمسئله حاصل کنند از ایشان میپرسیده اند و بهر طور جواب می شنیده اند
بان عمل میکرده اند و حکم خدا آنرا میدانسته اند و بدلیل دیگر خود را محتاج نمیدانسته اند
بلکه مراد بفقه درین حدیث بینایی در امور دینیست و احوال آخرت و خداشناسی که فقیه یعنی
صاحب این بصیرت و بینایی باشد و در اکثر احادیث که لفظ فقه واقع شده است
برین معنی محمول است و کلام معجز نظام حضرت مقدسه نبوی که فرموده اند لا یفقه العبد
کل الفقه حتی یمقت الناس فی ذات الله تعالی و حتی یری للقرآن وجوها کثیرة ثم یقبل
علی نفسه فیکون لها اشد مقتا نیز ناظر برین معنیست یعنی بنده فقیه نمیشود فقیه تمامی تا
دشمن دارد مردم را در ذات خدای تعالی که چرا در تحصیل معرفت او تقصیر میکنند و تا
نه بیند مر قرآن را وجوه بسیار یعنی عالم گردد بر تفسیرات متعدده و تاویلات متنوعه
آیات قرآنی که ائمه تفسیر و تاویل ذکر کرده اند بعد از ان بجانب نفس خود نگرد و خون
نهایت عجز و قصور او را نیز در معرفت مشاهده نماید او را از همه دشمن تر دارد و بباید
دانست که حصول این بصیرت و بینایی بمحض موهبت و تفضل الهیست و سعی بنده را
دران مدخل نیست چنانچه دعای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در
باره امیر المومنین علی علیه السلام در وقت روانه کردن آن سرور بجانب یمن که اللهم فقهه
فی الدین یعنی بارخدایا او را در امور دین بینایی ده ناظر بر انست یا کسبیست که سعی و

کوشش

کوشش نبده دست نمید هد چنانچه کلام معجز نظام شاه اولیا که در
نصیحت فرزند خود امام حسن علیه السلام بر زبان مبارک جاری ساخته اند
که یا بنی تفقه فی الدین یعنی تحصیل کن و بدست آر فقه در دین را اشارت بانست
و در کلام بعض اعاظم علما وارد شده است که در زمان سابق اطلاق فقه
نمیکرده اند مگر بر علم آخرت و معرفت بعض نکات و دقایق آفات نفس که
عبارت از در افتادن بعقاید باطله و مذاهب مهلکه است و دانستن مفسدات
و مبطلات اعمال جوارح که مقتضی بطلان عبادات و اعمال اخرویست و استعداد
دریافتن حقارت دنیا و ما فیها و اطلاع بر نعمتهای باقی اخرت و استیلاء خوف
و ترس الهی بر خاطر و امثال آن و ایت وافی هدایت فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ
فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ که با ترجمه اش در ایش
چهارم سبق ذکر یافت نیز دلالت بر معنی دارد چرا که چنانچه مذکور شد درایت
مذکور ترس و بیم از سخط الهی بر وجهی که مقتضی باجتناب محرمات و مناهی شود
بر آموختن فقه مترتب شده و ظاهرست که علمی که امر مذکور بران مترتب تواند
شد علم آخرت و معرفت امور مذکورست نه دانستن طریق بیع و شری و طلاق
و نکاح و امثال آن و همچنین از علم که درین حدیث واقعست علم بامور آخرت
و علم خداشناسی مرادست نه معنی لغوی علم که دانستن است و نه معانی اصطلاحی
که علماء این زمان احداث آن کرده اند مثل حصول صورت یا صورت حاصله
نزد عقل یا امثال آن چرا که در حدیث وارد است که العلماء ورثة الانبیاء
یعنی علما وارثان پیغمبرانند و ظاهرست که وارث علمند نه وارث مال و علمی که
انبیا میراث گذاشته اند علم دین و آخرت است و علم خداشناسی نه علم باین
معانی که مذکور شد و آیه کریمه إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ نیز نص بر معنی

مذکورست چه خلاصهٔ معنی کلام معجز نظام آنست که بدرستی که آنانکه در خور ترس
وخوف الهی میکنند از بندگان او ارباب علمند و وصف اشعار بر علیت دارد
یعنی دلالت دارد برانکه علم ایشان باعث ترس وخوف ایشانست وظاهر است
که علمی که خوف و ترس الهی بران مترتب باشد علم دین وآخرت و علم خداشناسیست
بلکه غیر ان از علوم را در معنی علم نمیدانند و ارباب عرفان محض جهلش دانسته
تعبیر ازان بوساوس شیطانی میکنند چنانچه مصنف خلد ظلاله در بعضی از منظومات
خود که مسمی بسوانح سفر حجازست اشعار برین معنی کرده فرموده اند مثنوی علم رسمی سر بسر
قیل است وقال ٭ نه از و کیفیتی حاصل نه حال ٭ علم نبود غیر علم عاشقی ٭ ما بقی
تلبیس ابلیس شقی ٭ گر دلت خالی بود از عشق یار ٭ سنگ استنجا شیطانش شمار
این علوم واین خیالات وصور ٭ فضلهٔ شیطان بود بر ان حجر ٭ تو بغیر علم عشق
ار دل نهی ٭ سنگ استنجا بشیطان میدهی ٭ لوح دل از فضلهٔ شیطان
بشوی ٭ ای مدرس درس عشقی هم بگوی ٭ چند و چند از حکمت یونانیان
حکمت ایمانیان را هم بدان ٭ دل منور کن بانوار جلی ٭ چند باشی کاسه لیس بوعلی
گر ترا گویند کز عمرت همین ٭ هفت روزی مانده وین گردد یقین ٭ تو درین یک هفته
مشغول کدام ٭ علم خواهی بود ای مرد تمام ٭ فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم ٭ هندسه یا
رمل یا اعداد شوم ٭ با دف و نی دوش آن مرد عرب ٭ وه چه خوش میگفت از
روی طرب ٭ ایها القوم الذی فی المدرسه ٭ کلما حصلتموه وسوسه ٭ فکرکم ان
کان فی غیر الحبیب ٭ مالکم فی نشأة الاخری نصیب ٭ ساقیا یکجرعهٔ از روی
کرم ٭ بر بهائی ریز از جام قدم ٭ تا کند شق پردهٔ پندار را ٭ هم بچشم یار بیند یار را

حدیث دوم

روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی

از حسین بن احمد که مکنی بابو عبد الله بوده از پدر خود احمد بن ادریس
الاشعری القمی که از راویان ثقه و فقیهان معتبرست و حدیث بسیار
ازو نقل شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی که اصل او از کوفه است و چون جد
او خالد در صغر سن ببرقه رود قم نقل کرده بوده است و تولد او انجا شده است
ببرقی اشتهار یافته و قریب صد جلد کتاب از آثار فضل او کسوت ظهور پوشیده
و اگرچه بعضی علما رجال ضعیفش میدانند بواسطه انکه اکثر از ضعفا روایت میکند
اما ابن داود ثقه بودنش را رجحان داده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در
خلاصه رجال میگوید و عندی ان روایته مقبوله از محمد بن علی بن موسی بن
ابرهیم الصیرفی الکوفی که مکنی بابی سمینه است و اگرچه چند جلد کتاب باو نسبت
یافته اما علمای رجال در ضعف و عدم قبول روایتش نهایت غلو دارند لیکن
چون در امثال این احادیث خصوصا گاهی که در مقام اثبات حکم شرعی آن بان
نباشند یا استحباب عملی را خواهند بان ثابت کنند تجویز شده که نقل نمایند و
اگرچه روایتش ضعیف باشد چنانچه در حدیث سی وکم ازین کتاب خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و مصنف دام ظله در دیباچه کتاب بیانی شافی وافی عذر
آن خواسته اند از تضعیف مذکور در نقل این حدیث خدشه بخاطر راه نیابد
و همچنین در نقل بعض احادیث آینده اگر در سند آن بعضی راویان ضعیف بنظر
رسند از محمد بن سنان که از مشاهیر راویان حدیث است و مصنف چند
مجلد کتاب و اگرچه بعض علما رجال ضعیفش میدانند و حکم بضعف روایتش کرده اند
اما شیخ مفید رحمه الله در کتاب خود توثیقش کرده است و شیخ طوسی رحمه الله نقل
کرده است که امام محمد جواد علیه السلام در ضمن دعایی که در حق او کرده اند اظهار
رضای خود ازو فرموده اند و عبارت دعای امام علیه السلام اینست رضی الله عنه

برضای عنه ما خالفنی ولا خالف ابی یعنی خدا راضی باد از و چنانچه من
از و راضی ام بدرستی که هرگز او در مقام مخالفت من و پدر بزرگوار من در نیامده
از عیسی بن اعین جریری که از راویان ثقه امام جعفر صادق است از امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق است علیه السلام از ابای بزرگوار و اجداد عالی مقدار
خود از امیر المومنین و یعسوب الدین سلام الله علیه و علیهم اجمعین که آن حضرت
فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من عرف الله و عظمه منع فاه
من الکلام و بطنه من الطعام و عنا نفسه بالصیام و القیام قالوا آبائنا و امهاتنا
یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا
فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا
فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم
خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب شرح کلام معجز نظام در ضمن آغازی و
یک نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه مضمون بلاغت
مشحون آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه فرموده اند که هر کس که شناخت
حضرت عزت را چنانچه حق شناختن اوست و مرتبه عظمت و بزرگی او را
بیاد آورد باز میدارد دهان خود را از سخن کردن و شکم خود را از خوردن طعام
و به تعب میدارد نفس خود را بروزه داشتن در روز و نماز کردن در شب حاضران
مجلس گفتند فدا باد ترا پدران و مادران ما ای رسول خدای این جماعت اولیاء الله اند
حضرت فرمودند بدرستی که هرگاه اولیاء الله خاموش میباشند خاموشی ایشان
فکر خداست و چون بسخن در می آیند کلام ایشان ذکر خداست و چون نظر بر چیزی
میکمارند نظر ایشان بجهت عبرتست که بآن اعتبار میگیرند از ملاحظه مصنوعات
الهی و چون بنطق در می آیند نطق ایشان محض حکمت و بیان مصالح مردم در معاش

و معاش

ومعاودست تا از ان انتفاع یابند وچون براه ورمی آیند رفتار ایشان در
میان مردم متضمن حصول خیر وبرکت است اگر نبی بود ایشانرا اجل مقدر
که تا آن رسد بالضروره ایشانرا گرفتار زندان ابدان میباید بود سرآینه قرار
نمیگرفت روحهای ایشان در بدنها از غایت ترس عذاب الهی وشوق ثواب
غیر متناهی بینش دوم من عرف الله شیخ محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات
مکی آورده است که معرفت نزد ارباب تحقیق عبارت از ادراک دوست
بعد از ذهول از ادراک اول یعنی هرگاه ادراک امری شده باشد وبواسطه تلاحق ایام
غفلت
وامتداد زمان غبار نسیان بران نشسته چون باز بخاطر آید وبصیقل ادراک
دیگر زنگ آن غبار از مرآت ضمیر مرتفع گردد وروشن شود که همان امرست
که مرتبه دیگر در معرض ادراک در آمده است این ادراک دوم را اهل تحقیق معرفت
مینامند وازینجاست که ارباب کشف وریاضت را اصحاب عرفان میگویند
چه بثبوت پیوسته که خلق ارواح ونفوس ناطقه انسانی که مدرک اشیا در معنی ایشانند
بر خلق جواهر بدن تقدم دارد چنانچه در حدیث وارد است که خلق الله الارواح
قبل خلق الابدان باربعة آلاف عام یعنی خلق کرده وآفریده است حضرت
عزت جل برهانه نفوس ناطقه انسانی را قبل از خلق بدنهای ایشان بچهار هزار
سال وهیچ شک نیست که دران نشأه یعنی قبل از مفارقت عالم تجرد واجتماعی
در ظلمات بدن ادراک بعض معارف الهی که بی مؤنه کسب وتحصیل از مبدا فیاض
فایض میشود ایشانرا حاصل بوده چنانچه آیه وافی هدایت الست بربکم
قالوا بلی وربنا بان ناطق است خلاصه مضمون کلام معجز نظام اکه
در بدو فطرت که آفرینش ارواح واقع شد همه را جمع آورده در معرض خطاب در آورد
که آیا نیستم من که خالق زمین وآسمانم پروردگار شما وآفریننده شما همه بزبان

بی زبانی فریاد برآوردند که هستی وغیر تو که تواند بود ای پروردگار عالمیان
پس ظاهر شد که دران وقت ایشانرا علم بپروردگار خود حاصل بوده و ذهول
وغفلت ازان بواسطهٔ الفت بلذات بدنی وانهماک در ظلمات جسمانیست
چون ایشان بوسیلهٔ ریاضت و ترک لذات حیوانی وقطع تعلق علایق وعوایق
جسمانی درمقام تصفیهٔ باطن درآمده زنگ نسیان از آینهٔ ضمیر زدوده اند و دیدهٔ
سعی خود را بجمال یوسف گمگشته بینائی داده بعین الیقین شاهد مقصود را مشاهده
نموده اند هر آینه صاحب معرفت واهل عرفان خواهند بود پس معنی حدیث
اینست که هر کس مرتبهٔ معرفت حق را دریابد یعنی درضمن تحصیل ادراک دوم و
ارتیاض بترک لذات جسمانی وکسر قوای شهوانی وترک تعلقات بدنی نفس را
قابلیت تذکر ادراک اول ظاهر سازد وچنین نماید که مگر متذکر است یعنی مرتبهٔ
عظمت وکبریائی او را بر وجهی که وظیفهٔ زمان تجردست ادراک نماید منع
فاه من الکلام وبطنه من الطعام هر آینه باز میدارد دهان نطق خود را
از تکلم بغیر ذکر حق تا بسبب آن از فکر او باز نماند وشکم اشتهای خود را از
میل کردن طعام تا ربط بعالم تجردش نقصان نپذیرد وگرفتاری بهضم آن
باز ندارد او را از یاد پروردگار خود وعنا نفسه بالصیام والقیام عنا بعین بی نقطه
وتشدید نون ماخوذ از عنای بفتح عین است که بمعنی تعب است وقیام اینجا
کنایه از نماز مطلق است یا نماز در شب یعنی از غایت التذاذی که او را از عبادت
معبود حقیقی دست میدهد تعب مداومت بروزه ونماز را راحت انگاشته همیشه
نفس خود را تحمل مشقت آن میدارد قالوا آبائنا وامهاتنا یا رسول الله بآبائنا
اکثر نحویان بای تفدیه نامیده اند وگفته اند فعل آن در اغلب محذوف میباشد
وکلام درین تقدیرست که نفدیک بآبائنا وامهاتنا ودر حقیقت همان بای

عوضست که نحویان در ضمن بیان اقسام بای حرف جر ذکر کرده اند مثل بای
خذ هذا بهذا یعنی بگیر این را در عوض آن و بعض مفسرین بای بما کنتم را
در آیهٔ کریمهٔ ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون ازین قسم شمرده اند یعنی داخل
شوید بهشت را ای مومنان در عوض عمل صالحی که از شما در وجود آمده لکن
ازانکه دخول بهشت در عوض اعمال صالحه نمیباشد نه بر وجه تفضل بعضی دیگر
از مفسرین بارا بای معیت گرفته اند یعنی داخل شوید بهشت را با وجود اعمال شایسته
وسیاتی که از شما در وجود آمده که رحمت و فضل الهی نسبت بشما زیاده بران
شمول دارد که شمارا بران مواخذه نماید تا کنایه ازان باشد که ادخال بهشت
و اعطاء نعیم اخروی بمحض تفضل موهبت اوست نه در عوض عمل صالح چنانچه
کسی که هرگز مباشر عمل صالحی نشده باشد میتواند بود که داخل بهشت شود
ولیس هذا من فضله ببعید هولاء اولیاء الله یعنی جمعی از اصحاب که روی سخن
حضرت با ایشان بود صفات مذکوره را فوق مرتبهٔ امثال خود دانسته گفتند فدا
باد ترا پدران و مادران ما ای رسول خدا این جماعت که ذکر وصف ایشان
کردی اولیاء الله اند و این کلام را دو احتمال است یکی آنکه غرض ایشان استفهام
حال آن جماعت باشد تا معلوم نمایند که ایشان اولیاء الله هستند یا نه و اداة حرف
استفهام را از کلام خود حذف کرده باشند یا آنکه کلام مذکور خبری باشد که قصد کرده
باشند بآن لازم حکم را یعنی وانمودن اعتقاد خود را در بارهٔ ایشان بعد از شنیدن
صفات مذکوره یعنی از ذکر این صفات ما را علم حاصل شد ای رسول خدا که
ایشان اولیاء الله اند قال ان اولیاء الله ان حرف تاکید است و بر احتمال اول که
غرض اصحاب از کلام سابق استفهام باشد چون در حال استفهام متکلم را تردد
خاطری هست وجه تاکید در جواب آن ظاهر است و بر احتمال ثانی اگر مقصود حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رد سخن ایشان باشد یعنی غلط فهمیده اید
ایشان اولیا را الله نیستند بلکه اولیا را الله جمعی اند که متصف باین صفت و این
صفت باشند باز تاکید بجای خود ست تا دلالت کند بر زیادتی اهتمام بصحت
در رفع آن اعتقاد از ایشان اما اگر مقصود حضرت تقریر کلام ایشان و تصدیق
ایشان باشد در حکم مذکور یعنی بلی ایشان اولیاء الله اند و سوای اوصاف ثلثه مذکوره
اتصاف باین صفات نیز دارند مقام بحسب ظاهر مقتضی تاکید نیست و ایراد
حرف تاکید محتاج بنکته است و نکته اش آنست که در فن بیان ذکر این شده
که هرگاه روی سخن با جمعی باشد که حسن اعتقاد ایشان در باره متکلم و یقین ایشان بصدق
کلام او مقتضی رغبت ایشان باشد بشنیدن سخن مذکور چون ظاهر ست که
این معنی سبب شوق و نشاط متکلم و رغبت او میشود بدرازی سخن و بسط کلام
خصوصا گاهی که سخن را از رهگذر دیگر حسنی بوده باشد مقام را گنجایش تاکید
خواهد بود و ایراد ادات تاکید منافی بلاغت نخواهد بود و ما نحن فیه از آن قبیل است
چه سخن ناشی است از موقفی که خاطرها در قبول و تصدیق آن مجبول اند و در توصیف
جمعیت که همگنان را از گفتن و شنیدن آن نشاط و التذاذ تمام حاصل پس تاکید
مذکور در موقع خود باشد چنانکه صاحب کشاف در تفسیر آیه کریمه وَاِذَا لَقُوا
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْٓا اٰمَنَّا وَاِذَا خَلَوْا اِلٰى شَيٰطِيْنِهِمْ قَالُوْٓا اِنَّا مَعَكُمْ گفته که در شان
منافقان آن زمان که بظاهر دعوی ایمان میکرده اند و در باطن کفر ایشان
برقرار بوده نازل شده یعنی چون با مومنان ملاقات مینمایند میگویند که ما ایمان
آورده ایم و چون با شیاطین قوم خود که راهنمونی ایشان باین عمل کرده اند خلوت
میکنند میگویند بدرستی که ما از شمائیم تخصیص فقره اخیره را بتاکید با آنکه با فقره اول
در عدم اقتضاء تاکید شریک اند چنانچه مومنان آن زمان را که عبارت از صحابه

پیغمبر نه از مشاهده احوال ایشان یقین بر نفاق ایشان حاصل بوده و ترددی در
عقیدهٔ باطل ایشان نداشته اند که مقام اقتضای تاکید نماید شیاطین قوم
ایشان نیز چون خود ایشانرا بران داشته بودند که بران وجه اظهار کنند
بیقین میدانسته اند که حال ایشان چیست و ترددی دران نداشته اند که رفع آن
محتاج بتاکید باشد برین وجه ایراد جمله کرده است و گفته اند که حسن ظن جناب پیغمبر
و رغبت و نشاط منافقان در مکالمه و بسط کلام با ایشان در فقرهٔ اخیره و عدم تحقق
این معنی در فقرهٔ اول منشاء تخصیص مذکور شده والله اعلم سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا
فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان
مشیهم بین الناس برکة بباید دانست که سکوت ایشانرا فکر گفتن با آنکه ظاهرست
که فکر نفس سکوت نیست بلکه در ضمن سکوت و حال خاموشی متحقق میشود بر سبیل مجازست
از قبیل اطلاق لازم بر ملزوم که عبارت از لازم گفتن و ملزوم خواستنست یعنی
سکوت ایشان لازم دارد فکر را و ازان جدا نیست و برین قیاس است نظر ایشانرا
عبرت گفتن و نطق ایشانرا حکمت نامیدن و رفتار ایشانرا برکت دانستن چه هیچ
یک از امور مذکوره نفس اینها نیست بلکه نظر ایشان بجهت عبرت است تا آنچه خوب
بنظر آید بآن گرایند و آنچه بد نماید اگر صلاح پذیر باشد در اصلاح آن کوشند و
الا اجتناب ازان را لازم شناسند و نطق ایشان مفید حکمتست که عبارت از بیان
مصالح معاد و معاش و فواید و خواص اشیاست و رفتار ایشان متضمن حصول برکت
در اموال و اعمارست و بباید دانست که در ضمن یکفقره کلام ایشانرا در حال تکلم ذکر
گفتن و در فقرهٔ دیگر نطق ایشانرا در حال تنطق حکمت نامیدن با آنکه نطق و تکلم
بیک معنیست و هر دو یک حالند اشارتست بآنکه کلام ایشان ازین دو حال بیرون نیست
در خلوت ذکرست و در میان مردم حکمت و میتواند بود که مراد از نطق در فقرهٔ اخیر بمعنی

مصدری باشد یعنی سخن کردن ایشان در هر باب باشد از روی حکمت و
مصلحت است نه عبث و لغو و لهذا علم لو لا الاجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر
ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب اجال جمع اجلست
و اجل عبارت از وقتیست که بواسطه انقطاع زندگانی هر یک از افراد بشر مقدر
شده و در لوح محفوظ نوشته اند که تا آن وقت نرسد بیرون رفتن ازین سرای
فانی میسر نیست و چون منقضی شود لمحه مجال توقف نیست چنانچه آیه کریمه اذا جاء
اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون بآن ناطق است یعنی ترس ایشان
از سخط و عذاب الهی که نزد اهل تحقیق عبارت از ناخشنودی و عدم رضا بلکه
محرومی از دریافت لقای اوست و شوق ایشان برحمت و ثواب غیر متناهی که
بهترین مراتبش خشنودی و رضای اوست و دریافت لقا و اتصالها و مرتبه ایست
که اگر مقدر بودن اجلهای ایشان چنانچه مذکور شد سنگ راهی نبود هرآینه
آرام نمیگرفت طایر ارواح ایشان در قفس ابدان بلکه بنیان آن از اصدمات ترس
عذاب درهم شکسته ببال و پر شوق ثواب در پرواز می آمدند و خود را بر وایح روح
افزای ریاض اتصال میرسانیدند و درینمقام اشارتست بتساوی مرتبه خوف
و رجا که عبارت از برابر بودن مقدار بیم و امیدست چنانچه هیچ یک بر دیگری
زیادتی نداشته باشند بلکه هر یک اعلی مرتبه زیادتی را داشته باشند چنانچه در کلام
بلاغت نظام امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارت باین معنی وارد است که فرموده اند
لیس من عبد مومن الا و فی قلبه نوران نور خیفة و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی
هذا یعنی نیست هیچ بنده مومن مگر آنکه در قندیل دل او دو نور مخلوقست یکی نور بیم
و دیگری نور امید و هر دو در مقدار برابرند بروجهی که اگر در میزان امتحان در آیند
هیچکدام بر دیگری نچربد و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست

که بر زبان مبارک جاری ساخته اند که اعجب ما کان فی وصیة لقمان ان قال لابنه
خف الله خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک وارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک
یعنی خوش آینده‌تر سخنی که در وصیت لقمان پیغمبر بود علی نبینا وعلیه السلام اینست
که بفرزند خود گفت ای فرزند بترس از پروردگار خود ترسیدنی که چنین پنداری که
اگر نزد او آیی به نیکویی که موازنه کند به نیکویی جن و انس از عذاب او خلاصی نخواهی
داشت و امیدوار باش برحمت او امیدواریی که گمان بری که اگر با گناهی در معرض
مغفرت او در آیی که برابری کند بگناهان جن و انس آمرزیده خواهی شد
بباید دانست که مراد بمعرفت و شناسایی حق جل و علا اطلاع بر صفات جمالی و جلالی
اوست که عبارت از دانستن صفات ثبوتی و سلبی باشد بقدر وسع و طاقت انسانی
واما پی بردن بکنه و حقیقت ذات مقدس الهی بلکه بکنه صفات او نیز امریست
که پای ادراک ملایکه مقربین و انامل فکرت انبیای مرسلین از رسیدن بکنه گرد
آن بکوتاهی اعتراف دارند چه جای غیر ایشان از بنی نوع انسان و کفایت شاهد
برین معنی کلام بلاغت انتظام خلاصه انام علیه و آله شرایف التحیه والسلام که در مقام
اعتراف بعجز و انکسار بر زبان معجز بیان جاری ساخته‌اند که ما عرفناک حق معرفتک
یعنی نشناختیم ذات مقدس ترا چنانچه حق شناسایی تست یعنی بحقیقت و کنه
آن نرسیدیم و در حدیث وارد است که ان الله تعالی احتجب عن العقول کما احتجب
عن الابصار یعنی بدرستی که حضرت عزت پنهانست از نظر دانش عقل
همچنانکه از دیده ظاهر پنهان است و چنانچه بچشم سر مشاهده جمال او ممکن نیست
بدیده عقل نیز بکنه حقیقت او نمیتوان رسید بآن پس التفات نباید کرد بکلام جمعی
که از غایت جهل و ضلالت دعوی رسیدن بآن مینمایند و گمان میبرند که وصول
بآن سعادت در مرتبه امکان است بلکه سزاوار آنست که خاک انکار در

دانشان ریزی و گمان مذکور را مصداق إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ دانسته
محض کذب و افترا و عین ضلالت و غوا شناسی چه پایهٔ این مرتبهٔ بلند تر از آنست
که بآن توان رسید و زلال این چشمهٔ صاف تر از آنکه بلوث ادراک بشری آلایش
پذیر تواند گردید بلکه نهایت آنچه ادراک ارباب درک و تمیز بآن میرسد از بدایت
مرتبهٔ کبریائی او بغیر سخنها دورست و غایت آنچه نظر عمیق و فکر دقیق پویندگان
وادی برهان درک آن مینماید بنهایت مرتبهٔ ادراک و دانائی نزدیک چنانچه
گفته اند بیت آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست ؛ غایت فهم تست الله نیست ؛ و
محقق ربانی افضل الدین کاشانی نیز درین مقام این رباعی دارد رباعی
گفتم همه ملک حسن سرمایهٔ تست ؛ خورشید فلک چو ذره در سایهٔ تست ؛ گفتا غلطی
ز ما نشان نتوان یافت ؛ از ما تو هر آنچه دیده پایهٔ تست ؛ پس صفات
جمالی و جلالی که بنده مباهات باثبات و سلب آن دارد در حقیقت فراخور
مرتبهٔ ادراک و فهم اوست نه صفات واقعی پروردگار چه پایهٔ مرتبهٔ کبریائی
و کنگرهٔ عرش ذو الجلالی رفیع ترست از اتصاف بامثال این صفات چنانچه
کلام بلاغت انتظام امام محمد باقر علیه السلام اشعار تمام بآن دارد که فرموده اند
کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار
تتوهم ان لله تعالی زبانتین فان ذلک کمالها وتتوهم ان عدمهما نقصان لمن لا یتصف
بهما وهکذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به خلاصهٔ مضمون کلام حقیقت انتظام
آنکه هر یک از صفات کمال که توهم تمیز آن کرده اید و در نهایت دقت معنی دانسته
بهترین صفاتش پندارید مخلوقیست مثل شما که دست صنعت او را آفریده و
چون در حسن نسبت آن بپروردگار قیاس بخود کرده اید سزاوار آنست که همان
شمایان متصف باشید و بسا باشد که موران ریزه نیز هرگاه در مقام شناسائی حق

در آیینه گمان برند که پروردگار ایشان را دو شاخست از شاخهای ایشان
بهتر چه کمال خود را در آن دیده اند و نقص خود را در نداشتن آن دانسته پس معلوم
شد که برین قیاس است حال عقلا و ارباب دانش در اتصاف پروردگار خود
بصفاتی که صفات کمالش میدانند و مولانا جلال الدین محمد دوانی مصنف حاشیه
قدیم تجرید بعد از نقل این حدیث در یکی از مصنفات خود کلامی ایراد کرده که خلاصه
مضمونش اینست که این کلامیست در نهایت دقت و لطافت که صادر شده
از منبع تحقیق و مؤید تدقیق و سرش آنست که چون تکلیف بامری که زیاده بر
قدرت باشد عقلا تجویز کرده اند و تکلیف بما لا یطاق دانسته انسان نیز یاده
ازین مکلف نیست که آنچه از مراتب کمال و صفات جلال تواند در حیطه درک آورد
و فهم آن فراخور مرتبه ادراک او باشد پروردگار خود را که مجمع جمیع صفات
کمال میداند بدان متصف داند و آنچه مدرک او تواند دریافت که اتصاف بآن
متضمن نقص و قصورست چون او را میباید از صفاتی که متضمن نقص باشد بری داند
ازو سلب نماید و آنچه مثل آن در خود و امثال خود مشاهده نکرده باشد و الفت
بآن نگرفته از مرتبه درک و فهم او بیرونست و ادراک او نقص و کمال آن نمیتواند دریابد
پس مکلف نخواهد بود مگر باثبات و سلب صفاتی که اتصاف امثال خود را بآن
متضمن نقص و کمال داند پس ناچار قیاس بخود کرده آنچه در خود کمال داند اثبات
خواهد کرد و آنچه نقص شمرد سلب مثلا چون کمال خود را درین مشاهده میکند که قادر و حی
و مختار و عالم و مرید و مدرک و صادق و سمیع و بصیر باشد مکلف شده است
باثبات صفات مذکوره از برای او و چون نقص خود را در احتیاج بغیر و اموری که
لازم دارد احتیاج را مثل جسم بودن و عرض بودن و در حیز بودن و امثال آن
می بیند مکلف شده است بسلب صفات مذکوره از وجه اگر نیز یاده برین مکلف

باشد تکلیف بمالایطاق لازم آید و دانسته شد که تکلیف بالایطاق جایز نیست
پس آنچه از صفات خدا دانسته باشد در حقیقت صفات او باشد نه صفات
خدا دانیست یکی از معانی کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام که من عرف نفسه
فقد عرف ربه و مترجم ازین مقام استنباط مثلی کرده در دیباچه کتاب خسرو
شیرین در ضمن داستان توحید ثانی برین وجه نظم آورده نظم صفات
واجب آمد چو ذاتت • کجا ممکن کند درک صفاتت • صفاتت را چو ذاتت نیست
مانند • که دانش ناخنی در وی کند بند • در امثال انچنین آمد که موری • فکندی
در سرا از توحید شوری • که ایزد را بفرق سر دو شاخست • که هر یک زینت صدر و
کاخست • ز حدش ثاقب و از بینش صاف • بکشاند طعم قند از قله قاف • ز
زنکش جمله موران رنگ گیرند • ز بذلش جمله خرمنها پذیرند • تواند هفت دریا را بریدن •
شکرزاری ببوئی در کشیدن • سران ذره ای که در توحید سفتی • قیاس آن ز خود کردی
گفتی • روان گفتش ای فرزانهٔ عشق • چرایی انچنین بیگانهٔ عشق • سران وصفی
که کردی وصف مورست • ترا او وصف ایزد دیده کورست • نه جسمست و نه جسمانیست
نه جوهر • علیمست و حکیمست و سخنور • بگفتا هر کرا علمست و حکمت • نخواهد از کسی برتر [illegible]
ز اعمی صنعت مانی نخواهد • ز موری رو سلیمانی نخواهد • مرا خود ظرف دانش زین منست
بچشم بینشم حسنی جز این نیست • ز من گر پرسش ازین بود شی ارادت • عطا کردی دل و بینش
زیادت • بساکین معرفتها در کمالش • همه حیران بود پیش جلالش • کمال علم ما در وصف
داور • بود با دانش آن مور یکسر • چو نقص فطرت ما را گواهند • ز ما جز در خور فطرت
نخواهند • و گر ز کبریا را پایه عالیست • مپرس در حریم ذوالجلالیست • کجا خفاش و
پرواز همایی • کجا ادراک اوصاف خدایی • ترا از بهر دانش چون ترا دند • اثر
ظرف دانش تنگ دادند • بنازو تا غرورت زنده بلی • نداند که زعلم الا قلیلی

باین علم قلیل این پردلی چیست ؛ دلی از لاف دانش ممتلی چیست ؛ خداوندا بحرم
راهبر کن ؛ غرور دانشم را پی سپر کن ؛ دلی ده محرم راز الهی ؛ زبان شکر هر
بی گناهی ؛ که زان جز رنج خودبینی نیاید ؛ وزین جز عجز و مسکینی نیاید ؛ طراز
باید دانست که معرفت و شناسایی که طاقت انسانی بآن میتواند رسید چند مرتبه
دارد که هر مرتبه وظیفه جمعیت و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی علیه
الرحمة والمغفرة در بعض از مصنفات خود آورده است که قیاس مراتب آن
از مراتب معرفت باتش باید کرد چه ادنی مراتب آن آنست که شنیده شود
که موجودی هست که هرچه باو میرسد معدوم میشود وانچه بمحاذات آن آتش
در می آید روشنی میگیرد و هرچند ازان برمیدارند کم نمیشود و مردم تعبیر ازان
میکنند بی انکه آتش دیده باشند و احساس اثر آن کرده و نظیر این مرتبه در شناخت
حق شناسایی جمعیت که در حضیض تقلید گرفتارند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه
دلیل و برهانی بران دانند و بهمین اعتماد کرده اند که از پدران و استادان خود
انچنین شنیده ایم و ایشان دروغ نمیگویند و ازین مرتبه بالاتر در معرفت آتش
مرتبه جمعیت که از دور دودی مشاهده نمایند و یقین کنند که موجودی هست که این
اثر آنست و ازان برخاسته و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمعیت
که بدلیل و برهان اثبات واجب کرده باشند و از مشاهده ممکنات و ملاحظه
مصنوعات علم بوجود صانع بهم رسانیده و ازین بهتر در شناسایی آتش مرتبه جمعیت
که احساس گرمی آن کرده باشند و بروشنایی آن غبار ظلمت را از پیش نظر برداشته
مشاهده بعض محسوسات که تراکم ظلمت ازان مانع بود نموده باشند و نظیر این مرتبه
در خداشناسی مرتبه جمعیت از مومنین خالص که اطمینان خاطری در شناخت
حق ایشان را بهم رسیده باشد و بعلم الیقین دانسته که اوست که خالق کاینات

و روشنی بخش ارض و سموات است چنانچه خود در توصیف خود میفرماید
اللّه نور السموات والارض و ازین بلند تر مرتبه کیست که بیکرو وجود
خود را باتش داده بتمامه سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر این مرتبه در معرفت
واجب معرفت ارباب شهود و فناست که بعین الیقین مشاهدهٔ معشوق حقیقی کرده اند
و از غایت التذاذ از ان وجود خود را در میان ندیده و همه او شده اند و در هر چه
مینگرند عین او می پندارند و نعم ما جری علی لسان الحال رباعی انانکه زجام معرفت
سرشارند :: در خلوت دیده هیچ غیر را نگذارند :: چون در نظر پیششان غیری نیست
در هر چه نظر کنند حق پندارند :: و ازین مرتبه مرتبهٔ بلند تر نیست و ازین پایه پایهٔ
رفیع تر نه و ظاهر است که از معرفتی که درین حدیث مذکور است نمیتواند بود که مرتبهٔ
اول مراد باشد چرا که در ضمن تقلید کمالی متصور نیست بلکه مرتبهٔ ثانی نیز مراد نیست
چنانچه کلام مولوی معنوی در مثنوی شاهد بر آنست که گفته مثنوی پای استدلالیان
چوبین بود :: پای چوبین سخت بی تمکین بود :: و مولانا مومن حسین یزدی رحمه الله نیز در
مقام رباعی دارد که ذکر آن نیز اگر چه در اصل نیست مناسب نمود رباعی حق را نتوان شناخت
از روی کتاب :: حکمت نبرد راه باقلیم صواب :: در وادی معرفت براهین حکیم :: چون
جاذ ماست در چراگاه دواب :: پس مراد مرتبهٔ سیم خواهد بود که اهل تحقیق تعبیر
از ان بعلم الیقین میکنند و مرتبه چهارم که محققین عین الیقینش می نامند والله اعلم
انجام انچه درین حدیث از صفات اولیا و سمات عارفین بالله بر زبان معجز
بیان حضرت جاری شده است سر آمد صفاتیست که ایشان بان متصف می باشند
چه اول آن صمت و سکوتست که ارباب تحقیق باب نجاتش دانسته اند و مبالغه بسیار
در رعایت آن کرده و مصنف دام ظله در مثنوی گفته است بیت صمت عادت کن
که از یک گفتگ :: میشود زنار این تحت الحنک :: و ندم جوع و کم خوردنست که کلید خزائن

نیکو بهاش گفته اند سیوم تعب فرمودن نفس است در عبادت پروردگار خود
بروزه داشتن و برپای بودن شب که کنایه از نماز و شب زنده داریست
وبعضی از جاهلان صوفی نما گمان برده اند که عارفان و واصلان بخدا از آن مستغنی اند
وایشان را چون ترک تعلقات دنیا نموده اند و قرب بمبدا حاصل است
بلکه باعتقاد باطل خود همه او شده اند بآن حاجت نیست و بآن مکلف نیستند
و این اعتقاد محض ضلالت و گمراهیست چه اگر کسی را از ارباب وصول و عرفان
استغنای از آن حاصل میشود و در معرض آن تکلیف نمیبود حضرت مقدس مصطفوی
میبودند که خداشناسی همه با ایمان باو تمامست و حال آنکه متحمل مشقت نماز آنقدر میشدند
که در پشت پای مبارک ایشان آثار ورم بظهور میرسید و جناب ولایت مآب
مرتضوی می بودند که انتهای سلسلهای ایشان همه باو است و طریق هر سلسله ولایی
که بجناب اقدسش منتهی نشود صراط المستقیمش نمیدانند و بصحت پیوسته که آن
جناب در شبی هزار رکعت نماز ادا میکرده اند و همچنین هر یک از اکابر اولیا و اعاظم ارباب
عرفان معظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات میکرده اند چنانچه از ملاحظه
کتب سیر و تواریخ صدق آن بظهور میرسد چهارم فکر است که در حدیث وارد
شده که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی صرف کردن ساعتی از ساعات عمر
در فکر خدا و خداشناسی و اموری که بآن تعلق داشته باشد بهتر است نزد خدای تعالی
از عبادت شصت ساله و بعضی اکابر گفته اند سبب آنکه مرتبه فکر بر مرتبه عبادت
رجحان یافته آنست که فکر عمل قلب است و عبادت عمل جوارح و اعضا و هیچ شک نیست
که قلب اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه آیه
کریمه اقم الصلوة لذکری نیز اشعار بآن دارد چه اکثر مفسرین ذکر را در این
تفسیر بفکر کرده اند یعنی برپای دارید نماز را بواسطه فکر من و مقرر است که مقصود اشرف

از وسیله میباشد پس فکر که مقصود ست اشرف باشد از نماز که وسیله و سبب
حصول آنست پنجم ذکرست و مراد بذکر ذکر لسانیست چه ذکر قلبی در تحت
فکرست و الفاظی که ذکر در ضمن آن حاصل است بسیارست بنهایتش ارباب
حال کلمه لا اله الا الله را اختیار کرده اند بنا بر چند وجه که مقام گنجایش ذکر آن ندارد
ترجیح گویا از آنجمله یکی آنست که حروف آن از حروف اشرف اسما که لفظ الله ست
ترکیب یافته و حرف بیگانه بمیان در نیامده دوم آنکه ذکر خفی که ایشان را
نهایت اهتمام بشان آن هست در ضمن این بیشتر متحقق میتواند شد چه در حروف
آن حرف شفوی که محتاج بحرکت لب باشد نیست و میتوان در میان مردم بر وجهی
بآن قیام نمود که کسی را بران اطلاع حاصل نشود بخلاف اذکار دیگر مثل سبحان الله
و الحمد لله و الله اکبر و امثال آن که نه برین وجهست سیوم آنکه اشتمال آن بر
حرف الف که اشرف حروف تهجیست و قوام جمیع حروف بادست چنانچه هیولی
حروفش گفته اند و در میان حروف او را قطب میدانند بیشترست از سایر
حروف چهارم آنکه اشتغال بآن باعث درآمدن بحصن الهیت و رستگاری از
شداید عذاب او که لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی و بعض وجوه دیگر نیز
گفته شده که ایراد آن منجر بطول کلام و درازی سخن میشود و مقام گنجایش ذکر آن ندارد ششم
نظر اعتبارست که عبرت عبارت از آنست چنانچه در قرآن مجید وارد است که
فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ یعنی اعتبار کنید و عبرت گیرید از مشاهده مصنوعات
الهی ای صاحبان بصیرت و بینایی هفتم سخن کردن بحکمت که وکان نطقهم حکمة
عبارت از آنست و مراد بحکمت امریست که متضمن صلاح دنیا و آخرت باشد
یا صلاح آخرت تنها از علوم و معارف اما اموری که متضمن صلاح حال دنیای تنها
باشد مثل علم بقواعد بیع و شری و نکاح و طلاق و مزارعه و مساقات و امثال

آن کاهی که غرض اخروی بآن متعلق نباشد آشنایی بحکمت نخواهد داشت هشتم
رسیدن خیر و برکت است بمردم از رفتار ایشان که متضمن انتفاع خلق است و
نهم خوف و ترس است از سخط و غضب الهی که در نهش دوم ذکر مراتب آن شد
دهم امید و رجا برحمت غیر متناهی که در نهش دوم در ضمن احادیثی که در ترغیب
بیم و امید مذکور شد مرتبه ان معلوم شد و این صفات دهگانه که مصداق تلک
عشرة کاملة میتواند بود چون بدیده بصیرت ملاحظه شوند ظاهر میشود که از امهات صفات
ارباب عرفان و اصحاب سیر و سلوکست همه را اتصاف آن روزی باد بالنبی و آله الامجاد

حدیث سیوم

روایت کرده شد است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمه الله
از موسی بن متوکل از علی بن حسین سعدآبادی که از راویان حدیثند و در کتب رجال
جرح و تعدیل ایشان نشده و از احمد بن محمد بن خالد از پدرش محمد بن خالد بن عبد الله
بن محمد بن علی البرقی کمنی بابوعبدالله که از اصحاب امام رضا علیه السلام است
و ادراک صحبت امام موسی نیز کرده و اگرچه بعض علماء رجال ضعیفش دانسته اند
اما شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله حکم بعدالتش کرده و شیخ جمال الدین مطهر در خلاصه
رجال میگوید و الاعتماد عندی علی قول الشیخ ابی جعفر الطوسی فی تعدیله از عبد الله
بن عبد الله الدهقان که از ضعفای رجال است و در حدیث کتابی باو نسبت
یافته اند و اصل بن سلیمان که از رجال حدیث است و احوالش معلوم نیست از عبد الله
بن سنان بن طریف کوفی که ثقه و جلیل القدر بوده و خزینه داری منصور و مهدی
و هادی و رشید از خلفای بنی عباس کرده و از اصحاب صادق علیه السلام است
و ادراک صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز نموده از امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق که آنحضرت فرموده اند سمعت ابی یحدث عن ابیه علیهما السلام

قال قال النبی صلی الله علیه وآله ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس
قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم شرح کلام معجز نظام در ضمن
اغازی و یک نمایش اغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول شنیدم از پدر بزرگوار خود و ان
سرور روایت میکرد او از پدر عالیمقدار خود علیهما السلام که گفت رسول خدا صلوات الله
علیه فرموده اند که نباشد نمازی که برسد وقت آن مگر انکه ندا کند ملکی در برابر مردم
یعنی هرگاه وقت یکی از نمازهای پنجگانه که عبارت از صبح و پیشین و پسین و
شام و خفتن است داخل شود ملکی از ملایک آسمان در برابر مردمی که بدایره تکلیف
در امده آمده اند ندا کند که ای مومنان برخیزید بجانب آتشهائی که بواسطه ارتکاب
معاصی مبادرت بامور ناشایست بر پشتهای خود برافروخته اید پس فرونشانید
آنها را بگذاردن نمازی که پروردگار شما بر شما فرض کرده است نمایش دوم ما من
صلوة یحضر وقتها من درین کلام من زایده است و ایراد حروف زایده در کلام بواسطه
تاکید حکمست پس اینجا من تاکید نفی باشد که ازما فهم میشود و هیچ یک از معانی آن
مثل ابتدائیه و تبعیض ازان مراد نیست الا نادی ملک الا حرف استثناست و
مستثنی منه یعنی امری که مابعد الا ازان استثنا شده محذوفست و جمله نادی ملک حالیست
قایم مقام اوست و کلام درین تقدیرست که ما حضر وقت الصلوة علی حالة
من الاحوال الا مقارنا لنداء الملک که حالة من الاحوال که مستثنی است بجای آن
گذاشته شده و محل اعراب آن با و داده شده است و این قسم استثنا را
استثنای مفرغ می نامند چه عامل از عمل در مستثنی منه فارغ شده و مشغول شدن است
بعمل در مستثنی اگر گویند هرگاه فعل ماضی حال واقع شود ناچارست که واو و قد بر سر آن
درآید و اینجا در نیامده پس چون تواند بود که نادی ملک جمله حالی باشد جوابش انست
که هرگاه قصد کنند تعقیب و ازپی درآمدن مابعد الا را در معنی ماقبل تجویز کرده اند

کرواو و قدر را از کلام حذف نمایند بواسطه شتابهی که بهم میرسانند کلام شرط
و جزا چنانچه ملا سعد الدین تفتازانی در آخر مبحث قصر از کتاب مطول تصریح بآن کرده
و در بعضی از کتب نحو نیز مذکور است و ما نحن فیه ازان قبیل است چه قصد شده
اتصال و تعقیب نه ای ممکنه دخول وقت نماز پس حذف متعلقات حال مذکور جایز باشد
بین یدی الناس صاحب کشاف در اول سوره حجرات آورده است که گاهی که
عرب میگوید جلست بین یدی فلان یعنی نشستم میان دو دست او مراد ازش آن دو
طرف راست و طرف چپ اوست نزدیک باو و دست نامیدن او طرف
راست و طرف چپ را که در سمت دست راست و دست چپ است مجاز است
از قبیل تسمیه شی باسم مجاور که لفظی را که از برای معنی موضوع است ذکر میکنند و ازان
معنی میخواهند که مجاور و مقارب آن معنیست چنانچه راویه را که در اصل بمعنی
شتر است که مزاده را بران بار مینمایند در معنی مزاده استعمال میکنند که عبارت
از دو مشک بزرگ است قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلاتکم تشبیه
بهم متصل
کرده است گناهان ایشان را در اهلاک و اعدام ایشان بآتش که چون در گرفت
تر و خشک را از چنگ او خلاصی نیست و آتش گفته آن گناهان خواسته از قبیل استعاره
مصرحه که عبارت از ذکر مشبه به است و اراده مشبه مثل رایت اسدا فی الحمام
که اسد گفته شده و رجل شجاع شبیه باسد خواسته شده و هر یک از اوقدتموها و اطفئوها
ترشیح اند که عبارت از ذکر ملایمات مشبه به است در کلام بی ذکر مشبه چه
ایقاد و اطفا از ملایمات آتش اند و حاصل معنی آنست که برخیزید و در نگرید بسوی
گناهانی که بر پشت خود بار کرده اید و مانند جمعی که مبتلای حرق آتش گرفتار شده
باشند و تر و خشک خود را در معرض احراق او دیده در معرض اهلاک او در آمده اید و بیک
بار خود را هدف صدمات آن ساخته پس دفع کنید ثقل آنرا از خود بنماز چنانچه

که بواسطه آب از [illegible] دوست در
هم آورند و بر شتر بار میکنند
صح

می نشانند شواعل آتش را باب وامثال آن ومیتواند بود که نیران کنایه از گناهان
باشد بطریق مجاز مرسل که عبارت از ذکر لفظست واراده معنی ازان غیر معنی که لفظ
مذکور را ازبرای ان وضع کرده اند بی ملاحظه تشبیه گناه باتش بلکه بعلاقه سببیه چه گناه سبب
برافروختن آتش دوزخست بجهت ایشان وبرین تقدیر نیز لفظا وقد تموها واطفئوها
ترشیح خواهد بود چه چنانچه استعاره محتاج به ترشیح است وذکر ترشیح بعد ازان
میکنند در مجاز مرسل نیز گاهی ترشیح ~~بعد ازان میکنند در مجاز مرسل نیز گاهی~~ ترشیح می آورند
که عبارت از ذکر ملایمات معنی حقیقی باشد در کلام باوجود اراده معنی مجازی از لفظ
چنانچه در شرح حدیث اَسْرَعُکُنَّ لُحُوقاً بِی اَطْوَلُکُنَّ یَداً که در باب ازواج طاهره
بر زبان معجز بیان حضرت مقدسه نبوی جاری شده است گفته اند که اطولکن
ترشیح ذکر یدست مترجم گوید نقلست که قریب بایام رحلت حضرت
رسالت صلی الله علیه واله خطاب بازواج طاهره کرده کلام مذکور را بر زبان مبارک
جاری ساختند یعنی هرکدام دراز دست ترید پیشتر بمن در سفر آخرت ملحق خواهید شد
وزودتر از دنیا خواهید رحلت کرد ایشان کلام حضرت را بر ظاهر حمل کرده دستهای
خود را برابر هم میداشتند که دست هرکدام درازتر باشد دانند که صاحب ان پیشتر
فوت خواهد شد تا انکه اول زینب که از جمله ایشان بسخاوت وبذل پیشتر اتصاف
داشت رحلت نمود دانستند که مراد حضرت بآن کلام معنی ظاهری نیست بلکه معنی مجازی
ازان اراده شده است برین وجه که ید گفته شده وسخاوت خواسته شده ازو
مجاز واز اطولیت ید زیادتی ان اراده شده وبرسبیل ترشیح واگر کلام بر استعاره تمثیلیه
محمول شود بی ارتکاب تجوز در مفردات چندان دور نخواهد بود برین وجه که هر یک
از ایقاد واطفاء نیران در معنی حقیقی مستعمل باشد وتشبیه ش باشد هیئت وحالتی که
حاصل است مذنب را بعد از آلودگی بگناه ورفع آن حالت از خود باداء نماز هیئت

وحالت شخصی که بر پشت خود آتشی برافروخته است وخود را در معرض سوختن و
هلاک شدن درآورده پس منشاند شواعل آن را بآب و امثال آن و درمقام وجهی
دیگر نیز محتمل است که از روی مقدمه برخاسته که بعضی ذکر آن کرده اند و مذهب خود
ساخته و آن آنست که گفته اند هریک از اعمال حسنه و افعال نیکو که از بنده مومن
صدور می یابد در آن نشأه بصورت حور و قصور و امثال آن از نعیم بهشتی درآمده
خود را بر وجلوه میدهد و همچنین اعمال سیئه و کردار بد بصورت عقرب و مار
وعقبات آتشی درآمده در مقام عذاب و ایذای او درمی آید و در قراین
وحدیث نیز اشعاری باین معنی هست پس میتواند بود که کلام حمل بر مجاز
مرسل باشد از قبیل تسمیه شی باسم ما یؤول الیه یعنی ذکر لفظ و اراده معنی که در زمان آینده
آیل بمعنی حقیقی خواهد شد مثل اَرانی اَعصِر خمرا که خمر گفته شده و انگور خواسته شده و
ترشیح
برین تقدیر اَوقدتموها و اَطفئوها ترشیح مجاز خواهد بود چنانکه گذشت و ممکن است
که این وجه از وجوه ثلثه سابقه انسب باشد والله اعلم نمایش کلام حضرت در
آخر این حدیث که فاطفئوها بصلوتکم یعنی رفع کنید ثقل گناهان خود را از خود بادای نماز
صریحست در اینکه نماز رفع گناه میکند و ساقط میسازد عذابی را که بر ارتکاب آن مترتب
میشود و قرآن مجید نیز باین معنی ناطق است چنانچه از آیه ان الحسنات
یذهبن السیئات بحیطه فهم درمی آید چه اگر سوق آیه مذکوره چنانچه مذکور خواهد شد
دالست بر آنکه مراد بحسنات نماز پنج گانه است و در بسیاری از احادیث که بطریق
شیعه وسنی نقل آن بصحت رسیده اشعار باین معنی هست از انجمله روایت ابوحمزه ثمالیست
از بعض ایمه هدی علیهم التحیه و الثنا که از امیرالمومنین علی علیه السلام نقل کرده اند که آن سرور
فرموده اند که حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه وآله فرموده است که
والذی بعثنی بالحق بشیرا ونذیرا ان احدکم لیقوم من وضوئه فتساقط عن جوارحه الذنوب

فاذا استقبل القبلة بوجهه وقلبه لم ينفتل وعليه من ذنوبه شيء كيوم ولدته امه انما مثل
الصلوات الخمس لامتي كنهر جار على باب احدكم فما يظن احدكم لو كان على جسده درن
ثم اغتسل في ذلك النهر خمس مرات اكان يبقى في جسده درن وكذلك والله الصلوات
الخمس لامتي یعنی قسم بعزت وجلال پروردگاری که مرا بحق وراستی فرستاده است
به پیغمبری تا بشارت دهنده باشم مر خلقان را برحمت بی نهایت او و ترساننده
باشم ایشان را از عذاب وسخط بی‌غایت او که بدرستی که هرگاه برخیزد یکی از شما مومنان
از وضوی خود یعنی از وضو فارغ شود هر آینه میریزاند خدای تعالی از اعضا او گناه را
همچنانکه میریزد برگ از درختان و چون در مقابل آید خدای تعالی را بروی ظاهر وروی
باطن که عبارت از قلب است یعنی روی بقبله آورد و دل با خدای دارد دور شود
از مکان خود تا پاک سازد خدای تعالی او را از گناهان مانند کسی که دران وقت از مادر متولد
شده باشد بدرستی که نماز پنجگانه نسبت بامت من بمنزله نهریست که بر در سرای کسی
جاریست وگزاردن هر نماز بمنزله غسل کردن در ان نهر آیا چه گمان میبرد کسی که در تن شما بدن او
آلوده بادناس ظاهری باشد چون در روزی پنج مرتبه دران نهر غسل نماید و بدن
خود را او ران شوید آیا گمان میبرد که چیزی از ادناس و چرک در بدن او باقی ماند یعنی جای آن
گمان نیست همچنین است بخدای قسم حال نماز پنج وقت نسبت بامت من در پاک شدن
از لوث گناه وبعد از ادای آن یعنی بعد از ادای آن در اوقات ایشان گنجایش گمان بقای
گناه نیست وروایت کرده اند در سبب نزول آیه وافی هدایه ان الحسنات
یذهبن السیئات که شخصی از اصحاب پیغمبر صلوات الله واله از زن نامحرم بغیر وجه حلال بوسه
گرفته بود وبعد از ان از عمل خود پشیمان شده بعرض حضرت رسانید وحضرت چنانچه
عادت ایشان بود مترصد وحی الهی شدند که ناگاه جبرئیل نازل شد واین آیه آورد که
اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات

یعنی برپای دار ای محمد و امت خود را امر کن که برپای دارند نماز را در دو طرف روز که
عبارت از نصف اول روز و نصف آخرست که کنایه از نماز صبح و ظهر و عصر باشد
و در زلف از شب یعنی اوایل شب چه زلف ساعات اول شب را میگویند
قریب بروز که کنایه از نماز شام و خفتن باشد بدرستی که حسنات یعنی بمبادرت
باعمال حسنه رفع میکند و برطرف میسازد سیئات را یعنی گناهان را آن شخص پرسید که
الی هذا یا رسول الله یعنی این حکم از برای رفع گناه منست ای رسول خدا ای حضرت فرمودند
لجمیع امتی یعنی از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع امت منست که تو یکی از ایشانی
پس معلوم شد که مراد بحسنات درین آیه صلوات خمس است و باید دانست
که گناهانی که آیه و حدیث دلالت میکند برانکه مبادرت بنماز پنجگانه رفع آن مینماید
گناهان صغیره است چه بعضی دیگر احادیث دلالت دارد برانکه نماز رفع گناهان
کبیره نمیتواند کرد چنانچه روایت کرده اند از حضرت مقدسه مصطفوی که
آن حضرت فرموده اند که ان الصلوات کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبائر یعنی بدرستی
که نمازهای پنجگانه رفع میکند گناهانی را که از مصلی در مابین هر دو نماز صادر میشود مادام
که از کبایر مجتنب باشد و همچنین روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند ما من امرء
مسلم تحضره صلوة مکتوبة فیحسن وضوءها وخشوعها و رکوعها الا کانت کفارة لما قبلها من
الذنوب مالم یؤت کبیرة یعنی حاضر نشود مر مومن را وقت نمازی از نمازهای واجبی پس
بجا آورد آنرا به وجهی نیکو باشد وضوی او قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبارت
از ذلیل داشتن خودست در موقف عبادت و ترس بسیار از ناخشنودی معبود و همچنین
رکوع و سایر ارکان نماز او بر وجه نیکو بجا آورده شود مگر آنکه بوده باشد نماز او
که بر وجه مذکور بجا آورده کفارت گناهان گذشته او مادام که مرتکب گناه کبیره
نشده باشد و نیز روایت شده از ان سرور علیه و آله صلوات الله الملک الاکبر که

ان الصلوات الخمس والجمعة الى الجمعة كفارات لما بينهن ما لم تغش الكبائر یعنی بدرستی
که نمازهای پنجگانه کفارتهای گناهانیست که در ما بین هر دو نماز از مصلی صادر
میشود و همچنین نماز جمعه کفاره گناهانیست که از جمعه تا جمعه از مصلی واقع میشود مادام
که مرتکب کبایر نشود و امثال این احادیث و روایات درین باب بسیار است
پس ناچار است که محمول شود ذنوب درین حدیث و در روایت اولی که ابی حمزه
آن بود بر گناهان صغیره واگرچه کلام حضرت در آخر حدیث ابی حمزه کیوم ولدته ام
ظاهر در عموم است والله اعلم تطهیر باید دانست که بعض آیات قرآنی
دلالت دارد بر آنکه اجتناب از گناهان کبیره نیز رفع گناهان صغیره میکند
مثل آیه کریمه ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم
مدخلا كريما یعنی اگر اجتناب کنید ای مومنان از گناهان کبیره
و پیرامون آن نگردید هر آینه می آمرزیم ما بازای آن گناهان صغیره شمارا
و داخل میکنیم شمارا در مکان گرامی و خوش که عبارت از بهشت عنبر سرشت است
توهم نباید کرد که آنچه از احادیث مذکوره بخطه فهم در آمد که نماز پنجگانه تکفیر گناهان
صغیره مینماید بمدلول آیه منافات دارد چه میتواند بود که نماز تکفیر بعض انواع گناه
کند و اجتناب کبایر تکفیر بعض انواع دیگر چه گناه چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد
بر چند نوعست بدنی و مالی و فعلی و قولی و امثال آن یا آنکه بگوییم که هر یکی از نماز و اجتناب
کبایر را در تکفیر گناه دخل هست باین معنی که هر دو در تکفیر شریک باشند و برین تقدیر
مراد به تکفیر فی الجمله خواهد بود نه تکفیر باستقلال و توجیه برین وجه که صغایری که نماز مکفر
آنست محمول شود بر صغایر کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد مناسب مقام نیست
چراکه در بعض احادیث تصریح باین واقعست که نماز تکفیر گناه کسی میکند که اجتناب
از کبایر کرده باشد و این صریحست درین که نماز تکفیر گناه کسی که اجتناب

از کجا بر نکرده باشد متبعتو اند کرده و این طرف هرست والله اعلم

حدیث چهارم

روایت کرده است بسند مذکور از شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره
از شیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن محمد بن نعمان المفید که عبارت از شیخ مفید
باشد از احمد بن محمد که اگرچه علماء رجال حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند اما شیخ زین الدین
علیه الرحمه در درایة الحدیث از ثقاتش دانسته و علامه علیه الرحمه نیز حکم بصحت
حدیثش کرده است که باو مستند باشد والله اعلم از پدرش محمد بن الحسن بن احمد
بن ولید که شیخ علماء قم و فقیه و جلیل القدر و ثقه و صاحب تصانیف است از
حسین بن حسن بن ابان (محمد بن) که بعضی از علماء رجال ثقه اش دانسته اند از حسین بن سعید
که از موالی امام زین العابدین علیه السلام بوده و علماء رجال همه مدحش کرده اند
و بعضی ثقه اش دانسته اند و صاحب تصنیفات بوده و از امام رضا و امام محمد
تقی و امام علی نقی علیهم السلام هر سه حدیث نقل کرده از ابن ابی عمیر و فضاله
بن ایوب ازدی که صحیح المذهب و ثقه بوده اند و جمیع علماء اتفاق کرده اند بر تصحیح
از آنچه از ایشان روایت شده صحیحست گاهی که در طریق با ایشان ضعیفی نباشد از درّاج بن عبد الله که
مکنی بابی الصبیح بوده از زراره بن اعین که گفت حکی لنا الامام محمد بن علی الباقر علیه السلام
وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فدعا بقدح من ماء فادخل یده الیمنی فاخذ کفاً من ماء
فاسدلها علی وجهه من اعلی الوجه ثم مسح بیده الجانبین جمیعاً ثم اعاد الیسری فی الاناء فاسدلها
علی الیمنی ثم مسح جوانبها ثم اعاد الیمنی فی الاناء ثم صبها علی الیسری فصنع بها کما
صنع بالیمنی ثم مسح ببقیة ما بقی فی یده رأسه و رجلیه و لم یعدهما فی الاناء شرح کلام
راوی امام علیه السلام در ضمن آغاز و صفت تمامیش و انجام آن مشتمل بر دو بخش بخش
اول حکایت کرد و بیان نمود روزی امام بحق دایر امام محمد باقر علیه السلام نزد

برای ما وضوی رسول الله را برین وجه که قدحی آب طلب نمود و چون حاضر ساختند
داخل ساخت دست راست خود را دران قدح و کفی آب برگرفت و ریخت
آنرا بر روی مبارک خود از جانب بالا رو پس راند دست مبارک خود را بهر دو جانب
رو تا آب بهمه جای آن جاری گردد و بعد ازان دست چپ را داخل قدح ساخت و کفی
آب بآن دست برداشته بر دست راست ریخت و راند دست مبارک را بر همه
جانب آن تا آب بهمه جا جاری شود بعد ازان اعاده کرد دست راست را
یعنی مرتبه دیگر بدست راست کفی آب برگرفت و بر دست چپ خود ریخت
و بآن همان عمل کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را بر همه جانب آن
راند تا آب بهمه جا جاری شود و بعد ازان مسح کرد به بقیه آنچه از رطوبت در
دستهای آنحضرت باقی مانده بود سر خود را و پاهای خود را و اعاده ننمود دست را
در انا یعنی آب تازه بواسطه مسح بر نداشت **بحث دوم** فدعا بقدح من ماء
استدلال کرده اند باین فعل حضرت بر انکه آب آوردن غیر از برای وضو ساختن
از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست و گفته اند استعانت
مکروه آنست که دیگری آب در دست ایشان ریزد و ایشان آن وضو کنند و درین
استدلال چنانچه مخفی نیست بحث است **مترجم** گوید میتواند بود که مقصود
مصنف خلد ظلاله از بحث مذکور اشارت باین باشد که فقها استعانت را
در وضوی مکروه دانسته اند که مقصود ازان اباحت نماز باشد یا امری دیگر از اموری
که مشروط بوضوست و غرض امام علیه السلام چنانچه تقریر راوی مشعر بر آنست
حکایت وضوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود و تعلیم آن برای اباحت فعلی
از افعال مشروط بوضو چنانچه سکوت از ذکر نیت که بمذهب حق جزو وضوست یا شرط
آن نیز موید آنست پس فعل امام علیه السلام درین مقام اشعار بر عدم کراهت آنچه مکروه

دانسته اند نداشته باشد و در حدیث اشعاری نیست بر انکه فعل مذکور از پیغمبر
صلوات الله علیه نیز در حال اراده وضو واقع شده است تا بان متمسک توان شد
بلکه میتوان گفت که حدیث صریح نیست در آب آوردن غیر از برای امام علیه السلام
نیز چه میتواند بود که مقصود راوی ازین کلام این باشد که حضرت در مقام احضار آب
در آمدند اعم از آنکه کسی دیگر آورد یا خود حاضر سازند و تعبیر ازین حال بطلب در
کلام فصحا بسیار است چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان ظاهر میشود و بر تقدیر تسلیم
این مراتب میتواند بود که غرض حضرت از فعل مذکور تنبیه بر جواز آن باشد و
اشعار بر انکه استعانت در وضو حرام نیست خصوصا که مقام نیز چنین مقام تعلیمست
ابایی از آن ندارد بلکه مقتضی آن نیز هست والله اعلم فاسدلها علی وجهه من اعلی
الوجه سدل در اصل لغت بمعنی ارخای ثوب و امثال آنست یعنی فرو گذاشتن جامه
و پرده و نقاب و آنچه مانند آن باشد و از نجاست که آنچه بر محفه و کجاوه
و امثال آن می پوشند سدیل میگویند و مراد اینجا ریختن آبست برو و بعلاقه
تشبیه از قبیل استعاره تبعیه که عبارت از استعاره افعال و حروفست یعنی فعلی
یا حرفی در کلام مذکور شود و از ان معنی خواسته شود غیر معنی موضوع له بواسطه شباهتی
که معنی مذکور را بمعنی موضوع له بوده باشد و مراد باعلای وجه جانب بالای
روست یعنی حضرت آبی را که بدست راست از قدح بر داشته بودند بر
روی مبارک ریختند از جانب بالای روی که عبارت از رستنگاه موی پیش
سرست از محاذات پیشانی و آنچه مقابل آنست تا عذار چنانچه تفصیل
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ثم مسح بیده الجانبین جمیعا در بعض نسخ تهذیب
حدیث که ذکر این حدیث شده بجای جانبین حاجبین ایراد شده و آن نسخه
صحیح نیست بلکه از اشتباه و سهو کاتبان است و بباید دانست که لفظ ثم درین

حدیث در چند موضع که مذکورست بمعنی خود که تراخیست مستعمل نیست بلکه بمعنی فاصله
تجرید از معنی تراخی یافته مستعمل شده است و استعمال ثم برین وجه در کلام بلغا
بسیارست شرح گوید بیان این اجمال آنکه هرگاه در عطف امری بامری مجرد
اجتماع و مشارکت ایشان را در فعلی قصد میکنند بواو عطف میکنند مثل جاء زید
وعمرو که زیاده برین دلالت ندارد که زید و عمرو هر دو آمده اند اعم از آنکه
باهم آمده باشند یا یکی مقدم بر دیگری آمده باشد و اگر آن خواهند وانمایند که
آمدن یکی از ایشان بعد از دیگری واقع شده بی آنکه زمانی فاصله شده باشد میان
ایشان امر لاحق را بر سابق بفاء تعقیبی عطف میکنند مثل جاء زید فعمرو که دلالت
دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن زید واقع شده بی فاصلهٔ زمانی و اگر زمانی
فاصله شده باشد و خواهند آنرا وانمایند عطف مذکور را به ثم ادا میکنند مثل جاء
زید ثم عمرو که باین معنیست که زید آمد و بعد از زمانی عمرو آمد و این معنی آخر را
تراخی میگویند و ثم از برای این معنی موضوعست و ظاهرست که درین مقام تراخی
در میان افعال وضو مراد نیست بلکه موالات که تتابع افعال است در وضو
شرطست پس ناچار ثم را مجرد از معنی تراخی باید گرفت که بمعنی فا باشد ثم اعاد
الیسری ذکر اعاده درین فقره بمشاکلهٔ فقرهٔ آینده است که ثم اعاد الیمنی باشد
چه ظاهرست که معنی اعاده که ایقاع ثانویست در ضمن ادخال دست چپ متحقق نیست
چه ادخال اولی همین دست راست بوده و توهم نشود که در رعایت صنعت مشاکله که
عبارت از ایراد لفظیست در فقره از کلام باراده معنی کم لفظ مذکور از برای آن موضوع
نیست تا مشاکل شود بحسب لفظ آن فقره با فقرهٔ دیگر از کلام که قرینه اوست
و لفظ مذکور انجا در معنی خود استعمال شده است مقدم بودن مشاکل اسم
مفعول بر مشاکل اسم فاعل شرطست یعنی گاه لفظی که بواسطهٔ مشاکله آن این

لفظ در غیر معنی خود مستعمل شده در کلام ذکر آن تقدم داشته باشد بر ذکر این لفظ
و چون اینجا مقدم نیست بر آن مبنی نتوان حمل کرد و هیچ یکی از علمای عربیه
این شرط را مذکور نساخته اند بلکه بر خلاف آن تصریح کرده اند چنانچه در آیه کریمه
فَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ
که در مقام امتنان بخلق انواع مختلف از حیوانات نازل شده و باین معنی است
که بعضی از ایشان بشکم براه میروند مثل ماهی و مار و امثال آن و بعضی بپا چون سایر
حیوانات گفته اند که ذکر مشی در فقره اولی با آنکه مشی در لغت بمعنی راه رفتن بپا است
و حرکت بشکم را مشی نمیگویند بمشاکله مشی فقره دوم است که در معنی خود مستعمل شده
و ممکن نیست که اعاده در معنی خود نیز مستعمل باشد چه اگر ادخال دست چپ مرتبه
دیگر وقوع نیافته بوده است اما ادخال دست در ضمن دست راست واقع
شده بوده است پس باین اعتبار ادخال ثانوی متحقق باشد مترجم گوید صاحب کشاف
در اول سوره کهف جایی که تفسیر آیه کریمه إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ
يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ الآیه که در باب اصحاب کهف نازل است مینماید و معنی آن را
بران وجه بیان کرده است که بعد از بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از
سیصد و نه سال وقوع یافته بود چون دران مقام شدند که بواسطه تحصیل قوتی که
وسیله حصول قوتی جهت عبادت ایشان بوده باشد کسی را از خود بشهر فرستند
بگمان آنکه همان زمان دقیانوس است و جمعی که ایشان از تشویش آنها پناه بکهف
آورده اند هنوز هستند یکی از ایشان خطاب بدیگران کرده گفت سفارش کنید
او را که بنحوی سلوک کند که مردم شهر بر حال ما و جای ما اطلاع نیابند انهم ان یظهروا
علیکم یرجموکم بدرستی که اگر اهل شهر را بر حال شما اطلاع بهم رسد شما را با قبح وجهی خواهند
کشت او یعیدوکم فی ملتهم یا عود خواهند فرمود شما را بدین باطل خود چون باعتقاد

او اصحاب کهف اول نیز بر دین حق بوده اند و دامان عقیده ایشان از آلایش
بکفر پاک بوده ماست بعید و کم فی ثلثهم را در آیه مذکوره ببعید خلوکم فی دینهم و نصرتکم
الیه تفسیر کرده است و گفته است که استعمال اعاده درین معنی در کلام عرب
بسیار واقعست و ناه عبارة العود بمعنی الصیرورة اکثر شیء فی کلامهم یقولون ما عدت م
افعل کذا و یریدون ابتداء الفعل پس بنا برین ذکر اعاده درین مقام که از
امام علیه السلام وقوع یافته بی مؤنت تحمل توجیهات مذکور صحیح یافته شد ثم مسح
ببقیة ما بقی فی یدیه راسه و رجلیه ظاهر این بود که گفته شود ثم مسح بما بقی فی یدیه
راسه و رجلیه چه مسح بانچه باقی بوده در دست از آب وضو وقوع یافته
نه بباقی انچه باقی مانده بود بتمامیتش چون اگر بران وجه ایراد میشد موهم
این بود که حضرت بجمیع رطوبتی که در دست باقی مانده بود مسح کرده باشد و مسح ببعضی
ازان جایز نباشد بر وجه مذکور ایراد شد تا رفع آن توهم شود و اشعار باشد که
مسح ببعضی ازان نیز مجزیست و لم یعدهما فی الاناء مفرد بودن ضمیر یعدهما با آنکه ظاهر
اینست که راجع باشد بیدین و تثنیه بایدش بود بنا برانست که راجعست بیدی
که در فقره پیشتر مذکورست یا بیدی که در ضمن یدین مذکور شده و در بعض نسخها یعیدهما
نقل شده بضمیر تثنیه و بران تقدیر احتیاج بتوجیه مذکور و ارتکاب خلاف ظاهر
نیست والله اعلم نمایش اول باید دانست که جمهور علمای شیعه در شستن رو
در وضو واجب دانسته اند ابتدای بأعلا وجه را یعنی اینکه ابتدا در شستن
از جانب بالای رو که عبارتست از رستنگاه موی پیش سرست چنانچه مذکور
شد واقع شود سوی سید مرتضی علم الهدی و ابن ادریس و بعضی از متابعان
ایشان که بوجوب آن قایل نشده اند و گفته اند که می باید رو بالتمام شسته شود
از هر جانب که ابتدا واقع شود مجزیست و از جمله دلایلی که بر وجوب آن ایراد

کرده اند یکی حدیث مذکورست برین وجه که حضرت امام علیه السلام در مقام
بیان و تعلیم وضوی واجب بوده اند ولهذا متوجه اعمال سنتی نشده اند پس آنچه
از ایشان صادر شده باشد واجب باشد واین حدیث ناطق است باآنکه در شستن
روی ابتدا باعلی کرده اند پس ابتدا باعلی در شستن رو واجب باشد اگر گویند بنابرین
لازم می آید که اغتراف بیمنی یعنی برداشتن آب از آنا بدست راست که حدیث صریحست
در وقوع آن از امام علیه السلام نیز واجب باشد و حال آنکه هیچکس از علما قایل بوجوب
آن نشده است پس هرچه حدیث دلالت بر صدور آن از حضرت داشته باشد
محکوم بوجوب نتواند بود وجوابش آنست که هرچه در معرض بیان حضرت در آمده
باشد گاهی محکوم بوجوب است که دلیل دیگر نبوده باشد بر خلاف آن و اینجا اجماع
دلیلست بر استحباب اغتراف بیمین پس این ماده نقض بر دلیل مذکور نتواند بود و یکی دیگر از
دلایلی که بر وجوب آن نقل شده استدلال بوضوی بیانی پیغمبرست صلوات الله علیه و آله
بقصد تعلیم امت از ایشان صادر شده است برین وجه که حضرت در حین شستن
روی مبارک در آن وضو یا ابتدا باعلی کرده اند یا باسفل نمیتواند بود که ابتدا باسفل
کرده باشند والا آن واجب میشد علی التعیین بر امت چه همه اتفاق دارند بر آنکه حضرت
بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این
وضوئیست که قبول نمیشود نماز نزد حضرت عزت مگر آنکه وضوی آن نماز مثل این وضو
ساخته شود و حال آنکه هیچ یک از امت قایل بوجوب ابتدا باسفل علی التعیین نشده اند
و اتفاق امت بر خطا صحیح نیست پس البته ابتدا باعلی کرده باشند و هرچه ایشان در آن وقت
کرده اند بنابر کلام مذکور که بعد از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند واجبست
پس البته ابتدا باعلی کرده باشند و هرچه ایشان در آن وقت کرده اند بنابر کلام مذکور که بعد از
فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند واجبست پس ابتدا باعلی واجب باشد و

برین استدلال اعتراض کرده اند که میتواند بود که ابتدا حضرت باسفل واقع شده
باشد باین قصد که وا نموده شود که آن نیز جایزست و ابتدا باعلی واجب نیست و
گاهی اگر از حضرت بران وجه صادر شده باشد یا شود از روی وجوب نداند چنانچه
سکوت راوی وضوی بیانی مذکور از ذکر آن نیز اشعاری بآن دارد و پس از فعل حضرت
بران وجه وجوب لازم نیاید و اتفاق بر عدم وجوب آن اتفاق امت بر خطا
باشد بلی اگر در روایت وضوی بیانی تصریح بابتدا باعلی میبود استدلال بآن بر مطلب
مذکور وجهی میداشت و بخاطر میرسد که بر تقدیری که ثابت شود که حضرت در وضوی
بیانی ابتدا باعلی واجب کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن نخواهد کرد چه بعض کیفیات
در افعال جبلی انسان میباشد که با وجود امکان صدور آن بر نحوی دیگر بالطبع بران
وجه بعمل می آورد چنانچه گاه خوردن طعام دست را واسطه گرفتن لقمه میسازد
و هنگام شرب آب کوزه و امثال آنرا واسطه ساخته آب را بر لب میگذارد نه لب را
بر آب بطریق سایر حیوانات با وجود امکان شق دیگر پس میتواند بود که ابتدا
حضرت باعلای وجه نیز از ان قبیل باشد چنانچه امرار ید را در غسل اعضا که این حدیث
بصدور ان از حضرت ناطق است اکثر علما بران حمل کرده اند و قایل بوجوب آن
نشده مگر قلیلی از مجتهدین که آنرا نیز واجب دانسته اند بلی اگر ثابت شود که حضرت
در ایقاع بران وجه قصد قربت کرده اند دلیل وجوب میتواند بود و دعوی آن
در معرض منع است بنا تیش از کیفیات فعلی باشد که قربت در ان قصد شده
و انا فعال وضوست و آن لازم ندارد که مقصود از ان نیز قربت باشد و کلام
حضرت که بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
الا به باین معنی است که الا بمثله یعنی قبول نمیشود نماز مگر بوضویی که مثل این وضو
باشد پس بنا بر انچه در اصول مقرر شده است که اصل عدم تکلیف بزیاده است

باقل آنچه در عرف مماثلت گویند از عهدهٔ تکلیف بر توان آمد و هیچ شک
نیست که بانکه کیفیتی از کیفیات فعلی تبدیل بکیفیت دیگر یابد رفع مماثلت عرفی
نخواهد شد مثلا هرگاه غلامی از جانب صاحب خود مامور شود بانکه کاری کند
مثل کاری که زید کرده مکلف بزیاده ازان بیش نخواهد بود و انست که بر وجهی آن کار
ازو صادر شود که توان گفت مانند کار زید است نه آنکه بر وجهی کند که ازان
مانندتری بان متصور نباشد و گمان اینست که اگر برین مطلب استدلال کنند
بایهٔ کریمهٔ فاغسلوا وجوهکم چندان دور نباشد برینوجه که علم بان مقرر
شده که مطلق منصرف بفرد شایع متعارف میشود یعنی هرگاه امری بچیزی بوضعی
و حالی از اوضاع و احوال آن ایراد شود مراد ازان فرد متعارف شایع از افراد
ان خواهد بود چه اگر فرد دیگر مقصود میبود بقیدی مقید میشد مثلا هرگاه سیدی
بغلام کوزه گر خود گوید از برای من کوزه بساز و ذکر طرح و وضع آن نکند باین
مکلف خواهد بود که کوزه بسازد بر وجه متعارف شایع میان اکثر مردم مثل شکل استوانی و مخروطی
مثلا پس اگر بشکل دیگر بسازد مثل مثمن یا مسدس و امثال آن قطعاً ممتثل امر سیدش نخواهند
دانست و بعصیان مولایش منسوب خواهند ساخت پس گوییم غسل وجه که امر بآن وارد
واقع است مطلق است و مقید بقیدی نیست پس بنابر آنچه مذکور شد مراد ازان
فردی خواهد بود از افراد غسل وجه که شایع و متعارف مردم باشد و ظاهر است که شایع و
متعارف در غسل وجه اینست که ابتدا از جانب بالا واقع شود نه از جانب اسفل پس غسل
بران وجه واجب و مامور به باشد و اگر گویند این استدلال در باب امرار ید نیز
جاریست چه ظاهر است که شایع و متعارف در غسل اعضا اینست که با امرار ید باشد و حال
آنکه شما قایل بوجوب آن نیستید جواب آنست که این نقض مشترکست میان این دلیل
و دلیلهای سابق که قوم ذکر کرده اند هرچه ایشان از ورود آن بر دلیلهای خود جواب گویند

جواب ازین دلیل نیز میتواند بود والله الهادی نمایش دوم تحدید وجه یعنی
تعیین نهایت طولی و عرضی روی تا معلوم شود که از هر جانب تا کجا میباید شست
اگرچه در جمیع کتب فقهی مذکورست و در میان مردم مشهور نهایتش چون بر وجهی
که بخاطر رسیده و دیگران بران وجه ایراد نکرده اند چنانچه در تفطن بان و
استنباط آن از روایت خود را متفرد میدانند مقام را مناسب ذکر آن
دانسته میگوید که جمیع فرق اسلام سوای زهری از علماء سنه که گوش را نیز
داخل روی دانسته اتفاق دارند برانکه طول روی زیاده از قصاص موی سر
تا طرف ذقن که عبارت از سر زنخدان باشد نیست و عرض ان از وتد گوش
که بلندی زیر گوش است تا وتد گوش دیگر نه و قصاص در لغت منتهای رستنگاه
موی سرست خواه از پیش و خواه از عقب و مراد اینجا نهایت رستنگاه موی پیش سر است
که از دو جانب ناصیه یعنی موی پیش سر بالای جبهه گرفته بود و نزعه که عبارت از
دو بیاض طولانیست که از دو جانب بمیان سر درآمده بالا رفته فرو آمده است
و بمواضع تحذیف که در پیش صدغین که شقیقتها باشد واقع است و زنان و مطربان موی
آنرا میکنند رسیده و از انجا بر صدغین درآمده متصل شده است از دو جانب
بعذار که عبارت از موئیست که در محاذات سوراخ گوش روییده ما بین عارض [illegible] اما
بیاضی که بر دور گوشها درآمده هیچکس خلاف نکرده است در انکه داخل قصاص متوجه است
نه مقدم نهایتش علماء ما رضوان الله علیهم از حدیث صحیح زراره که بعد ازین مذکور خواهد
شد همچنین استنباط کرده اند که طول روی از قصاص ناصیه است تا طرف ذقن و
عرض آن انچه فرا تواند گرفت آنرا ابهام و وسطی که عبارت از انگشت شست
و انگشت میانه است چون بر عرض روی نهاده شود و درین تحدید بحسب ظاهر
نزعتین و صدغین داخل است و مواضع تحذیف و عذارین و بیاضهای ما بین عذار

وگوش خارج لیکن نزعتین را همه خارج دانسته اند و گفته اند مراد از قصاص ناصیه محل
قصاص ناصیه است و انچه برسمت آن باشد از دو جانب تا عذار یعنی خط عرضی که دا
باشد میان قصاص ناصیه و عذار از دو جانب بران گذرد و نزعتین برسمت خط
مذکور نیست بلکه فوق خط مذکور می افتد اما صدغین با انکه در تحت خط مذکور واقعست
وتحدید مذکور شامل آن هست همه اتفاق کرده اند بانکه آن داخل روی نیست و
واجب نیست شستن آن بواسطه انکه در حدیث زراره مذکور تصریح باخراج آن
واقعست وحدیث مذکور اینست که زراره بن اعین که از ثقات راویان حدیث است
از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که بان حضرت گفتم خبر ده مرا از
حد وجهی که آنرا میباید شست و خدای تعالی در کلام مجید امر بشستن ان کرده است
امام علیه السلام بلفظ درربار فرمودند الوجه الذی امر الله عز وجل بغسله الذی
لا ینبغی لاحد ان یزید علیه ولا ینقص منه ان زاد علیه لم یوجر وان نقص منه اثم
ما دارت علیه الوسطی والابهام من قصاص شعر الراس الی الذقن وما جرت
علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه وما سوی ذلک فلیس من الوجه خلاصه معنی
کلام معجز نظام انکه روئی که حضرت عزت جل شانه امر بشستن آن کرده چنانچه سزاوار
نیست هیچکس را که بران زیاده شود یا در انچه شوید از ان چیزی کم کند اگر بران چیزی
زیاده کند اجری بران نخواهد یافت و اگر چیزی از ان کم کند در معرض اثم و عقاب
در خواهد آمد مسافتیست از روی که دوران کنند بران وسطی و ابهام در حالتی
که آن مسافت از قصاص موی سر باشد تا طرف ذقن و انچه جاری شود
بران اصبعین مذکورین از روی است و غیر آن چیزی از روی نیست بعد از ان از حضرت
سوال کردم که ایا شقیقه داخل روی هست یا نه حضرت فرمودند لا یعنی شقیقه داخل
روی نیست بعد از ان گفتم خبر ده مرا از انچه موی بران روییده است در روی

آنرا فرا گرفته مانند زیر محاسن و سبیل و امثال آن و نمودند کلما احاطه به الشعر فلیس
للعباد ان یطلبوه و لا ان یبحثوا عنه و لکن یجری علیه الماء یعنی آنچه مو بران
روییده و در زیر موی پنهان است میت برعهدگان را که در مقام برآوردن آن
از زیر موی در آیند یا از آن بحث کنند امامی باید که آب بر روی موی که بران موضع
روییده جاری سازند و این حدیث عمده دلایل علمای امامیه است از برای تحدید
وجه و اقوی ازین دلیلی ندارند و در کتاب کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه
حکم بصحت آن شده و شیخ طوسی در تهذیب حدیث از احسن دانسته و در تهذیب
مذکور و کلینی اگرچه بر وجه اضمار نقل آن شده یعنی تصریح بامامی که زراره ازو روایت
کرده نشده و حدیث مضمر را از اقسام ضعیف میدانند اما این اضمار ضرر در صحت
حدیث نکرده بواسطه آنکه شیخ طوسی که مصنف تهذیب است در کتاب خلاف
که هم از مصنفات اوست تصریح کرده است بانکه امامی که زراره ازو سوال کرده
یکی از دو امام است امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق و ابن بابویه
صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه تصریح کرده است که امام محمد باقر است و اما
مواضع تحذیف و عذار درین خلاف شده است میان علمای امامیه در آنکه ایشان
داخل روی هستند و در وضو شستن آن واجبست یا نه بعضی مواضع تحذیف را
داخل دانسته اند باین دلیل که تحدید مذکور که از حدیث فهم شد شامل آن جهت
انفراج اصبعین و اغلب بآن میرسد و خط مذکور بر بالای آن میگذرد و شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها حکم بخروج آن ازو کرده بنا بر آنکه
اصل برائت ذمه است از وجوب غسل آن و چون موی که بران روییده انفصال
دارد بموی سر ظاهر است که داخل سر باشد نه داخل روی و بعض علمای اهل
سنت نیز با او درین حکم شریکند و بعضی مثل شیخ ابو القاسم و شیخ جمال الدین مطهر

علیها الرحمه جزم بخروج عذار از این کرده اند به دلیل اول انکه اصل برائت
ذمه است از وجوب غسل آن دوم انکه تحدید مذکور شامل آن نیست چه انفراج
اصبعین در اغلب بآن نمیرسد سیوم انکه وجه را از مواجهه کرفته اند
و عذار از مواجه انسان نیست پس داخل وجه نباشد بهمه تقدیر شک نیست که اکر بعضی
از مواضع تحذیف و عذار در حال وضو شسته شود باحتیاط اقرب خواهد بود
اما بیاضی که مابین عذار و کوش جمیع علما امامیه اتفاق دارند بر انکه آن از حد وجه
بیرون است و غسل آن واجب نیست و اکثر علماء اهل سنت داخل میدانند
چه روی پیش ایشان از کنار کوش است تا کنار کوش و بالجمله از تقریر این مقدمات
ظاهر شد که حد اعلی وجه بنا بر انچه از کلام علما رضوان الله علیهم فهم میشود
رستنکاه موی ناصیه است یا انچه بر سمت آن باشد از دو جانب بر استقامت
خط عرضی مذکور تا حدی که سر انکشتان مذکور در وقت انفراج بآن رسد و هیچ شک
نیست که مواضع تحذیف و صدغین در زیر این خط اند و ابهام و وسطی وقت
انفراج از ایشان میکذرد پس این تحدید بمذهب جمعی که مواضع تحذیف و صدغین را
خارج روی میدانند سدید نخواهد بود و ایضا انکه انچه داخل روی نیست
داخل میشود و چون تواند بود که تحدیدی که متضمن این قسم قصوری باشد از امام علیه السلام
صادر شود پس معلوم شد که تحدید برین وجه مقصود حدیث نیست بلکه حق این است
که تحدید ما بین الاصبعین مخصوص بحد عرضی نیست بلکه مراد اینست که هر یک از طول و
عرض روی بمقدار ما بین الاصبعین است و وسط آن را ساکن فرض کرده بر نفس
خود ش حرکت فرمائیم تا طرف اعلی خط بجای طرف اسفل آید و طرف اسفل بجای
طرف اعلی چنانچه شبه دایره از آن بهم رسد انچه درین دایره داخل باشد وجه است
و انچه بیرون افتد خارج وجه بیان این اجمال انکه من قصاص شعر الراس

برهو جه که خط مستقیم توهم کنیم از قصاص ناصیه
تا طرف ذقن که در اغلب ما در انفراج
بین الاصبعین است

که در عبارت حدیث زراره واقعست بحسب ترکیب نحوی یا حال است از
ما، ماوارت که خبر الوجهست ومتعلق بکاینا مقدرست یعنی وجهی که امر بغسل آن
در وضو وارد شده مقداریست از روی که دوران کند ابهام و وسطی بران در
حالتی که انتها از قصاص شعر راس باشد تا ذقن یا متعلق است بدارت
مذکور یعنی دوران اصبعین بر وجهی باشد که ابتدای آن از قصاص شعر راس باشد
و انتهایش بذقن و ظاهرست که هرگاه احد اصبعین برین وجه اداره کند اصبع
دیگر بر عکس این دوران خواهد کرد یعنی ابتدا دوران ان از ذقن خواهد بود
و انتها بقصاص موی سر تا شبیه دایره مذکوره که لفظ مستدیرا نیز دلالت بران
دارد بهم رسد و لهذا امام علیه السلام اکتفا بذکر یکی کرده و در حدیث تصریح
باداره هر دو نشده است بعد از ان در مقام تصریح بما علم ضمنا درآمده میفرمایند که
و ما جرت علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه چه لفظ مستدیرا درین عبارات
حال است از مبتدا که ما موصول باشد یعنی مقداری که جاری شود بران اصبعین
مذکورین در حالتی که آن مقدار مستدیر باشد از وجه است و این صریحست در آنکه
مسافت طول و عرض آن مساویست و مقدار هر یک از آن انفراج اصبعین است
و هرگاه معنی حدیث برین وجه فرا گرفته شد نه مواضع تحذیف داخل میشود و نه صدغین
تا در اخراج آن نزد جمعی که قایل اند بانکه انها داخل رویست احتیاج بتکلف باشد
و تحدید سالم میشود از قصور و آنچه گفته شد که مواضع تحذیف و صدغین از این
تحدید بیرون است بواسطه آنست که تجربه حاکم است بانکه هرگاه چنانچه مذکور
شد خط متوهم از انفراج اصبعین را بر مابین قصاص و ذقن منطبق سازند و وسط
آنرا ساکن ساخته بر نفس خودش اداره فرمایند تا شبه دایره مذکور بهم رسد
مواضع تحذیف و صدغین خارج می افتند و ازین بیان ظاهر شد که وجهی که تحدید قوم

شامل آنست زیاده است از وجهی که از روایت بنابر تقریر مذکور فهم میشود
بمقدار نصف زیادتی مربع مفروض بر دایرهٔ مذکوره بران دایره که عبارت از
دو مثلث است که حاصل میشود از دو خط مستقیم طولی و عرضی و قوسی از
دایرهٔ مذکوره مثلا فرض کنیم که درین شکل ب قصاص ناصیه است و ز طرف
ذقن و خط اب ج خطی است که قوم طرف اعلای وجه دانسته اند که مرور کرده بر
ناصیه و آنچه برسمت آنست از دو جانب تا عذار و مجموع این شکل بنابر تحدید
قوم وجه است بنابر تحدیدی که باستنباط آن از روایت مذکوره متفرد است دایره
وجهست و ما بقی خارج پس ظاهر شد که زیادتی آن بمقدار مثلث اه
و مثلث ب ج د است که نصف فضل مربعست بر دایره والله الهادی مسئله
مشهور میان علمای امامیه رضوان الله علیهم آنست که اگر متوضی بعد از نیت
روی خود را بآب زند بر وجهی که ابتدای رسیدن روی بآب از جانب اعلا باشد
بی آنکه بدست آب بر روی ریزد یا دست بر روی رساند کافیست و امرار
یعنی راندن دست بر روی در حال شستن روی واجب نیست و بعضی از علما
زیدیه امراریه را در غسل وجه واجب دانسته اند و از علمای امامیه ابن جنید و بعض
اتباع او با ایشان درین مسئله موافقت کرده اند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه
در مختلف بر مذهب مشهور که عدم وجوب امراریه است برین وجه ایراد دلیل
کرده است که غسل وجهی که از آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم وجوب آن ثابت میشود چنانچه در
ضمن غسل با امراریه متحقق است در ضمن غسل بی امرار نیز متحقق است پس در ضمن هر یک
که غسل بفعل آید اتیان بمامور به واقع شده خواهد بود و متوضی از عهدهٔ تکلیف بان
برآمده و اصل عدم تکلیف بزیاده است و بخاطر خطور میکند که این دلیل گاهی تمام میتواند
بود که در وضوی بیانی که این حدیث متضمن آنست و جمیع علما در معرض قبولش آورده

بمضمونش عمل کرده اند امرار ید بعمل نیامده باشد اما بعد از بعمل آمدن آن از حضرت
امام علیه السلام چنانچه حدیث بآن ناطق است این استدلال با وجهی نمی‌نماید
چرا اگر خصم را میرسد که بگوید امام علیه السلام در معرض بیان و تعلیم وضو بدست
مبارک آب برداشته بر روی ریختند و دست مبارک را بهر دو جانب روی راندند
چنانچه ثم مسح بیده الکامنین بعض برآنست پس راندن دست واجب باشد همچنانچه
در وجوب ابتدا با علی وجه گفته اند و برین وجه استدلال کرده و نیز در باب
وجوب ابتدا با علا برین وجه استدلال شده بود که حضرت بعد از وضوء بیانی
که بعد از فراغ از آن فرمودند هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یا ابتدا
با علی وجه کرده اند یا بغسل تا آخر آنچه در تقریر دلیل مذکور شد درین باب
نیز میگوییم حضرت در حال غسل وجه در آن وضو یا امرار ید بعمل آورده یا نمیتوانسته
بود که بعمل نیاورده باشند و الا ترک آن برا است واجب میشود و هیچکس بآن قایل
نشده پس البته بعمل آورده اند پس امرار ید در حال غسل وجه واجب باشد و بالجمله
دلیل علامه بر وجهی که دلالت بر عدم وجوب امرار ید دارد بر عدم وجوب ابتدا
با علی نیز دارد و هر جه جواب آن شود جواب این نیز میتواند بود و الله الموفق
مسئله شیخ زین الدین علیه الرحمه در بعض مصنفات خود حکم کرده است بانکه در
شستن روی در وضو مجرد ابتدا از حد اعلا کافی نیست بلکه می باید نسبت بجمیع
اجزای روی رعایت غسل الاعلی فالاعلی بشود یعنی هر جزو بالایی پیشتر از جزو پیشی
شسته شود نهایتش بحسب عرف یعنی همین قدر که در عرف گویند رعایت مذکور
واقع شده کافیست چرا که رعایت آن بحسب حقیقت که یک موی تخلف نکند
چنانچه مخفی نیست در مرتبه اشکال و تعسر بلکه امتناع و تعذر است پس اندک تخلفی که
خلل در رعایت عرفی نکند منافی نخواهد بود و بعد از ان ذکر کرده است که اگر اکتفا شود بوجه

تقدیم غسل هر جزو بالایی نسبت بجزو شیبی که در سمت آن باشد یعنی یک خط مستقیم
بر هر دو مرور کند نه نسبت بجمیع اجزاء تحتانی و اگرچه بران سمت نباشد خالی از وجهی
نخواهد بود و آنچه بخاطر میرسد آنست که همان ابتدا بجزوی از حد اعلی کافیست
و رعایت الاعلی فالاعلی در باقی اجزا مطلقا واجب نیست نه نسبت باجزایی که در یک
سمت باشند و نه نسبت باجزاء دیگر نه رعایت عرفی و نه حقیقی چرا که مشقت عظیمی در
ضمن التزام آن هست که تکلیف بامثال آن کمتر از شارع وقوع یافته و اصل
برائت ذمه مکلف است از وجوب آن و در هیچ یک از احادیث اشعاری بآن
نیست نه احادیثی که مذکور شد و نه غیر آن و آنچه از حدیث مذکور فهم آن شد زیاده
بران نیست که حضرت امام علیه السلام در غسل وجه ابتدا باعلای وجه کرده اند
و این معنی چنانچه در ضمن رعایت الاعلی فالاعلی متحقق است با عدم رعایت
مذکور نیز متحقق خواهد بود گاهی که ابتدا بجزو اعلی شده باشد و امارهٔ که درین
حدیث اشعاری بآن بود که از حضرت در حال غسل واقع شده نیز دلالتی بران ندارد
و بالجمله در هیچ یک از کتب استدلال دلیلی دیده نشده که دلالت بر وجوب رعایت
مذکور کند پس حکم بوجوب آن وجهی نداشته باشد بی اقامت دلیل بحث سیوم
بباید دانست که وجوب تقدیم غسل دست راست بر دست چپ که این حدیث اشعار
بر صدور آن از امام علیه السلام دارد و دلیلی که در باب وجوب ابتدا باعلای وجه
مذکور شد در باب آن نیز [illegible]یت از مختصات مذهب امامیه است که علماء مذهب
مذکور رضوان الله علیهم بیان اتفاق دارند و از علماء اهل سنت هیچکس بآن قایل
نشده و بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و احمد حنبل اکتفا کرده اند بر وجوب ترتیب
میان غسل وجه و مجموع یدین و مسح راس و مجموع رجلین و قایل بترتیب میان دستها
و پاها نشده اند و بعضی دیگر مثل ابوحنیفه و مالک ترتیب را مطلقا واجب ندانسته اند

و میگویند ابتدا بهر عضو که واقع شود جایزست و استدلال کرده اند بر مذهب
خود بانکه اصل برائت ذمه است از وجوب آن و در آیت وضو اشعاری بوجوب
آن نیست چرا که واو عطف که در میان اعضا در آمده افاده ترتیب نمیکند پس صورتی
که نزد ایشان جایزست که وضو بران وجه واقع شود هفتصد و بیست صورت
خواهد بود که نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم جمیع آنها باطل است الا دو صورت
بمذهب کسی که ترتیب را در مسح پاها واجب نمیدانسته اند و تجویز کرده که پای چپ مقدم
بر پای راست مسح شود و یکصورت بمذهب کسی که تجویز آن نکرده و در مسح
پاها ترتیب را واجب میداند و بیان وصول صور محتمله بعدد مذکور آنست که عدد اعضای
مغسول و ممسوح در وضو شش است وجه و یدین و راس و رجلین و بر تقدیر عدم وجوب
رعایت ترتیب میان ایشان ابتدا بهر یک از اعضای ششگانه صحیح خواهد بود
و بر هر تقدیر عضو دوم پنج احتمال خواهد داشت که مجموع سی احتمال باشد و بر هر یک از
احتمالات سیگانه عضو سوم را چهار احتمال است و حاصل ضرب سی و چهار یکصد و بیست
و عضو چهارم را بر هر یک از وجوه مذکوره سه احتمال و حاصل ضرب صد و بیست در سه
سیصد و شصت و عضو پنجم را بر هر وجه ازان دو احتمال و حاصل ضرب سیصد و شصت
در دو هفتصد و بیست است و چون عضو ششم را سوای یکصورت باقی نمیماند
و حاصل ضرب هر عدد در واحد همان عددست انضمام آن باعث زیادتی عدد صور
محتمله نمیشود مترجم گوید انحصار عدد صور محتمله در هفتصد و بیست گاهی تمام است که ایشان
تجویز جمع میان اعضا در غسل نکرده باشند و ظاهر اینست که آن نیز بمذهب ایشان
جایزست پس صور محتمله بکثیری بیشتر از هفتصد و بیست باشد چنانچه بعد از رجوع
بحساب ظاهر میگردد و ازان جمله نزد جمعی از علمای امامیه رضوان الله علیهم که قایل
بوجوب ترتیب میان رجلین نیستند سه صورت صحیح باشد که ثالث آنها جمع میان

رجلین است برین وجه که هر دو با هم مسح شود والله اعلم و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه
بر وجوب ترتیبی که متفق علیه امامیه است بر چند وجه استدلال کرده است
چون مقام اقتضاء ذکران میکند وجوه مذکوره با بحثی که بر هر وجه بخاطر رسیده
مذکور میکردد والله الموفق وجه اول که در کتاب منتهی المطلب ایراد آن کرده
آنست که در آیت کریمه فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ فای تعقیب که بر سر
اعضا در آمده دلالت دارد بر آنکه غسل می باید بی فاصله بعد از اراده قیام
بنماز واقع شود چه فا افاده تعقیب بی تراخی میکند چنانچه سبق ذکر یافت پس تقدیم
غسل بحکم آیت مذکوره واجب باشد و هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل شده ترتیب را
واجب میداند پس ترتیب واجب باشد و این کلام چنانچه مخفی نیست دو محمل دارد
اول آنکه مراد بغسل درین کلام چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه بران حمل کرده غسل وجه
باشد یعنی هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل وجه شده ترتیب را در جمیع اعضا واجب
میداند و برین تقدیر بخاطر میرسد که دلیل مذکور از جاده استقامت برکنار باشد
چه فا داخل نشده مگر بر اغسلوا که بمذهب صحیح در مجموع وجه و یدین عامل است
و بر تقدیر تسلیم افاده تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که غسل وجه و یدین را
بی فاصله بعد از اراده قیام بنماز بجا باید آورد خواه وجه مقدم باشد و خواه یکی از یدین
چرا که واو عطف زیاده بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه در حکم دلالت
ندارد چنانچه گذشت و تقدیم ذکری چنانچه در عربیت مقرر شده مفید مقصود نیست
مثلا اگر شخصی از اهل لسان گفته شود آنکه از ملاقات زید فاقبل وجهه و یدیه یعنی چون زید
دوچار شوی بوس در حال روی او را و دستهای او را زیاده برین نخواهد فهمید که
فعل هر دو می باید مقارن ملاقات زید واقع شود و در ضمن هر یک که ابتدا
متحقق شود خود را ممتثل امر مذکور خواهد دانست دوم آنکه مراد بغسل مطلق غسل باشد

یعنی هرکس قایل بوجوب تقدیم مطلق غسلست بر مسح ترتیب را در جمیع اعضا واجب
میداند و برین تقدیر نیز بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد چرا که واو عطف خالی که
مذکور شد از برای افاده مطلق جمعیت و دلالت بر ترتیب و تعقیب ندارد
خواه در عطف مفرد بر مفرد باشد مثل عطف یدین بر وجه و رجلین بر راس و خواه
در عطف جمله بر جمله مثل عطف جمله امسحوا بر اغسلوا پس میگوییم در آیت عطف شده است
امسحوا بر اغسلوا بواو و مجموع معطوف و معطوف علیه باهم جزا شرط و مدخول فای
تعقیب است یعنی هرگاه اراده قیام نماز نمایید مجموع این افعال را از غسل و مسح
بجا آورید اعم از آنکه غسل مقدم باشد یا مسح و بالجمله فا تعقیب زیاده برین دلالت
ندارد که مجموع افعال وضو را بعد از اراده قیام نماز بعمل باید آورد و دلالت این
بر وجوب تقدیم غسل وجه یا مطلق غسل در معرض منعست مستند باموری که مذکور
شد و باین که اگر شخصی از اهل لسان در معرض این خطاب در آید که اذا طلبک
الامیر فلف عمامتک والبس ثوبک یعنی هرگاه امیر ترا طلب نماید در حال پیچ دستار
خود را و بپوشش جامه خود را زیاده ازین نخواهد فهمید که هر دو را مقارن طلب
امیر بعمل باید آورد و تقدیم لبس ثوب بر لف عمامه در معرض مخالفت امر مذکور
در نخواهد آمد پس کلام مذکور دلالت بر ترتیب نداشته باشد والله اعلم وجه دوم
که در کتاب نهایة الاحکام ایراد کرده استدلال باین حدیث است که لا یقبل الله صلوة
امرء حتی یضع الطهور مواضعه فیغسل وجهه ثم یغسل یدیه ثم یمسح راسه ثم رجلیه یعنی در
معرض قبول در نمی آورد خدای تعالی نماز کسی را تا نگذارد آب پاک و پاک کننده بر
مواضعی که از برای آن تعیین شده و برین وجه که بشوید روی خود را بعد از آن بشوید
دستهای خود را بعد از آن مسح کند سر خود را بعد از آن پاهای خود را چه کلمه ثم
چنانچه گذشت از برای بعدیت با تراخیست و بخاطر میرسد که این وجه نیز مثبت

مدعی نیست چه مدعا چنانچه از عبارت نهایة الاحکام ظاهر میشود وجوب
ترتیبیست که امامیه بر وجوب آن رفته اند یعنی ترتیب میان جمیع اعضا
و حدیث مذکور چنانچه از ترجمه آن فهم شد دلالت ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی
آنرا واجب میداند یعنی تقدیم غسل وجه بر یدین و یدین بر مسح راس بر رجلین و اینکه
دست راست را بر دست چپ مقدم باید داشت چنانچه مذهب بعضی از فیات است
از حدیث فهم میشود پس دلیل مذکور بر مدعا انطباق نداشته باشد وجه سیوم
که هم در نهایة الاحکام بعد از ذکر وجه دوم نقل کرده آنست که حضرت عزت
در قرآن مجید نهایت غسل را مرفقین ساخته و نهایت مسح را کعبین چه عامل در عطف
یک چیز است بتقویت حرف عطف پیان این اجمال آنکه در عربیت مقرر شده که
عامل در معطوف همان عامل در معطوف علیه است بتقویتی که عامل از توسط حرف
عطف می یابد پس کلمه اغسلوا که در آیت وضو واقعست هم عامل باشد در وجوهکم
و هم در ایدیکم و همچنین کلمه امسحوا نسبت برؤسکم و ارجلکم و الی در الی المرافق که از برای
انتهای غایت فعل متعلق به است متعلق است با غسلوا و در الی الکعبین بامسحوا پس
باید که غسل وارد بر وجه و یدین منتهی شود بمرفقین و مسح وارد بر راس و رجلین منتهی
شود بکعبین پس ترتیب واجب باشد چه اگر غسل وجه مقدم بر یدین واقع نشود
یا مؤخر از یدین واقع خواهد شد یا در میان هر دو و بر هر تقدیر انتهای غسل مرفقین
نخواهد بود و برین قیاس اگر مسح راس بر رجلین تقدیم نیابد انتهای مسح کعبین نخواهد
شد و امتثال امری که آیت متضمن آنست در ضمن آن حاصل نخواهد بود و میتواند
بود که کلمه الی نهایت غسل باشد باعتبار وقوع آن بر یدین تنها و نهایت مسح باشد
باعتبار وقوع آن بر رجلین تنها چه برین تقدیر باعتبار تعلق به مغایر خواهد بود
بغسل و مسحی که بر وجه و بر راس واقعست پس مغایرت بهم خواهد رسید میان

١ جمیع علما امامیه است یا پای چپ را
از پای راست مؤخر باید کرد چنانچه

وسیراعهم

عامل معطوف و عامل معطوف علیه و این مخالف آنست که در عربیت مقرر شده
و بخاطر میرسد که این وجه نیز انطباق ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی واجب میداند
و اثبات وجوب ترتیبی که مدعاست نمینماید چنانچه تقریر دلیل آن حاکم است
بلکه میتوان گفت که دلالت بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد چه نهایت الخ
بعد از قیل و قال بسیار لازم می آید وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین و تقدیم
مسح راس بر رجلین تا انتهای غسل بر مرفقین واقع شود و انتهای مسح بکعبین اما آنکه اصل
غسل را بر مسح مقدم باید داشت چنانچه مذهب شافعی است از آیت بحیطه فهم
در نمی آید چه بر تقدیر عکس نیز انتهای مذکور متحققست و اگر متمسک شوند بفای تعقیبی
که بر سر اغسلوا در آمده عود کلام خواهد بود بدلیل اول و نقض آنچنانکه مذکور شد و نیز میتوان گفت
که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین و مسح راس بر رجلین نیز ندارد
چرا که از آیت بنا بر تقریر مذکور زیاده برین لازم نیاید که نهایت غسل مرافق واقع
شود و نهایت مسح کعبین و بر تقدیری که غسل وجه بعد از دست راست واقع شود
و بعد از آن دست چپ شسته شود و همچنین مسح سر را بعد از پای راست و قبل از پای چپ
بفعل آورد صادق خواهد بود که غسل منتهی بمرافق شده و مسح منتهی بکعبین و آنچه متبادر
میشود که بر تقدیر مذکور نهایت غسل مرفق خواهد بود نه مرافق و نهایت مسح کعب خواهد
شد نه کعبین ممنوعیت بلی بود چه جمعیت مرافق باعتبار متوضین است نه باعتبار
هر شخصی و نیز بر هر تقدیر انتها متحقق نیست مگر بیک مرفق و یک کعب پس آنچه جواب
ایشان شود جواب ما نیز میتواند بود و فقد بر وجه چهارم که در کتاب تذکرة الفقها بآن
استدلال کرده کلام مقدس حضرت نبوت صلوات الله علیه و آله که در جواب
سوال از سعی صفا و مروه که بکدام ابتدا باید کرد بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند
که ابدأوا بما بدأ الله به یعنی ابتدا کنید بانچه خدا تعالی در کلام خود بآن ابتدا کرده

یعنی چنانچه در آیهٔ کریمهٔ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ابتدا بذکر صفا شده
و ذکر مروه بعد از ذکر آن وقوع یافته شما نیز وظیفهٔ بندگی بتقدیم رسانیده
عمل خود را موافق قول پروردگار خود سازید و ابتدا بصفا کرده سعی خود را با تمام
رسانید بدین وجه که اگر چه سبب حکم حضرت که سؤال از سعی صفا و مروه است
خاصست و شامل هر عبادت نیست اما لفظ حضرت [illegible] ابدؤا بما بدأ الله به آیت
عامست و در علم عربیت مقررست که اعتبار بعموم لفظ است نه بخصوص سبب
پس در هر عبادتی که ذی اجزا و متعدد الافعال باشد و در قرآن مجید ذکر آن شده
باشد ابتدا بفعلی باید کرد که در قرآن ابتدا [illegible] بیان شده و در آیت وضو ابتدا
بذکر غسل وجه [illegible] شده پس بحکم حدیث مذکور [illegible] ابتدا بغسل وجه باید کرد و
بعد از آن عمل سایر اعضا را بترتیبی که در آیت [illegible] بفعل باید آورد و در ترتیب
واجب باشد و این دلیل نیز با بعض ادلهٔ سابقه شریک است در آنکه دلالت ندارد مگر
بر وجوب ترتیبی که شافعی واجب دانسته [illegible] علامه نیز بر وجوب آن ترتیب
دلیل ساخته بلکه دلالت آن بر وجوب ترتیب شافعی نیز چنانچه بخاطر رسیده محل
بحث است چرا که از حدیث مذکور زیاده برین لازم نمی آید که ابتدا بغسل وجه باید کرد
بواسطهٔ آنکه در آیه ابتدا بآن شده اما آنکه بعد از آن آنچه در ذکر مقدم شده
مقدم بعمل باید آورد مفاد حدیث نیست چه در حدیث وارد نیست که و ثنوا بما ثنی الله به
و ثلثوا بما ثلث الله به و اگر ابتدا در حدیث بر ابتدای اضافی محمول شود تا شامل
ابتدای اولی و ثانوی و ثالثی و آنچه بر چیزی تقدم داشته باشد بوده باشد حمل
لفظ خواهد بود بر معنی مجازی بی آنکه قرینهٔ بر آن در کلام یا مقام بوده باشد و این پیش
علما مجوز نیست پس اگر کسی خواهد که باین حدیث استدلال بر وجوب ترتیب کند می باید
مقدمهٔ که دلیل اول خود بود بآن ضم نماید و آن اینست که هر کس قائل بوجوب ابتدا بغسل وجه

قایل بترتیب است و میتوانند بود که مقدمهٔ مذکوره در کلام علامه قدس سره نیز
مطوی باشد نهایتش فهم آن از کلام او بقدری دورست والله اعلم [illegible]
چهارم بباید دانست که این حدیث از جملهٔ احادیثی است که استدلال کرده‌اند
بآن بر عدم جواز استیناف آب جدید بواسطهٔ مسح در وضو و گفته‌اند جایز
نیست که در وضو بو[illegible] مسح آب تازه برگیرند بلکه میباید بهمان تری که از
غسل اعضا در دست [illegible] مسح کرده شود و این مذهب جمیع علماء امامیه‌ست
رضوان الله علیهم [illegible] ـه از ایشان که مخالفت کرده و خبر آنچه مذهب
مالک است بر داش[illegible] را نیز تجویز کرده و باقی علماء اهل سنت حکم
بر وجوب استیناف [illegible] مسح ببقیه رطوبت غسل را تجویز نکرده‌اند
و در طریق امامیه احاد[illegible] در خلاف آن صحیح و غیر صحیح بسیارست
نهایتش دو روایت [illegible] ن وارد شده که ظاهراً [illegible] درآنچه
اهل سنت بران رفته‌اند اول روایت معمر بن خلادست که گفته است
سألت ابا الحسن موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام ایجزی الرجل ان یمسح قدمیه
بفضل رأسه فقال برأسه لا فقلت ابماء جدید فقال برأسه نعم یعنی پرسیدم
از امام بحق قایم امام موسی کاظم علیه السلام که آیا جایزست مرد را مسح کردن
پاهای خود بزیادتی تری که بعد از مسح سر در دست او مانده باشد امام علیه السلام
در جواب آن بسر مبارک اشارت فرمودند که نه بعد ازان گفتم پس آب
تازه مسح باید کرد بسر مبارک اشارت فرمودند که بلی یعنی در آن حال حرفی بر زبان معجز
بیان جاری نساختند و تفهیم مقصود باشارت بسر مبارک فرمودند دوم روایت
که از ابو نصر نقل شده که گفت سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع
عن مسح الرأس اامسح بما فی یدی من الندی رأسی قال لا بل تضع یدک فی الماء

ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام از مسح سر و
گفتم آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری غسل اعضا باقی مانده سر خود را امام ع
در جواب فرمودند نه بلکه دست خود را بآب برسان بعد از آن مسح کن و شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب منتهی المطلب این دو روایت را نقل کرده
و دلیل ابن جنید ساخته و گفته است احتج ابن الجنید بکذا و کذا و حال آنکه هر دو
روایت صریحست در خلاف آنچه مذهب ابن جنید است چه مذهب او چنانچه
مذکور شد جواز استیناف آب جدیدست یعنی مخیر بودن متوضی است میان مسح
کردن بتقیه و استیناف و آنچه روایتین مذکورتین بآن ناطق است وجوب استیناف است
و نهی از مسح بتقیه پس چون دلیل او تواند بود مگر آنکه بگوییم ابن جنید نهی از مسح بتقیه را
بر نهی تنزیهی حمل کرده و مسح بران وجه را مکروه میداند و استیناف آب
جدید را سنت نهایتش هیچ یک از علما حکم مذکور را برین وجه از او نقل نکرده اند
والله اعلم بمقاصد علمائه بالجمله چون روایتین مذکورتین بحسب ظاهر مخالفت دارد
با آنچه جمهور علمای امامیه حکم بآن کرده اند ناچار شده است ایشان را که حمل آن بر
معنی خلاف ظاهر نموده تاویل کنند لهذا شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حمل آن
بر تقیه کرده و گفته است که چون در وقت سوال راوی جمعی از مخالفین حاضر بودند
حضرت بر وجهی مبادرت بجواب فرموده اند که موافق مذهب ایشان باشد
و بحضرت ضرری از ایشان عاید نگردد و احتمال این نیز داده که غرض امام
علیه السلام مسح در حال جفاف اعضا باشد یعنی چون در دست و سایر اعضای
وضو تری که بآن مسح توان کرد نمانده باشد بآن دست مسح نباید کرد و آب تازه
بواسطه مسح بر باید داشت بعد از آن گفته است میتواند بود که مراد امام ع
در روایت ثانی از نهی که درین کلام واقعست که بل تضع یدک فی الماء یعنی بلکه برسان

دست خود را بآب و بعد از ان مسح کن آبی باشد که در محاسن و ابروها
باقی مانده باشد نه آب تازه و والد بزرگوار که شمه از احوال او در دیباچه
مذکور شد در حواشی که بر کتاب استبصار نوشته گفته است که این احتمال
بغایت بعید است چرا که سایل برین وجه سوال کرده که آیا مسح کنم بانچه
در دست من از تری باقی مانده است پس چون تواند بود که امام علیه السلام
از ان نهی فرمایند و امر کنند باخذ از محاسن و ابروها که لزوم آن مشروط
بعدم بقای تری است در دست و مخفی نماند که حمل روایتین مذکورتین بر جفاف
اعضا که محتمل دانسته نیز بغایت دور است چرا که سوال راوی در روایت
اول برین وجه واقع است که آیا جایز است مرد را که مسح کند بفضل سر خود یعنی
بزیادتی تری که بعد از مسح سر خود در دست داشته باشد و در روایت
دوم برین وجه که آیا مسح کنم بانچه در دست من از تری بوده باشد
پس چون بر حال جفاف اعضا که عبارت از باقی نماندن تری در دست و سایر
اعضاست حمل توان کرد و بالجمله امثال این غفلتها از امثال شیخ قدس سره
بغایت عجیب و غریب است نهایتش در میان عرب مثل است که الجواد قد یکبو
والصارم قد ینبو یعنی اسپ اصیل گاه بسر در می آید و شمشیر تیز گاهی در حال
برندگی بپهلو میگردد والله الهادی و صحت حمل روایت اول بر تقیه نیز خالی
از خفایی نیست چرا که سوال سایل در روایت مذکوره از مسح پاها است و مخالفین
بمسح پا مطلقا قایل نیستند نه بتری باقی در دست و نه بآب تازه پس حمل حکم حضرت
باستیناف آب جدید بواسطه ملاحظه از ایشان وجهی نداشته باشد مگر انکه
بگوییم در وقت سوال راوی حضار مجلس که ملاحظه حضرت از ایشان بوده متوجه
نبوده اند و حضرت چون ایشان را غافل یافته اند بجانب سایل بسر مبارک

اشارت کرده اند که الحال وقت سوال نیست مقت سوال نیست وقت دیگر
استغفار کن تا جواب حق توانی شنید سایل مقصود حضرت را از اشارت
مذکوره فهم نکرده گمان کرده است که مگر حضرت در مقام نهی از مسح بتقیه تر[ک]
و اعادهٔ سوال کرده درین مرتبه آن جماعت واقف شده متوجه جواب
حضرت بوده اند و بحسن ظنی که در باب حضرت داشته اند گمان ایشان
این بوده که سوال از مطلق مسحست نه از مسح پاها حضرت بالضروره در جواب
سری بنعم حرکت داده اند و تو نیست بهمین اکه داب و شعار حضرات صلوات الله
علیهم نبوده است که القا احکام شرعی باشارت بسر که شعار ارباب تکبر است
نمایند بلکه کلام خود را وقف القا شرعی و امور دینی داشته با وضح وجهی
بیان مسایل میفرموده اند پس ارتکاب خلاف آداب و عادت خود کردن باب
از ایشان وقوع یافته اشعاری بران دارد که بر وجه مذکور واقع باشد و
احتمال دارد که مراد مسح خفین باشد که مخالفین بر تجویز آن رفته اند والله اعلم
نمایش بخیم باید دانست که وجوب مسح رجلین در وضو که این حدیث
دلالت واضحه بر صدور آن از امام علیه السلام در معرض بیان دارد از
مختصات مذهب امامیه است که از امامان بزرگوار و پیشوایان عالیمقدار خود
صلوات الله علیهم فرا گرفته اند و بروایات صحیحه متواتره باشان رسیده
که آن سالکان مسالک عصمت و هدایت بران وجه عمل آورده اند و اصحاب و شیعه
خود را در سر و علانیه بران وا داشته بدلایل قاطعه منع از مباشرت بغسل مینموده اند
از انجمله روایت غالب بن هذیل است که گفته است سألت الامام اباجعفر محمد بن
علی الباقر علیه السلام عن مسح الرجلین فقال نعم هو الذی نزل به جبرئیل یعنی پرسیدم
از امام محمد باقر ع از مسح پاها که آیا مباشرت بآن در وضو لازم است حضرت فرمودند

بی‌سحت که جبرئیل امین بآن نازل شد یعنی کلام خدا که جبرئیل انزال آن
کرده بآن حاکم است و روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند یأتی علی الرجل ستون وسبعون سنة ما
قبل الله منه صلوة قلت وکیف ذلک قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه یعنی میگذرد بر مردی
شصت سال و هفتاد سال که یکنماز او در درگاه احدیت مرتبه قبول نمی‌یابد پرسیدم
که بچه سبب تواند بود آن ای فرزند رسول خدای فرمودند بسبب آنکه بشوید در
وضوی خود آنچه پروردگار او در کلام خود امر بمسح آن کرده است و امثال این
روایات و احادیث بسیار در طریق ایشان منقول است و در کتب حدیث
ایشان مذکور و در طریق اهل سنت نیز بعض روایات وارد است که دلالت
صریحه بران دارد مثل روایت اوس بن اوس الثقفی که گفته است رایت النبی
صلی الله علیه وآله اتی کظامة قوم بالطایف فتوضا ومسح علی قدمیه یعنی دیدم
رسول خدای را صلوات الله علیه وآله که آمدند بکظامه جمعی در شهر طایف و
وضو کردند و دران وضو پاهای مبارک را مسح کردند و کظامه بکسر کاف عبارت از
چاهیست که در پهلوی چاه دیگر کنده شده باشد و در میان هر دو در ته زمین راهی
باشد که آب از یکی بدیگری آید و روایت حذیفة بن الیمان رضی الله عنه که گفته است
رایت النبی صلی الله علیه وآله توضا ومسح علی نعلیه یعنی دیدم پیغمبر خدای را صلی الله
علیه وآله که وضو کردند و مسح کردند بر نعلین خود و مراد بنعلین نعل عربیست که بندهای
او مانع از مسح بر پشت پا نیست ولهذا امامیه تجویز کرده‌اند که مسح بران واقع
شود و از ابن عباس رضی الله عنهما نقلست که در حین بیان وضوی حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله گفته است انه مسح علی رجلیه یعنی حضرت مسح کردند بر پاهای مبارک خود و هم از
ابن عباس منقولست که میگفته است ان کتاب الله بالمسح ویابی الناس الا الغسل

یعنی بدرستی که کتاب خدا ناطق است بمسح و مردمان ازان ابا نموده بغسل گرویده اند
و غیر غسل را واجب ندانسته اند و میگفته است الوضوء غسلتان و مسحتان من باهلنی باهلته
یعنی وضو عبارت از دو غسل است که غسل رو و غسل دستها باشد و دو مسح که مسح سر
و مسح پاها باشد هر کس با من درین حکم مباهله میکند من نیز با او مباهله میکنم مترجم
گوید مباهله عبارت ازانست که دو کس که در امری نزاع و خلاف داشته باشند
بمنصف حقیقی التجا برده هر دو باتفاق در حق اهل باطل لعن و دعای بد کنند و ظهور
استجابت دعا را علامت ظهور حق دانند چنانچه در سال دهم از هجرت که چهارده
کس از علمای نصاری بقصد بحث با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه
آمدند و بعد ازان که اسکات ایشان بمعجزات و دلایل حضرت میسر شد و دست از
مجادله باز نمیداشتند در ضمن آیت مباهله خطاب الهی در رسید که فقل تعالوا ندع
ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
یعنی ای محمد با ایشان قرار مباهله بده و بگو بیائید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان
شما را و زنان خود را و زنان شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را یعنی هر کدام مردم
خود را حاضر سازیم و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی را
حواله بر دروغ گویان و ارباب بطلان نمائیم تا ظاهر شود که کدام بر باطل است و که بر حق
ایشان چون دیدند که حضرت رسالت امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین را بواسطه
این کار اختیار کردند و دیگری را شریک خود نساختند دانستند که درین معامله
ایشان را سوای خسران امری حاصل نخواهد بود و درین مجادله سوای الزام بهره نه
ازان ابا نموده قبول جزیه و اطاعت اهل اسلام نمودند چنانچه تفصیل در تفاسیر
و کتب سیر مذکور است و بعضی دیگر احادیث و روایات نیز در طریق ایشان درین باب
وارد است که ذکر آن موجب اطناب است و مخالفین بعضی بر وجوب غسل رفته اند و بعضی

بر تخییر میان غسل و مسح و بالجمله صور محتمله درین باب زیاده بر چهار نیست و بر هر صورتی
جمعی از اهل اسلام رفته مذهب خود ساخته اند اول وجوب مسحست علی
التعیین و این چنانچه سبق ذکر یافت مذهب ائمه اهل بیت است صلوات الله
علیهم چنانچه امام فخر رازی که از اعاظم علماء اهل سنت است در تفسیر کبیر نقل ان از امام
محمد باقر علیه السلام کرده است و نسبت ان با بن عباس و انس بن مالک که از خیار
اصحاب اند و عکرمه و شعبی که از مشاهیر تابعین اند نیز داده است دوم وجوب
غسل است و آن مذهب فقهای اربعه اهل سنت است که عبارت از ابوحنیفه و
شافعی و مالک و احمد حنبل و جمعی از تابعان ایشان سیوم جمع میان هر دو ست که هم
غسل باید کرد و هم مسح و این مذهب داود اصفهانی و ناصر الحق و بسیاری از
علماء زیدیه است چهارم تخییر میان هر دو که عمل در ضمن هرکدام از غسل و مسح واقع شود
مجزی باشد و این مذهب حسن بصریست و محمد بن جریر الطبری و ابی علی الجبایی و شیخ
محیی الدین اعرابی نیز در کتاب فتوحات مکی حکم تخییر کرده است و گفته است
ان مذهبنا التخییر فالمسح بظاهر الکتاب و الغسل بالسنه یعنی بدرستی که مذهب ما درین
باب تخییرست چرا که ظاهر قران دلالت بر مسح دارد و احادیث نبوی اشعار بر غسل
پس ما تخییر را اختیار کردیم تا بهر دو عمل شده باشد و منافات میان قران و حدیث
رفع شود و هر یک از فرق مذکورین را بر حقیت مذهب خود اگرچه دلایل و شواهد بسیارست
نهایتش چون مقام را اقتضای ذکر ان نیست بایراد مناظره از جانب فریقین اولین
که ارباب مسح و قایلین بغسلند اقتصار میرود و الله ولی التوفیق مناظره میان علمای فریقین
در تحقیق مسئله غسل و مسح رجلین اهل سنت میگویند قران و حدیث هر دو
دلالت بر وجوب غسل دارند اما قران فقد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی
الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برءوسکم و ارجلکم الی الکعبین چرا که نبی کریم

از قراء مثل نافع و ابن عامر و کسائی و حفص که از راویان عاصمست بنصب ارجلکم خوانده اند
بسبب عطف آن بر وجوهکم یا بعمل اغسلوی مقدر که کلام درین تقدیر باشد که فامسحوا
برؤسکم واغسلوا ارجلکم و جمعی دیگر که بجر ارجلکم خوانده اند چون توفیق آن در معنی با قرائت
نصب لازم است یا محمول خواهد بود بر جر جوار یا معطوف باید دانست برؤسکم
نه بواسطه آنکه مسح باید کرد بلکه بواسطه آنکه اشارت بوده باشد بآنکه اسراف
در ریختن آب باید کرد و غسلی باید کرد که شبیه بمسح باشد و اما حدیث بدرستی که از
حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله روایت شده که در وقتی که وضوی
بپانی کردند پاهای مبارک را شسته و روایت شده از ابن عباس که حکایت کرد
و بیان نمود وضوی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و ختم بغسل رجلین کرد
و روایت کرده بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر که گفته است تخلف النبی صلی الله
علیه و آله عنا فی سفر فادرکنا و قد ارهقنا العصر فجعلنا نتوضا و نمسح علی ارجلنا فنادی
باعلی صوته ویل للاعقاب من النار مرتین او ثلاثا یعنی پیغمبر صلوات الله علیه و آله
در سفری از ما جدا شد و وقتی بما رسید که نماز عصر را تاخیر انداخته بودیم و هنوز
ادا نشده بود پس ما در مقام وضو کردن بجهت ادای آن در آمدیم و در آن وضو پاها را
مسح کردیم حضرت چون آن را مشاهده کردند ندا کردند باواز بلند که وای بر پاشنهای
پای شما از آتش دوزخ دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار این عبارت فرمودند و این
تنبیهی بود بر آنکه مسح نباید کرد و روایت کرده محیی السنه در کتاب مصابیح و
غیر آن از ابی حیه که از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام بود که او گفته است
رایت علیا علیه السلام توضا فغسل کفیه حتی انقاهما ثم مضمض ثلثا و استنشق ثلثا
و غسل وجهه ثلثا و ذراعیه ثلثا و مسح راسه مرة ثم غسل قدمیه الی الکعبین ثم قام
فاخذ فضل طهوره فشربه و هو قائم ثم قال اردت ان اریکم کیف کان طهور رسول الله

صلی الله علیه واله یعنی دیدم امیر المومنین علی علیه السلام را که وضو کردند برین وجه
که هر دو دستها را شستند تا پاک ساختند آنرا از چرکی که داشت بعد ازان سه مرتبه
آب در دهن مبارک کردند و سه مرتبه استنشاق فرمودند و سه مرتبه روی مبارک
خود را شستند و سه مرتبه ساعدها را و مسح کردند بعضی از سر خود را یک مرتبه بعد ازان شستند
پاهای خود را تا کعبین بعد ازان برخاستند و اندک آبی که در دست ایشان فاضل آمده
بود آشامیدند بعد ازان خطاب بحاضرین کرده فرمودند میخواستم بنمایم شما را که
حضرت رسالت صلی الله علیه واله چون وضو میساختند و امثال این روایات و
احادیث بسیار در باب مذکور وارد است پس ظاهر شد که قران و حدیث هر دو دلالت
بر غسل دارد و انچه در باب مسح میگویند باطل است و متضمن تحریف کتاب قران
و عدول از سنت رسول ملک منان که ناشی نشده است الا از نهایت گمراهی و
تبعیت هوای نفس و علمای شیعه که قایل بمسح اند میگویند ای برادران در دین و شریکان
در طلب حق و یقین اگر بدیده انصاف بدلول آیه کریمه در نگرید و بی شایبه اعتساف بجنج
بآن توجه نمایید هر آینه می یابید که آیت مذکوره حجت ماست بر شما نه حجت شما بر
ما بر تقدیر نصب ارجلکم بواسطه انکه شما از برای آن دو توجیه مذکور ساختید که
ما و شما در توجیه ثانی شریکیم چراکه دستگاه تقدیر وسعیت و چنانچه شما را میرسد
که تقدیرا غسلو کنید تا حجت شما باشد ما نیز میتوانیم امسحوا تقدیر کرد تا حجت ما باشد
و قرینه امسحوا قریب بآن کمتر از قرینه اغسلوا بعید نیست پس باقی ماند توجیه
اول که عطف بر وجوهکم باشد و آن چنانچه طبع سلیم بران شاهدست نظم کلام
مخلت و کلام را از سلاست و نظام می اندازد چراکه از قبیل انست که کسی قصد
کند مضروبیت بکر را و بگوید ضربت زیدا و عمروا و اکرمت خالدا و بکرا بعطف بکرا
بر زیدا نه بر خالد یعنی زدم زیدرا و عمرا و اکرامی داشتم خالد و بکر را یعنی زدم بکر را

وعدم رغبت خواطر واسماع باین طرز کلام زیاده برانست که توان قران را که ابلغ
بیان وافصح لسان منزل است بران حمل کرد پس ارجلکم که معطوف باشد بر روسکم
ونصبش باعتبار محل آن باشد که مفعول است یا واو ارجلکم بمعنی مع باشد و بر
هر تقدیر صریحست در انچه ما مدعی آنیم و چنانچه عطف بر محل در لغت عرب و
کلام فصحا بسیار واقعست و هیچکس بناخوشی و عدم سداد آن نرفته واو بمعنی
مع نیز در السنه ایشان شایع و دایرست و هیچکس بر عدم جواز ان نرفته و
شیخ العارفین شیخ محیی الدین اعرابی در جزو ثالث از کتاب فتوحات مکی واو
مذکور را در آیه کریمه بران حمل کرده و عبارت او اینست واما القراءة فی قوله تعالی
وارجلکم بفتح اللام وکسرها من اجل العطف علی الممسوح فالخفض او علی المغسول فالفتح
فمذهبنا ان الفتح فی اللام لایخرجه عن الممسوح فان هذه الواو قد تکون واو مع
واو المعیة تنصب تقول قام زید وعمرا وتریده مع عمرو فحجة من یقول بالمسح فی هذه الآیة اقوی
لانه یشارک القائل بالغسل فی الدلالة التی اعتبرها وهی فتح اللام ولم یشارکه
من یقول بالغسل فی خفض اللام یعنی قراءت بفتح لام وکسر لام در وارجلکم از
جهة احتمال عطف آنست بر ممسوح ومغسول چه عطف بر ممسوح مقتضی کسرست
وعطف بر مغسول مقتضی فتح ومذهب من اینست که قراءت فتح لام آنرا از
ممسوح بودن بیرون نمیبرد چرا که مثل این واو گاه بمعنی مع میباشد و واو بمعنی مع
اسم را منصوب میکند چنانچه میگویی قام زید وعمرا واراده میکنی از ان مع
عمرو یعنی برخاست زید با عمرو پس حجت کسی که قایل بمسحست درین آیه بیشتر باشد
چرا که در قراءت بفتح لام شریکست با قایل بغسل در حمل بر وجه صحیح وقایل بغسل
در قراءت بکسر لام با او در حمل بر وجه صحیح شریک نیست و چون شیخ مذکور من اعاظم محدثین است
کلام او درین مقام بر شما حجت میتواند بود واما بر تقدیر جر لام بواسطه آنکه

یکمرتبه حمل آن بر جر جوار میکنند ویکمرتبه بر عطف آن بر رؤوسکم تا مشعر باشد
برآنکه در غسل پی باید رعایت اقتصاد و عدم اسراف در ریختن آب واقع
شود و غسلی واقع شود شبیه بمسح و ایضا هر دو محمل چنانچه ظاهر است در نهایت
دوری و ناخوشیست و حمل بر مسح خفین را که توجیه ثالث ذکر ساخته اید از انها
دورتر و ناخوشتر اما جر جوار بواسطه آنکه اکثر نحویان انکار آن کرده اند و قایل
بجواز آن نشده اند وبعضی که تجویز کرده اند دو شرط اعتبار کرده اند یکی امن از
لبس یعنی خوف التباس معنی کلام بمعنی غیر مقصود و یکی عدم وساطت حرف عطف
میان متجاورین مثل جُحرُ ضَبٍ خَرِبٍ که بواسطه تحقق شرطین مذکورین تجویز کرده اند
که جر خرب با وجود آنکه چون خبر است می باید که مرفوع باشد بواسطه مجاورت ضب
باشد و اینجا هر دو شرط مفقود است پس حمل بران بمذهب هیچ یک از نحویان
صحیح نباشد و کلام الهی را بران محمول ساختن با وجود قیام احتمالات دیگر نهایت
ناخوشی داشته باشد و اما عطف بر رؤوسکم بواسطه اشعار مذکور اگرچه صاحب کشاف
ایراد آن کرده است اما ناخوشی آن زیاده بر آنست که بر کسی مخفی ماند چرا که باتفاق
نحات معطوف می باید که در حکم معطوف علیه باشد و بر تقدیر مذکور معطوف علیه
محکوم بغسل مطلق است و معطوف محکوم بغسل شبیه بمسح پس هیچ رعایت امر متفق علیه
نشده باشد و از عاقل رشید چون سزاوار نماید که بگوید اکرمت زیدا و عمرا
وبجزت من خالد و بکر و قصد کند از عطف بکر بر خالد این معنی را که او را اکرامی کرده
شبیه بتجزیت و نیز عامل در معطوف و معطوف علیه چنانچه سبق ذکر یافت یک حرفست
و بر تقدیر مذکور عامل امسحوا خواهد بود که باعتبار عمل او در معطوف علیه معنی حقیقی
از و اراده شده باشد و باعتبار عمل در معطوف معنی مجازی از قبیل عموم مجاز که عبارتست
از استعمال لفظ است در معنی حقیقی و مجازی باهم و اعمال آن بمعنیین و لفظی و این بر تقدیر

صحت از قبیل معما و لغز خواهد بود که در قرآن مثل آن وارد نیست و حمل قرآن بران کنی
مفسرین مجوز نه و طرفه تر آنکه صاحب کشاف تجویز نکرده که صیغه امر اغسلوا المحمول بر
افادهٔ وجوب و ندب شود و گفته است امر می باید یا در معنی وجوب مستعمل باشد یا در
معنی ندب استعمال آن در هر دو از قبیل معما و لغز است و حمل قرآن بران جایز نیست
و این توجیه را تجویز کرده است و اما مسح بر خفین بواسطه آنکه ذکر آن در کلام
مطلقا نیست نه صریحا و نه کنایةً و پوشیدن خف در حجاز در ان حین عرف نبوده که
آن قرینه مقامی بران تواند بود پس کلام را بران هیچ یک از دلالات دلالت نباشد و تکلیف
باستنباط آن از آیه از قبیل تکلیف بما لا یطاق باشد و اما آنچه از احادیث و اخبار
نبوی ذکر کرده اید میگوییم بر تقدیر صحت سند معارض است با امثال آن احادیثی
که نزد ما از ائمه اطهار صلوات الله علیهم بطرق متعدده و روایات متواتره معنعن و غیر
معنعن بنقل آن بصحت پیوسته که از انجمله آنست که در معرض بیان وضوی حضرت
مقدسه نبوی صلوات الله علیه فرموده اند که ان النبی صلی الله علیه و اله لما توضا الوضوء
البیانی فی مسح رجلیه یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و اله در وقتی که وضوی بیانی
میفرمودند تا مردم طریق وضو ساختن را از ایشان فراگیرند پاهای مبارک را مسح کردند
و انچه نسبت آن با بن عباس داده اید خلاف آنچیزیست که از و اشتهار یافته
و شما خود در کتب خود از و نقل کرده اید چه امام فخر رازی که از اعاظم علمای شماست
و غیر او نقل کرده اند که مذهب او مسح بوده و اما حدیث عبدالله عمر بر تقدیر تسلیم صحت
آن زیاده برین دلالت ندارد که حضرت بعد از مشاهده وضوی ایشان که در آن پاها را
مسح کرده بودند امر بغسل اعقاب کردند و میتواند بود که امر او بواسطه نجاست اعقاب
باشد چرا که عربان حجاز را بواسطه پوست خشکی هوا و پای برهنه تردد کردن
در بیابانها اغلب اوقات پاشنهای پاهای ایشان ترقیده و ملوث بخون می بوده

و مشهورست که ایشان چون در پی علاج آن می شده اند بر آنکه بول میکرده اند
و بول خود را دارو می آن میدانسته اند پس چرا نتوانند بود که حضرت چون پاشنهای
پای ایشان را بران وجه مشاهده کردند و دیدند که میخواهند همان پاها نماز کنند
مبادرت بتکرار آن عبارت کردند تا تنبیه ایشان شود بر غسل و تطهیر آن از نجاست
مذکوره و ایشان مقصود حضرت را نفهمیده گمان برده باشند که شستن پا از افعال
وضوست و بجای مسحست و نیز میگوییم عبد الله عمرو جمعی که با او وضو کرده بودند و پاها را
دران وضو مسح کرده اند چون از خیار اصحاب آن حضرت بوده اند و طریق عبادات
و عمل بقوانین اسلام را از آنحضرت فرا میگرفته اند هیچ شک نیست که بطریق وضو
ساختن و لوازم آن اعرف بوده اند از ما و شما و فقهای اربعه شما چرا که ایشان
تا عملی را از حضرت مشاهده نمیکرده اند و حضرت در مقام بیان آن با ایشان نمیشده اند
بعمل نمی آورده اند و چون تحصیل مرتبه یقین ایشان را میسر بوده خود را احتیاج باجتهاد
در اعمال که مورث ظنست نمیساخته اند خصوصا اعمالی که مثل وضو هر روز و هر ساعت
از حضرت مکرر واقع میشده باشد پس مسحی که از ایشان دران وضو باعتراف شما واقع
شده است دلیل باشد بر آنکه ایشان از حضرت مشاهده مسح کرده اند و عدم تصریح
حضرت بمنع از مسح مذکور و تقریر ایشان بران نیز اشعار بر صحت مسح داشته باشد
چرا که تخویف حضرت ایشان را چنانچه مذکور شد نصی در منع از مسح نیست و احتمال
تنبیه بر تطهیر پاها از نجاست ظاهری قائمست پس حدیث مذکور نیز بعد از تدقیق نظر
حجت ما باشد بر شما نه حجت شما بر ما چنانچه آیه کریمه چنان بود و آنچه از امیر المومنین علی ع
نقل آن کردید در طریق ما بروایات متعدده متواتره از آنحضرت و اولاد اطهار
ایشان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین خلاف آن نقل شده است و شما نیز در کتب خود
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده اید و هیچ شک نیست که

ایشان بطریق پدر خود اعرف اند از شما و ائمه حدیث شما و اتباع شیعی که شما در آخر مناظره خود
بر ما کردید و نسبت تحریف قران و عدول از سنت با ما دادید ما معارضه بمثل آن با شما
نمیکنیم بلکه میگوییم غفر الله لنا و لکم و تجاوز الله عنا و عنکم و من علینا و علیکم بالتوفیق
والهدایة و عصمنا و ایاکم عما یوجب الضلالة والغوایة آمین رب العالمین

ششم

باید دانست که مراد بکعبین در آیه کریمه نزد اکثر علماء اهل سنت دو استخوان
برآمده است از دو جانب قدم یعنی جانب راست و جانب چپ پا که عوام الناس
آنرا اکلّه پا میگویند اما نزد علماء امامیه رحمهم الله آنچه متاخرین ایشان که از شیخ شهید
برین طرف اند ذکر کرده اند آنست که دو استخوان برآمده است در میان
پشت پا ما بین مفصل ساق و قدم و مشط که استخوان پنج انگشتان باشد و از علماء
متقدمین نیز بعض عبارتها در تصانیف ایشان یافت شده که بحسب ظاهر اشعار
بآن دارد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بران رفته است که کعب عبارت از
مفصل میان ساق و قدم است و تصریح کرده است بآنکه مذهب اصحاب ما اینست
و جمعی که از کلام و عبارت اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام ایشانرا خوب
نفهمیده اند چه در کتاب مختلف که از مصنفات اوست باین عبارت ادا کرده
که مسح الرجلین من رؤس الاصابع الی الکعبین و یراد بالکعبین هنا المفصل بین الساق
والقدم و فی عبارة علمائنا اشتباه علی غیر المحصل یعنی مسح پاها باید از سر انگشتان
واقع شود تا کعبین و مراد بکعبین درین مقام مفصل میان ساق و قدمست و جمعی را که
از عبارت علما غیر این معنی فهمیده اند و حکم کرده اند بآنکه کعب قبه قدمست یعنی بلندی
میان پشت پاست اشتباه شده است و معنی عبارات ایشانرا خوب تحصیل
نکرده اند و بعد از آن عبارات ایشانرا بعینه نقل کرده و برحقیت مذهب خود چند
دلیل ایراد کرده اول حدیث صحیح که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از زراره و بکیر پسران

اعین نقل کرده است و در ضمن آن حدیث چنانچه بعد ازین ذکر خواهد شد
مذکورست که ایشان گفته اند سوال کردیم از امام محمد باقر علیه السلام که کعبین کجاست
حضرت بزبان مبارک جاری ساختند که هٰهنا یعنی المفصل دون عظم الساق
یعنی اشارت کردند بمفصل که زیر استخوان ساق است و فرمودند اینجاست
دوم حدیثی که ابن بابویه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله علیه میکردند تا آنکه گفته و مسح علی مقدم رأسه
وظهر قدمیه یعنی مسح کردند پیش سر را و پشت پاها را برین وجه که این عبارت بحسب
ظاهر دلالت دارد بر آنکه تمام پشت پاها را مسح می باید کرد و این کامی متحقق میتواند شد
که مسح تا مفصل ساق واقع شود سیوم آنکه کعب باین معنی نزد دیگرست با آنچه اهل
لغت در معنی آن ذکر کرده اند و در کتاب منتهی المطلب که نیز از مصنفات اوست باین
عبارت ایراد کرده است وقد اشتبه عبارة علمائنا علی بعض من لا مزید تحصیل له فی
معنی الکعب والضابط فیه ما رواه زرارة فی الصحیح یعنی تحقیق که مشتبه شده است
عبارت علما ما بر بعضی که زیادتی مهارت در تحصیل معنی از عبارت ندارند و در معنی کعب
اعتماد بر حدیث صحیح است که زراره روایت کرده و روایة اولی را بعد از آن نقل
کرده است و جمیع علمائی که بعد از و رخش دعوی در میدان دانش تاخته اند انکار
این معنی کرده اند و در مقام تشنیع بسیار بر و شده اند که چرا تشنیع بر علما کرده است
و حال آنکه آنچه او بران رفته است احداث قول ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع
امت است از آن جمله شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری عبارتی ایراد کرده که
ترجمه اش اینست شیخ جمال الدین مطهر تنهائی قایل شده است با آنکه کعب مفصل میان
ساق پا و قدمست و عبارات اصحاب را تمام بران حمل کرده و حکم مذکور را مدلول کلام
امام محمد باقر علیه السلام دانسته و استدلال کرده است بران بروایت زراره از امام محمد

باقر علیه السلام دانسته و استدلال کرده است بران بروایت زراره
از امام محمد باقر علیه السلام برین وجه که روایت مذکوره متضمن حکم بمسح ظهر قدمین گذشته
است وچون تقییدی در عبارت حدیث نیست که اشعار بر تخصیص و تبعیض دا
باشد ظاهر آن افاده وجوب استیعاب میکند یعنی فرا گرفتن مسح تمام پشت
پاها را و این گاهی متحقق میتواند شد که کعب که نهایت ممسوحست مفصل میان ساق
و قدم باشد که منتهی ظهر قدمست و بانکه معنی مذکور نزدیکترست بانچه ائمه لغت در
تفسیر کعب ذکر کرده اند وجواب او اینست که ظهر قدمین که در حدیث زراره واقعست
نمیتواند بود که بر وجه اطلاق ماخوذ باشد بلکه ناچارست که بر مقید محمول شود چرا که
مفاد اطلاق وجوب استیعاب تمام ظهر قدمست طولا و عرضا و هیچکس از علما
قایل باین نشده چه از کلام هیچکس حکم بر وجوب استیعاب عرضی ظاهر نیست
و کلام امام محمد باقر علیه السلام که اذا مسحت بشیء من راسک او بشیء من قدمیک ما بین
کعبیک الی اطراف الاصابع فقد اجزاک یعنی هرگاه مسح کنی بعضی از سر خود را یا بعضی
از پاهای خود را از کعبین تا سر انگشتان هر آینه کافی خواهد بود تا ادای واجب
در ضمن آن متحقق خواهد بود و در روایت زراره و بکیر پسران اعین که با ترجمه آن سبق ذکر یافت
نصست در خلاف آن و شیخ ابو القاسم علیه الرحمه در کتاب معتبر که از مصنفات
اوست گفته است که واجب نیست استیعاب قدمین بمسح بلکه کافیست آن قدر
که مسمی مسح در ضمن آن متحقق باشد از سر انگشتان تا کعبین و اگرچه بعرض یک
انگشت باشد و دلیل اول اجماع فقهای اهل بیت علیهم السلام بران و
دوم معطوف بودن رجلین در آیت وضو که سبق ذکر یافت بر راس که
باتفاق مسح بعضی از آن واجبست چرا که معطوف می باید در جمیع احوال در حکم
معطوف علیه باشد و اما اهل لغت که نسبت این تفسیر باشان داده اگر مراد او

ائمه لغت اهل سنت ایشان را در آن خلافت و همه بران نیستند و اگر مراد
لغویین شیعه است هیچکس از ایشان بان قایل نشده اند بلکه همه اتفاق دارند
برانکه کعب قبا قدمست تا اینجا ترجمه کلام شیخ شهید بود در ذکری و الحق تشنیع
بر علامه را قدس الله سره العزیز از حد اعتدال تجاوز داده است و
سخن را در تخطیه و تزییف مذهب او بدراز کشیده و حال آنکه عنقریب بوضوح
خواهد پیوست که حق با علامه است و تشنیع مذکور در موقع خود نیست انشاء الله
تعالی و عجب تر اینکه شیخ علی اعلی الله شانه نیز درین تشنیع تبعیت او کرده و در
شرح قواعد الاحکام عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست آنچه علامه در تفسیر
کعبین ذکر کرده خلاف آن چیزیست که علما ما بران اجماع کرده اند و او درین تفسیر
متفرد است و مع هذا در بعضی از کتب خود ادعا کرده است که مراد از عبارات
اصحاب در تفسیر کعب اینست و کسی که عبارات ایشانرا بر غیر این معنی حمل
کرده بتحصیل معنی کلام ایشان خوب نکرده و استدلال کرده است بر مطلب
مذکور ببعض احادیث و بکلام اهل لغت و این معنی از علامه بغایت عجیب است
چرا که عبارات علما صریحست در خلاف آنچه او دعوی کرده و ناطق است
بانکه کعبین دو استخوانیست که از میان ظهر قدم بر آمده در پیش ساق که مفصل شراک
نعل عرمیست و قابل تاویل نیست و احادیث و اخبار نیز صریحست دران و کلام
اهل لغت در باب مذکور مختلف است و از اهل لغت شیعه هیچکس خلاف
نکرده دران که کعب بر آمدگی ظهر قدم است و عمید الرؤسا که از مشاهیر لغویان
شیعه است در کتاب کعب از کتب خود سخن را درین مقام بسط تمام داده و شواهد
بسیار ایراد کرده برانکه کعب بر آمدگی مذکورست و بالجمله اگر از مفصل میان
ساق و قدم که کعب را بآن تفسیر کرده نفس مفصل اراده کرده نه عبارات

هیچ یک از علمای سنی و شیعه بآن موافق است و نه کلام اهل لغت و آنچه
در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند ازان ابای تمام دارد چرا که
اشتقاق آنرا از کعب بمعنی ارتفاع و نتا اعتبار کرده اند و گفته اند ازینجاست
که چون پستان دختر برمی آید عرب میگوید کعبت ثدی الجاریه یعنی بلند شد و حال آنکه در مفصل برآمدگی
دنتوی نیست و اگر برآمدگی خواسته که در مین و یسار قدم واقعست چنانچه
مذهب اهل سنت است هیچ شک نیست که مسح نزد هیچکس بآن منتهی نمیشود
و حال آنکه آیه ناطق است بآنکه کعبین می باید نهایت مسح باشد تمام شد ترجمه
کلام شیخ علی علیه الرحمه در شرح قواعد و شیخ زین الدین علیه الرحمه نیز پیروی
ایشان کرده و در شرح ارشاد بعد ازانکه دو حدیث نقل کرده که دلالت دارد بآنکه
کعب بر ظهر قدم واقعست عبارتی آورده که حاصل معنی آن اینست هیچ شک نیست که
کعبی که مصنف دعوی کرده در ظهر قدم واقع نیست بلکه مفصل میان ساق و قدمست
و مفصل میان دو شی نمیتواند بود که در وسط یکی از دو شی مذکور باشد و عجب است
از مصنف که در کتب مختلف ذکر کرده است که جمعی که از عبارات اصحاب
غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام ایشان را خوب تحصیل نکرده اند و دران باب اشتباه
بی حاصلی کرده اند بار او و آنکه کسی که معنی عبارات ایشان را خوب تحصیل کرده
بر و پوشیده نخواهد بود که مراد ایشان بکعب مفصل میان ساق و قدم است و بعد ازان
نقل عبارات مذکوره بجنس کرده و حال آنکه هر کس بهره از طریق تحصیل معانی از عبارات
داشته باشد اگر خواهد معنی مقصود را از عبارات مذکوره تحصیل نماید نه خود راهی بآن
خواهد یافت و نه راه نمای راه آنرا با و خواهد نمود انتهی ترجمه کلامه زید اکرامه خلاصه
کلام آنکه تشنیع آنکه این دو شیخ بزرگوار رحمهم الله درین مقام بر علامه قدس سره و چنانچه
از عبارات ایشان که در مصنفات خود ایراد کرده اند و ترجمه آن مذکور شد ظاهر میشود

ایرست بر پنج امر اول انکه کعب را معنی کفته است که هیچکس از اهل اسلام بان قایل
نیست و این خرق اجماع مرکب و احداث قول ثالث است که هیچکس تجویز آن نکرده
دوم انکه معنی مذکور مخالف معنی است که از کلام اهل لغت فهم میشود و هیچکس
از ایشان قایل نشده است بانکه کعب مفصل است سیوم انکه انچه قوم در اشتقاق
لفظ کعب ذکر کرده اند بآن موافقت ندارد چرا که ایشان کفته اند کعب از
کعب بمعنی ارتفع ونتا مشتقست و در مفصل که او کعب دانسته نتو و ارتفاعی نیست
چهارم انکه در تفسیر مذکور مخالف مدلول احادیث و اخباریست که از ائمه اطهار
صلوات الله علیهم درین باب روایت شده پنجم انکه کمان برده است که عبارات
علامه موافق قول اوست با انکه عباراتی که از ایشان نقل کرده صریحست در انکه کعب
دو استخوان بر آمده است در پشت پا و مفصلی که او معنی کعب میداند نه در پشت
پا واقعست و نه برامدکی دارد و حال انکه هر کس امعان نظر درین مقام کرده
بدیده بصیرت و نظر خبرت در نکرد می باید که تشنیعات مذکوره بر علامه در موقع خود
نیست و دامان دانش او از الودکی بامثال آن پاکست بلکه انچه او بران رفته
است عین صوابست و هیچ شبهه در حقیت آن نیست و احادیث صحیحه بآن ناطق
و مدلول عبارات علما بآن موافق و انچه علما تشریح درین مقام ذکر کرده اند دلالت
واضحه بران دارد و اهل لغت اتفاق بر خلاف آن ندارند بلکه انچه ارباب
تحقیق از ایشان برانند مرشد بآنست و کلام علما اهل سنت که قبل از علامه
بوده اند صریحست در نسبت قول مذکور بعلما شیعه و کتب ایشان مملوست از
تشنیعاتی که درین باب بر شیعه کرده اند و ما این اجمال را بر وجهی تفصیل میدهیم
که کسی را شبهه درین مقام نماند والله الموفق تفصیل اجمال روایت کرده شیخ
ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بطریق صحیح از زراره و بکیر پسران اعین انهما سألا الامام

اباجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله وذکر
الحدیث قلنا اصلحک الله فاین الکعبان قال ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق
فقالا هذا ما هو قال هذا عظم الساق یعنی پرسیدند ایشان از امام محمد باقر علیه السلام
که وضوی پیغمبر صلی الله علیه وآله چون بوده است پس امام علیه السلام در مقام بیان
آن شده طلب کردند طشتی یا ظرفی که دران پاره آب بود و حکایت وضوی
پیغمبر صلوات الله علیه کردند و در آخر حدیث مذکور ذکر کرده اند که بعد از ان
مادهای آنحضرت کرده پرسیدیم که کعبین کجاست حضرت فرمودند اینجاست
و اشارت بمفصل کردند که در تحت استخوان ساق است بعد ازان ما اشارت بعظم
ساق کرده پرسیدیم که این چه چیز است حضرت فرمودند که این عظم ساق است
کعب نیست و ظاهر است که این حدیث صحیح صریح است در انچه علامه مدعی
آنست و قابل تاویل نیست و لهذا در مختلف دلیل اولی که بر مطلب مذکور ایراد کرده
این حدیث است و در منتهی المطلب در استدلال بر مطلب مذکور اکتفا بهمین حدیث
کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر نشده و از شیخ شهید علیه الرحمه عجیبست که با انکه
در کتاب ذکری نهایت غلو در ذکر دلایل علامه بر مدعای مذکور و تزییف آنها [illegible]
دارد این حدیث را نقل نکرده و جوابی ازان نگفته و حال انکه دلیل عمده علامه
درین باب این حدیث است و مدار او در اثبات مطلب مذکور برین است
و عجب تر انکه حدیث مذکور را اول دلایل خود ساخته است برانکه کعب قبهٔ قدم است
نه مفصل میان ساق و قدم با انکه دلالتش برخلاف آن از آفتاب روشنتر است
فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد ازان استدلال کرده است بانچه میسر بن صدقه
از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که انه وصف الکعب فی ظهر القدم
یعنی کعب را بیان کرد که در پشت پاست و بانچه هم او از امام مذکور علیه السلام نقل کرده است

کرد علیه السلام وضع یده علی ظهر القدم وقال هذا هو الکعب یعنی امام علیه السلام
گذاشت دست مبارک خود را بر پشت پا و فرمود هذا اینست کعب و حال اگر
هیچ یک ازین دو حدیث دلالت ندارد بر خلاف مذهب علامه چراکه
مفصلی که او آنرا کعب میداند نیز بر پشت پا واقعست چنانکه بعد ازین بظهور
خواهد رسید انشاء الله تعالی واما اهل لغت اکثر ایشان تصریح کرده اند بآنکه جمیع
مفصلها را و بندهایی را که در میان نی و نیزه می باشد کعب می نامند از آنجمله
در صحاح باین عبارت مذکورست که کعوب الرمح النواشز فی اطراف الانابیب
و در مغرب باین عبارت که الکعب العقدة بین الانبوبتین فی القصب و در قاموس
باین عبارت که الکعب کل مفصل للعظام والعظم الناشز فوق القدم و حاصل
معنی عبارات مذکوره اینست که مفصل را و بندهای نیزه و نی را کعب می نامند و
ابو عبیده که از مشاهیر اهل لغت است گفته است الکعب هو الذی فی اصل القدم
منتهی الیه الساق بمنزلة کعاب القناة یعنی کعب آنست که در بیخ قدم واقعست
و ساق بآن منتهی میشود مانند بندهای نیزه و امام فخر رازی در تفسیر کبیر تصریح
کرده است بآنکه مفصل را کعب میگویند پس ظاهر شد که علامه در کعب گفتن مفصل
مخالفت اهل لغت نکرده است بلکه اکثر با او در تسمیه مذکور موافقند و تشنیع شیخ
علی رحمه الله بر او که آنچه او گفته است موافق هیچ یک از علما نیست و اهل لغت
نیز بآن قایل نشده اند از نهج استقامت دورست و علماء تشریح مثل جالینوس
و شیخ ابو علی و بعضی دیگر از شراح قانون مثل قرشی و غیر او تصریح کرده اند که قدم
مرکب از بیست و شش استخوانست و بالای همه کعب واقعست و کعب استخوانیست
در شکل نزدیک بمدور که واقعست در محل اتصال ساق و قدم و دو برآمدگی از
دو جانب آن در جهت فوق واقعست که در می آید هر یک از آنها در سوراخی از

سوراخهایی که در قصبهٔ ساق واقعست و دو برآمدگی دیگر در جهت تحت
که در می‌آیند در سوراخهایی که در استخوان پاشنهٔ پاست و ساق مرکب
از دو قصبه است بهم متصل انسی و وحشی انسی یعنی آنکه در جانب انسانست کنده‌تر
و بزرگترست از جانب وحشی و آنرا قصبهٔ عظمی می‌نامند و آن متصل است از
جانب بالا باستخوان زانو و وحشی یعنی آنکه در جانب بیرون است کوچکترست
از آن و از پایین گرفته مرتبه مرتبه باریکتر میشود تا آنکه پیش از رسیدن باستخوان
زانو انقطاع می‌یابد و در طرف پایین هر یک ازین دو قصبه سوراخی واقعست
که برآمدگیهایی که مذکور شد که در جانب بالای کعب واقعند در آنها در می‌آید
چنانچه اطراف این دو قصبه کعب را از همه جانب فرا میگیرد سوای جانب
مشط که استخوان میان پاست نزدیک انگشتان پس کعب استخوانی باشد در پشت
پا میان استخوان ساق و استخوان پاشنه که بآن اتصال می‌یابد ساق و قدم
و بواسطهٔ تایید این کلام اقتصاد میرود بر نقل کلام شیخ ابوعلی در قانون بعینه و
ترجمه عبارت شارح قرشی در شرح آن قال الشیخ فی مبحث تشریح عظام القدم
من القانون واما الکعب فان الانسانی منه اشد تکعیبا من کعوب سایر الحیوانات
وکانه اشرف عظام القدم النافعة فی الحرکة کما ان العقب اشرف عظام الرجل
النافعة فی الثبات والکعب موضوع بین الطرفین الناتئین من القصبتین یحتویان
علیه من جوانبه اعنی من اعلاه وقفاه وجانبه الوحشی والانسی ویدخل طرفاه
فی العقب فی النقر من دخول رکز والکعب واسطة بین الساق والعقب به یحسن
اتصالهما ویتوثق المفصل بینهما وهو موضوع فی الوسط بالحقیقة وان کان قد یظن
بسبب الاخمص انه منحرف الی الوحشی وشارح قرشی در شرح این کلام عبارتی
ایراد کرده است که ترجمه‌اش اینست بدرستیکه استخوانهای قدم منقسمست بشش قسم

کعب و پاشنه و عظم زورقی و عظام رسغ و عظام مشط و عظام انگشتان
و ما درین مقام تشریح هر یک را بیان میکنیم اما کعب باید دانست که برآمدگی گردی
کعب انسان از کعب سایر حیوانات بیشترست بواسطه آنکه پاهای انسان را
قدمی هست و اصابعی بواسطه سهولت حرکت دادن قدم بانقباض و انبساط
که عبارت از بهم آمدن و از هم وا شدن است احتیاج دارد تا آسان شود بر
راه رفتن در سرابالایی و سراشیبی و در زمین هموار و ازین جهت که احتیاج
دارد بانکه مفصل ساق او با قدم بانهایت قوت و استحکام ملایم و سهل الحرکه باشد
و نمیتواند بود که مفصل مذکور بیک برآمدگی مدور باشد که در استخوان ساق درآید
چه اگر انچنان باشد لازم اید که در وقت راه رفتن پیش پاها بجانب پهلو میگشته
باشد بلکه گاه باشد که بجانب عقب نیز بگردد و نیز لازم می آید که ترکیب ساق با قدم فاسد
باشد و همیشه در وقت راه رفتن پاها برهم میسابیده باشد پس ناچارست که دو
برآمدگی باشد که آنرا دو زایده میگویند تا انکه اتصال هر یک ازان دو با استخوان
ساق مانع اید از حرکت دیگری بر دور خود و نمیتواند بود که این دو زایده یکی در پیش
پا باشد و یکی در عقب چه اگر انچنان باشد حرکت انقباضی و انبساطی آن که بیش
پا واقع میشود دشوار خواهد شد پس البته باید که این دو زایده یکی در جانب راست
واقع باشد و یکی در جانب چپ و ناچارست که از یکدیگر دور باشند بمسافتی
معتد به تا ممانعت هر یک حرکت دیگری را بر دور خود بیشتر باشد و ازین جهت است
که نمیتواند بود که ساق یک قصبه داشته باشد بلکه ناچارست که ترکیب آن از دو قصبه باشد
که هر زایده در حفره یکی ازانها درآید چه اگر یک استخوان باشد بزرگی هر دو این
دو حفره بر دو جانب او واقع باشد لازم خواهد آمد که گنده و جسیم باشد و ساق را
ازان گرانی و ثقل تمام حاصل باشد و ازین جهت که همین جانب پایین ساق که

متصل بمفصل مذکورست و دو قصبه است و در جانب فوق که باستخوان زانو
اتصال دارد بیکی اکتفا شده و دیگری قبل از وصول بزانو انقطاع یافته
واین که لازمست که اتصال ایشان برین وجه باشد که حفره در قصبه ساق باشد
وزایده در استخوان قدم نه بر عکس بواسطه آنست که غرض از تعدد قصبه چنانچه
مذکور شد خفت ساق است واین منافات دارد با آنکه زایده بران واقع شود
چه زایده باعث گرانی وثقل میشود بخلاف حفره که آن چنانچه ظاهرست موجب
زیادتی خفتست پس ازین جهت که وضع این مفصل برین وجهست که حفرتین در
قصبهای ساق واقعست وزایدتین که در انها در می آید بر استخوان قدم انتهی
ترجمه کلامه پس کلام علماء تشریح نیز صریحست در آنکه کعب استخوانیست در مفصل ساق
و قدم واز احادیث ماضیه وکلام اهل لغت که با ترجمه آنها مذکور شد بظهور رسید
که نفس مفصل را کعب میگویند وگویا اطلاق کعب بران بمجاورت استخوان مذکور
باشد نه بطریق حقیقت وبالجمله ظاهر شد که کعب را بر چهار چیز اطلاق کرده اند
اول برآمدگی بلندی میان پشت پا که ما بین مفصل ساق و مشط واقعست
دوم برآمدگی که بر دو جانب پا واقعست که عوام آنرا کعبه پا میگویند سیوم
نفس مفصل ساق چهارم استخوان برآمده که بر پشت پا واقعست متصل بقصبتین ساق
وعلامه رحمه الله این معنی را اختیار کرده وانکار ندارد بر آنکه در کعب نتو وبرآمدگی
هست تا مختار او مخالف اشتقاق لفظ کعب باشد بلکه در کتاب تذکرة الفقها تصریح
بآن کرده وگفته است که کعب مجمع ساق وقدمست پس ظاهر شد که مراد
او عظم مذکورست نه نفس مفصل وبعد از نقل اجماع علماء امامیه بر مذهب مذکور گفته است
که مذهب محمد بن حسن نیز اینست واز جمله اموری که مؤید علامه است در نسبت این
قول بعلماء امامیه آنست که اکثر کتب تفاسیر اهل سنت مشحون است بآنکه کعب

تر دجماعتی که قایل بمسح اند استخوانیست که در مفصل ساق و قدم واقعست از انجمله
امام فخر رازی در تفسیر کبیر انجا که تفسیر قوله تعالی وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ میکند
کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست جمهور علما برین اند که کعبین عبارت از
دو بر آمدگی است که در دو جانب ساق واقعست و علماء امامیه و جمعی که بر
وجوب مسح پا رفته اند گفته اند که کعب عبارت از استخوانیست مدور مانند
کعب گوسفند و گاو که نهاده شده در زیر استخوان ساق بحیثیتی که مفصل ساق و قدم
شده است و این قول محمد بن حسنست و اصمعی نیز اختیار این قول کرده بعد از ان
میگوید دلیل امامیه بران اینست که اسم کعب را در جمیع حیوانات بر استخوان
مذکور اطلاق میکنند پس می باید در ما دهٔ انسان نیز چنین باشد و مفصل را نیز کعب
می نامند و از ینجاست که بندهای نیزه را کعب می نامند و در میان قدم نیز مفصلی هست
پس می باید آنرا نیز کعب توان گفت تا اینجا ترجمه کلام امام فخر رازی بود در تفسیر کبیر و
صاحب کشف که حاشیه ایست بر کشاف نزد تفسیر ایت مذکوره کلامی ایراد کرده
که ترجمه اش اینست اگر مراد در آیه مسح می بود هر آینه بجای الی الکعبین الی الکعاب
بصیغه جمع یا الی الکعب بصیغه مفرد گفته میشد چرا که بران تقدیر کعب مفصل ساق
و قدم خواهد بود و آن در هر پا یکیست پس اگر نظر بهر جلت مفرد می بایست واقع شود
والا بصیغه تثنیه صحیح خواهد بود باعتبار هر رجل و فاضل نیشا بوری در تفسیر خود بعد از انکه
نقل مذهب جمهور علما را اهل سنه کرده گفته است که امامیه و هر کس که قایل بمسحست
میگویند که کعب استخوانیست مدور که در تحت استخوان ساق نهاده شده
در جایی که مفصل ساق و قدم است همچنانکه در پاهای سایر حیوانات و مفصل را
نیز کعب می نامند و از ینجاست که بندهای نیزه را کعب میگویند دلیل جمهور علما
اینست که اگر کعب آن می بود که امامیه میگویند چون در هر پا یکیست هر اینه شایسته

جمع و اما هر گاه علما مراد ایشان کعبان
بر آمدگیهای دو جانب باشد خواهد بود
و ان در هر پا دو تاست پس ایراد ان
بصیغه جمع

۹۵

این بود که وارد حکم الی الکعاب گفته شود چنانچه در مرفق چون در هر دست یکی
الی المرافق گفته شده و نیز استخوان مدوری که در مفصل ساق و قدمست
چیزی پنهان نیست که معرفت بآن حاصل نیست مگر ارباب علم تشریح را و دو
استخوان برآمده از دو جانب ساق را که ما کعب میدانیم محسوس همه کس است
و خفائی ندارد و مناط تکلیف بندگان بر امر ظاهر است پس حمل کعب بران اولی
متعلق
باشد انتهی ترجمه کلامه و بالجمله نهایت تعجب حاصل است از علماء مذکورین که با وجود
ملاحظه این استشهادات و روایات واضحه چون در ساحت این مقام
پای تحریر ایشان ثبات نورزیده و در مقام این همه تشنیع بر علامه در اختیار
این مذهب درآمده اند و گفته اند آنچه او گفته خلاف اجماع مرکب است
و هیچکس از علماء اسلام بآن قایل نشده و گمان اینست که امری که ایشان را
درین ورطه انداخته اشتباه عبارات علماست چنانچه علامه خود نیز در
مختلف و منتهی المطلب اشعاری بآن کرده و منشاء آن آنست که ایشان تصریح
کرده اند باینکه کعب از کعب بمعنی ارتفع مشتقست و اکثر عبارات ایشان ناطق است
باینکه کعبین دو استخوان برآمده است در پشت قدم و متبادر از برآمده آنست
که برآمدگی آن ظاهر و محسوس باشد بحس بصر و در پشت پاها استخوانی بران وجه که
نتو و برآمدگی آن محسوس و ظاهر باشد نیست الا دو برآمدگی دو جانب ساق و دو
برآمدگی میان پشت پا مابین مفصل و مشط و دویم اول مراد نیست باتفاق علماء ما
پس ناچار حکم کرده اند که دو برآمدگی آخر مراد است و جمعی که مفصل را کعب دانسته اند
غلط کرده اند بواسطه آنکه در مفصل نتو و برآمدگی نیست و غافل شده اند از استخوان
مدور مذکور بواسطه کوتاهی قوت باصره از ادراک آن والله الهادی انجام
مخفی نماند که ایراد شیخ شهید رحمه الله بر علامه قدس سره که استیجاب مسح ظهر قدم را
فراگرفته

که علامه قایل آن شده است هیچ یک از علمای ما بر آن نرفته اند اگر بدیده تحقیق
ملاحظه شود بر علامه وارد نیست و علامه نیز قایل است بآنکه استیعاب تمام
ظهر قدم لازم نیست بلکه مراد او استیعاب طول ظهر قدمست که از سر انگشتان
باشد تا اصل ساق چنانچه در تذکره عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست واجب
نیست استیعاب پاها بمسح یعنی مسح کردن تمام پشت پا بلکه کافیست مسح از سر انگشتان
تا کعب و اگرچه بیک انگشت باشد نزد اهل بیت علیهم السلام بعد از آن گفته است
و واجبست استیعاب طول قدم از سر انگشتان تا مفصل و اگر مراد شیخ
شهید علیه الرحمه اینست که این استیعاب را نیز هیچکس قایل نشده بنا بر آنکه گمان برده است
که کعب پیش همه بر آمدگی میان پشت پاست نه مفصل عین بحث دوم خواهد بود و حقیقت
آن بأجلی وجهی ظاهر شد فتامل والله اعلم

حدیث [illegible]

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطایفه شیخ مفید علیه الرحمه
از احمد بن محمد از پدر او محمد بن الحسن که احوال ایشان سبق ذکر یافت از محمد
بن یحیی و احمد بن ادریس بن احمد الاشعری القمی که از ثقات رواة حدیث اند
و محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از وی حدیث بسیار روایت کرده و احادیث
که روایت کرده اکثر صحیح و معتبرست از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری القمی
که ثقه و جلیل القدر بوده و حدیث بسیار از و روایت شده است و اگرچه در حق
او گفته اند که از مردم ضعیف بسیار حدیث نقل کرده اما در خودش طعن نکرده اند
از حسن بن علی بن عبدالله بن المغیره که علماء رجال دو مرتبه توثیق کرده اند و
معتمدش دانسته اند از علی بن حسان از عم او عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی که علماء رجال
حکم بضعیف هر دو کرده اند و گفته اند علی بن حسان واقفی بوده یعنی بعد از امام موسی

کاظم علیه السلام قایل بامامت کسی نبوده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق ع و هم بسند مذکور نقل شده است از شیخ مفید علیه الرحمه از ابو القاسم
جعفر بن محمد بن موسی قولویه که از ثقات رجال شیعه است و نهایت مهارت
در فقه و حدیث داشته و صاحب تصانیف است از محمد بن یعقوب بن اسحق
و از کتب جعفر حدیث شنوده و ...
الکلینی که کتاب کافی در حدیث که بکلینی مشهور است از مصنفات اوست و چند
کتاب دیگر نیز در حدیث تصنیف دارد و شیخ علماء وقت خود بوده و ثقه و
جلیل القدر است و مولدش کلین است که دهیست از دهیات ری و فوت او
در سال سیصد و بیست و نه هجری در بغداد اتفاق افتاده و مصنف دام ظله
عبارت یرحمه الله را موافق تاریخ مذکور یافته است رحمة الله علیه از علی بن ابراهیم
از پدر او ابراهیم بن الهاشم القمی که اصل او از کوفه است و از اصحاب امام رضا علیه السلام
بوده و اگرچه علماء رجال حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند اما علامه در خلاصه رجال میگوید
والارجح قبول قول قاسم الخزاز از عبد الرحمن بن کثیر که علماء رجال حکم بضعفش کرده اند
و نسبت وضع حدیث باو داده اند از امام جعفر صادق علیه السلام قال بینا امیر المومنین ع
ذات یوم جالس مع ابن الحنفیه رضی الله عنه اذ قال له یا محمد ایتنی باناء من ماء اتوضا
للصلوة فاتاه محمد بالماء فاکفاه بیده الیمنی علی یده الیسری ثم قال بسم الله والحمد لله
الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا قال ثم استنجی فقال اللهم حصن فرجی و اعفه و استر
عورتی و حرمنی علی النار قال ثم تمضمض فقال اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی
بذکراک ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها
و طیبها قال ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض
الوجوه ثم غسل یده الیمنی فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و
حاسبنی حسابا یسیرا ثم غسل یده الیسری فقال اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلولة الی

و در باب الکوفه عارف بوده است
که یکی باب الحسن بوده و ثقه و معتمد علیه است
و مصنف تفسیر قران و چند کتاب در حدیث بوده
که احوالش معلوم نیست

عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران ثم مسح راسه فقال اللهم غشنی رحمتک وبرکاتک
ثم مسح رجلیه فقال اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی
ثم رفع راسه علیه السلام فنظر الی محمد فقال یا محمد من توضا مثل وضوئی و قال مثل
قولی خلق الله له من کل قطرة ملکا یقدسه ویسبحه ویکبره فیکتب الله له ثواب ذلک
الی یوم القیامة شرح کلام بلاغت نظام در ضمن اعاز وجیاز معانیش و انجام
مشتمل بر دو بینش منش اول امام علیه السلام گفت نشسته بود روزی امیر المومنین ع
با فرزند خود محمد حنفیه رضی الله عنه که گفت ای محمد بیاور از برای من ظرفی از آب
تا وضو سازم از برای نماز پس محمد حنفیه امتثال امر پدر بزرگوار نموده از برای وضوی
آنحضرت آب آورد پس حضرت امیر المومنین علیه السلام ~~بروایتی~~ محمد حنفیه ~~شستن~~ آب
بدست راست خود بر دست چپ ریخته و در آن حین این دعا خواند بسم الله
والحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا یعنی تبرک میجویم در ابتدای این فعل بنام
پروردگار خود وسپاس وستایش مر خدا یرا که گردانید آب را پاک و پاک کننده
تا بدن خود را از آلایش خبث ونکایت حدث پاک سازیم و نگردانید آنرا نجس
تا نتوانیم خود را بآن پاک ساخت گفت بعد از آن حضرت استنجا فرمودند یعنی در مقام
تطهیر عورتین درآمدند و در آن حین مرتکب خواندن این دعا شدند اللهم حصن فرجی
واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار یعنی بار خدایا نگاه دار عورت مرا از ملامست
بدن نامحرم و نظر افتادن غیر بآن وبپوشان عورت مرا از چشم مردم و حرام
گردان مرا بر آتش دوزخ تا نتواند مرا دریافت بتوفیق اجتناب از معاصی واشتغال
بعبادت وطاعت تو گفت بعد از آن مضمضه کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک
آب در دهان کردند و در آن حین مبادرت بخواندن این دعا فرمودند اللهم لقنی
حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک یعنی بار خدایا تفهیم من کن و بزبان من ده

حجت مرا روزی که بموقف لقای تو درآیم تا بان توسل جویم بجواب انچه از من
بپرسند وگویایی ده زبان مرا بذکر خود تا همیشه بآن مشتغل باشم بعد ازان
استنشاق کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک آب در بینی کردند و دران حین تکلم
باین دعا نمودند اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها
وطیبها یعنی بارخدایا حرام مگردان برمن نسیم بهشت را و بگردان مرا از جمله
آنکسانی که استنشاق آن میکنند واز نکهت وبوی خوش آن دماغ جان را
معطر میسازند گفت بعد ازان روی مبارک را شستند و درحال غسل این دعا
بر زبان مبارک گذرانیدند اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه ولا تسود وجهی یوم
تبیض الوجوه یعنی بارخدایا سفید رو گردان مرا روزی که بندگان گناه کار
تو از خجلت بسیاری گناه خود سیاه رو میشوند وسیاه رو مگردان مرا روزی
که بندگان نیکو کردار تو در جزا حسن کردار سفید روی باشند بعد ازان دست
راست را شستند و درحال شستن آن مشغول این دعا شدند اللهم اعطنی کتابی
بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی بارخدایا در موقف عرصات
که نامهٔ اعمال نیکوکاران بدست راست ایشان داده میشود ونامهٔ سیئات
بدکرداران بدست چپ تا بر اعمال خود اطلاع یابند وجزایی که باشان رسد
حق وعین معدلت دانند نامهٔ اعمال مرا بدست راست ده واز تقصیرات من که
مقتضی نامه بدست چپ دادن باشد درگذر وخلود در بهشت عنبر سرشت بامانی
بمن ارزانی دار وچون مرا در معرض حساب آری حساب مرا آسانی وسهولت
بگذران بعد ازان دست چپ را شستند وبخواندن این دعا تبرک جستند اللهم لا
تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران
یعنی بارخدایا نامه اعمال مرا در موقف عرصات بدست چپ من مده ومگردان

آن طوق کردن من و پناه میبرم برحمت و مغفرت تو از جامهایی که خیاط
قهر و غضب تو از قطعه قطعه آتش فراهم آورده است و بجهة پوشش بندگان
گناهکار مقرر شده و بعد از آن مسح کردند سر مبارک را و این دعا بر زبان آوردند
اللهم غشنی رحمتک و برکاتک یعنی بارخدایا رحمت خود را شامل من ساز و از برکات
نعمت خود مرا بی بهره مگذار بعد از آن پاها را مسح کردند و این دعا بر زبان معجز
بیان جاری ساختند اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما
یرضیک عنی یعنی بارخدایا برپای دار مرا بر پل صراط و اقدام مرا از لغزیدن بر آن نگاه
دار روزی که قدمهای عاصیان در حین مرور بر آن بلغزش در می آید و همگی سعی مرا
مصروف دار بر امری که متضمن حصول رضای تو باشد از من بعد از آن سر مبارک
بالا کردند و بجانب محمد حنفیه نظر افکنده فرمودند که ای محمد هر بنده از بندگان
مومن که وضو سازد مثل این وضو و بگوید مثل آنچه من گفتم در هر وقت هر آینه
بیافریند حضرت عزت عمت عطیاته مر جزای عمل او را بازاء هر قطره از قطرات
آبی که در آن وضو صرف کرده است ملکی که تقدیس و تسبیح و تکبیر او میکرده باشد
تا روز قیامت و ثواب عمل او را تا روز قیامت در نامه اعمال آن بنده مومن
ثبت کرده اند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء تنبیه دوم پناه
امیر المومنین ذات یوم بینا که در امثال این مقام مستعمل میشود همان بین ظرفیت که
فتحه نون او را اشباع کرده اند و بتبدیل الف یافته و در غالب اوقات اذ فجائیه
بعد از او واقع میشود چنانچه میگویند بینا انا فی عسر اذ جاء الفرج یعنی در میان تنگی و عسرت
بودم که ناگاه فرج و گشایش بمن روی آورد و عامل بین را بعضی محذوف میدانند
و فعلی را که بعد از اذ واقعست مفسر آن میدانند و بعضی میگویند ظرف کون
درین مقام خبر مبتدا محذوفست و آن مصدریست که فعل واقع بعد از اذ از آن

اشتقاق یافته پس تقدیر مثال مذکور انچنین خواهد بود که مین اوقات
اعصاری مجی الفرج فاکفاه بیده الیمنی اکفا اینجا بمعنی ریختن ابست از اناء و از کلام
صاحب صحاح چنین معلوم میشود که اکفاء باین معنی در لغت ثابت نیست بلکه صحیح کفاست
و عبارتی که اداکرده اینست کفأت الاناء ای کببته و قلبته فهو مکفوء وزعم ابن الاعرابی
ان اکفأته لغة و هیچ شک نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام اقوی دلیلیست
بر ثبوت آن ثم قال کلمه ثم اینجا پی ملاحظه معنی تراخی استعمال شده است چنانچه
ارباب تفسیر در تفسیر قوله تعالی ثُمَّ اَنشَاْنَاهُ خَلقاً آخَر گفته اند که ثم در کلام مذکور برین
وجه مستعمل شده مترجم گوید در حدیث رابع چنانچه سبق ذکر یافت ثم بملاحظه
معنی تراخی استعمال شده بود و از مصنف دام ظله اشارت بان شده پس انسب این
بود که استشهاد بکلام مفسرین در تفسیر آیت مذکوره اینجا واقع شود و لم یجعله بجنبا بجنس
باین معنی بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده و بهر دو وجه خواندن آن جایز است بنا تیش
کسر جیم مشهور تر است اللهم حسن فرنجی فراکه از مشاهیر علماء عربیت ذکر کرده است که
اصل اللهم یا الله امنا بالخیر است یعنی ای خدا ایا قصد کن ما را بخیر یعنی بر وجهی که خیر تو بما رسد
یا بر وجهی که اوضاع و احوال ما مقرون بخیر باشد و شری بما عاید نگردد و بواسطه
تخفیف در کلام تعبیر ازان عبارت بلفظ اللهم شده که چون برزبانها کثیر الدوران است
و اکثر اوقات تلفظ بآن واقع میشود بر زبان گران نباشد و اکثر نحویان برانند که
اصل اللهم یا الله است که حرف ندا را حذف کرده اند و میم مشدده را عوض آن ملحق ساخته اند
و شیخ رضی که از اعاظم علماء نحو است کلام فرا را رد کرده است و باطل دانسته باین
دلیل که عرب گاهی که در مقام نفرین باشد میگوید اللهم لا تؤمّهم بالخیر یعنی بار خدایا قصد
مکن ایشان را بخیر پس اگر اصل اللهم یا الله امنا بالخیر باشد تخالف و تناقض خواهد بود
میان جزو اول کلام مذکور که اللهم است و جزو آخر و استعمال آن صحیح نخواهد بود لیکن

استعمال شده و پس اللهم ان نباشد و درین دلیل نظر است چنانچه بر متامل مخفی نیست
مترجم گوید وجه نظر در حاشیه برین وجه ایراد شده که اصل اللهم یا بر انچه
وادعوی کرده یا الله امنا بالخیر است بضمیر متکلم و جز و اخر مد مثال مذکور که شیخ رضی
دعوی آمدن ان در کلام عرب کرده است لا تؤمهم بالخیر است بضمیر غایب پس
میان ایشان تناقض باشد بلی اگر اللهم لا تؤمنا بالخیر از عرب شنیده میشد حرف
ایدا وجهی میبود و ظاهر اینست که بران وجه از عرب شنیده نشده است و بخاطر
میرسد که میتواند بود که مراد شیخ رضی از مثال مذکور اللهم لا تؤمنا بالخیر باشد و تعبیر از ضمیر
متکلم بضمیر غایب بنابران کرده باشد که نخواسته است که لفظا او موهم نسبت
نفرین بر خود باشد چه فصاحت مقتضی آنست که هرگاه نسبت امری را بخود نپسندند
با انکه مقام اقتضای صیغه متکلم نماید بصیغه غیبت ادا کنند چنانچه در ایت لعان
در کلام حضرت عزت جل برهانه که وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ
مِنَ الْكَاذِبِينَ برین وجه نقل آمده چه انچه لاعن را بعد از شهادات اربعه میباید گفت
لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین است و بواسطه رعایت امر مذکور که مقتضای
فصاحت است تعبیر از ان بضمیر غایب شده و ظهور عدم سماع مثال مذکور بران وجه
از عرب که مصنف دام ظله در حاشیه متمم وجه نظر ساخته اند دور نیست که خلل
در تمام بودن بحث مذکور نکند چه ظاهر اینست که اگر شخصی در مقام نفرین خود در آمده کلام مذکور را
بر زبان آرد ارباب لسان عرب تغلیط او نکرده درستش خواهند دانست و از برای
اثبات مدعای شیخ رضی همین قدر کافیست والله اعلم و مراد تحصین فرج نگاه داشتن انست
از فعل حرام و ستر ان از نظر نامحرم و عطف اعضا بران عطف تفسیریست و عطف
استر عورتی که بعد از ان مذکور است بران از قبیل عطف عامست بر خاص چه عورت
عبارت از هر عضویست که حیا مانع باشد از کشف ان و این معنی اعم است از فرج

٦٩

پس ستر عورت اعم از تحصین فرج باشد لقنی حجتی لقنی بقاف و نون مشدد
از تلقین بمعنی تفهیمست یعنی تفهیم کن بمن در آنروز حجت مرا تا بآن احتجاج جویم ممن
ایشم ریحها و روحها ایشم بفتح شین است و در اصل یشمم بود و میم بر وزن
یعلم نقل شده فتحه میم بما قبل و میم در میم ادغام یافته و واحد ماضی او شمم بکسر میم است
از باب علم یعلم و ریح درین مقام بمعنی رایحه است که عبارت از بوی خوش باشد
و روح بفتح را نسیم بهشت است بیض وجهی یوم تسود الوجوه میتواند بود که بیاض وجه
کنایه از شگفتگی رو باشد که در حین ادراک مسرت عظیم و فرح مفرط بهم میرسد و سواد
وجه کنایه از گرفتگی رو که در حال خوف و خجلت دست میدهد و میتواند بود که مراد
بیاض و سواد حقیقی باشد و نیکوکاران بحسب واقع روسفید میشده باشند و
گناهکاران روسیاه تا حقیقت کردار ایشان بر سایر عالمیان ظاهر باشد و آن نیز
لذتی باشد طبقهٔ اولی را و عقابی باشد طبقهٔ ثانیه را و برین دو وجه حمل کرده اند
ارباب تفسیر کریمهٔ یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ را که در قرآن واقعست
مقطعات النیران مقطعات در لغت عرب هر جامه را میگویند که آنرا بریده باشند
و دوخته مانند پیراهن و جبه و امثال آن و آنچه نبریده باشند و ندوخته مثل چادر
و ردا و دستار آنرا مقطعات نمیگویند و سر درینکه تعبیر از جامهای آتشینی که در بر
برهنگان از لباس طاعت میکنند بمقطعات شده آنست که جامهای آنچنان بدن را بهتر
فرا میگیرد و بر بدن چسپان ترست و این نیز زیادتی عذابست ایشان را و بعضی از اهل لغت
گفته اند که مقطعات صیغه جمع است که واحدی از لفظ خود ندارد و واحد او ثوب است و بعضی
دیگر مفظعات بفا و ظاء منقوط تصحیح کرده اند از افظع الامر فهو مفظع ای شدید که مفظعات النیران
بمعنی شدائد آتش دوزخ باشد و این تصحیح صحیح نیست چه در روایات بر وجه اول
منقول است غشنی رحمتک یعنی در پوشان و شامل ساز مرا رحمت خود عبارت صحاح

دال است بران که میباید غشی متعدی بها باشد نه بنفس و هذه عبارة استغشی
ثوبه و تغشی برای تغطی پس یا تضمین معنی الغبی شده است و باعتبار ان متعدی
بنفس است یا آنکه با در کلام مقدر است و رحمتک منصوب بنزع خافض است
چه گاه هست که حرف جر را حذف میکنند و مدخول آنرا منصوب میخوانند و این را
منصوب بنزع خافض میگویند مترجم گوید تضمین در اصطلاح ایشان عبارت
از درج کردن معنی فعلیست در فعلی برین وجه که معنی هر دو از فعل مذکور قصد شده
باشد بی آنکه حذف و تقدیری در کلام باشد چنانچه بهیچکی اگر خواهند بعبارت
درآورند فعل ثانی حال تواند شد از معمول فعل اول تا در ضمن یک لفظ افاده دو معنی
تواند شد و صنعت و جازت در کلام بکار رفته باشد و بواسطه آنکه قرینه
باشد در کلام بر عمل مذکور نسبت میدهند آنرا بمعمول خود بر وجهی که نسبت یافتن
آن بمعمول بر غیر آن وجه در لغت جاریست مثل آنکه اگر متعدی بنفس میشده باشد
بحرف جر متعدی میسازند و اگر متعدی بحرف میشده باشد بنفس یا بحرف دیگر غیر
حرفی که تعدیه آن بآن حرف متعارف لغتست تا معلوم شود که تضمین معنی فعلی
دران شده که تعدیه آن فعل برین وجهست و باعتبار آن فعل برین وجه بمعمول نسبت
یافته است مثلا در نحن فیه چون عادت لغت بران جاریست که غشی هر جا
واقع شود متعدی بها باشد چنانکه کلام صاحب صحاح که بسبق ذکر یافت صریحست
دران و درین کلام متعدی بنفس است دانستیم که تعدیه آن باعتبار تضمین معنی الغبی است
که تعدیه آن بنفس میباشد و مقام ابا ندارد از آنکه بحسب معنی حال واقع شود از مفعول
غشی و کلام باین آیل باشد که غشی لا ابغا رحمتک تمامیش اول بباید دانست که این
حدیث در اکثر کتب مشهور حدیث مثل تهذیب و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه
و امالی ابن بابویه مذکورست و ارباب حدیث اکثر نقل آن کرده اند نهایتش علمای

مذکور که حدیث متضمن آنست در نسخ کتب مذکور مختلف بنظر آمده و در بعضی اندکی تغییری
در الفاظ آن ملاحظه شده از آن جمله دعای وقت استنجا در بعض نسخ برین وجه
دیده شد که اللهم حصن فرجی واستر عورتی وحرمهما علی النار بضمیر مثنیه که راجع باشد
بفرج و عورت بنا بر تعدد ایشان باعتبار لفظ و مغایرتی که از رهگذر عموم و خصوص
دارند چنانچه از پیش رفت یا باین اعتبار که یکی محصنست و یکی مستور و اگر کلمه عورتی
بفتح تا و تشدید یا خوانده شود تثنیه بودن ضمیر مذکور بتوجیه احتیاج نخواهد داشت
چنانچه ظاهرست و در بعض نسخ در دعای مضمضه اللهم انطق لسانی بذکرک واجعلنی
ممن ترضی عنه واقعست یعنی بار خدایا گویا دار زبان مرا بذکر خود و بگردان مرا
از جمله جمعی که رضای تو از ایشان حاصل است و در بعضی از دعای استنشاق بجای اللهم لاتحرم
علی ریح الجنة اللهم لاتحرمنی طیبات الجنان مذکور گردیده یعنی بار خدایا محروم
مگردان مرا از نعمتهای بهشت عنبر سرشت و در آخر دعای مذکور بجای طیبها ریحانها
و معنی یکیست و در بعض در دعای شستن رو بعد از تسود و تبیض کلمه فیه زیاده شده و
در معنی تفاوتی نیست و در بعض در دعای شستن دست راست بدل یساری بشمالی
واقعست و در دعای شستن دست چپ بدل مقطعات النیران مقطعات النار در
دعای مسح رجلین بدل ثبتنی ثبت قدمی و در معنی از اختلافات مذکور تفاوتی نیست
و ما این حدیث را بر وجهی که یاد کرده شد از تهذیب حدیث نقل کرده ایم از نسخه که
بخط والد عالیمقدار قدس سره نزد ما بوده و خود من اوله الی آخره بر و گذرانیده ایم و او نیز
از همان نسخه بر شیخ زین گذرانیده و بدرسه بر و خوانده است نمایش دوم بباید دانست
که مراد از طلب تلقین و تفهیم حجت خود را از پروردگار خود در روز عرصات که
این حدیث اشعار بحسن آن دارد آنست که ملهم سازد ایشان را بامری که حجت ایشان
باشد در آن روز چون در معرض خطاب و عتاب او در آیند و وسیله خود سازند

تهذا در خلاصی از عذاب و عقاب او چه ایشان را دران روز رخصت آن خواهد بود

که چون در معرض خطاب الهی درآیند و از ایشان سبب جنایت در ارتکاب معاصی

اگر جوابی و حجتی بران داشته باشد ظاهر سازند چنانچه آیه کریمه یوم تاتی کل نفس تجادل عن

نفسها که در توصیف روز قیامت در کلام مجید وارد است دلالت بران دارد

چه معنی آیت اینست که روز قیامت روزیست که هر کس از جانب نفس خود در مجادله

بوده باشد با پروردگار خود و از زلات و تقصیرات خود حجت و جواب میگفته باشد

و شمول تفضل و رحمت بی نهایت الهی مقتضی آن خواهد بود که نسبت بهر کس که ماده

او را استعداد و قابلیت آن بوده باشد که در معرض عنایت او درآید مشیت

او بارشادش تعلق گیرد و در مقام تلقین و تفهیم حجت او با او درآید و تقریر سوال

از زلات او بر وجهی فرماید که در ضمن آن تنبیه بجواب از آن نیز بوده باشد چنانچه

از کریمه و ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز فریفته ساخت ترا بپروردگار کریم خود که

مرتکب عصیان او شدی هم از رواج این بشارت بمشام امید پویندگان

وادی عصیان و تقصیر رسیده و چه ارباب تفسیر ذکر کرده اند که ذکر کریم در آیه مذکوره

و اختصاص آن از سایر صفات بواسطه آنست که تنبیهی بوده باشد مر عاصیان امت را

بآنکه چون در معرض خطاب ما غرک بربک درآیند در جواب گویند غرنی کرمک یا کریم یعنی

فریفته ساخت ما را اکرم تو ای کریم علی الاطلاق صاحب تفسیر نیشابوری که مولانا

نظام الدین اعرجست در تفسیر خود ذکر کرده است که در اوایل جوانی و سن شباب واقعه در

دیدم که قیامت قایم شده و مردم را در معرض خطاب و عتاب دارند بخاطر من گذشت

که اگر مرا نیز در معرض خطاب درآورند و بگویند ما غرک بربک الکریم چه در جواب باید گفت

همان در حالت خواب بی آنکه پیشتر در سیپاری گوش زد من شده باشد که ذکر کریم

در آیت بواسطه تنبیه بر آنست ملهم شدم از جانب حضرت عزت عظمت عطیه

بالکه می باید گفت غنی کرمک یا رب بعد از آنکه بیدار شدم این معنی در خاطر من بود
تا آنکه بعد از مدتی در بعض تفاسیر مشاهده کردم که برین وجه ذکر کرده اند و گویا مراد او
ببعض تفاسیر تفسیر مجمع البیان است که از مصنفات حجة الاسلام شیخ ابو علی طبرسیست
از مشاهیر علماء امامیه چه در تفسیر خود این نکته را ذکر کرده و هذه عبارته انما
قال سبحانه الکریم دون سایر صفاته و اسمائه لانه کانه لقنه الجواب حتی یقول غرنی کرم
الکریم انتهی کلامه ونعم ما قیل بیت حسن تو بعشق کرد ارشاد مرا سبحان الله چه حسن ارشادست
این سوال چون تواند بود که روز محشر مردم در مقام احتجاج شوند و از برای استخلاص خود
از عذاب الهی مجادله نمایند و از زلات خود جواب گویند و حال آنکه در قرآن مجید
وارد است که دران روز مهر خاموشی بر دهانهای بندگان گذاشته خواهد شد و اعضا
و جوارح ایشان بجای زبان مأمور بتکلم خواهند بود تا از فعلی که آنها را بآن داشته اند
خبر دهند و ایشان را گنجایش انکار آن نماند قال الله تعالی اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰی اَفْوَاهِهِمْ
وَتُکَلِّمُنَا اَیْدِیْهِمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ
یعنی روز قیامت روزیست که مهر منع خواهیم گذاشت بر دهانهای ایشان که بزبان
تکلم نتوانند نمود و بتکلم خواهد آمد با ما دستهای ایشان و پاهای ایشان تا گواهی دهند
از آنچه از ایشان در دنیا بعمل آمده است جواب بسا باشد که آن حکم مخصوص بکفار
باشد چنانچه بعض مفسرین تصریح بآن کرده اند یا آنکه بگوییم مهر کردن دهانها که آیت اشعار
بآن وارد بعد از احتجاج و مجادله مذکور خواهد بود چنانچه بعض روایات نیز دران باب
وارد است یا گوییم این نیز روایت شده است که بعض اعضا از جانب ایشان در مقام
احتجاج و مجادله خواهند شد چنانچه در بعض اخبار باین عبارت وارد است که تشهد اعضاءه
علیه بالزلة فتطایر شعرة من جفن عینیه فتستأذن فی الشهادة فیقول الحق تکلمی یا شعرة عینه واحتجی
لعبدی فتشهد له بالبکاء من خوفه فیغفر له وینادی منادٍ هذا عتیق الله بشعرةٍ یعنی گواهی دهند در آن روز

جمیع اعضای او بر تقصیر و معصیتی که بآن عضو از و واقع شده باشد پس در ریز و از
آید در ان اثنا موی از مویهای مژهٔ او و طلب اذن نماید از حضرت عزت جل
برهانه در ادای شهادتی که داشته باشد پس اذن حاصل شود از جانب حضرت
عزت او را و بگوید در سخن ای ای موی چشم بندهٔ من و حجت او ساز آنچه از و
دیده پس موی بتکلم آید و گواهی دهد برو بگریهٔ بسیار که از خوف و ترس الهی از و
بعمل آمده و بمجرد گواهی او دریا رحمت بجوش آمده از تقصیرات او در گذرند و
از عذاب دوزخش آزاد سازند و منادی آواز برارد در عرصهٔ عرصات
که هذا عتیق الله بشعره یعنی اینست آزاد کرده خدا بموئی و نعم ما جری فی طی هذا المقال
علی لسان الحال رباعی اناگر گناه بکس هم کو ببخشند * نیکو بهکارند و زنیکو ببخشند
ارباب کرم چو عذر عصیان طلبند * صد کوه گناه را بیکمو ببخشند * پس بنا برین لازم
نمی آید که هرگاه دهانها مهر شود مجادله و احتجاج از جانب کان نتوانند واقع شد چه میتواند
بود که احتجاج بوده باشد نهایتش بزبان نباشد و با عضای دیگر واقع شود و فقد بر
ترجم گویم میتواند بود که وجه تدبر که مصنف دام ظله العالی بآن اشارت کرده اند
آن باشد که ظاهر آیت تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا آنست که مجادلهٔ مذکور از ایشان باراده
و اختیار واقع خواهد شد و از روایت مذکوره فهم نشد که مجادله باختیار
و اراده با عضا واقع خواهد بود بلکه ظاهر تشهد اعضائه علیه آنست که شهادت
اعضا باختیار و اراده او نخواهد بود و الا تشهد له گفته میشد نه تشهد علیه مگر آنکه گوئیم
احتمال آن کافی است و منع احتمال مکابره است و الله اعلم نمایش سیوم
معنی و الخلد فی الجنان میاری که در دعای غسل دست یمنی واقعست خالی از خفا و پوشیدگی
نیست چه ظاهرش آنست که عطا کن خلود در بهشت را بدست چپ من و این
تخصیص را چنانچه ظاهر است ما حصلی پیدا نیست لهذا در مقام توجیه آن در آمده چهار

احتمال دران راه داده اند اول انکه عادت برین جاریست که هرگاه کسی احصول
امری بی تعب ومشقت دست دادمیکوید فلته بیاری یعنی کردم آنرا
بدست چپ خود فردوسی کوید بیت جهان هرچه خواهد همی میکند بدست چپ
این کارها میکند کویا کنایه ازانست که سهولت آن بروجهی بود که احتیاج
نشد باکه دست راست دران بکار رود پس میتواند بود که مراد طلب خلود در
بهشت باشد بی انکه قبل ازان متحمل تعب ومشقتی باید مثل صعوبت کذشتن
از پل صراط که از موی باریکترست واز شمشیر برنده تر وبر روی دوزخ کشیده شده
وشدت حساب که در وقت عرض اعمال محسن ومسی را با آن سروکارست وسوختن
بآتش دوزخ که بعض عاصیان امت را قبل از دخول بهشت خواهد بود وامثال
ان از عقبات روز قیامت دوم انکه بای بیاری بای سببیت باشد یعنی خلود
در بهشت را روزی من کن بسبب شستن من دست چپ خود را در عبادت تو
نهایتش بنابرین بای بیمینی در فقرهٔ اول نیز میباید بای سببیه باشد تا هر دو فقرهٔ
که قرینه هم واقع شده اند مناسب یکدیگر باشند وان بقدر دورست سوم
انکه مراد نخلد در عبارت مذکور برات خلود در بهشت باشد ومضاف در کلام محذوف
باشد وبابر همان حالت ظرفیت خود باقی بوده باشد یعنی عطا کن نامهٔ اعمال مرا
بدست راست من تا علامت رستکاری من باشد وبرات خلود در بهشت
عنبرسرشت را بدست چپ من تا ان نیز بیبهره نماند وهر دو دست حامل
احسان تو باشم واین وجه چنانچه مخفی نیست از وجوه دیکر بصواب نزدیکترست
والله اعلم چهارم انکه مراد بیسار یسار در مقابل یمین نباشد بلکه یسار در مقابل
اعسار باشد وتنکی معاش که بمعنی توسعه وفراخی حال است ومراد ازان کثرت
طاعات وعبادات باشد یعنی عطا کن بمن خلود در بهشت را بسبب بسیاری طاعات

و وفور جادات من و برین تقدیر تیرهای بیماری بای سببیت خواهد بود و در
کلام ایهام تناسب رعایت شده خواهد بود و آن عبارتست ازانکه جمع کنند در
کلام میان دو لفظ که بحسب معنی که ازایشان اراده شده مناسب هم نباشند
نهایتش ایشان را یا یکی ازایشان را معنی دیگر باشد که باعتبار ان معنی مناسبت
باهم داشته باشند مثل قوله تعالی وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ وَ
الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ که نجم درین کلام بمعنی ما ینجم من الارض است استعمال شده
یعنی انچه از زمین بروید و اورا ساق نباشد و ظاهرست که باین معنی مناسب شمس و
قمر نیست نهایتش باعتبار معنی دیگر که ان کوکب است مناسبت و ازین قسمست
حدیث مشهور لا یزال المنام طایرا حتی یقص فاذا قص وقع یعنی همیشه خوابی که دیده
باشند مانند مرغ پرنده در پرواز می باشد مادام که قصه نشود و آنرا نگویند چون قصه کردند
و وا گفتند می افتد کنایه ازانکه خواب را تا وا نگفتند اثر ان از نیکی و بدی بظهور نمیرسد
چراکه درین حدیث یقص بمعنی قصه کردن که ازو اراده شده مناسب طایر نیست
که با او در کلام جمعست نهایتش او را معنی دیگر هست که باان معنی مناسبت با او دارد
چه قص در لغت عرب بمعنی بریدن بال نیز آمده است پس نظر باان معنی معنی
کلام اینچنین خواهد شد که مرغ خواب همیشه در پروازست تا بال او را نبریده اند چون
بال او بریده شود می افتد و این معنی اگرچه مقصود نیست اما اجرا کلام برین وجه
از اقسام بلاغتست و این وجه اگرچه بقدر دورست اما خالی از لطفی نیست
نمایش چهارم ظاهر این حدیث دلالت دارد بر انکه حضرت در وضوی مذکور هر یک
از رو و دستها را زیاده از یکمرتبه نشسته باشند و این موید قول جمعیست از علما که
گفته اند شستن مرتبه دوم سنت نیست و هر عضوی میباید که یکمرتبه شسته شود چه اگر
غسل ثانی سنت می بود چون حضرت در مقام ساختن وضوی تام الاجزا بودند از

حضرت واقع می‌شد و راوی ذکر آن نکرد چنانچه ذکر مضمضه و استنشاق
و دیگر سنتها که از حضرت بعمل آمده بود کرده است و دیگر آنکه حضرت در آخر حدیث
فرموده‌اند که خلق الله من کل قطرة ملکا یقدسه و یسبحه و هیچ شک نیست که اگر دو بار
اعضای مذکور شسته شده باشد عدد قطرات بیشتر خواهد بود و مقام اقتضای ذکر
آن خواهست نمود پس معلوم شد که سکوت راوی از ذکر آن بواسطهٔ عدم
وقوع آن از حضرت است صلوات الله علیه واله و بعضی گفته‌اند چون استحباب
دو مرتبه شستن اعضا در وضو نهایت شهرت و شیوع داشت و بر همه کس معلوم
بود راوی با آنکه از حضرت واقع شده بود بظهور که داشته در مقام تصریح بآن
نشده چنانچه در مضمضه و استنشاق همین بذکر مضمضه و استنشاق اکتفا
کرده و نگفته که هر کدام سه مرتبه واقع شده و درین سخن نظر است چه شایع بودن
و اشتهار آن درین مرتبه در معرض منعست و چون اینچنین نباشد و حال آنکه
ابن بابویه که از مشاهیر علمای مذهب است مصرّ است بر آنکه غسل دوم سنت
نیست و در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند والله ما کان وضوء رسول الله
صلی الله علیه و آله الا مرة مرة یعنی بخدا قسم که نبود وضوی رسول خدای صلی الله علیه و آله
مگر آنکه غسل اعضا در آن یک مرتبه یک مرتبه واقع میشد و بعض روایات را که اشعاری
بر آن دارد که دو مرتبه از ایشان واقع شده بر حالت تجدید وضو حمل کرده است
که بعد و مذکور در ضمن دو وضو واقع باشد نه در وضوی واحد و شیخ جلیل محمد بن یعقوب
کلینی که جامع کتاب کافیست در حدیث که بکلینی اشتهار دارد بعد از آنکه
روایت کرده است که در وضوی امیر المؤمنین علی علیه السلام غسل اعضا
همیشه یک مرتبه یک مرتبه واقع بوده است گفته است این دلیل است بر آنکه

غسل اعضا در وضو میبایدکه مرتبه زیاده واقع نشود چرا که عادت حضرت امیر علیه السلام
این بوده است که هرگاه دو امر بر ایشان وارد میشد که هر دو طاعت
حضرت عزت بوده است هر کدام باحتیاط اقرب بوده و تحمل مشقت بدنی
در مبادرت بآن بیشتر می بایست نمود آنرا بمقتضی حدیث افضل الاعمال
احمزها بعمل می آورده اند پس بعد از منازعت و خلاف این دو شیخ بزرگوار
که از متقدمین علما اند در سنت بودن غسل ثانی چون دعوی توان کرد که اشتهار
و شیوع آن میان امت بر وجهیست که مستغنی است از تصریح راوی
بصدور آن از حضرت و تحقیق حق درین مقام اقتضا بسطی در کلام دارد که وقت را
گنجایش آن نیست انجام باید دانست که از بعض احادیث مستفاد شده
که مستحب است که آبی که در وضو صرف میشود یک مد شرعی بوده باشد و مجتهدین
نیز بر طبق آن حکم کرده اند و در کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از ایشان چون
از قول حضرت درین حدیث بمحمد بن حنفیه که ائتنی باناء من ماء اتوضا بها للصلوة
و استنجای حضرت از آن آب استنباط کرده اند که آب استنجا نیز از جمله آب
وضوست بر آن متفرع ساخته حکم کرده اند که آب استنجا نیز می باید از جمله مد مذکور
بوده باشد و گفته اند آبی که در وضو صرف میشود اغلب آنست که بمد نمیرسد پس
آب استنجا را چنانچه از ظاهر این حدیث مستفاد میشود از انجمله باید دانست تا مقدار
آن بمد برسد و سنت بعمل آید و این بغایت دور مینماید چرا که هیچ شک نیست که
آب وضوی تمامی که مشتمل باشد بر شستن سر دستها و مضمضه و استنشاق که هر کدام
بسه کف آب متحقق میشود و غسل هر یک از رو و دستها چنانچه اعتقاد ایشانست
و آن دو مرتبه بعمل آمده باشد بمد شرعی میرسد بلکه نزدیکست که گمان شود که مد
بآن وفا نتواند کرد چه مد شرعی بمذهب مشهور زیاده از دویست و هفتاد و دو

درهم شرعی نیست و مقدار مذکور چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میشود از
از چهار یک من تبریز که تخمینا دو سیر و نیم بسنگ متعارف دکن باشد درین زمان نیست
پس چون توان شد که آب استنجا نیز از انجمله محسوب شود و مخفی نماند که حضرت
امیر علیه السلام فرزند خود محمد حنیفه را بآوردن آب از برای وضو و آوردن
او آب را برای وضوی حضرت که این حدیث اشعار بان دارد بحسب ظاهر دلالت
دارد برانکه آوردن غیر آب وضو را از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه داشته اند
نیست و ازینجاست که بعضی حکم کرده اند که فعل مذکور در وضو مکروه نیست و حمل فعل حضرت
غرض ایشان بجواز استعانت در وضو باشد و تنبیه بر عدم حرمت آن اگرچه ممکن است اما بقدر

حدیث ششم

روایت شده بسندی که متصل است بشیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی رحمه الله
از شیخ بزرگوار محمد بن محمد بن النعمان المفید از احمد بن محمد از پدر او محمد بن الحسن بن
از سعد بن عبد الله بن ابی خلف الاشعری القمی که شیخ قمیان و فقیه ایشان
و صاحب کتب و ثقه بوده است و بتاریخ سنه احدی و ثلثمایه برحمت حق واصل
شده و بعضی گفته اند سنه تسع و تسعین و مایتین و الله اعلم از احمد بن محمد بن عیسی بن
عبد الله الاشعری که او نیز شیخ قمیان و فقیه ایشان و جلیل القدر بوده و ادراک
صحبت حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام نموده از علی بن
الحکم بن الزبیر النخعی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است و از کتب
رجال جرح و تعدیل او ظاهر نیست از داود بن النعمان که خال علی بن الحکم مذکور
و علامه در خلاصه رجال میگوید داود بن النعمان ثقة عین که گفت سوال
کردم از امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از کیفیت تیمم فقال
ان عمار اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و

بن الولید که احوال ایشان در صدر حدیث رابع مذکور شده

تمعکت یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له فکیف التیمم فوضع یدیه علی الارض ثم
رفعهما فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا شرح کلام بلاغت نظام در ضمن اعجاز
و پسه نمایش و انجام اعجاز مشتمل بر دو بینش بینش اول راوی گوید پس حضرت
در جواب من فرمودند عمار یاسر را جنابتی دست داده بود چون او را آبی از
غسل بود با اراده اینکه جمیع بدن خود را بدل آب بخاک رساند در میان خاک غلطید
همچنانچه چهارپایان در خاک غلطند حضرت رسول صلی الله علیه و آله از روی
ظرافت و مطایبه با او خطاب کردند که ای عمار در خاک غلطیدی چنانچه چهار
پایان و دواب در خاک میغلطند پس گفتیم ما با و علیه السلام که پس تیمم را چون باید کرد
حضرت در مقام بیان آن در آمدند و هر دو دست مبارک را بر زمین نهادند
بعد از آن بر داشتند و مسح کردند با آن دستها روی خود را و دستهای خود را
از بالای کف باندکی و مراد بکف اینجا از بند دست تا سر انگشتان و مراد بمسح
آن مسح پشت آن بکف دست دیگر چنانچه از روایات دیگر فهم آن شده است
بینش دوم تمعک کما تتمعک الدابة یعنی غلط زد و گردید در خاک مانند در خاک
غلطیدن دواب مراد اینست که جمیع بدن خود را مماس خاک ساخت گویا چون
ملاحظه کرده بوده است که تیمم بدل غسل است و در غسل جمیع بدن را آب میرساند
پس در تیمم نیز جمیع بدن را بخاک میباید رسانید و هو هزء به هزءا بضم ها در لغت
بمعنی سخریت آمده یعنی تسخر کردن و استخفاف و تعدیه آن در لغت عرب گاه
بباء میباشد و گاه بمن چنانچه میگویند هزء به و هزء منه تمعکت کما تتمعک الدابة
یعنی ای عمار در خاک گشتی آنچنانچه دواب و چهارپایان در خاک میگردند میتواند
بود که این کلام استفهام انکاری باشد یعنی چنانچه بایست کرد و میتواند بود که جمله خبری
باشد که لازم معنی از آن اراده شده باشد یعنی ما را معلوم شد که اینچنین کردی

واستعمال جمله خبری برین وجه در لغت آمده چنانچه بجهی که توریة را از بر کرده باشد
میگویند حفظت التوریة و غرض اعلام مخاطبست بعلم خود بانکه او حفظ توریة کرده است
چه از اخبار او بفعل خود شرم وجهی ندارد و نهایتش وجه اول انسب است بقول حضرت
که و سوم بهتر به فعلنا له فکیف التیمم این عبارت را دو احتمال است اول آنکه کلام راوی
باشد که داود ابن النعمان است یعنی بعد از آنکه حضرت امام علیه السلام عمل
عمار را نقل کردند ما از و پرسیدیم که پس تیمم را چون باید کرد و حضرت امام تیمم را
بر وجه مذکور بعمل آوردند دوم آنکه کلام صحابه باشد رضوان الله علیهم یعنی وقتی که
عمل مذکور بران وجه از عمار واقع شد و حضرت رسالت با او آن مطایبه
فرمودند و از آن معلوم شد که تیمم بران وجه مرضی حضرت نیست صحابه که
دران مجلس با عمار حاضر بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سوال کرده باشند
از کیفیت تیمم و تیمم مذکور بواسطه تعلیم ایشان از رسول صلوات الله علیه صادر
شده باشد و بعد از آن ایشان صورت مجلس را نقل کرده باشند و تعبیر از
سوال خود از حضرت به فعلنا کرده و امام علیه السلام کلام ایشان را بلفظه حکایت
فرموده باشند و الاسیاق کلام اقتضای آن میکند که بجای فعلنا فقالوا گفته
شود و بر تقدیر ضمیر غایب در وضع و رفع و مسح راجع به پیغمبر صلوات الله علیه
وآله خواهد بود و موید توجیه ثانیست آنچه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه
روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله
صلی الله علیه وآله ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت
قال تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک تتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم
اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه و کفیه احدیهما بالاخری
ثم لم یعد ذلک یعنی رسول خدا ای صلوات الله علیه روزی بعمار خطاب کرده فرمودند

ای عمار بمار رسیده است که تو جنب شده بودی چون آب نبود که غسل کنی چون کردی
عمار گفت بدن خود را در خاک گردانیدم ای رسول خدای امام علیه السلام گفت
بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با او گفتند اکا غان برین وجه در خاک
میغلطند چرا اینچنین نکردی و هر دو دست مبارک را بجانب زمین فرود آوردند
و بر خاک نهادند و بعد از آن مسح کردند پیشانی خود را بانگشتان خود و هر دو سر دست را
یکی را به دیگری و اعاده نکردند بواسطه مسح دستها دست نهادن بر خاک را و روایتی
که محیی السنه که از علماء اهل السنه است در کتاب مصابیح نقل کرده است و عبارت
آن اینست قال عمار کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی صلی الله
علیه و آله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه و آله بکفیه الارض
ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه یعنی عمار گفت در لشکری بودیم و مرا جنابتی دست
داد پس در خاک غلطیدم و نماز کردم بعد از آن نقل کردم آنرا بحضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله چون بخدمت آنحضرت رسیدم حضرت فرمودند بدرستی که ترا اینقدر
کافی بود که بعمل آوری و هر دو کف مبارک را بر زمین زدند و برداشته نفس بران
دمیدند که اگر خاکی بران گرفته شده باشد دور شود بعد از آن مسح کردند بان
روی خود را و سر دستهای خود را و گمان اینست که حمل بر وجه اول که قلنا کلام
راوی باشد نه کلام صحابه بهتر باشد چرا که حمل قلنا بر حکایت از کلام صحابه است بغایت
دور است و در حدیث صحیحی که زراره بن اعین روایت کرده است باین عبارت وارد
که فوضع ابوجعفر علیه السلام کفیه علی الارض ثم مسح وجهه وکفیه دلالت روایت ابن
بابویه بر آنکه تیمم مذکور فعل پیغمبر صلوات الله علیه باشد در معرض منع است چه احتمال
دارد که ضمیر اموی در روایت مذکوره راجع بامام علیه السلام باشد و بر تقدیر تسلیم
که راجع به پیغمبر است صلوات الله علیه لازم نمی آید که ضمایر این روایت نیز چنان باشد

چه میتواند بود که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه بجهت عمار بیان کرده باشند و امام
بجهت داود بن نعمان اگر گویند احتیاج عمار و امثال او بمعرفت کیفیت
تیمم چندان دور نیست چرا که میتواند بود که واقعهٔ مذکوره در مبدا اسلام
بوده باشد قبل از انکه آیت تیمم نازل شود و کیفیت آن اشتهار یابد اما
احتیاج داود بن نعمان بمشاهدهٔ کیفیت تیمم امام علیه السلام بغایت دور است
و نهایت استبعاد دارد چرا که راوی مذکور از افاضل راویان حدیث است و
همه کس تعریف او بفضل و کمال کرده اند و احادیث بسیار از و روایت شده
چون تواند بود که کیفیت تیمم کردانستن ان از ضروریات دین است بر و مخفی
مانده باشد پس حمل روایت بر انکه استفسار مذکور از عمار و اصحاب واقع شده
باشد و تیمم مذکور فعل حضرت پیغمبر صلوات الله علیه واله اولی باشد بلکه متعین جوابش
آنست که احتیاج داود بن نعمان بمشاهده تیمم امام علیه السلام بواسطه ان
بوده است که او ممید انسته است که تیمم غلطیدن در خاک نیست بلکه بواسطه
اختلافیست که در کیفیت تیمم میان اهل اسلام بوده چرا که فرق امت در اقوال
مختلف شده اند در ان هست چه بعضی مسح تمام روی و تمام دستها را تا مرفق واجب میدانند
و بعضی تخصیص کرده اند وجوب مسح را به پیشانی و سر دستها از زند و بعضی
در مطلق تیمم خواه بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن دستها بر زمین
واجب میدانند و بعضی دو مرتبه و بعضی تفصیل داده اند و میگویند در تیممی که بدل از
وضو باشد یکمرتبه واجبست و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند سه مرتبه
واجبست یکمرتبه جهة مسح جبهه و یکمرتبه جهة مسح دست راست و یکمرتبه
جهة مسح دست چپ پس بعد از مشاهدهٔ این اقوال مختلف اگر داود اراده کرده
باشد که بالمعاینه از حضرت امام علیه السلام مشاهده کنند تا او را اطمینان خاطر

بهم رسد و شبهه که از ملاحظهٔ اختلاف مذکور او بار و داده باشد رفع شود چندان
دور نخواهد بود و الله اعلم نمایش اول قول امام علیه السلام درین حدیث نسبت
به پیغمبر صلی الله علیه و آله که و هو یهزء به بحسب ظاهر در معرض اشکال است و احتیاج
بتوجیه دارد چرا که استهزاء و تمسخر سزاوار مرتبهٔ نبوت نیست و ازین جهت
که چون قوم موسی علی نبینا و علیه السلام با و گفتند أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا یعنی آیا بما استهزا
و تمسخر میکنی و ما را قابل آن اخذ کرده قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ
گفت پناه میجویم بپروردگار خود از آنکه از جملهٔ جاهلان باشم کنایه از آنکه استهزا
و تمسخر عمل ارباب جهالت و نادانیست و جمعی که بوئی از معرفت و دانائی بمشام
ایشان رسیده است و حق را از باطل تمیز کرده اند پیرامون آن نمیگردند پس امری که
مثل موسی پیغمبری که از اعاظم اولو العزمست آنرا عمل جاهلان خوانده است چون توانند
بود که از حضرت مقدسهٔ نبوی مصطفوی علیه من التحیات ازکاها و من التسلیمات
انماها وقوع یابد و بر تقدیر تسلیم جواز وقوع آن از حضرت صلوات الله علیه نسبت بجمعی
که قابل آن باشند صدور آن از حضرت نسبت بعمار یاسر که از اعیان صحابه رضوان الله
علیهم بوده است و مرتبهٔ بزرگی در میان ایشان داشته و بثبوت پیوسته است که
حضرت صلوات الله علیه و آله همیشه او را گرامی میداشته اند و با او بتعظیم و توقیر
سلوک میکرده اند و نهایت محبت و توجه باو داشته اند چنانچه نسبت باو بر
زبان معجز بیان جاری ساخته اند که عمار جلدة بین عینی تقتله الفئة الباغیة یعنی عمار بمنزله
پوست میان چشمهای منست یعنی جبههٔ منست که از شرافتی که بر سایر اعضا دارد محل
سجدهٔ پروردگار و امتست هر آینه شهید خواهند ساخت او را جمعی که از اهل بغی و
ضلالت باشند و آخر در حرب صفین بدست لشکر معاویه کشته شد چون مجوز باشد
و نهایت الخ درین باب توان گفت آنست که استهزا اینجا در معنی حقیقی مستعمل نیست

بلکه معنی مجازی ازان اراده شده و مراد نوعی از مزاح و مطایبه است که از
جانب شرع حرجی دران نیست و صدور آن از حضرت و اصحاب در اخبار نقل
شده و وقوع آن نسبت بجار و امثال او خللی در شان ایشان نمینماید بلکه مشعر بزیادتی
مرتبه و قرب ایشان نزد حضرت صلوات الله علیه است چراکه آن از بزرگان وقوع
نمی یابد مگر نسبت بکسی که بزیادتی قرب و مرتبه نزد ایشان موصوف باشند
چه جبلی انسانست که بهر کس خصوصیت و محبت بیشتر دارد و موانست با او بیشتر کرده
بیشتر او را در معرض مزاح و مطایبه که از نهایت انبساط خاطر ناشی میشود در می آورد
و به ثبوت پیوسته که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله فرموده اند
که انی امزح ولا اقول الا الحق یعنی از من مزاح و مطایبه واقع میشود و نهایتش میگویم
مگر آنچه حق باشد و دامان فعل آن را بکذب و باطل آلایش نمیدهم و حکایت مطایبه
حضرت با پیرزالی که از ایشان التماس کرد که بجهت او دعا کنند که حضرت عزت
او را بهشت ارزانی دارد مشهور است و آنچنان بوده که حضرت در جواب او بر سبیل
مطایبه فرمودند اما علمت ان الجنة لا یدخلها العجایز یعنی هنوز ندانسته که
جنت جای امثال تو پیرزالان نیست و عجایز داخل آن نمیشوند پیرزال مذکور متغیر
و در قلق و اضطراب شد که کار پیرزالان چه باشد که ازین سعادت محروم مانده اند
حضرت چون اضطراب او را مشاهده کردند تبسم فرمودند این آیت را تلاوت
کردند که انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا یعنی بدرستی که ما
می آفرینیم در بهشت ایشان را از ابتدا آفریدن تازه که نه بروجه حمل و ولادت
باشد پس میگردانیم ایشان را دختران باکره که هرگاه نزد شوهران خود آیند بکر نمایند
و دوست و مهربان شوهران باشند و همه بایکدیگر همسال باشند و در سن سی و
سه سالگی یکی پیر و یکی جوان نباشند نقلست از ام سلمه که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله

پرسید که ایشان کیانند حضرت فرمودند من اللواتی قبض فی دار الدنیا عجائز شمطا
رمصا یعنی جمعی اند از زنان که قبض روح ایشان شده باشد در حالتی که عجوزه
و پیر شده باشند و موی سر سفید کرده و گوشهای چشم ایشان ریم گرفته
و در بعض تفاسیر مذکورست که دختران خرد را بآن سن برسانند و پیران سال دار را
بآن سن برگردانند و بشوهران خود که در دنیا داشته اند دهند و اگر شوهران ایشان
متعدد باشند بشوهر آخرین دهند و اگر در دنیا شوهر نداشته باشند یا داشته
باشند و بهشتی نباشد بیکی از جوانان بهشت دهند و در حدیث وارد است که شوهران را
نیز بسن مذکور نقل مینمایند چنانچه از پیغمبر صلوات الله علیه روایت شده است که
فرموده اند یدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا مکحلین جعادا ابناء ثلث وثلثین سنة
یعنی داخل میشوند اهل بهشت بهشت را در حالتی که بی موی و امرد باشند و خوش چشم
و سرمه کشیده و جعد موی و در سن سی و سه سالگی باشند دوم وضع یدین بر ارض
در حال تیمم که در این حدیث واقعست اگرچه در بعض احادیث دیگر نیز باین عبارت واقعست
اما در اکثر احادیث تعبیر از آن بضرب یدین شده است یعنی زدن دست بر خاک که
آن عبارت از وضع با اعتماد است نه وضع مطلق و والد بزرگوار را در این مقام بحثیست
که در شرح رسالهٔ الفیه که نگاشتهٔ قلم تصنیف اوست ایراد آن کرده است و چون مقام
مقتضی ذکر آن نیست کسی که اراده اطلاع بران داشته باشد بشرح مذکور رجوع نماید
و بر هر تقدیر خلافست میان علمای ما در آنکه فعل مذکور جزو افعال تیممست و واجب است
که نیت تیمم بران مقدم باشد یا آنکه بمنزله اغتراف در وضوست که عبارت از برداشتن
آبست بدست بواسطهٔ شستن روی و چنانچه آنرا از افعال وضو نشمرده اند این نیز
از افعال تیمم نیست و ظاهر کلام اکثر علما رضوان الله علیهم اشعار بر اختیار شق اول
دارد که جزو نیست و بنابرین شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب نهایة الاحکام شق ثانی را

اختیار کرده است و فعل مذکور را خواه وضع ید باشد و خواه ضرب ید جزو تیمم
نمیدانند چنانچه اعتراف جزو وضو نیست بلکه فعل مذکور بمذهب او فعلیست
واجب خارج افعال تیمم و شیخ شهید علیه الرحمه برو در اختیار این مذهب دو
اعتراض کرده است اول آنکه اعتراف در وضو فی نفسه واجب نیست بلکه
اگر بوجه دیگر رسانیدن آب برو میسر باشد مثل زدن روی بر آب یا
داشتن روی در زیر ناودان و امثال آن وجوب اعتراف ساقط خواهد
بود بخلاف فعل مذکور در تیمم که فی نفسه واجبست و فعل دیگر مثل وضع پیشانی بر خاک
و امثال آن بدل آن نمیتواند شد پس میان آن و اعتراف فرق باشد و جوابش
آنست که فرق مذکور بمذهب علامه ضرری ندارد و او نیز قایل است بآنکه
فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجبست نهایتش شرط میدانند نه جزو و حجیت
از آنکه فعلی در عبادتی واجب باشد و جزو نباشد چنانچه در اعتکافی که در
شهر رمضان واقع باشد گفته اند که روزهٔ ایام اعتکاف مذکور شرط است
و جزو اعتکاف نیست مگر آنکه غرض شیخ شهید علیه الرحمه آن باشد که قیاس ان
بر اعتراف خوب نیست چرا که بنابر تفرقهٔ مذکور قیاس مع الفارق میشود و قیاس
مع الفارق را علما اعتبار نکرده اند دوم آنکه اگر حدثی واقع شود میان اعتراف و
شستن رو همه اتفاق دارند بر آنکه خلل در وضو نمیاید و چون بهمان آب نیت کرده رو را
بشوید وضو صحیح است بخلاف فعل مذکور در تیمم که بعد از ان و قبل از مسح جبهه اگر
حدثی واقع شود بان دست مسح جبهه نمیتوان کرد و اعادهٔ ضرب یا وضع ید بر ارض واجبست
و جوابش آنست که اگر غرض شیخ شهید علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب
ید و مسح جبهه بمذهب علامه نیز موجب ابطال تیمم است و واجبست اعادهٔ آن لا نسلم
که چنان باشد چه او در نهایة الاحکام تصریح کرده است بآنکه وقوع حدث مذکور خلل در

صحت تیمم نمیکند و موجب اعادهٔ ضرب ید بر ارض نیست و اگر غرض او آنست
که خلل مذکور بسبب دیگر است که فعل مذکور را جزو تیمم میدانند علامه ضرری بنحو آن
داشت و باید دانست که علامه قدس سره با وجود آنکه حکم بعدم جزئیت فعل
مذکور کرده است جایز داشته است که نیت تیمم مقارن ان واقع شود و تنها برین
بر وارد است که هرگاه چنان واقع شود لازم می آید که نیت مقارن هیچ جزو
از اجزای تیمم نشده باشد چه مقارنت نیت متحقق نیست مگر بمقارنت آن
بجزو اول و حال آنکه مقارنت نیت در جمیع عبادات واجبست اجماعا لکن بگوییم
که در وضو نیز تجویز شده است که نیت را مقارن شستن سر دستها یا مضمضه
یا استنشاق دارند و حال آنکه هیچکدام از آنها جزو وضو نیست پس تجویز مقارنت
نیت تیمم بفعلی که جزو نباشد متضمن عدم تحقق مقارنت واجب نباشد چرا که آنها
اگرچه بالاصاله جزو وضوی واجب نیست اما بعد از مقارنت نیت بآن جزو
وضوی کامل میشود چنانچه از علما تصریح بآن واقع شده است پس مقارنت نیت
بآن متضمن مقارنت نیت بوضوی کامل خواهد بود و وضوی کامل فرد وضوی واجبست
پس مقارنت نیت بوضوی واجب نیز متحقق شده باشد مگر آنکه بگوییم مذهب علامه
نیز آنست که فعل مذکور نیز بالاصاله جزو تیمم نیست بحیثیتی که واجب باشد تقدم نیت
بران مسح جبهه و بدین اما هرگاه نیت مقارن آن شود جزو تیمم میشود بر نسبت
در وضو بنابرین هیچ تفرقه میان فعل مذکور و اختلاف نخواهد بود و از ظاهر نقل
امام علیه السلام که مسح وجهه اشعار بران دارد که در تیمم مسح تمام رو واجب باشد و این
مذهب علی بن بابویه است از علمای ما و بعض احادیث دیگر نیز درین حکم
مؤید او هست نهایتش سید مرتضی علم الهدی اجماع نقل کرده است بر آنکه
مسح تمام رو واجب نیست و بعض احادیث معاضد قول او نیز هست که بعضی از آنها

شستن سر دستها
شستن سر دستها در وضو

ناطق است بوجوب مسح جبهه و بعض بمسح جبین و شیخ ابو القاسم رحمه الله حکم کرده است
بتخییر میان مسح تمام روی و بعض روی یعنی جبهه که هر کدام اختیار شود واجب در
ضمن آن بفعل آمده است و نقل مذهب مذکور از ابن ابی عقیل نیز کرده است و گویا
واجب نبودن مسح تمام رو را که در کلام سید مرتضی رحمه الله واقعست حمل کرده است
بر عدم وجوب بعینه و اما استیعاب دستها در مسح بحیثیتی که مسح دستها تا مرفقین واجب
باشد این حدیث صریحست در عدم آن نهایتش علی بن بابویه آنرا واجب دانسته
بواسطه آنکه در بعض اخبار بر این وجه وارد شده است و اگر در ان نیز قایل بتخییر شویم
میان مسح دستها تا مرفق و میان مسح سر دستها تا زند مانند روی چندان دور
نخواهد بود والله اعلم نمایش سیوم بباید دانست که ظاهر این حدیث دلالت دارد
بر آنکه امام علیه السلام در حال اخبار از تیمم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یا حضرت
رسالت صلوات الله علیه در حال باین تیمم بعمار علی الاحتمالین المذکورین در زدن دستها
بر ارض یکمرتبه اکتفا کرده باشند و هیچ شک نیست که سخن از تیمم جنب میگذشته است
بواسطه آنکه عمار بواسطه رفع جنابت تیمم کرده بود چنانچه سبق ذکر یافت پس این حدیث
بحسب ظاهر حجت جمعی تواند بود که در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل یکمرتبه
زدن دست را بر زمین کافی میدانند و بین التیممین تفرقه نکرده اند مثل سید مرتضی علم الهدی
و شیخ مفید علیهما الرحمه و موید مذهب ایشان است حدیث موثق که زراره در این باب
روایت کرده و حدیث حسنی که از ابن [illegible] نقل آن بثبوت رسیده است
مراد بحدیث موثق آنست که راویان آن تا معصوم همه ثقه و راستگو باشند و علمای
رجال از راستگویی و ثقه بودن ایشان خبر داده باشند ولیکن همه امامی مذهب
نباشند بلکه بعضی از ایشان یا همه مخالف مذهب باشند و مراد بحدیث حسن آنکه
راویان آن همه امامی مذهب باشند و ممدوح ولیکن همه محکوم بتوثیق و عدالت

باشند و حدیثی که راویان آن تا معصوم همه امامی و عادل باشند آنرا صحیح میگویند
چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه غیر این سه قسمت ضعیف می نامند و این نیز چند قسمت
چنانچه در محل خود تفصیل یافته است و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب [منتهی] از
استدلال مذکور برین وجه جواب گفته است که این حدیث و امثال آن دلالت
نیست بر آنکه تیممی که امام ع وصف آن کردند بدل از غسل بود یا بدل از وضو و جنب بودن
عمار در آن وقت و قصه او دلالت ندارد بر آنکه حضرت بیان تیمم بدل غسل کرده
باشند چه میتواند بود که سائل بعد از مطایبه حضرت بعمار یا بعد از اخبار امام علیه [السلام]
از آن از کیفیت تیمم مطلق سوال کرده باشد یا از کیفیت تیممی که بدل از وضو باشد و مخفی نماند که
این تاویل که علامه رحمه الله مرتکب آن شده اند بغایت دورست و سوق کلام
ابای تمام از آن دارد و حدیث قصه عمار که ابن بابویه علیه الرحمه از زراره بر وجه صحیح
نقل کرده و در پیش دوم سبق ذکر یافت صریحست در آنکه تیمم حضرت رسول صلوات الله
علیه بیان تیمم بدل از غسل بوده نه تیمم مطلق چرا که بعد از آنکه عمار نقل تیممی که بدل از غسل جنابت
کرده بود بحضرت کرد حضرت صلوات الله علیه بر وجهی که گذشت با وی خطاب کرده
فرمودند چرا اینچنین نکردی و تیمم مذکور را بیان فرمودند و این صریحست در آنکه تیممی که
عمار را بدل از غسل جنابت می بایست کرد اینچنان می بایست واقع شود و نیز حدیث
مذکور صریحست در آنکه نه باید از یکمرتبه دستهای مبارک را بر زمین نزدند چه در آخر
حدیث واقعست که و لم یعد ذلک یعنی اعاده نکردند حضرت زدن دستها را بر زمین
پس بنابرین مذهب سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه خالی از قوتی نباشد
و بعض احادیث و روایات که دلالت [وارد] بر تعدد ضرب ید بر ارض در تیمم ممکنست که
محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا موافقت بهم رسد میان حدیث صحیح زراره
که مذکور شد و میان آنها و توفیق میان ایشان برین وجه بهترست از توفیقی که دیگران

کرده اند و گفته اند احادیثی که دال بر تعدد ضربت محمول است بر تیممی که بدل از غسل باشد
و احادیثی که اشعار بر وحدت ضرب دارد بر تیممی که بدل از وضو باشد چنانچه میان
متأخرین مشهور است چرا که در بعض احادیث نزدیک بصریحست در آنکه در تیمم بدل از
غسل نیز ضرب بیکمرتبه جایزست و آنچه بعضی گفته اند که چون عمل وضو اخفست از عمل غسل مناسب
آنست که در تیمم بدل از وضو یکمرتبه ضرب واقع شود و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه
قابلیت آن ندارد که دلیل حکمی از احکام شرعی شود و حدیث صحیحی که شیخ ابوجعفر
طوسی علیه الرحمه بوساطت زراره از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است برین وجه
که زراره گفت سوال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمودند هو ضرب واحد
للوضوء و الغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین ثم تنفضهما مرة للوجه و مرة للیدین
اگرچه شیخ ابوالقاسم رحمه الله نیز در کتاب معتبر با و موافقت کرده است در فهم تفصیل
مشهور از آن اما بعد از تأمل ظاهر میشود که دلالت بر تفصیل مذکور ندارد بلکه بعض دعوی
کرده اند دلالت آنرا بر تعدد ضرب در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از
غسل تا آنکه ابن بابویه بآن استدلال کرده است بر تعدد ضرب در تیمم مطلقا و حق اینست
که این حدیث نسبت بآنچه شیخ قدس سره و شیخ ابوالقاسم از آن فهمیده اند و نسبت بآنچه
ابن بابویه از آن استنباط کرده مجمل است و نص در هیچ جای هیچکدام نیست چرا که
قول امام ع که هو ضرب واحد محتمل است که بمعنی هو نوع واحد باشد یعنی تیمم همه یکنوعست
و اینچنان نیست که تیمم بدل از وضو نوعی باشد و تیمم بدل از غسل نوع دیگر و آمدن ضرب
بمعنی نوع در عرف اهل شرع شیوع تمام دارد چنانچه گفته اند الطهارة ضربان مائی
و ترابی یعنی طهارت بر دو نوعست طهارت بآب و آن وضو و غسلست و طهارت
بخاک و آن تیممست و امثال آن و کلمه و الغسل مجرور خوانده شود بعطف آن بر الوضوء
چنانچه ظاهر است و جمله تضرب بیدیک الی آخره تفسیر ضرب مذکور بوده باشد

یعنی در مطلق تیمم خواه تیمم بدل از غسل و خواه تیمم بدل از وضو می باید که ضرب یدین
دو جه بوده باشد که دستها دو مرتبه بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد از برداشتن
از زمین تکانده شود یک مرتبه بواسطه مسح رو و یک مرتبه بواسطه مسح یدین و محتملست
که ضرب بمعنی خود باشد چنانچه ظاهر آنست و کلمه والغسل مرفوع خوانده شود
که مبتدای کلام بوده باشد نه جزو کلام اول یا مجرور خوانده شود بحرف جر
محذوف متعلق بضرب که کلام درین تقدیر باشد که و تضرب بیدیک للغسل
من الجنابة مرتین الی آخره و عطف از قبیل عطف جملهٔ فعلی باشد بر جملهٔ اسمی
حاصل معنی آنکه تیمم از برای وضو یک ضربت و از برای غسل دو ضرب چنانچه مشهور
و بالجمله بر هر دو تقدیر ناچارست در حدیث مذکور از ارتکاب خلاف ظاهر اما بر حمل
اول بواسطه آنکه ظاهر از ضرب درین مقام آنست که بمعنی زدن دست باشد نه
بمعنی نوع و اما بر حمل ثانی بواسطه آنکه ظاهر عطف مفرد بر مفرد است نه عطف جمله
بر جمله و تقدیراتی که در کلام مذکور شد نیز خلاف اصل است و بخاطر میرسد که
ممکنست که ضرب محمول شود بر ضرب ید بر ارض چنانچه ظاهر آنست و کلمه
والغسل مجرور خوانده شود و معطوف باشد بر الوضوء چنانچه ظاهر آنست نیز نهایتش
مراد از قول حضرت که ضرب واحد وحدت نوعی باشد نه وحدت عددی یعنی
ضرب ید بر ارض در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل یک نوع است یعنی
انچنان نیست که انحای آن در تیممین مختلف باید که واقع شود مثل آنکه در یکی باید اعتماد
در ضرب بیشتر باشد و در دیگری کمتر یا در یکی علوق تراب شرط باشد و در دیگری
نباشد و امثال آن از اختلافات محتمله و حمل وحدت بر وحدت نوعی نیز که درین حمل
ارتکاب شده اگرچه خلاف ظاهرست اما برین تقدیر ارتکاب خلاف ظاهر
چنانچه مخفی نیست کمترست از حملین سابقین والله اعلم / انجام بباید دانست

مضاف و تقدیر چنان باشد که و تیمم الغسل من الجنابة تضرب الخ منه

که میان علماء ما رضوان الله علیهم اشتهار یافته است که در تیمم علوق تراب بر
دستها شرط نیست یعنی لازم نیست که زدن دستها بر زمین بر وجهی وقوع یابد
که قدری خاک بعضی از کفها گرفته شود و ابن جنید از علماء ما و جمعی از علماء اهل سنت
علوق مذکور را در تیمم شرط میدانند و بر مذهب مشهور برین وجه استدلال شده
که بعضی روایات صحیحه وارد است که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از
تکاندن دستها است بعد از برداشتن از زمین و اگر علوق تراب شرط میبود
نفض مذکور سنت نمی بود چه هیچ شک نیست که نفض بواسطه آنست که اگر خاکی یا
گردی در دستها مانده باشد بریزد و در وقت مسح رو بر رو کشیده نشود پس هرگاه
دور کردن خاک از دست سنت باشد چون تواند بود که علوق آن واجب باشد
و والد بزرگوار در شرح الفیه اشاره بضعف این استدلال کرده اند و گفته اند
تجربه حاکمست باینکه بمجرد تکاندن دست جمیع آنچه از خاک در کفها گرفته شده باشد
نمیریزد بلکه اجزای صغیر غباری باقی میماند پس میتواند بود که غرض از نفض آن باشد
که اگر خاک بسیاری در دستها بوده باشد که مسح بآن باعث آن باشد که رو خاک آلود
و بدنما شود پاره ریخته شود و آن مرتبه باقی نماند نه آنکه مطلقا اثری از آن در
دست نماند پس استحباب نفض منافات نداشته باشد باشتراط علوق و
بروایات مذکوره استدلال بر عدم اشتراط علوق نتوان کرد بلکه میتوان دعوی
کرد که دلالت بر اشتراط آن میکند چرا که استحباب نفض در روایات مذکوره مطلق
واقع شده بی آنکه مقید بحال علوق تراب باشد و ظاهر است که تا علوق تراب
متحقق نباشد نفض واقع نمیتواند شد و سنت بعمل نخواهد آمد پس علوق تراب شرط
باشد و نهایت آنچه در جواب توان گفت آنست که استدلال برین وجه
گاهی تمامست که نفض مذکور واجب باشد و هیچکس از علما قایل بوجوب آن

شده است و بعد از آن در مقام تقویت استدلال ابن الجنید شده اند بآیه کریمه
فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ برین وجه که من در کلمه منه ظاهر آنست که
من تبعیض باشد یعنی مسح کنید در حال تیمم بعضی از روی خود را و بعضی از دستهای خود را
بعضی از خاک چه اگر محمول بر من ابتدائی شود باین معنی که مسح رو و دستها را بر وجهی
بکنید که ابتدای آن از خاک باشد معنی نجابت ناخوش و بیحاصل میشود در هر کاه
من تبعیض باشد لازم خواهد بود که مسح ببعضی از خاک واقع شود و این تحقق نمیشود
شد مگر بعلوق قدری از خاک در دستها پس علوق واجب باشد و گفته اند
آنچه روایت صحیح زراره که از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اشعار بآن دارد
که ضمیر منه راجع به تیمم است منافات بآن ندارد که من تبعیض باشد چه عبارت
حدیث مذکور درین باب آنست که امام علیه السلام بعد از ذکر آیت وضو و تفسیر
آن فرموده اند فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ
وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ فلما ان وضع الوضوء عن من لم یجد الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه
قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لا یجری
علی الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها ثم قال مَا يُرِيدُ
اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ والحرج الضیق یعنی حضرت عزت تعالی وعده
بعد از فراغ از بیان وضو فرموده اند که اگر موجب وضو بهم رسد شما را پس نیابید
آبی که بآن طهارت کنید پس تیمم کنید بخاک پاک برین وجه که مسح کنید بعضی از
روی خود را و بعضی از دستهای خود را بعضی از آن پس چون وضع کرد و ساقط
ساخت وضو را از کسی که آب نیابد بدل بعضی از غسل مسح را قرار داد بواسطه آنکه
گفت مسح کنید بعضی از رو را و بعد از آن متصل ساخت بآن و گفت مسح کنید دستهای
خود را یعنی بعضی از دستهای خود را بآن یعنی بآن تیمم بواسطه آنکه میدانست که خاک

بتمامه روی جاری نمیشود چرا که بعضی از کفهای دست خاک گرفته میشود و
بعضی نمیشود و بعد از آن گفت ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج یعنی نکرده است خدا و
پروردگار شما در امور دین بر شما حرجی و مراد بحرج تنگیست و دلیل ساخته اند کلام
حضرت را در آخر حدیث مذکور که لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین و لا یعلق
ببعضها بر اشتراط علوق تراب در تیمم چنانچه مذهب ابن جنید است و گویا
وجه دلالت کلام مذکور برین مطلب آنست که روایت دلالت کرد بر آنکه حضرت
عزت چون دانسته که خاک مذکور در وقت مسح روی بر جمیع روی جاری نمیشود
بواسطه آنکه بعضی از دست میگیرد و بعض نمیگیرد گفته مسح کنید بعضی از روی و
بعضی از دستهای خود را ببعضی از خاک و کسی که در عبارت روایت مذکور و تعلیل
امام علیه السلام چنانچه حق تامل است تامل نماید اشعار روایت مذکور بر وجوب علوق
تراب در دست بر وی مخفی نخواهد ماند و بر وی معلوم خواهد شد که ضمیری که امام علیه السلام
ضمیر منه را راجع با و ساخته اند مراد بآن خاکیست که تیمم بر آن واقع میشود نه نفس تیمم والله اعلم

حدیث هفتم

روایت شده است بسند مذکور از شیخ سعید شیخ شهید قدس الله روحه که گفت خواندم
بر شیخ فخر الدین ابن مطهر دام فضله در خانه شیخ مشار الیه که در حله واقع بود در آخر روز
جمعه سیوم شهر جمادی الاولی سال هفتصد و پنجاه و شش هجری و شیخ مذکور گفت خواندم
بر پدر بزرگوار خود شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه و او گفت روایت کرد بمن
پدرم شیخ سدید الدین از سید رضی الدین بن طاوس که از اعیان علمای امامیه است
و مصنف چندین کتاب و رساله است و از نهایت احتیاط که در دینیات داشته اند
با وجود اهلیت فتوی و اجتهاد در مقام تصنیف کتب فقهی نشده اند و آنچه نوشته اند
در ادعیه و آداب نوشته اند روح الله العزیز از سید شمس الدین فخار از شیخ محمد بن ادریس

از شیخ عربی بن المسافر العبادی از الیاس بن هشام الحایری از شیخ ابی علی المفید
از والد او شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره و از شیخ جلیل شیخ مفید رحمه الله از ابو القاسم
جعفر بن محمد از محمد بن یعقوب الکلینی مصنف کتاب کافی در حدیث که از کتب معتبر
حدیث شیعه است و کلینی مشهور و بر احادیث اهل بیت اشتمال دارد و در مدت
بیست سال سمت اختتام یافته و او رحمه الله ثقه و جلیل القدر و شیخ اصحاب زمان خود
بوده مولد شریفش قریه کلین است از اعمال ری و وفاتش در ماه شعبان سیصد و بیست و نه
یا بیست و هشت در بغداد اتفاق افتاده و در باب الکوفه مدفون است از علی بن ابراهیم
از پدر او ابراهیم از ثقه صدوق حماد بن عیسی الجهنی البصری که گفت قال لی ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یوما یا حماد اتحسن ان تصلی قال فقلت یا سیدی انا
احفظ کتاب حریز فی الصلوة فقال لا علیک یا حماد قم فصل قال فقمت بین یدیه متوجها
الی القبله فاستفتحت الصلوة فرکعت و سجدت فقال یا حماد لا تحسن ان تصلی ما اقبح
بالرجل منکم یاتی علیه ستون سنه او سبعون سنه فلا یقیم صلوة واحده بحدودها تامه قال حماد
فاصابنی فی نفسی الذل فقلت جعلت فداک فعلمنی الصلوة فقام ابو عبد الله مستقبل القبله
منتصبا فارسل یدیه جمیعا علی فخذیه قد ضم اصابعه و قرب بین قدمیه حتی کان بینهما قدر
ثلث اصابع منفرجات و استقبل باصابع رجلیه القبله لم یحرفها عن القبله فقال بخشوع الله
اکبر ثم قرا الحمد بترتیل و قل هو الله احد ثم صبر هنیئة بقدر ما یتنفس و هو قائم ثم رفع یدیه
حیال وجهه و قال الله اکبر و هو قائم ثم رکع و ملا کفیه من رکبتیه منفرجات و رد رکبتیه
الی خلفه ثم سوی ظهره حتی لو صب علیه قطره من ماء او دهن لم تزل لاستواء ظهره و مد عنقه
و غمض عینیه ثم سبح ثلثا بترتیل فقال سبحان ربی العظیم و بحمده ثم استوی قائما فلما
استمکن من القیام قال سمع الله لمن حمده ثم کبر و هو قائم و رفع یدیه حیال وجهه ثم سجد و
بسط کفیه مضمومتی الاصابع بین یدی رکبتیه حیال وجهه فقال سبحان ربی الاعلی و بحمده

ثلاث مرات ولم یضع شیئا من جسده على شیء منه وسجد على ثمانیة اعظم
الکفین والرکبتین وانامل ابهامی الرجلین والجبهة والانف وقال سبعة منهن
فرض یسجد علیها وهی التی ذکرها الله عز وجل فی کتابه فقال وان المساجد لله فلا
تدعوا مع الله احدا وهی الجبهة والکفان والرکبتان والابهامان ووضع الانف
على الارض سنة ثم رفع راسه من السجود فلما استوى جالسا قال الله اکبر ثم قعد على
فخذه الایسر وقد وضع قدمه الایمن على بطن قدمه الایسر وقال استغفر الله ربی
واتوب الیه ثم کبر وهو جالس وسجد السجدة الثانیة وقال کما قال فی الاولى ولم یضع شیئا
من بدنه على شیء منه فی رکوع ولا سجود وکان مجنحا ولم یضع ذراعیه على الارض فصلى
رکعتین على هذا ویداه مضمومتا الاصابع وهو جالس فی التشهد فلما فرغ من التشهد سلم
وقال یا حماد هکذا صل شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو نمایش
و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه معنی کلام راوی آنکه گفت من
روزی امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گفت ای حماد آیا نیکو میگذاری
نماز را من گفتم ای سید و مهتر کاینات من حفظ میکنم کتاب حریز را که در علم نماز
تصنیف کرده است چون تواند بود که نماز را نیکو نتوانم گذارد امام علیه السلام
فرمودند هیچ مانعی نیست برخیز و نماز کن تا به بینم که چون بآن قیام مینمایی راوی
گوید برخاستم در برابر امام علیه السلام و روی توجه بقبله اسلام آوردم و افتتاح
نماز بتکبیر احرام کردم و رکوع و سجود و سایر آنچه همیشه در نماز بجای می آوردم
بجای آوردم پس امام علیه السلام بمن خطاب کرده فرمودند ای حماد نیکو نمیگذاری
نماز را و از روی تعجب گفتند بسیار قبیح مینماید بمردی از شما که از عمر او شصت سال یا هفتاد سال
بگذرد و یک نماز را تمام بحدود و شروطی که از جانب شارع مقرر شده برپای نداشته
باشد راوی گوید که از خطاب تعرض آمیز امام علیه السلام بمن نهایت حزن و الم نفس

مرا دست داد پس گفتم جان من فدای تو باد تعلیم کن بمن نماز را تا بعد ازین بران
وجه بجای می آورده باشم امام علیه السلام بواسطه بیان نماز بمن برپای خاستند
و روی توجه بقبله کرده راست ایستادند و هر دو دست مبارک را فرو گذاشته
بر روی رانها نهادند و انگشتان را بهم ضم کردند و پاهای مبارک را از هم دور گذاشتند
چنانچه فاصله میان ایشان مقدار سه انگشت از هم گشاده بود و سر انگشتان پا را
محاذی قبله کردند چنانچه بهیچ جانب انحراف نداشت پس از روی خشوع تمام افتتاح
نماز کردند و گفتند الله اکبر بعد از ان سوره فاتحه را بترتیل قرائت کردند و سوره
قل هو الله احد را بعد از ان خواندند و بعد از فراغ از قرائت زمانی آنکه کشیدن نفس
زدنی در ان باشد درنگ کردند و هم انچنان ایستاده هر دو دست مبارک را برابر
برابر روی گرفتند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند و پر کردند کف دستها
از سر زانوها و انگشتان دست را از هم گشاده داشتند و زانوها را بجانب عقب کشیدند
و پشت مبارک را انچنان مستوی و راست نگاه داشتند که اگر قطره آب یا روغن بر میان
ان می ریختند بهیچ جانب حرکت نمیکرد چرا که هیچ جانب آن از جانب دیگر پست تر
نبود که طبیعت آب اقتضای حرکت بان جانب کند و گردن را کشیده داشتند و چشمها را
برهم گذاشتند و سه مرتبه با رعایت ترتیل این تسبیح را بر زبان معجز بیان جاری ساختند
که سبحان ربی العظیم وبحمده بعد از ان راست ایستادند و چون همه اندام همایون ایشان
بر قرار ایستاد گفتند سمع الله لمن حمده و در همان حال ایستادن تکبیر گفتند بعد از انکه هر دو
دست مبارک را برابر روی داشته بودند و بعد از ان بسجود رفتند و هر دو کف دست را
در برابر زانوها پهن کردند و انگشتانرا بهم ضم کرده محاذی رو گذاشتند و سه مرتبه
این تسبیح را گفتند که سبحان ربی الاعلی وبحمده و در حال سجده هیچ یک از اعضای
خود را چنان نکردند که بر عضو دیگر نهاده شود و بر هشت عضو سجده کردند یعنی

کردند که بروجه اعتماد هشت عضو ایشان بر زمین نهاده شد هر دو کف دست و
هر دو آینه زانو و هر دو انگشتان شصت پا و جبهه و انف که عبارت از بینی است
و فرمودند سجده بر هفت عضو ازین جمله فرض است که اگر ترک شود نماز باطل میشود
و آن هفت آنست که حضرت غوث در کلام مجید یاد فرموده است در این آیه
که وَاَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ فَلَا تَدْعُوْا مَعَ اللّٰهِ اَحَدًا و آن هر دو کف دست و
دو زانو و دو سر انگشت شصت پا و جبهه و سجده بر انف که ثامن آنهاست سنت است
یعنی بفعل آوردن آن متضمن ثواب بسیار است و بر ترک آن عقابی مترتب نیست و
بدون آن نیز نماز صحیح است بعد از آن برداشتند سر مبارک را از سجود و چون
راست نشستند گفتند الله اکبر بعد از آن بر ران چپ خود نشستند و گذاشتند
پشت پای راست را بر شکم پای چپ و گفتند استغفر الله ربی و اتوب الیه یعنی طلب
مغفرت و آمرزش مینمایم از خدای که پروردگار منست و رجوع میکنم در همه حال باو
و بسط کلام در معنی توبه و حقیقت آن در حدیث سی و هشتم بیاید انشاء الله تعالی بعد از آن
در حال نشستن تکبیر گفتند و بسجده دوم رفتند و گفتند در آن آنچه در سجده اول گفته بودند
یعنی سه مرتبه گفتند سبحان ربی الاعلی و بحمده و هیچ یک از اعضای بدن مبارک را
بر عضو دیگر نگذاشتند که نهاده شود نه در سجود و نه در رکوع و در هر دو حال تجنح بود
یعنی بال گشاده کنایه از آنکه ساعدها و بازوها را از بدن مبارک جدا گرفتند و
چنان نکردند که بر بدن نهاده شود و بعد از آن بتشهد نشستند و در حال تشهد انگشتان
دست را بهم ضم کرده بر روی ران گذاشتند و چون از تشهد فارغ شدند مبادرت
بسلام نمودند و مراد در معرض خطاب در آورده فرمودند ای حماد برین وجه نماز
بگذار نهش دوم یا حماد الحسن ان تصلی مراد حماد بن عیسی جهنیست که منسوبست
بقبیله جهینه بضم جیم از قبایل عرب و او از ثقات راویان حدیث شیعه است و

امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام رسیده و از همه ایشان
صلوات الله علیهم حدیث روایت کرده نقلست که کاظم علیه السلام از برای او
دعا کرد که خدای تعالی او را خانه و زنی و خدمتکاری روزی کند و توفیق پنجاه حج
بدهد ببرکت دعای آنحضرت همه را دریافت و چون بقصد حج پنجاه و یکم بجحفه رسید
که میقات احرام اهل شامست در حالی که غسل احرام میخواست بجای آورد غرق شد
و عمر عزیزش از هفتاد سال گذشته بود و بهشتاد نرسیده رحمة الله علیه انما احفظ
کتاب حریز حریز بجلی بی نقطه و در آخرش زای نقطه دار حریز بن عبدالله سجستانیست
که اصل او از کوفه بوده و چون بسجستان سفر بسیاری کرده بسجستانی مشهور شده است
و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است و علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند
و چند جلد کتاب تصنیف دارد و لا علیک لا لای نفی جنس است که اسمش را حذف
کرده اند و حذف اسم لا در امثال این عبارت شایعست و کلام درین تقدیرست
که لا باس علیک ما اقبح بالرجل منکم فصل کرده اند حضرت درین کلام میان فعل تعجب
که اقبح است و معمول آن که الرجل است بحرف جر و علماء نحو در جواز آن خلاف کرده اند
اخفش و مبرد هر دو تجویز کرده اند و مازنی و فرا در ظرف جایز داشته اند و دلیل ایشان
وقوع آنست در کلام عرب چنانچه درین مثال که ما احسن بالرجل ان یصدق یعنی
چه نیکو مینماید از مرد راست گویی و هیچ شک نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام
اقوی دلیلیست بر جواز آن چنانچه مذهب مازنی و فراست و کلمه منکم حال است
از الرجل که بحسب معنی مفعول اقبحست یا صفت اوست و چون الف لام او الف لام
جنس است مانعی نیست از آنکه صفت او غیر معرف بالف لام واقع شود خصوصا
گاهی که صفت ظرف باشد چه در ظرف توسعه هست که در غیر ظرف نیست و مراد اینست
که چه قبیح مینماید بمرد در حالتی که از شما باشد یعنی شیعه باشد یا از صلحای شیعه یا بمردی که

صفت اوست که از متابعت یعنی شیعه است یا از صلحای شیعه مجدود و تا تا مته جار
و مجرور متعلق است بتقیم و تا مته یا حال است از حدود یا صفت ثانی صلاتست فقال
بخشوع مراد بخشوع فروتنی نمودن و خار داشتن نفس است در موقف عبادت و
ترسیدن او از معبود و باین معنی تفسیر کرده اند مفسرین خشوع را در آیه کریمه
وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ که در صفت اهل ایمان وارد شده است یعنی آنچنان
کسانی که در نماز خود خشوع دارند و در صحاح وارد است که خشع ببصره ای غضه یعنی خشوع
بچشم یعنی بر نهادن چشمست و باز داشتن آن از مشاهده محسوسات پس خشوع بدل کنایه
از فارغ داشتن آنست از خیالات و افکار و خشوع باعضا کنایه از آرام داشتن آن
و مانع آمدن آن از حرکات عبث و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی
طبرسی در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله که آنحضرت
دیدند مردی را که در اثنای نماز با ریش خود بازی میکرد فرمودند که اما انه لو خشع
قلبه لخشعت جوارحه یعنی هر آینه اگر خشوع میداشت دل او بخشوع می بود جوارح و اعضای
او یعنی حرکتهای عبث نمیکرد و گفته است بعد از ذکر روایت مذکور که درین حدیث
دلالتست بر آنکه خشوع در نماز هم بدل میباید و هم باعضا اما خشوع بدل آنست که فارغ
دارد دل خود را از جمیع آنچه غیر نماز است و همگی همت او را مصروف بنماز دارد
و چنان نکند که در خانه دل عابد غیر معبود و عبادت او چیزی راه یابد و اما خشوع بجوارح
و اعضا آنست که چشم خود را از همه چیز بپوشاند که اشتغال او بدین اشیا باعث
شغل دل او بامر غیر عبادت نشود و همگی اعضا متوجه نماز باشد و بهیچ جانب میل و التفات
نکند و جمیع اعضا را از فعل عبث و حرکات بیکار باز دارد و ثم قرأ الحمد بترتیل ترتیل عبارت
از رعایت تانی و آهستگی است در قرائت که تند و بشتاب خوانده نشود و
واضح گفتن حروف و الفاظ بر وجهی که جمعی که بشنوند حرف حرف آن را توانند شمرد

تا خوست از قول عرب در صفت دندانهای از هم کشاده که ثغر رتل و مرتل و
ثغر دندانست و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرموده اند
الترتیل حفظ الوقوف و بیان الحروف یعنی ترتیل رعایت کردن وقف تام و وقف
حسن است در حال قرائت و آتیان بحروف بر صفاتی که قرا اعتبار کرده اند مثل
همس و جهر و استعلا و اطباق و غنه و امثال آن و ترتیل مذکور بهر یک ازین دو تفسیر
مذکور شد سنتست و قرائت بدون رعایت آن نیز در نماز مجزیست و بعضی که امر را
در آیه مذکوره بر وجوب حمل کرده اند گفته اند ترتیل بیرون آوردن حروفست از مخارج
خود بر وجهی که از یکدیگر متمایز باشند و بهم مخلوط نباشند چنانچه نتوان میان ایشان
تمیز کرد هنیئة بقدر ما یتنفس هنیة بصیغه تصغیرست یعنی لحظه قلیل و زمان اندک و یتنفس
بصیغه مجهول حیال وجهه یعنی برابر روی کنایه از آنکه دستها را در حال تکبیر زیاده از
برابر روی بلند نباید کرد و ملا رکبتیه من کفیه یعنی مماس ساخته سر زانوها را بتمام کف
برسیدن سر انگشتان بزانو که قدر واجبست اکتفا نکرده چه ظاهر آنست که مراد از
کف اینجا مجموع باطن دستست داخل انگشتان و باید دانست که انحنای در رکوع
تا حدی که انگشتان بسر زانوها برسد واجبست و زیاده بران که حضرت بعمل آورده اند
سنت چنانچه حدیثی که زراره روایت کرده است بآن ناطق است فقال سبحان
ربی العظیم و بحمده سبحان مصدرست بمعنی غفران بمعنی تنزیه و همیشه مضاف مستعمل میشود
و نصبش بمفعول مطلق بودنست و فعلش مقدرست همچو فعل معاذ الله که درین تقدیرست که
اعوذ معاذ الله پس سبحان ربی درین تقدیرست که اسبحه سبحان ربی ای انزهه تنزیها
عما لا یلیق بجناب قدسه یعنی دور میکردانم و پاکی یاد میکنم پروردگار خود را از جمیع
آنچه سزاوار مرتبه الوهیت نیست و برین تقدیر اضافه سبحان برب از قبیل اضافه
مصدر بفاعل باشد بمعنی تنزه و تقدیرش چنین باشد که سبح الله سبحان ربی یعنی دورست و

پاکی موصوف پروردگار من از جمیع آنچه درخور مرتبهٔ جبروت و کبریایی او
نیست و واو بحمده یا واو حالیست که جملهٔ وبحمده حال باشد از فاعل فعل محذوف یعنی
دور میگردانم پروردگار خود را از اموری که نسبت آن متضمن نقص باشد و حال
آنکه من متلبسم بحمد و ستایش او بر توفیقی که بمن داده است در آنکه او را بدوری از
جمیع عیبها صفت کنم و بر قابلیت و اهلیتی که بمن ارزانی داشته است تا عبادت
او را شایسته باشم یا حرف عطف است بتقدیر فعل که جملهٔ مذکور معطوف باشد
بر فعل مقدر و تقدیر کلام چنین باشد که انزهه تنزیها و استعین بحمده یعنی تنزیه او میکنم و
یاری میجویم بحمد و ستایش او در آن یا در قیام بعبادت او و گویا چون نسبت
تسبیح و تنزیه پروردگار بخود داده است گمان برده است که شاید نفس او را عجبی
و گمان زیادتی رتبهٔ بهم رسیده باشد از ارتکاب آنچنین فعل بزرگی و خواسته است
آنرا از نفس خود زایل سازد و ملحق ساخته است جملهٔ حالی یا جملهٔ عاطفه را بآن جمله کنایه
از آنکه این کار بتوفیق و تمکین او شده است نه بقوت و اقتدار من چنانچه مفسرین
در تفسیر آیهٔ کریمهٔ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ که بعد از حمد و توصیف پروردگار
بصیغهٔ غیبت بصیغهٔ خطاب واقع شده است برین وجه نکته گفته اند سمع الله لمن حمده
تضمین شده است در سمع معنی استجاب و باعتبار آن متعدی شده بلام همچنانچه
در کریمهٔ لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى تضمین اصغا که عبارت از آنکه گوش انداختن است
در آن شده و بآن اعتبار متعدی شده است بالی و الا قیاس آنست که متعدی بنفس
باشد بین یدی رکبتیه یعنی گذاشته دستهای مبارک را پیش زانوهای خود نزدیک
بسر زانو و تحقیق معنی بین یدی در ضمن شرح حدیث ثالث سبق ذکر یافت و ان المساجد
لله تفسیر مساجد درین آیت باعضای سبعه مذکوره که این حدیث بآن ناطق است
میان مفسرین مشهور است و از امام محمد جواد علیه السلام نیز منقول است که وقتی که

معتصم عباسی از ایشان از معنی این آیه استفسار کرد برین وجه بیان فرمودند
و بنا برین معنی فلا تدعوا مع الله احدا این خواهد بود که شریک مسازید در سجود خود
غیر پروردگار خود را و اما آنچه بعضی مفسرین گفته اند که مراد بمساجد درین آیه همین
مسجدهای متعارفست یعنی این مساجد را مختص بخدا دانید و چون در ان مشغول عبادت
شوید دیگری را غیر خدای خود شریک در عبادت مسازید و بغیر عبادت او بکار
دیگر اشتغال منمائید بعد از آنکه تفسیر آیت از دو امام معصوم علیهما السلام بران وجه
روایت شده باشد از معرض اعتبار ساقط خواهد بود و کان مجنحا مجنح بجیم و نون مشدد و
حای بی نقطه یعنی بال گشاده کنایه از آنکه هر دو مرفق را در حال سجود از زمین برداشته
بودند چنانچه دستها مانند دو بال شده بود که مرغان بهم کنند و قول حضرت راوی که ولم
یضع ذراعیه علی الارض عطف تفسیر آنست تنبیه اول باید دانست که افعالی
که این حدیث ناطق است بصدور ان از امام علیه السلام در حال نماز از واجب و سنت
مشترکست حکم آن میان مرد و زن سوای شش فعل از آن جمله که مخصوص بمردست
و نسبت بزنان بران وجه سنت نیست اول فرو گذاشتن دستها در حال قیام بر وسط
اگر زنان را سنت آنست که هریک از دستها را بر بالای پستانی گذارند که محاذی
آن است دوم جدا گذاشتن پاها از یکدیگر بقدر سه اصبع که ایشان را سنت آنست
که نزدیک هم گذارند بوجهی که فاصله مابین ایشان نباشد سیوم تجافی که عبارتست از
نگذاشتن هیچ عضوست از اعضا بر عضوی دیگر که ایشان را ترک آن سنت است
چهارم تجنح و بال گشاده بودن بطریقی که مذکور شد چرا که نسبت با ایشان سنت ترک آنست
پنجم تورک در حال جلوس میان دو سجده که عبارت از نشستن بر ران چپ است
بحیثیتی که پشت پای راست در شکم پای چپ واقع شود چه نسبت با ایشان سنت
آنست که بروجهی نشینند که زانوها مرتفع باشد و ساقها بر رانها منضم و کفهای پا بر زمین

ششم گذاشتن دستها بر سر زانوها در حال رکوع که ایشان را سنت آنست که دستهای
خود را بالاتر ازان گذارند بواسطهٔ حدیث صحیحی که از زرارة بن اعین روایت کرده است
و در کتب حدیث مذکورست ولیکن واجبست ایشان را نیز که بمقدار انحنایی
که مردان را واجبست منحنی شوند بمذهب جمهور علما و بعض احتمال این راه داده اند
که نسبت بایشان کمتر ازان کافی باشد و بمقدار دو تا شدن واجب باشد که
دستهای ایشان بر ران رسد بالای زانوها چنانچه روایت زراره مذکوره
اشعاری بان دارد چراکه دران روایت سبب استحباب گذاشتن دستها
بر ران بالای زانوها نسبت بایشان برین وجه ایراد شده است که لئلا
تطأطأ کثیرا فترفع عجزها یعنی تا آن مقدار خم نشود که نشستگاه او بلند شود ظاهر است
که این معنی بر زیادتی انحنا مترتبست نه بر گذاشتن دستها بر زانو و این احتمال
چندان دور نیست ۷ و باید دانست که آنچه این حدیث با آن ناطق است که
حضرت صلوات الله علیه در حال رکوع چشمهای مبارک را برهم گذاشتند منافات
دارد بانچه میان علما مشهورست و در مصنفات خود ذکر کرده اند که سنتست
که در حال رکوع نظر مصلی بر مابین قدمین افتد بواسطهٔ روایت زراره که
درین باب از امام علیه السلام نقل کرده و شیخ قدس سره در کتاب تهذیب الاحکام
بهر دو روایت عمل کرده است و گفته است مصلی مخیرست میان این دو عمل که هر کدام
که در حال رکوع بعمل آورد سنت ازو بفعل آمده و نهایتش برهم گذاشتن چشمها را که از این
حدیث دلالت بران دارد دران حالت افضل دانسته است از نظر افکندن بر مابین
قدمین و شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر عمل باین حدیث کرده و نظر افکندن مذکور را
سنت ندانسته و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری جمع کرده است میان هر دو
روایت برین وجه که چون نظر افکندن مصلی بر مابین قدمین در حال رکوع حال او نزدیکست

بحال کسی که چشمها را پوشانیده باشد درین حدیث تعبیر ازان حال بپوشیدن
چشم شده و همان مرادست و جمع برین وجه چنانچه مخفی نیست بعید دورست
و احتمال تخییر مصلی میان برهم گذاشتن چشم که این حدیث بآن ناطق است و
میان نظر افکندن بر میان قدمین که میان علما اشتهار یافته است و حدیث
زراره [illegible] دلالت بران دارد چنانچه مختار شیخ قدس سره است خالی از وجهی
نیست والله اعلم نمایش دوم ظاهر آنست که سجود بر انف که این حدیث دلالت
بر استحباب آن دارد غیر از ارغام باشد که در بعض روایات دیگر اشعار بسنت
بودن آن در سجود هست چرا که ارغام عبارت از نهادن انف است بر رغام بفتح
را که بمعنی خاک است و سجود بر انف که حدیثی که از امیر المومنین علیه السلام روایت
شده است دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه در ضمن ارغام متحقق است
در ضمن نهادن انف بر دیگر اشیائی که سجود بران را جایز داشته اند مثل چوب و
بوریا و حصیر و برگ درخت و امثال آن از چیزهائی که ماکول و ملبوس نیست
عائده نیز متحقق است و حدیث مذکور اینست لا تجزی صلاة لا یصیب الانف ما
یصیب الجبین یعنی مجزی و صحیح مقبول نیست نمازی تا نرسد بانف آنچه بجبین رسیده است
و بعضی گفته اند که ارغام مذکور متحقق میشود برسانیدن انف بخاک و اگرچه بر وجه
اعتماد که در سجود معتبرست نبوده باشد پس بنابرین میان ارغام و سجود بر انف نسبت
عموم من وجه خواهد بود یعنی چنانچه صحیح است که هر دو باهم در یکماده متحقق باشند
مثل آنکه وضع با اعتماد بر خاک واقع شود صحیح خواهد بود که هر یک بدون دیگری یافت
شود چرا که اگر وضع با اعتماد بر غیر تراب واقع شود سجود بر انف متحقق خواهد بود و ارغام
نی و اگر وضع انف بر تراب بر وجه اعتماد نباشد ارغام بنابر آنچه آن بعض گفته اند
متحقق خواهد بود و سجود بر انف نی و در کلام شیخ شهید علیه الرحمه اشعار بآن هست که

سجود بر انف و ارغام یک چیز است و میان ایشان تفرقه نیست و حال آنکه خود در
بعض مصنفات خود هر کدام از ارغام و سجود بر انف را سنت علیحده شمرده است
و بر تقدیری که ارغام وضع انف بر تراب باشد خواه با اعتماد و خواه بی اعتماد
ایا در ضمن وضع انف بر مطلق ما یصح السجود علیه و اگرچه خاک نباشد سنت ارغام
بعمل می آید یا نه شیخ زین الدین علیه الرحمه حکم بران کرده اند و وضع بر تراب را بهتر
دانسته و درین حکم نظرست چرا که هیچکس درین خلاف نکرده است که ارغام وضع
انف بر خاک است و قیاس جمیع ما یصح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارق است و
قیاس مع الفارق از معرض اعتبار ساقط انجام ظاهر قول راوی که فصلی رکعتین علی
هذا اشعاری بآن دارد که امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قرائت حمد سورهٔ توحید
خوانده باشند و این منافات دارد با استحباب مغایرت سوره رکعت ثانی بسورهٔ
رکعت اول و مکروه بودن تکرار سوره واحد در هر دو رکعت که میان علما اما اشتهار
یافته است گاهی که مصلی سورهٔ دیگر غیر آن از آنکه تواند خواند و روایت علی بن جعفر
از برادر خود امام موسی کاظم علیه السلام بران دال است و موید مذهب جمعیت
از علما که سورهٔ اخلاص را ازین حکم مستثنی میدانند و میگویند کراهت اعادهٔ سورهٔ رکعت
اول در رکعت ثانی نسبت بغیر سورهٔ اخلاص است و این استثنا خوب است و موید است
بحدیثی که زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و حدیث مذکور
اینست ان رسول الله صلی الله علیه واله صلی رکعتین وقرأ فی کل منهما قل هو الله احد یعنی رسول
خدای صلوات الله علیه دو رکعت نماز گذاردند و در هر دو رکعت بعد از حمد سورهٔ قل هو الله
احد خواندند و حمل فعل حضرت صلوات الله علیه بر اعلام جواز آن و تنبیه بر عدم حرمت
اگرچه ممکنست اما بتقدیر درست و که با سوی کردن سورهٔ اخلاص ازین حکم
بواسطهٔ زیادتی مرتبه و شرف آنست بر سایر سور قرآنی چنانچه شیخ صدوق

محمد بن بابویه رحمه الله روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که آنحضرت فرموده اند من مضی علیه یوم واحد فصلی فیه خمس
صلوات ولم یقرأ فیها بقل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین
یعنی کسی را که گذشته باشد بر وروزی و پنج نماز وظیفه آن روز را بجا آورده
باشد و در هیچکدام سوره قل هو الله احد نخوانده باشد با و خطاب کنند که ای بنده
خدای تو از جمله نماز گذاران نیستی و نمازهای ترا مرتبه قبول نیست و روایت
کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود از ابو دردا از حضرت
رسالت صلی الله علیه واله که آن سرور فرموده اند ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث
القران فی لیلة قلت یا رسول الله ومن یطیق ذلک قال اقرؤا قل هو الله احد خلاصه
کلام معجز نظام انکه ایا عاجز می آید یکی از شما که در شبی ثلث قرآنرا تلاوت نماید من
گفتم کرا طاقت آن تواند بود ای رسول خدای آن سرور فرمودند بخوانید
سوره قل هو الله احد را که خواندن آن برابری بخواندن ثلث قران مینماید و بعض علما در
وجه برابر بودن سوره مذکور بثلث قران کلامی ایراد کرده اند که حاصل معنیش
اینست که مقاصد قران بعد از تحقیق راجع به سه معنیست معرفت خدای تعالی
و طریق پی بردن بشناخت او و معرفت سعادت و شقاوت اخروی و علم
باکه دران نشاء بچه عمل و کدام اعتقاد بمرتبه سعادت فایز میتوان شد و بچه
عمل و کدام اعتقاد انکس از جمله اشقیا و ارباب ضلال میشود و سوره اخلاص
متضمن معنی اول است که عبارت از معرفة الله است و توحید و تنزیه او از مشابهت
غیر و نفی والد و ولد و کفو از و همچنانکه سوره فاتحة الکتاب را ام القران میگویند
بواسطه اشتمال آن بر هر یک از معانی ثلثه این سوره را نیز معادل
ثلث قران دانسته اند بواسطه اشتمال آن بر یکی از آن سه والله اعلم

حدیث بیست و ششم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از علی بن ابراهیم بن اسحق از هارون بن مسلم بن سعدان که ثقه و جلیل القدر بوده و بسعادت ملاقات امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام رسیده از مسعدة
بن صدقه که کنیتش ابو محمد بوده و ادراک صحبت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
نموده و بعضی گفته اند بصحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز رسیده و از امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال النبی صلی الله علیه
واله یوما لاصحابه ملعون کل مال لا یزکی ملعون کل جسد لا یزکی ولو فی کل اربعین یوما مرة فقیل
یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها فما زکوة الاجساد فقال لهم ان تصاب بافة
قال فتغیرت وجوه الذین سمعوا ذلک منه قال فلما راهم قد تغیرت الوانهم قال لهم
هل تدرون ما عنیت بقولی قالوا لا یا رسول الله قال بلی الرجل یخدش الخدشة و
ینکب النکبة و یعثر العثرة و یمرض المرضة و یشاک الشوکة و ما اشبه هذا حتی ذکر فی حدیثه
اختلاج العین **شرح** کلام بلاغت نظام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بینش
بینش اول خلاصه معنی کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله
فرموده اند که از خیر و برکت دور است هر مالی که زکات آن داده نشود و از رحمت
و غفران الهی دور است هر بدنی که زکات او را ندهند و اگرچه در چهل روز یکمرتبه
باشد بعضی از حضار مجلس در مقام استفسار در آمده گفتند ای رسول خدای زکوة مال را
دانسته ایم که چه معنی دارد و مراد از زکوة بدنها چیست حضرت فرمودند زکات
بدن آنست که آفتی از آفات او را برسد امام علیه السلام فرمودند که از شنیدن
این حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رنگ روی جمعی از صحابه که
حاضر بودند تغییر یافت و فتور عظیمی در ایشان بهم رسید حضرت رسالت چون

اثر تغیر در بشرهٔ ایشان یافتند و بعضی گمان برده اند که مراد بآفت واقعهٔ صعب
و بلیت عظیم است که بسیار هست که سنوات متعدده ایشان ازان فارغند
چه جای چهل روز پس در مقام تسلی خاطر ایشان در آمده فرمودند ایا میدانند
که من ازین کلام چه معنی اراده کرده ام گفتند نه ای رسول خدای حضرت فرمودند
گاه هست که از مرخاریدن و امثال آن اندک خراشی در بدن آدمی بهم میرسد
و گاه او را که درست خاطره خرنی دست میدهد و گاه هست که در وقت راه رفتن
پای و تیغ رفتنش درزی آید و گاه او را اندکی ناتوانی و بیماری دست میدهد و گاه
هست که در وقت خاری در پایا در بدن او میرود و آنچه مانند اینها باشد
میشمرند تا آنکه پریدن چشم را نیز در ضمن اینها ذکر کردند کنایه از آنکه مراد بآفت امثال
این امور است و ادای زکوت بدن در ضمن هر یک از اینها متحقق و کم کسیست
که در اثنای چهل روز یکی ازین امور نسبت باو وقوع نیابد و زکوة بدن او داده نشود
[illegible] دوم ملعون کل مال لا تزکی یعنی از خیر و برکت دور است و صاحبش ازان
خیر نخواهد دید هر مالی که زکات آن داده نشده باشد کنایه از آنکه ادای زکات
متضمن خیر و برکتست در مال چنانچه شاعر گوید بیت زکوة مال بدر کن که فضلهٔ
رز را چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور و میتواند بود که ملعون بمعنی خود مستعمل باشد که
دوری از رحمت است و مراد بمال صاحب مال باشد بحذف مضاف یعنی ملعون است
و از رحمت الهی دور کسی که زکوة مال خود ندهد بر قیاس فقرهٔ دیگر از کلام یعنی ملعون کل
جسد لا تزکی که از ملعون دران معنی اراده شده است و بباید دانست که ذکر زکوت
در فقرهٔ ثانی و آفت بدنی را زکات گفتن از باب مشاکلات که معنی آن در حدیث
چهارم مذکور شد چه بمناسبت فقرهٔ اول تعبیر ازان بزکات شده و الا بحسب حقیقت
اطلاق زکوة بران صحیح نیست و میتواند بود که بطریق استعاره تبعیه باشد که تشبیه

شده باشد و حصول آفت ببدن بدادن زکوة از مال و رانکه هر دو بحسب ظاهر
موجب نقصانست یکی در مال و یکی در بدن و هر دو مورث نفعند و آن در مال
حصول خیر و برکتست و در بدن وصول برحمت الهی و ثواب غیر متناهی تخدش
الخدشه تخدش درین کلام بصیغه مجهول است و همچنین تنکب و مراد بخدشه تفرق
اتصال است که بزخم ناخن و امثال آن در پوست بدن بهم میرسد خواه خون ظاهر بشود
و خواه نه و یعثر العثرة مراد بعثر لغزیدن پاست و میتواند بود که اعم باشد از لغزیدن
پا و لغزش زبان در حال تکلم و لیکن بعید درست و یشاک الشوکه عوض میگوید
شاکته الشوکه یعنی خاری در بدن او خلید و منصوب بودن الشوکه درین فقره بمفعول مطلق
بودن است و همچنین الخدشه و النکبه و العثره و المرضه در فقرهای دیگر اگر گویند
انها مصدرست و صحیحست که مفعول مطلق واقع شود بخلاف الشوکه که مصدریت ندارد
پس چون تواند بود که نصب آن باعتبار مفعول مطلق بودن باشد جوابش آنست
که گاهست که مفعول مطلق غیر مصدر نیز می باشد بنابر مناسبت و ملابستی که بمصدر داشته
باشد برین وجه که آلت مصدر باشد یا مضاف بمصدر یا مانند آن مثل ضربته سوطا
که سوطا با آنکه مصدر نیست مفعول مطلق واقع شده است بواسطه آنکه سوط بمعنی
تازیانه است و آن آلت ضربست و ضرب مصدرست و اگر قبول نیفتد که مفعول
مطلق غیر مصدر می باشد میگوییم که منصوب بودن آن بنزع خافض است چنانچه
از پیش رفت و کلام درین تقدیرست که یشاک بالشوکة و ما اشبهها و میتواند بود
که کلام پیغمبر صلوات الله علیه باشد یعنی زکات بدن و فروع این امورست و آنچه مانند
آن باشد حتی پریدن چشم و میتواند بود که کلام امام علیه السلام باشد یعنی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله امثال اینها دیگر چیزها ذکر کردند تا آنکه پریدن چشم را
نیز مذکور ساختند و سبب آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اختلاج عین را اگر

که عبارت از برهم جستن است از آن شمرده اند آنست که اختلاج عین نیز بنابر آنچه
اطبا ذکر کرده اند آفتیست از آفات بدنی چه آن حرکت ایست سریع پی در پی که بر
غیر عادت از اجزا بدن واقع میشود بسبب زیادتی رطوبت غلیظ چسپنده که در بدن
بهم میرسد و بعد از آنکه گداخته شد بخاری غلیظی میشود و چون طبیعت در
مقام دفع آن میشود بواسطهٔ غلظتی که دارد قوت دافعه بآسانی
از عهدهٔ دفع آن بر نمی آید و باعث حرکت و اضطراب عضو میشود

حدیث نهم

روایت شده است بسند مذکور از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن بابویه رحمه الله
از احمد بن حسن القطان از احمد بن سعید الهمدانی که ثقه و جلیل القدر و صاحب کتب
بوده و با آنکه در مذهب زیدی بوده چون حدیث بسیار از روات امامیه نقل کرده و خلطه
بسیار با ایشان داشته از اصحاب ما اش شمرده اند و بعضی از او نقل کرده اند که گفته است
که من صد و بیست هزار حدیث با سند آن تا پیغمبر یاد دارم و از سیصد هزار حدیث
حرف میتوانم زد و از علی بن الحسن بن فضال که از فقهای کوفه بوده و نهایت معرفت
با احادیث داشته و علمای رجال مدحش کرده اند از پدر او حسن بن فضال که از
فقهای کوفه بوده و نهایت معرفت با احادیث داشته و علمای رجال مدحش کرده اند
از پدر او حسن بن فضال که از محمد و حین عام رجال است از امام هشتم و قبلهٔ هفتم
ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه شرایف التحیه و الثنا از پدر بزرگوار آن عالی تبار
امام موسی کاظم علیه السلام از پدر عالیمقدار آن قبلهٔ احرار امام بحق ناطق جعفر
بن محمد صادق علیه التحیه و الاکرام از پدر قدسی اطوار آن قدوهٔ ارباب باطن و ظاهر
امام محمد باقر علیه التحیات و التسلیمات الحظ الکامل و القسط الوافر از عابد آثار
آن برگزیدهٔ خالق لیل و نهار امام زین العابدین علی بن الحسین علیه سلام الله الملک

تولدش در سال دویست و
چهل و نه هجری بوده است و وفاتش
در سیصد و سی و سه رحمه الله علیه
صه

و وجود ثقه و امامی مذهبش دانسته
و جمعی گفته اند غالی مذهب بوده است
و علامه در خلاصه گفته است و انا اعتمد
علی توثیقه و ان کان مذهبه فاسدا

الخافقین از پدر عالی گهر ان خجسته سیر امام حسین بن علی علیهما سلام الله الملک الوفی
از پدر ولایت اثر ان والا گهر امیر المؤمنین و یعسوب الدین و سید الوصیین
و قاید غر المحجلین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه و آله شرایف الصلوة
و السلام من الله الملک الغالب قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله خطبنا ذات یوم فقال
ایها الناس انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة و الرحمة و المغفرة شهر هو عند الله افضل
الشهور و ایامه افضل الایام و لیالیه افضل اللیالی و ساعاته افضل الساعات هو شهر
دعیتم فیه الی ضیافة الله و جعلتم فیه من اهل کرامة الله انفاسکم فیه تسبیح و نومکم فیه
عبادة و عملکم فیه مقبول و دعاؤکم فیه مستجاب فاسألوا الله ربکم بنیات صادقة و
قلوب طاهرة ان یوفقکم لصیامه و تلاوة کتابه فان الشقی من حرم غفران الله فی هذا الشهر
العظیم و اذکروا بجوعکم و عطشکم فیه جوع یوم القیمة و عطشه و تصدقوا علی فقرائکم و مساکینکم
و وقروا کبارکم و ارحموا صغارکم و صلوا ارحامکم و احفظوا السنتکم و غضوا عما لا یحل النظر الیه
ابصارکم و عما لا یحل الاستماع الیه اسماعکم و تحننوا علی ایتام الناس یتحنن علی ایتامکم و توبوا
الی الله من ذنوبکم و ارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلواتکم فانها افضل الساعات
ینظر الله تعالی فیها بالرحمة الی عباده یجیبهم اذا ناجوه و یلبیهم اذا نادوه و یستجیب لهم اذا دعوه
ایها الناس ان انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها باستغفارکم و ظهورکم ثقیلة من اوزارکم
فخففوا عنها بطول سجودکم و اعلموا ان الله تعالی جل ذکره اقسم بعزته ان لا یعذب
المصلین و الساجدین و لا یروعهم بالنار یوم یقوم الناس لرب العالمین ایها الناس من
فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عند الله عتق رقبة و مغفرة لما مضی من
ذنوبه فقیل یا رسول الله و لیس کلنا نقدر علی ذلک فقال علیه السلام اتقوا النار
و لو بشق تمرة اتقوا النار و لو بشربة من ماء ایها الناس من خفف منکم فی هذا الشهر
عما ملکت یمینه خفف الله علیه حسابه و من کف فیه شره کف الله عنه غضبه یوم یلقاه

اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه ومن وصل فیه رحمه وصله الله برحمته یوم یلقاه ومن
قطع فیه رحمه قطع الله عنه رحمته یوم یلقاه ومن تطوع فیه بصلوة کتب الله له براءة
من النار ومن ادی فیه فرضا کان له ثواب من ادی سبعین فریضة فیما سواه من الشهور
ومن اکثر فیه الصلوة علی ثقل الله میزانه یوم تخف الموازین ومن تلا فیه آیة من
القران کان له مثل اجر من ختم القران فی غیره من الشهور ایها الناس ان ابواب
الجنان فی هذا الشهر مفتحة فاسئلوا ربکم ان لا یغلقها علیکم وابواب النیران مغلقة فاسئلوا
ربکم ان لا یفتحها علیکم والشیاطین مغلولة فاسئلوا ربکم ان لا یسلطها علیکم قال امیر المومنین
علیه السلام فقمت وقلت یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر فقال
یا ابا الحسن افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله عز وجل ثم بکی فقلت
ما یبکیک یا رسول الله فقال ابکی لما یستحل منک فی هذا الشهر کانی بک وانت تصلی
لربک وقد انبعث اشقی الاولین والاخرین شقیق عاقر ناقة ثمود فضربک ضربة
علی قرنک فخضب منها لحیتک فقلت یا رسول الله وذلک فی سلامة من دینی فقال ص
فی سلامة من دینک ثم قال یا علی من قتلک فقد قتلنی ومن ابغضک فقد ابغضنی لانک منی
کنفسی وطینتک من طینتی وانت وصی وخلیفتی علی امتی شرح کلام معجز نظام در ضمن اغاز
و نمایش و انجام اغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام امیر المومنین علیه السلام
انکه روزی رسول خدای صلی الله علیه وآله خطبه برما خواندند و در اثنای خطبه فرمودند
ای معاشر مردم بدرستی که بشما رو آورده است ونزدیک شده ماه پروردگار شما مقرون
ببرکت و رحمت بی نهایت و آمرزش گناهان و مغفرت بی پایان ماهی که نزد پروردگار
شما بهترین ماههاست و ایام ان بهترین روزها و شبهای ان بهترین شبها و ساعتهای
آن بهترین ساعات ماهیست آن که پروردگار شما شما را دران بمهمانی خود خوانده است
و گردانیده است دران شما را از اهل کرامت خود هر نفسی که درین ماه از شما بر می آید

تسبیح اوست وخوابی که دران میکنید عبادت او و هر عملی که دران از شما وقوع میاید
از اعمال خیر در درگاه احدیت قبول است و هر دعایی که دران میکنید
مستجاب پس طلب کنید با خلوص نیت وصدق عقیده و دلهای پاک از پروردگار
خود توفیق قیام بوظایف عبادت وطاعت او را درین ماه و از روزه داشتن
ایام آن و تلاوت کلام الله و امثال آن چه بدرستی که شقی و بی سعادت کسیست
که درین ماه بزرگوار از رحمت و آمرزش او محروم ماند و یاد آورید از گرسنگی و
تشنگی خود درین ماه گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و صدقه دهید از مال خود فقیران
و مساکین خود را و گرامی دارید درین ماه جمعی را از خود که بکبر سن و طول عمر موصوف
باشند و بر خردان و ضعیفان خود و صله رحم با خویشان خود بجای آورید و زبان
خود را از بیهوده گویی و تکلم بغیر حق نگاه دارید و چشم خود را بپوشانید از چیزهایی
که نظر بران بر شما حلال نیست و گوشهای خود را از آنچه شنیدن آن شما را
جایز نه و مهربانی و شفقت کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما با یتیمان شما شفقت و مهربانی
سلوک نمایند و توبه کنید و بخدای باز گردید از گناهان خود و بردارید دستهای خود را
بدرگاه الهی بدعا و طلب رحمت در اوقات نمازهای خود بواسطه آنکه اوقات
نماز برای آن بهترین اوقاتست و حضرت عزت نظر لطف و رحمت خود در آن اوقات
بر بندگان خود میگمارد که چون مناجات کنند بدرگاه او ایشانرا جواب دهد و چون
ندا کنند او را لبیک گوید و چون دعا کنند دعای ایشانرا مستجاب سازد ای گروه
مردم بدرستی که نفسهای شما در رهن عملهای شماست پس آنرا باستغفار و طلب آمرزش
از پروردگار خود از رهن برارید و پشتهای شما گران بار گناهان شماست بدراز
کشیدن سجده خود در نماز ثقل آنرا از خود رفع کنید و بدانید بدرستی که حضرت
عزت جل ذکره قسم یاد کرده است ببزرگی و کبریایی خود که عذاب نکند

روز قیامت نماز گذاران را و جبینی که سجده او از روی اخلاص میکنید و نترساند ایشانرا
باتش دوزخ روزی که مردم در موقف پرسش او در آیند ای گروه مردم هر کس
از شما افطار روزه نماید و بگشاید روزه مومنی را درین ماه هر آیینه خواهد بود او را نزد
خدای تعالی ثواب کسی که بنده در راه خدای از قید بندگی رهانیده و آزاد نماید و
سبب آمرزش او خواهد شد از جمیع گناهان گذشته او پس جمعی که حاضر بودند گفتند
ای رسول خدای ما را همه قدرت بران نیست و استطاعت آن نداریم که افطار
کسی توانیم فرمود حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند پرهیز کنید و خود را
باز دارید از آتش دوزخ اگرچه بنصف خرما باشد پرهیز کنید و خود را باز دارید از
آتش دوزخ اگرچه بدمی آب باشد کن یه ازانکه کسی که روزه مومنی را درین ماه بگشاید
اگر همه بنصف خرما یا بیک دم آب باشد ثواب مذکور را در می یابد ای معاشر
ناس کسی که درین ماه از گرفتاران و رقبه بندگی خود گرانی کاری را بر دارد و تکلیفی
از تکلیفات خود از او رفع کند خدای تعالی روز قیامت حساب او را سبکی و
آسانی بگذراند و کسی که درین ماه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب
خود را ازو باز دارد روزی که در معرض خطاب الهی در آید و کسی که گرامی دارد درین
ماه یتیمی را حضرت عزت گرامی و عزیز دارد او را روزی که در موقف لقای
او حاضر شود و کسی که صله رحم درین ماه بجای آورد و با خویشان و اقربای خود نیکی
نماید حضرت عزت رحمت خود را با او ارزانی دارد روزی که در معرض لقای
خود در آورد و کسی که درین ماه قطع رحم کند و بخویشاوندان خود بدی نماید قطع کند
حضرت عزت رحمت خود را ازو در ان روز و هر کس که درین ماه یکنماز
سنتی بجای آورد بنویسد حضرت عزت برات آزادی او را از آتش
دوزخ یعنی او را از آتش دوزخ آزاد سازد و هر کس ادا کند واجبی را از

واجباتی که بر و فرض شده است درین ماه دریابد ثواب کسی را که هفتاد
واجب مثل آنرا در غیر این ماه ادا کرده باشد و کسی که درین ماه بر من صلوات
بسیار بفرستد سنگین گرداند حضرت ترازوی اعمال او را روزی که ترازوی
اعمال بندگان را سبک میکند و کسی که تلاوت کند آیتی از قران درین ماه
انچنان باشد که تمام قرانرا ختم کرده باشد در غیر ان از ماههای دیگر ای
معاشر ناس درهای بهشت درین ماه بر روی شما گشاده است از پروردگار
خود سوال کنید که دیگر بر روی شما نبندند و درهای دوزخ بسته است دعا
کنید که دیگر بر روی شما نگشایند و شیاطین که شما را بر معاصی میدارند درین ماه
دربندند دعا کنید که دیگر ایشانرا بر شما تسلط ندهند امیر المومنین علیه السلام
فرمودند که برخاستم و گفتم ای رسول خدای درین ماه کدام عمل بهترین اعمال است
حضرت فرمودند یا ابا الحسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن خود است
از انچه خدا بر کس حرام کرده است بعد از ان بگریه افتادند پرسیدم که چه چیز سبب
گریه شده است ای رسول خدای فرمودند که میگریاند مرا امری که نسبت بتو
صدور آنرا جمعی بر خود حلال خواهند ساخت درین ماه و چنین می‌بینم که در ان وقت
من با تو خواهم بود و تو بنماز مشغول از برای عبادت پروردگار خود که برانگیخته
خواهد شد کسی که بدبخت ترین و شقی ترین اولین و آخرین باشد مانند کسی که ناقه
ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر را علی نبینا و علیه السلام پی کرد و باعث وقوع آن
بلیت عظمی بر ثمود گردید پس ضربتی بر یکجانب سر تو خواهد زد و محاسن مبارک
ترا از خون رنگین خواهد ساخت پس من گفتم ای رسول خدای در ان حین دین
من بسلامت خواهد بود و در ایمان من خللی راه نخواهد یافت حضرت رسالت
فرمودند
صلوات الله علیه و آله بلی دین تو بسلامت خواهد بود و ایمان ترا ثباتی

که خلل و فتوری بآن راه تواند یافت بعد از ان فرمود ندای علی کسی که ترا شهید کند
تحقیق که مرا شهید کرده است و کسی که ترا دشمن دارد تحقیق که مرا دشمن داشته است
چرا که تو از من بمنزلهٔ نفس منی و طینت تو طینت منست و تو وصی منی برامت
من و خلیفهٔ منی بعد از من که از نیابت من امیر امت من باشی و ایشان را
بر اوامر و نواهی من بداری خطبنا ذات یوم تضمین شده است
در خطب معنی وعظ و باعتبار آن متعدی بنفس شده است و الا خطب بمعنی خود
لازم است بمعنی تکلم بالخطبه و چون خواهند متعدی سازند متعدی بحرف میشود و چنانچه
در متعدی بنفس تضمین معنی فعل متعدی بحرف می نمایند و بآن اعتبار متعدی بحرف
میشود در متعدی بحرف نیز تضمین معنی فعل متعدی بنفس مینمایند و باعتبار آن متعدی بنفس میشود
مثل ما نحن فیه که قیاس اینست که خطب چون متعدی شود متعدی بلام شود و تضمین
معنی وعظ کرده اند و باعتبار آن متعدی بنفس شده است و مثل قوله تعالی
وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ که قیاس آنست که تعزموا متعدی بعلی باشد که فته اند
بتضمین معنی تنووا در ان شده است و باعتبار آن متعدی بنفس شده است و روزی
که حضرت امیر المومنین علیه السلام در کلام خود بطریق ابهام ذکر کرده اند و تعبیر از ان
بذات یوم کرده در بعض روایات دیگر تصریح شده است با که روز جمعه اخر ماه
شعبان بوده است و عطف فقال را بر خطبنا بفای تعقیبی با انکه قول همان عین
خطبه است و تعقیب و بعدیتی در میان نیست بدو وجه توجیه میتوان کرد
اول انکه خطبنا درین تاویل باشد که اراد ان یخطبنا یعنی اراده کردند حضرت که خطبه
بخوانند از برای ما پس گفتند و ظاهرست که ارادهٔ خطبه بر قول که نفس خطبه است
تقدم دارد چنانچه مفسرین در تفسیر ایهٔ کریمهٔ وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا
فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ عطف فجاءها باسنا را بر اهلکنا

بفا با انکه آمدن باس آلهی را نسبت باهلاک او ایشان تعقیب و بعدیتی ظاهر
نیست بلکه آمدن باس همان عین اهلاکست برین وجه تاویل کرده اند وگفته اند
کلام درین تقدیرست که اردنا اهلاکها تا عطف بفا صحیح باشد و توجیه دوم
متنبیست بر انچه بعض محققین از نحات ذکر کرده اند و آن انست که تعقیبی که از
عطف بفا اراده میشود بر دو نوعست حقیقی و معنوی مثل جاء زید فعمرو که دلالت دارد
برانکه آمدن عمرو بعد از آمدن زیدست و مجازی ذکری و آن عطف مفصلست
بر مجمل چنانچه میگوئی توضأت فغسلت وجهی ویدی ومسحت راسی ورجلی بعطف
غسل و مسح مذکور بر وضو بفای تعقیبی یعنی وضو کردم پس شستم روی و دستهای
خود را و مسح کردم سر و پاهای خود را با انکه غسل و مسح مذکور عین وضوست و تعقیبی
میان ایشان نیست بواسطه انکه معطوف در کلام مذکور تفصیل معطوف علیه است
و حق تفصیل انست که در ذکر بعد از اجمال بوده باشد چنانچه مفسرین عطف فقال را
برنادی در آیه کریمه ونادى نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی بفا با انکه چنانچه
از تفسیر آن ظاهر میشود نداء و قول نوح عین یکدیگرند و تعقیب و بعدیتی درمیان نیست
برین وجه تصحیح کرده اند و خلاصه معنی آیه والله اعلم انست که نوح پیغمبر علی نبینا
و علیه السلام در وقتی که در کشتی نشست و مشاهده کرد که طوفان بسبب طغیان
کرده که همه کس را فرا گرفت حتی پسر او را نداکرد بدرگاه احدیت و گفت بارخدایا بدرستی
که پسر من از اهل منست یعنی سزاوار آن هست که چنانچه مرا و اهل مرا بکشتی مرحمت
خود در آورده نجات داده او را نیز بکشتی برسانی خطاب رسید از درگاه احدیت که
انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح یعنی او از اهل تو نیست و سزاوار آن
نیست که از اهل تو باشد بدرستی که عملهای او از صلاح و سداد بیگانه است
بگذار تا ببلای غرق گرفتار شود انه قد اقبل الیکم شهر الله تاکید این حکم بان

بانکه روی آوردن شهر رمضان و قرب آن امری نبود که در معرض تردد و شک
کسی بوده باشد تا مقام اقتضای تاکید کند میتواند بود که از باب برآوردن کلام باشد
از آنچه ظاهر تقاضای آن میکند و منکر انگاشتن امری که کسی انکار آن نداشته
باشد بواسطه ظهور علامات انکار آن از جمعی که روی سخن با ایشانست کنایه
از آنکه اگر منکر آن نمی بودند نسبت بآن بر آن وجه سلوک نمینمودند مثل آن نعی
عمک فیهم رماح که بعضی از شعرای عرب گفته اند خطاب بشقیق نام مردی که با آنکه
میدانسته است که بنی اعمام او همه نیزه و رند و نیزه ها در میان ایشان هست در وقت
که بقوم خود ایشان میرفته است نیزه خود را بر عرض بدست گرفته بی پروایانه
روی بایشان داشته است یعنی بدرستی که در میان بنی عم تو نیزه و ران هستند
و نیزه ها دارند کنایه از آنکه اگر تو منکر آن نمی بودی و اعتقاد آن میداشتی اینچنین بی
پروایانه روی بایشان نمیرفتی و نیزه خود را راست میگرفتی پس چون حضرت جمعی را که
در معرض خطاب ایشان بوده اند ملاحظه کرده اند که اصلا در استعداد لوازم شهر
رمضان نمیشوند و تهیهٔ قوت و طعامی بواسطه افطار روزه داران و صدقه
دادن در آن نمیکنند و علامات مسرت و خوشحالی بآمدن اینچنین ماه بزرگی که متضمن
آمرزش سیآت و قبول طاعات و استجابت دعواتست از ایشان ظاهر نیست
مانند جمعی که منکر قرب آن باشند حال ایشان را بحال منکرین تشبیه کرده
ایشان را در معرض خطاب منکرین در آورده اند تا تنبیه بلیغی باشد ایشان را بر آنکه بهتر از این
توجه بآن باید نمود و لهذا بتاکید حکم بآن اکتفا کرده در مقام ابهام آن بضمیر شان و
ایراد قد تحقیق نیز در آمده اند و میتواند بود که تاکید مذکور موافق مقتضای ظاهر باشد
چرا که اگر چه تردد و انکار ایشان در اقبال و قرب ماه رمضان محتمل نیست اما
احتمال دارد که آمدن آنرا برین وجه که متضمن فوز بسعادات اخروی و تکفیر گناهان

وشمول رحمت الهی نسبت به بندگان است اعتقاد نداشته باشند و تردد و شک دران
داشته باشند یا آنکه خطاب بجمعی باشد که بعضی ازیشان منافقین بوده‌اند و انکار
این امور داشته از قبیل تغلیب جمعی که متصف بامری باشند بجمعی که اتصاف
بان نداشته باشند و اسناد اقبال ورو آوردن بشهر با آنکه ظاهرست که اقبال
فعل شهر نیست مجاز عقلیست که عبارتست از مجاز در نسبت یعنی نسبت دادن فعلی
بچیزی که در واقع فاعل آن نیست بواسطه علاقه و مناسبتی که بفاعل آن داشته
باشد و میتواند بود که اسناد حقیقی باشد و ارتکاب مجاز در طرف شده باشد یعنی
یکی از طرفین اسناد که عبارتست از مسند و مسندالیه است در معنی مجازی مستعمل باشد
اما در مسند برین وجه که از اقبال قرب و نزدیکی اراده شده باشد بطریق مجاز
مرسل نه معنی حقیقی که رو آوردن است و علاقه ظاهرست و اما در مسندالیه بطریق استعاره
بالکنایه که تشبیه شده باشد شهر رمضان در قرب و نزدیکی بانسانی که رو بانکس
داشته باشد و اکتفا شده باشد در کلام بذکر مشبه تنها و هیچکدام از مشبه به و ادات
تشبیه مذکور نشده باشد چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات اقبال از
برای او بطریق تخییل باشد که عبارتست از اثبات بعضی از لوازم مشبه به از برای
مشبه تا دلالت بر تشبیه مذکور کند و ممکنست که اسناد حقیقی باشد و هر یک از طرفین نیز در
معنی خود مستعمل باشند و اعتبار شده باشد تشبیه تلبس و ربط غیر فاعلی که عبارتست از
تلبس شهر رمضان است بقرب و نزدیکی بتلبس و ربط فاعلی مثل تلبس انسان مواجه
باقبال و استعمال شده باشد دران الفاظی که موضوعست از برای تلبس فاعلی از
قبیل استعاره تمثیلیه مثل اراک تقدم رجلا و تؤخر اخری که تشبیه شده است تردد
خاطر که مخاطب در امری داشته بحال شخصی که در وقت اراده رفتن بجایی پای پیش
گذارده و پای پس و استعمال شده است الفاظی که دران مقام مستعمل میشود همان بیانی

خود والله اعلم واضافه شهر بالله گویا بواسطه زیادتی اختصاص است باو از ما
ماهها چنانچه از حدیث مشهوری که اهل سنه و شیعه همه نقل آن کرده اند فهم آن
میشود و حدیث مذکور اینست اِنَّ الله تعالی یقول اِنَّ الصوم لی وانا اَجزی علیه
یعنی بدرستی که روزه بمن تعلق دارد و جزای آن بر منست و میتواند بود که
اشارت بآن باشد که رمضان یکی از ماههای خداست چنانچه بآن ناطق است
حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار قدوة المحققین والمحدثین محمد بن یعقوب
کلینی در کتاب کافی از جمعی از راویان حدیث ما از احمد بن محمد از احمد بن ابی نصر
از هشام بن سالم از سعد بن سالم که گفت بودیم ما نزد امام محمد باقر علیه السلام
که تقریبی اسم رمضان بر زبان ما جاری شد حضرت فرمودند لا تقولوا هذا رمضان
ولا ذهب رمضان ولا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی
وهو عز وجل لا یجیء ولا یذهب ولکن قولوا شهر رمضان الحدیث یعنی رمضان را
تنها ذکر مکنید و مگویید که این رمضان است و رمضان رفت و رمضان آمد
چرا که رمضان نامیست از نامهای خدای تعالی رفتن و آمدن و امثال آن بر
خدای تعالی روا نیست بلکه هرگاه خواهید آنرا مذکور سازید بگویید شهر رمضان
یا ماه رمضان فان الشقی من حرم غفران الله انحصار شقاوت و بی سعادتی در
محرومین از غفران الهی درین ماه که از تعریف اسم اِنَّ بالف لام جنس فهم میشود
بنابر آنچه در عربیت مقرر شده که هرگاه مبتدا یا اسم اِنَّ و اخواتش معرف
بالف لام واقع شوند خواه الف لام جنس باشد و خواه الف لام استغراق افاده
حصر آن میکند در خبر مثل الامیر زید والشجاع عمرو که افاده کرده است منحصر بودن
امارت را در زید و شجاعت را در عمرو اما بر تقدیر استغراق بودن الف لام بواسطه
آنکه بمنزله آنست که بگوییم کل امیر زید وکل شجاع عمرو واما بر تقدیر جنسیت بواسطه

انکه باین معنیست که جنس امیر با زید متحدست و جنس شجاع با عمرو و تو بهم تقدیر اختصاص
مذکور فهم میشود از روی مبالغه در شقاوت محرومیست کنایه از انکه شدت
شقاوت ایشان بمرتبه ایست که گویا غیر ایشان کسی شقی نیست و شقاوت تمامه
در ایشان جمع است و بقصد قوا علی فقرائکم و مساکینکم استدلال کرده اند بعضی
بعطف مساکین بر فقرا درین فقره بنابر انکه مغایرت میان معطوف و معطوف
علیه شرطست بر انکه مساکین غیر فقرا اند و هر دو یکجماعت نیستند چنانچه مذهب
جمعیست و بباید دانست که خلاف نیست در انکه هر دو شریکند درین معنی که
قوت سال خود و عیال خود نداشته باشند و کسبی نباشد ایشانرا که حاصل آن
بقوت سال ایشان وفا کند خلاف در آنست که کدام پریشان حالترند یعنی کدام
که مطلق چیزی نداشته باشند نه مالی که بآن معاش یکروزه توانند کرد و
نه کسبی که وسیله تحصیل آن توانند ساخت فرّاء و ثعلب از علماء اهل سنت و
ابن سکیت بران رفته اند که ایشان مساکینند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت
کرده است و از علمای امامیه رضوان الله علیهم شیخ طوسی قدس سره در نهایة
الاحکام و ابن جنید و سلار نیز این مذهب را اختیار کرده اند و استدلال کرده اند
بر مطلب مذکور بقوله تعالی أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ چه مراد بذا متربه کسی است که از
نهایت احتیاج بخاک افتاده باشد قال فی الصحاح و مسکین ذو متربة ای لاصق بالتراب
و با آنکه بعضی از شعرای عرب که وثوقی بر کلام ایشان هست در شعر خود اثبات
مال از برای فقیر کرده اند چنانچه گفته اند اما الفقیر الذی کانت حلوبته وفق العیال
فلم یترک له سبد یعنی اما فقیری که حلوبه او یعنی شتری که از حیوانات او حاصل
میشود آن قدرست که عیال او را بس باشد و از برای او قلیلی باقی نماند که ذخیره
او باشد در صحاح آورده است که عرب میگویند ماله سبد و لا لبد ای لا قلیل و لا

کثیری و جمعی دیگر مثل اصمعی و شافعی از علمای اهل سنت و شیخ محمد بن ادریس حلی از علمای
امامیه برانند که فقرا پریشان حال ترند و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز در
مبسوط و خلاف رجحان این مذهب داده است بچند دلیل اول آنکه حضرت عزت
در کلام مجید در جایی که ذکر هر دو طایفه کرده است ابتدا بفقرا کرده قال الله
تعالی إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ و ابتدا بآن دلالت بر زیادتی
اهتمام دارد بشان ایشان و آن درین مقام نیست مگر بواسطهٔ زیادتی احتیاج
دوم آنکه حضرت مقدسهٔ نبوی صلوات الله علیه از فقر دوری کرده اند و در مقام
استعاذه از آن درآمده و مسکنت را دوست خویش کرده اند و بدعا از خدای خود خواسته چنانچه
فرموده اند اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین یعنی بار خدایا مرا در زندگی
مسکین دار و در مسکنت بمیران و در قیامت در زمرهٔ مسکینان محشور ساز پس مراد از فقر
بی چیزی مطلق باشد که لازم دارد احتیاج را بخلق بواسطهٔ وجوب تحصیل قوت
لایموت که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از آنست و مراد بمسکین آنکه آن قدر که رفع
احتیاج ضروری نماید داشته باشد و جهت قوت لایموت محتاج بکسی نبایدش بود
سیوم آنکه فقر ماخوذ از کسر فقارست یعنی شکستن استخوان پشت و ظاهرست که پشت
طاقت و شکیبایی گاهی شکسته میشود که نهایت احتیاج که عبارت از بی چیزی مطلق است
حاصل باشد والعیاذ بالله من ذلک و از دلایل خصم برین وجه جواب گفته اند که آیه
بی چیزی مطلق را لازم ندارد و اثبات مال از برای فقیر که در شعر بلغا واقعست
معارض است بآیت سفینه که متضمن اثبات مال از برای مسکینست قال تعالی
وَأَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ و حق آنست که مسکین پریشان حال ترست از فقیر
و مذهب اول رجحان دارد نه بواسطهٔ دلایل مذکوره که جواب از آن گفته شد بلکه
بواسطهٔ حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب تهذیب حدیث روایت

کرده است از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابرهیم از احمد بن محمد از احمد بن خالد از
عبد الله بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابی بصیر که گفت پرسیدم از امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از تفسیر آیه کریمه وَاِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ
که مراد از فقیر درین آیه چیست و مساکین کیانند حضرت صلوات الله علیه و آله
فرمودند که الفقیر الذی لا یسال الناس والمسکین اجهد منه والبایس اجهدهم یعنی فقیر
آنست که از کسی طلب نکند و مسکین را مشقت و تعب در تحصیل معاش و بیچیزی
از فقیر بیشترست و بایس را از هر دو بیشتر و قول حضرت که فقیر آنست که از کسی چیز
طلب نکند ظاهر آنست که کنایه ازان باشد که او را اندک مالی یا کسبی باشد که بآن
قناعت توان نمود والا احتیاج بقوت لایموت که ضروری انسانست
مانع خواهد بود از عدم طلب و قول حضرت که مسکین را مشقت و تعب بی چیزی
ازو بیشترست کنایه ازان که مسکین آنست که هیچ چیز نداشته باشد نه مالی که
وفا بقوت لایموت او تواند نمود و نه کسبی که حاصل آن وسیله سد رمق تواند شد
و حمل ان برانکه چیزی نداشته باشد اما از فقیر کمتر خلاف مجمع علیه است چه اینها
که قائل بفرقند اتفاق دارند برانکه یکی ازیشان می باید بمعنی بی چیز مطلق باشد
چنانچه شیخ فخر الدین در ایضاح تصریح بآن کرده است و کلام صحاح نیز مشعرست
بران واگر مراد آن نباشد استدلال بشعر عرب و آیه سفینه را که از طرفین مذکور شد
وجهی نخواهد بود و نهایتش بنابرین توجیه فقره دیگر از کلام حضرت که والبایس
اجهدهم مشکل میشود چرا که معنی این فقره آنست که بایس را مشقت و تعب از رهگذر
بیچیزی از هر دو بیشترست زیرا که جهد بفتح جیم بمعنی مشقتست و ظاهرست که از بیچیز
مطلق مشقت بیچیزی بیشتر داشتن وجهی ندارد مگر اکه بگوییم میتواند بود که زیادتی مشقت
بایس از رهگذر بیچیزی نباشد بلکه از رهگذر ضعف بدنی و عجز از تردد در تحصیل معاش اشال

دان باشد چنانچه قتاده در فقیر آنرا اعتبار کرده است والله اعلم وبا یه
دانست که فایده خلاف در انکه فقیر و مسکین هر دو یک معنی است یا غیر یکدیگرند
واثری که بر خلاف مذکور مترتب میشود آنست که اگر کسی خواهد که زکوة مال خود را
بر اصناف مستحقانی که مستحق زکوة اند و آیه زکوة متضمن تفصیل آنست تقسیم نماید یا نذر کند
که چیزی بفقرا و مساکین بدهد یا وصیت کند که از مال او چیزی بعد از فوت او بایشان
بدهند آیا بدادن بیک طایفه از عهده وفای بان بر می آید یا نه و خلاف در انکه
کدام طایفه بمعنی بیچیز مطلق اند انکه اگر کسی نذر کند که صدقات خود را همیشه بفقرا میرسانده
باشد یا وصیت بآن کند که چیزی از مال او بمساکین دهند بکدام طایفه باید داد و بعض گفته اند
از جمله مواضعی که فایده خلاف در ان ظهور دارد کفاره است چه آیت کفاره دلالت
بر اختصاص آن بمساکین دارد که او اطعام مساکین پس بر تقدیر ترادف صرف آن بر
هر یک از فریقین جایز خواهد بود و بر تقدیر تخالف اختصاص خواهد داشت بیکی
از ایشان علی اختلاف المذهبین و بعضی از متاخرین علما مثل شیخ محمد بن فهد حلی و جمعی
که بعد از و رخش دعوی در میدان دانش تاخته اند ظهور فایده خلاف را در ماده
مذکور رد کرده اند و گفته اند که آیت بمذهب قایلین بفرق نیز اختصاص باحد الفریقین
ندارد زیرا که همه اتفاق دارند بر انکه هر یک از لفظ فقیر و مسکین هر گاه در کلام
تنها واقع شود شامل هر دو فرقه هست خلاف میان علما در آنست که جایی که هر دو
لفظ با هم مذکور باشد مثل آیه زکوة ما مثال آن هر دو بیک معنیست یا بتفصیلی
که سبق ذکر یافت و شیخ طوسی و غیر او تصریح باین معنی کرده اند پس چون در آیات
کفارت لفظ مساکین تنها واقعست باتفاق معنی اعم از ان مراد خواهد بود و خلاف
مذکور در حکم مستنبط از ان تاثیری نخواهد داشت و در این رد نظرست زیرا که
حقیقت بودن معنی اعم گاهی که تنها مستعمل شود در معرض منعست چنانچه شیخ شهید

در بیان تصریح بآن کرده و بر تقدیر تسلیم ظاهر آنست که استعمال مذکور عرف جدید شده
چه وقوع آن در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله ثابت نیست و میتواند بود که اتفاق
مذکور شده بعد از زمان پیغمبر صلوات الله علیه شده باشد بلکه البته چنان است و الا
میان علما خلاف نمی شد در جواز بذل کفارت بفقرا و حال آنکه خلاف مذکور مشهور است
تا آنکه علامه قدس سره در کتاب قواعد الاحکام اشارت بتوقف خود در آن
کرده است و ایضا اگر اتفاق مذکور حادث نباشد و در زمان پیغمبر صلوات الله علیه
و آله نیز آنچنان باشد استدلال بحدیث خلوبه و آیه شریفه که گذشت از حلیه استقامت
عاری خواهد بود چنانچه بر ارباب طبع سلیم مخفی نیست و بالجمله بحث مذکور از متاخرین
بغایت عجیب است والله الهادی و وقروا کبارکم مراد بتوقیر تعظیم و احترام است و کبار
جمع کبیر است یعنی اعم از آنکه بزرگ بحسب سن یعنی عمر باشد یا بزرگ بحسب زیادتی مرتبه
و شان مثل استاد و معلم و امثال آن و صلوا ارحامکم بعضی از علما رحم را درین مقام
مخصوص دانسته اند بقرابتی که حرام باشد نکاح و زناشوهری او و ظاهر آنست که مراد
برحم مطلق خویشاوند و قرابت باشد و اگرچه قرابتی و خویشی او دور باشد و سبب
حرمت نکاح نشود و مؤید آنست آنچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه فهل عسیتم
إن تولیتم أن تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم
نقل کرده است و گفته است که آیت مذکوره در شان بنی امیه نازل شده است بواسطه
سرزنش و توبیخ ایشان بر آنچه از ایشان نسبت با اهل البیت علیهم السلام
صادر شده است چه نسبت خویشی بنی امیه با ایشان ظاهر است که دورتر است
از آنکه احتمال حرمت نکاح و زناشوهری میان ایشان گنجد و همچنین مؤید عموم
مذکور است آنچه در تاریخ ابن خلکان نقل شده که مهدی عباسی در حینی که امام موسی
کاظم را از مدینه ببغداد طلبیده امر بحبس آن حضرت نموده شبی در واقعه دید که

امیرالمومنین ع این آیه را بر و میخواند چون بیدار شد ربیع را نزد خود طلبیده نقل واقعه کرد
با او کرده باواز خوش آیه را بر و خواند و او را نزد امام علیه السلام فرستاد که رعایت
خاطر او نموده او را درهمین شب نزد من حاضر ساز چون امام علیه السلام آمد
مهدی برخاسته امام را در بغل گرفت و تعظیم بسیار نموده نزدیک خود جای داد
گفت یا ابا الحسن امشب جد تو امیرالمومنین علی علیه السلام را در واقعه دیدم که این
آیه را بر من میخواند دانستم که بواسطه خاطر تشویشیست که از من بتو رسیده است
چه شود که عهد کنی که بر من و اولاد من بقصد خلافت خروج نکنی و داعیه امامت را از
سر بگذاری تا من تدارک خاطر تو نموده دست از تشویش تو باز دارم حضرت فرمودند
و الله لا فعلت ذلک ولا هو من شانی یعنی بخدا قسم که تا غایت در مقام آن نشده ام
و آنچه تو بخاطر آورده کار من نیست مهدی گفت راست گفتی ای ربیع برخیز و سه هزار
دینار طلا از خزانه بگیر و در وجه خرج راه حضرت مقرر داشته او را بتعظیم تمام روانه
خانه خود کن ربیع گوید نگذاشتم که صباح شود و در همان شب سرانجام کار حضرت کرده
ایشان را روانه مدینه طیبه نمودم مدتی زمان هارون الرشید در مدینه مبارکه بسر
میبردند بعد از آن هارون الرشید باز ایشان را ببغداد آورده در حبس خود داشت
تا بمرتبه شهادت فایز شدند و وجه نقل تا اینجا مذکور و مناسبت ذکر آن بمقام بر
طبع سلیم مخفی نخواهد بود و خلاصه معنی آیت آنست که آیا مناسب است و متوقع است
از شمای منافقان چون متولی امور خلایق شوید و امر امارت و سلطنت را بر گردن
گیرید که فساد کنید در روی زمین و قطع صله رحم نمائید از روی کبر و اشتهای نفس
أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ آن گروه که مفسد و اعراض از صله رحم مینمایند
آنانند که لعنت کرده است خدای تعالی و رانده است از رحمت خود ایشان را و مراد
بصله رحم که درین حدیث و دیگر احادیث امر بآن واقع شده است رعایت

اقل آن خیریت که نسبت بایشان نیکی و احسان باشد و در عرف ازا احسان نیکو
واگرچه بمثل در سلام و امثال آن باشد چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات الله
علیه واله روایت شده است که صلوا ارحامکم ولو بالسلام اما هیچ شک نیست که
هرچند نیکی و احسان در باره ایشان بیشتر شود رعایت بیشتر متضمن ثواب
و اجر خواهد بود و تحنوا علی ایتام الناس حنین الی الشی عبارت از شوق و میل نفس است
بسوی آن و حنان بتخفیف نون بمعنی رحمت است و حنان ماخوذست حنان بتشدید
نون که یکی از اسمای حضرت عزت تعالی شانه بمعنی رحیم و فی الصحاح تحنن علیه ای
ترحم علیه پس معنی کلام این خواهد بود که مهربانی و ترحم نمایید بر یتیمان مردم تا
ایتام شما نیز مشمول مهربانی و ترحم باشند و انفسکم مرهونة باعمالکم بعض اعتبار کرده اند
درین فقره تشبیه توقفی که خلاصی نفس از عذاب الهی بر عمل صالح دارد بتوقفی که خلاصی
رهن برادای دین دارد پس کلام استعاره بالکنایه باشد و ذکر فکوها تخییل آن و حق آنست
که درین فقره رعایت استعاره بالکنایه نشده است چه طرفین تشبیه که نفس و شی مرهون است
هردو مذکورست و استعاره بالکنایه چنانچه در سبق ذکر یافت آنست که سوی مشبه امری
از ارکان تشبیه مذکور نباشد بلکه کلام تشبیه بلیغ است که عبارت از رعایت تشبیه است
میان دو شی با حذف ادات تشبیه مثل زید اسد که درین تقدیرست که زید
کالاسد و بواسطه مبالغه در تشبیه کاف که از ادات تشبیه است حذف
شده و برین قیاس باید دانست فقره دیگر از حدیث را که و ظهورکم ثقیلة من اوزارکم
چه تشبیه شده است پشت ایشان در تحمل گناهان به پشت حیوانی که بواسطه
بسیاری بارگران بارشده باشد و ادات تشبیه در کلام محذوفست ولا یروعهم
روع بمعنی فزع و ترس است که یروعهم بتشدید واو بمعنی نخوفهم باشد یعنی نمیترساند
ایشان را آتش و نمیگذارد که خایف و ترسان باشند ازان چنانچه [illegible]

روعت فلانا هرگاه ترسانیده باشد او را اتقوا النار ولو بشق تمرة یعنی و لو کان شق
تمرة که کان با اسم خود از کلام محذوف باشد و صاحب کشاف واو را درینمقام واو
حالی دانسته یعنی پرهیز کنید و از خود دور دارید آتش دوزخ را در حالتی که پرهیز شما
بسبب بذل نصف خرمایی باشد و بعض محققین واو را واو اعتراضی دانسته اند
و بعضی گفته اند که واو عاطفه است و معطوف علیه محذوف است و کلام درین تقدیر است
که اتقوا النار بشیء و لو کان الا بشق تمرة چنانچه در حدیث مشهور اطلبوا العلم
ولو بالصین گفته اند که درین تقدیر است که اُطلُبوا العِلمَ لو لم یکن بالصین و لو کان
بالصین یعنی طلب کنید علم را و در تحصیل آن بکوشید و اگرچه در ملک چین باشد
یعنی بواسطه آن تحصیل تعب رفتن بملک چین که از همه بلاد دورتر است متحمل باید شد
و شق بمعنی نصف است قال فی الصحاح الشق بالکسر نصف الشیء کان له ثواب من ادی
سبعین فریضة میتواند بود که از سبعین درینمقام همین عدد خاص اراده شده باشد که
هفتاد است و ثواب یک فریضه درین ماه معادله بثواب ادای هفتاد فریضه مثل
آن کند در ماههای دیگر و میتواند بود که سبعین کنایه از عدد بسیار باشد چه در میان عرب
بمنزله مثل شده است که هرگاه خواهند تنبیه بر کثرت عددی کنند و بسیاری آن را اظهار نمایند
تعبیر از آن بسبعین میکنند چنانچه ارباب تفسیر در آیه کریمه ان تستغفر لهم سبعین
مرة فلن یغفر الله لهم که در شان جمعی از کفار و منافقین نازل شده یعنی اگر استغفار کنی ای محمد از
برای ایشان و مغفرت ایشان را هفتاد مرتبه از خدای خود درخواهی که چون ایشان را
قابلیت آن نیست هرگز در معرض آمرزش و غفران الهی در نخواهند آمد سبعین را
بر مبالغه در کثرت استغفار حمل کرده اند و خصوص عدد هفتاد را دخل نداده و سبب
آنکه سبعین را از میان باقی عددها بواسطه این معنی اختیار کرده اند در کلام بعضی برین
وجه وارد است که در سبعین اکمل احاد که سبعه است بعدد عقد کاملی که عشره است

تکرار یافته است یعنی هفت ده مرتبه تکرار یافته شده تا و هفتاد حاصل شد و اما انکه عشره
عدد کامل است بواسطه انکه بر جمیع مخارج کسور تسعه که عبارت از نصف و ثلث و ربع
و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است اشتمال دارد چه مخرج کسر عبارت از اقل
عددیست که ان کسر از ان عدد صحیح بیرون آید مثل سه که مخرج ثلث است و چهار که
مخرج ربع است و بر این قیاس و بواسطه انکه جمیع اعداد ما فوق عشره یا باضافه احاد با و
حاصل میشود یا بتکرار او یک مرتبه یا بیشتر یا باضافه و تکرار هر دو چنانچه بعد از ملاحظه
اعداد ظاهر میشود و اما این که سبعه اکمل احاد است و در احاد عددی که از یکیست تا
نه از ان کاملتری نیست بواسطه انکه کمتر عددیست از احاد که بر اکثر اقسام
عدد اشتمال دارد چرا که عدد یا زوجست یا فرد یا فرد اول است یا غیر اول یا مجذور است
یا غیر مجذور یا زوج الزوجست یا زوج الفرد یا تامست یا زاید یا ناقص و سبعه بر جمیع این
اقسام مشتمل است الا زاید و فرد غیر اول مترجم گوید بیان این اجمال انکه ارباب
علم حساب عدد را باین اقسام منقسم ساخته اند و از زوج عددی میخواهند که نصف
صحیح داشته باشد مثل چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یکیست و از فرد عددی
که نصف صحیح نداشته باشد مثل سه و پنج و از فرد اول عدد فردی که غیر واحد عد ان
نتواند کرد یعنی غیر از واحد عددی نبوده باشد که شمار اجزای ان تواند کرد و چون چند
مرتبه او را اگر کم نمایند چیزی باقی نماند مثل پنج و سه که چون دو را دو مرتبه از اول و دیگری
از ثانی کم کنند یک باقی میماند و از فرد غیر اول فردی که غیر واحد عددی انچنان یافت
شود مثل نه که چون سه را سه مرتبه از ان کم کنند چیزی باقی نمیماند و از عدد مجذور عددی که
جذر داشته باشد و جذر عدد عددیست که چون او را در نفس خود ضرب کنند ان
عدد حاصل شود مثل چهار که دو جذر اوست و نه که جذر او سه است و از غیر مجذور انکه
جذر نداشته باشد مثل پنج و شش و از زوج الزوج انکه قبول تنصیف بعدد صحیح کند تا واحد

مثل چهار که نصفش ونصف نصفش دو واحدست وزوج الفرد اگر قبول تنصیف بصحیح کند
اما نه تا واحد وقبل از وصول نصفش بواحد کسر پیدا شود مثل شش که نصفش
سه است ونصف سه منکسرست وعدد تام عددیست که چون اجزاء او آنرا عادّه
یعنی کسوری را از آن که عدد آن تواند کرد جمع کنند برابران باشد مثل شش که اجزای عادّه
ان نصف است که سه است وثلث که دواست وسدس که یکیست وحاصل جمع
ایشان همان شش ست وعدد زاید آنکه حاصل جمع اجزای عادّهٔ او زیاده برو شود مثل
دوازده که چون نصفش را که شش است با ثلثش که چهارست وربعش که سه است
وسدسش که دواست جمع کنی پانزده حاصل میشود وناقص آنکه حاصل جمع اجزای عادّهٔ او
کمتر از و شود مثل چهار که حاصل میشود وناقص آنکه حاصل جمع اجزای عادّهٔ او کمتر از و شود
مثل چهار که حاصل جمع نصف وربعش سه میشود وکسری دیگر ندارد واشتمال سبعه بر
جمیع این اقسام سوی آنچه استثنا شد در ضمن ذکر امثله اقسام مذکوره بظهور رسید ثقلت
ثقل الله میزانه ثقیل شدن ترازوی عمل کنایه از بسیاری حسنات وکثرت اعمال
صالحه است وراجح آمدن آن بر اعمال سیئه وبباید دانست که میان اهل اسلام اختلاف
در آنکه میزان در آوردن اعمال وکشیدن آن وران نشاءِ که قرآن وحدیث بآن
ناطق است بر چه نهجست آیا کنایه از بخاطر آوردن انست از روی عدل وانصاف
که کدام رجحان دارد بر دیگری وبطریق مجاز تعبیر از آن بکشیدن در ترازو شده است
یا آنکه در واقع عین اعمال را بکشش در می آورند وبترازوی حقیقی میکشند بطریق سایر
اجناس بعضی شق اول را اختیار کرده اند ومذهب خود ساخته بنا بر آنکه اعمال از
مقوله عرضست وعرض قابل کشیدن بترازو نیست وجمهور اهل اسلام بر احتمال ثانی
رفته اند وکلام را بر حقیقت حمل کرده بواسطه آنکه در قرآن وحدیث وصف آن بسنگینی
وسبکی واقع شده وحمل سنگینی وسبکی بر رجحان وعدم رجحان بحسب کثرت و قلت

عمل بسیار دورست بعضی از ایشان بران رفته اند که صحایف کردار و نامهای
اعمال بکشش در خواهد آمد و بعضی گفته اند که نفس عمل در ان نشاء بصورت جسم
در خواهد آمد و کشیده خواهد شد والله اعلم الورع عن محارم الله باید دانست که
بعض محققین ورع را چهار درجه و مرتبه قرار داده اند اول ورع ارباب توبه و انابت
و آن امریست که اینکس را از فسق و مناهی باز میدارد و اهل آن میسازد که گواهی
او را ارباب شرع ظاهر در معرض قبول آورند دوم ورع ارباب صلاحت و آن
باز داشتن خود است از ارتکاب اموری که شبهه در حلیت و جواز آن بوده باشد
و احتمال حرمت در آن رود از خوف آنکه مبادا از ایشان امری سانح شود بی
اطلاع ایشان که در واقع مخالف بشرع اشرف داشته باشد چنانچه عرب میگویند
مَن رَتَعَ حولَ الحِمی اوشک ان یقع فیه یعنی کسی که در حوالی قورقگاه سیر کند بیم آنست
که در آن داخل شود کنایه از آنکه نباید دران حوالی گردید که مبادا داخل آن شود
و مورد اعتراض گردند و در حدیث از حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه
روایت شده است که دع ما یریبک الی ما لا یریبک یعنی واگذار امری را که
ترا فعل آن در شک نیندازد و بعمل آن که یقین دانی که ترا جایز است ارتکاب آن سیوم ورع
متقین و ارباب تقوی و عفت است و آن عبارتست از باز داشتن نفس است
از ارتکاب امری که هیچ شک در حلیت و جواز آن نباشد از ترس آنکه مبادا
منجر بارتکاب امری شود که حرام باشد چنانچه اشارت بان است کلام معجز نظام
خلاصه کاینات صلوات الله علیه و آله ذوی الکرامات که لا یکون الرجل من المتقین
حتی یدع ما لا بأس به مخافة ما به بأس یعنی کسی در زمره متقین و اهل تقوی در نمی آید تا واگذارد
الخ ارتکاب آن متضمن مقصود و منفی از جانب شارع نیست بواسطه ترس در
افتادن بامری که قصوری داشته باشد و از جانب شرع اذن مبادرت حاصل

نباشد مثل آنکه حکایت کردن از احوال مردم را که هیچ شک در جواز آن نیست ترک
نماید که مبادا منجر بغیبت شود چهارم ورع صدیقین و ارباب صدق و یقینست
و آن باز داشتن نفس است از جمیع آنچه غیر خداست تعالی وحده العزیز و حکمی او و شغل
و در هرچه نگریستن او را و دیدن او ترس آنکه مبادا لحظه از عمر عزیز در غیر یاد و فکر معبود
حقیقی صرف شود و نفس بآن مشغول شود که متضمن حصول قرب باو نباشد فان ذلک
عند هم خسران عظیم و مراد بورع در کلام حضرت مقدسه مصطفوی درین خطبه مشهوره
بود که مرتبه اول باشد از مراتب اربعه مذکوره چه انسان بزیاده بران مکلف نیست
و اگر مرتبه دوم و سیوم نیز اراده شده باشد چندان دور نخواهد بود والله و رسوله اعلم
علی قرنک قرن بمعنی جانب سر است قال فی الصحاح القرن وهو جانب الراس و ذلک
فی سلامة من دینی ذلک اشارت بشهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که
کلام سابق بان از دلالت واضحه هست و فی درین فقره بمعنی مع است چنانچه در آیه
کریمه ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن والانس فی النار مفسرین
گفته اند که فی در فی امم بمعنی مع است چنانچه در آیه کریمه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه در
انچنانست نمایش اول باید دانست که حمل خطب در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بر تضمین معنی وعظ یا تقدیر آن بنفس صحیح باشد چنانچه سبق ذکر یافت اولیست تضمین
از حمل آن بر نزع خافض چرا که تضمین در لغت عرب بیشتر وارد است و بلاغت در
آن بیشتر حاصل چنانچه آن را بعضی مجاز ندانسته اند و بر تقدیری که مجاز باشد متضمن
حذف و اضماری در کلام نیست بخلاف نزع خافض و حق آنست که تضمین حقیقت است
نه مجاز و متضمن اضماری در کلام نیست چه آنچنان نیست که لفظ در هر دو معنی استعمال
شده باشد تا مجاز باشد بلکه لفظ همان در معنی حقیقی مستعمل است و بس و مقصود بالاصالة
از آن معنی حقیقیست نهایتش بتبعیت آن معنی دیگر نیز قصد شده است بی آنکه

یا آنکه بواسطه آن دو معنی دیگر لفظی در کلام مقدر باشد یا در کلام اضماری شده باشد صح

بعد

لفظ مذکور دران مستعمل باشد یا لفظ دیگر در کلام از برای افادهٔ آن مقدر باشد
پس خطب بر تقدیر تضمین در معنی خود مستعمل است بنابرین از متعدی شدن
آن بنفس فهم شده است که معنی وعظ نیز بتبعیت آن مقصود است که باعتبار آن
متعدی بنفس است و همچنین در آیهٔ کریمه وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ که مفسرین حکم
بتضمین معنی حمد کرده اند لفظ تکبر را در معنی خود استعمال یافته است و از متعدی شدن
آن بعلی یافته اند که بتبعیت آن معنی حمد نیز مقصود است بی انکه ارتکاب مجازی
شده باشد یا اضماری در کلام مرعی باشد مگر آنکه گوییم دلالت لفظ بر معنی بتبعیت
معنی حقیقی نیز مجاز است چنانچه بعض بران رفته اند فتدبر تمثیل دوم حق آنست
که آنچه دران نشاه بکشش در می آید نفس اعمال است نه صحایف عمل چنانچه سبق ذکر
یافت و آنچه در رد آن مذکور شد که اعمال عرضند و بوزن در آمدن اعراض در
معرض قبول عقل در نمی آید کلامیست عام پسند که بحسب ظاهر صورتی یافته و آنچه
واقعی اهل تحقیق بران رفته اند آنست که اصل اشیا و حقیقت آن امریست
مغایر صورتی که در نظر حواس ظاهری بآن صورت جلوه گر میشوند و در معرض ادراک
باطنی بآن لباس در می آیند و گاه هست که آن صورت بحسب اختلاف موطن و تبدل
مکان و تغیر جا تغیری یابد و بصورت دیگر میگردد و آن اصل بحال خودست که در هر
مکانی بلباسی جلوه گرست و در هر نشاه بصورتی خود را مینماید چنانچه گفته اند لون
الماء لون انائه یعنی رنگ آب تابع رنگ ظرفیست که در وست و یک آب بسبب اختلاف
الوان ظروف متعدد بالوان مختلف در می آید اما حقیقت اصل مذکور که بعضی تعبیر از آن بسنخ
میکنند و بعضی وجهش می نامند و بعض وجش میگویند امریست که غیر علام الغیوب
کسی پی بآن نبرده است پس در آمدن آنچه درین نشاه در صورت عرضست در نشاه
دیگر بصورت جوهر یا جسم ممکن باشد و در معرض استبعاد نباشد نه مشاهده میشود که آنچه

در اجسام بحس بصر دیده میشود چون در معرض ادراک حس مشترک در می آید از بعضی لوازم
جسمیت که لازم دیدن آن بخوست مثل بودن بهیات خاص و وضع خاص و نسبتی که
بواسطه دوری و نزدیکی باباصره دارد و امثال آن دور میشود و از آن عاریت و آنچه
در بیداری بصورت علم ملاحظه میشود که از مقوله عرض است گاه هست که در عالم خواب
بصورت شیر مینماید و ازین جهت است که ارباب تعبیر شیر را که در خواب دیده شود
بعلم تعبیر میکنند و ظاهر است که در هر دو نشاه اصل یکجوهر است که بواسطه اختلاف
موطن و باعتبار مغایرت نشاه بصور مختلف جلوه گر شده است و بلباسهای غیر مکرر در آمده
و نامهای مختلف پیدا کرده است در موطنی لباس عرضیت را اختیار کرده است
و بآن اعتبار عرضش میگویند و در موطنی کسوت جوهریت در آمده است و بآن
نسبت تعبیر از آن بجوهر میکنند و انشاالله تعالی در همین کتاب حقیقت امر مذکور مشروح
ازین ظهور خواهد یافت والله الموفق انجام طرفه در کلام حضرت در آخر این حد
کرنی سلامة من دینی چون بحسب حقیقت جاری میشت و از کتاب مجاز در آن
شده است محتاج بتوجیه است و هر چند وجه توجیه آن میتوان کرد اول
بطریق استعاره تبعیه که تشبیه شده باشد ملابست و ربط شهادت حضرت امیر ع
بسالم بودن دین در جمع شدن باهم بملابست و مقارنت مظروف بظرف و استعمال
شده باشد لفظ فی در معنی مجازی بعلاقه تشبیه مذکور دوم بطریق استعاره
تمثیلیه که تشبیه شده باشد هیأتی که منتزع است از شهادت و سالم بودن دین و جمع بودن
ایشان باهم بهیأتی که منتزع است از مظروف و ظرف و مقارنت ایشان با یکدیگر
و اکتفا شده باشد از الفاظی که بازای مشبه بهاست بذکر لفظ فی که در دلالت بر مشبهات
مشبه به عمده است و باقی متبعیت آن در ضمن الفاظ منویه ملاحظه باشد و برین تقدیر
لفظ فی مذکور در معنی حقیقی مستعمل خواهد بود نه معنی مجازی سیوم بطریق استعاره بالکنایه

[illegible]

که سالم بودن دین در حال شهادت تشبیه شده باشد و بآنچه ظرف و محل شی واقع میشود و ذکر لفظ فی تخییل آن باشد چنانچه بعض محققین از ارباب تفسیر قوله تعالی أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ را در قرآن برین وجه توجیه کرده اند و معنی اقسام استعاره مذکوره و تخییل پیشتر گذشته است و درین مقام بحثی طویل الذیل هست که مقام را گنجایش ذکر آن نیست و در حواشی که بر مطول نوشته شده است مذکور است کسی که طالب آن باشد بکتاب مذکور رجوع نماید والله الهادی

حدیث دهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ جلیل شیخ مفید علیه الرحمه از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی از محمد بن حسن بن الولید که علمای رجال بثقه بودنش حکم کرده اند از محمد بن الحسن الصفار که اگرچه ابن داود در کتاب رجال ممدوحش دانسته نه ثقه اما ظاهر انست که همان محمد بن الحسن الصفار است که خود ثقه دانسته اوست و مدح مذکور از روی اشتباهست که در اسم او کرده والله اعلم از موسی بن قاسم که پیش همه از ثقات رجال حدیث و مصنف سی جلد کتاب از صفوان بن ابی عمیر که از اعیان ثقات رجالند از معاویه بن عمار که بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و نقلست که عمر او بیکصد و شصت و پنج سال رسیده است و بر سبیل اتفاق عدد مذکور تاریخ سال رحلت اوست از هجرت و تولد او در سال اول از هجرت واقع شده از امام بحق ناطق ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق از آبای بزرگوار عالی مقدار آنحضرت صلوات الله علیهم از امیر المومنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت ان رسول الله صلی الله علیه و آله لقیه اعرابی فقال له یا رسول الله انی خرجت ارید الحج ففاتنی و انا رجل میل فمرنی ان اصنع بمالی ما ابلغ به مثل اجر الحاج فالتفت الیه رسول الله صلی الله علیه

و آله فقال لا انظر الی ابی قبیس فلو ان ابا قبیس ذهبة حمراء انفقته فی سبیل الله
ما بلغت ما بلغ الحاج ثم قال ان الحاج اذا اخذ فی جهازه لم یرفع شیئا و لم یضعه الا
کتب الله له عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فاذا
رکب بعیره لم یرفع خفا و لم یضعه الا کتب الله له مثل ذلک فاذا طاف بالبیت
خرج من ذنوبه فاذا سعی بین الصفا و المروة خرج من ذنوبه فاذا وقف بعرفات
خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمی الجمار خرج من ذنوبه
قال فعدد رسول الله صلی الله علیه و آله کذا و کذا موقفا اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه ثم
قال انی لک ان تبلغ ما بلغ الحاج شرح کلام معجز نظام آن نور دیده آفرینش
در ضمن دو بینش مثل اول خلاصه کلام حبیب خیر الانام علیه و علیهم شرایف التحیة
و السلام آنکه بدرستی که رسول خدا را صلوات الله علیه و آله اعرابی ملاقات نمود
و گفت ای رسول خدای احرام حج بسته بقصد خانه خدای برآمدم و نتوانستم بآن سعادت
رسیده و توفیق آن دریافتم و من مردی ام مال دار بفرما تا از مال خود در راه خدا
آن مقدار بذل نمایم که ثواب آن برابری بثواب حاجی تواند نمود و من از ادراک ثواب
آن محروم نمانم پس رسول خدای صلوات الله علیه و آله بجانب او التفات نموده فرمود ای
اعرابی بکوه ابوقبیس نظر کن بدرستی که اگر کوه ابوقبیس تمام طلای احمر شود و همه را در راه
خدا صرف نمایی و بار باب استحقاق نفقه کنی نتوانی رسید بثوابی که برابری بثواب
حج بیت الله الحرام تواند نمود و بعد از آن حضرت فرمودند بدرستی که هرگاه حاجی شروع
در استعداد و تهیه سفر حج نماید بر ندارد چیزی از اسباب سفر مذکور و نگذارد آن را مگر
حضرت عزت عمت عطیاته بازای هر برداشتن و گذاشتنی بنویسد در صحایف
حسنات او ده حسنه و محو گرداند از نامه سیئات او ده سیئه یعنی ده گناه از گناهان
او را بیامرزد و بلند گرداند مرتبه قرب او را نزد خود ده درجه پس هرگاه بر مرکوب

خود سوار شود بر خذار دم کوب او پایی و نگذارد پایی مگر آنکه حضرت غوث بهر بر داشتنی

و که اشتنی ننویسید بجهة او مثل اول نوشته بود و چون بطواف خانه تک قیام نماید از جمیع

گناهان بیرون آید و چون میان صفا و مروه سعی نماید از جمیع گناهان بیرون آید

و چون بعرفات آید و وقوف عرفات از و بعمل آید از جمیع گناهان بیرون آید و چون بمشعر آید

و وقوف مشعر بجای آرد از جمیع گناهان بیرون آید و چون رمی جمره را بعمل آورد از

جمیع گناهان بیرون آید فرموده اند که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله بر این وجه

موقف موقف از مواقف حج را شمرده اند و در هر موقف فرموده که حاجی چون

در آن وقوف از جمیع گناهان بیرون می آید بعد از آن خطاب باعرابی کرده

فرمود نگاه است تا آن مقدار مال که بوسیله بذل آن بثواب حج بیت الله الحرام

توانی رسید منش دوم لقیه اعرابی اعرابی بفتح همزه منسوبست باعراب که

عبارت از سکان بادیه و متوطنان صحرا اند و سکنه شهرها را عرب میگویند

و عرب اسم جنس است و اعراب جمع آن نیست بلکه اعراب جمعیت که واحد

ندارد چنانچه صاحب صحاح تصریح بآن کرده است انظر الی ابی قبیس ابی قبیس

اسم کوهیست در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که چون اول کسی که بران کوه خانه بنا

کرده است مسمی باین اسم بوده بنام او اشتهار یافته است پس اگر ملاقات اعرابی مذکور

با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است یا جایی که تزدیک بکعبه

بوده ظاهر آنست که نظر در معنی خود مستعمل باشد و مراد دیدن بچشم باشد و الا مراد

دیدن بمعنی دل خواهد بود که بمعنی یاد کردن و بخاطر آوردن است اذا اخذ فی جهازه واخذ اینجا بمعنی

شروع است و جهاز بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده است بمعنی اسباب و ما یحتاج سفر قال

فی القاموس جهاز العروس والسفر بالکسر والفتح ما یحتاجون الیه الا کتب الله له مثل ذلک

ظاهر آنست که مراد از مثل ذلک ده حسنه باشد که در نامه حسنات او نوشته میشود

ومیتواند بود که اعم از ان باشد و از محو سیئات و رفع درجات نیز و امده اعلم خرج
من ذنوبه تشبیه شده است مفارقت او از گناهان و خلاصی از تبعات ان ببیرون
آمدن شخص از خانه یا امثال ان و کلام از قبیل استعاره مصرحه تبعیه است و میتواند بود
که تشبیه باشد گناهان بجامه و پیراهن و امثال آن کنایه از انکه چنانچه آنها بدن را
فرا میگیرند گناهان نیز احاطه بانکس میکنند چنانچه کلام مجید بان ناطق است که
وَاَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ و کلام استعاره بالکنایه باشد و ذکر خروج تخییل آن و
معنی استعاره مصرحه و استعاره بالکنایه و تبعیه و تخییل بیشتر یاد کرده شد فتذکر فاذا
سعی بین الصفا والمروه خرج من ذنوبه یعنی بیرون آمدن از گناهان در جزاء اعمال در این
حدیث یا انکه بعد از بیرون آمدن دیگر بحسب ظاهر بیرون آمدنی میسر نیست میتواند
بود که بواسطه تاکید باشد در دور شدن از گناهان و تعبیر از هر مرتبه دوری بخروج
شده باشد یا انکه مراد بهر خروج و بیرون آمدن مفارقت نوعی از انواع گناه باشد چه گناه
هر چند نوعست بعضی مالیست و بعضی بدنیست و بدنی بعضی قولیست و بعضی فعلی و فعلی نیز
باعتبار اختلاف آلات و اعضا بانواع مختلف میگردد چنانچه از ملاحظه گناهان ظاهر
میشود و از بعضی احادیث و اخبار اختلاف و تعدد انواع آن از راه دیگر نیز فهم
میشود چه در حدیث وارد است که گناهان بعضی باعث تغیر نعمت است و بعضی منشاء
نزول بلا و بعضی موجب تنگی و حبس رزق و بعضی سبب هتک ستر و بیعرضی و بعضی باعث
قرب و نزدیک شدن هلاک و قیاس برین قیاس چنانچه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده که الذنوب التی تغیر النعم البغی والتی تنزل النقم الظلم والتی
تحبس الرزق الزنا والتی تهتک الستور شرب الخمر والتی تعجل الفنا قطیعة الرحم خلاصه
مضمون بصدق مقرون کلام امام علیه السلام انکه گناهی که تغیر دهنده و برگرداننده
نعمت بغی است که عبارت از ستم و تعدی کردن است و علو و زیادتی جستن و امثال ان

وگناهی که باعث نزول بلا و حصول نقمت ظلمت که بمعنی تصرف در حقوق مالی و عرض
مردمست از روی قهر و تعدی و بر خلاف مقتضی عدالت سلوک کردن و آنچه مورث
تنگی رزق و عسرت در روزیست زناست که عبارت از وطی زنان است بر خلاف
قانون شریعت مطهره و آنچه منشاء هتک ستر و رسوائی میان مردمست شرب خمرست
که ام الخبائثش دانسته اند و قرآن و حدیث و اجماع اهل اسلام ناطق است بر حرمت
آن و آنچه متضمن نزدیکی هلاک و فنا و قرب اجل است قطع صلهٔ رحم است که
حقیقت آن سبق ذکر یافت پس همچنانکه هر دوائی اختصاص بازاء مرضی از امراض
بدنی دارد و هر داروی مخصوص برد دفعیست بواسطهٔ بعضی مناسبتها و خصوصیات
که آن دوا را بآن درد نسبتیست بواسطهٔ بعضی مناسبتها و خصوصیات که آن دوا را بآن
مرض و آن دارو را بآن درد نسبتیست مثل ضدیت در کیفیت و تاثیر خاصیت و امثال آن
میتواند بود که هر فعلی از افعال حج را تاثیر اختصاص بتکفیر نوعی از انواع گناه بوده باشد
بواسطهٔ بعضی مناسبات و خصوصیات که غیر علام الغیوب کسی بآن عالم نیست
و مؤید آنست حدیثی که غزالی در احیای علوم روایت کرده است از امام جعفر صادق ع
از آبای بزرگوار آنحضرت از حضرت با رفعت رسالت صلی الله علیه و آله که آن سرور
فرموده ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا الوقوف بعرفه یعنی بدرستی که از جملهٔ گناهان
گناهیست که رفع آن نمیکند و کفارهٔ آن نمیشود مگر وقوف بعرفات که در ضمن
افعال حج واقع میشود و امثال این احادیث و اخبار بسیارست

حدیث یازدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از حسین بن
ادریس از پدرش ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی الخزاز کوفی که ثقه
و معتمد علیه است و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث بسیار روایت

کرده است از موسی بن اسمعیل از پدر او اسمعیل بن امام موسی الکاظم علیه السلام از
والد عالیمقدار او امام بحق عالم امام موسی الکاظم علیه السلام از آبای عالیمقدار آنحضرت
بترتیب معلوم از امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی بن
ابی طالب علیه سلام الله الملک الغالب که ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث
سریة فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر قیل یا رسول الله
و ما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس ثم قال علیه السلام افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین
جنبیه شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش
بینش اول مبرهن است که رسول خدای صلوات الله علیه و آله فرستادند جمعی را از لشکر
هدایت اثر که بر اسم جهاد قیام نمایند چون باز گشتند حضرت فرمودند خوش آمدند
جمعی که بر اسم جهاد اصغر قیام نمودند و جهاد اکبر بر ذمت همت ایشان باقیست
که می باید بآن نیز قیام نمود گفتند ای رسول خدای جهاد اکبر کدام است فرمودند جهاد
اکبر جهاد با نفس اماره است بعد از آن فرمودند که بهترین جهادها آنست که کسی با نفس
خود که در میان دو پهلوی او واقعست جهاد نماید بینش دوم بعث سریه سریه بفتح
سین و کسر راو تشدید یای مفتوحه پاره لشکر را میگویند از پنج نفر تا سیصد نفر یا چهارصد
نفر قال فی القاموس السریة من خمسة انفس الی ثلثمایة او اربعمایة مرحبا بقوم مرحبا از رحب
بضم را گرفته که بمعنی توسعه و فراخیست یا از رحب بفتح را که بمعنی واسع و فراخست
و نصب آن بمفعولیت که حذف آن در کلام لازمست از روی سماع یعنی هرگز از عرب
شنیده نشده که ذکر آن کنند مانند اهلا و سهلا که در اصل اتیت اهلا و وطیت سهلا بوده
و کلام درین تقدیر است که اتیت بکم رحبا و سعة یعنی رو آوردید بسبب آمدن شما توسعه
[margin: یعنی آمده شدم شما رحب و سعت را]
در حال و فراخی در معاش و منال و بای بقوم بای سببیست یا بای مصاحبت و مبرد
که یکی از اعاظم علمای نحوست نصب مرحبا را بمفعول مطلق بودن میداند که درین تقدیر

باشد که رحبت بلاد که مرجا یعنی وسیع ساختی و توسعه و فراخی بخشیدی دیار خود را
بآمدن خود توسعه و فراخی بخشید نی جهاد النفس مراد بجهاد نفس مقهور ساختن و در
تحت حکم خود در آوردن نفس است و وا داشتن او بر ملازمت طاعات و اجتناب
منهیات و در معرض حساب در آوردن او که در سودایی که با پروردگار خود کرده است
فایده او چند شده و نقصان او چند است و تدارک نقصان بچه میتواند کرد یعنی
از اعمالی که متضمن فوز سعادات اخرویت و مثمر ادراک فواید صوری و معنوی چه
بعمل آورده و از اموری که باعث نقصان پذیرفتن مراتب قربت و سبب ناخشنودی
پروردگار از وجه سر زده و جبران بچه میتواند کرد و بریاضت فرمودن و باز داشتن
از نیل مشتهیات و مرغبات در مقام کسر قوای شهوانی و سبعی او در آمدن و
سلوک او را باعتدال آوردن و امر مذکور را وسیلهٔ فلاح و فیروزی خود ساختن
چنانچه بآن ناطق است آیهٔ کریمهٔ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا
یعنی بدرستی که فلاح و فیروزی یافت کسی که در مقام تزکیه و تطهیر نفس در آمده پاک
ساخت دامان عفت او را از آلایشها و ناس رذایل و معایب بسبب قایم داشتن
او بطاعات و اجتناب فرمودن او از منهیات و محرمات یا پرورش داد و نشو
و نما در آورد نهال نجات و رستگاری او را بزلال مواعظ و نصایح و کسب انواع
کمالات و فضایل علی اختلاف التفسیرین و بدرستی که خایب و بی بهره ماند کسی که نفس
خود را در پردهٔ اخفا و نقص داشته از حضیض جهالت و مباشرت مناهی بر نیارد
و باوج فضایل و طاعات نرسانید و گفته اند که تزکیهٔ نفس موجب تصفیهٔ باطن و صفای
خاطر است و هرگاه نفس از شوایب هوا و هوس فرو گذاشته و از آلایش نقص و عیب بر آمده
دل هنیه از لوث تعلقات باسوی مصفی میگردد و از کدورت خیالات باطله
و توهمات فاسده بر می آید و تا آن نشود فوز باین سعادت میسر نیست و عروج باین

پیدا ممکن نی چنانچه شاعر گوید بیت تا نفس مبرا ز مناهی نشود * دل آینه نور الهی نشود *
افضل الجهاد من جاهد نفسه حمل خبر درین کلام که جمله من جاهد نفسه است بر مبتدا که
افضل الجهاد است بحسب ظاهر صحیح نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی ظاهر میگردد پس جهاد
که مصدر است بمعنی اسم فاعل اخذ باید کرد که کلام درین تقدیر باشد که افضل المجاهدین
من جاهد نفسه یا اگر خبر را محذوف دانسته کلام را بر حذف مضاف محمول باید
ساخت تا تقدیر چنین باشد که افضل الجهاد جهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه بعضی استدلال
کرده اند باین فقره ازین حدیث بر آنکه نفس ناطقه مجرد نیست چه اگر مجرد باشد مستغنی
خواهد بود از مکان و درین کلام اثبات مکان از برای او شده پس مجرد نباشد
و حق آنست که حدیث را دلالتی بر مدعای مذکور نیست بلکه کنایه از نهایت قرب و
کمال نسبت نفس است ببدن چه تجرد نفس ناطقه ظاهرتر از آنست که گنجایش اجرای دلیل نفی
آن بوده باشد و براهین قاطعه عقلیه بران قایمست و شواهد صادقه نقلیه بآن حاکم و
مکاشفات ذوقیه باطنه معاضد چنانچه در محل خود مذکور است * حاصلش باید دانست که
جهاد نفس چنانچه این حدیث بآن ناطق است بهترین جهادهاست و حضرت عزت
جل شانه بر ذمت فضل و کرم خود لازم ساخته است که جمعی را که بآن قیام نمایند
در معرض هدایت خود در آورده ایشانرا براه حق که جاده نجات و صراط المستقیم عبارت
از آنست برساند چنانچه در کلام مجید میفرماید که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا یعنی جمعی که در راه محبت ما با نفس خود جهاد نموده اند و او را از مشتهیات خود
باز آورده بطاعات و عبادات و اجتناب منهیات و اکتساب فضایل و کمالات
اخروی وا داشته اند هر آینه هدایت میکنیم ما ایشانرا و میرسانیم براههای خود که
سلوک در آن از ضلالت و گمراهی ایمن بوده بی شایبه شبهه و شک بمقصد رسند
پس بر هر کس واجب است که جهاد نفس را بر خود لازم شناسد و همیشه نفس خود را از

معرض محاسبه و مراقبه داشته از لذات دنیهٔ فانیه باز آورد و در همه حال
متذکر احوال او بوده از حرکات و سکنات و خطرهایی که او را در آنها هست غافل
نباشد و بداند که هر نفسی که از عمر بر می‌آید در قیمت بی‌بها جوهریست گرانمایه که هیچ شیء
از اشیا را قابلیت آن نیست که قایم مقام آن تواند بود یا عوض آن تواند شد بلکه
نقدیست که بآن میتواند خزینه گنجی را از کنوز رحمت الهی که ابد الآباد از رواج فیض آن
بهره‌مند توان بود و نفع آن از وصمت فنا و زوال ایمن و مصون باشد و ضایع
گذاشتن یا صرف کردن آن در امری که متضمن ادراک سعادتی نبوده باشد
نقصانیست بس عظیم و خسرانیست بس بزرگ که هیچ عاقل باختیار پیرامون آن
نگردد که بضعف عقل منسوب نشود و هیچ زیرک و دانا آن را بر خود روا ندارد که نزد
ارباب درک و تمیز نادان و بی‌تمیز نماید پس چون مرغ سحری بخروش و شور سبوح قدوس در آید
و موذن صبح ندای حی علی الصلوة در دهد بادای دوگانهٔ واجب قیام باید نمود
و بعد از فراغ از آن نفس را در محراب مخاطبه خود ساخته با او خطاب باید کرد که ای
نفس مرا بضاعت و سرمایه که توانم وسیلهٔ نجات و رستگاری خود ساخت
سوای این چند روزهٔ عمر فانی نیست و آنچه از آن رفته است در معرض
فنا و زوال در آمده و در حقیقت نقصانیست که برأس المال سرمایه من راه یافته
و این روز نوبتیست که از اجل مهلت حیات آن یافته و حضرت عزت نعمت
زندگانی در آن را بتو ارزانی داشته است تا بعبادت او قیام نمایی و فایده که در
نجات و رستگاری تو باشد در آن بدست آری اگر احیانا ترا اجل مهلت آن
نمی‌یافتی و امروز در سلک اموات منتظم میبودی اینک از خدای خود درخواست
میکردی که حیات امروز دیگر را بتو ارزانی دارد که تدارک ایام گذشته نموده عملی در آن
بجای آوری که متضمن بهبودی و سفیدی و رفع خجالت تو بوده باشد همان پندار که امروز

آن روزست که آرزوی حیات آن کرده و آرزوی ترا برآورده اند و حیات
درازی از تو ارزانی داشته اند و بعمل آر آنچه در آن روز بعمل خواهی آورد و بر تو باد
که حیات این روز را غنیمت شماری و ساعات آنرا ضایع و باطل نگذاری و بدان
ای نفس که شبانروزی بر بیست و چهار ساعت تقسیم یافته است و در حدیث
وارد است که ینشر للعبد لساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة فیفتح له
منها خزانة فیراها مملوة نورا من حسناته التی عملها فی تلک الساعة فیناله من الفرح
والسرور والاستبشار ما لو وزع علی اهل النار لاشغلهم ذلک عن الاحساس بالمها و
تفتح له خزانة اخری فیراها مظلمة یفوح نتنها ویتغشاه ظلامها وهی الساعة التی عصی الله تعالی
فیها فیناله من الهول والفزع ما لو قسم علی اهل الجنة لنغص علیهم نعیمها وتفتح له خزانة
اخری فیراها فارغة لیس فیها شیء وهی الساعة التی نام فیها او اشتغل بشیء من مباحات
الدنیا فیتحسر علی خلوها ویندم علی ما فاته من الربح العظیم الذی کان قادرا علی تحصیله فی
تلک الساعة وهکذا تعرض علیه خزاین اوقاته فی طول عمره یعنی بازای بیست و چهار ساعت
شبانه روزی از برای هر بنده بیست و چهار خزانه مخلوق شده که عمل هر ساعت
بیست و چهارگانه او بامر الهی در یکی از خزاین گذاشته میشود و چون روز قیامت
در رسد یکیک خزانه را بر وی عرض نموده بر روی او میگشایند پس چون خزانه را بگشایند
که تعلق بساعتی داشته است که در اعمال حسنه و کردار نیک صرف شده است
خزانه بنظر آورد مملو از نور رحمت الهی که اعمال حسنهٔ او در آن ساعت بآن تبدیل
یافته پس او را از مشاهدهٔ آن فرح و مسرتی دست دهد که اگر آن را بر اهل دوزخ تقسیم نمایند
جمیع دوزخیان از کثرت التذاذی که ایشان را از آن حاصل شود احساس الم عذاب
ننمایند و چون خزانه را بگشایند که بساعتی تعلق داشته که صرف معصیت و مناهی
و اعمال ناشایست شده بمرتبه تاریک و هولناک و متعفن بنظر آید که اگر هول و فزع

که از مشاهدهٔ آن او را روی نماید بر اهل بهشت تقسیم شود جمیع نعمتها و عیشهای
بهشت بر ایشان منغص شده از لذات آن محروم مانند و چون خزانه را در نظر آورند
که تعلق بساعتی داشته است که آنرا ببطالت و بیکاری گذرانیده است
یا در خواب بسر برده است یا در افعال مباحه که رجحان اخروی نداشته است
صرف نموده آنرا خالی یابد از همه چیز پس حسرت و ندامت تمام او را دست
دهد که چرا با وجود مهلت اجل و قدرت بر پر کردن آن از حسنات بران وجه
سلوک داشته است و همچنین یک یک خزانه از خزاین ساعات هر روز عمر او را
بر وی عرض میکرده باشند و او را حالات متنوعه دست میداده باشد تا باتمام رسد
پس جهد کن ای نفس درین روز که خزاین ساعات آنرا مملو از حسنات سازی تا
با نوار آن از ظلمات قیامت ایمن گردی و چنان مکن که بواسطهٔ اندک کاهلی و میل
باستراحت و فراغت خاطر چنان شود که چون بنظرهٔ تو آورند همه را خالی یابی و بر حسرت
و ندامت تو بران فایده مترتب نباشد و حال تو مثل حال تاجری باشد که بر سودای از
دست رفته تاسف داشته باشد و همیشه بر سودی که از آن مقصور بوده حسرت
میبرده باشد و نفعی بران مترتب نشود چه جای اگر بنحوی سلوک داری که چون در آن را
بر روی تو کشایند از هول ظلمت و آزار نتن و تعفن آن نتوانی قرار گرفت و همیشه
از اثر آن در عذاب باشی اجارنا الله و ایاکم عن ذلک الانجام بدان ای عزیز که
نفس ناطقه انسانی واقعست در میان دو قوت یکی قوت شهوانیه که بآن ادراک لذات
بدنی و حظوظ حیوانی مینماید مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن و غلبکی جستن
بر خصم و امثال آن از لذات عاجله فانیه دوم قوت عاقله که بآن تمیز میکند نیک را
از بد و خیر را از شر و حریص میشود در کسب کمالات عقلیه و تحصیل علوم حقیقیه و اتصاف
بصفات حمیده و تخلق باخلاق پسندیده که متضمن فوز بسعادات ابدیه است و ادراک

فیوض کاملهٔ باقیه وکلام معجز نظام الهی که وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ یعنی نمودیم با انسان
راه خیر و راه شر اشارت است باین دو قوت وهمچنین آیهٔ کریمهٔ إِنَّا هَدَیْنَاهُ
السَّبِیلَ إِمَّا شَاکِرًا وَإِمَّا کَفُورًا که خلاصهٔ معنی آن بنا بر آنچه بعض مفسرین
ذکر کرده اند والله اعلم اینست که بدرستی که نمودیم ما انسان را راه حق و طریق خیر
که در آمدن بآن متضمن رستگاری و نجاتست و راه باطل و سبیل شر را که سلوک در آن
باعث گمراهی و هلاک [illegible]ست که براه حق سلوک خواهد نمود و چون آن نخواهد بود که
داند که نعمتیست از جانب پروردگار او که باو عنایت شده بوظایف شکر گذاری
قیام نموده از جملهٔ شاکران خواهد گشت یا راه باطل را اختیار خواهد کرده و بلای
کفران نعمت گرفتار گردیده در سلک کافر نعمتان مندرج خواهد شد و بعضی گفته اند
که مراد بسبیل در آیه کریمه راه حق و طریق مستقیم است و راه باطل و طریق شر
مقابل آن معلوم میشود یعنی بدرستی که نمودیم ما انسان را راه راست و
طریق حق بنصب دلایل واضحه و انزال آیات بینه یا آنست که قدر نعمت دانسته
بآن در خواهد آمد و شاکر خواهد بود یا از ضعف دیدهٔ باطن از آن عدول نموده بتیه
ضلالت گرفتار خواهد گشت و بکفران نعمت منسوب خواهد گردید پس اگر بدیده
بصیرت درنگری و قوت شهوانی را مطیع و منقاد قوت عاقله سازی هر آینه
بسعادت عظمی و کمالات کبری فایز خواهی بود و بصراط المستقیم که راه نجات و سبیل
حق است خواهی رسید و اگر آنرا بر قوت عاقله سلطنت دهی و چنان کنی که قوت
عاقله اطاعت و انقیاد او را وجهت همت خود ساخته تمامی اوقات خود را در
تحصیل مشتهیات او صرف نمایی و بمقتضای رضا و اراده او جاری داری از اهل ضلالت
و هلاک گردیده در معرض عتاب خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِینًا در خواهی آمد ای عزیز وجود
تو نسخهٔ مختصریست از عالم الهی و آنچه درین عالم موجودست از بسایط و مرکبات د

مجردات و مادیات همه در تو موجود است و تو خود عالم کبیری بلکه عالم اکبر چنانچه
بآن ناطق است کلامی که منسوب است بسرخیل ارباب حال و سرچشمه جویبار هدایت
و کمال امیر المؤمنین و سید الموحدین صلوات الله علیه و آله اجمعین که نظم
دواؤک فیک و ما تبصر * و داؤک منک و ما تشعر * و تزعم انک جرم صغیر * و فیک انطوی
العالم الاکبر * و ترجمان رعایة اللفظ مع اصله در ضمن این رباعی در معرض بیان
می آید رباعی از نسخه دوای تو اگر با خبری * هم از تو بود درد اگر در نگری
از خود دی جسم بشری بو نبری * تو عالم اکبری چه شد گر بشری * و بدانکه هر چه در
عالم کون و فساد موجود است ترا بنحوی ز انحا شباهتی بآن حاصل است و از
یگانه نسختی نهایتش آنچه در تو بیشتر ظهور دارد و ربط آن از اشیاء دیگر بتو
زیاده است چهار صفت است اول ملکی که ترا بر افعال ملایکه مقربین و اخلاق
فرشتگان خجسته آیین ترغیب و تحریص نموده بر عبادت و طاعت پروردگار
و تلاش تحصیل قرب و رضای خالق لیل و نهار میدارد دوم سبعی که ترا بر
افعال سباع و اطوار حیوانات درنده مثل دشمنی و سرعت انتقام و غلبه جستن بر خصم
بدشنام دادن و زدن و کشتن و امثال آن ترغیب میفرماید سوم بهیمی که باعث
بر انگیختن شهوت و شره است بخوردن و آشامیدن و جماع کردن و آنچه مانند
آن باشد از افعال بهایم چهارم شیطانی که خصال شیطان لعین را از مکر و حیله
و شعبده و امثال آن در نظر تو جلوه استحسان داده و طبع ترا بجانب آن مایل
میسازد بلکه اگر نیک در نگری می یابی که هیکل وجود تو محل اجتماع چهار جنس است
مترجم گوید * چون در نگری بدیده بینایی * یابی تن خویش را عجب اوانی * کاینجا سگ و
خوک و ملک و شیطانی * جمع آمده بر بساط استیلایی * سگ عبارت از قوت غضبیت که
بآن انتشار از یکدیگر تفرقه کرده و در مقام انتقام از بنی نوع خود بشتم و ضرب و قتل

و ایشان آن وری آیی و خوک کنایه از قوت شهوانی که چون بر تو غالب شد نیک را
از بد و خیر را از شر فرق نکرده بمقتضای اراده او مبادرت مینمایی و شیطان
حیله و تزویر تست که بان شر را در کسوت خیر درمی آوری و باطل را در لباس حق
جلوه ظهور میدهی پس اگر بجهاد این سه دشمن خانگی قیام نموده رفع کید
و مکر شیطانی کردی و سگ و خوک را برهم انداخته غلبهٔ خوک را انبساط ولا
دادن سگ بر و درهم شکستی و گیرندگی و بیجایی سگ را بشیرک ساختن و حمله
دادن خوک بر و از خود رفع کردی و چنان شد که هر سه در قلاده فرمان برداری
و اطاعت تو در آمده مقهور و محکوم تو شدند هر آینه از صحبت ملک بهره مند
گشته برتبهٔ ملکی فایز خواهی شد و بمؤدای این حدیث از عهدهٔ قیام بافضل الجهاد
برآمده ذمت همت خود را از اقدام بآن بری خواهی ساخت و کار دنیا و آخرت تو
نظام یافته عاملان عدل و انصاف در مملکت بدن تو که عالم اکبر [illegible]
راه عمل خواهند یافت و چنان خواهد شد که هیچکدام قدم از جادهٔ استقامت
بیرون نتوانند نهاد و اگر العیاذ بالله در جهاد با ایشان مساهله و کاهلی نموده
دقیقهٔ خود را معاف داشتی و ذرهٔ رعایت جانب ایشان ننمودی هر آینه
ترا ذلیل و منقاد حکم خود ساخته بزیر لجام اطاعت و انقیاد در می آورند و
بر تو سوار شده بهر جانب که ارادهٔ ایشان تعلق گرفت میرانند و چنان
میشود که همگی اوقات تو صرف تحصیل مشتهیات و حصول مرادات ایشان شود
و تو در معنی همیشه بعبادت کلب و خنزیر مشغول خواهی بود و پرستش ایشان اقامت
خواهی داشت چنانچه حال اکثر ابنای این زمان است که همگی همت ایشان مصروف
اطاعت شکم و فرج است و شب و روز عداوت و نفاق مردم را شعار و دثار
خود ساخته بلوازم آن قیام دارند و طرفه تر آنکه کافران را بر پرستش اصنام الکار

مینمایند و بر عبادت ایشان بضعف عقل و نادانی منسوب میسازند و حال آنکه
اگر بدیدهٔ انصاف درنگرند و پردهٔ غفلت از روی کار خود برداشته حقیقت
امر را بر وجهی که بر ارباب کشف و ریاضت منکشف میشود بعین الیقین مشاهده
نمایند هر آیینه جمعی را یابند که گاهی دست خدمت بر سینهٔ اطاعت
نهاده بعبادت خوک مشغول اند و دامان اعمال خود را در خدمت او چین کرده
گاهی بجهت او در رکوع اند و گاهی در سجود و همیشه انتظار دارند که بخدمتی از جانب
او مامور شوند تا بذل جهد خود نموده بنهایت سعی و کوشش در تحصیل مراد او بتقدیم
رسانند و گاهی در ملازمت سگی بدو زانوی ادب در آمده بپرستش او قیام دارند
و شب و روز در فکر آنند که از جانب او چه اشارت صادر شود که در حال بمقتضای
آن عمل آرند و همگی همت ایشان مصروف آنست که در آنچه رضای شیطان
مقرون بآن باشد و ارادهٔ او بآن تعلق گیرد و متضمن خشنودی و مسرت او
باشد ساعی باشند و در سرانجام حیلها انگیزند چرا که هر یک از کلب و خنزیر مذکور
او در پی انگیزانند که ایشان را بر خدمات خود بدارند و مشتهیات خود را از ایشان طلبند
پس در حقیقت عبادت و طاعت شیطان میکرده باشند و در سلک جمعی که از جانب حضرت
عزت در معرض این خطاب اند که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا
الشیطان انه لکم عدو مبین یعنی معهود نبود مرا با شما ای فرزندان آدم و نگفتم شما را که
عبادت شیطان مکنید که او دشمنیست مر شما را و دشمنی ظاهر پس ای عزیز باید که در
همه حال مستحضر احوال خود باشی و از حرکات و سکنات و قیام و قعود و تکلم و سکوت
خود غفلت جایز نداری که مبادا چنان شود که تمام عمر تو صرف عبادت شیطان
و اطاعت کلب و خنزیر شده باشد و آن نهایت ظلمی باشد که بر خود روا داشته باشی
چرا که نفس خود را که در ملک بدن تو حاکم و مالک آفریده اند در آن وقت محکوم و مملوک

جمعی داشته خواهی بود و با آنکه توانی سید و مولی بود خود را بنده و فرمان بردار
گردانیده و بواسطه آنکه عقلی که بتو کرامت شده مرتبه او را در اقلیم بدن
مرتبه ریاست و سلطنت است و جمیع قوی و آلات و حواس را مقرر داشته
که در اطاعت و فرمان او باشند تو او را خادم و مطیع ساخته حکم جمعی را بر وجاری
ساخته خواهی بود و بعض مفسرین در تفسیر آیه کریمه وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمٰوٰتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ گفته اند که سبب آنکه ما فی
السموات و ما فی الارض را در قبضه تسخیر تو در آورده اند آنست که تو خود را مسخر هیچ
شی از نها نسازی و چنان نکنی که چیزی از انها ترا در حیطه تسخیر خود تواند در آورد
بلکه مسخر کسی باشی که سماوات و ارض و ما فیها همه گردن بندگی در حلقه تسخیر او در آورند پس
با وجود این همه عنایت و فضل الهی که شامل حال تو شده است و ترا در مرتبه
داشته اند که مخلوقات عالم بالادم از تسخیر تو میرنند بواسطه آنکه تو سر به تسخیر دیگری
فرو نیاری و بعبادت غیری قیام ننمایی هرگاه تو خود را در قبضه تسخیر دیگران در آورده
عبادت و اطاعت ایشان را بر عبادت و اطاعت او اختیار نمایی و فضل او
بر خود ضایع و ناچیز گذاشته در مقام کفران نعمت او در آیی و با آنکه ترا بواسطه
آنکه عبادت او کنی آزاد کرده است از بندگی ما سوا تو خود را بنده و منقاد
دیگران ساخته دست از عبادت او باز داری هیچ شک نیست که از اهل
ظلم و عدوان خواهی بود و از حضرت جل شانه در معرض این خطاب که أَفَتَتَّخِذُونَهُ
وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا یعنی آیا فرا میگیرید
شیطان و ذریت و اتباع او را دوستان و معاون امور خود از غیر من یعنی مرا گذاشته
ایشان را دوست و ولی امور خود میسازید و اطاعت و فرمانبرداری ایشان را
وجهت همت خود ساخته جل من انگاشته اید و حال آنکه ایشان مر شما را

دشمنند به به نیست که ظالمان و ستمکاران از برای من قرار داده و الله تعالی عن ذلک علواً کبیراً

حدیث دوازدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابرهیم از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه که در ضمن حدیث هشتم ذکر احوال ایشان شد از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و اله ان الله عز و جل لیبغض المؤمن الضعیف الذی لا دین له فقیل له و ما المؤمن الذی لا دین له یا رسول الله قال الذی لا ینهی عن المنکر قال مسعدة و سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر اواجب هو علی الامة جمیعاً فقال لا فقیل له و لم قال انما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر لا علی الضعفة الذین لا یهتدون سبیلا و الدلیل علی ذلک من کتاب الله عز و جل قوله تعالی وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ کما قال عز و جل وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و و دنمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش

بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدای صلوات الله علیه و اله که بدرستی که حضرت عزت جل ذکره دشمن میدارد مومن ضعیف الایمانی را که نبوده باشد مراو را دین کامل گفتند که هست مومنی که دین کامل ندارد ای رسول خدای حضرت فرمودند مومنی که مباشر نهی منکر نشود و مردم را از مباشرت منهیات و ارتکاب محرمات باز ندارد و راوی مذکور گوید از امام علیه السلام سوال کردند از امر معروف و نهی منکر که آیا آن واجبست بر جمیع امت امام علیه السلام فرمودند نه بر جمیع امت واجب نیست بلکه مخصوص بعضست گفتند بکه مخصوصست و سبب اختصاص چیست امام علیه السلام فرمودند بر کسی واجبست که قدرت بران

داشته باشد و چون بدان مقام شود مردم اطاعت او کنند و داند که معروف
کدام است و منکر کدام نه بر جمعی از ضعیفان امت که بران قادر نباشند و ایشانرا
حالت تمیز معروف از منکر و منکر از معروف نبوده باشد و دلیل بر انکه وجوب
آن ببعض امت اختصاص دارد کلام الهیست در قران مجید که وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ
أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی باید که بعضی از
شما ای امت محمد امتی باشند که مردم را بخیر خوانند و مامور سازند ایشان را
بمعروف و فعل خیر و باز دارند از منکر و مبادرت بمنهیات پس وجوب آن خاص
باشد ببعض امت و نسبت بجمیع امت عموم نداشته باشد چنانچه اخبار الهی از حال امت
موسی علی نبینا و علیه السلام مشعر برانست قال الله عز و جل وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى
أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ یعنی از قوم موسی گروهی اند که مردم را هدایت میکنند
بسبب حق و راستی که با ایشان است و بحق و راستی عدل میکنند میان مردم یعنی
دوم ان الله عز و جل لیبغض المومن الضعیف مراد بدشمنی حضرت عزت جل و کرم
آنست که با او بر وجهی سلوک نماید که کسی که با کسی دشمن باشد با او بران وجه سلوک
میداشته باشد و عاید سازد با او آنچه بر دشمنی و عداوت مترتب است یعنی
خواهی بر او برین قیاست اکثر صفاتی که بحضرت عزت تعالی و عز نسبت میدهند مثل
رحمت که در لغت بمعنی رقت قلب مذکور مترتب میشود بحضرت عزت اسناد میکنند
و او را تعالی وحده العزیز رحیم میگویند و آن در گذرانیدن از زلات و تقصیرات است
و بخشیدن مظالم و عفو سیئات و بذل احسان و ایصال نعمت بی پایان و الا مرتبه
کبریای بلند ترست از اتصاف باشال این صفات کاهی که بمعانی خود مستعمل باشد
الذی لاینهی عن المنکر مراد بمنکر درین مقام هر امریست که از جانب شارع حکم بحرمت
آن شده باشد و در نظر شرع فعل آن قبیح نماید و مراد بمعروفی که در مقابل آن مستعمل

و ایں باشتن وان است بجانب مردم ... بعنی از ... برای ... قلب

میشود حسنیت که فعل آن بر ترک بحسب شرع اقدس رجحان داشته باشد شامل واجب
و سنت نه حسنی که در مقابل حرامست که شامل مباح و مکروه نیز هست اما مراد بمعروف
در قول راوی که سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
و در کلام امام علیه السلام در جواب او اخص از معنی مذکورست و بمعنی واجبات
چه امر بسنت بر عکس واجب نیست بلکه سنت است و مراد از وجوب بر جمیع امت
که راوی سوال از آن از امام علیه السلام کرد وجوب آنست بر هر فرد علی التعیین
خواه قادر باشد بران و خواه نباشد و خواه عالم بمعروف و منکر بوده باشد و خواه
جاهل والدلیل علی ذلک یعنی دلیل بر وجوب آن بر بعض امت آیه مذکورست
پس اشار الیه ذلک امری خواهد بود که از حصر وجوب بر جمعی که بصفات مذکوره اتصاف
داشته باشند لازم می‌آید که وجوب بر بعض است نه نفس حصر چنانچه از عبارت
ظاهرست چه دلالت آیه مذکوره بر حصر مذکور در معرض منعست ولتکن منکم امة کلام
کلام امام علیه السلام صریحست در آنکه من درین آیه من تبعیضیه است پس آنچه در بعض
تفاسیر مذکورست که من مذکور من بیانیه است یعنی باید که باشید شما امتی که بامر معروف
و نهی منکر قیام نموده باشید از صواب دور باشد و بعد از تصریح حضرت در حدیث
بر خلاف آن از معرض اعتبار ساقط والله اعلم فهذا خاص غیر عام یعنی امر الهی
و طلب او از بندگان امر معروف و نهی منکر را مخصوص ببعض امت است
و عام نیست که شامل جمیع امت باشد نمایش اول باید دانست که علمای امامیه
رضوان الله علیهم اجمعین خلاف کرده اند در آنکه وجوب امر معروف و نهی منکر که تعبیر
از آن بحسبه تعبیر میکنند وجوب عینی است یعنی بر هر فرد از افراد جمعی که شروط وجوب
آن در ایشان متحقق باشد بخصوصه واجبست مانند نماز و روزه و امثال آن یا وجوب
کفائیست که تا کسی مرتکب آن نشده است بر هر فرد از ایشان واجب است و چون

بعضی بآن قیام نمودند از دیگران ساقط میشود مثل نماز میت و جواب سلام و
امثال آن شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ ابو القاسم حلی و ابن ادریس و جمعی از متاخرین
علمای که از آن جمله شیخ شهید است در شرح ارشاد و شیخ علی اعلی الله شانه در
بعض مصنفات خود بر وجوب عینی رفته اند و بقیام بعضی از ایشان ساقط نمیدانند
و سید مرتضی علم الهدی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین مطهر علیهم الرحمه و بعضی دیگر از
متاخرین مثل شیخ زین الدین رحمه الله واجب کفایی میدانند و حکم کرده اند بآنکه
هرگاه جمعی بآن قیام نمایند و ظن حاصل شود بآنکه قیام ایشان بآن در حصول مقصود
کافیست از دیگران ساقط میشود و ایشانرا بر عدم ارتکاب آن اثمی نخواهد بود و ما
از برای تحقیق محل نزاع و توضیح مقام در مقام ایراد مثالی درآمده میگوییم هرگاه
فرض کنیم که در شهری شخصی بترک نماز و شرب خمر مثلا اقدام مینموده باشد و در آن
شهر ده نفر باشند که شروط وجوب حسبه در ایشان متحقق باشد و از قیام بآن ضرری حالی و
مالی بایشان عاید نشود و چون یکی از ایشان شروع در آن نماید و بر فعل او ترتب اثر
مطلوب که مداومت آن شخص است و بنماز و باز آمدن او از شراب خمر مظنون
دیگران باشد بمجرد ظن مذکور قبل از آنکه اثر مذکور بر فعل آن یک کس مترتب شود و
و آن شخص ترک فعل خود کند آیا وجوب حسبه از نه نفر باقی ساقط میشود یا بر ایشان نیز واجبست
که با وجود ظن مذکور با او مشارکت نمایند و اگر در آن مساهله کنند آثم خواهند بود جمعی که
بر وجوب عینی رفته اند شق ثانی را اختیار کرده اند و بقاعد نه نفر باقی را با وجود
ظن مذکور تجویز نکرده اند و جمعی که واجب کفایی میدانند میگویند مشارکت دیگران
با او واجب نیست و بمجرد شروع آن یک کس در آن از ایشان ساقط میشود و
جماعت اول استدلال کرده اند بر مطلب خود بصدر این حدیث چه ظاهرش دلالت
بر وجوب حسبه بر هر مومن دارد و بعض احادیث دیگر که در معنی آن ترد کمیند مثل حدیثی

که روایت شده است از امیر المؤمنین علیه السلام که من ترک انکار المنکر بقلبه و یده و
لسانه فهو میت فی الاحیاء یعنی هر کس ترک کند نهی منکر و انکار از اهل خود یا
بزبان خود چنانچه بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد میتی خواهد بود در میان زندها و اشیای
که بر حیات مترتب است بر زندگی او مترتب نخواهد بود و روایتی که منقول است از
امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند باصحاب خود که انه قد حق لی ان
اخذ البری منکم بالسقیم وکیف لا یحق لی ذلک و انتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرونه
علیه ولا تهجرونه ولا تؤذونه حتی یترکه یعنی بدرستی که سزاوار است مرا که بیگناه شمارای
اصحاب در عداد گناهکاران در آورده مواخذه نمایم و چون مرا این معنی سزاوار
نباشد و حال آنکه بشما میرسد که مردی از شما مبادرت باعمال قبیحه مینماید و انکار فعل
او نمیکنید و از و دوری نمیجویید و او را در معرض ایذا و آزار در نمی آورید تا ترک آن
کند و امثال این احادیثی که درین باب وارد است استدلال مذکور بر وجوبیت
که مشاهده میشود یعنی ضعیف است و دلالت احادیث مذکوره بر زیاده از وجوب
مطلق در معرض منع و صدر این حدیث نیز نص بر مطلب مذکور نیست چنانچه بعد از
رجوع بمعنی آن ظاهر میشود و جمعی که واجب کفائی میدانند استدلال کرده اند بآیه
کریمه ولتکن منکم که با ترجمه اش سبق ذکر یافت و بقول حضرت در آخر این
حدیث که و هذا خاص غیر عام و بخاطر میرسد که آیه و حدیث مذکور هیچکدام زیاده
برین دلالت ندارند که امر مذکور بر جمیع افراد امت واجب نیست و قایلین بوجوب
عینی نیز بآن قایلند چه ایشان نیز بر جمعی که جامع شرایط آن نباشند واجب
نمیدانند و زیاده ازین نمیگویند که بر بعضی که جامع شروط مذکوره باشند بر هر فرد بخصوصه
واجب است و بفعل دیگری از و ساقط نیست و هیچ یک از آیه و حدیث دلالت
ندارد بر آنکه از جمعی که جامع شرایط مذکوره باشند هرگاه از بعضی مبادرت بآن واقع شود

اول انکار بدل دوم مراتبش مذکور خواهد شد و دوم انکار بزبان که اول مراتبش
نصیحت است و آخر مراتبش توبیخ و ملامت و سیوم انکار بدست که عبارت از
شکستن آلات فسق و دور کردن فاعل آن از ارتکاب فعل مذکور و زدن او اگر بانکار بدنی و
لسانی متاثر نشود و امثال آن و آنچه ازین مراتب بشروط اربعه مذکوره مشروطست
مرتبه دوم و سیوم است و اما مرتبه اول یعنی انکار بدل وجوب جمیع انواع آن مشروط
بجمیع این شروط نیست بلکه آن بر چند نوع است و هر نوع را حکمیست اول
اعتقاد وجوب فعلی که ترک شده و حرمت فعلی که بعمل آمده و ترتب عقاب
الهی بر فعل و ترک مذکور و رضا نداشتن آن و وجوب این نوع همین مشروط بشرط
اول است که علم بوجوب و حرمت باشد و بعدم تحقق شروط دیگر ساقط نمیشود دوم
دشمن داشتن تارک معروف و فاعل منکر بر ترک و فعل مذکور که بغض فی الله که در بعض
احادیث امر بآن واقعست عبارت از انست و وجوب آن مشروطست بشرط
اول است و بشرط ثالث و رابع که تجویز تاثیر و عدم ترتب ضرر است مشروط نیست
سیوم اظهار کراهت خاطر بفاعل و تارک مذکور که بغیر زبان و دست باشد مثل عدم
مکالمه و ترک اختلاط و امثال آن و این نوع ازین مرتبه بنسبت مراتب دیگر مشروط
بجمیع شرایط اربعه است و بعدم تحقق یکی از آنها وجوب آن ساقط نهایتش شمردن آن
از انواع انکار قلبی که از توهم وقوع یافته مبنی بر مسامحات که دران کرده اند و از تقریر
ظاهر شد که آنچه شیخ ابوالقاسم و علامه علیهما الرحمه و جمعی دیگر از فقها بآن رفته اند که
انکار قلبی بهیچ یک از شروط اربعه مذکوره مشروط نیست از جاده استقامت بر کنار رفته مخفی
نماند که اطلاق نهی بر هر یک از انواع انکار قلبی بطریق مجازست و همچنین اطلاق امر و نهی شرعی
بر جمیع انواع حسبه سوای بعض افراد امر و نهی لسانی نهایتش شاید اطلاق مذکور حقیقت
شده باشد و در معرض اصطلاح اهل شرع در آمده پس تخصیص تجویز مرتبه اولی از

مراتب انکار قلبی که از کلام بعض علمای ما ظاهر میشود محل بحث باشد چه اگر مراد ایشان
تجوز لغویست تخصیص را وجهی نخواهد بود و اگر مجاز شرعی اراده کرده اند مجاز بودن نوع
اول نیز در معرض منع است فقد بر الختام باید دانست که آنچه از شروط حسبه
در کتب علمای ما رضوان الله علیهم مذکور است و همه بران اتفاق دارند این چهار شرط است
که سبق ذکر یافت و بعض شرط دیگر نیز اعتبار کرده اند و آنرا شرط خامس دانسته
و آن اجتناب آمر و ناهی است از محرمات و ارتکاب مناهی یعنی کسی که مبادرت
بامر معروف و نهی منکر میکند میباید خود مرتکب مناهی نباشد و جاهلان شده استدلال
کرده اند بر مطلب مذکور بچند دلیل اول آیه کریمه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکوئی یعنی مبادرت بطاعات و اجتناب
از مناهی و فراموش میکنید نفسهای خود را و یا آنکه اولی است بامور ساختن بآن
و دست از آن باز میدارید کنایه از آنکه آنچنان نباید کرد دوم قوله تعالی
كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ یعنی بزرگ گناهیست نزد پروردگار
شما آنکه گوئید و بفرمایید بمردم چیزی را که خود آنرا بعمل نیاورده باشید سیوم
حدیثی که روایت شده است از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله
که مررت لیلة اسری بی بقوم تقرض شفاههم بمقاریض من نار فقلت من انتم فقالوا کنا
نامر بالخیر ولا ناتیه وننهی عن الشر و ناتیه یعنی شبی که مرا بمعراج میبردند گذشتم بر جمعی
که لبهای ایشان را بمقراضهای آتشین قطع میکردند از ایشان پرسیدم که شما چه کسانید
و بچه گناه مستوجب این عقوبت شده اید گفتند بودیم ما جمعی در دار دنیا که مردم را بخیر
و اعمال نیک مامور میساختیم و خود مبادرت بآن نمینمودیم و ایشانرا از مناهی منع میکردیم
و خود مرتکب آن بودیم و دامان کردار ما بآن آلوده بود چهارم آنکه هدایت کردن غیر
فرع هدایت یافتن است و برپای داشتن غیر بعد از برپای بودن و گفته اند ان الاصلاح

زکات نصاب الصلاح یعنی بصلاح آوردن اعمال غیر زکات صلاح اعمال خودست
پس چنانچه تا مال بنصاب نرسد ادای زکات آن واجب نیست تا اعمال نیز
بنصاب خود که صلاحست نرسد اصلاح اعمال غیر که زکات آنست مناسب
نبود و حق آنست که امر مذکور شرط نیست و بر کسی که خود مرتکب معاصیست
دیگری نیز مشاهده آن مینماید دو چیز واجبست ترک فعلی که خود مرتکب آنست
و انکار غیر بر فعلی که از و مشاهده نموده است و بترک یکی از دو واجب دیگر از و ساقط نمیشود
و این حدیث و بعضی دیگر احادیث که دلالت بر وجوب حسبه دارد چنانچه دلالت بر
وجوب آن بر عادل دارد دلالت بر وجوب آن بر غیر عادل نیز دارد و انکار
که از آیتین مذکورتین فهم شده اشعاری بتخصیص وجوب ندارد چه انکار مذکور بر عدم مبادرت
اوست بانچه دانسته است که معروف است و بمردم میگوید و ایشان از ان بیدارند
نه بر قول و فعل مذکور و همچنین آنچه حدیث معراج افاده آن کرد ترتب عقاب مذکور است
بر عدم اتیان ایشان بانچه بآن امر میکردند و اتیان ایشان بانچه مردم را از آن باز
میداشتند نه بر امر و نهی ایشان و اما امر فرعیه و بعض تشبیهات که مذکور شد
کلامیست شعری و قابلیت آن ندارد که دلیل احکام شرعی واقع تواند شد و نیز قایل
باین قول زیاده بر عدالتی شرط نکرده است و هیچ شک نیست که از عادل نیز گاهی
و اگرچه بر سبیل ندرت باشد صغیره سر میزند پس اگر استدلال مذکور تمام باشد عدم جواز
آن بر عادل نیز لازم می آید که امر معروف و نهی منکر جایز نباشد مگر بر کسی که هرگز
از و معصیتی بوجود نیامده باشد نه صغیره و نه کبیره و آنچنان کسی نیست مگر معصوم پس وجوب
حسبه درین وقت که معصوم در میان غیبت هیچ کس واقع نباشد و راه آن
بالکلیه مسدود باشد و التزام این معنی ظاهرست که چه صورت دارد

حدیث سیزدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از ابی جعفر
محمد بن یحیی العطار القمی که شیخ علمای زمان خود بوده و حدیث بسیار ازو روایت
شده و چند کتاب در حدیث تصنیف دارد و ثقه و جلیل القدر است از احمد
بن محمد و جمعی از راویان حدیث ما که مراد اینجا علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبد الله
و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی است از سهل بن زیاد رازی که از امام محمد
تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام هر سه حدیث روایت
کرده است و اگرچه بعض علمای رجال مثل نجاشی و غیره ضعیفش دانسته اند و نسبت
کذب و فساد مذهب باو داده اما شیخ طوسی در بعض تصانیف خود ثقه اش دانسته
والله اعلم از حسن بن محبوب کوفی که ثقه و جلیل القدر است و از اصحاب امام رضا
بوده و از شصت کس از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث نقل کرده است
و بعضی او را از جماعتی شمرده اند که اجماع اصحاب یعنی علمای شیعه منعقد شده است
بر آنکه آنچه روایت آن از یشان بصحت رسیده صحیحست و همه کس تصدیق
ایشان بفقه و علم کرده و وفات او در سال دویست و چهار هجری اتفاق
افتاده رحمه الله علیه از ابی حمزه ثمالی که از رجال مقبول حدیث است و بعض
ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و گفته اند که امام رضا علیه السلام فرموده اند
که او لقمان عصر خود بوده و از امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام
هر دو حدیث روایت کرده است از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام
که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع الا ان الروح
الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب
و لا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فان الله تعالی قسم
الارزاق بین خلقه حلالا و لم یقسمها حراما فمن اتقی الله و صبر اتاه رزقه من حله و من هتک

حجاب ستره الله عز و جل و اخذه من غیر حله قصّ من رزقه الحلال و حوسب علیه یوم
القیمه **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش
بینش اول فرموده است رسول خدای صلوات الله علیه و آله در اثنا حجة الوداع
که آخرین حج آن سرور بوده بدرستی که جبرئیل امین در دل من دمید و بخاطر من
آورد که نمیرد و بعالم آخرت نقل نکند هیچ نفسی از نفوس انسانی تا روزی که از برای
او مقدر شده است تمام و کمال باو عاید نگردد پس بترسید از خدای تعالی و عصیان
او مکنید و اجمال کنید در طلب روزی یعنی که بسیار و کوشش زیاده در تحصیل آن منمایید
و شب و روز از پی آن در تک و پوی مباشید که آنچه مقدر است آن نیز شما میرسد
و باید که دیر رسیدن روزی مقدر شما را بر آن ندارد که بواسطه آن مرتکب عصیان
خدا شوید و معصیت او را وسیله تحصیل آن سازید که بدرستی که رزاق بی منت
عم عطیاته روزی بندگان خود را از وجه حلال بر ایشان قسمت کرده است
و نصیب هر کس را فراخور مرتبه و حال او تعیین نموده و از وجه حرام قسمت از او
بر ایشان مقرر نداشته است و روا نداشته که از حرام اخذ آن نمایند پس کس
از جادهٔ پرهیزکاری قدم بیرون ننهد و بر تاخیر و دیر رسیدن قسمت او با وصبر و شکیبائی
پیش آورد هر آینه روزیی که از وجه حلال قسمت او شده است باو عاید
میشود و کسی که رعایت حرمت اوامر و نواهی الهی ننموده پرده ناموس هیبت را
بناخن معصیت بدرد هر آینه بریده میشود وظیفه روزی او از وجه حلال و
چنان میشود که قسمت مقدر نیز باو نرسد و روز قیامت او را در موقف حساب
در آورند و حساب آنرا از و طلب داشته بر ارتکاب آن عقاب نمایند
بینش دوم نفث فی روعی نفث بنون و ثای سه نقطه بمعنی نفخ و دمیدن است
و روع بضم را و سکون واو بمعنی عقل و دل و حاصل معنی آنست که در ضمن بینش اول

مذکور شد و اجملوا فی الطلب اجمال در طلب چنانچه گذشت کنایه از ترک کد و
کوشش بسیارست در طلب و قول حضرت صلوات الله علیه و اله که فاتقوا الله و اجملوا
فی الطلب دو محمل دارد اول آنکه مراد این باشد که بترسید از خدا تعالی درین کد و
کوشش کنایه از آنکه مباورت بآن ننمایید چنانکه میگویند اتقوا الله فی فعل کذا
باین معنی که مباشر آن فعل مشوید دوم آنکه مراد این باشد که اگر شما شیوه پرهیزکاری
پیش گیرید و از خدای خود ترس داشته باشید احتیاج بکد بسیار و تعب زیاده
در بدست آوردن روزی نخواهید داشت و روزی حلال شما بی آن بشما خواهد
رسید و اشارت باشد بمودی آیه کریمه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه
من حیث لا یحتسب که خلاصه تفسیرش والله اعلم آنست که کسی که شیوه تقوی و
پرهیزکاری پیش گرفته از خدای تعالی بترسد حضرت عزت بیرون شد
او را از امور او باو کرامت کند و رزق او را باو رساند از وجهی که گمان او بآن
بی خبر د باشد ولا یحملکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بمعاصی الله یعنی لا یبعثکم
ولا یجیئکم وان تطلبوه ان مصدریست که فعل را بتاویل مصدر میبرد و مصدری
که از انضمام ان با معمولش بیرون می آید منصوبست بنزع خافض و کلام درین
تقدیرست که لا یبعثکم استبطاء شیء من الرزق علی طلبه بالمعصیة یعنی برنیانگیزاند
و ندارد شما را دیر رسیدن روزی حلال که بجهت شما مقدرست بر آنکه طلب نمایید
آنرا از معصیت و مباورت بعصیان الهی قسم الارزاق بین خلقه حلالا لاحلالا
درین کلام بحسب ترکیب حال است از ارزاق که مفعول قسم است و نصبش بر
حالیت است یا مفعول قسم است بتضمین معنی جعل و نصبش بر مفعولیت و کلام باین اول
که قسم الارزاق بین خلقه و جعلها حلالا و من هتک حجاب ستر الله هتک ستره یعنی در میان آنکه ستر
عبارت کردن آنست و اضافه حجاب بستر اضافه بیانیست اگر ستر بکسر سین خوانده شود

چه ستر بکسر بمعنی پرده و حجاب است و اضافه لامیت اگر بفتح سین باشد که بمعنی مصدر است و بر هر تقدیر در کلام استعاره مصرحه تبعیه ارتکاب شده است آنرا بتشبیه چه تشبیه شده است شریعت الهی و قانونی که در سلوک از جانب وی گذاشته شده در آنکه حایل میشود میان بندگان و گناه بپرده که حایل میشود میان آنکس و غیر واکتفا شده است از ادات تشبیه بذکر مشبه به بصیغه فعل چنانچه قاعده استعاره مصرحه تبعیه است و بیان آن از پیش رفت و ذکر هتک که از ملایمات مشبه به است ترشیح آنست تمامیش بباید دانست که جمهور اشاعره برآن رفته اند که رزق اعمست از حلال و حرام و میگویند هرچه ذی حیات از آن انتفاع می یابد خواه انتفاع مذکور باکل و شرب باشد و خواه بنحو دیگر رزقست اعم از آنکه حرام باشد یا حلال و بعضی از ایشان مخصوص دانسته اند بماکول و مشروب و غیر آن از رزق نمیدانند و معتزله که اصول و کلام شیعه اغلب موافق مذهب ایشان است و مذهب ایشان منتسبند بواصل بن عطا اتفاق دارند بر آنکه حرام رزق نیست و رزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان از آن و کسی را نرسد که او را از انتفاع از آن منع نماید یعنی حرام نباشد اعم از آنکه انتفاع مذکور بر وجه اکل و شرب باشد یا بر وجه دیگر و استدلال کرده اند بر مطلب خود باین حدیث که صریحست در اختصاص رزق بحلال و عدم صحت اطلاق آن بر حرام و بکلام الهی که در مقام مدح و تعریف اهل ایمان نازل شده که وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ بر این وجه که معنی آیه والله اعلم آنست که از آنچه ما رزق ایشان ساخته ایم انفاق میکنند و بذل آن بغیر مینمایند پس اگر رزق اعم باشد از حرام لازم می آید که انفاق ایشان از حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد پس رزق مخصوص باشد بحلال و شامل حرام نباشد و استدلال برین وجه را شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر خود که بتبیان موسومست ایراد کرده است و بعضی دیگر از آیت مذکور

که اغلب منتهی باهل سنه در اصول و کلام تابع ایشانند و مذهب ایشان منتسبند بابو الحسن اشعری که ... ابی علی جبائی که از اعیان معتزله است و اشعر نام بزرگ قبیله ایست در یمن و این جماعت باو منسوبند ۱۲ منه

الهی باشد و هیچ شک نیست که انفاق از حرام مقتضی مدح ۱۲ منه

برین وجه استنباط دلیل کرده اند که تقدیم ظرف دران بر متعلق افادهٔ حصر مینماید
وحصر انفاق در رزق تقاضای ان میکند که انچه قابلیت انفاق دارد دو نوع باشد
یکی رزق که از جانب الهی بایشان کرامت شده و ایشان چون آنرا از خود باز گرفته
انفاق نموده اند مستحق مدح الهی شده اند ویکی غیر رزق که انفاق آن مقتضی مدح
نیست واگر هرچه ایشان ازان منتفع بوده اند و قابلیت انفاق داشته است
رزق باشد حصر مذکور را وجهی نخواهد بود و وقوع کلام الهی بران وجه از حلیهٔ بلاغت
عاری خواهد نمود مگر انکه بگویند تقدیم ظرف بواسطه حصر نیست بلکه بنا بر رعایت
سجعست در فقرات کلام والله اعلم و اشاعره بر مذهب خود استدلال کرده اند
بانکه اگر حرام رزق نباشد لازم می آید که کسی که در تمام عمر خود بغیر حرام قوتی نخورده باشد
وهرگز انتفاعی از حلال نیافته مرزوق نباشد وحال انکه حضرت عزت در کلام مجید
فرموده است که وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا یعنی نیست حیوانی در روی
زمین مگر انکه حضرت عزت عمت عطیاته بر ذمت رازقیت وکرم خود فرض کرده است
که رزق او را باو رساند پس حرام رزق باشد والا کذب کلام مذکور لازم آید وکذب
بر خدا روا نیست و جوابش آنست که رزق نزد معتزله چنانچه سبق ذکر یافت عامست
از ماکول و مشروب و از اشیای دیگر که حیوان ازان انتفاع می یابد حتی استنشاق
هوا وامثال آن و انتفاع مذکور را اعم میدانند از انتفاع بالفعل و از انتفاع بالقوه
یعنی قابلیت انتفاع داشته باشد و قدرت بران حاصل باشد خواه فعلیه پیدا کرده
باشد و خواه نه پس شخص مذکور که مادهٔ نقض میتواند بود که در طول ایام زندگانی هیچ نحو
انتفاع از حلال نبرده باشد حتی استنشاق هوا و قدرت بران نیز لمحه نیافته باشد
وظاهرست که وجود این قسم ذی حیاتی بر تقدیری که متصور باشد تحقق آن در خارج
در معرض منع خواهد بود و ماده نقض می باید محقق باشد و نیز میرسد اشیا نرا که گویند

حیوانی که بعد از ولادت قبل از آنکه کام حیات را بچیزی از ماکولات و مشروبات
دنیا شیرین کرده باشد بعالم آخرت شتابد بنابر آنچه شما بآن قایلید
لازم می آید که مرزوق نبوده باشد و حال آنکه مفاد آیت مرزوقیت
جمیع حیوانات است پس آنچه شما را جواب ازین ایراد تواند شد جواب ایشان
نیز از آن ماده میتواند بود و بحدیثی که روایت کرده است صفوان بن امیه
و گفته است کنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذ جاء عمرو بن قرة فقال یا
رسول الله ان الله کتب علی الشقوة فلا ارانی ارزق الا من دفی بکفی فاذن لی فی الغناء
من غیر فاحشة فقال صلی الله علیه و آله لا آذن لک ولا کرامة ولا نعمة ای
عدو الله لقد رزقک الله طیبا فاخترت ما حرم الله علیک من رزقه مکان ما احل الله
لک من حلاله اما انک لو قلت بعد هذه المقالة ضربتک ضربا وجیعا یعنی بودیم نزد
رسول خدای صلوات الله علیه و آله که عمرو بن قرة که یکی از اصحاب بود در آمد
و گفت ای رسول خدای بدرستی که خدای تعالی سرنوشت من کرده است که
همیشه مفلس و بی چیز باشم و علاجی نمی بینم سوای آنکه روزی خود را از دف زدن
بدست خود بهم رسانم رضا ده مرا که غنا و قوالی قیام مینموده باشم بی آنکه
در ضمن آن فاحشه از من صادر شود حضرت فرمودند نه اذن ما بآن مقرون است
و نه ترا کرامتی و نعمتی در آن حاصل ای دشمن خدای بدرستی که حضرت عزت
عمت عطیاته رزق ترا از وجه حلال طیب مقدر کرده است و تو بواسطه اندک
بی صبری که بر وصول آن داری اختیار کرده چیزی را که بر تو حرام کرده است
از رزق خود بجای آنچه بر تو حلال کرده است از حلالهای خود هر آینه اگر
دیگر این قسم حرفی بر زبان تو جاری گردد از جانب من تادیب بلیغی خواهی یافت
و ضرب شدیدی بتو خواهد رسید پس چون درین حدیث اطلاق رزق بر حرام

شده است حرام رزق باشد وجوابش اول طعن در سند حدیث است
یعنی جمعی که حدیث را نقل کرده اند تا بما رسیده همه عادل و ثقه نیستند و اعتمادی
بر صدق قول ایشان نیست و بر تقدیر صحت سند میتواند بود که اطلاق رزق بر
حرام که در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده است بر سبیل مجاز [illegible]
نه حقیقت و قرینه بر آن آنکه اگر بطریق حقیقت میبود سوق کلام تقاضای آن
میکرد که بجای ما حرم الله علیک من رزقه ما حرم الله علیک من حرامه گفته شود
همچنانچه فقره قرینه آن که ما احل الله لک من حلاله است بران وجه واقع (وقعت)
پس چون آنچنان واقع نشده و تغییر در اسلوب عبارت شده است [illegible]
که حرام در آن فقره بمشاکله فقره پیشترست یعنی لقد رزقک الله طیبا چنانچه جمعی که ثنا را
مخصوص بوصف لسانی دانسته اند اطلاق ثنا را در کلام حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله که لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بر توصیف حضرت
الهی نفس خود را بران حمل کرده اند و مشاکله اگر چه نوعیست از مجاز و حمل کلام
بران خلاف ظاهرست اما اهل عربیت آنرا از محسنات معنوی شمرده اند و در قران
و حدیث و عبارات بلغا نظما و نثرا بسیار وارد است پس حمل بران چندان
دور نباشد خصوصا که متضمن رفع تنافی و تخالف از احادیث صحیحه بوده باشد

حدیث چهاردهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از صالح بن
عیسی بن احمد از محمد بن محمد بن علی بن عمر بن رباح که مثل برادران واقفی بوده از محمد بن
الفرج الرخجی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و ادراک صحبت امام محمد تقی و امام
علی نقی علیهما السلام نیز نموده و ثقه و معتمد علیه است از عبد الله بن محمد العجلی از عبد
العظیم بن عبد الله الحسنی بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب ع

که قبر مبارک او در شهر ری واقعست واحادیث بسیار در شان او نقل شده
ازانجمله روایت شده است بسند معتبر از احمد بن خالد البرقی که معاصر او بوده
وازو بواسطه روایت کرده است که او از سلطان وقت گریزان شده
بشهر ری آمده ودر کوچه موالی در زیر زمینی که در خانه یکی از شیعیان انجا بود
ساکن شده ومدتی مدید دران موضع بعبادت پروردگار خود قیام نموده روزه
میداشت وشبها بنماز وشب زنده داری میگذرانید وگاهی بر وجه مخفی
بیرون آمده بزیارت قبری که الحال در برابر قبر او واقعست اقدام مینمود وباز
بجای خود میرفت واظهار میکرد که این قبر یکی از فرزندان امام موسی کاظم است
علیه السلام وهمیشه برین وجه مسلوک میداشت تا آنکه بعضی از شیعه داکه
دران شهر بودند معرفت بحال او بهم رسید ودرین اثنا یکی از شیعیان پیغمبرا
صلی الله علیه وآله بخواب دید که با و میفرمود که یکی از فرزندان من درین شهر در
کوچه موالی مقام دارد و فردا در زیر درخت سیبی که در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب
واقعست مدفون خواهد شد واشاره بدان سرزمین فرمودند چون آن مرد بیدار
شد نزد صاحب آن درخت وآن زمین رفت که شاید که آنرا بخرد و حیاله شود که مضجع
ودفن آنحضرت در ملک او واقع شود چون صاحب آن مکان از سبب این
اراده استفسار نمود خواب مذکور را باو نقل کرد آن مرد قسم یاد کرد که من امشب
همین خواب دیده ام وچون بیدار شدم آن درخت را با جمیع باغ وقف کردم که
آنحضرت وشیعیان او در انجا مدفون شوند درین اثنا بیماری بر مزاج شریفش
طاری شده بجوار رحمت ایزدی پیوسته در وقت غسل چون در مقام کندن لباس
او در آمدند رقعه از گریبان جامه او برآمد که بران رقعه نوشته بود انا ابو القاسم عبد العظیم
بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

وحقیقت نسب شریفش بر همکنان ظاهر و هویدا کردید و روایت کرده
محمد بن علی بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه از علی بن احمد بن حمزه بن قاسم
العلوی رحمه الله از محمد بن یحیی العطار از یکی از مردم ری که بخدمت امام علی نقی علیه السلام
استسعاد یافته بود که او گفت چون بخدمت آنحضرت رسیدم فرمودند که
این کنت یعنی کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم فرمودند
اما انک لو زرت قبر عبد العظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین بن علی علیه السلام
یعنی بدرستی که اگر بزیارت قبر عبد العظیم که در ملک شما واقعست قیام مینمودی
هر آینه میبودی مثل کسی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد و ترا
از ابی موئنت سفر در ری یافتی از پدر او عبد الله بن علی از آبان غلام زید بن علی
از عاصم بن بهدله که گفت قال لی شریح القاضی اشتریت دارا بثمانین دینارا
وکتبت کتابا واشهدت عدولا فبلغ ذلک امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام
فبعث الی مولاه قنبر فاتیته فلما دخلت علیه قال یا شریح اشتریت دارا وکتبت
کتابا واشهدت عدولا ووزنت مالا فقلت نعم قال یا شریح اتق الله فانه سیاتیک من لا
ینظر فی کتابک ولا یسال عن بینتک حتی یخرجک من دارک شاخصا ویسلمک الی قبرک
خالصا فانظر ان لا تکون اشتریت هذه الدار من غیر مالکها ووزنت مالا من غیر
حله فاذا انت قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا والآخره ثم قال علیه السلام یا شریح
فلو کنت عند ما اشتریت هذه الدار اتیتنی فکتبت لک کتابا علی هذه النسخه اذن لم تشترها
بدرهمین قال قلت وما کنت تکتب یا امیر المومنین قال کنت اکتب لک هذا الکتاب
بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اشتری عبد ذلیل من میت ازعج بالرحیل اشتری
منه دارا فی دار الغرور من جانب الفانین الی عسکر الهالکین وتجمع هذه الدار حدود
اربعه فالحد الاول منها ینتهی الی دواعی الآفات والحد الثانی منها ینتهی الی دواعی المصیبات

والحد الثالث منها ينتهي الى دواعي المصيبات والحد الرابع منها ينتهي الى الهوى
المردي والشيطان المغوي وفيه يشرع باب هذه الدار اشترى هذا المفتون
بالامل من هذا المزعج بالاجل جميع هذه الدار بالخروج من عز القنوع والدخول في
ذل الطلب فما ادرك هذا المشتري من درك فعلى مبلبل اجسام الملوك وسالب نفوس الجبابرة
مثل كسرى وقيصر وتبع وحمير ومن جمع المال الى المال فاكثر وبنى فشيد ونجد وزخرف
وادخر بزعمه للولد اشخاصهم جميعا الى موقف العرض لفصل القضاء وخسر هنالك
المبطلون شهد على ذلك العقل اذا خرج من اسر الهوى ونظر بعين الزوال
لاهل الدنيا وسمع منادي الزهد ينادي في عرصاتها ابين الحق لذي عينين ان الرحيل
احد اليومين تزودوا من صالح الاعمال وقربوا الامال بالاجال شرح كلام بلاغت
نظام درضمن آغاز وانجام آن آغاز مشتمل بر دو بنیش منش دل خلاصه
کلام راوی آنکه گفت بن شریح قاضی که خانه خریدم بهشتاد دینار وسندی بر طبق آن
نوشتم وجمعی را از عدول مؤمنین بران گواه گرفتم پس ناگاه این خبر با میر المؤمنین علی بن
ابی طالب ع رسید غلام خود قنبر را بطلب من فرستاد وچون بخدمت
آنحضرت رسیدم مرا در معرض خطاب در آورده فرمود که ای شریح خانه خریده
وسندی بران نوشته وجمعی را از عدول بران گواه گرفته وبهای آن مالی داده گفتم
بلی حضرت فرمودند ای شریح از خدا بترس وشیوه پرهیزکاری پیش آر که زود
باشد که بر تو وارد شود شخصی که نگاه بسند تو نکند واز گواهان تو خبری نپرسد
تا آنکه بیرون برد ترا از خانه تو در حالتی که چشمهای تو باز باشد وروح از
قالب تو مفارقت کرده باشد وبسپارد ترا بقبر تو بی آنکه چیزی از زخارف دنیا
همراه تو باشد پس دیده بصیرت درنگر مبادا که این خانه را خریده باشی از کسی که
در واقع مالک آن نباشد وداده باشی بهای آن مالی که از وجه حلال بدست

نیاورده باشی و تو دران هنگام تحقیق که متحمل نقصان دنیا و آخرت خواهی بود
بعد ازان فرمودند ای شیخ اگر وقتی که اراده خریدن آن داشتی پیش من
آمدی سندی درین باب برای تو می نوشتم برین نسخه که چون آنرا بخواندی او
اگر بدو درهم تو میفروختند نمیخریدی شیخ گوید گفتم چه چیز مینوشتی ای مولانا
مومنان فرمودند مینوشتم از برای تو این سند را و عبارتی ادا فرمودند که
ترجمه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم این سرائیست که خریده است آنرا
بندهٔ ذلیل و خوار از میتی که کنده شده است از مکان مالوف دنیا و براه آخرت
شتافته خریده است ازو سرایی را که واقعست در شهر غرور و فریب و مسافت
آن از جانب فنا و زوال است تا لشکر هلاک و ارتحال احاطه گرده است باین
سرای چهار حد حد اول آن منتهی است بدواعی آفات و اموری که متضمن بلایا و
محن اند و حد دوم آن انتهای یابد بدواعی عاهات و اسباب شداید و
کربات و حد سوم آن نهایت می پذیرد بدواعی مصیبات و اموری که مورث
کلفت مصیبت اند و حد چهارم اتصال دارد بهوای نفس که باعث هلاک دین است
و بشیطان مغوی که گمراه کننده سالکان راه یقین است و درین حد گشوده میشود
در این سرای که محل دخول و خروج انست خریده است این گرفتار فتنه امید و امل
ازین آواره شده و ناامیدی و اجل جمیع این سرای را الخروج از عز قناعت و
ادب و دخول در ذل خواهش مخاری طلب و چون این مشتری را درین معامله درکی
بهم رسد یعنی کسی برو دعوی نماید که این حق من بوده است که او بغیر حق بتو
فروخته است و تو بغیر حق دران تصرف کرده بر ازهم ریزاننده و خاک سازنده
اجسام پادشاهان است و زایل سازندهٔ حیات متکبران و جباران مثل کسری
پادشاه عجم و قیصر سلطان روم و تبع و حمیر و والیان یمن و جمعی که مال را بر روی

مال گذاشته در مقام اکثار و بسیاری آن در می آیند و بناهای رفیع نموده روی
آن را گچ و امثال آن می اندایند و برفعت اساس و کرسی دادن یا گسترانیدن
فروش خوب و طلاکاری در و دیوار زیب و زینت میدهند و مال بسیار
ضایع میگذارند بگمان آنکه فایده و فرزندان ایشان خواهد کرد و با و تعلق خواهد گرفت یعنی
موت گم ایشان را یعنی بایع و مشتری و صاحب درک را در موقف عرض و پرسش حاضر
سازد تا مهم دعوی ایشان فیصل یابد و هر آینه درآن وقت خسران و زیان کاری
ارباب بطلان را خواهد بود کو هست بر معامله مذکور عقل کاهی که خود را از قید اسیری
هوا و هوس آزاد سازد و بدیده بصیرت نظر کند بر مآل حال ارباب دنیا و قادر و بال
ایشان بگوش هوش استماع نماید که منادی زهد و ترک دنیا ندا میکند در ساحت آن خانه
یا در ساحت دنیا که چه ظاهر و هویدا است حق بر کسی که دو چشم بینا داشته باشد
یعنی بصیرت و بینایی او در عواقب امور مرتبه کمال یافته باشد درستی که چنانچه
آمدن بدنیا را روزی بود انتقال ازان نیز روزی مقرر شده که از وصول آن گریزی
نیست جهد کنید که بواسطه سفر خود توشه راهی داشته باشید از اعمال صالحه
و کردار نیک و تزکیه گردانید امل و امید خود را با حلبای خود یعنی آرزوهای خود را
کم کنید و طول امل را از خود بیاد آوردن موت و نوائب آن زایل سازید
دوم حتی یحزنک من دارک شاخصا هرگاه چشمهای شخص گشوده ماند چنانچه شواند
برهم گذاشت عرب میگوید شخص بصره بفتح خا فهو شاخص و شاخصا درین فقره حال
واقع شده از مفعول یحزنک یعنی تا بیرون برد آن شخص ترا از خانه تو در حالتی
که چشمهای تو از هم باز باشد و شخص مذکور کنایه از موت است و میتواند بود که از شخص
من البلد که بمعنی ذهب و سار است ماخوذ باشد یا از شخص السهم که باین معنیست که
بلند رفت و بالای نشانه را گرفت تیر و مراد این باشد که تا بیرون برد ترا

بروجهی که بر کتفهای مردم بار شده باشی یعنی مرده باشی وجهی تابوت ترا بر دوش گرفته
باشند وسلمک الی قبرک خالصا هر گاه شخصی بکسی چیزی عطا کرد و او گرفت
از وعرب میگویند سلمه بتشدید لام الیه یعنی اعطاه فتناوله منه ومراد بخالصا که
بحسب ترکیب حال واقعست از مفعول سلمک خالص بودن از دنیا وزخارف دنیا
آنست یعنی ترا تسلیم کند بقبر تو در حالتی که خالص و فارغ باشی از همه چیز و هیچ چیز
از دنیا و متاع آن با تو همراه نباشد فانظر الّا تکون اشتریت هذه الدار من
غیر مالکها ان در ان لا یکون ان مصدریست و حرف جر در کلام مقدرست و
مصدری که از ان و معمولش بر سر آید منصوبست بنزع خافض و کلام درین تقدیر
که فانظر لان لا تکون اگر حرف مقدر لام باشد یا فی ان لا تکون اگر فی باشد
و تاویلش اینکه فی عدم کونک شاریا لها من غیر مالکها و فی اداءک ثمنها من غیر حلّه یعنی
تامل کن و بخاطر آور که نبوده باشد که خرید تو از غیر مالک آن واقع شده باشد
و ادن تو در بهای آن از غیر وجه حلال بعمل آمده شد فاذا انت قد خسرت اذا درین کلام
اذای فجائیه است مثل اذایی که واقعست در آیه کریمه فَاِذَا هُمْ خَامِدُوْنَ
وحاصل معنی آنکه مقارن عمل مذکور بتحقیق که از اهل خسران و زیان کاری خواهی بود یعنی اگر
زمانی فاصله شود اذن لم تشتر بها بر همین اذن حرفیست که بر سر جواب و جزا در می آید
و در اکثر استعمالات بعد از ان و لو شرطی واقع میشود و در رسم کتابت آن خلافست
جمهور بر انند که می باید بالف نوشته شود بشکل اذای حرف شرط و مازنی که از علمای
عربیت است میگوید بنون ازعج بالرحیل ازعج بصیغه مجهول است بمعنی اقلع قال فی الصحاح
ازعجه فانزعج ای اقلعه من مکانه یعنی کنده او را از مکان خود تجمع هذه الدار ای تحویها
و تحیط بها یعنی فرا میگیرد این خانه را و احاطه میکند بان تشرع باب هذه الدار تشرع
بصیغه مجهول است بمعنی تفتح قال فی القاموس اشرع بابا الی الطریق ای فتحه الخ

من هذا القنوع بای بالخروج با عوض است مثل بارخذ هذا بهذا و قنوع بضم قاف
بمعنی قناعت فما ادرک هذا المشتری من درک بای شرطیت وادرک بمعنی
لحق است از درک بمعنی لاحق شدن قال فی القاموس الدرک اللحاق ادرکه
لحقه و هذا که اسم اشارت است مفعول اوست و درک بفتح را بمعنی تبعه است
که عبارت از عقوبت و سزای بدست و سرانجام ناخوش که بر فعل مترتب شود
بعد از وقوع آن قال فی الصحاح الدرک التبعه یحرک ویسکن یقال ما لحقک من درک
فعلی خلاصه یعنی درک بمعنی تبعه است و بفتح را و سکون را هر دو خوانده شده
عرب میگوید مالحقک من درک فعلی خلاصه یعنی هرگاه لاحق شود ترا عقوبتی بر من است
خلاص ساختن تو از آن و مراد اینجا آنست که در بخش اول سبق ذکر یافت فعلی
مبلی اجسام الملوک مبلی بر وزن مکرم ماخوذ از بلای بکسر باست که بمعنی شور و اندراست
یعنی از هم پاشیدن و ریزریز شدن و علی مبلی که جار و مجرور است خبر است از
اشخاصهم که مقدم شده است بر و مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر کسری بفتح کاف
و کسر کاف لقب پادشاه فرس است معرب خسرو که ~~در زبان فارسی~~ بمعنی
وسیع الملکست و چون عرب بزبان خود نقل کرده اند بواسطه دشواری
تلفظ ایشان بالفاظ فارسی تعبیر از آن بکسری کرده اند و امثال این در لغت ایشان
بسیارست و اهل عربیه این قسم لفظی را معرب نامیده اند و قیصر لقب پادشاه
رومست و تبع بضم تا و بدو نقطه و تشدید بای یک نقطه مفتوح لقب پادشاه
یمنست و لفظ او مفردست و جمعش تبابعه آمده بدو بای یک نقطه بر وزن
فراعنه و حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یا بزرگ قبیله ایست در یمن که بعضی از ایشان
در زمان سابق پادشاه بوده اند و بنی قشید شید بکسر شین و سکون یا خبریست که
دیوار خانه را بآن می اندایند مانند گچ و امثال آن و شید بفتح شین مصدرست بمعنی

لجکاری کردن عیب میکوید شاد و شید و شید او هو شید و نقل بباب تفعیل
که درین فقره ارتکاب شده بواسطه مبالغه در شید ست یعنی بنا کند
و مبالغه تمام در لجکاری آن بکار برد و مُشید بتشدید و فتح یا بر وزن مؤید بمعنی مطول
نیز آمده و قال فی الصحاح المشید بالتشدید المطول و نجّد و زخرف نجد بنون و جیم تشدید
و دال بی نقطه مشتق است از نجد که بمعنی ما ارتفع من الارض ست یعنی آنچه از
زمین بلند باشد و درینمقام کنایه از رفعت ساخت و میتواند بود که از نجد که بمعنی ما
ینجد به است ماخوذ باشد یعنی آنچه زینت دهند بآن خانه را از فروش خوب
و پردهای رنگین و توشک و امثال آن و زخرف بضم زا و را بمعنی طلاست و
زخرفه بمعنی زینت اشخصهم لفصل القضاء اشخاص بکسر همزه مصدر باب افعال است
بمعنی احضار و ضمیر هم راجعست ببایع و مشتری و مبیع و صاحب درک یعنی بلی
اجسام ملوک که کنایه از موت است متعهد و متکفل حاضر ساختن ایشان است
بموقف قضا و پرسش تا مهم ایشان فیصل یابد و استعارات و صنایع معنوی
و لفظی که درین کلام رعایت شده است بر صاحبان بصیرت و معرفت صنایع
عربیه مخفی نخواهد بود فی عرصاتها عرصات جمع عرصه است و عرصه بمعنی ساحت و
فضاست و ضمیر ها راجعست بدار که بمعنی خانه است یا بدنیا و اول اگرچه بحسب
لفظ دورتر واقعست و رعایت جانب لفظ اقتضای رجوع باقرب مینماید اما
بحسب معنی انسبست ما ابین الحق لذی عینین ما تعجب است مثل ما احسن وجهه
و ابین بمعنی اظهرست و مراد بذی عینین صاحب بصیرت کامله است و کلام درین
تاویل است که ما اظهر الحق لصاحب البصیرة ان الرحیل احد الیومین یعنی چنانچه فرزند
آدم را روز قدوم و درآمدنی هست باین دنیای فانی و آن روز ولادت اوست
همچنین روز رحلت و بیرون رفتنی نیز هست و آن روز موتست پس سزاوار است

که از فراموش نکنند و همیشه متذکر آن باشند والله الموفق انجام میتواند بود
که در کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام که اشتری منه دارا رمزی باشد بسرای
بدن و مراد او بمشتری نفس ناطقه انسانی باشد که در زوایای ظلمانی محبوس است و بسبب
آن از نورانیت عالم تجرد که از عوالم قدس است محروم مانده و بایع کنایه از
پدر و مادر باشد که باعث حصول اجزای اصلیه منویه آن شده اند و خانه
بنا کرده اند که مبدا آن از جانب فناست که عدم اولی باشد و منتهاش لشکر
هلاک که مقدمات موتست و این بدن اگرچه مرکب نفس ناطقه است و وسیله
سیر و سلوک او در تحصیل کمالات و فضایل اما قوای بهیمیه که در همه حال ملازم اویند
دواعی آفات و اسباب عاهات و مصیبات اویند و او را باتباع هوای نفس
و پیروی شیطان میدارند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام قوای مذکور را
بمنزله حدود خانه بدن انگاشته اند که از چهار جانب آن در آمده اند و چون خروج از
ولایت شریعت الهی و دخول در مملکت ضلالت و بطلان باتباع هوای نفس و پیروی
شیطان واقع میشود مناسب دانسته اند که در آن خانه را از آن حد قرار دهند
و چون خروج نفس از عز قناعت و استغنا از ماسوا که در عالم تجرد با آن بوده
و دخول در ذلت خواهش و طلب که از لوازم سکنای این خانه است و سبب این
تعلقیست که بآن دارد چنانچه گویا این خانه را بآن خریده است تشبیه کرده اند
حضرت آنرا ببها که از لوازم شراست و تعلق بمبیع سبب بذل آن میشود و چون
موت خلایق را خواهی نخواهی بموقف عرصات میکشند تا معاملاتی که با یکدیگر
درین نشاء کرده اند و فیصل نیافته آنرا حواله بان روز کرده بر وجه عدل فیصل یابد
و ظاهر شود که هر که تعدی کرده است و ظالم کیست و مظلوم که تشبیه کرده اند
حضرت آنرا بشخصی که ضامن درک میشود و تعهد مینماید که اگر درکی بهم رسد اصحاب

معامله را با مدعی در که مذکور به از اقتضا حاضر ساخته مهم ایشان را فیصل دهد
و چنان کند که بعدالت میان ایشان منصفی شود و حق بمن له الحق عاید گردد
اینست آنچه تاویل این کلام بلاغت نظام بخاطر رسیده است و متیوقن
بود که حضرت امیر علیه السلام معنی دیگر اراده کرده باشند و فکر علیل
بآن پی نبرده باشد و نظر قاصر بآن نرسیده والله اعلم بحقیقة الحال

حدیث پانزدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی
از علی بن محمد بن بندار که از کتب رجال مشهور جرح و تعدیل او معلوم نمیشود
از ابراهیم بن اسحق الاحمر النهاوندی که اگرچه علمای رجال اکثر حکم
بضعفش کرده اند و گفته اند نقصی در اعتقادش بوده اما فاضل و مصنف
کتب بوده از عبدالله بن حماد الانصاری که از مشایخ علما شیعه و مصنف کتب است
و حدیث او را اگرچه در مرتبه حدیث صحیح نداشته اند اما گفته اند شاهد و موید حدیث
دیگر میتواند شد از علی بن ابی حمزة الطائی قال کان لی صدیق من کتّاب بنی امیه
فقال استاذن لی علی ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فاستاذنت
له فاذن له فلما دخل وسلم جلس ثم قال جعلت فداک انی کنت فی دیوان هولاء
القوم فاصبت من دنیاهم مالا کثیرا واغمضت فی مطالبه فقال ابو عبدالله
علیه السلام لولا ان بنی امیه وجدوا من یکتب لهم ویجبی لهم الفیء ویقاتل عنهم ویشهد
جماعتهم لما سلبونا حقنا ولو ترکهم الناس وما فی ایدیهم ما وجدوا شیئا الا ما وقع فی
ایدیهم فقال الفتی جعلت فداک فهل لی مخرج منه قال ان قلت لک تفعل قال افعل
قال فاخرج من جمیع ما اکتسبت فی دیوانهم فمن عرفت منهم رددت علیه ماله ومن لم
تعرف تصدقت به وانا اضمن لک علی الله الجنة فاطرق الفتی طویلا ثم قال قد فعلت

جعلت فداک قال ابن ابی حمزه فرجع الفتی معنا الی الکوفه فما ترک شیئا علی وجه الارض
الا خرج منه حتی ثیابه التی علی بدنه قال فقسمنا له قسمه واشترینا له ثیابا وبعثنا الیه
بنفقه قال فما اتی علیه الا اشهر قلایل حتی مرض فکنا نعوده قال فدخلت علیه یوما
وهو فی السوق قال ففتح عینیه ثم قال یا علی وفی لی والله صاحبک قال ثم مات فتولینا
امره فخرجت حتی دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فلما نظر الی قال لی یا علی وفینا
والله لصاحبک قال فقلت صدقت جعلت فداک هکذا والله قال لی عند موته

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش
بخش اول راوی گوید که دوستی داشتم از نویسندگان سلاطین بنی امیه بمن گفت
روزی که اراده ملاقات امام جعفر صادق ع دارم از خدمت آنحضرت اذن حاصل
کن که بمجلس او حاضر شده و بسعادت صحبتش فایز گردم پس من رفتم بخدمت امام ع
و بجهه او اذن طلبیدم و امام علیه السلام اذن دادند چون بخدمت آن حضرت رسید
زمین خدمت بوسیده و سلام کرد و در مجلس آنحضرت نشست بعد از آن گفت جان
من فدای تو باد دیر رستی که من از عمال دیوان این جماعت بودم و از دنیای ایشان
مال بسیار بمن عاید شده است که در بدست آوردن آن اغماض عین بسیار کرده ام
و ملاحظه حلیت و حرمت آن نکرده ام امام علیه السلام فرمودند اگر نمی بود این که بنی امیه
بواسطه خود نویسندگان و ارباب عمل پیدا کنند و کسی نمی یافتند که مرتکب عمل دیوان
ایشان شود و بواسطه ایشان جمع خراج نماید و از جانب ایشان با مردم جدال کند
و در جماعت و مجمع ایشان حاضر شود هر آینه در مقام اخذ حق ما که امامت و خلافت
پیغمبر ست صلوات الله علیه و آله نمیشدند و اگر مردم ایشان را با آنچه در دست
ایشان بود وامیگذاشتند و در مقام اعانت و امداد ایشان در نمی آمدند مالک
چیزی نمیشدند سوای آنچه در دست ایشان بود و قدرت بر سلب حق ما

از ما هم نیز رسانیدند پس جوانی که اظهار حال خود کرده بود و این جواب شنیده
گفت جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدای آیا مرا خلاصی و بیرون شدی
ازین عمل که ارتکاب کرده‌ام هست و میتواند بود که گناه من آمرزیده شود امام علیه
فرمودند اگر بتو بگویم که بواسطهٔ استخلاص ازین ورطه ترا چه می‌باید کرد بعمل خواهی آورد
گفت بلی ای فرزند رسول خدای بعمل خواهم آورد حضرت فرمودند از
جمیع آنچه از دیوان ایشان کسب کرده و در ایام عمل ایشان بدست آورده
جدا شو بعد از آن بخاطر آور آنچه از آنها تعلق بکسی داشته باشد که ایشان را
شناسی و پی بایشان توانی برد و ایشان را پیدا کن و مال ایشان را تسلیم ایشان
نمای و آنچه صاحب آن را نشناسی و ندانی که از کجا بهم رسانیده و که تو داده
از جانب صاحبش بفقرای مسلمانان تصدق کن که بعد از آنکه چنین کرده باشی من
ضامنم که حضرت عزت جل ذکره گناه ترا در معرض عفو و مغفرت خود در آورد و
بهشت را بتو ارزانی دارد و پس آن جوان زمانی طویل سر در پیش انداخته تامل نمود
و بعد از آن سر بر داشت و گفت کردم آنچه فرمودی و عزم آن را تصمیم دادم
جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدای راوی گوید آن جوان نوشنیده
بعد از مکالمهٔ مذکور در خدمت امام علیه السلام چون ما عازم مراجعت بکوفه بودیم
با ما رفیق شده بکوفه آمد و جمیع آنچه بر روی زمین داشت حتی لباسی که پوشیده
بود از خود جدا کرد و بر وجهی که از جانب امام علیه السلام بآن مامور شده بود
بعضی را بصاحبان حق رسانید و بعضی را که معرفت بصاحبان آن نداشت
بر فقرا و ارباب استحقاق تقسیم نمود چنانچه از برای او وجهی نماند که صرف
کسوه و نفقهٔ او شود راوی گوید پس ما جمعی که بر حال او مطلع بودیم جزوی بجهة او میان
خود توجیه کردیم و بعضی را از آن بواسطهٔ پوشش او رختی چند خریده کردیم و بعضی

دیگر را بواسطه آنکه صرف نفقه او شود نزد او فرستادیم بعد از آن ماهی چند اندک
بران بگذشت که بیمار شد و ما عیادت او مینمودیم تا آنکه روزی بعیادت او رفتیم
و دیدیم که بیماری او اشتداد تمام یافته است و در حال نزعست چون دانست که ما
آمدیم چشم باز کرد و چون چشمش بر من افتاد گفت ای علی بخدا قسم که آنچه صاحب
تو یعنی امام علیه السلام بمن وعده کرده بود وفا بآن کرد یعنی بهشتی که بجهة من ضامن
شده بود بمن ارزانی داشت و ذمه او از ضمان مذکور بری شد بعد از آن جان
شیرین بقابض ارواح تسلیم نمود و ما در مقام تجهیز و تکفین او شدیم و چون از
منزل او بیرون آمده بخدمت امام علیه السلام شتافتیم چون چشم امام بر من
افتاد سبقت بکلام کرده گفت ای علی بخدا قسم که آنچه مصاحب تو که با خود او را
بودی وعده کرده بودیم وفا بآن کردیم و از عهده ضمان خود برآمدیم راوی گوید گفتم
جان من فدای تو باد بخدا قسم که او نیز از این دنیا رفت تا شکر این نعمت بجا
نیاورد و بانکه گفت آنچه تو فرمودی [illegible] من کتاب بنی امیه کتاب
جمع کاتب است و مراد اینجا نویسندگان و مباشران عمل دیوانند اغمضت فی
مطالبه ضمیر مجرور راجع بمال یعنی مساهله و بی ملاحظگی کرده ام در تحصیل مالی که از
دیوان ایشان بمن رسانیده ام و اجتناب نکرده ام از آنچه شائبه حرمتی داشت
و شبهه در حلیت آن بود و اصل این اغماض عین ماخوذست که بمعنی برهم گذاشتن
چشم است یجی لهم الفی یجی بجیم و یای یک نقطه بمعنی جمع است و بنای آن یائی و واوی
هر دو آمده است قال فی الصحاح جبیت الخراج جبایة وجبوته جباوة ای جمعته و مراد
بفی خراج مالست که عبارت از مال جهات دیوانیست الا فوج منه بیرون
آمدن از مال که این فقره متضمن آنست کنایه از مفارقت آنست و از تصرف خود
برآوردن و بنای کلام بر استعاره بالکنایه است با تخیل چه تشبیه شده است مال

بچیزی که محیط میشود بانسان و بدور او درمی آید مانند جامه و امثال آن و اکتفا
شده است در کلام بذکر مشبه بها چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات
خروج از برای آن که از ملایمات مشبه به است تخییل است منقسم له قسمة یعنی قرار دادیم
میان خود از برای او چیزی و قسمت نمودیم آنرا بر یکدیگر که هر کدام چیزی از آن
بدهیم اشهر قلایل وصف اشهر بقلایل با آنکه چون اشهر از صیغ جمع قلت است افاده قلت
عدد آن مینماید بواسطه تأکید و مبالغه در قلت آنست کنایه از آنکه عدد شهور مذکور
بمرتبه که اقل مراتب جمع قلت است نزدیکتر بوده که بده که اکثر مراتب آنست و
میتواند بود که مشترک باشد میان جمع قلت و جمع کثرت تا توصیف مذکور بر سبیل
که افاده معنی جدیدست محمول تواند شد زیرا که جمع کثرت آن شهور آمده است و
شرط صحت استعمال صیغه جمع قلت در جمع کثرت آنست که صیغه دیگر مخصوص بجمع کثرت
آن نباشد مانند اذرع و رجال که چون صیغه دیگر مخصوص جمع کثرت آن نیافته اند
مشترک داشته اند میان هر دو و در هر دو ماده استعمال می یابد و هو فی السیاق
سوق عبارت از نزع است یعنی جان کندن قال فی القاموس ساق المریض سوقا
و سیاقا شرع فی نزع الروح نمایش از کلام امام علیه السلام که لولا ان بنی امیة
وجدوا من یکتب لهم تا آخر آنچه متضمن شکایت حضرت است از صدور آن استنفار
میشود که اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و عدوان جایز نیست و مرتکب
آن در معرض سخط و غضب الهیست و اگرچه امری که اعانت ایشان در ضمن آن
بعمل می آید فی نفسه مباح و جایز باشد زیرا که از جمله اموری که امام علیه السلام در
مقام شکایت از صدور آن از مردم مذکور ساختند و شکایت مذکور مشعر است
بر حرمت آن حضور در جماعت و مجمع ایشان است چنانچه و یشهد جماعتهم اشارت است
بآن است و هیچ شک نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن اعانت ایشان است

حرام نیست و ارتکاب آن جایزست پس معلوم شد که مطلق اعانت حرامست
خواه در ضمن فعل حرام باشد مثل جمع کردن خراج و امثال آن و خواه در ضمن
فعل مباح مانند حضور در جماعت و خیاطت ثوب و آنچه ازان قبیل باشد و
مؤید آنست حدیث حسنی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره از ابن ابی یعفور روایت
کرده است که او گفته است کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه رجل من
اصحابه فقال له اصلحک الله انه ربما اصاب الرجل منا الضیق او الشدة فیدعی
الی البناء یبنیه او النهر یکریه او المسناة یصلحها فما تقول فی ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام
ما احب انی عقدت لهم عقدة او وکیت لهم وکاء وان لی ما بین لابتیها لا ولا مدة
بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیمة فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین العباد یعنی بودم
من روزی نزد امام جعفر صادق علیه السلام که ناگاه شخصی از اصحاب آن حضرت
در آمد و لب به ثنا و دعای آنحضرت گشوده گفت اصلحک الله بدرستی که گاه هست
که مردی را از ما که اصحاب توئیم تنگی و شدتی در معاش دست میدهد و ضرور
میشود که بواسطه قوتی نباشد کسبی شویم و ما را ارباب حکم میخوانند که بجهة
ایشان بنائی کنیم یا نهری در زمین بکنیم که مجری آب ایشان باشد یا سدی
که در پیش آب بسته اند و از هم پاشیده است باصلاح آوریم درین باب
چه میفرمائید آیا ما را مبادرت بآن رو هست یا نه امام علیه السلام در مقام
تنبیه بر منع ازان در آمده فرمودند که دوست نمیدارم که از جانب تو در اعانت
ایشان گرهی بر ریسمان زده شود یا مشکی بسته شود و بوده باشد مرا بازای آن
مابین لابتین این شهر یعنی مدینه طیبه کنایه ازانکه اگر تمام مدینه را بمن دهند راضی
نمیشوم که اینقدر کار بواسطه ایشان از تو در وجود آید و لابه یعنی زمین سنگلاخ
سیاهست که گیاه در آن نروئیده باشد و چون از دو جانب مدینه طیبه دو زمین

سنگلاخ برینوجه درآمده است چنانچه شهر میان مردود واقعست تعمیران
با مین لابتین میکنند و آنها را لابتین مدینه میگویند حضرت فرمودند دوست
نمیدارم اعانت ایشان را بافعال مذکور و تو بهٔ سیاهی که بنوک قلم ایشان
داده شود تا بآن چیزی نویسند بدرستی که جمعی که اعانت ایشان مینمایند و یاری ایشان را
وجهت همت خود ساخته اند روز قیامت در سراپردهٔ آتشین مقام خواهند داشت
و مرکز وار آتش ایشانرا درمیان خواهد گرفت چنانچه سراپرده خیمها را درمیان
میگیرد که بهر جانب که روند جمهور ایشان بر آتش باشد تا وقتی که حاکم علی الاطلاق
حکم خود را درمیان بندگان جاری سازد و حدیث صحیحی که از یونس بن یعقوب
نقل آن بصحت رسیده است که گفت قال لی ابو عبدالله علیه السلام لا تعنهم
علی بناء مسجد یعنی یاری مده ایشانرا در بنای مسجدی که از افعال مستحبات است
چه جای فعل مباح و حرام و روایت کرده است ابن بابویه رحمه الله از حسن بن
زید از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت
صلوات الله علیهم که قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا من علق سوطا بین یدی
سلطان جایر جعل الله ذلک السوط یوم القیمة ثعبانا من نار طوله سبعون ذراعا یسلط
علیه فی نار جهنم و بئس المصیر یعنی فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که هرکس
تازیانهٔ در برابر سلطان جایری بر کمر خدمت بندد که چون سوار شود بدست او دهد
یا چون اشاره بزدن کسی کند حاضر داشته باشد بگرداند خدای تعالی روز
قیامت آن تازیانه را ماری از آتش که درازی او هفتاد گز باشد و مسلط
سازد آن مار را در دوزخ بر او که همیشه معذب او باشد و بد عاقبتیست این
ایشانرا و امثال این احادیث بسیار که درین باب وارد است چه هیچ شک
نیست که چنانچه احادیث مذکوره دلالت بر حرمت اعانت ایشان در ضمن

بفعل حرام میکند ودلالت بر حرمت آن در ضمن فعل حلال نیز دارد بلکه در ضمن
فعل سنت نیز چنانچه حدیث یونس بن یعقوب که ولا تعنهم علی بناء مسجد مشعر
بر آنست وشاید از آیه کریمه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ
نیز استنباط تعمیم مذکور توان کرد زیرا که مدلول آیه مذکوره آنست که میل مکنید
بجانب جمعی که دامان کردار خود را بظلم آلوده اند که درمی‌یابد شما را آتش دوزخ
ودر ضمن اعانت ایشان میل بجانب ایشان حاصل است خواه بفعل حرام متحقق
شود وخواه بفعل حلال خصوصا که بعض مفسرین رکون را بمیل ضعیف تفسیر کرده اند
وگفته اند که نهی از میل قوی بقیاس بطریق اولی معلوم میشود والله اعلم بمقاصد
کلامه واز کلام بعض فقهای ما رضوان الله علیهم که در مبحث مکاسب ذکر آن کرده اند
ظاهر میشود که حرمت اعانت ارباب ظلم مخصوص است بفعلی که فی نفسه حرام باشد
واعانت ایشان بامور مباحه مثل خیاطت ثوب وبنای عمارت وامثال آن
حرام نیست اگر برین حکم اجماعی متحقق شده باشد که عبارت از اتفاق علمای مذهب است
در یک عصر برای چون اجماع فی نفسه دلیل احکام شرعی میتواند شد مضایقه با ایشان
در آن نیست والا جای بحث است چرا که احادیث صحیحه ونصوص قاطعه چنانچه سبق
ذکر یافت نص است برخلاف آن وقطع نظر از آن بر تقدیر مذکور تخصیص حرمت
باعانت ارباب ظلم وجهی نخواهد بود چه فعل حرام فی نفسه حرام است خواه متضمن
اعانت ظالم باشد وخواه نه مگر آنکه بگوئیم کلام در حرمت آن شدت حرمت است
نه اصل حرمت هر چند این معنی محتاج بذکر نیست چه هرگاه حرمت اصل فعل ثابت
باشد بلکه اگر متضمن اعانت ظالم باشد شدت حرمت آن گاهی که متضمن
اعانت ظالم باشد بقیاس بطریق اولی معلوم خواهد بود وعجب است از علامه
قدس سره که در کتاب تذکرة الفقها حرمت اعانت را مخصوص داشته است

باعانتی که در ضمن فعل حرام متحقق شود و استدلال کرده است بر مطلب مذکور
باحادیث مذکور و حال آنکه چنانچه از ترجمه آنها بوضوح رسید جمیع آنها صریح
در تعمیم قائل تحریم گردید گویا حکم قائل بواسطه آنست که میتواند بود که مقصود
علامه استدلال بر اختصاص فعل مذکور باشد بزیادتی و شدت حرمت از سایر
افعال حرام نه بر اختصاص آن باصل حرمت و تفصیل مذکور حمل کرده باشد
از بعض افعال مباحه و مستحبه را که بعض احادیث مذکوره متضمن آنست بر نهی
تنزیهی و زیادتی مبالغه در ترک اعانت والله اعلم و ظاهر آنست که مراد باعانت
ظالمین که ازین حدیث و از بعض دیگر احادیث که مذکور شد حرمت آن ظاهر میشود
هر امری که باشد که در عرف اطلاق اعانت بر آن کنند و مرتکب آن از اعوان
ایشان گویند و بعض امور جزئیه که در عرف اطلاق اعانت بر آن نشود مثل حاضر
ساختن ماکولی یا سقایه آبی و امثال آن داخل در آن نباشد و آنچه از بعض اکابر
نقل آن بثبوت رسیده که در جواب سوال خیاطی که به دوختن جامه سلطان وقت
اشتغال داشته و از و پرسیده است که آیا من باین عمل در سلک اعوان ظلمه
داخلم و عقابی که بر اعانت ایشان مترتب است بر عمل من نیز ترتب دارد
گفته است الداخل فی اعوان الظلمة من یبیعک الابر والخیوط واما انت فمن الظلمة
انفسهم یعنی داخل در اعوان ظلمه کسیست که بتو سوزن و ریسمان میفروشد که
بجهت ایشان بآن جامه دوزی اما تو که خود مباشر آنی از جمله ظالمانی نه از اعوان
ایشان ظاهر آنست که محمول بر نهایت مبالغه در آن باشد والا کار چنانچه بر محقق مخفی
نیست باشکال میکشد نسأل الله العصمة والتوفیق انجام مخفی نماند که اخبار
آن جوان نویسنده در حال احتضار بوفای امام علیه السلام بآنچه با او وعده کرده
بود بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت

و انقطاع کلام احوال آن نشأه این که در آن مقام از اهل نجاتست یا
مستوجب عقاب بر انسان ظاهر میشود و درین باب بطریق مخالف و
موالف احادیث متعدده وارد است از آن جمله بهر دو طریق روایت شده است
که پیغمبر صلوات الله علیه فرموده انه لن یخرج احدکم من الدنیا حتی یعلم این
مصیره و حتی یری مقعده من الجنة او النار یعنی بیرون نرود یکی از شما
ای امت من از دار دنیا تا نداند که جایی که محل رفتن اوست کجاست و تا نه بیند نشیمن
خود را در بهشت اگر بهشتی باشد یا در آتش دوزخ اگر از اهل دوزخ باشد و روایت
کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز او کلینی از علی بن عقبه
از پدر او عقبه در ضمن حدیث طویلی که قال لی ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع
یا عقبه لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر الذی انتم علیه و ما بین
احدکم و بین ان یری ما تقر به عینه الا ان یبلغ نفسه الی هذه ثم اهوی علیه السلام
بیده الی الورید الحدیث یعنی بمن خطاب کرد امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع
و گفت ای عقبه در معرض قبول حضرت عزت در نمی آید روز قیامت کرامی که
شما یعنی تو و جمعی که در ولای ما با تو شریک اند بر آن اند یعنی مذهبی که دارید و دینی که از میان ادیان
اختیار کرده اید و حایل نیست میان دیده بصیرت هر یک از شما و میان دیدن آنچه
متضمن چشم روشنی اوست یعنی علم بحقیت مذهب خود و رستگاری در آن دنیا
مگر رسیدن نفس او باینجا و دست مبارک را که اشاره به رگ گردن خود اشارت
با که چون روح باینجا رسد پرده خفا از پیش نظر برداشته خواهد شد و حقیقت احوال
آن نشأه بعین الیقین مشاهده خواهد گشت و از بعض اصحاب قلوب و ارباب باطن
نقل کرده اند که در وقت احتضار چشم باز کرد و تبسم کنان گفت لمثل هذا فلیعمل
العاملون یعنی مثل این باید عمل آورند جمعی که مرتکب عمل میشوند و ارباب حدیث شیعه

احادیث بسیار نقل کرده اند که همه صریحست در آنکه در حال احتضار حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله علیه و آله و جناب ولایتمآب مرتضوی علیه السلام بنفس نفیس ببالین هر کس حاضر میشوند و بشارت میدهند او را بآنچه مآل حال اوست اگر از اهل سعادت باشد بسعادت و حسن احوال و اگر از ارباب شقاوت و تست مشقاوت وسوء مآل و معاضد این معنیست بعضی ابیات که درین باب منسوبست بامیر المومنین و سید الموحدین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که در مخاطبه حارث همدان که از اخیار اصحاب آنحضرت بوده است و چنانچه در دیباجه اشارت بآن شد نسب شریف مصنف دام ظله باو میرسد بر زبان گوهر بیان جاری ساخته اند که یک بیت از آنجمله اینست بیت یا حارث همدان من یمت یرنی ٭ من مومن او منافق قبلا ٭ یعنی ای حارث همدان هر کس از دنیا رحلت مینماید در وقت مردن مرا معاینه می بیند در مقابل خود خواه از اهل ایمان باشد و خواه از ارباب نفاق و عدوان همه را در آن حال بشارت بسعادت و حسن مآل روزی باد بمحمد خیر العباد و علی اکرم الاولاد و

حدیث شانزدهم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ جلیل محمد بن بابویه القمی از محمد بن بکران النقاش که از اهل قمست و در کتب رجال اگرچه اسم او مذکورست اما تصریح بجرح و تعدیل او نشده است از احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن زیاد السبیعی الهمدانی که اگرچه در مذهب زیدی بوده اما نزد ارباب حدیث ثقه و جلیل القدرست و بخوبی حافظه و کثرت حفظ حدیث مشهور چنانچه از و نقل کرده اند که میگفته است که سیصد هزار حدیث حفظ دارم که از آنجمله صد و بیست هزار را باسناد آن با متن حفظ کرده ام و جمیع رجال سند آنها را میدانم مولدش و سال و وفات و جرح و تعدیل از

هجرت بوده و وفاتش در سال سیصد وسی ودو از عبید بن حمدون الرواسی از
حسین بن نصر از پدرش از عمرو بن شمر ابی عبدالله الجعفی که از اصحاب امام جعفر
صادق علیه السلام است وعلمای رجال ضعیفش دانسته اند از جابر بن عبدالله
الانصاری که از خیار اصحاب بوده و در واقعهٔ بدر با پیغمبر صلوات الله علیه وآله همراه
بوده و در هجده معرکه در رکاب ظفر انتساب آن سرور بغزای کفار قیام نموده
وتا زمان امام محمد باقر علیه السلام در ربقهٔ حیات بوده وبسعادت خدمت پنج
امام معصوم فایز شده ونقلست که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله با وخبر
داده بود که تا زمان امام محمد باقر علیه السلام زنده خواهی بود وبسعادت دیدار او فایز
خواهی گشت چون بخدمت او برسی از جانب ما با و سلام برسان واین یکی
واز امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که او آخرین کسیست از صحابهٔ نبی
کرام که از دار دنیا براه آخرت شتافته اند ورحلت او بعد از همه وقوع یافته است
در سال هفتاد وهشت هجری وبعضی در نود ونه گفته اند روح الله روحه العزیز از
ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از پدر بزرگوار آن خلاصهٔ روزگار
امام زین العابدین از والد عالی ابن عبادت آثار حسین بن علی بن ابی طالب مقدار
از امیر المومنین ویعسوب الدین سلام الله علیه وعلیهم اجمعین که آنحضرت فرمودند
شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وآله دینا کان علی فقال یا علی قل اللهم اغننی بحلالک
عن حرامک وبفضلک عمن سواک فلو کان علیک مثل صبیر دینا قضاه الله عنک و
صبیر جبل بالیمن جبل اعظم منه یعنی شکایت کردم بسوی رسول خدای صلی الله علیه وآله
از زر بکذر قرضی که بر ذمت من بوده وقدرت بر ادای آن نداشتم حضرت فرمودند
یا علی بخوان این دعا را که اللهم اغننی بحلالک عن حرامک وبفضلک عمن سواک که اگر
قرض تو مثل صبیر باشد ببرکت خواندن این دعا حضرت عزت عمت عطیاته

ترا توفیق ادای آن میدهد و زحمت ترا از شغل آن فارغ میسازد و ضبر کوهیست
در ولایت یمن که در یمن کوهی از ان بزرگتر واقع نیست و خلاصه معنی دعا که
بار خدایا غنی ساز مرا بانچه حلال کرده آنرا بر بندگان خود از انچه حرام ساخته
تصرف در ان را و بی نیاز گردان مرا بفضل و کرم خود از کسی که غیر تو باشد مصنف
دام ظله بعد از ذکر این حدیث عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست
میگوید جامع این احادیث عفی الله عنه که در بعض سنوات قرض من بسیار شده
بود چنانچه مبلغ آن از هزار و پانصد مثقال طلا تجاوز نمود و صاحبان آن تشدد
بسیار در طلب آن از من مینمودند و تشویش تقاضای ایشان مرا از اکثر کارها باز
داشته بود و نمیتوانستم بهیچ کاری پرداخت و دست من بعلاجی بواسطه
ادای آن نمیرسید و وسیله نداشتم که از و استمداد آن نمایم پس بمضمون این
حدیث عمل کردم و بخواندن این دعا مداومت نمودم و هر روز بعد از نماز
صبح بتکرار آن قیام داشتم و گاه بود که بعد از نمازهای دیگر نیز بخواندن
آن تبرک میجستم تا آنکه ببرکت خواندن دعای مذکور در اندک زمانی ادای آن وجه شد و اثری
از ان قرض نماند بسبب بعض امور که هرگز بخاطر نرسیده بود و فکر من پیرامون آن نگشته و الحمد لله

حدیث هفدهم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق ثقة الاسلام
محمد بن بابویه القمی از تمیم بن عبد الله القرشی از پدر او عبد الله بن تمیم از احمد
بن سلیمان النیشابوری از علی بن الجهم در ضمن حدیث بزرگی که بقدر حاجت از ان
اخذ شده قال قال المامون لابی الحسن الرضا علیه السلام ما معنی قول الله تعالی
ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک الآیه کیف یجوز ان
یکون کلیم الله موسی بن عمران لا یعلم ان الله تعالی لا یجوز علیه الرؤیة حتی یسأله

هذا السؤال فقال الرضا عليه السلام ان موسى عليه السلام علم ان الله تعالى
جل ان يرى بالابصار ولكنه لما كلمه ربه وقربه نجيا رجع الى قومه واخبرهم ان الله
تعالى كلمه وقربه وناجاه فقالوا لن نؤمن لك حتى نسمع كلامه كما سمعت وكان القوم
سبعمائة الف رجل فاختار منهم سبعين الفا ثم اختار منهم سبعة آلاف ثم اختار منهم سبعمائة
ثم اختار منهم سبعين رجلا لميقات ربه فخرج بهم الى طور سيناء فاقامهم في سفح الجبل
وصعد موسى الى الطور وسال الله تعالى ان يكلمه ويسمعهم كلامه فكلمه الله تعالى وسمعوا
كلامه من فوق واسفل ويمين وشمال ووراء وامام لان الله تعالى احدثه في الشجرة
ثم جعله منبعثا منها حتى سمعوه من جميع الوجوه فقالوا لن نؤمن لك بان هذا الكلام الله حتى
نرى الله جهرة فلما قالوا هذا القول العظيم بعث الله عليهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا
فقال موسى يا رب ما اقول لبني اسرائيل اذا رجعت اليهم وقالوا انك ذهبت بهم فقتلتهم
لانك لم تكن صادقا فيما ادعيت من مناجاة الله تعالى اياك فاحياهم الله وبعثهم
معه فقالوا انك لو سالت الله تعالى ان يريك تنظر اليه لاجابك وكنت تخبرنا
كيف هو فنعرفه حق معرفته فقال موسى يا قوم ان الله لا يرى بالابصار ولا كيفية له وانما
يعرف بآياته ويعلم باعلامه فقالوا لن نؤمن لك حتى تساله فقال موسى يا رب انك
قد سمعت مقالة بني اسرائيل وانت اعلم بصلاحهم فاوحى الله تعالى اليه يا
موسى سلني ما سالوك فلن اواخذك بجهلهم فعند ذلك قال موسى رب ارني انظر اليك
قال لن تراني ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني فلما تجلى
ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت اليك يقول
رجعت الى معرفتي بك عن جهل قومي وانا اول المؤمنين منهم بانك لا ترى فقال المامون
لله درك فاخبرني عن قول الله تعالى ولقد همت به وهم بها لولا ان رأى برهان ربه
فقال الرضا عليه السلام لقد همت به ولولا ان رأى برهان ربه لهم بها كما همت به

لكنه كان معصوماً والمعصوم لا يهم بذنب ولا يأتيه فقال المامون لله درك

يا ابا الحسن فاخبرني عن قول الله تعالى وذا النون اذ ذهب مغاضباً فظن

ان لن نقدر عليه فقال الرضا عليه السلام ذاك يونس بن متى ذهب مغاضباً

لقومه فظن بمعنى استيقن ان لن نقدر عليه ان لن نضيق عليه رزقه ومنه قوله

تعالى واما اذا ما ابتليه ربه فقدر عليه رزقه اي ضيق وقتر فنادى في الظلمات

ظلمة الليل وظلمة البحر وظلمة بطن الحوت ان لا اله الا انت سبحانك اني كنت

من الظالمين بتركي مثل هذه العبادة التي قد فرغتني لها في بطن الحوت فاستجاب الله

له وقال سبحانه فلولا انه كان من المسبحين للبث في بطنه الى يوم يبعثون

فقال المامون لله درك يا ابا الحسن فاخبرني عن قول الله عز وجل ليغفر لك الله ما تقدم

من ذنبك وما تاخر قال الرضا عليه السلام لم يكن احد عند مشركي مكة اعظم

ذنباً من رسول الله صلى الله عليه وآله لانهم كانوا يعبدون من دون الله

ثلثمائة وستين صنماً فلما جاءهم عليه السلام بالدعوة الى كلمة الاخلاص كبر ذلك

عليهم وعظم وقالوا اجعل الالهة الهاً واحداً ان هذا لشيء عجاب وانطلق الملأ

منهم ان امشوا واصبروا على الهتكم ان هذا لشيء يراد ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة

ان هذا الا اختلاق فلما فتح الله تعالى على نبيه صلى الله عليه وآله مكة قال يا محمد انا فتحنا

لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر عند مشركي اهل مكة

بدعائك الى توحيد الله فيما تقدم وما تاخر فقال المامون لقد شفيت صدري

يا ابن رسول الله واوضحت لي ما كان ملتبساً فجزاك الله عن انبيائه وعن الاسلام خيراً

شرح کلام بلاغت انتظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام مشتمل

بر دو بینش بینش اول راوی گوید که مامون عباسی از امام رضا علیه السلام

در مقام استفاده بعض مسایل و استکشاف بعض مشکلات خود در آمده

گفت چه معنی دارد کلام خدای تعالی در قرآن مجید که فلما جاء موسی لمیقاتنا و
کلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک که ظاهرش بران دلالت دارد که موسی
چون بوعده‌گاه پروردگار خود آمد و پروردگار او با او سخن کرد گفت ای پروردگار
من خود را بمن بنما که بدیدهٔ ظاهر در تو نگرم چون روا باشد که موسی بن عمران
که بمرتبهٔ کلیم اللهی فایز باشد نداند که عظمت و کبریایی الهی زیاده بر انست
که دیدهٔ ظاهر را گنجایش مشاهدهٔ جمال او بوده باشد و تجرد ذات و تقدس او
از مقارنت ماده و مقابله و جهت و مکان که از شروط رویت بچشم سرست
ظاهرترست ازانکه توهم رویت او توان کرد تا انکه در مقام طلب آن در آید
واز پروردگار خود آن را درخواهد امام رضا علیه السلام فرمودند درستی که موسی ع
میدانست و عالم بود باینکه پایهٔ عظمت و جلال او رفیع‌ترست ازانکه دست
ادراک بصری بآن تواند رسید و بچشم سر او را توان دید ولیکن چون از جناب
حضرت عزت بمرتبهٔ کلیمی فایز شد و سعادت مکالمه و مناجات او دریافت بجانب
قوم خود برگشت و در مقام اظهار رحمت پروردگار خود با ایشان درآمده خبر داد
ایشانرا از مرتبهٔ قرب الهی که باو کرامت شده بود و سعادت مکالمه و مناجات
حق که روزی او گشته پس قوم در مقام انکار آن در آمده گفتند ایمان نمی‌آوریم
بتو ای موسی و تصدیق سخن تو نمیکنیم تا خود کلام حق را بشنویم چنانچه تو دعوی شنیدن
ان میکنی و ایشان هفتصد هزار مرد بودند موسی از میان ایشان هفتاد هزار کس اختیار
کرد و از انجمله هفت هزار کس برگزید و از میان ایشان هفتصد کس گزین کرد و هفتاد
کس ایشان را که بعقد را امتیازی از باقی داشتند رفیق خود ساخت که با او بوعده‌گاه
مکالمه پروردگار حاضر شوند و بشنوند انچه او شنیده بود و گواهی دهند بر صدق
قول او نزد باقی قوم چون برگردند پس با ایشان از میان قوم برآمده بجانب طور سینا

که وعده گاه مکالمه و مناجات او بود با پروردگار روان شد و چون بآنجا رسید
آن جماعت را در دامن کوه گذاشته خود بکوه برآمد و درخواست کرد از حضرت
عزت جل ذکره که مرتبه دیگر با او بسخن درآید و بشنواند آنرا بقوم او که همراه
او بند تا بصیقل آن عنایت زنگ شک و اعتقاد بد از آئینه خاطر ایشان
زدوده شود و بعین الیقین مشاهده مرتبه قرب او نموده باقی قوم او را نیز از آن
خبر دهند پس حضرت عزت تعالی شانه دعای او را در معرض اجابت درآورده
مرتبه دیگر آثار مکالمه خود را ظاهر ساخت و ایشان همه کلام حق را شنیدند
چنانچه صدای آن از جانب فوق و تحت و یمین و یسار و پیش و عقب بگوش ایشان
میرسید بواسطه آنکه حضرت عزت تعالی شانه کلام مذکور را از درختی که دران
مقام بود خلق کرده بود و چون صدای آن از آن درخت ظاهر میشد نسیم قدرت
هوای ملاصق آنرا بهمه جانب منتشر میساخت و از همه طرف بر گوش ایشان
میخورد پس با وجود مشاهده آن حال بر انکار خود راسخ ورزیده گفتند لن
نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً هرگز ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق
نمیکنیم با آنکه این کلام الهیست تا آنکه ما او را بر وجه آشکارا نه بینیم و دیده
ظاهر ما از مشاهده جمال او روشنی بگیرد پس چون جرات تکلم باین سخن بزرگ از ایشان
بظهور رسید دریای غضب الهی بجوش درآمده صاعقه قهر او بر ایشان وزید
و بسبب ظلم و ستمکاری که بگفتن این سخن بر خود روا داشتند خرمن وجود همه را
بباد فنا و هلاک در داد موسی علیه السلام چون مشاهده آن حال نمود بمناجات درآمده
گفت بار خدایا چگویم به بنی اسرائیل چون بجانب ایشان برگردم و ایشان مرا
در معرض خطاب و عتاب درآورده گویند تو این جماعت را با خود بردی و
چون نتوانستی صدق سخن خود را بر ایشان ظاهر ساخت همه را در معرض هلاک درآوردی

بواسطهٔ آنکه در سخن خود که میگفتی با خدای تعالی سخن کرده‌ام و سعادت مناجات
و از گوی او دریافته صادق نبودی و ازان ترسید که چون زنده ترد
ما آیند تکذیب سخن تو کنند و ترا بر کذب قول خود اعتراف باید نمود بواسطه
رفع این تهمت از خود بچه حیله توسل جویم گناه آنکه از سر عقاب عاجل ایشان
درگذر و مرتبهٔ دیگر خلعت حیات در ایشان پوشان تا من ببلای تهمت
گرفتار نگردم پس حضرت عزت دعای موسی را مستجاب کرده ایشان را
زنده ساخت و باتفاق موسی نزد قوم فرستاد پس از خطاب بموسی کرده
گفتند بدرستی که اگر از خدای تعالی درخواست مینمودی که خود را بتو نماید تا بدیدهٔ
ظاهر مشاهدهٔ جمال او کنی هر آینه دعای تو مرتبهٔ اجابت می‌یافت و بسعادت
لقاء او فایز میشدی و خبر میدادی ما را از کیفیت ذات او و بیان میکردی که او بر چه
کیفیت واقعست و چنانچه حق شناسایی اوست ما را معرفت بجلال او حاصل میشد
موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بدیدهٔ ظاهر نمیتوان دید و ذات او را کیفیت
و چگونگی نیست که علم کسی بکنه آن پی تواند برد و او را تعالی شانه بآیات و علامات
میتوان شناخت و بدلیل و برهان پی بشناخت او میتوان برد نه بمشاهده
و همیان ایشان باین سخن تسلی نشده گفتند ایمان بتو نمی‌آوریم و تصدیق حرف تو
نمیکنیم تا آنکه رویت او را از او درخواهی موسی ع چون از قبول نصیحت ایشان مایوس
شد رو بدرگاه الهی کرده گفت پروردگارا شنیدی که جماعت بنی اسرائیل چه گفتند
و مرا چه کار میدارند و تو بصلاح حال ایشان داناتری از من و بهتر میدانی که خیر
ایشان در چیست وحی الهی نازل شد که ای موسی سوال کن از من آنچه ایشان از تو
سوال میکنند و بخواه آنچه از تو میخواهند که ترا بران مواخذه نیست و ما بر سرایر و
عقاید همه مطلعیم و بگناه دیگری کسی را در معرض عقاب در نمی‌آوریم و علم کسی را

بجمل و بکری صانع بیکرانیم بشنیدن زصد و را مر الهی موسی لب باین کلام گشود که
رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ
مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ
صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ
یعنی ای پروردگار من بنمای بمن خود را تا نظاره جمال تو نمایم و مرا بر رویت
خود ممکن ساز کلام الهی در جواب او برین وجه مخلوق شد که هرگز نتوانی دید
مرا ای موسی و دیده ظاهر ترا قابلیت مشاهده جمال خود نداده ایم ولیکن نگاه کن
بسوی این کوه که بلند ترین کوههای این ملکت و قوت و توانایی او از تو
و امثال تو بیشتر پس اگر این کوه در جای خود قرار گیرد و تواند تحمل تجلی ما نمود زود
باشد که تو نیز مرا ببینی و دران وقت طاقت مشاهده جمال من بخود کان بر اگر
بینی که کوه را توانایی تحمل پرتوی از تجلی ما نیست و بمجرد وصول ذره از خورشید
لقای ما بران ریز ریز شده از هم می پاشد تو نیز از تمنای آن درگذر و دل بر ظلمات
هجران و دیدار ما بنه پس چون تجلی کرد پروردگار موسی بران کوه و چنانچه گفته اند
بمقدار سوفار سوزنی یا برابر درهمی از نور خود بران افکند بعد از آنکه حیات و علم
و قدرت دران آفریده بود آنرا ریز ریز گردانید و پاره پاره ساخته
از هم فرو ریخت چون موسی آن حال را مشاهده نمود از هول و دهشتی که او را
دست داد بر روی در افتاد و از هوش برفت و چون بهوش آمد در مقام
تسبیح و تنزیه پروردگار خود در آمده گفت بپاکی یاد میکنم ترا از هرچه لایق
حضرت تو نیست و رجوع کردم و باز گشتم از جهل قوم خود به تنزیه ذات
تو از امکان رویت و اموری که متضمن نقص است بسوی معرفت و شناخت
خود باکه تقدس ذات تو از ان برترست که گنجایش آن بوده باشد و من اول

کرونمکانم باکه تا نتوان دید و دیده ظاهر محرم مشاهده جمال تو نیست
پس مامون تشفی خاطر از جواب امام علیه السلام حاصل کرده لب بدعاء آنحضرت
بگشاد و گفت لله درک خیر دهاد ترا خدا تعالی خبر ده مرا از معنی قول الهی در باب
یوسف پیغمبر ص که وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ
و رفع کن از خاطر من اشکال این را که چون تواند بود که یوسف صدیق با وجود مرتبه
نبوت و عظمت قصد مخالطت زلیخا نماید و عزم مباشرت با او از و علیه السلام
وقوع یابد و حال آنکه فعل مذکور بر و جایز نبود امام علیه السلام در مقام تفسیر آیت
بر وجهی که رفع اشکال او در ضمن آن بشود در آمده فرمودند معنی آیه آنست که زلیخا
قصد کرد مخالطت و صحبت یوسف را و اگر نبود این که یوسف مشاهده برهان
پروردگار خود که عبارت از نور عظمت و لمعه عصمت و نبوت کرده بود و دامان
عفت او از آلایش معاصی پاک گشته قصد میکرد مخالطت او را چنانچه او قصد
کرده بود و لیکن یوسف علی نبینا و علیه السلام بمرتبه عصمت فایز بود و از معصوم
قصد معصیت واقع نمیشود و اتیان گناه بعمل نمی آید مامون گفت لله درک یا
ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول خدا تعالی که وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا
فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ یعنی رفع کن از خاطر من اشکالی را که از ملاحظه
ظاهر معنی آن دست داده است چه ظاهر معنیش خبر میدهد از آنکه ذو النون پیغمبر
وقتی که غضب بر و مستولی شد و از میان قوم بیرون رفت ظن کرد و گمان برد
که ما قدرت بر و نخواهیم یافت چون تواند بود که از پیغمبر خدا این قسم ظن وقوع
یابد و حال آنکه بمذهب حق پیغمبران می باید بمرتبه عصمت فایز باشند امام رضا ع
فرمودند مراد بذو النون یونس بن متی است که از قوم خود غضبناک شده از میان
ایشان بیرون رفت و ظن در این آیه بمعنی استیقن استعمال یافته و ان لن نقدر

علیه بمعنی ان لن نضیق علیه رزقه چنانچه در آیه کریمه وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ
فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ قدر علیه بمعنی ضیق و قدر استعمال رفته است
و معنی آیه والله اعلم آنست که صاحب ماهی یعنی یونس پیغمبر علیه السلام وقتی
که از قوم خود در غضب شد که چرا با او ایمان نیاوردند و قبل از آنکه وحی الهی نازل شود
از میان قوم خود بیرون رفت پس یقین دانست که ما روزی او را بر وی تنگ
نخواهیم کرد و هر جا که باشد باو خواهیم رسانید تا آنکه بدریا در آمد و بزندان
شکم ماهی گرفتار شد فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ پس ندا کرد یونس علیه السلام در میان
تاریکیها تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ
إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی نیست معبودی بحق مگر تو پاکی یاد میکنم ترا از
جمیع آنچه سزاوار مرتبه تو نیست و ترا از جمیع معایب و نقایص بری میدانم
و مبرستی که بودم من پیش ازین از جمله ظالمان و ستمکاران بر خود بسبب
آنکه تارک بودم مثل این عبادتی را که الحال در شکم ماهی بآن قیام دارم
پس حضرت عزت تعالی وحده العزیز دعای او را مستجاب ساخت و تسبیح او را
شرف قبول داده گفت فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ
إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ اگر نه آنست که یونس از جمله مسبحان و تسبیح کنندگان بود و گفت
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هر آینه درنگ میکرد در شکم
ماهی و در آن مقام میداشت تا روزی که آدمیان بر انگیخته شوند و قیامت
قایم شود ولیکن ببرکت ذکر و تسبیح پروردگار او را از آن حبس خلاص ساختیم
پس این مرتبه دیگر بوظایف دعای حضرت قیام نموده گفت لله درک یا
ابا الحسن خبر ده مرا از قول حق تعالی که بعد از فتح مکه بر حضرت مقدسه رسول
صلوات الله علیه و آله نازل شد که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ

وما تأخر نسبت ذنب برسول خدای صلوات الله علیه وآله چون
صحیح تواند بود وحال آنکه عصمت جمیع انبیا بطفیل عصمت اوست امام رضا ع
فرمودند که مراد گناه و اعتقاد باطل مشرکین اهل مکه است نه گناه واقعی زیرا که
نزد ایشان گناه هیچکس بزرگتر از گناه رسول خدای صلوات الله علیه نبود
بواسطه آنکه ایشان همه بعبادت اصنام و پرستش بت قیام داشتند
و سیصد و شصت بت را غیر از خدای تعالی محراب عبادت خود ساخته
بودند پس چون آن سرور علیه السلام ایشان را دعوت کرد بگفتن کلمه اخلاص یعنی
کلمه طیبه لا اله الا الله و بتوحید خواند ایشان را بعد از آنکه نهایت رسوخ در شرک داشتند
بزرگ نمود آن نزد ایشان و تکلیف بآن را امری عظیم دانستند پس بزرگان
وارباب شورای ایشان بمنزل ابو طالب جمع شدند و گفتند اجعل الآلهة
الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا
علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة
ان هذا الا اختلاق آیا گردانید محمد خدایان متعدد ما را خدای
یگانه یکتا بدرستی که یکتایی و یگانگی خدا امریست بغایت عجیب و چون دیدند که
ابو طالب بفریاد ایشان نمیرسد از خانه او برآمده روان شدند و بیکدیگر میگفتند
در حال رفتن که در رفتن شتاب کنید و صبر و شکیبایی ورزید بر پرستش خدایان
خود بدرستی که مخالفت محمد با ما و پیش آمدن کار او حادثه ایست از حوادث
دهر که اراده شده است برای ما و از وقوع آن چاره نیست یا دعوتی که محمد ما را
میکند و اراده که کرده است امری نیست که مقرون بحقیت و صواب باشد
بلکه بواسطه طمع بزرگی در ریاست عرب و عجم است و این امریست که همه کس را
اراده آن هست و مراد همه کس است علی اختلاف التفسیرین و نشنیده ایم ما این را

١٣٥٠

که او مارا بران میدارد در ملت آخرین که پدران خودرا بران یافته ایم
یا ملت عیسی که آخرین ملل است زیرا که ایشان بران اعتقاد بودند که دین عیسی
بر تثلیث است نه بر توحید نیست این توحید که او مارا بآن میخواند مگر فرا بافتن
دروغی از نزد خود پس چون فتح کرد حضرت عزت تعالی شانه بر پیغمبر خود صلوات الله
علیه مکه را او را در معرض امتنان خود در آورده گفت إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا
مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی بدرستی که ما
فتح کردیم از برای تو ای محمد فتحی ظاهر و روشن بر همه کس تا آمرزیده شود از جانب
خدای تعالی آنچه از گناهان تو از پیش رفته است و آنچه بعد ازین خواهد بود
نزد مشرکان اهل مکه یعنی آنچه ایشان اعتقاد گناه آن بتو داشتند و خواهند
داشت بسبب خواندن تو ایشان را بتوحید پروردگار در زمان گذشته
و آینده پس مأمون گفت بدرستی که شفا دادی سینه مرا از رنجی که ازین امور در دو بهم
رسیده بود ای فرزند رسول خدای و واضح و روشن ساختی آنچه بر من ملتبس
و مشتبه بود و حقیقت آنرا نشنیده استم جزای خیر دهاد ترا حضرت عزت عمت عطایاه
از جانب انبیای خود که رفع توهم گناه در مادهٔ ایشان ازما کردی و از جانب ملة
اسلام که باین تقریر خلل این اعتقاد را از اسلام بر طرف ساختی شش
دوم قوله نجیا نجی فعیل است بمعنی فاعل از مناجات که بمعنی مسارة و راز گفتن است
و میتواند بود که مصدر باشد مثل نجوا چنانچه صاحب صحاح تصریح بآن کرده است
و هذه عبارته قال الفراء و قد یکون النجی و النجوی اسما و مصدرا و بر هر تقدیر بحسب
ترکیب حال است از فاعل قربنا که ضمیر مستتر است در وی و راجع بخدای تعالی یا از
مفعول او که ضمیر بارزیست متصل بوی و راجع بموسی علیه السلام الی طور سینا
طور بضم طا بمعنی کوه است مرادف جبل و مراد اینجا کوهیست واقع در نواحی

شام که موسی علی نبینا وعلیه السلام بران استماع کلام الهی نموده است و سینا
نام درختیست که دران کوه واقعست و بآن نسبت اضافه شده است کوه
بآن و بفتح سین و کسر سین خوانده شده است و فتح را نحویان بهتر داشته اند قال
فی الصحاح طور سینا جبل بالشام وهو طور اضیف الی سینا وهو شجر وقری سیناء
بالفتح والکسر والفتح اجود فی النحو لانه لیس فی ابنیة العرب فعلاء ممدود المکسور او بعضی
گفته اند که سینا نام مکانیست که کوه مذکور انجا واقعست و از ابن عباس و عکرمه
نقل شده است که سینا و سینین بزبان حبشه بمعنی حسن و نیکوست و بعضی گفته اند
که بمعنی مبارکست پس طور سینا باین معنی خواهد بود که کوه حسن و مبارک یعنی با خیر
و برکت و اضافه آن از قبیل اضافه موصوف خواهد بود بصفت مثل یوم الاحد و نقلیه
الحمقاء و بعضی گفته اند سینا و سینین کوه پر گیاه و پر درخت را میگویند و برین تقدیر نیز
اضافه از ان قبیل خواهد بود و بعضی گفته اند که سینا و سینین کنایه از درخت میوه دار است
و چون دران کوه درخت میوه دار چندین بوده است که مردم از میوه آن منتفع بوده اند
تعبیر ازان بطور سینا کرده اند از قبیل اضافه بادنی ملابست و صاحب تفسیر واحدی
گفته که اولی آنست که سینا و سینین اسم مکانی باشد که موقع کوه مذکورست و سبب تسمیه
آن مکان بآن حسن و مبارکی آن باشد چه اگر سینا خود بمعنی حسن و مبارک باشد چنانچه
گذشت اضافه طور با او اضافه موصوف خواهد بود بصفت و آن جایز نیست حتی نری الله
جهرة یعنی عیانا و نصبش بمفعول مطلق بودن است باین تقدیر که بیاین عیانا یا بر حالیت
از فاعل نری که ضمیر متکلم است یا از مفعول ان که الله است یعنی ببینیم خدا را او آشکارا
شو و بر ما آشکارا شدنی یا ببینیم او را در حالتی که ما آشکارا باشیم نه پنهان یا او
بر ما آشکارا باشد جعله دکا بمعنی دق و کوفتنست و دکه قال فی الصحاح الدک الدق و انجا
بمعنی اسم مفعول مستعمل شده است که کلام درین تقدیر باشد که جعله مدکوکا مرادف

۱۳۶

لازم معنیست یعنی ریز ریز شده واز هم پاشید، وخر موسی صعقا خر بمعنی سقوط
بروی در افتادن است وصعقا مفعول مطلق فعل محذوفست یعنی صعق صعقا
ومیتواند بود که حال باشد از موسی که فاعل خر است یعنی بیهوش شد بیهوش شدنی
بروو در افتاد در حالتی که بیهوش بود قال فی القاموس صعق کسمع صعقا وتحرک غشی
علیه وگفته اند که از عشای روز پنجشنبه عرفه تا عشای جمعه عید اضحی بیهوش بود لقد همت
به وهم بها هم بشی بمعنی قصد وعزم آن شی است ومراد اینجا والله اعلم انست
که در بینش اول مذکور شد پس قوله تعالی وهم بها بحسب ترکیب جواب لولاست
که بر و مقدم شده یا دال بر جواب آن چنانچه میگوئی قتلتک لولا ان اخاف الله
که در تقدیر است که لولا ان اخاف الله قتلتک که بعضی حمل بر تقدیم جواب
بر لولا کرده اند وبعضی گفته اند قتلتک اخر محذوفست وقتلتک اول دال است
بران وزیاده تحقیق درین باب در نمایش دوم بیاید انشاء الله تعالی یعنی ان
ان لن نضیق علیه رزقه یعنی نقدر از قدره ماخوذ نیست بلکه مشتق از قدر بمعنی
ضیق وتنگیست چنانچه یقدر در آیه کریمه اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَآءُ وَیَقْدِرُ
ازان مشتق است یعنی حضرت عزت پهن میکند ووسیع میگرداند روزی را
از برای کسی که مشیت او بتوسعه روزی او تعلق گیرد وتنگ میسازد روزی را
بر کسی که خواهد در معرض امتحان خود در آورد و باذن او را قابلیت زیاده بران نباشد
ومراد اینجا والله اعلم آنست که یونس علیه السلام یقین میدانست که ما روزی
او را اگر بر و تنگ سازیم با و میرسانیم خواه در میان قوم باشد وخواه از ایشان
هجرت کند وهیچ شک نیست که حق در تفسیر این آیه وتوجیه آن بر وجهی که
منافات بعصمت انبیا نداشته باشد اینست که بر زبان امام علیه السلام جاری شده است
پس التفات نباید کرد بانچه بعضی مفسرین ذکر آن کرده اند که مراد اینست که یونس

ظن کرد که تقدیر نکرده‌ایم که با وعقوبتی برسانیم چون قبل از نزول وحی از قوم
خود هجرت گزینه که تقدیر از قدر یعنی قضا و قدر ماخوذ باشد یا انکه مراد تمثیل حال
او باشد بحال کسی که گمان داشته باشد که ما بران قدرت نداریم یا انکه مراد وسوسه
شیطانی باشد که در وهم او جا کرده بوده است و بواسطه شدت آن وهم تعبیر از ان
بظن شده و واقعه مذکوره قبل از بعثت او بوده است چه قبل از پیغمبری تجویز
شده که انبیا را بعضی وساوس شیطانی دست دهد و امثال این تاویلات که بعدم
التفات سزاوارترند و منه قوله تعالی وَاَمَّا اِذَا مَا ابْتَلٰهُ رَبُّهٗ فَقَدَرَ
عَلَیْهِ رِزْقَهٗ مترجم گوید ضمیر ابتلیه راجعست بانسان که در اول آیت گذشته
و معنی آیت بنابر آنچه بعض مفسرین ذکر کرده‌اند و الله اعلم آنست که اما چون
انسان را بیازماید پروردگار او بدرویشی و سختی پس تنگ سازد برو روزی او را
فَیَقُوْلُ رَبِّیْ اَهَانَنِ پس او گوید آفریدگار من اهانت فرموده و خوار کرد
مرا و هیچ شک نیست که این از نهایت قصور نظر و قلت فهم اوست چه اسباب
درویشی بسیار و آرامش درویشان افزون از حد شمارست عبدالله انصاری
گوید درویشی چیست خانگی بنخچه و آبکی بر و ریخته نه پشت پا را از و گرد کف
پا را از و دردی هست ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری
سبحانک انی کنت من الظالمین ترکی مثل هذه العبادة التی فرغت لها فی بطن الحوت
نسبت ظلم بخود برینوجه که بر زبان حضرت جاری شده است در هیچ یک از
تفاسیری که تا غایت بنظر رسیده دیده نشده و موید آنست آنچه بعض ارباب
کشف و عرفان گفته‌اند که مرتبه قربی که یونس علیه السلام را در شکم ماهی حاصل شد
قبل از ان او را حاصل نبود و بعد از ان نیز حاصل نشد تا انکه فرو بردن ماهی او را
معراج او دانسته‌اند و درین باب حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

نقل کرده اند و عارف رومی در مثنوی اشاره بدو بموجب نظم آورده است شعر
گفت پیغمبر که معراج مرا ـ نیست بر معراج یونس اجتبا ـ آن من بر چرخ و آن او بشیب
زانکه قرب حق برونست از حسیب ـ قرب نه بالا و پستی رفتن است ـ قرب
حق از حبس هستی رستن است نمایش اول جمهور اهل اسلام اتفاق دارند بر انکه
درین نشا یعنی در دار دنیا دیدن ذات مقدس الهی بدیده ظاهر ممکن نیست
و اورا اتفاقی نشانه درین دنیا نمیتوان دید نهایتش خلاف شده است در انکه
آیا در ان نشا یعنی در آخرت رویت او بر وجه مذکور ممکنست یا نه اشاعره
بران رفته اند که ممکن است و خواص مومنین در بهشت بسعادت لقای الهی
بدیده ظاهر و چشم سر فایز خواهند شد و لیکن نه بر وجهی که در مقابل ناظر باشد
یا در یکی از جهات ست قرار گیرد یا مکانی محل او واقع شود چه امور مذکوره
از لوازم دیدن درین دنیاست و در آخرت مشاهده او بر وجهی میسر خواهد بود که باین
امور احتیاج نباشد و معتزله میگویند ممکن نیست زیرا که چنانچه دیدن درین
نشا محتاج بمقابله و جهت و مکان است در ان نشا نیز چنین است چه عقل
حاکم است بانکه دیدن بچشم سر بدون امور مذکوره متصور نیست خواه درین نشا
باشد و خواه در ان نشا، و لقای مومنین در ان نشا که در قران و حدیث
وارد است یعنی انکشاف تام و ظهور قلبیست چه انچه از معارف و علوم درین نشا
انسان را بدلیل و برهان حاصل میشود در ان نشا بدیهی او خواهد بود و بر وجهی علم او بان
احاطه خواهد داشت که گویا معاینه می بیند و مشاهده اوست قال امیر المومنین علیه
الصلوة و السلام لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان و لکن تدرکه القلوب بحقایق الایمان
یعنی دیده ظاهر را بمشاهده عیانی طاقت ادراک او نیست و لیکن دیده باطن
بنور ایمان و عمل صالح بمشاهده جمال او فایز خواهد بود نظم بچشم دل جمالی میتوان دید

گر چشم سر دران محرم نباشد و قال ایضا الحمد لله الذی لا تدرکه الشواهد ولا تحویه
المشاهد ولا تراه النواظر ولا تحجبه السواتر یعنی سپاس و ستایش خدایراکه
مشاهد بندگان پی بادراک او نمیتوانند برد و دیده نظر کاشتکان او را نمیتواند
دید و هیچ ستری حاجب او نیست و هیچ پرده برو گرفته نشده و اشاعره در اثبات
مذهب خود متمسک شده اند بایتی که در سوال اول از اصول این حدیث ایراد یافته
از دو وجه اول انکه معلق و مشروط ساخته است خدا تعالی رویت موسی را
علی نبینا و علیه السلام درآیه مذکوره بقرار گرفتن و از هم نریختن جبل که فان
استقر مکانه فسوف ترانی و قرار گرفتن و از هم نریختن جبل امریست فی نفسه
ممکن و هرچه معلق و مشروط بامر ممکن باشد عقلا ممکنست پس رویت الهی ممکن باشد
و معتزله در جواب آن میگویند که آنچه رویت موسی علیه السلام درآیه مذکوره
معلق و مشروط بآن شد قرار گرفتن و از هم نا شدن جبل مطلق نیست زیرا
که در وقت تعلق مذکور هیچ شک نیست که جبل آرام داشت و رویت حاصل
نبود و بالفعل نیز جبل مذکور بر قرار است و رویت حاصل نیست بلکه قرار گرفتن و
آرامش جبل است در حال ظهور تجلی نور الهی بران و قرار گرفتن و آرامش جبل در
حال مذکور لا نسلم که ممکن باشد بلکه محال است زیرا که خدا تعالی رویت موسی را
معلق و مشروط ساخت بآن بعد از آن که خبر داده بود بانکه رویت او وقوع نخواهد یافت
که و قال لن ترانی و هیچ شک نیست که وقوع رویت بعد از اخبار الهی بعدم
وقوع آن محال است نه ممکن پس قرار گرفتن و آرامش جبل که رویت موسی علیه السلام
معلق و مشروط شده است بآن محال شد و کلام مذکور از قبیل تعلیق امر معلوم الامتناع
باشد بر امری که صریح باشد در امتناع مثل انکه گفته شود در جواب کسی که مجادله
دلالت کند بر امتناع وقوع آن امر
و نزاع در امر معلوم الصدق داشته باشد که ان کان کلامک هذا حق فشرکیه الیار

موجود که از او [ناشی] باین کلام امتناع حق بودن کلام او چنانچه وجود شریک باری
ممتنعست و با آنکه معلق و مشروط شده درین کلام وجود شریک باری بر امری که نفی
ممکنست از قول مذکور اعتراف بامکان وجود شریک باری که کفرست لازم نمی آید
و قایل آن منسوب بکفر نمیشود بواسطهٔ معلوم بودن کذب کلام او نزد قایل فتدبر
وجه دوم آنکه اگر رویت محال باشد چنانچه معتزله میگویند هر آینه موسی علیه السلام
طلب آن از پروردگار خود نمیکرد زیرا که طلب امر محال از طور عقل دورست و عاقل
باختیار دران مقام نمیشود پس طلب موسی علیه السلام آنرا از پروردگار خود دلالت
داشته باشد بر آنکه موسی اعتقاد امکان آن داشته چنانچه ما میگوییم پس آنچه
معتزله بران رفته اند تقاضای آن داشته باشد که مثل موسی پیغمبری که از اعاظم اولو العزم
باشد و بزرگ کلیم الهی محقق نداند که بر خدای تعالی چه چیز رواست و چه چیز نه و اما
معتزله و جمعی که بهره از علم کلام یافته اند نداند و هیچ شک نیست که این طریق
معوج و راهیست کج که هیچ عاقل اختیار سلوک آن نمینماید و معتزله نیز در اثبات
مدعای خود که امتناع رویتست متمسک شده اند بهمین آیه برین وجه که اگر
رویت ممکن باشد روا باشد که مردم بدیده ظاهر خدای را ببینند چنانچه اشاعره
میگویند پس طلب موسی علیه السلام نبوده باشد مگر از امر ممکن پس بچه سبب در معرض
خطاب و عتاب الهی در آمد و امر مذکور از او باین مرتبه بزرگ بود که اطلاق ظلم
بران شد و بسبب آن کوه را از هم ریزانیدند و صاعقهٔ غضب الهی بر ایشان
وزید چنانچه همه را هلاک ساخت چنانچه از ان خبر میدهد قول خدای تعالی
که فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ
و اشاعره در جواب ایشان میگویند که سبب بزرگ داشتن سوال مذکور این
بود که موسی علیه السلام در دنیا طلب سوال آن کرده بود و ما قایلیم بآنکه در دنیا رویت

الهی ممکن نیست چراکه رؤیت در دنیا چنانچه گذشت موقوف است بر مقابله
وجهت و مکان و امثال آن و امور مذکوره بر خدا روا نیست و تنزه له تا میرسد
که بگویند که این معنی نیز تقاضای آن میکند که موسی علیه السلام جاهل باشد
از آنکه بر خدا تعالی چه چیز رواست و چه چیز روا نیست و آحاد اشاعره
و جمعی که بهره از علم کلام دارند عالم با آنچه شما در مقام تشنیع بر ما ذکر کردید و نسبت
آن یاد داده و الله الهادی تمام بحث دوم اکثر نحاة بر آن رفته‌اند که تقدیم
جزا بر شرط جایز نیست بواسطه آنکه معنی شرطی مقتضی صدر کلام است بیان
این اجمال آنکه چون کلامی ترکیب یابد از دو کلام ناقص که مضمون یکی از آن سبب
تحقق مضمون دیگری باشد جزو سببی را شرط می‌نامند و بواسطه افاده سببیت
مذکور یکی از ادوات شرط که آن و لو و اذا است بر سر او درمی‌آورند و جزو دیگر را
که مسبب آنست و مترتب بر آن جزای آن و گاه فای جزائی بر سر آن درمی‌آورند
و گاه بی فا ذکر میکنند مثل ان تکرمنی اکرمک و ان تکرمنی فانا اکرمک یعنی اگر گرامی
داری مرا من نیز گرامی میدارم ترا که گرامی داشتن مخاطب متکلم را سبب
گرامی داشتن متکلم شده است مر مخاطب را درین قسم مادة اکثر علما نحو بر آن
رفته‌اند که واجب است که شرط بر جزا مقدم باشد و مقدم داشتن جزا بر شرط
جایز نیست و اگر کلام بر وجهی واقع شود که چنان نماید که جزا تقدم یافته است
آن را جزا نباید دانست و جزای دیگر بعد از شرط تقدیر باید کرد که آنچه مذکور است
مفسر آن باشد مثلا در مثل این کلام که انا ظالم ان فعلت کذا که بحسب ظاهر
جزا مقدم شده است بر شرط انا ظالم دیگر بعد از ان فعلت کذا مقدر باید
دانست که کلام درین تقدیر باشد که ان فعلت کذا انا ظالم و انا ظالم اول
مفسر آن باشد و دلالت کند بر تقدیر آن در کلام و بعضی دیگر بر آن رفته‌اند

که تقدم جزا بر شرط جایز است پس در مثال مذکور همان انا ظالم مذکور جزا خواهد بود
و احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد شد و هیچ شک نیست که کلام امام علیه السلام
درین حدیث در جواب سوال دوم که تفسیر کرده اند قوله تعالی وهم بها لولا ان
رای برهان ربه را که ازین قبیل است بولا ان رای برهان ربه لهم بها نص بر هیچ یک از
مذهبین نیست و چنانچه میتواند بود که غرض حضرت این باشد که لهم بها در کلام
مقدر است و تقدیر کلام برین وجه است میتواند بود که مدعا این باشد که وهم بهای
مذکور جزا است و چون مرتبه آن تاخر است معنی کلام باین آیل میشود نهایتش
چون حضرت جزا را بالام ابتدایی ذکر کرده است وهم بها که در کلام مذکور است
بی لام است ظاهر از ان احتمال اول است پس دعوا میتوان کرد که کلام حضرت
موید مذهب بعض محققین از ارباب تفسیر است که گفته اند که وهم بها جواب لولا نیست
چرا که لولا اگرچه از ادات شرط نیست اما در حکم ادات شرط است در ینکه جواب آن
جایز نیست که بر ان مقدم واقع شود چنانچه جزا بر شرط مقدم نمیشود بلکه جواب
لولا محذوف است و انچه مذکور است دال است بر ان و مفسر آنست و
تقدیر کلام اینست که لولا ان رای برهان ربه لهم بها اما انچه صاحب کشاف و اکثر
مفسرین ذکر کرده اند که تقدیر کلام در آیه اینست که لولا ان رای برهان ربه لخالطها
یعنی اگر یوسف علیه السلام برهان پروردگار را نمیدید و نور عظمت و لمعه
نبوت را مشاهده نمی نمود بصحبت زلیخا و مخالطت او قیام مینمود از جمله امور یست
که سزاوار آنست که بان التفات ننمایند و از معرض اعتبارش ساقط دانند
زیرا که توجیه مذکور بحسب ظاهر اشعار بان دارد که از یوسف علیه السلام
قصد و عزم معصیت واقع شده است و بواسطه رفع این احتمال احتیاج
می افتد بارتکاب مجاز و تاویل کلام از ظاهر خود بی انکه بان احتیاج باشد چنانچه

گفته شود که مراد اینست که در نفس یوسف علیه السلام بواسطه اقتضای قوت
شهوانی که در طبیعت انسان مرکوز است میل بآن بهم رسیده بود و چون میل مذکور
از غایت شدت شبیه بود بعزم و قصد تعبیر از آن بهم شده است که بمعنی قصد است
بطریق استعاره یا آنکه اطلاق هم بر میل مذکور بمشاکله و همت مع فقره دیگر است که
فعل زلیخاست یا آنکه از قبیل تسمیه مشرف بر شی است باسم آن شی مثل قتل قتیلا
که اطلاق شده است قتیل که بمعنی کشته شده است بر کسی که مشرف بر قتل است
و امثال این تاویلات که موجب گردانیدن کلام است از حقیقت خود بی آنکه ضرورتی
بآن قاضی باشد یا امری بآن باعث بود بواسطه آنکه میدان تقدیر وسیعست
و هرگاه راه آن واشد هرکسی را میرسد که آنچه خواهد تقدیر کند تماس سوم
بباید دانست که مراد ببرهان پروردگار تعالی شانه که یوسف علی نبینا و علیه السلام
بسبب دیدن آن از پیرامون قصد مذکور گذشت نصب دلایل عقلیه و شواهد نقلیه است
بر وجوب باز آمدن از محرمات و دوری کردن از معاصی و منهیات که از جانب
حضرت عزت تعالی وعده العزیز وقوع یافته است و از کلام امام علیه السلام که
المعصوم لایهم بذنب ولا یاتیه که دلالت دارد بر آنکه قصد معصیت نیز منافی
عصمت است مستفاد میشود که قصد معصیت نیز از جمله معاصیست و مبادرت
بآن مستوجب عقاب و سخط الهی عز مگر آنکه بگوییم که از منافی بودن امر مذکور بعصمت و عدم
جواز وقوع آن از معصوم لا نسلم که لازم آید که معصیت باشد چه میتواند بود که از
قبیل سهو و نسیان بوده باشد که باعتقاد علمای امامیه رضوان الله علیهم وقوع آن
نسبت بمعصوم روا نیست و منافی عصمت است و حال آنکه باتفاق معصیت
نیست و جمعی که تجویز کرده اند که از انبیا علیهم السلام ارتکاب معاصی واقع شود و ایشانرا
معصوم ندانسته اند هم یوسف علیه السلام را باین تفسیر کرده اند که یوسف علیه السلام

مبادرت بگشودن بند زیر جامه خود نموده در محلی از زلیخا نشست
که ارباب مجامعت هنگام اراده آن کار انجامی نشینند وبرهان رب را
با آنکه آوازی از عالم غیب بگوش او رسید که ایاک وایاها یعنی بر تو باد ای یوسف
که پیرامون مباشرت زلیخا نگردی واو متنبه نشد وانچنان بر قصد خود اصرار
داشت تا آنکه مرتبه دیگر آواز مذکور را شنید ومفید نیفتاد وبعد از آن مرتبه
سیوم بتبدیل این عبارت یافت که اعرض عنها یعنی دور دار نفس خود را از زلیخا
وپیرامون مباشرت او مگرد واو همچنان بران رسوخ داشت تا آنکه یعقوب علیه السلام
در برابر او قد و انگشت ملامت بدندان ممانعت گرفته خود را بر وجلوه داد
وبعض گفته اند که آوازی شنید که یا یوسف لاتکن کالطایر کان له ریش
فلما زنی قعد لاریش له یعنی ای یوسف مباش مانند آن مرغ که پری داشت
که بآن پر پرواز میکرد ناگاه اراده زنا کرد وچون بآن عمل اقدام نمود بال و
پر او بریخت واز پای در افتاده از پرواز خود باز ماند وبعض گفته اند که دستی پیدا
شد میان او وزلیخا که بقلم قدرت بران نوشته شده بود که وان علیکم
لحافظین کراما کاتبین یعنی بدرستی که بر شما یعنی بر کردار وگفتار شما نگاهبانانند از
ملایکه کرام که نویسندگان اند افعال واقوال شما را وانچه میکنید ومیگوئید میدانند
واز روی دانستگی در نامه اعمال شما می نویسند باوجود آن از آن اراده باز نیامد
تا باز دران نوشته دید که لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا
یعنی نزدیکی مکنید بزناکاری بدرستی که زنا فاحشه ایست بزرگ واقدام بآن سبیلیست
بد فایده مکرر باز دران ثبت دید که واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله
یعنی بشنو پرهیزکاری پیش آورید و بترسید از روزی که رجوع وبازگشت شما در آن
روز بسوی پروردگار است واثری بران مترتب نشد وهمان بر سر اقدام

بآن عمل بود تا آنکه خطاب الهی در رسید بجبرئیل علیه السلام که ادرک عبدی
قبل ان یصیب الخطیئة یعنی دریاب بندهٔ مرا پیش از آنکه ازو خطائی در
وجود آید پس جبرئیل بامر ملک جلیل برو نازل شد و گفت یا یوسف اتعمل عمل السفهاء
وانت مکتوب فی دیوان الانبیاء یعنی ای یوسف مباشر میشوی عمل سفیهان
و ناقصان عقل را و حال آنکه نام تو در دیوان انبیا و ارباب وحی ثبت است و ما
میگوییم حضرت عزت بآتش غضب خود بسوزاند جمعی را که اعتقاد آلایش بمعاصی
بانبیاء خداوند باین مرتبه که با وجود ملاحظهٔ این امور و مشاهدهٔ امثال این تنبیهات
جمعی خود را ازان باز ندارند و رسوخ در تبعیت شیطان ورزیده بران اصرار نمایند
و چه خوب واقع شده است تشنیع زمخشری صاحب کشاف که در تفسیر خود
بعد از نقل این اقوال از ایشان بر ایشان کرده است والحق داد انصاف داده
چه بعد از نقل کلام ایشان و بیان آنچه مقصود ایشان است ازان عبارتی ایراد
کرده که ترجمه اش اینست این امور و آنچه مثل آنست از امور یست که ارباب
حشو و جبر که دین ایشان مبتنیست بر بهتان و افترای بر خدای تعالی و پیغمبران
او ایراد میکنند و تجویز صدق آن مینمایند و ارباب عدل و توحید یعنی معتزله
در روایات و مقالات ایشان راه این خرافات و هرگز راضی بنسبت
امثال این امور بجمعی که بمرتبهٔ نبوت و هدایت خلق فایزند نمیشوند و اگر احیانا
از یوسف ع ادنی زلتی واقع میشد هر آینه در معرض تشنیع و ملامت دری
و توبه و انابتی که ازو واقع میشد در کلام مجید مذکور می‌بود چنانچه زلت
و تقصیر آدم صفی ع در کلام مجید مذکورست و همچنین آنچه از داود و نوح و ایوب
و یونس علی نبینا و علیهم السلام واقع شده و توبه که بعد ازان کرده‌اند و استغفاری
که از ایشان واقع شده ذکر همه در قرآن هست و چون تواند بود که از یوسف ع

مبادرت بامثال این امور واقع شود و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید
او را ثنا کرده است و مخلص نامیده و قال الله تعالی وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ
آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وقال تعالی إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ پس متعین باید دانست
که پای عفت آن جناب دران چنان مقام لغزنده بنهایت قرار و ثبات
داشته است و بر وجهی با نفس خود جهاد کرده است که ارباب قوت عزم
بران وجه جهاد مینمایند و دران حال نظر بصیرت بر دلایل حرمت
و قبح آن داشته است تا آنکه بسبب آن از حضرت عزت مستحق شده است
که ثنا و ستایش او در کتابهای آسمانی که قبل از نزول قرآن بر انبیای سابق
نازل شده واقع شود بعد از آن در قرآن مجید که حجت الهی است بر باقی
کتابهای او و آنچه دران مذکور است از آیات و بینات مصداق آنهاست
به ثنا و ستایش آن سمت گذارش یافته است و اکتفا نشده است الا باستیفای
قصه او و بیان تمام واقعهٔ او در ضمن سورهٔ کامله علیحده تا بزبان صدق و راستی تقریر
کنند حکایت او را بر جمعی که بعد از او باشند تا آخر الزمان چنانچه نسبت بجد
بزرگوار او ابرهیم خلیل بعمل آمده و تا اقتدا کنند باو و پیروی او نمایند در عفت
و پرهیزکاری و پاکی ازار و ثبات ورزیدن در مواقعی که محل لغزشهای گران است
و مقام در افتادن باعمال دور از کار پس بی بهره کرده اند حضرت عزت ایشان را
از رحمت بی نهایت خود بسبب ایراد ایشان امری را که منجر شود بآنکه نازل ساختن
الهی سوره را در کلام مجید که هی احسن القصص آیتی است در شان آن [illegible]
آن باشد که اقتدا کنند مردم به پیغمبری از پیغمبران خدا در نشستن میان پای زن زناکننده
و گشودن بند ازار او باراده مباشرت بر وجه حرام و در آنکه نهی کند پروردگار
او او را از آن کار سه مرتبه و سه دفعه در ضمن آیات قرآنی تا بآواز بلند بگوش او

رسانید و سرزنش و ملامتهای عظیم نمانند او را بواسطهٔ ارادهٔ آن کار دور
مقام تهدید و وعید او در آیند بحدی که تشبیه کنند او را بمرغی که پر او ریخته
باشد و از پای درافتاده و پای عزم و ارادهٔ او اصلا تزلزل نیابد و تقبیح
آن عمل متنبه نشود تا آنکه حضرت عزت جبرئیل را بفرستد که او را ازان
عمل باز دارد و حال آنکه اگر حریص ترین مردم در زناکاری و دلیرتر و چشم سخت ترین
ایشان دران کار ادنی مراتب آنچه ایشان به پیغمبر خدا نسبت و بدین آن دال اند
مشاهده نماید هیچ شک نیست که نه در رگ او حرکت میماند و نه در اعضای او
قدرت و قوت و الحق جای تعجب است ایشان را از اختیار مذهبی که ازو فحش
ازان متصور نیست و از درافتادن بضلالت و گمراهی که هیچ خبر ازان روشن تر
و ظاهرتر نه تمام شد ترجمهٔ کلام صاحب کشاف جزاه خیرا و حضرت عزت اورا
از جانب پیغمبران خود و فخر رازی نیز در تفسیر کبیر درین باب کلامی ایراد کرده
که ترجمه اش چون مناسب این مقام است برین وجه سمت گذارش می یابد
هیچ شک نیست که جمعی که ایشان را اطلاعی بران واقعه بوده و در میان
این کار بوده اند زیاده بر هفت کس نیستند اول یوسف علیه السلام که روی سخن
همه جا با اوست دوم زلیخا سیوم عزیز شوهر او چهارم زنانی که زلیخا ایشانرا
طلب کرده بود تا بر حال او اطلاع یابند پنجم گواهان که یوسف بر صدق دعوی خود
آورده بود که و شهد شاهد من اهلها ششم حضرت عزت تعالی شانه که عالم
السر و الخفیات است هفتم ابلیس لعین که محرک سلسلهٔ فساد و افساد است و
این هفت کس همه اعتراف کرده اند بر پاکی دامان یوسف ع درین واقعه از
مبادرت بگناه و ارتکاب معصیت پس توقف دران باب نسبت بهیچ مسلمان
سزاوار نباشد اما اعتراف یوسف ع آنجا که گفت هی راودتنی عن نفسی

یعنی زلیخا درخواست مرا از نفس من که کام خود را از من بر آرد و من تن باو
در ندادم و از وی کناره گرفتم و جایی که گفت رب السجن احب الی مما یدعوننی
الیه یعنی بارخدایا زندان از دوست ترمیدارم از آنچه این زنان
مرا بآن میخواهند یعنی مباشرت بزنا و اما اعتراف زلیخا آنجا که گفت ولقد
راودته عن نفسه فاستعصم یعنی بتحقیق که درخواستم یوسف را از نفس او
و آرزوی وصل او کردم پس نگاه داشت او خود را و تن بآن در نداد و همچنین
بعد از آنکه زنانی که طلبیده بود که بر حقیقت حال او اطلاع یافتند و اعتراف
کردند نزد عزیز بر بیگناهی یوسف که گفت الآن حصحص الحق انا راودته
عن نفسه یعنی اکنون ظاهر و هویدا شد آنچه حق و راستیست که من جستم
یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او نمودم و اما اعتراف شوهر او عزیز آنکه
بعد از آنکه دید که پیراهن یوسف علیه السلام از عقب دریده شده است رو
بزنان خود کرد و گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یعنی هر آینه که
این کار از مکر و حیله شماست و بتحقیق که کید و مکر شما بزرگ است و زود در نفوس
کسان تاثیر میکند و اما اعتراف زنان جایی که گفتند امرأة العزیز تراود
فتاها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنراها فی ضلال مبین در کشف
آورده که پنج زن بودند از آن پنج نفر از خواص عزیز باهم در شهر مصر نشسته غیبت
زلیخا پیش گرفتند و گفتند زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس
او یعنی آرزوی آن کرده است که کام او را برآورد هر آینه دوستی که شکافته است
غلاف دل او را از دوستی یعنی دوستی و محبت یوسف بدرون دل او در آمده است
هر آینه که ما می بینیم زلیخا را در گمراهی هویدا و خطایی ظاهر و پیدا که با وجود شوهر
مثل عزیز مصر شیفته درم خریده گردیده و جایی که گفتند حاش لله ما علمنا علیه من سوء

یعنی پاکست خدای تعالی ازانکه عاجز آید از آفریدن مردی پرهیزکار پاکیزه روزگار مانند یوسف ندانستیم ما بر وی امری که بد و ناسزاوار باشد و اما اعتراف شهد قوله تعالی وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ چون یوسف نسبت این اراده را بزلیخا داد و دامان عفت خود را از آلایش تهمت پاک نمود عزیز گفت چون راستی این حرف بر من ظاهر شود و هیچکس غیر از شما ازین واقعه خبردار نیست یوسف گفت در خانه کودکی بود چهار ماهه عزیز گفت کودکی دران سن چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای من قادرست بر آنکه او را بسخن در آورد نقلست که عزیز ازان کودک پرسید که تو چه میگویی کودک بقدرت ربانی بسخن درآمده گفت راست میگوید خدا تعالی ازین قصه خبر میدهد که وشهد شاهد من اهلها یعنی گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا و گفته اند که او پسر عم زلیخا بود از روی حکمت گفت اگر گریبان پیراهن یوسف از پیش پاره شده باشد زلیخا در دعوی خود صادق است و او کاذب و اگر از عقب پاره بود صدق دعوی او بر عزیز ظاهر شد و اما شهادت حضرت عزت بر عفت و پاکی یوسف قوله تعالی كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ بعد ازان که خبر داد ازانکه زلیخا قصد مباشرت یوسف کرد و اگر نه بود آنکه یوسف مشاهده برهان پروردگار خود مینمود هر آینه قصد زلیخا میکرد یعنی چون مشاهده برهان ما کرد قصد او نکرد میفرماید که همچنین او را اثبات دادیم در اطاعت حق و برهان خود را باو نمودیم تا بگردانیم از و بدی و اعمال ناشایست را یعنی زناکاری

شده باشد او صادقست و زلیخا کاذب چون کام آورد دید که گریبان پیراهن او از عقب پاره شده

۱۱۴۳

بدرستی که او از بندگان خالص ماست یعنی پاک کردانیده شده از غیر ماست
و اما اقرار ابلیس بان جایی که میگوید فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا
عبادک منهم المخلصین یعنی بعزت و بزرگی تو که پروردگار عالمیانی
قسم که در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان آدم در خواهم آمد الا جمعی از ایشان
که بصفت اخلاص متصف باشند یعنی بر ایشان دست نخواهم داشت دانسته
شد که یوسف از بندگان مخلص بود پس کویم جمعی که نسبت ارتکاب این عمل
بیوسف هم میدهند اگر از اتباع حقند شهادت حق را جل و علی بطهارت دامن
او از آلایش این عمل قبول کنند و اگر از اتباع شیطانند باقرار و اعتراف او عمل
نمایند تا اینجا بود ترجمه کلام امام فخر رازی با ترجمه آیاتی که ایراد کرده است و الحق
این کلامیست در غایت لطافت و بیانیست مقرون بکمال حسن و ظرافت
والله الهادی الی الانجام کلام بعض مفسرین که تجویز نسبت خطا به پیغمبران علیهم السلام
کرده اند و ایشان را از گناهان کبیره و صغیره معصوم میدانند در تفسیر آیه
وافی هدایتی که بر سوال چهارم مضمون اشتمال دارد یعنی قوله تعالی لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر چون بحسب ظاهر مشعرست بصدور
گناه از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله در زمان گذشته
و آینده مضطرب و مختلف است و چند وجه در مقام توجیه و تاویل آن در
آمده اند و حق درین باب آنست که بر زبان معجز بیان امام ع جاری شده است
و بعد از من بصحت رسیدن نقل این حدیث جای شک و تردد دران باب نیست
و بعضی از ارباب تواریخ و اصحاب سیر ذکر کرده اند که مشرکان مکه قبل از آنکه فتح
مکه بشود میگفتند اگر محمد علیه السلام بر خانه خدا متمکن شود و حکم او در حرم الهی جریان
یابد معلوم ما خواهد شد که او علیه السلام پیغمبر بحقست و دعوی که ما را بر ترک عبادت

اصنام و پرستش اوثان میکند مقرون بصوابست و چون مکه معظمه زادها الله شرفا
و تعظیما بر دست آن حضرت مفتوح شد اقوام مشرکین همه اعتراف بحقیت دین
پیغمبر نمودند و فوج فوج بشرف اسلام که دین الله عبارت از آنست در آمده و اذعان
بنبوت محمد علیه السلام کردند چنانچه سوره کریمه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ
وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا بآن ناطق است و انکاری
که بر حضرت داشتند بر آنکه ایشان را بر ترک پرستش اصنام دعوت مینمود و است
زایل کردید و گناهی که بحضرت نسبت میدادند بسبب دعوت مذکور باعتقاد
ایشان مغفور و آمرزیده گشت چنانچه درین حدیث از امام علیه السلام تصریح
بآن واقعست و اگر باین تاویل قایل نشویم و حمل کنیم ذنبی را که در آیه واقعست بر
ظاهر چنانچه اکثر مفسرین فهمیده اند تعلیل فتح مکه بآمرزش گناهان مقدم و متاخر
صحیح نخواهد بود زیرا که مفتوح ساختن الهی مکه را بجهت حضرت صلاحیت آن ندارد که
سبب غفران گناه او شود مگر آنکه مرتکب بعض تاویلات بعید باید شد مثل آنکه گفته
شود که چون فتح الهی مکه را بدست آن حضرت متضمن جهاد آنحضرت بود با کفار و جهاد
با کفار عبادتست و عبادت بمقتضای إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ باعث غفران
گناه پس فتح مکه سبب آمرزش گناه بوده باشد و امثال این توجیهات دور از کار و اما
بنا بر آنچه امام علیه السلام فرموده که سبب بودن فتح مکه مر آمرزش گناه حضرت را
ظاهرتر از آنست که احتیاج به بیان داشته باشد و گنجایش شک و ریبی در آن نیست
و عجب است از اکثر علمای امامیه و مفسرین ایشان رضوان الله علیهم مثل شیخ الطایفه
شیخ ابو جعفر طوسی و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان و سید
مرتضی علم الهدی که با وجود تصانیف بسیار که در تفسیر و حدیث و علم کلام دارند
در هیچ یک از کتب خود متوجه ذکر این جواب از سوال مذکور نشده اند و وجهی چند

درین باب ذکر کرده اند که نهایت ضعف و تکلف با نها هست با انکه این
حدیث در بعض مصنفات محمد بن بابویه مثل عیون اخبار الرضا و غیر آن
مذکور است و زمان ابن بابویه بر زمان ایشان مقدم است اما جمعی که تجویز
صدور گناه از انبیا علیهم السلام کرده اند و ایشان را معصوم نمیدانند بعضی
که تجویز صدور صغیره و کبیره هر دو کرده اند گناه را در آیت بر معنی ظاهر حمل
کرده اند و گفته اند که مراد بما تقدم و ما تاخر گناهانیست که پیش از نبوت
از حضرت واقع شده و گناهانی که بعد از نبوت بصدور رسیده و یا آنچه
پیش از فتح که و بعد از ان بعمل آمده و یا آنچه تا حال که زمان نزول آیت
واقع شده و آنچه بعد ازین واقع خواهد شد یا گناهان پدر و مادر او علیه السلام
که پیشتر بوده اند یعنی آدم و حوا و گناهان امت او که بعد از و خواهند بود
و بعضی که تجویز صغیره تنها کرده اند و دامان عصمت ایشانرا از آلایش کبایر
پاک میدانند گناه را در آیت بر گناه صغیره حمل کرده اند و توجیه ما تقدم
و ما تاخر بر وجوهی کرده اند که مذکور شد و جمیع این وجوه چنانچه مخفی نیست
مشترکست در انکه مصحح تعلیل فتح مکه با مرزش گناهان حضرت نیست مگر
بتاویل بعید و باید دانست که بنا بر تفسیر امام علیه السلام حمل ما تقدم و
ما تاخر بر گناهانی که پیش از نبوت و بعد از ان بعمل آمده ممکن نیست زیرا که دعوت
مشرکین بدین حق و ترک پرستش اصنام که باعتقاد ایشان گناه بوده پیش از
نبوت واقع نبوده است و همچنین نمیتوان بر پیش از فتح مکه و بعد از ان حمل
کرد بواسطه انکه بعد از فتح اعتقاد ایشان بر گناه بودن آن باقی نماند و همه
مسلمان شدند مگر انکه بگوییم ما تاخر نظر بجمعیت که خبر فتح تا مدتی با ایشان نرسید
و تا آن وقت بران اعتقاد باقی بودند و اگر حمل شود بر انچه قبل از هجرت و بعد از هجرت

از حضرت واقع شده چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد کلامه

حد[illegible]هم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار امین الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی از جمعی از اصحاب حدیث که عبارت از علی بن ابرهیم بن هاشم ثقه صحیح المذهب و علی بن محمد بن عبد الله بن اذینه و احمد بن عبد الله بن امیه و علی بن الحسن باشد از احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوال او در صدر حدیث دوم سبق ذکر یافت منسوبست ببرقه رود قم و اصل و از کوفه بوده و چون در ضمن بن برقه رود قم نقل کرده و در انجا نشو و نما یافته است ببرقی اشتهار یافته و اگرچه بعض علمای رجال ضعیفش میدانند بواسطه انکه اکثر از ضعفا روایت میکند چنانچه در حدیث اول مذکور شد اما ابن داود ثقه بودنش را رجحان داده و شیخ جمال الدین مطهر در خلاصه رجال میگوید و عندی ان روایته مقبوله از شریف بن سابق تفلیسی که اصل او از کوفه بوده است و چون از انجا بتفلیس نقل کرده بتفلیسی اشتهار یافته و اکثر علمای رجال ضعیفش دانسته اند اما گفته اند که صاحب فضل بوده و کتابی در حدیث تصنیف کرده از فضل بن قره تمیمی سهندیست که اصل او از آذربایجان است و از انجا بارمنیه نقل کرده و علمای رجال ضعیفش دانسته اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق است علیه السلام که گفت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس قال من تذکرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله شرح

کلام بلاغت نظام در ضمن دو بخش بیان میشود بخش اول گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که گفتند حواریان بعیسی علی نبینا و علیه السلام که ای روح الله ما با که مجالست و همنشینی نمائیم عیسی فرمودند که باکسی که دیدن او خدا را بیاد شما دهد و سخن کردن

او علم شما را زیاده گرداند و علم او باعث رغبت شما شود باخرت
دوم قالت الحواریون جمع حواریست و حواری بمعنی یاری دهنده مطلق است
یا یاری دهنده پیغمبران و مراد اینجا جمعی اند از اصحاب عیسی ع که سمت اختصاص
بآنحضرت داشتند و انصار او بودند و گفته اند ایشانرا بواسطه آن
حواریان میگفتند که حرفت ایشان گازری بود و جامهارا از اوساخ ظاهری پاک
ساخته سفید میکردند زیرا که حواری مشتق از حورست بفتح حا بمعنی سفید خالص
قال فی القاموس حورته ای غسلته و بیضته و بعض علما گفته اند که ایشان در
واقع گازر و اهل حرفت نبودند و اطلاق این نام برشان کنایه از انست که بزلال
مواعظ و نصایح نفوس مردم را از اوساخ اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسندیده
پاک میکردند و بعالم نور که موقف قرب و رضای حقست رسانیده از ظلمات
جهل و نادانی میرهانیدند من یذکرکم الله رؤیته توصیف کرده است
عیسی علی نبینا و علیه السلام درین حدیث کسی را که تجویز مجالست و همنشینی او
فرموده اند صفت اول انکه دیدن او باعث بیاد آمدن خدا باشد چنانچه
از دیدن ارباب زهد و عبادت و مشاهده اصحاب کشف و ریاضت این
معنی مشاهده میشود دوم انکه کلام او موجب زیادتی علم همنشینان باشد و باعث
خلاصی ایشان از وصمت جهل و نادانی سوم انکه عمل او باعث رغبت باخرت
شود یعنی دیدن اعمال و عبادات او باعث اقبال و میل خاطر باشد بقیام باعمال
اخروی و باز داشتن نفس از اشغال دنیوی و بباید دانست که مراد بمجالست و
همنشینی درین حدیث هر امریست که متضمن الفت و زیادتی مخالطت و مصاحبت
بوده باشد و این معنی اشعار بآن دارد که کسی که متصف باین صفات
نباشد نباید با او مجالست و مخالطت نمود و ترک مصاحبت او باید کرد چنانچه

شاعر گوید رباعی با هر که نشستی و نشد جمع دلت ٭ وز تو نرهید زحمت آب و
گلت ٭ زنهار ز صحبتش گریزان میباش ٭ ورنه نکند روح عزیزان بحلت ٭
چه جای کسی که بضد این صفات متصف باشد مثل اکثر ابنای این زمان که دیدن
ایشان باعث دور شدن از یاد خداست و کلام ایشان باعث زیادتی جهل
و غوا و مشاهده کردن اعمال ایشان باعث دلیری و دوام داشتن باعمال بد و کردار
ناشایست پس خوشا حال کسی که توفیق کناره گرفتن از ایشان یافته باشد و شیوه
عزلت و انزوا و موانست و الفت بخدا تعالی پیش گرفته چه بسا باشد که
مخالطت و مصاحبت ایشان منجر بامات قلب و فساد اعتقاد شود و منتهی
بحصول صفات و اخلاقی که متضمن هلاک نفس و زیانکاری دنیا و آخرت است
نعوذ بالله من ذلک و در حدیث وارد است که فر من الناس فرارک من الاسد
یعنی بگریز از مردم چنانچه از شیر درنده میگریزی و از معروف کرخی رضی الله عنه
نقلست که بامام جعفر صادق عم گفت وصیتی کن مرا که از ان منتفع شوم حضرت
فرمودند اقلل معارفک یعنی آشنایان خود را کم کن باز گفتم زدنی یعنی زیاده کن
ای فرزند رسول خدای حضرت فرمودند انکر من عرفت منهم یعنی منکر شو کسی را
که با او آشنا شده یعنی ترک آشنایی او کن و بخدا پرداز و روایت کرده است
شیخ بزرگوار شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب تحصین که از مصنفات اوست از ابن
مسعود که گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند لیأتین علی الناس زمان لا یسلم
لذی دین دینه الا من یفر من شاهق و من حجر الی حجر کالثعلب باشباله قالوا و متی
ذلک الزمان قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله فعند ذلک حلت العزوبة قالوا یا رسول الله
امرتنا بالتزویج قال بلی ولکن اذا کان ذلک الزمان فهلاک الرجل علی یدی ابویه فان
لم یکن له ابوان فعلی یدی زوجته و اولاده فان لم یکن له زوجة ولا ولد فعلی یدی قرابته

وجیرانه قالوا وکیف ذلک یا رسول الله قال یومئذ بضیق المعیشة وبتکلیف ما لا
یطیق حتی یوردوه موارد الهلکة یعنی هر آینه خواهد آمد بر مردم زمانی که دین
هیچ صاحب دینی بسلامت نماند الا کسی که بگریزد از سر کوهی بسر کوهی و از سوراخی
بسوراخی مانند روباه با بچهای خود جمعی که حاضر بودند گفتند کی خواهد بودن آن زمان
ای رسول خدای حضرت فرمودند گاهی که مردم تحصیل معیشت نتوانند نمود
مگر بارتکاب معاصی خدا و دست زدن بامور که ارتکاب آن بر ایشان جایز
نیست پس دران هنگام غضب بودن حلال خواهد بود و مردم را بر ترک که خدای
حرج نخواهد بود گفتند ای رسول خدای نه تو ما را امر کرده بکدخدایی وزن کردن
حضرت فرمودند بلی چنین است ولیکن چون آن زمان برسد هلاک مرد در دست
پدر و مادر او خواهد بود و اگر پدر و مادر نداشته باشد در دست زن و فرزندان او
و اگر زن و فرزند نداشته باشد در دست قرابتان و همسایگان او گفتند
چون خواهد بود آن ای رسول خدای فرمودند سرزنش و ملامت او خواهند کرد
بر تنگی معیشت و ناداری و تکلیف او خواهند نمود باموری که طاقت او بان
نرسد تا آنکه برسانند او را بجایی که باعث ارتکاب معاصی و هلاک دین او باشد
پس همان بهتر که از صحبت خلق بصحبت حق اشتغال نمائی و عزت دنیا و آخرت
خود را در عزلت و انزوای از ماسوا دانی مصنف گوید رو بعزلت آرای فرزانه مرد
وز جمیع ماسوی الله باش فرد :: هر کرا توفیق ره آمد دلیل :: عزلتی بگزید و رست از
قال و قیل :: عزت اندر عزلت آمد ای فلان :: تو چه جویی ز اختلاط این و آن
گر تو خواهی عزت دنیا و دین :: عزلتی از مردم عالم گزین :: چون شب قدر از همه مستور
شد :: لاجرم از پای تا سر نور شد :: اسم اعظم چونکه کس نشناسدش :: سروری
بر جمله اسما باشدش :: گر تو هم از خلق پنهانی همی :: لیلة القدری و اسم اعظمی

نوزدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد
بن بابویه از حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد
بن یحیی الخزاز از موسی بن اسمعیل المروزی از اسمعیل پدر او که در صدر حدیث
یازدهم احوال ایشان گذشت از امام موسی کاظم ع از آبای بزرگوار آنحضرت
از امیر المومنین و امام المتقین علیه وعلیهم سلام الله الملک الامین که آنحضرت
گفت ان یهودیا کان له علی رسول الله صلی الله علیه واله دنانیر فتقاضاه فقال
یا یهودی ما عندی ما اعطیک قال فانی لا افارقک یا محمد حتی تقضینی فقال علیه السلام
اذا اجلس معک فجلس علیه السلام معه حتی صلی فی ذلک الموضع الظهر والعصر والمغرب
والعشاء الآخرة والغداة وکان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله یتهددونه
ویتواعدونه فنظر رسول الله صلی الله علیه وآله الیهم فقال ما الذی تصنعون به فقالوا
یا رسول الله یهودی یحبسک فقال علیه السلام لم یبعثنی ربی عز وجل بان اظلم معاهدا
ولا غیره فلما علا النهار قال الیهودی اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده
ورسوله وشطر مالی فی سبیل الله اما والله ما فعلت بک الذی فعلت الا لانظر
الی نعتک فی التورية فانی قرأت نعتک فی التورية محمد بن عبد الله مولده بمکه ومهاجره
بطیبه ولیس بفظ ولا غلیظ ولا سخاب ولا متزین بالفحش ولا قول الخنا وانا اشهد
ان لا اله الا الله وانک رسول الله وهذا مالی فاحکم فیه بما انزل الله وکان الیهودی
ذا مال ثم قال علی علیه السلام کان فراش رسول الله صلی الله علیه واله عباءة
وکان مرفقته ادم حشوها لیف فثنیت له ذات لیلة فلما اصبح قال لقد منعنی الفراش
اللیلة الصلوة فامر علیه السلام ان تجعل بطاق واحد شرح کلام بلاغت نظام
آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بیش مثل اول خلاصه کلام معجز نظام حضرت

امیر علیه السلام آنکه مروی است که یهودی را بر رسول خدای صلی الله علیه و آله
دیناری چند بود وقتی تقاضای آن وجه از حضرت رسول الله نمود حضرت
فرمود ای یهودی نزد من چیزی نیست که بتو دهم کنایه از آنکه چند روز صبر کن
که چیزی بهم رسد یهودی گفت مروی است که مفارقت نمیجویم از تو ای محمد تا حق
مرا ادا نکنی حضرت فرمودند اینک با تو می‌نشینم تا وقتی که تو رضا بآن داشته
باشی و نزد او نشستند تا وقتی که در همان موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا
و صبح گذاردند اصحاب چون آن حال را مشاهده کردند در مقام تهدید و وعید
یهودی درآمدند پس نظر حضرت صلوات الله علیه و آله بر ایشان افتاد فرمودند
چه دارید با او و با او چه میخواهید بکنید گفتند ای رسول خدا یهودی در مقام حبس
تو شده است چون توانیم این را گذرانید حضرت فرمودند که خدای من که
عزیز است و بزرگ مرا از برای آن بر خلقان خود نفرستاده است که بر جمعی که در
امان من درآمده اند و با ایشان عهد کرده ام که در امان من باشند ستم نمایم
و نه بر غیر ایشان پس چون آفتاب بلند شد و حضرت همچنان در آن مقام ثبات
داشت یهودی زبان بکلمه اسلام گشود و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمد عبده و رسوله و اینک شطر مال من مبذول خدا است بخدا قسم که من
مرتکب این عمل نشدم و در مقام حبس تو در نیامدم مگر بواسطه آنکه بخاطر آورم
و ببینم که وصف ترا که در توریة دیده ام آنچنان هست یا نه و یقین من بر حقیقت
تو حاصل شود چرا که من نعت و ستایش ترا در توریة برین وجه خوانده ام که
محمد پسر عبد الله مولد او مکه معظمه خواهد بود و مکان هجرت او از مکه بمدینه طیبه نه
بدخلق خواهد بود و نه سنگین دل و نه درشت گو و نه بلند آواز و در مقام ایذا کسی و دشنام
و سخنان ناخوش نخواهد بود و اینک من گواهی میدهم که خداوندی سزای پرستش نیست

[illegible] ابی هستاو با انکه تو رسول خدایی بحق و امینی مال من حکم کن بان انچه
خدا فرموده است و یهودی مذکور صاحب مال بود و جمعیت تمام داشت بعد ازان
امیر المومنین علیه السلام فرمودند که فراش یعنی جامه خواب حضرت مقدسه
نبوی صلوات الله علیه و آله عبای انحضرت بود و بالشی که بران تکیه میفرمودند
از پوست بود و حشو ان لیف خرما شبی از شبها بر سبیل اتفاق عبای مذکور را
دو لا کرده فراش حضرت ساخته بودند چون صباح شد و از خواب بیدار شدند
بر زبان مبارک آوردند که امشب آسایش جامه خواب مانع آمد مرا از قیام شب بنماز پس
امر کرد که دیگر انچنان نکنند و بهمان انداختن یک لا اکتفا نمایند
بان اظلم معاهدا معاهد اسم مفعول است از عهد بمعنی امان یعنی امان داده شده
یا از عهد بمعنی امان داده شده یا از عهد بمعنی ذمه یعنی کافر ذمی شطر مال فی سبیل الله
شطر بمعنی نصف است و بمعنی جزو هم آمده خواه نصف باشد و خواه نه و اینجا هر دو
معنی محتمل است نهایتش قول یهودی بعد ازین کلام که فاحکم فیه بما انزل الله گویا
ناظر ست باحتمال دوم چرا که تعیین جزو که چند ست بحکم خدا بیشتر احتیاج دارد که نصف
چه نصف امریست معین الا لا نظر الی نعتک فی التورته یعنی تا بدانم که نعت و ستایش
که در توریته هست نعت و ستایش تست یا نه و اختصار شده است در کلام بواسطه
دلالت مقام بر مقصود متکلم مولده بمکه مک بمعنی نقص و هلاک است قال فی القاموس مکه
اهلکه و نقصه و انیکه بلد الحرام را مکه نامیده اند بواسطه آنست که محل نقص و کم
شدن گناهان است یا فانی و مرتفع گردیدن ان یا بواسطه انکه هرکس قصد آن شهر کند
از روی ظلم و عدوان هلاک میگردد چنانچه نسبت باصحاب فیل واقع شد و مهاجره
بطیبه مهاجر بفتح جیم موضع هجرت است و هجرت بکسر ها و ضم ها هر دو آمده بمعنی بیرون
آمدن از ملکی بملک دیگر و طیبه بفتح طا و سکون یا مدینه رسول است صلوات الله

علیه و آله لیس بفظ و لا غلیظ و لا صخاب فظ و غلیظ در معنی نزدیک بهمند یعنی
بدخلق و سنگین دل و درشت گو و صخاب بسین بی نقطه و خاء مشدده و قبل از الف و بعد از الف بای
یک نقطه صیغه مبالغه است از سخب بتحریک خا که بمعنی شدت صوت و فریاد کردن است
عرب میگوید تصاخب القوم یعنی تصایحوا و تضاربوا بر یکدیگر فریاد کردن و یکدیگر را
زدند و لا مترزن بالفحش و لا قول الخنا مترزن برای بی نقطه و دو نون از رنه بفتح
را و تشدید نون ماخوذست که بمعنی آوازست قال فی القاموس الرنة الصوت
رن یرن رنینا صاح و خنا بفتح خای نقطه دار و بعد از آن نون مرادف فحشست یعنی
هر دو یک معنی اند و تفنن در عبارت واقع شده است کان فراشه رسول الله
صلی الله علیه و اله عباءة های عبا و میتواند بود که ضمیر غایب باشد راجع بحضرت
رسالت صلی الله علیه و اله و میتواند بود که های اصل کلمه باشد که در حالت وقفی ها میشود
چه عبا و عباءه هر دو در لغت آمده قال فی القاموس العباء کساء معروف کالعباءة
و کانت مرفقته ادما مرفقه بمعنی بالش است و ادم بفتح همزه و دال جمع ادیم که بمعنی پوست است
یعنی بالش حضرت پوستی چند بود که باهم تعبیه کرده بودند لقد منعنی الفراش
اللیلة الصلوة یعنی چون فراش من امشب دولا شده بود لینت و نرمی که از آن
محسوس من میشد مانع آمد نفس مرا از قیام نماز و نفس من اقبال بآن نکرد که از آن
مفارقت جویم و بنماز شب برخیزم و گویا حضرت صلوات الله علیه و اله از نماز درین
مقام بعض نماز شب را خواسته باشند چه علما رضوان الله علیهم بر آنند که برپای
داشتن بعض شب و قیام نماز و تراز واجبات مختص بآنحضرت بود و ترک آن بر ایشان جایز نبود والله اعلم

حدیث سیم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی از جمعی از اصحاب ما که در صدر حدیث سجده هم بیان ایشان شده از احمد بن محمد

بن خالد البرقی که احوالش در صدر حدیث دوم سبق ذکر یافت از منصور بن
عباس ابو الحسن الرازی که از سکنه بغداد است و کتاب بزرگی در نوادر منسوب
باوست از سعید بن جناح که جلیل القدر و ثقه بوده است و خدمت امام علی
نقی علیه السلام کرده از عثمان بن سعید العمری که مکنی بابی عمرو بوده و ثقه و جلیل
القدر است و از اصحاب امام علی نقی علیه السلام از عبد الحمید کوفی از مهاجر
بن زید الاسدی که مرد و از اصحاب صادق علیه السلام اند از امام بحق ناطق
امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند که مر عیسی بن مریم علیه السلام
علی قریة قد مات اهلها وطیرها ودوابها فقال اما انهم لم یموتوا الا بسخطة ولو ماتوا
متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا
ما کانت اعمالهم فنجتنبها فدعا عیسی علیه السلام ربه فنودی من الجو ان نادهم فقام عیسی
باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریة فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله
وکلمته فقال ویحکم ما کانت اعمالکم قال عبادة الطاغوت وحب الدنیا مع خوف
قلیل وامل بعید وغفلة فی لهو ولعب فقال کیف کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه
اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت عنا بکینا وحزنا قال کیف کانت
عبادتکم للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف کانت عاقبة امرکم فقال
بتنا لیلة فی عافیة واصبحنا فی الهاویة فقال وما الهاویة قال سجین قال وما سجین قال جبال
من جمر توقد علینا الی یوم القیمة قال فما قلتم وما قیل لکم قال قلنا ردنا الی الدنیا فنزهد فیها
قیل لنا کذبتم فقال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک من منهم قال یا روح الله انهم ملجمون بلجم
من نار بایدی ملائکة غلاظ شداد وانا کنت فیهم ولم اک منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم
فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها فالتفت عیسی علیه السلام
الی الحواریین وقال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر

مع عافیة الدنیا و الآخرة شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز [illegible]
و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه
مرور کرد عیسی بن مریم علیه السلام به دیهی که اهل آن دیه همه بر جای خود مرده اند و
کسی مباشر دفن ایشان نشده و از مرغان و سایر حیوانات و دواب ایشان نیز اثر
نمانده رو باصحاب خود کرده گفت ای برادران که اینها نمرده اند مگر بغضب الهی که بسبب
گناهی که از ایشان در وجود آمده ایشان را فرا گرفته است چه اگر متفرق وجه احدا فوت
نمیشدند یکدیگر را دفن میکردند پس حواریان که صفت ایشان از پیش رفت گفتند ای
روح الله و ای کلمة الله دعا کن بدرگاه الهی که ایشان را زنده گرداند از برای ما تا خبر
دهند بما که اعمال ایشان چه بوده و چه عمل مستوجب این عقوبت شده اند تا
ما پیرامون آن عمل نگردیم و از آن مجتنب باشیم پس عیسی علیه السلام ملتمس ایشان را
در معرض انجاح درآورده دعا کرد بدرگاه احدیت و احیای ایشان را از خدا درخواست
پس دعای او را در معرض اجابت درآورده ندا در دادند که طلب کن ای عیسی
ایشان را که جواب تو خواهند داد پس عیسی ع در اثنای شب و وقت تصفیه هوا از
کدورت انفاس خلایق برخاست و بر جای بلندی از زمین برآمد و گفت ای اهل
این ده پس شخصی از ایشان مبادرت بجواب او نموده گفت لبیک یا روح الله و کلمة
عیسی گفت جای رحمت بر شما خبر دهید مرا که اعمال شما در دار دنیا چه بوده
و چه مستوجب این عقوبت شده اید آن شخص گفت عمل ما عبادت طاغوت
بود و دوستی دنیا با ترس اندک و آرزوی بسیار و نهایت غفلت و گرفتاری بلهو و لعب
بود عیسی گفت دوستی شما به دنیا چون بود گفت مانند دوستی طفل بمادر خود که هرگاه روی
بما می آورد خوشحال و فرحناک میشدیم و هرگاه روی از ما برمی تافت میگریستیم و غمگین
میشدیم عیسی علیه السلام گفت عبادت شما مر طاغوت را چون بود گفت اطاعت

میکردیم ارباب معاصی را وانچه ما را بران میداشتند بعمل می آوردیم عیسی گفت
آخر کار شما چون شد گفت خوابیدیم شبی بعافیت بدن و رفاهیت حال و
صباحش خود را در هاویه دیدیم پرسید که هاویه چه چیز است گفت سجین گفت سجین
کدام است گفت کوههای آتشین که بجهت سوختن بر می افروزد و شعله میکشد
از برای سوختن ما تا روز قیامت عیسی ع گفت دران وقت شما چه گفتید و ایشان
چه گفتند گفت گفتیم ما را باز فرستید بدنیا تا زهد ورزیم و پرهیزکاری قیام نماییم و تلافی
تقصیری که از ما در وجود آمده بکنیم با ما گفتند دروغ میگویید چون بدنیا باز گردید بقول خود
عمل نخواهید کرد عیسی علیه السلام گفت چونست که غیر تو کسی از ایشان با من سخن در نیاید
واین امر بتو اختصاص یافت گفت ای روح الله ایشانرا بزیر لجامهای آتشین
در آورده اند و سرها از دست ملایکه عذاب داده و من اگرچه در میان ایشان
بودم اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع نشده بود پس چون عذاب بر ایشان
نازل شد مرا نیز با ایشان فرا گرفت پس مرا بموی در آویخته بر کناره دوزخ
باز داشتند و مشرف بر افتادن دران چنانچه نمیدانم که بروی در خواهم افتاد
در آتش یا رهایی ازان خواهم یافت پس عیسی علیه السلام روی مبارک بجانب
حواریان کرد و گفت ای دوستان خدا معاش کردن بنان خشک و نمک نیم
کوفته و خوابیدن بر مزبلها حالیست بسیار خوب که با عافیت دنیا و آخرت
باشد منش وم اما انهم اما بتخفیف میم حرف استفتاح است که در اول جمله در می آید
بواسطه تنبیه و آگاه کردن مخاطب بشنیدن آن و گوش انداختن تا وقتی که تمام گفته شود
و گاه هست که الفش را حذف میکنند مثل ام والله زید قایم که در اصل اما والله بود
ولم یموتوا الا السخط سخط بفتح سین و خا و ضم سین و سکون خا هر دو آمده بمعنی غضب
ولو ماتوا متفرقین لبنتا فنوا الخ هر امنیت که ندا فتون درین فقره بمعنی و فنوا استعمال

یافته باشد مثل توانی که در لغت عرب بمعنی ونی مستعمل است و مملکت بمعنی جماعة
بمعنی خود که مشارکت دو کس است یا زیاده در فعلی باقی باشد بنهایتش بضربی از تکلف
چنانچه مشارکت محمول شود بر مشارکت اقوام و قبایل ایشان با یکدیگر چه مشارکت
اشخاص چنانچه ظاهرست مقصور نیست یا روح الله و کلمة الله ترجمه گویند در اختصاص
عیسی علیه السلام باین دو اسم اقوال بسیارست و درین کتاب بذکر سه قول
از انجمله از برای هریک اقتصار میرود اما در تسمیه بروح الله قول اول آنکه چنانچه روح
باعث حیات است عیسی علیه السلام باحیای اموات یا احیای قلوب یا احیای
دین قیام مینمود و چون آن بنوعی بامر الله بود او را روح الله نامیدند دوم آنکه او
روحی بود که بدست صنع الهی صورت بسته بود بی واسطه مساس بشری سوم آنکه
روح بمعنی نفخ است یعنی بادی که آنرا بدهان دمند و عیسی علیه السلام بنفخ جبرئیل ع
در جیب ابن مریم در وجود آمده بود و وجه اضافه بالله آنکه آن بنوعی بامر الله بود اما
در تسمیه او بکلمة الله قول اول آنکه بکلمه کن موجود شده بود بی واسطه پدر دوم
آنکه در گهواره بامر خدا تکلم باین کلمه نمود که انی عبد الله اتانی الکتاب سوم آنکه مردم
باو هدایت می یافتند چنانچه بقرآن کلمة الله است هدایت می یابند فنوذی بحق
الجو بفتح جیم و بتشدید واو فضای مابین آسمان و زمین است علی شرف مراد
بشرف مکان بلندست و گفته اند که از بیخاست که شریف را شریف نامیده اند
چه تشبیه کرده اند بلندی و رفعت مرتبه را ببلندی و رفعت مکانی تعالی و حکیم
ویح اسم فعلست بمعنی ترحم همچنانچه ویل بمعنی عذاب است و بعضی از ارباب
لغت هریک را در مکان دیگری استعمال میکنند یعنی گاه در مقام ترحم ویل
میگویند و در مقام عذاب ویح و گاه برعکس عبادة الطاغوت طاغوت
بروزن فعلوتست از طغیان که بمعنی درگذشتن از حد و اندازه است و در اصل

طیوت بوده که لام الفعل آن را برخلاف قاعده و قیاس بر عین الفعل
مقدم داشته اند بعد از آن قلب کرده اند یا را بواسطه تخفیف بالف
و طاغوت را بر چند معنی اطلاق میکنند بمعنی کاهن و شیطان و اصنام
و هر کس که بزرگ و رئیس اهل ضلال باشد و هر کس مانع آید کسی را از عبادت
خدا تعالی و هر که عبادت کند کسی را غیر از خدا تعالی و گاه در کلام مفرد مستعمل
میشود چنانچه در آیه کریمه یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحَاکَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ
وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ یعنی میخواهند منافقان که با وجود دعوی ایمان
مرافعه خود را بسوی طاغی باغی برند که میان ایشان محاکمه نماید و حال آنکه مامور
بترک آن شده اند و سبب نزول این آیه آن بود که یهودی را با منافقی مخاصمه افتاد و
بحاکمی محتاج شدند که پیش او مرافعه مهم خود کنند یهودی منافق را بحکمه نبوت کشید
و بحکم حضرت مقدسه نبوی راضی شد و منافق بحکومت کعب بن الاشرف که
از جمله منافقان بود میل نمود و بحکم حضرت رضا نداد پس حضرت عزت این
آیه را فرستاد و گاه جمع استعمال می یابد چنانچه در آیه کریمه وَالَّذِینَ کَفَرُوا
أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ که صفت جمع واقع
شده یعنی آنانی که کافر شده اند و حق را پوشیده اند دوستان ایشان و متولی
امور ایشان طاغوتند که این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت درین مقام
عبارت از ایشانند بیرون می آورند ایشان را از نور که عبارت از ایمان
میباشد بسوی ظلمات که عبارت از کفر و زندقات و غفلة فی لهو و لعب
استعمال لفظ فی درین مقام از روی مجاز است چنانچه در النجاة فی الصدق
گفته اند زیرا که لهو و لعب بحسب حقیقت ظرف غفلت نیست بلکه تشبیه شده
بشیئی که با غفلت دارد یعنی که مظروف را با ظرف است و علاقه تشبیه مذکور

لفظ فی استعمال شده و میتواند بود که فی اینجا بمعنی مع باشد چنانچه در آیه کریمه
ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ گفته‌اند که بمعنی مع الامم است یا از برای سببیت باشد مثل
قوله تعالی فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ که بمعنی لمتننی بسببه است اذا اقبلت
علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت عنا بکینا وحزنا این هر دو شرطیه در موقع مفسر
حملهٔ سابقه واقعند که حب الصبی لامه باشد یعنی چنان میکند که حب صبی بمادر چه
وجهست و وجه مشابهت چیست فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم کنایه از انست که
مشرف بوده است برافتادن دران و میتواند بود که از ان معنی صریح اراده شده
باشد و در واقع او را بموئی معلق داشته باشند و شفیر بمعنی جانب و کنارست
الکبک فیها الکبک بصیغه متکلم مجهول است یعنی برو در انداخته میشوم دران
بالملح الجرش یعنی نمک نیم کوفته قال فی القاموس جرش الشی فهو جرش لم
ینعم دقه نمایش اول بدان ای عزیز که آنچه آن مرد زنده شده بعیسی ع
تقریر کرد از احوال اهل آن قریه و صفاتی که وانمود کرد که ایشان بران بودند
از خوف کم و امل بسیار و گرفتاری بلهو و لعب و فرح تمام باقبال دنیا و حزن
بسیار از ادبار آن بعینه احوال و اوصاف ابنای این زمان است بلکه اکثر کید
ورنگ‌های ما هاست که اکثر ایشان بخوف کم تیر متصف نمیشد و خود را بکلی از ترس
عذاب الهی فارغ دارند نعوذ بالله من الغفلة وسوء الخاتمة و چه نیکو داستان آنچه
نقل کرده است آنرا شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله علیه در کتاب اکمال الدین
از بعض حکما در تشبیه حال انسان و شره و میل او بدنیا و زخارف آن و در افتادن
او بلذات فانیه اش که بانواع کدورات و کثافات ممزوجست و غفلت
او از مرگ و آنچه بعد از ان در پیش است بحال شخصی که از بیابانی در گذرا و ترسانند
و او را بچاهی انداخته و در ته آن چاه مار بزرگ دهن گشاده منتظر آن باشد که

چون بچشند لقمه خورش ساز و بر بالای چاه دو موش یکی سفید و یکی سیاه بآن
ریسمان در آویخته اندک اندک ازان می بریده باشند چنانچه لحظه ازان عمل باز
نیایند و دیواران چاه آلوده باندک عسلی باشد که بخاک دیوار آن چاه ممزوج شده باشد
و زنبور بسیار بران هجوم آورده و آن شخص با آنکه آن مار را بآن صفت در زیر خود
دیده باشد و مشاهدهٔ آن موشان و عملی که بآن مشغول اند میکرده باشد اصلا
التفات بایشان و مآل کار خود نکند و همگی همت خود را مصروف لیسیدن
دیوار و التذاذ و کام گرفتن ازان عسل بخاک مخلوط دارد و همیشه بعداوت
و دشمنی آن زنبوران قیام داشته باشد که چرا از استیفای حظ او مانع می آیند
و با او دران امر مشارکت دارند پس چاه دنیاست و ریسمان عمر فانی و مار بزرگ
دهان گشاده مرگ و موشان روز و شب اند که اندک اندک ازان ازان کم میکنند
و لحظه ازان کار خالی نمیشوند و عسل ممزوج بخاک لذتهای فانیه دنیاست که
بانواع کدورات و الم ممزوج است و زنبوران ابنای زمان اند که بر سر جیفه دنیا
ازدحام دارند و شب و روز با یکدیگر در مخاصمه و مجادله اند و الحق تمثیل باین مناسبت
و مثالی باین مطابقت کم بنظر آمده سیل الله النضر و الهدایه نمایش دوم
مبادا که گمان برده باشی که اطلاق عبادت بر اطاعت و تبعیت اهل عصیان
که درین حدیث عمل آمده بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و حال آنکه نه آنچنین است
بلکه بحسب حقیقت است و عبادت در حقیقت امری نیست سوی خضوع و خوار
داشتن نفس در مقام اطاعت و انقیاد و ازین جهت است که حضرت عزت
در کلام مجید تبعیت هوای نفس را عبادت او نامیده است قال تعالی
أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ یعنی آیا دیدی ای محمد کسی را که خدا و معبود خود
هوای نفس خود را داشته و پیوسته بعبادت او قیام دارد و در جای دیگر اطاعت

شیطان را عبادت او کفته است چنانچه میفرماید اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ
اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ و تفسیر آن با بسط کلام در باب مذکور در شرح حدیث
یازدهم سبق ذکر یافت و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
در باب زی و تجمل از کتاب خود که بکافی موسوم است و بکلینی مشهور از امام الباطن
و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند من اصغی الی ناطق
فقد عبده فان کان الناطق یؤدی عن الله فقد عبد الله وان کان یؤدی من
الشیطان یعنی هرکس گوش انداز دگوینده بتحقیق که عبادت او کرده است
پس اگر گوینده مذکور از خدا گوید هر آینه که بعبادت خدا قیام نموده خواهد
بود و اگر از شیطان گوید بعبادت شیطان و نیز روایت کرده است در کتاب
مذکور در آخر باب شرک از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که
آنحضرت بر زبان مبارک جاری ساخته اند که من اطاع رجلا فی معصیة فقد
عبده یعنی کسی که اطاعت نماید مردی را در معصیتی هر آینه که بعبادت او قیام
نموده است و همچنین در کتاب علم از کتاب مذکور روایت کرده است از
ابی بصیر که گفت گفتم با امام جعفر صادق علیه السلام و پرسیدم از حقیقت
تفسیر قول الهی در قرآن مجید که اِتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ
دُونِ اللهِ یعنی کافران علما و پیران خود را که اطاعت و انقیاد ایشان میکردند
خدایان و معبودان خود دانسته اند از غیر الله تعالی حضرت فرمودند والله ما
دعوهم الی عبادة انفسهم ولو دعوهم ما اجابوهم ولکن احلوا لهم حراما و حرموا
علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون یعنی بخدا قسم که علما و پیران ایشان
ایشان را بعبادت نفس خود نخواندند و اگر بآن میخواندند اجابت دعوت ایشان
نمیکردند ولیکن حلال ساختند برایشان حرامی چند را و حرام کردند برایشان

حلالی چند را ایشان بآن کرویدند و بعبادت ایشان قیام نمودند یعنی اطاعت
ایشان در آنها کردند بروجهی که شعور بآن نداشتند یعنی ندانستند که آنچه بآن
قیام دارند در واقع عبادت ایشان است وهم درباب مذکور روایت کرده است
بطریق دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام که در جواب وسوال از آیه مذکور

فرمودند والله ما صلوا لهم وما صاموا لهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا
فاتبعوهم یعنی بخدا قسم که از برای ایشان نمازی نکردند و روزه نداشتند ولیکن
حلال کردند بجهت ایشان حرام را و حرام ساختند برایشان حلالی را و آنها متابعت
نمودند ایشان را و از آن و هرگاه چنانچه دانسته شد متابعت غیر و انقیاد اوامر و
نواهی او در حقیقت عبادت او باشد پس اکثر ابنای این زمان در حقیقت بعبادت
هوای نفس و ... و شهوت بهیمی و سبعی که بانواع متعدده و اجناس مختلفه میگردد اقامت
داشته باشند و آنها در معنی بتان ایشان باشند که همیشه پرستششان بنمایند و
شریکانی که از غیر خدا بعبادتشان قیام دارند و ایشان را بران شعوری نیست و شرک
خفی عبارت ازین حال است نسئل الله سبحانه العصمة والتوفیق وچه خوب واقع است کلام
رابعه عدویه رضی الله عنها درین مقام لک الف معبود مطاع امره دون الاله وتدعی
التوحید یعنی ترا هزار معبود است که در اطاعت ایشان نهایت اهتمام داری غیر از
خدای تعالی که معبود بر حق است و هنوز دم از توحید میزنی الحاصل بودن آدمی
در کوههای آتشین که بواسطه سوختن ایشان افروخته شده است تا روز قیامت
چنانچه این حدیث بآن ناطق است صریح است در آنکه در عالم برزخ که عبارت
از ما بین موت و قیامت است عاصیان را عذابی خواهد بود و بر همین اجماع منعقد شده است
واحادیث نبوی نیز بآن ناطق است و آیات قرآنی بران شاهد و علمای اکثر
مذاهب اسلام اگرچه در حقیقت و کیفیت آن خلاف کرده اند اما بر اصل وقوع آن اتفاق دارند

وانچه بر ما واجب است تصدیق بوقوع قیامت بعد از موت و بعث
حشر و اما کیفیت و تفصیل آن که بر چه وجه و چه کیفیت خواهد بود و کدام وقت تحقق
پیدا خواهد کرد بدانستن آن مکلف نیستیم بلکه اکثر آن از آن قبیل است که عقول
انسانی بدرک آن نمیتواند رسید و فهم کیفیت آن و چگونگی آن نمیتواند نمود پس از
بیان تفاصیل آن و بحث از چگونگی و کیفیتش ساکت باید بود و معظم اوقات خود را
صرف باید کرد در امری که اهم از آنست یعنی در تدبیری که ما را از آن بهر کیفیت
و هر نوع که باشد برهاند و استحقاق آن را از ما دفع کند و آن نیست مگر بمواظبت
و مداومت بطاعات الهی و اجتناب و دوری کردن از منهیات او تا آنکه حال ما در
اشتغال ببحث از آن و تفحص از کیفیت و حقیقت آن و فارغ بودن از فکر اموری
که ما را از آن نجات دهد مثل حال شخصی نباشد که سلطان وقت او را تقید در دروازه
باشد و مقرر داشته که چون فردا شود دست او را بازای گناهی که از او صادر شده
قطع نمایند و گوش و بینی او را ببرند و اصلا در تدبیر آن نباشد که حیله انگیزد
و کاری کند که دست او بسلامت ماند و گوش و بینی او از آفت قطع برهد و همیشه
فکر آن داشته باشد که آیا دست و اعضای مذکور را بکارد خواهند برید یا بشمشیر
و قاطع آن زید خواهد بود یا عمرو و بعض احادیث که درین باب از ائمه اهل بیت
علیهم السلام وارد شده است در آخر کتاب انشاالله تفصیل ایراد خواهد یافت
و درینوقت بذکر یک حدیث از آنجمله اقتصار میرود که روایت کرده است آنرا شیخ
صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله بسندی که میرساند آنرا بامام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند ان بین الدنیا والآخرة الف عقبة
اهونها و ایسرها الموت یعنی مابین دنیا و آخرت که عبارت از میان موت
و قیامت باشد هزار عقبه در پیش است که از همه سهل تر و آسان تر موت است

در ره عشق تو زانسوی فنا صد خطرست ٭ تا نگویی که چو عمرم بسر آمد رستم و
گویا اگر بدیدهٔ بصیرت ملاحظه شود در این مقام همین حدیث کافی باشد والله اعلم
و پوشیده نماند که آنچه آن مرد تقریر کرد که خود در میان ایشان بوده است و از ایشان
نبوده و چون عذاب الهی نازل شده او را نیز با ایشان موصلت فرا گرفته است اشعار
بآن دارد که از اهل معاصی و جمعی که مرتکب آن شده‌اند کناره باید کرد و از ایشان عزلت باید
گزید و با آنکه بودن در میان ایشان باعث آنست که با تش ایشان باید سوخت
و در عذاب با ایشان شریک باید بود و اگر چه در افعال و اقوال شرکت با ایشان
واقع نشده باشد و موافقت تمام باین معنی دارد کلام معجز نظام الهی که إِنَّ الَّذِينَ
تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ
فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ
مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا در اخبار آمده که چون جماعتی
از مسلمانان مثل قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از
مکه بمدینه هجرت نکردند و چون روسای قریش بجانب بدر می‌آمدند ایشان نیز
همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حضرت عزت
در شان ایشان این آیت فرستاد یعنی بدرستی که آنانکه ملائکه یعنی ملک الموت و اعوان
او قبض روح ایشان مینمودند در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بواسطه
ترک هجرت از مکه با وجود قدرت بران گفتند ملائکه مذکور با ایشان از روی سرزنش که در
چه کار مشغول بودید از امور دینی و با کدام قوم اختلاط داشتید با مشرکان یا موحدان
ایشان گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در روی زمین و کفار بر ما غالب بودند
فرشتگان در مقام تکذیب ایشان در آمده گفتند آیا زمین خدا واسع و فراخ
نبود تا شما هجرت کنید از جای خود بطرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه

طلبیه کردند پس آن گروه تارکان هجرت[١٠٥٤] جای ایشان دوزخ است و بد بازگشتی است
دوزخ ایشان را و حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
در باب مجالست اهل معاصی از کتاب کافی از امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت
نهی فرمودند بعض اصحاب خود را از مجالست و همنشینی مردی از اهل ضلالت
و گمراهی آن شخص گفت بر من چه چیز لازم آید هر گاه آنچه میگوید من نگویم و بر اعتقاد
خود ثابت و راسخ باشم امام علیه السلام فرمودند اما تخاف ان تنزل به نقمة فتصیبکم
جمیعا یعنی نمیترسی از آنکه از زشتی عقیده و کردار بلایی بر او نازل شود و آتش خشک و تر را
در معرض هلاک در آورده همه شما را فرا گیرد و بالجمله اگر بر انزوا و عزلت از مردم
سوای این فایده مترتب نباشد همین فایده کافیست و حال آنکه فواید و منافع
آن از تعداد حد و شمار بیرون است که همگان را توفیق در آن روزی باد

حدیث دویم

روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن یعقوب
الکلینی از علی بن ابرهیم از پدرش ابرهیم از حماد بن عیسی که ذکر احوال ایشان از پیش
رفت از ابرهیم بن عمر الیمانی که اگر چه اکثر تضعیفش نموده اند اما نجاشی حکم بتوثیقش
کرده است از ابان بن ابی عیاش که از راویان علی بن حسین است از سلیم بن
قیس الهلالی که از امیر المومنین و حسنین و علی بن الحسین علیهم السلام هر چهار حدیث
روایت کرده است که گفت قلت لامیر المومنین علی علیه السلام انی سمعت من سلمان
والمقداد و ابی ذر شیئا فی تفسیر القران و احادیث عن نبی الله صلی الله علیه و آله غیر ما فی
ایدی الناس ثم سمعت منک تصدیق ما سمعته منهم و رایت فی ایدی الناس اشیاء کثیرة
من تفسیر القران و من الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه و اله انتم تخالفونهم فیها و تزعمون ان
ذلک کله باطل افتری الناس یکذبون علی رسول الله صلی الله علیه و اله متعمدین و یفسرون

... بايديهم قال فاقبل علي عليه السلام فقال قد سالت فافهم الجواب ان في
ايدي الناس حقا وباطلا وصدقا وكذبا وناسخا ومنسوخا وعاما وخاصا ومحكما ومتشابها
وحفظا ووهما وقد كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله في عهده حتى قام خطيبا
فقال ايها الناس قد كثرت علي الكذابة فمن كذب علي متعمدا فليتبوا مقعده من النار ثم
كذب عليه من بعده وانما اتاكم الحديث من اربعة ليس لهم خامس رجل منافق يظهر الايمان
متصنع بالاسلام لا يتاثم ولا يتحرج ان يكذب على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم متعمدا
فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا منه ولم يصدقوه ولكنهم قالوا هذا قد صحب
رسول الله صلى الله عليه واله وراه وسمع منه فاخذوا عنه وهم لا يعرفون حاله وقد
اخبره الله عن المنافقين بما اخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل واذا رايتهم تعجبك
اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلال والدعاة الى النار
بالزور والكذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم على رقاب الناس واكلوا
بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك والدنيا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة و
رجل سمع من رسول الله صلى الله عليه واله شيئا لم يحفظه على وجهه ووهم فيه فلم يتعمد
كذبا فهو في يده يقول به ويعمل به ويرويه ويقول انا سمعته من رسول الله صلى الله عليه واله
فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول الله
صلى الله عليه واله شيئا امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم او سمعه ينهى عن شي ثم امر به وهو
لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ ولو علم انه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون اذ سمعوه منه
انه منسوخ لرفضوه واخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه واله مبغض للكذب
خوفا من الله وتعظيما لرسول الله صلى الله عليه وآله لم ينسه بل حفظ ما سمع على وجهه فجاء به كما
سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فان امر
النبي صلى الله عليه واله مثل القران ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه وقد

كان يكون من رسول الله صلى الله عليه وآله الكلام له وجهان وكلام عام وكلام خاص
مثل القرآن وقال الله عز وجل في كتابه ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا
فيشتبه على من لا يعرف ولم يدر ما عنى الله به ورسوله وليس كل اصحاب رسول الله صلى الله
عليه وآله كان يسئله عن الشيء فيفهم وكان منهم من يسئله ولا يستفهمه حتى ان كانوا ليحبون
ان يجيء الاعرابي الطاري فيسأل رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يسمعوا وقد كنت ادخل
على رسول الله صلى الله عليه وآله كل يوم دخلة وكل ليلة دخلة فيخليني فيها ادور معه حيث
دار وقد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله انه لم يصنع ذلك باحد من الناس
غيري وربما كان يأتيني رسول الله صلى الله عليه وآله اكثر ذلك في بيتي وكنت اذا دخلت
عليه بعض منازله اخلاني واقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري واذا اتاني للخلوة معي
في منزلي لم تقم عني فاطمة ولا احد من بني وكنت اذا سألته اجابني واذا سكت عنه
وفنيت مسائلي ابتدأني فما نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله آية من القرآن
الا اقرأنيها واملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تاويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها
ومتشابهها وخاصها وعامها ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت آية من
كتاب الله عز وجل ولا علما املاه علي وكتبته منذ دعا لي بما دعا وما ترك شيئا علمه الله
من حلال ولا حرام امر ولا نهي او شيء كان او يكون ولا كتاب منزل على احد قبله من طاعة
او معصية الا علمنيه وحفظته فلم انس حرفا واحدا ثم وضع يده على صدري ودعا الله
لي ان يملأ قلبي علما وحكما ونورا فقلت يا نبي الله بابي انت وامي منذ دعوت الله
بما دعوت لم انس شيئا ولم يفتني شيء لم اكتبه افتتخوف علي النسيان فيما بعد فقال لا لست
اتخوف عليك النسيان والجهل **شرح** كلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و
انجام آغاز مشتمل بر دو بینش **بینش اول** راوی گوید گفتم بامیرالمؤمنین علی بن ابی
طالب علیه السلام مدرستی که من شنیده ام از سلمان فارسی و مقداد اسود و ابی ذر

عهد... ی چیزی از تفسیر قران و احادیث که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت
میکردند غیر انچه در دست مردم است و شنیده ام از تو تصدیق انچه از ایشان
شنیده ام و دیده ام در دست مردم چیزهای بسیار از تفسیر قرآن و احادیث
مصطفوی صلوات الله علیه و آله که شما مخالفت میکنید ایشان را در آنها و زعم
شما آنست که همه انها باطل و کذبست ایا می بینید مردم را که بر پیغمبر خدای صلوات الله
علیه و آله دروغ می بسته باشند از روی دانستگی و عمد و تفسیر میکرده باشند کلام
خدا را از پیش خود بی انکه از کسی شنیده باشند راوی گوید بعد ازین سوال امیر المومنین
علی علیه السلام روی بمن آورد و فرمود که سوالی کردی جواب آنرا بفهم بدرستی که در
دست مردم حق هست و باطل هست راست هست و دروغ هست ناسخ هست
که رفع حکم از آیه و حدیث دیگر کرده و منسوخ هست که حکم آن بآیه دیگر یا حدیث دیگر
باطل شده است عام هست که شامل چند چیز است و خاص هست که ببعض افراد اختصاص
یافته است و محکم هست که معنی مراد از ان واضحست و بر جمیع که عارف بلغت باشند
ظاهر و متشابه هست که بر خلاف آنست محفوظ هست که انچنانچه هست بیاد مانده
و موهوم هست که توهم ان کرده اند و در واقع نه انچنانست و تحقیق که دروغ بستند
مردم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله در عهد آنحضرت تا انکه بر خاست روزی بار دو
خطبه خواندن و گفت دران خطبه که ای گروه مردم بدرستی که بسیار شده است
دروغ گوی بر من پس هر کس بر من از روی دانستگی و عمد دروغ بندد بهر آئینه قرار یابد
منزل و نشیمنگاه او در آتش و همچنین دروغ بستند مردم برو صلی الله علیه و آله بعد ازو
و بدرستی که حدیث از چهار کس بشما میرسد که ایشان را پنجمی نیست اول مردی که مبتلای
نفاق مبتلاست بظاهر خود را مومن وا مینماید و اسلام ساختگی بر خود بسته و در باطن
بر کفر خود باقیست و مستوجب گناه نمیداند و حرجی بران اعتقاد ندارد که از روی

عمد و دانستکی بر رسول خدای صلوات الله علیه و آله دروغ بندد و اگر مردم بدانند
که او منافق و دروغ گوست سخن او را در معرض قبول در نمی آورند و آنچه او
نقل نماید درست نمیداشتند ولیکن میگویند این مرد از اصحاب رسول خدا است
صلی الله علیه و آله و بشرف رویت آن حضرت مستسعد شده است و حدیث
از آنحضرت استماع نموده و از و حدیث فرا میگیرند و ایشانرا بر حقیقت
حال و نفاق او معرفتی حاصل نیست و حال آنکه خبر داده است حضرت عزت
از ارباب نفاق بآنچه خبر داده است و وصف کرده است ایشانرا
بآنچه وصف ایشان کرده است پس گفته است در حق ایشان وَاِذَا رَاَیْتَهُمْ
تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ وَاِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ
آورده اند که ابن اُبَی مردی جسیم بود و خوش روی و شیرین سخن و جمعی دیگر از
منافقان نزدیک بهمین صورت بودند چون بمجلس پیغمبر صلوات الله علیه و
آله می آمدند مشاهده ایشان باعث تعجب آن حضرت میشد حضرت
عزت این آیه فرستاد یعنی چون می بینی منافقان را بشگفت می آورد ترا
جسمهای ایشان از فربهی و تری و تازگی و اگر سخن میگویند گوش میکنی مر سخن ایشانرا
و حال آنکه در عدم عقل و قلت تفکر گویا ایشان چوبهای خشک شده اند به دیوارها
بازنهاده یعنی شبحی چند اند خالی از علم و فطرت پس ماندند بعد از آن حضرت صلوات الله
علیه و آله و تقرب و نزدیکی جستند بائمه ضلال و جمعی که مردم را باتش دوزخ
میخوانند بسبب دروغ و بهتانی که می بندند پس ایشانرا متولی امور ساختند
و در قاب مردم را در تبعه اطاعت ایشان نهادند و خوردند بسبب ایشان دنیارا
و مرستی که مردم بالطبع با پادشاهان و دنیا اند مگر کسی که حضرت عزت نگاه
داشته باشد او را دنیا و خود اینست که یکی از چهار کس که ذکر شد دوم مردی

که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده است چیزی را و آنچنانچه شنیده است حفظ
نکرده است و در وهم افتاده پس اگرچه از روی دانستگی و عمد بآن حضرت
دروغ نبسته اما آنرا که اعتقاد دارد که از پیغمبر شنیده است و در واقع چنان نیست
در دست گرفته بمردم میگوید و عمل بمضمون آن مینماید و هرکس روایت آن
میکند و میگوید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله اینچنین شنیده ام و اگر مسلمانان
بدانند که او در آن وهم کرده و آنچنانچه هست حفظ نکرده در معرض قبولش در نمی آورند و عمل
بمضمونش نمیکنند و اگر او خود نیز بداند که وهم کرده است هر آینه ترک آن مینماید
سیوم مردی که از رسول خدای صلی الله علیه و آله و شنیده است چیزی که آنحضرت
امر بآن کرده است و بعد از آن نهی از آن فرموده و او را علم بآن نیست یا شنیده است
از آنحضرت که نهی از چیزی کرده و بعد از آن امر بآن فرموده و او نمیداند آنرا پس
حفظ کرده است منسوخ حدیث را بی آنکه عالم بناسخ باشد و اگر بداند که آن منسوخ
شده است هر آینه ترک میکند آنرا و اگر بدانند مسلمانان وقتی که از وی میشنوند
که آن منسوخ است هر آینه در مقام ترک آن میشوند چهارم کسی که هرگز دروغ بر
رسول خدای نبسته است و دشمن میدارد دروغ را بسبب ترسی که از خدای دارد
و بجهت تعظیمی که درباره رسول خدای رعایت میکند و فراموش نکرده است
بلکه آنچه شنیده است چنانچه بوده حفظ کرده است و چنانچه شنیده نقل آن میکند
بی آنکه چیزی بر آن زیاده کند یا از آن کم نماید و میداند که ناسخ کدام است و منسوخ
کدام و بناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک میدهد چرا که امر پیغمبر صلوات الله علیه و آله
مثل قرآن ناسخ میباشد و منسوخ میباشد خاص میباشد و عام میباشد محکم میباشد
و متشابه میباشد و لیکن بوده اینکه از رسول خدای صلوات الله علیه و آله کلامی صادر
میشد که آنرا دو روی بود و کلامی صادر میشد که عام بود و کلامی دیگر خاص بود

مثل قرآن و حضرت عزت در کلام مجید فرموده است که مَا آتَاکُم
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُم عَنهُ فَانتَهُوا یعنی هر آنچه بیاورد شما را رسول خدای
آنرا فراگیرید ای قریش فرمان برید و هرچه نهی کند شما را از آن ترک آن کنید
که هر که مرتکب امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاکت
افتد پس مشتبه میشود این آیه بر کسی که معرفت بآن ندارد و نمیداند که خدای تعالی و
رسول او صلی الله علیه و آله کار از آن چه معنی خواسته اند و نیست اینچنین که هر یک از
اصحاب رسول خدای صلوات الله علیه و آله آنچه سوال میکردند از آنحضرت جواب
آنرا میفهمیدند چه بودند بعضی از ایشان که سوال میکردند و جواب آنرا خوب نفهمیدند
چنانچه دوست میداشتند که اعرابی تازه بیاید و سوال از رسول خدای صلوات الله
علیه و آله بپرسد تا ایشان بشنوند آنرا و بدرستی که بودم من که داخل میشدم بر رسول خدای
صلی الله علیه و آله هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه پس خلوت میکردند با من در آن
داخل شدن تنها و من با آنحضرت میگشتم هر جا میگردیدند چنانچه اصحاب رسول خدای
صلی الله علیه و آله همه میدانستند که بکسی دیگر غیر از من حضرت بر آن وجه سلوک نمیداشتند
و آن سلوک تمام مخصوص من بود و بسیار بود که رسول خدای صلی الله علیه و آله بخانه من می آمدند
و هرگاه من داخل میشدم بخدمت آنحضرت در بعض منازل ایشان برای من
خلوت میکردند و ازواج طاهره خود را از پیش من برمیخیزانیدند چنانچه کسی غیر از
من پیش آنحضرت نمیماند و چون آنحضرت از جهت خلوت با من در می آمدند در منزل من
نه فاطمه علیها السلام از پیش برمیخیزانید و نه کسی را از فرزندان من بواسطه محرمیت
آنحضرت با ایشان یا محرمیت ایشان باسرار آنحضرت برخلاف ازواج طاهره و
هرگاه سوال میکردم از آنحضرت جواب من میفرمودند و چون خاموش میشدم و
سوالهای من تمام میشد خود ابتدا بکلام میکردند و نازل نشد بر رسول خدای آیتی از

قرآن مجید مگر آنکه مرا بخواندن آن وا داشتند و بر من خواندند از خط خود و
تعلیم کردند بمن تأویل آنرا و تفسیر آنرا و بمن ظاهر ساختند که ناسخ است یا منسوخ
محکم است یا متشابه خاص است یا عام و دعا کردند بخدای تعالی که توفیق فهمیدن
و یاد گرفتن آنها بمن کرامت نماید پس من ببرکت آن دعا فراموش نکردم
آیتی را از کتاب خدای که عزیز است و بزرگ و از یاد ندادم علمی را که املاء آن بمن
کرد و من آنرا نوشتم از وقتی که دعا کرد بجهت من بآنچه دعا کرد و نگذاشت
چیزی را که حضرت عزت باو تعلیم داده بود و نه از حلال و نه از حرام و نه از امر و نه از
و نه چیزی که قبل از این بوده و نه چیزی که بعد از این خواهد بود و نه کتابی را که بر
کسی از انبیای سابق نازل بود و قبل از او و در طاعت یا معصیت مگر آنکه تعلیم کرد آنها بمن
و من یاد گرفتم و حفظ کردم آنرا و فراموش نکردم حرفی را از آن و بعد از آن
دست مبارک را بر سینهٔ من گذاشتند و دعا کردند بخدای تعالی که پر گرداند دل
مرا از علم و حکمت و نور معرفت پس گفتم ای رسول خدای پدر و مادر من فدای تو باد
تا از وقتی که دعا کرده خدای را بآنچه دعا کرده چیزی را فراموش نکرده ام و چیزی
از من فوت نشده که ننوشته باشم اما میترسی بر من که بعد از این چیزی را فراموش کنم
حضرت فرمودند نمیترسم بر تو که چیزی را فراموش کنی یا جهل بچیزی داشته باشی

بخش دوم محکم و متشابه محکم در لغت بمعنی مضبوط و استوار است و در اصطلاح
اطلاق میکنند بر کلامی که معنی آن واضح باشد و مقصود از آن بر کسی که عارف بلغت
باشد ظاهر و بر کلامی که از نسخ یا تخصیص یا از هر دو محفوظ باشد و بر آنچه نظم آن مستقیم
و خالی از خلل باشد و بر آنچه در تأویل آن سوای یک وجه نگنجد و بهر یک از معانی مذکوره
متشابه در مقابل آنست یعنی بر معنی اول متشابه آنست که معنی آن وضوح نداشته
باشد و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر معنی ثانی آنکه نسخ یا تخصیص یا هر دو در آن راه

یافته باشد و بر این قیاس اینجا از محکم و متشابه به هر یک از معانی مذکوره مراد میتواند
بود والله اعلم قد کثرت علی الکذابة کذابه بفتح کاف و تشدید ذال بر وزن سیاره
صیغه مبالغه است و جار و مجرور که علی باشد میتواند بود که بان متعلق باشد یعنی بسیار
شده است دروغ گوی بر من و میتواند بود که متعلق بکثرت باشد بتضمین معنی اجتمعت
و مانند آن یعنی بسیار شده اند در حالتی که مجتمعند بر من ارباب کذب و دروغ فلیتبوا
مقعده من النار یعنی لینزل منزله بخساره درستی که فرود آید در منزل خود که از آتش
مهیا شده کنایه از دوزخ و این حدیث را یعنی من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من
النار را احادیث متواتره شمرده اند و حکم بتواتر آن کرده و متصنع بالاسلام یعنی بزور
خود را بر اسلام میدارد و از روی تدلیس خود را مسلمان وا می نماید بی آنکه
در نفس الامر متصف باسلام باشد و لا یتأثم و لا یتحرج بران عطف تفسیر است یعنی نفس
خود را اثم و گناهکار نمیداند بدروغ بستن بر رسول خدای صلی الله علیه و آله
و قد اخبره الله عن المنافقین بما اخبره مراد امینست که منافقان ظاهری آراسته
نیکو بسیار خوش کلام و شیرین گوی بودند و سخنان روی اندود داشتند که موجب
فریفته شدن مردم بود بآن و باعث تصدیق مردم ایشانرا و آنچه نقل میکردند
از رسول خدای صلی الله علیه و آله از احادیث و مرشد بآنست کلامی که حضرت
عزت پیغمبر خود را صلوات الله علیه و آله در معرض خطاب بآن در آورده که وَاِذَا
رَاَیْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ جهت یعنی چون ببینی ایشانرا یعنی منافقانرا بشگفت
می آورد ترا اجسام ایشان از غایت صباحت و حسن منظر که ظاهر ایشان بآن
آراسته است و ان یقولوا تسمع لقولهم و چون بسخن در می آیند گوش می اندازی
بران بواسطه طلاقت لسان و حسن بیان که کسب آن کرده اند بالزور و الکذب
متعلقست بتقرب یعنی تقرب و نزدیکی ایشان بائمه ضلال که مردم را باتش دوزخ

میخوانند بسبب زور و کذب است و عطف کذب بر زور عطف تفسیریست
چیز و بعضی گفته است ناسخ و منسوخ خبر ثانی ان است و خبر اولش مثل القران است
و میتواند بود که خبر مبتدا محذوف باشد یعنی بعضه ناسخ و بعضه منسوخ و بدل باشد از
مثل و ممکن است که مجرور خوانده شود که بدل از قران باشد و کسی نگوید که چون تواند
بود که بدل از قران باشد و حال آنکه نمیتواند قایم مقام او شد چه مثل اگر بر سر او
در آید معنی فاسد میشود زیرا که نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل قایم مقام مبدل منه
واقع تواند شد چنانچه صاحب کشاف الجن را در آیه کریمه وَجَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَکَاءَ
الجِنَّ بدل شرکا داشته و حال آنکه در آیه مذکور قایم مقام شرکا واقع نمیتواند شد
چنانچه ظاهر است وقد کان یکون من رسول الله صلی الله علیه و اله الکلام له وجهان
اسم کان درین فقره ضمیر شان است مستتر در کان و ضمیر شان عبارتست از ضمیر
که قبل از جمله می آورند بی مرجع یا راجع بموضوع جمله مثل هو در آیه کریمه قل هو الله احد که بمذهب
بعض شان و قصه است و مرجع نماند و بمذهب بعض راجعست بالله و یکون از افعال
تامه است که بخبر احتیاج ندارد و ادا باش که الکلام مبهم است خبر کان است له وجهان
صفت الکلام است چه الکلام اگرچه معرف بالف و لام است و صفت ان
نمیباید واقع شود مگر معرف بالف و لام که لا یوصف ذو اللام الا بمثله اما اینجا
در حکم نکره است بواسطه عمومی که از ان اراده شده و میتواند بود که حال باشد
از وجه اسم کان بمنزله فاعل است و میتواند بود که یکون ناقصه باشد که بخبر
محتاج است و برین تقدیر له وجهان خبر او خواهد بود فیشتبه فا فای تعریفیست
و جمله متفرعست بر ماقبل آیت که له وجهان خاص و عام باشد و لم یدر ما عنی الله
به ما موصول مفعول یدر است و محتمل است که فاعل یشتبه باشد و مفعول لم یعرف
و لم یدر در کلام مقدر باشد که تقدیر کلام چنین باشد که یشتبه ما عنی الله به علی من لم

یعرف ولم یدر آن که وجهان فیستعملنی فیها ادو بیه تخلیه یا از خلوت ماخوذ است
یا از تخلیه و حاصل معنی آنکه میگذاشت مرا که با او دوران کنم هر جایی میگشت
و ظاهر است که مراد از دوران بجسم نیست بلکه مراد از دوران بعقل است یعنی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله مطلع میساخت مرا بر اسراری که از دیگران
آنرا مخفی میداشت و میگذاشت مرا که خوض کنم با او در معارف الهی و علوم
ملکوتی که مرتبه اش بلندتر است از آنکه هرکسی پی بآن تواند برد یا زیاده از یک کس
بران مطلع تواند شد و علمنی تاویلها و تفسیرها تاویل عبارت از برگردانیدن
و منصرف ساختن کلامست از معنی ظاهری بمعنی که از آن مخفی تر باشد
و آنرا از آل یول گرفته اند بمعنی رجع یرجع و مقرر شده است که هر آیتی را
ظاهری و باطنی هست و مراد اینجا آنست که حضرت صلی الله علیه و اله مطلع
ساخت او را بر باطن هر آیت که بر هر کس ظاهر نیست و تعلیم کرد با و علیه السلام
اسراری که بر هیچکس منکشف نبود و تفسیر در لغت بمعنی کشف و هویدا ساختن
معنی لفظیست ماخوذ از فسر که قلب سفر است بمعنی کشف عرب میگوید اسفرت المراة
عن وجهها اذا کشفته و اسفر الصبح اذا ظهر و در اصطلاح علمیست که بحث کنند در آن
از کلام خدا تعالی که بقصد اعجاز نازل شده از حیثیت دلالت کردن آن بر معنی
که مراد خداست از آن و قید قصد اعجاز بواسطه بیرون رفتن بحث از حدیث
قدسیست که عبارت از کلامیست که از جانب حضرت عزت نازل شده
باشد و نه بقصد اعجاز باشد من طاعة او معصیة یعنی از امری که موجب طاعت
خدای باشد یا باعث معصیت او آن یلا فسلنی علماً و حکماً یعنی حکمة چه حکم بضم حاء و
سکون کاف بمعنی حکمت نیز آمده است و دور نیست که هر حکما بکسر حاء و فتح
کاف تواند بود که خوانده شود که جمع حکمت باشد نمایش هیچ شک نیست

در آنکه بنا بر بعض اغراض فاسده و مطالب باطله مثل قرب ملوک و رواج
یافتن آرای ضایعه باطله دروغ بسیار بر رسول خدای صلوات الله علیه و آله
بسته شده است و آنکه بعضی دعوی کرده اند که صرف قلوب از آن شده است و کسی را
تمکین اراده آن نداده اند ظاهر البطلان است و نقل راوی درین حدیث
از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که قد کثرت علی الکذابة دلیلیست بر وقوع آن
زیرا که کلام مذکور خالی از آن نیست که کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله هست یا نه
و بر هر تقدیر مطلوب حاصل است و دلیل دیگر بر مطلب مذکور وجود بعض احادیث است
که مضامین ایشان منافی یکدیگر است چنانچه جمع میان ایشان بهیچ وجه ممکن نیست
و همچنین معلوم است که بعضی از آن ناسخ بعضی نیستند و بالجمله وضع احادیث بواسطه
قرب ملوک که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درین حدیث اشارت بآن
کرده اند بسیار واقع شده است از آنجمله حکایت کرده اند که غیاث بن ابرهیم
بمجلس مهدی عباسی داخل شد و چون مهدی را محبت و میل بسیار بلعب کبوتر بود
بواسطه خوش آمد او گفت پیغمبر خدای صلوات الله علیه و آله فرموده است لا سبق
الا فی خف او حافر او نصل او جناح و حال آنکه چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر
یافت او جناح داخل حدیث نیست مهدی را الحاق او خوش افتاده فرمود که ده هزار
درهم در وجه انعام او برسانند و چون از مجلس مذکور رخصت انصراف یافته برآمد
مهدی نیز است دریافت که حال چیست گفت اشهد ان قفاه قفا کذاب
علی رسول الله گواهی میدهم که قفای او قفای کسیست که بر رسول خدای صلوات الله
علیه و آله دروغ بسته است هرگز پیغمبر صلوات الله علیه و آله نگفته است که او جناح
نهانیش این مرد خواست که بما نزدیکی نماید و خوش آمدی در کار ما کرده در
حال فرمود که کبوتران را ذبح کردند و گفت من او را برین عمل داشتم یعنی میلی که

از من بعجب کبوتر طاهر بود او ز ۱۰۶۰ از این الحاق داشت و بعضی از زنادقه حدیث
بسیاری وضع کرده اند و همچنین غلات و خوارج چنانچه از بعض ایشان روایت
کرده اند که بعد از آنکه از گمراهی و نفاق خود برگشته و هدایت یافته گفته بردم که نظر
کنید باین احادیث و بخاطر آورید که از که فرا میگیرید زیرا که ما چنین بودیم که هرگاه
رایی می پسندیدیم از برای رواج آن حدیث بسیاری وضع میکردیم که مطابق
واقع نبود و بعض علما مثل حسن بن محمد صغانی که در علم لغت امام وقت بوده
و تصانیف بسیار در هر علم دارد و غیر او از امثال او چند کتاب در بیان احادیث
موضوعه ترتیب داده اند و از انجمله این احادیث را شمرده که السعید من وعظ
بغیره سعادتمند کسیست که بغیر خود پند یاب شده باشد و از مشاهده اخلاق
و احوال او پند خود حاصل کرده باین معنی که آنچه از افعال و اخلاق او بنظر عقلش
خوش آمده باشد خود را بآن متخلق و متصف ساخته باشد و آنچه خوش نیامده باشد
اجتناب و احتراز از آن لازم شناخته مترجم گوید اگر اندک آگاهی باشد مشاهده
خود نیز درین باب کفاف است و احتیاج بغیر خود نیست چنانچه از آن خبر
میدهد حدیثی که منسوب است بامیر المومنین ع که انظر وجهک فی المرآت فان کان
حسنا فافعل ما یناسبه و ان کان قبیحا فلا تجمع بین القبیحین یعنی نظر کن در آینه اگر روی تو نیکو
نماید عمل آر آنچه مناسب روی نیکوست و اگر زشت باشد میان دو زشتی که روی
و فعل بد باشد جمع مکن و در زشتی روی را به نیکویی کردار مجبور ساز الشقی من شقی فی بطن امه
بدبخت و بی سعادت کسیست که در شکم مادر بدبخت و بی سعادت باشد کنایه از آنکه کسی
بدبخت و بی سعادتست و از ازل خلقتا و بران وجه مقدرست و از ابتدا
خلقت آثار آن از و بظهور میرسد الجنة دار الاسخیاء بهشت خانه ارباب سخاوت
و کرم است کنایه از آنکه سخاوت و کرم و بذل مال بوجوه خیر بیشتر از اعمال حسنه دیگر

باعث دخول بهشت میشود طاعة النساء ندامة پیروی و اطاعت زنان در کار
باعث ندامت و پشیمانی است دران کار کنایه ازانکه در باب ایشان می باید
مصداق حدیث شاوروهن و خالفوهن بعمل آید تا پشیمانی دست ندهد دفن البنات
من المکرمات دفن کردن و در قبر گذاشتن دختران خود از امور گرامی داشته
شده است تر و عقل اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه طلب کنید و بجوئید خیر و نیکی را
تر و خوبرویان که گفته اند روی نیکو دلیل خلق نکوست لاهم الا هم الدین و لا وجع
الا وجع العین نیست اندوهی مگر اندوه قرض و نیست دردی سوای درد چشم کنایه از کمال
صعوبت اندوه قرض و شدت درد چشم بمرتبه ایست که المها و دردهای دیگر در جنب
آن هیچ نمی نماید الموت کفارة لکل مسلم مرگ کفاره است مر گناه هر مسلمانرا یعنی
کسی که بزیور اسلام متحلیست می باید غم گناه نداشته باشد که الم مردن او که ازان
گزیری نیست کفاره گناهان او خواهد شد ان التجار هم الفجار هر آینه سوداگران هم
فاجر اند و فاجر بمعنی بدکار و دروغگو هر دو آمده است و هر دو معنی مناسب صفات
نهایتش شاید معنی ثانی انسب باشد والله اعلم و صغانی مذکور که منسوبست بصغانیان
که دهی بزرگست از ولایت ماوراء النهر در کتاب در الملتقط که از مصنفات است او
ذکر کرده است که از جمله احادیث موضوعه احادیثیست که بعضی گمان برده اند
که پیغمبر صلوات الله علیه و اله در شان ابی بکر آنهارا گفته است مثل ان الله یتجلی
للخلایق یوم القیمة عامة و یتجلی لک یا ابابکر خاصة یعنی هر آینه که حضرت عزت جلوه میدهد
خود را روز قیامت بر جمیع خلایق بعموم و جلوه میکند بر تو ای ابابکر بخصوصه و حدیث
جبرئیل که ان الله تعالی لما خلق الارواح اختار روح ابابکر من بین الارواح یعنی جبرئیل
گفت هر آینه که چون حضرت عزت خلق ارواح میکرد روح ابی بکر را از میان ارواح
برگزید و امثال این احادیث بسیار که در شان ابابکر نقل کرده اند بعد ازان صغانی

میگوید که من با آنکه نسبت بعمر می یابم و از نسل اویم میگویم در باب او آنچه حق است
بواسطه آنکه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند که قولوا الحق ولو علی
انفسکم و الوالدین و الاقربین یعنی بگوئید راست را و حق را پنهان مکنید واگر
چه ضرر آن بنفسهای شما و به پدر و مادر شما و اقارب شما عاید باشد پس میگوییم
از جمله موضوعات آنست که روایت کرده اند از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که
آنحضرت فرموده اند اول من یعطی کتابه بیمینه عمر بن الخطاب وله شعاع کشعاع الشمس
قیل فاین ابوبکر قال سرقته الملائکة یعنی اول کسی که روز قیامت نامه اعمال او را
بدست راست او دهند عمر بن خطاب خواهد بود و او را درخشندگی خواهد بود
در آن روز مثل درخشندگی آفتاب گفتند پس کجا خواهد بود ابوبکر فرمودند ملائکه او را
دزدیده خواهند بود از غایت میل خاطر که باو داشته باشند و از جمله موضوعات
اینست که من سب ابابکر و عمر قتل و من سب عثمان و علیا جلد یعنی کسی که
دشنام دهد و ناسزا گوید ابابکر و عمر را مستوجب قتلست و کسی که دشنام دهد
و ناسزا گوید عثمان و علی را مستوجب حد و امثال این احادیث بسیار که در باب
عمر وضع کرده اند و از جمله موضوعات است زر غبا تزدد حبا یعنی زیارت کنید
و ببینید یکدیگر را یکروز در میان که زیارت برین وجه باعث ازدیاد محبت
کنایه از آنکه هر روز نباید دید النظر الی الخضرة یزید فی البصر یعنی دیدن سبزه زیاده
میکند نور چشم را من قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له یعنی هر کس چهل قدم کوری را راه
ببرد بیامرزد خدا تعالی او را العلم علمان علم الادیان و علم الابدان یعنی علمی که علمیت را
می شاید منحصر است در دو علم علم ادیان که عبارت از فقه و تفسیر و حدیث و کلام
باشد و علم ابدان که مراد از آن علم طب است علما و عقلا تا اینجا ترجمه کلام صغانی بود
بطریق انتخاب و تلخیص که در ولایت هندوستان بعد از ششصد سال از هجرت

پیغمبر صلوات الله علیه و آله مردی پیدا شده بود نام او بابا رتن بود دعوی
میکرده که من از اصحاب رسولم صلوات الله علیه و آله که تا امروز مانده ام
و جمعی از اباطیل هند تصدیق دعوی او کرده بودند و او احادیث بسیار
وضع کرده است و میگفته است که من اینها را از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
شنیده ام و صاحب قاموس که محمود بن یعقوب فیروزآبادی باشد میگوید
من آن احادیث را از اصحاب اصحاب او شنیده ام و ذهبی کتابی تصنیف
کرده است در اثبات کذب احادیث مذکور و آن را کسر وثن بابا رتن نام
نهاده است و بالجمله احادیث موضوعه زیاده بر آنست که زبان بیان از عهدهٔ
تعداد آن بر تواند آمد انجام باید دانست که آنچه این حدیث متضمن آنست
که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله تعلیم کردند حضرت امیر المؤمنین را علیه السلام
آنچه شده است و آنچه خواهد شد ممکنست که محمول شود بر احکام شرعی و مسایلی که
واقع شده است و مسایلی که واقع خواهد شد و میتواند بود که محمول بر بعض علوم غیب
شود که حضرت عزت جل ذکره رسول خود را صلی الله علیه و آله بر آن اطلاع داده بود
چه بدرستی که اصحاب سیره و تواریخ از سنی و شیعه نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام
از اکثر مغیبات خبر میدادند مثل آنکه وقتی که طلحه و زبیر از آن حضرت اذن خواستند
که بقصد عمره آوردن متوجه حرم الهی شوند فرمودند و الله ما یریدان العمره و لکن یریدان
البصره و ان الله تعالی سیرد کیدهما و یظفرنی بهما یعنی بخدا قسم که ایشان ارادهٔ
عمره ندارند بلکه اراده دارند که ببصره رفته در مقام فتنه انگیزی و فساد شوند بدرستی که
حضرت عزت تعالی عنقریب برخواهد گردانید کید و مکر ایشان را بر ایشان و ظفر
خواهد داد مرا بر ایشان و مثل اخبار آنحضرت بر عدم عبور خوارج نهروان از نهر
و فرمودن که کیف یعبرونه و قد اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله ان مصرعهم دون

یعنی چگونه تواند بود که عبور کرده باشند از نهر و حال آنکه حضرت مقدس نبوی
صلوات الله علیه و آله خبر داده اند بمن که محل در افتادن ایشان بر خاک فنا که کنایه
از مکان کشته شدن ایشان باشد آن جانب نهر خواهد بود و مثل خبر دادن
آنحضرت بکشته شدن خود قبل از وقوع آن به سه شب چنانچه در آن سه شب زیاده
بر مقداری که سد رمق تواند کرد غذا تناول نمیفرمودند و گفتند الق الله خمیصا یعنی
ملاقات میکنم بخدای خود در حالتی که گرسنه ام و مثل اخبار حضرت کمیل زیاد را
بآنکه حجاج بن یوسف بقصه او خواهد کرد و آخر آنچنان شد و مثل خبر دادن ایشان
وقتی که بجانب صفین متوجه بودند چون بزمین کربلا رسیدند بشهادت امام حسین ع
در آن زمین و مثل خبر دادن آنحضرت بزوال دولت بنی عباس بر دست
ترکان و غیر اینها از آنچه در کتب سیر و تواریخ مذکور است و در السنه و افواه
مشهور و در کثیری از اخبار وارد است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله املا میکردند
و تقریر میفرمودند و حضرت امیر منشی میشد کتاب جفر و کتاب جامع را که علم
آنچه گذشته و علم آنچه خواهد آمد تا روز قیامت در آن ثبت بود و شیخ بزرگوار محمد
بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام احادیث بسیار
نقل کرده است مشعر بر آنکه کتب مذکوره نزد آنحضرت علیه السلام بود و بعد از
حضرت امیر المومنین ع به یک یک از اولاد امجاد ایشان که بمرتبه امامت و عصمت
فایز بودند صلوات الله علیهم انتقال مییافت و از یکدیگر بمیراث میبردند تا بصاحب الامر
رسید و میر سید شریف در شرح مواقف در مبحث تعلق علم واحد بدو معلوم کلامی ایراد
کرده است که ترجمه اش اینست جفر و جامع دو کتابند منسوب بامیر المومنین علیه السلام
که بطریق علم حروف جمیع حوادث روزگار تا انقراض عالم در آنها ثبت است و
امامان معروف از اولاد آنحضرت را همه علم بآنها حاصل بود و از روی آنها حکم میکردند

و از وقایع آینده خبر میداده‌اند و در کتاب قبول عهدی که امام رضا علیه السلام
بمامون عباسی نوشته است مذکور است که انک قد عرفت من حقوقنا ما لم
یعرفه آباؤک فقبلت منک عهدک الا ان الجفر والجامعة یدلان علی انه لا یتم یعنی
بدرستی که تو ای مامون دانسته از حقوقی که ما را بر مردم هست که حق امامت و ریاست
باشد آنرا که پدران تو ندانسته بودند پس قبول کردم من عهدی را که با من در میان
داری ولیکن جفر و جامع دلالت دارند برخلاف آن و خبر میدهند از آنکه این عهد
باتمام نخواهد رسید و زود در معرض نقض در خواهد آمد و بعضی از مشایخ مغرب زمین را
بهره از علم حروف هست که بدو آن خبر از بعض وقایع عالم کون و فساد میدهند
و خود را دران نسبت میدهند باهل بیت علیهم السلام و من نظمی دیده‌ام در شام که
متضمن رمزی چند بود از احوال پادشاهان مصر و شنیدم که آنرا از جفر و جامعه استخراج
کرده‌اند والله اعلم تا اینجا ترجمه کلام میر سید شریف بود در شرح مواقف

حدیث دوم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی که او
گفت روایت کرده است مرا شیخ محمد بن محمد بن نعمان المفید در اثنا ماه مبارک
رمضان سال چهار صد و نه از هجرت که روایت کرده است مرا محمد بن محمد بن علی الصیرفی
معروف بابن الزیات که روایت کرده است مرا محمد بن همام الاسکافی که از ثقات
رجال و جلیل القدر است و ابو محمد هارون بن موسی ازو نقل کرده است که پدر من
بامام حسن عسکری نوشت که فرزند من هرگز صحیح نمیماند درینوقت اهل من حامله هم
رسیده دعا کن در درگاه احدیت که فرزند من درین حمل پسر باشد و صحیح بماند [illegible]
بر صدر رقعه هم بخط مبارک نوشته شد که دعا کردم و حضرت عزت فرزند نرینه صحیح تو
کرامت کرد بعد ازان در وجود آمدم و کتاب الانوار فی تاریخ الائمة الاطهار از

۱۰۶۳

مصنفات اوست که روایت کرده است ابن جعفر بن محمد بن مالک که اکثر علما
رجال ضعیفش دانسته اند و بعض نسبت وضع حدیث باو داده اما شیخ طوسی در
رجال خود ثقه اش دانسته و حکم بتوثیقش کرده والله اعلم که روایت کرده است
ابن احمد بن سلامت غنوی که روایت کرده است ابن محمد بن حسین عامری که
روایت کرده است ابن ابو معمر از ابو بکر عباس از فجیع العقیلی که گفت حدیث کرد
مارا حسین بن علی ابی طالب علیهما السلام و گفت لما حضرت ابی الوفاة اقبل یوصی
فقال هذا ما اوصی به علی بن ابی طالب اخو محمد رسول الله ص و ابن عمه و صاحبه
اول وصیتی انی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسوله اختاره بعلمه و ارتضاه بخیرته و
ان الله باعث من فی القبور و سائل الناس عن اعمالهم عالم بما فی الصدور ثم انی اوصیک
یا حسن و کفی بک وصیا بما اوصانی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاذا کان ذلک
یا بنی فالزم بیتک و ابک علی خطیئتک و لا تکن الدنیا اکبر همک و اوصیک یا بنی بالصلوة
عند وقتها و الزکوة فی اهلها عند محلها و الصمت عند الشبهة و العدل فی الرضا و الغضب
و حسن الجوار و اکرام الضیف و رحمة المجهود و اصحاب البلاء و صلة الرحم و حب المساکین
و مجالستهم و التواضع فانه من افضل العبادة و قصر الامل و ذکر الموت و الزهد فانک رهین
موت و غرض بلاء و صریع سقم و اوصیک بخشیة الله فی سر امرک و علانیتک و انهاک
عن التسرع فی القول و الفعل و اذا عرض شیء من امر الآخرة فابدا به و اذا عرض شیء
من امر الدنیا فتأنه حتی تصیب رشدک فیه و ایاک و مواطن التهمة و المجلس المظنون به السوء فان
قرین السوء یغر جلیسه و کن لله یا بنی عاملا و عن الخنا زجورا و بالمعروف آمرا و عن المنکر
ناهیا و واخ الاخوان فی الله و احب الصالح و دار الفاسق عن دینک و ابغضه بقلبک و زایله
باعمالک لئلا تکون مثله و ایاک و الجلوس فی الطرقات و دع الممارات و مجاراة من لا
عقل له و لا علم و اقتصد یا بنی فی معیشتک و اقتصد فی عبادتک و علیک فیها بالامر الدائم

الذی تطیقه والزم الصمت تسلم وقدم لنفسک تغنم وتعلم الخیر تعلم وکن لله ذاکرا علی کل
حال وارحم من اهلک الصغیر ووقر منهم الکبیر ولا تأکلن طعاما حتی تصدق قبل اکله وعلیک
بالصوم فانه زکوة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسک واحذر جلیسک واجتنب عدوک
وعلیک بمجالس الذکر واکثر من الدعاء فانی لم آلک یا بنی نصحا وهذا فراق بینی
وبینک **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش
بینش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه چون پدر مرا اوان وفات نزدیک
رسید ~~سوی من آمده~~ در مقام وصیت شد پس گفت اینست آنچه وصیت میکند
بآن علی بن ابی طالب برادر رسول خدای صلوات الله علیه وآله و پسر عم و مصاحب
آن سرور اول وصیت من آنست که براستی که من گواهی میدهم بآنکه نیست خدای
سزای پرستش و معبود بحق سوای یکتای بی همتا و بآنکه محمد رسول و فرستاده اوست
بر عالمیان که برگزیده است او را بواسطه علم او و پسندیده است او را از میان مردم
بسبب دانش و آگاهی او و بآنکه خدای تعالی برانگیزاننده جمعیت که در قبرها آسوده اند
و سوال کننده مردم است از اعمال ایشان و داناست بآنچه در سینهها مکنون است
و در خاطرها منقوش پس براستی که وصیت میکنم ترا ای حسن و کفایت مرا مثل تو وصی
بآنچه وصیت کرده است مرا بآن رسول خدای صلوات الله علیه وآله پس چون آنچه
واقع شدنیست واقع شود و قضای من در رسد ای فرزند من ملازم خانه خود باش
و بر گناهی که از تو در وجود آمده بگری و باید که بزرگترین غمهای تو غم دنیا نباشد
و وصیت میکنم ترا ای فرزند به بر پای داشتن نماز نزد رسیدن اوقات آن و به
ادا کردن زکوة بجمعی که مستحق آنند چون وقت آن در رسد و باختیار صمت و خاموشی
جایی که شبهه بوده باشد یعنی راست بدروغ و حق بباطل مشتبه باشد و رعایت
کردن عدل و انصاف در حالت رضا و حال غضب و حسن سلوک بهمسایگان و گرامی

داشتن مهمانان و رحم آوردن بر ارباب تعب و مشقت و جمعی که ببلا و محنتی گرفتار
باشند و رعایت صلهٔ رحم و نیکی با خویشان و دوست داشتن فقرا و مساکین و همنشینی
ایشان و تواضع بسیار با ایشان زیرا که تواضع و فروتنی کردن با مردم بهترین
عبادتهاست و کوتاه کردن امل و امید و بسیار یاد آوردن مرگ و ترک لذات دنیا که
بدرستی که نفس تو مرهون مرگ و نشانهٔ تیر بلاست و افتاده و خوراک امراض و بیماریها
و همچنین وصیت میکنم ترا بترس الهی در سر و علانیه و پنهان و آشکار او نهی میکنم
ترا از شتاب کردن در قول و فعل و باید که چون امری از امور آخرت ترا پیش آید زود
بآن مبادرت نمائی و بوقت دیگر نیندازی و چون بکاری از کارهای دنیا مبادرت باید
نمود زود بر سر آن نروی و صبر کنی تا رشد خود را در آن بیابی و دانی که اقدام
بآن متضمن ضرر دنیا و آخرت تو نیست و بر تو باد که از مواطن تهمت و مجالسی که بدی
در آن مظنون تو باشد احتراز نمائی که همنشین بد همیشه در مقام فریب دادن و از
راه بردن جلیس خود است و چنین باش ای فرزند من که عمل تو خالص از برای خدا باشد و از
فحش و سخنان قبیح مجتنب و محترز باش و مردم را بمعروف و کردار نیک امر کننده باش
و از منکر و امور بد باز دارنده و ملایمت و نرمی کن با برادران خدائی و دوست دار مردم
صالح را و مدارا کن با کسی که از دین تو بیگانه باشد و در دل او دشمن باش و در اعمال و
کردار با او مباینت مثل او نباش و بر تو باد که در میان راهها و محل عبور مردم نه نشینی و واگذار
مجادله و ستیزه کردن را و مکالمه بسیار منمای با کسی که از حلیهٔ عقل و علم عاری باشد
و میانه گزین باش در معیشت یعنی چنان کن که از امساک و تنگ گیری بگذرد و تجاوز از اسراف
و تبذیر نرسد نظم براندازه کن بر اندازه خویش :: که باشد میانه ز اندک و
بیش :: نه بذلی که طوفان بر آرد ز مال :: نه صرفی که سختی در آرد بحال :: و میانه گزین
باش در عبادت خود یعنی در تقلیل آن آنقدر مکوش که در آن کاهل نمائی و در اکثار بسیار

آن آنقدر اهتمام نداشته باش که طبع توانان کلال گیرد و رغبت تو بآن
زوال پذیرد و بر تو باد در عبادت بامری که همیشه طاقت آن داشته باشی و لازم
ساز بر خود خاموشی را تا از مخاطرهای سلامت مانی و از پیش فرست چیزی را از برای
نفس خود تا غنیمت یابی و تعلیم کن خیر را تا عالم باشی و مر خدا را یاد آرنده باش در
هر حال و رحم آر از اهل و عشیرت خود بر کوچکان و خردان و بزرگ و گرامی دار پیران
ایشان را و طعامی تناول مکن تا پیش از خوردن آن چیزی تصدق نکنی و بر تو باد که بروزه
داشتن مبادرت نمایی که روزه زکوة بدنست و سپر است مباشر خود را از آتش
دوزخ و با نفس خود جهاد کنی و از همنشین خود در حذر باشی و از اختلاط دشمن خود احتراز و
اجتناب نمایی و بر تو باد که بمجالس ذکر حاضر میشده باشی و بدعای بسیار اقدام نمایی
که بدرستی که من باز نداشتم از تو نصیحت را و اینست جدایی میانه من و تو
دوم وارتضاه بخبره تخبر و خبره بجای نقطه دار مضمومه و بای یک نقطه ساکنه مراد
علم است و هر دو بیک معنی اند و این جمله بمنزله تاکید جمله ما قبل است فاذا کان ذلک
ذلک درینمقام اشارت است بحلول اجل و وقت وصول رحلت آنحضرت و کان
تامه است که بی خبر تامست عند محلها محل کسر جاست و ضمیر مجرور راجعست بزکوة
یعنی تزو فرا رسیدن وقت زکوة و مراد بآن انقضای سال است در زر طلا و نقره
و حیوانات و سال زکوة در مذهب امامیه یازده ماهست زیرا که بعد از گذشتن یازده ماه
تمام بر مالک بودن قدر نصاب از اجناس نه گانه و شروع در ماه دوازدهم زکات
آن واجب میشود و حسن الجوار از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مرویست که ما زال جبرئیل
یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه یعنی همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا در باب
همسایه و حسن سلوک با او تا آنکه گمان بردم که عنقریب او را وارث مال تو خواهد ساخت
و درین باب احادیث بسیار وارد است و باید دانست که حسن سلوک با همسایه منحصر در

۱۰۶۵

دفع آزار خود از ایشان هست بلکه متحمل آزار ایشان نیز باید بود و از جمله حسن سلوک
با همسایه آنست که در سلام بر وی پیشی گیرند و در بیماری بعیادت و پرسش او
قیام نمایند و چون او را مصیبتی پیش آید تعزیت دهند و چون فرح و سروری رو
نماید تهنیه گویند و اگر زلت و تقصیری در اختلاط و آشناییها از جانب او
واقع شود درگذرانند و در مقام اطلاع بر معایب و عورات او نباشند
و در بعض چیزها که او را بآن احتیاج افتد با او مضایقه ننمایند مثل آنکه خواهد سر چوبی
بر دیوار خانهٔ همسایه گذارد یا ناودانی در خانهٔ همسایه نصب نماید که شرعا او را رسد و
آنچه مانند این باشد و اکرام الضیف در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت
شده است که مَن کانَ یُؤمِنُ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ فَلیُکرِم ضَیفَهُ یعنی کسی که ایمان آورده
باشد بخدا و روز قیامت باید که گرامی دارد مهمان خود را و امثال این در این باب احادیث
بسیار وارد است و از جمله اموری که گرامی داشتن مهمان در ضمن آن متحقق است زود حاضر
ساختن طعامست که انتظار بسیار نبرد و گشاده رویی و بشاشت نمودن با او که فهم
دلگرانی میزبان از صحبت خود ننماید و سخنان نیکو گفتن با او در وقت طعام خوردن
و مشایعت و همراهی نمودن با او در هنگام رفتن تا در دروازهٔ خانه و رعایت امثال این
امور که مبتنی بر تواضع و تعظیم باشد و از جمله اموری که ازین باب شمرده اند حاضر
ساختن میوه است نزد او قبل از طعام بواسطهٔ آنکه بطب موافق تر است و از
ضرر دورتر چنانچه گفته اند حضرت عزت بواسطهٔ تنبیه باین معنی در کلام مجید فاکهه را
بر طعام مقدم آورده است که وَفَاکِهَةٍ مِمَّا یَتَخَیَّرُونَ وَلَحمِ طَیرٍ مِمَّا
یَشتَهُونَ و رحمة الجهود رحمت بمعنی مهربانی کردن و مایل ساختن دل است و جهد بفتح جیم
و ضم جیم بمعنی تعب و مشقت قال فی القاموس الجهد ویضم المشقة یعنی مهربانی کردن
و رحم آوردن بر کسی که بتعب و مشقت گرفتار باشد و حب المساکین و مجالستهم روایت

شده است از امام الحسن و الحسین امام حسن علیه السلام که روزی در مدینه طیبه
براهی سواره عبور مینمود دید که جماعتی از مساکین نشسته اند و خشک پاره پیش نهاده
بخوردن آن مشغولند پس بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند خوش باشد ای فرزند
رسول خدای فرود آی اگر با ما غذایی تناول میکنی پس امام علیه السلام فرود آمد
و با ایشان بر روی زمین نشست و در خوردن آن خشک پاره با ایشان رفاقت
نمود تا از اکل آن فارغ شدند پس برخاست و سوار شد و همچنین مرویست که آنحضرت
علیه السلام گذرنده مرور روزی بر جماعتی که بمرض جذام گرفتار بودند و باهم نشسته اکلی
در میان داشتند و امام علیه السلام آنروز روزه بودند ایشان گفتند غذایی حاضرست
اگر شما را رغبت بآن می افتد حضرت فرمودند من روزه دارم باز بخاطر مبارک
آوردند که مبادا حرف مذکور باعث شکست خاطر ایشان باشد و برین حمل کنند
که حضرت از ایشان مجتنب است فرمودند که امشب میهمان منید بیایید تا بشما
افطار نماییم پس ایشان وقت شام بخدمت امام علیه السلام استعداد یافتند
و حضرت با ایشان بر یک سفره طعام تناول کردند بنابر جبر خاطر ایشان و بعضی
این معنی را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند والله اعلم و قصر الامل
در حدیث وارد است که اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء و اذا امسیت فلا تحدث
نفسک بالصباح و خذ من حیاتک لموتک و من صحتک لسقمک فانک لا تدری ما اسمک
غدا یعنی چون صباح بر تو بگذرد با نفس خود حکایت شام مکن و چون شام کنی ذکر
صباح مباش و در حال حیات بواسطه موت خود ذخیره بردار و در وقت صحت
فکر آوان مرض بکن که تو نمیدانی چه نام فردا خواهی داشت یعنی در سلک زندها انتظام
خواهی داشت یا در شمار مردها در خواهی آمد ترا تن درست خواهند گفت یا بیمار خواهند
نامید و میتواند بود که مراد از فردا فردای قیامت باشد یعنی نمیدانی که فردای قیامت

کردار نیک ترا مرتبهٔ قبول داده ترا سعید خواهند نامید یا بشآمت افعال
زشت و بدکرداری در جرگهٔ اشقیا در آمده نام ترا شقی خواهند گذاشت و از امیر المؤمنین
علیه السلام نقلست که آنحضرت فرموده اند انما اخاف علیکم اثنتین اتباع الهوی
وطول الامل اما اتباع الهوی فانه یصد عن الحق و اما طول الامل فانه ینسی الاخرة
یعنی بدرستی که بر شما بیشتر می‌ترسم که از دو چیز متابعت هوای نفس که فرمانبرداری
اوست و را افعال و اعمال و طول امل که عبارت از درازی آرزو و امیدست اما از
متابعت هوای نفس بواسطه آنکه آن مانع می‌آید شما را از متابعت و فرمانبرداری حق
که یک خانه و دو مهمان نگنجد و اما از طول امل بسبب آنکه فراموش میسازد و از خاطر
شما آخرت را و فکر آنرا از یاد شما میبرد و روایت شده است از اسامة بن زید
که کنیزی بخرید بوعده یکماه بصد دینار طلا چون این خبر بسمع مقدس نبوی رسید
فرمودند که الا تعجبون من اسامة المشتری الی شهر ان اسامة لطویل الامل یعنی آیا تعجب
نمیکنید از فعل اسامه که بوعده یکماه چیزی میخرد بدرستی که اسامه بطول امل گرفتارست
و باید دانست که سبب طول امل محبت و دوستی دنیا و میل بزخارف و
لذات آن زیرا که چون انسان را موانست و الفت بدنیا و لذات او بهم رسید
مفارقت و جدایی او بر او گران می‌آید و همیشگی آن در نظر او شیرین میشود پس خود را
از فکر مرگ و خیال مردن که سبب جدایی اوست از دنیا دور میدارد و بجهت آنکه
چون دوستی چیزی در دل کسی جا کرد فکر امری را که سبب زوال آنست بخاطر راه نمیدهد
پس همیشه در فکر بقا و دوام دنیاست و همگی اوقات او صرف آرزوی بهم رسانیدن
مایحتاج زندگانی میشود مثل اهل و مال و اسباب و ادوات و آنچه از آن قبیل باشد
چنانچه فکر او مستغرق آن میشود و امری که بخاطر او نمیرسد مرگست و اگر بر سبیل
ندرت بخاطر او خطور کند که میباید مرد و توبه و انابتی پیش میباید گرفت و بعض اعمال

آخرت نیز مشغول میباید شد چون قرار بقا و دوامی بخود داده است بتاخیر می اندازد
آنرا از روزی بروزی و از ماهی بماهی و از سالی بسالی و میگوید چون اوان جوانی
بگذرد و بسن کهولت برسم دران مقام خواهم شد و چون توفیق وصول بآن سن یافت
میگوید چون بسن شیخوخت و اوان پیری رسیم و چون بآن نیز رسید میگوید تا
فلان عمارت باتمام رسد و چون آن نیز شد میگوید تا فلان فرزند خود را داماد کنم
و از فلان سفر مراجعت نمایم و همچنین توبه و تدارک مافات را از ماهی بماهی می اندازد
و از سالی بسالی حواله مینماید و هرگاه از شغلی که باعتقاد او مانع آنست فارغ شد شغل
دیگر او را پیش می آید که شغلها تا آنکه بیکبارگی چند که اجل دررسید و میباید مرد و فرصت
هیچ کار نمانده و او ازین معنی غافل بوده و اصلا استعدادی از برای آن نکرده که
بسهولت تن بآن تواند در داد و چیزی که با و میماند حسرت و ندامت بسیارست
در آخرت که چرا بران وجه سلوک داشته است و ذلک هو الخسران المبین نعوذ بالله
منه فانک رهین موت رهین فعیل بمعنی مفعول است یعنی مرهون کنایه از آنکه چنانچه
مرهون مال راهن است که چند روزی بتصرف مرتهن داده است و چون حلول
اجل شد و مدت رهانت بسر رسید باز بتصرف او در می آید انسان نیز مال مرگست
که چند روزی او را مرهون حیات مستعار ساخته است و عنقریب اجل موعود و مدتی
که بران مقرر شده منقضی خواهد شد و فک رهانت مذکور شده باز بتصرف او در خواهد
آمد غرض بلا غرض بفتحین و ضاد نقطه دار بمعنی هدف و نشانه تیرست که غرض بلا یعنی
هدف و نشانه سهام بلا باشد و طریح سقم طریح نیز فعیل بمعنی مفعول است که بمعنی مطروح
باشد کنایه از آنکه چنانچه مطروح و افتاده شده کسی ذلیل و خوار او می باشد چنانچه
نهایت قدرت و تمکن خود را بر وی می نماید انسان نیز خوار و ذلیل سقم و بیماریست که
هر نحو تصرفی که میخواهد در ملک بدن او میکند زیرا که بدن انسان ترکیب یافته است

از اجزائی که ضد یکدیگرند و تلاشی جدا شدن از هم دارند و مستعد درد و اسقام
و امراض است و سقم بفتح سین و قاف و بضم سین و سکون قاف هر دو آمده است
مانند حُزن و حَزن دا و صکیک بخشیده الله خواجه نصیر طوسی قدس سره العزیز در بعضی از
مولفات خود کلامی ایراد کرده است که حاصل ترجمه اش اینست که خوف و خشیت
اگرچه در لغت هر دو بیک معنی اند اما صوفیه و ارباب قلوب میان ایشان فرق
کرده اند و ایشانرا غیر هم میدانند و گفته اند خوف عبارت از متالم شدن نفس است
از عقابی که انگیس کان آن داشته باشد بسبب گناهانی که رسیده اند که ازو در وجود
آمده است و تقصیری که در قیام بطاعات و عبادات ازو واقع شده و آن اکثر
خلایق را حاصل است اگرچه بنسبت هر کس مراتب آن متفاوتست و نهایت
اختلاف دارد و اعلی مراتب آن میسر نیست مگر جمعی قلیل را و خشیت عبارت از
حالتیست که نزد دریافت عظمت و کبریای الهی و قرار گرفتن هیبت او در خاطر و
ترس بسیار از وقوع امری که مانع لقای او باشد نفس را بهم میرسد و این حالت
حاصل نیست مگر کسی را که اطلاع یافته باشد بر مرتبه جلال عظمت و لذت قرب
و رضای او را چشیده باشد و ازین جهت است که حضرت عزت در کلام مجید
میفرماید إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ پس خشیت خوف خاصی باشد
نه مطلق خوف و گاه هست که اطلاق خوف نیز بران میکنند انتهی ترجمه کلامه و مراد
بخشیت بر علانیه که درین حدیث وارد است ظاهر ساختن آثار و علامات آنست
در افعال و صفات خود مثل بسیاری گریه و سوزش و گداز و همیشه و مداومت
طاعات و عبادات و قلع و قمع شهوات و لذات از صفحه خاطر بحدی که جمیع آنها
کروه طبیعت گردد چنانچه طعم عسل بر مذاق کسی که داند که زهری با آن ممزوج کرده
میشود و هرگاه جمیع شهوات و لذات بآتش خوف الهی سوخته شد بالضروره دل را

تذلل و خشوع و انکساری که مطلوبست بهم میرسد و صفات مذمومه مثل حقد و
حسد و کبر و امثال آن از و زایل میشود و همگی همت او مصروف فکر خطر عاقبت
و تأمل میشود و نمی اندیشد بخاطر خود غیر حق را و شغل و کار او منحصر میشود در مراقبه
بحق و محاسبه با نفس و جهاد کردن با او چنانچه از پیش رفت و احتراز و اجتناب
تمام از ضایع گذاشتن انفاس عمر و اوقات زندگانی و اما خوفی که هیچ یک از
آثار مذکوره بران مترتب نباشد و این علامات ازان بظهور نرسد صلاحیت
آن ندارد که اسم خوف بران اطلاق کنند بلکه آن نیست مگر حدیث نفس و حکایت
دل و ازین جهت است که بعضی از ارباب عرفان گفته اند اذا قیل لک هل تخاف الله
فاسکت عن الجواب فانک ان قلت لا کفرت و ان قلت نعم کذبت یعنی
چون از تو پرسند که از خدا می ترسی ساکت شو چه اگر گویی نه کافر میشوی و اگر
گویی آری کاذب خواهی بود و انهاک عن التسرع فی القول و الفعل مراد بتسرع در قول
و فعل شتاب کردن و بر سر آن رفتن است بی آنکه تأمل و تدبیری در آن واقع
شود فتامه ای فتانه های سکت که در وقت انقطاع کلام در آخر کلمه در می آورند
و میتواند بود که از باب حذف و ایصال باشد و کلام در بین تقدیر باشد
که فتان فیه که فی حرف جر را حذف کرده باشند و متصل ساخته باشند ها را
بفعل مواطن التهمة تهمه بتحریک هاست نه بسکون قال فی القاموس اتّهمه کافتعله و ادخل
علیه التهمة کهمزة ای ما یُتّهم علیه و در اصل وُهمه بوده که واو قلب بتا یافته است
یغر جلیسه یغر مشتق از غرر بمعنی خدعه و فریب و در انداختن بباطل است قال
فی القاموس غرّه غرّاً و غروراً فهو مغرور خدعه و اطمعه بالباطل و حاصل معنی در ضمن بخش اول
مذکور شد و کن لله بانی عاملاً تقدیم ظرف درین فقره بواسطه افاده حصرست
یعنی میباید عمل تو نباشد مگر از برای خدای و تحصیل رضای او بی شائبه غرض دیگر

حتی آنکه فایز شدن بثواب و خلاصی از عذاب نیز دران منظور نباشد چنانچه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند واللّه ما عبدتک خوفاً من نارک ولا طمعاً
فی جنتک ولکن وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک یعنی بخدا قسم که من عبادت نکردم
ترا بواسطه ترسی که از دوزخ تو داشتم و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو آوردم ولیکن
ترا اهل آن یافتم که عبادت تو کنند پس بعبادت تو قیام نمودم و این مرتبه ایست
بس بلند و پایه ایست بس رفیع و اینکه کلام را برین معنی حمل کردیم بواسطه آنست که
باقی مراتب اخلاص ظاهر ترا از آنست که احتیاج بوصیت آن باشد و درین باب بیش ازین شنیده
خواهد شد در شرح حدیث سی و هفتم ان شاء الله تعالی و عن الخنا زجورا الخنا بمعنی فحش و بیهوده
گوییست زجور صیغه فعول است بمعنی فاعل یعنی باید که زاجر باشی از فحش و از گفتن آن
مانع آیی خود را و غیر خود را و راخ الاخوان فی الله راخ بخای منقوطه ماخوذ از مراخات
بمعنی نرمی و ملایمت کردن است در مقابل تشدد و سخت گیری و زایل باعمالک من امر
بمعنی مباینت است یعنی باید که اعمال تو مباین و مخالف باشد با عمال او و دع المماراة
و مجارات من لا عقل له ممارات بمعنی خصومت و ستیزه کردن است و مجارات
با کسی سخن راندن و اقتصد یا بنی فی معیشتک و اقتصد فی عبادتک اقتصاد بمعنی میانه
گزینی و توسط میان افراط و تفریط است که مراد باقتصاد در معیشت که این فقره
متضمن امر بآنست توسط میان اسراف و تبذیر و تنگ گیری و تقتیر باشد و لله در من
قال قطعه فراخ دستی از اندازه مگذران چندان ۞ که آفتاب معاشت
بدل شود بسها ۞ نه نیز در پی امساک لاابالی باش ۞ چنانکه وا هم همت کنی ز دست رها
چو هر دو قسم نکوهیده خصلتی آمد ۞ بر بصیرت ارباب فضل و صدق و صفا ۞ پس
اختیار توسط نما میان امور ۞ بدان دلیل که خیر الامور اوسطها ۞ و مراد باقتصاد
در عبادات ایشان آنست بر وجهی که بدن را مشقت و تعب زیاده دست دهد

تا باعث تنفر و عدم رغبت طبع بآن نشود روایت کرده است شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عم که آنحضرت
فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و اله لامیر المومنین علیه السلام یا علی ان هذا الدین
متین فاوغل فیه برفق لا تبغض الی نفسک عبادة ربک ان المنبت یعنی المفرط
فی السیر لا ظهرا ابقی ولا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجوا ان یموت هرما واحذر حذر
من یتخوف ان یموت غدا یعنی گفت رسول خدای صلوات الله علیه و اله بامیر المومنین
علیه السلام که ای علی بدرستی که این دینی که من بآن مبعوث شده ام دینیست
متین و محکم پس بآن در آی بنرمی و سهولت و دشمن مساز بر نفس خود عبادت
خدایرا بدرستی که کسی که در سیر سرعت مینماید نه مرکبی را میگذارد که فگار نکند و نه زمینی را قطع
مینماید کنایه از انکه اگر خواهد زمینی قطع شود و مسافتی را طی نماید میباید شتاب در سیر
نکند و بنرمی و آهستگی براه رود پس باید که قیام تو بعبادت و اعمال مثل قیام کسی باشد
که امید آن داشته باشد که بعد از انکه بمرتبه پیری برسد خواهد مرد یعنی شتاب
و غلوی زیاده در بسیاری آن مکن چنانچه کسی که آن امید دارد بتانی و آهستگی بآن
قیام مینماید و باید که ترس تو از خدای خود مثل ترس کسی باشد که گمان داشته باشد
که فردا خواهد مرد یعنی باید انکه بعد ازین توبه و تدارک خواهی کرد مرتکب مناهی مشو
و تعویق و تسویف در عبادات موظف منمای که بر عمر اعتمادی نیست و الزوم الصمت
تسلم یعنی خاموشی را بر خود لازم ساز تا سلامت یابی از آفات زبان و کنایی که از
زبان ناشی میشود و آن بسیارست زیرا که نیست هیچ موجودی و معدومی و خالقی
و مخلوقی و معلومی و موهومی که زبان او را در نیابد و متعرض او نشود بنفی یا باثبات
و این خاصیت هیچ عضو دیگر از اعضای انسان را حاصل نیست بواسطه انکه ادراک
چشم نمیرسد مگر بالوان و اضواء و گوش در نمی یابد غیر آوازها و اصوات را و د

نمیرسد مگر باجسام وزبان را میدان فراخست واو را در هر خیر وشری مدخل هست
چنانچه روایت شده است از معاذ جبل که گفت گفتم ای رسول خدای آیا به آنچه
میگوییم روز قیامت مواخذ خواهیم بود و مارا برنجی که از ما صادر شود عقاب
خواهند کرد حضرت فرمودند ثکلتک امک وهل یکب الناس فی النار علی مناخرهم الا حصائد
السنتهم یعنی مادر برای تو گریه کناد آیا مردم را بر روی در می اندازد بآتش دوزخ
چیزی سوای آنچه از زبان ایشان در وجود می آید ونیز روایت شده است از آنحضرت
صلوات الله علیه واله که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی هر کس
ایمان آورده است بخدای تعالی وروز قیامت باید که بگوید آنچه متضمن خیر است
یا ساکت شود کنایه از آنکه بغیر آنچه متضمن خیر او ودیگران باشد تکلم ننماید که در تکلم خطرهاست
ودیگر احادیث درین باب بسیار وارد است که ذکر آن موجب تطویل است فانی لم
آلک یا بنی نصحا آلو در اصل بمعنی تقصیر است لیکن بسیار هست که تضمین معنی منع وارد
میشود وبآن اعتبار متعدی میشود به دو مفعول چنانچه درین مقام شد. لم
آلک اینجا بمعنی است که لم امنعک ومارا درین مقام بر بعض علما بحثی هست که در شرحی
که بر حاشیه خطابی نوشته ایم ایراد آن شده کسی را که اراده آن باشد بکتاب مذکور
رجوع نماید هذا فراق بینی وبینک میتواند بود که بطریق اضافه مصدر بظرف
خوانده شود چه در ظرف توسعه آن هست ومیتواند بود که فراق بتنوین خوانده شود
که ظرف صفت او باشد وبرین دو وجه خوانده شده است قوله تعالی قال
هذا فراق بینی وبینک الخ باید دانست که آنچه صدر این حدیث متضمن است
یعنی قول حضرت که دالک علی خطیئتک بحسب ظاهر موافقت ندارد بقواعد مذهب
امامیه که قایل بآنکه ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم ومثل این عبارات که ظاهرش با آن
مخالف است در بعض ادعیه که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم نقل آن بصحت رسیده

بسیار واقعست چنانچه روایت شده است از امام موسی کاظم ع که در سجده شکر
میفرمود اندرب عصیتک بلسانی ولوشئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری
ولوشئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولوشئت وعزتک لاصممتنی یعنی بار خدایا
عصیان تو کرده ام بزبان خود واگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا
گنگ میکردی وعصیان تو نمودم بچشم خود واگر مشیت تو بآن تعلق میگرفت بعزت
وبزرگی تو قسم که هر آینه مرا کور میکردی عصیان تو نمودم بگوش خود یعنی اموری که
ناشایست شنیدنی شنیدم واگر میخواستی بعزت وبزرگی تو قسم که هر آینه مرا کر میکردی
که هیچ چیز نتوانم شنید و در صحیفه کامله که منسوبست بامام الموحدین امام زین العابدین
علیه السلام ازین قبیل فقرات بسیار واقعست که اشعار بصدور عصیان از ایشان
صلوات الله علیهم دارد بلکه از حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله نیز حدیثی چند
روایت شده است که بحسب ظاهر اشعار بر عدم عصمت آنحضرت دارد از جمله
روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب استغفار از کتاب کافی
از امام جعفر صادق ع که ان رسول الله صلی الله علیه واله کان یتوب الی الله عز وجل
کل یوم سبعین مرة یعنی بدرستی که رسول خدای صلی الله علیه وآله رجوع مینمود از
معاصی و کردار ناشایست بسوی خدای که عزیز و بزرگست هر روز هفتاد مرتبه
واهل سنت نیز در کتب حدیث خود روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه وآله فرموده اند که انی لاستغفر الله واتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة
یعنی بدرستی که من استغفار مینمایم و طلب آمرزش میکنم از خدای خود و رجوع میکنم بسوی
او از معاصی در روزی بیشتر از هفتاد مرتبه و امثال این روایات و عبارات در طرق
سنی و شیعه بسیار وارد است و بهترین جوابی که رفع این شبهه تواند کرد آنست که بهاء الدین
علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور افاده آن کرده و آن اینست

که انبیاء علیهم السلام به وجهی سلوک میداشته اند که جمیع اوقات عمر ایشان مستغرق
یاد خدا بوده است چنانچه لحظه از آن دلهای خود را فارغ نمیداشته اند و خاطرهای ایشان
متعلق بجلال اعلی و مربوط بعالم بالا بوده و ایشان حق را همیشه در نظر بصیرت خود
داشته در مراقبت و مواصلت او بسر میبرده اند چنانچه امیر المومنین علیه السلام
فرموده اند اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی بعبادت خدای قیام
نمای چنانکه گویا او را می بینی چه اگر تو او را نمی بینی بدرستی که او ترا می بیند پس چون
ازین مرتبه رفیعه فرود می آمده مشغول بکار دیگر میشده اند از اموری که لازمه زندگانیست
مثل خوردن غذایی یا آشامیدن آبی یا مباشرت حلالی یا مثل آن امری از امور مباح
آنرا پیش خود گناهی بزرگ میشمرده اند و خطار عظیمی میدانسته و در حال در مقام
استغفار از آن در می آمده آمرزش آنرا از خدای خود میخواسته اند نمی بینی که بعض
خدم و بندگان ارباب دنیا اگر در جایی که نظر صاحب ایشان بر ایشان باشد و
دانند که صاحب ایشان ایشانرا می بیند لحظه باکل و شرب یا جماع مشغول شوند در نظر
مردم گناهکار و مستحق ملامت مینمایند پس چه گمان داری گاهی که این امر نسبت باصحاب
همه صاحبان و مالک جمیع مالکان وقوع یابد و باین اشارت است کلام حضرت علیه السلام
که انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و قول او علیه السلام که حسنات الابرار
سیئات المقربین این بود خلاصه کلام صاحب کشف الغمه رحمه الله و قاضی بیضاوی صاحب
تفسیر انوار التنزیل در کتاب شرح مصابیح که هم از مصنفات اوست جایی که شرح حدیث
پیغمبر صلوات الله علیه و آله که انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة مینماید
گفته است که غین در لغت بمعنی غیم و ابر استعمال یافته و غان علیه کذا بمعنی غطا علیه است و
ابو عبیده که از ائمه لغت است بر نحو این حدیث را معنی گفته است بدرستی که در پوشید
~~دل من چیزی را که می پوشیده~~ دل من چیزی را که می پوشید او را از اصمعی بمن رسیده است

کو از معنی این حدیث ازو سوال کردند در جواب آن بسایل گفت در باب دل که
روایت شده است این حدیث گفت در باب دل پیغمبر صلوات الله علیه و آله اصمعی گفت
اگر غیر دل پیغمبر صلوات الله علیه و آله میبود در مقام تفسیر آن از برای تو در می آمدم قاضی
گوید خدای خیر دهاد اصمعی را که درین مقام سلوک طریق ادب نموده و در مقام تعظیم و بزرگ
داشتن ولی شده است که حضرت عزت جل ذکره آنرا موقع وحی و منزل تنزیل خود
ساخته و بدرستی که دریافت این معنی را مرتبه ایست که راه رسیدن بآن بر ارباب لسان
و اصحاب قال مسدود است و طریق وصول آن بر اهل حقیقت و ارباب حال مفتوح
و توضیح دادن و بعبارت در آوردن آن نیست مگر حق مشایخ صوفیه که راز داران
انجمن قرب و آشنایان اسرار حقند و ما تیر شعوری که از مشکات هدایت ایشان
مقتبس است براه در آمده میگوییم که چون دل مبارک آن سرور که مستغرق دریای
عرفان بوده در صفا و ضیا بر جمیع دلها زیادتی داشته است و آنحضرت با آن حال
متعین شده بود که قرار شرع و حکمت و بنای دین و سنت را تجدید دهد بر وجهی که
متضمن سهولت و آسانی باشد نه عسرت و اشکال ناچار بود او را که از مرتبه قرب
و اتصال بجانب بعض حصتهای الهی نزول نموده ببعض حظوظ نفسانی التفات
نماید با آنچه از جانب خدا او در معرض امتحان بآن در آمده بود و مکلف بآن شده از
احکامی که لازم بشریت پس هر گاه مرتکب چیزی از آن میشد غباری از آن
بر آینه دل ایشان می نشست و بواسطه نهایت صفا و نورانیتی که داشت از آن
متاثر میشد زیرا که هر چند رقت و صفای اشیا بیشتر است تاثیر کدورات در آن
زودتر ظاهر میشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله هر گاه احساس بچیزی از آن
میکردند آنرا بر نفس خود گناهی بزرگ میشمردند و در مقام استغفار و طلب آمرزش
از آن در می آمدند تا اینجا بود خلاصه کلام قاضی بیضاوی در کتاب شرح مصابیح و زبدة العارفین

شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشی در مقام کلامیت بغایت لطیف که بواسطه خوف
تطویل بانجامیدن کلام در این کتاب در مقام ذکر آن نشد بهمین اختصار نمود والله اعلم

حدیث بیست و سوم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه از جعفر بن علی
بن الحسن الکوفی از جد او حسن بن علی بن عبد الله از جد او عبد الله بن المغیره
از اسمعیل بن مسلم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق از آبای بزرگوار آنحضرت
بترتیب معلوم علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المومنین اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
عجبت لمن یحتمی عن الطعام مخافة الداء کیف لا یحتمی عن الذنوب مخافة النار یعنی
عجب دارم از کسی که پرهیز میکند از طعام از ترس آنکه مبادا مرضی یا وردی باو عاید شود
چگونه پرهیز نمی نماید از گناهان از ترس آتش دوزخ و مخفی نماند که اطلاق حمیت
که بمعنی پرهیز کردن است بر اجتناب از گناهان مجازیست از باب مشاکله بفقره
سابق که حمیت در آن در معنی خود استعمال یافته است فتذکر

حدیث بیست و چهارم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی از بعض اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد البرقی که در صدر حدیث سیزدهم
احوال ایشان مذکور شد از عثمان بن عیسی عامری کلابی که کنیت او ابو عمرو است و از وکلای
معتمد علیه امام موسی کاظم علیه السلام است و اگر چه در مذهب واقفی بود اما کشی که از
علمای رجال است این احتمال راه داده که از جمله جماعتی باشد که علما اتفاق دارند
در آنکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت رسیده صحیح است و نقل است که در کوفه
منزل داشت شبی در خواب دید که در حایر امام حسین علیه السلام میمیرد و احرام حایر بسته

انجا مقام داشت تا فوت شد و چند جلد کتاب در علم فقه و حدیث باو نسبت
یافته از عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب حدیث بصره بوده
و ثقه و جلیل القدر است و مصنف چند جلد کتاب و بخدمت امام جعفر صادق و
امام موسی کاظم علیهما السلام استفاده یافته و از ایشان حدیث روایت کرده
از ابان بن ابی عیاش تابعی که بخدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و
امام جعفر صادق علیهم السلام رسیده و علمای رجال ضعیفش میدانند از سلیم بن
قیس که مکنی بابی صادق است و کتابی در حدیث تصنیف کرده و از اصحاب
امیر المومنین علی علیه السلام بود و بخدمت امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین
و امام محمد باقر علیهم السلام استفاده یافته از امیر المومنین علی علیه السلام که گفت
قال رسول الله صلی الله علیه و اله ان الله حرم الجنة علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء
لا یبالی بما قال ولا ما قیل له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیه او شرک شیطان قیل یا
رسول الله وفی الناس شرک شیطان فقال صلی الله علیه و اله اما تقرء قول الله عز و جل
و شارکهم فی الاموال و الاولاد **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز
مشتمل بر دو بینش **بینش اول** گفت رسول خدای صلی الله علیه و اله بدرستی که
حضرت عزت حرام ساخته است دخول بهشت را بر هر فحش گوی کم حیایی که هیچ
پروا نکند در آنچه میگوید و در آنچه باو میگویند پس بدرستی که اگر در مقام تفتیش
و تفحص احوال او در آیی نخواهی یافت او را مگر انداخته شده یعنی متولد از زنا یا شرک
شیطان گفتند ای رسول خدای در میان بنی آدم شریک شیطان می باشد
حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند نخوانده اید در قرآن قول خدای تعالی
که وَشَارِکْهُمْ فِی الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ یعنی شریک شو ای شیطان بنی آدم را در
اموال و اولاد که سزا بر بندگان خالص ما دست نخواهد بود **بینش دوم**

ان الله حرم الجنة گویا مراد حضرت بحرام ساختن خدا تعالی بهشت را بر ایشان
حرام ساختن آنست مدتی طویل و زمان بسیار نه حرام ساختن دایمی زیرا که اگر
مراد حرام دایمی باشد ببعض عاصیان امت اجابت که بزیور ایمان محلی اند مشکل مشود
چه باتفاق رجوع ایشان ببهشت خواهد بود و اگرچه مکث ایشان در دوزخ بطول
بکشد بذی بذی بهای یکنقطه مفتوحه و ذال منقوطه مکسوره و یای مشدده فعلیت
بمعنی فاعل از بذا بفتح با و مد الف که بمعنی فحش است قال فی القاموس و البذی کرضی
الرجل الفاحش من البذاء و هو الکلام القبیح قلیل الحیاء مراد آن با یعنی ظاهر نیست که کم حیا
باشد چنانچه در نسخ اول مذکور شد یا مراد بی حیاست که باین عبارت ادا شده
چنانکه میگویند فلان کم خیر است و از آن بی خیر اراده میکنند لم تجده الا لغیة لغیه میتواند بود
که بضم لام باشد و سکون عین نقطه دار و فتح یای دو نقطه تحتانی بوده باشد
بمعنی ملغا یعنی انداخته شده کنایه از آنکه از زنا مخلوق شده باشد چنانچه گذشت
و میتواند بود که بضم لام و فتح عین بی نقطه مفتوحه یا ساکنه و نون مفتوحه بوده باشد
از لعن باین معنی که عادت او آن باشد که لعن مردم میکرده باشد یا آنکه مردم لعن او
میکرده باشند از غایت خبث ذات که داشته باشد و در کتاب ادب الکاتب
آورده است که فعله بضم فا و سکون عین از صفات مفعول است و بفتح عین از صفات
فاعل مثل هزءة و هزاة که بسکون زا بمعنی من یهزء به است و بفتح زا بمعنی من یهزء بالناس
و همچنین لعنة و لعنة بفتح عین و سکون عین اشهی ترجمه کلامه بترجم که اگرچه در مقام
احتمال دیگر نیز باقیست که مصنف دام ظله ذکر آن نکرده‌اند و آن کسر لام و
فتح یا کسر غین نقطه دار و تشدید یاست که کلام جار و مجرور باشد متعلق بمحاصلا مقدر چه
غیه در لغت بمعنی زنیه آمده است قال فی القاموس ولد غیة و یکسر ای زنیة و از بعض
اذکیا شنیده شد که شمس الفضلا و المحدثین مولانا میرزا محمد استرابادی مجاور خیر البلاد

بکه خلد ظلاله که اجتهاد و تدرب او در فن حدیث و رجال در معرض اذعان فضلای
عصر ست این حدیث را در کلینی برین وجه تصحیح کرده است و هیچ شک نیست که
برین تقدیر عطف او شرک شیطان بران بمعنی ظاهری خود صحیح خواهد بود و بنا بر
که مذکور خواهد شد احتیاج نخواهد داشت اما در متن حدیث وثوق و اعتماد بر تصحیح
مشایخ سلف و نقل از یشان است نه معاضدت کلام صاحب صحاح و قاموس
و غیر ایشان از ائمه لغت و از مصنف دام ظله بالمشافهه شنیده شد که شقوق محتمله
این لفظ درین حدیث زیاده بر انچه در اصل مذکور شده است از مشایخ سند
بما نرسیده است و این شق اگرچه بنا بر انچه از کلام ارباب لغت ظاهر میشود صحت
آن در معرض احتمال است اما چون منقول نبود مذکور نشد او شرک شیطان مصدر
بمعنی اسم فاعلست یا بمعنی اسم مفعول یعنی شریک باشد پدر او و اولاد با شیطان یا
شیطان شریک باشد با پدر او در او الحا م مفسرین نزد تفسیر کریمه وَشَا
رِکهُم فِی الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ گفته اند که مشارکت و شریک شدن شیطان ایشان را
در اموال آنست که ایشان را بر تحصیل و جمع آن از وجوه حرام بدارد و بر صرف آن
در جایی که جایز نیست ترغیب نماید و دور دارد ایشان را از رعایت اعتدال در
انفاق آن بر نهجی که بسر حد اسراف و تبذیر رساند که زیاده از انچه باید خرج کنند
یا بتخیلی و تنگ گیری اندازد از انچه باید کرد کنند و امثال این امور و مشارکت او ایشان را
در اولاد آنکه ایشان را بر پیدا کردن اولاد باسباب حرام مثل زنا و امثال آن
تحریص نماید یا برین دارد که اولاد خود را نامهای بد گذارند مثل عبد العزی و عبد اللات
و امثال آن یا کراه کند اولاد ایشان را بر انداختن ایشان در مذاهب باطله و
ارتکاب افعال قبیحه و امور ناشایست و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حدیثی روایت
کرده است که از ان معنی دیگر از برای مشارکت او در اولاد فهم میشود و آن اینست

که در کتاب تهذیب حدیث در باب استخاره کردن از برای نکاح روایت
کرده است از ابی بصیر که امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام خطاب بمن
کرده فرمودند که اذا تزوج احدکم کیف یصنع یعنی چون یکی از شما که خدا شود چه بایدش کرد
گفتم نمیدانم جان من فدای تو باد فرمودند فاذا همّ بذلک فلیصل رکعتین و یحمد الله
و یقول اللهم انی ارید ان اتزوج فقدر لی من النساء اعفهن فرجا و احفظهن لی فی نفسها
و فی مالی و اوسعهن رزقا و اعظمهن برکة و اقدر لی منها ولدا طیبا تجعله خلفا صالحا فی حیوتی
و بعد موتی فاذا دخلت علیه فلیضع یده علی ناصیتها و یقول اللهم علی کتابک تزوجتها و فی
امانتک اخذتها و بکلماتک استحللت فرجها فان قضیت فی رحمها شیئا فاجعله مسلما سویا
و لا تجعله شرک شیطان یعنی چون قصد کدخدایی نماید باید که دو رکعت نماز بگزارد و وظایف
شکر الهی بجای آورد و این دعا را بخواند که اللهم انی ارید ان اتزوج تا آخر دعایی که گذشت
و خلاصه معنیش آنست که بار خدایا بدرستی که اراده دارم که کدخدا شوم پس روزی کن
مرا از زنان کسی را که در امر ناموس از همه پرهیزکارتر باشد و در محافظت نفس خود و
من و نگاهبانی مال من از همه زنان در پیش باشد و از همه فراخ روزی تر و بزرگ برکت تر
باشد و روزی کن از برای من از او فرزندی نیکو و بگردان او را خلف صالح در حیات
من و بعد از موت من پس چون زن بخلوت او در آید دست خود بر پیشانی او نهاد
بگوید اللهم علی کتابک تزوجتها تا آخر دعایی که در حدیث گذشت یعنی بار خدایا بر
موافقت کتاب تو خواستم او را و با مانت تو گرفتم او را و بکلام تو بر خود حلال
ساختم مباشرت او را پس اگر تقدیر کرده باشی که در رحم او نطفه از من بهم رسد
بگردان آنرا مسلمان مستوی الخلقه و مگردان او را شرک شیطان راوی گوید که
گفتم چگونه می باشد شرک شیطان حضرت فرمودند ان الرجل اذا دنی من
المراة و جلس مجلسه حضره الشیطان فان هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان عنه و ان

فان لم یسم ادخل الشیطان ذکره فکان العمل منهما جمیعا و النطفه واحده یعنی هر کسی
که چون مرد نزدیکی کند بزن خود و باراده مباشرت او شیطان حاضر میشود او را
شیطان پس اگر نام خدای بر زبان آورد شیطان از او دور میشود و آسیبی از او
باو نمیرسد و اگر بنام خدای توسل نجوید شیطان دران عمل با او مشارکت مینماید
و چنان میشود که عمل از هر دو واقع شده باشد و نطفه یکی باشد گفتم بچه چیز این معنی
بر ما ظاهر شود ای فرزند رسول خدای حضرت فرمودند بحبنا و ببغضنا یعنی بدو
ما و بدشمنی ما کنایه از آنکه تا شیطان در مجامعت پدر او با ما در شراکت ننموده باشد
دشمنی ما را اختیار نمیکند و این حدیث معاضد قول جمعیست که شیاطین را اجسام
شفافه لطیفه میدانند که قادرند برانکه در شکم حیوانات داخل شوند و ممکن است
ایشان را که بهر شکل که خواهند در آیند و موجب ضعف مذهب جمعی است از حکما فلاسفه
که میگویند ایشان نفوس ارضیه اند که تدبیر عالم عناصر میکنند و امور آنرا بصلاح و فساد
می آورند یا نفوس ناطقه انسانی اند که بواسطه شرارتی که داشته اند چون از بدنهای
خود جدا شده اند و ایشان را نوع الفت و مؤانستی بنفوس شریری که تعلق ببعضی ابدان
بهم رسیده پس ممد و معاون انها میشوند در احداث شر و فساد والله اعلم بحقیقة مخلوقاته

حدیث شصت و پنجم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از
علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم که در حدیث پنجم احوال ایشان سبق ذکر یافت از ابن
ابی عمیر از حماد بن عثمان الناب که از مشاهیر رجال است و ثقه و جلیل القدر بوده و از
جماعتیست که اجماع علما نقل شده در انکه اگر روایت ان از او بصحت رسیده باشد
صحیحست و کتابی در علم دین باو نسبت یافته است از عبید الله بن علی بن ابی شعبه حلبی که مکنی
بابی علی است و از وجوه اصحاب شیعه است و ثقه و معتمد الیه است و کتابی در تفسیر قرآن

تصنیف کرده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام قال ان بریرة کانت
عند زوج لها وهی مملوکة فاشترتها عایشة فاعتقتها فخیرها رسول الله صلی الله علیه واله و
قال ان شاءت ان تقر عند زوجها وان شاءت فارقته وکان موالیها الذین باعوها
اشترطوا علی عایشة ان لهم ولاءها فقال رسول الله صلی الله علیه واله الولاء لمن اعتق
وتصدق علی بریرة بلحم فاهدته الی رسول الله صلی الله علیه واله فعلقته عایشة وقالت
ان رسول الله صلی الله علیه واله لا یاکل لحم الصدقة فجاء رسول الله صلی الله علیه واله واللحم
معلق فقال ما شان هذا اللحم لم یطبخ فقالت یا رسول الله صدق به علی بریره وانت
لا تاکل الصدقة فقال صلی الله علیه واله هو لها صدقة ولنا هدیة ثم امر بطبخه فی رقها ثلث
من السنن شرح کلام بلاغت انتظام در ضمن اغاز وره نمایش دانجام ارشاد مشتمل
بر دو چیز است بیتش اول امام علیه السلام فرمودند بدرستی که بریره نزد شوهری که او را
بود قرار داشت و او کنیزی بود در رقبهٔ بندگی پس عایشه او را خرید و آزاد کرد چون
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر آن مطلع شد او را اختیار داد میان آنکه اگر خواهد
نزد شوهر خود برقرار باشد و اگر خواهد از و مفارقت نماید و جمعی که آن کنیز را بعایشه فروخته
بودند شرط کرده بودند بر عایشه که ولایت میراث ایشان را باشد یعنی چون آزاد شود
و بمیرد میراث او از ایشان باشد چون این معنی بسمع مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
رسید فرمودند که ولایت میراث مر کسی راست که او را آزاد کرده است نه یا از بحکم
ایشان چون او را فروخته اند ایشان را ولایت میراث نیست و شرط مذکور باطلست
و روزی پارهٔ گوشت بریره مذکور بصدقه داده بودند و او گوشت مذکور را برسم هدیه
بخدمت حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله علیه و آله آورد و عایشه آن را گرفته
در جایی آویخت و گفت بدرستی که رسول خدای گوشت صدقه را نمیخورد پس رسول خدای
صلی الله علیه و آله بخانه در آمد و گوشت را آنچنان آویخته بود فرمود که این گوشت

چه واقعست که نچه نشده است و همچنین آنچه عایشه گفت گوشتیست که به بریره
صدقه داده اند و چون صدقه بر شما حرام است و در مقام طبخ آن بواسطه
شما نشده ایم حضرت فرمودند که آن برو صدقه بود و بر ما هدیه است بعد از ان
بطبخ آن فرمان دادند پس در باب بریره سه حکم از شریعت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله بمنصه ظهور رسیده بیش دوم ان بریره کانت عند زوج لها بریره
بباء یکنقطه و یاء دو نقطه زیرین که در میان دو راء بی نقطه واقعست و در
آخر ان ها بتصغیر نام آن کنیزیست و نام شوهرش مغیث بود بضم میم و کسر غین
نقطه دار و سکون یاء دو نقطه زیرین و ثاء سه نقطه و خلاف شده است
در انکه او بنده بوده است یا ازاد و ازین جهت است که فقها خلاف کرده اند در انکه
هرگاه کنیزی که شوهر او ازاد باشد ازاد شود آیا او را اختیار هست در فسخ نکاح زوج
یا نه ان شاءت ان تقر عند زوجها تقر بفتح قاف است بمعنی تمکث و بکسر قاف
نیز جایزست عرب میگویند قررت بالمکان اقر بکسر راء در ماضی و فتح قاف در
مستقبل و قررت اقر بفتح راء و کسر قاف برعکس آن ان لهم ولاءها ولاء بفتح واو است
و در اصل بمعنی نزدیکیست و در اصطلاح اهل شرع اطلاق میکنند آنرا
بر علاقه میان دو شخص که باعث آن شود که یکی از ایشان از دیگری میراث برد
غیر علاقه نسب و علاقه زناشوهری و مراد اینجا علاقه ایست که بآزادی مترتب
لا یاکل لحم الصدقه صدقه آن چیزیست که ببخشند آنرا بقصد قربت که هدیه نباشد
پس بنابرین تعریف داخل است دران زکات واجب و نذر و کفاره و امثال آن و
بعض فقها برین وجه تعریف کرده اند که صدقه عطیه ایست که از روی تبرع یعنی بخشش
بی عوض بکسی دهند بقصد قربت بی انکه نصابی داشته باشد و برین تعریف شامل
زکات میت فجاز فیها ثلث من الثلث این کلام امام علیه السلام است نه کلام پیغمبر

صلوات الله علیه و آله و احکام ثلاثه اول مخیر بودن کنیزی که آزاد شود در تحت
شوهری که آزاد باشد یا بنده علی الخلاف میان فسخ نکاح خود و باقی گذاشتن
آن دوم ثبوت ولایت میراث مر آزاد کننده را و عدم آن مر فروشنده را
که شرط آن کرده باشد سیوم آنکه صدقه که بر بنی هاشم حرامست هرگاه مستحقی که آنرا بتصدق
گرفته باشد بجهت هاشمی هدیه آورده باشد گرفتن آن بر هاشمی حرام نیست

اول بباید دانست که در مخیر بودن کنیز شوهرداری که آزاد شود میان فسخ نکاح و
برقرار گذاشتن آن که این حدیث متضمن آنست کسی خلاف نکرده است گاهی که
شوهر او بنده باشد اما اگر شوهر او آزاد باشد اکثر علما حکم ثبوت خیار مذکور کرده اند
و ابوحنیفه نیز با ایشان موافقت بواسطه آنکه در بعض روایات وارد است که شوهر
بریره که حضرت حکم بثبوت خیار او کردند آزاد بوده است و بواسطه حدیث صحیحی که
ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است و آن اینست
ایما امة اعتقت فامرها بیدها ان شاءت اقامت وان شاءت فارقت یعنی
هر کنیزی که آزاد شود امر او بدست اوست اگر خواهد برقرار باشد و اگر خواهد جدائی
کند چه این حدیث بظاهر خود که عمومست شامل هر دو قسم هست و بعضی از علما بر عدم
ثبوت خیار مذکور رفته اند و شافعی و مالک و حنبل با ایشان موافقت بواسطه آنکه از ابن
عباس روایت شده است که ان زوج بریرة کان عبدا اسود و کانی انظر الیه یطوف
خلفها فی سکک المدینة یبکی و دموعه تسیل علی لحیته یعنی هر آینه که شوهر بریره غلامی بود سیاه
و گویا من میدیدم او را وقتی که بریره از و جدا شده بود که از عقب او در کوچهای مدینه
میگردید و گریه میکرد و اشک او بر اطراف محاسن او سیلان مینمود و بباید دانست که اگر چه
این حدیث متضمن آنست که عایشه بریره را آزاد کرد ظاهرش آنست که تمام او را آزاد
کرده باشد نه بعضی را و همچنین ظاهر حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی روایت کرد

پس امة مبعضه را یعنی کنیزی را که پاره از او آزاد شده باشد و پاره بنده باشد خیار
مذکور باشد و اگرچه آنچه آزاد شده باشد بیشتر باشد از آنچه بنده باشد چه هرگاه
نص برخلاف اصل واقع باشد بر فرد ظاهر آن محمول میشود و اصل اینجا بقای
نکاحست و عدم ثبوت خیار پس نصی که برخلاف آن وارد است بر فرد ظاهر حمل
باید کرد و نیز باید دانست که از بعض احادیث و اخبار مستفاد میشود که آزادی بریره
بعد از دخول بوده است چه روایت شده است که مغیث شوهر او بواسطه او
بسیار گریه میکرد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بحضرت بواسطه خاطر او بریره
گفتند لو راجعته فانه ابو ولدک یعنی چه شود اگر بشوهر خود باز گردی و او را بشوهری
خود اختیار نمائی چرا که او پدر فرزندان تست بریره گفت ای رسول خدا ای مرا امر
میکنی بآن حضرت فرمودند لا انما انا شافع یعنی نه امر میکنیم و خیار تو باقیست
ولیکن شفاعت میکنم بجهت او بریره گفت مرا با و حاجت نیست و او را نمیخواهم بعضی
علمای ما رضوان الله علیهم خیار مذکور را ثابت دانسته اند خواه آزادی مذکور قبل از دخول
باشد و خواه بعد از دخول بنا بر عمومی که از صحیح ابی الصباح فهم میشود و گفته اند اگر
قبل از دخول بوده باشد و فسخ کند مهر او ساقط میشود و اگر بعد از دخول باشد
ساقط نمیشود و صاحب او را میرسد که طلب مهر نماید و از این استثنا کرده اند فقها
از صور تخییر امة معتقه یک صورت را و آن صورتیست که هرگاه کنیز مساوی ثلث مال
صاحبش باشد و بهای او مساوی ثلث دیگر مثل آنکه مهر ده دینار باشد و بهای او
ده دینار و مال صاحبش منحصر در ده دینار که مجموع سی دینار باشد و صاحب او وصیت
کرده باشد که بعد از فوت او او را از مال او آزاد کنند و آزادی مذکور پیش از دخول
شوهر با و واقع شده باشد زیرا که درینصورت اگر خیار داشته باشد و فسخ نکاح
کند چون فرض اینست که پیش از دخول است مهر او ساقط میشود و هرگاه مهر ساقط شد

ازادی در تمام او سرایت نخواهد کرد چرا که وصیت در ثلث مال معتبر ست و برین
تقدیر بهای او ثلث مال نخواهد بود بلکه انچه از و بازای ثلث مال است که بر فرض
مذکور بیست دینار ست آزاد خواهد شد و باقی بر رقیه خود باقی خواهد ماند و از پیش رفت
که هرگاه تمام او آزاد نشود راه او را در فسخ و ابقا اختیار نیست پس خیار او مستلزم رفع
خیار او باشد پس درینصورت خیار متحقق نباشد مترجم گوید اگرچه ظاهر عبارت مصنف
دام ظله درین مقام که و استثنی الفقهاء من صور تخییر الامة المعتقة صورة واحدة مالکیه موهم اینست
که صورت مستثنی منحصر درین صورت باشد که تصویر یافته است و صورت دیگر نداشته
باشد اما بعد از تامل ظاهر میشود که دیگر صورتی نیز متصور ست که چون درین مقدمه شریک ظاهر
اینست که همین حکم داشته باشد مثل انکه در ماده مذکور فرض کنیم که قیمه کنیز ضعف مهر
باشد و باقی مال صاحب او مساوی مجموع قیمت و مهر مثلا مهر ده دینار
باشد و قیمت بیست دینار و باقی مال سی دینار چنانچه مجموع شصت دینار باشد چه درین
صورت نیز هرگاه مهر ساقط شد انچه از کنیز بازای ثلث باقی مال است که بر این
فرض پنجاه خواهد بود آزاد خواهد شد و باقی بر رقیه باقی خواهد ماند پس خیار که موقوف
بر آزادی کل متحقق نخواهد بود و بر مقیاس نمایش مرحوم باید دانست که تقریر
حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله مر قول عایشه را که انت لا تاکل الصدقة
و نفی آن نکردن چنانچه این حدیث دلالت دارد بران بحسب ظاهر اشعار بران دارد
که مطلق صدقه بر آنحضرت حرام بوده خواه صدقه واجب باشد و خواه صدقه سنت زیرا
که الف لام در الصدقه یا الف لام جنس است یا الف لام استغراق چه بحسب ظاهر
عهدی در میان نبوده که الف لام عهد تواند بود و بر هر تقدیر عموم مذکور فهم میشود
و همچنین دلالت بر عموم مذکور دارد انچه روایت شده است که حضرت
امام حسن علیه السلام در دهان صغر خرمایی که از صدقه بوده بر داشتند که تناول نمایند

پیغمبر صلوات الله علیه و آله با وخطاب کرده گفتند کخ کخ تا بینداز و فرمودند که
ما شعرت انا لا ناکل الصدقة یعنی شعور نیست اگر ندانی که ما صدقه نمیخوریم و تناول
آن بر ما حرام است و بالجمله خلاف نشده است میان اهل اسلام در آنکه صدقه
واجبی بر آن حضرت حرام بوده است خلاف در صدقه سنتی است که آیا بر آنحضرت
حرام بوده یا نه علامه در کتاب تذکرة الفقها حکم بحرمت آن بر آن حضرت
کرده است بواسطه علو شان و رفعت مرتبه آنحضرت و عدم لیاقت آن
بمرتبه نبوت و منزلت رسالت او چه هیچ شک نیست که قبول آن متضمن ذلت
و خواریست نسبت بآخذ و تسلط و تفوق صدقه دهنده بر او و منصب نبوت
و مرتبه رسالت بلندتر است از تحمل آن و این یکی از دو قول شافعیست
درین مسئله و اما ائمه عالی مقام که در حقیقت پارهای جگر او یند علیه و علیهم السلام
ظاهر آنست که درین حکم با آن سرور شریک باشند و بر ایشان نیز قبول صدقه سنتی
حرام باشد چنانچه واجبی حرام است و علامه نیز در کتاب مذکور رجحان این قول
داده است و حکم بحرمت آن بر ایشان کرده و اما آنچه اهل سنت از امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت از سقاخانهائی که در میان مکه و مدینه
واقعند آب می آشامیدند روزی با آنحضرت گفتند از روی تعجب و انکار که آب
صدقه می آشامید حضرت در جواب فرمودند که انما حرم علینا الصدقة المفروضة
یعنی بدرستی که بر ما حرام نشده است مگر صدقات واجبی از اموریست که اهل سنت
در روایت آن متفردند و در طریق آن ضعف تمام هست اما باقی بنی هاشم
و سادات جمیع علما اتفاق دارند بر آنکه صدقه سنتی بر ایشان حرام نیست و
قبول آن بر ایشان جایز است خواه از مثل خود باشد و خواه از غیر و شافعی را
در جواز آن دو قول است در بعض تصنیفات خود جایز داشته و در بعض حکم بحرمت

کرده و در حرمت صدقهٔ واجبی بر ایشان خلاف کرده اند در آنکه حرمت مذکور
مخصوص زکات است یا شامل دیگر صدقات واجبی نیز هست مثل نذر و کفاره
و امثال آن ظاهر اکثر علمای عموم است و در بعضی روایات و احادیث اشعاری
بر تخصیص آن بزکات هست که مستند علامه رحمه الله که قایل بتخصیص مذکور شده
و جایز داشته است که منذور و کفاره را بایشان دهند آنست و در استناد
مذکور نظر است و هیچکس خلاف نکرده است در آنکه بنی هاشم را اخذ زکات و
دیگر صدقات واجبی از هاشمی مثل خود جایز است اما آیا حکم مذکور مخصوص است
بما عدای پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که درین حکم ملحقند
یا شامل ایشان نیز هست که بر ایشان نیز جایز است که از بنی هاشم قبول صدقه
نمایند از علما تصریحی درین باب بنظر نرسید نهایتش مناسب علو شان و رفعت
مرتبهٔ ایشان آنست که مطلق صدقه بر ایشان حرام باشد خواه صدقهٔ واجبی
و خواه سنتی و خواه از هاشمی باشد و خواه از غیر هاشمی والله اعلم بالاحکام بعضی از
اصحاب حال و ارباب کمال که عبارت از ملا جلال الدین محمد دوانیست در
حاشیهٔ شرح هیاکل در تحقیق آنکه آل پیغمبر که صدقات بر ایشان روا نیست
کیانند کلامی ایراد کرده است که چون ذکر آن مناسب مقام است مبادرت
بآن واقع میشود و حاصل آن آنست که آل پیغمبر هر آن کسیست که بآنحضرت
آیل شود و رجوع او بآنحضرت باشد و آن بر دو قسمت اول جمعی که رجوع ایشان
بآن سرور رجوع صوری جسمانیست مثل اولاد آنحضرت و جمعی که در مرتبهٔ
اولادند از اقارب و عشایر که در شریعت ظاهر زکوة بر ایشان حرام شده و دوم
برخی که رجوع ایشان بآنحضرت رجوع معنوی روحانیست و ایشان اولاد
روحانی اند از علمای اعلام که در علم رسوخ تمام دارند و اولیای کرام که بمرتبهٔ کمال

رسیده اند و حکمای عالیمقام که در حکمت الهی خوض تمام نموده اند و از مشکات انوار آنحضرت اقتباس نور تحقیق نموده خواه در زمان بران حضرت سبقت یافته باشند و خواه بعد از آن حضرت باد علیه السلام ملحق شده باشند یا ملحق شوند و هیچ شک نیست که نسبت طبقهٔ دوم بیشتر است و تمامتر از نسبت طبقه اولی و اگر هر دو نسبت در یک کس جمع شده باشد نور علی نور خواهد بود مثل ائمه معصومین از عترت طاهرهٔ آن سرور صلوات الله علیه و علیهم اجمعین پس همچنانچه بر اولاد صوری صدقهٔ صوری حرامست چنانچه گذشت بر اولاد معنوی صدقهٔ معنوی که عبارت از تقلید غیر است در علوم و معارف و کسب کمالات حرامست تا اینجا بود خلاصه کلام او و الحق سزاوار آنست که باب طلا بر مردمک دیده نوشته شود نه بمداد بر اوراق

حدیث بیست و ششم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ مفید علیه الرحمه از عمر بن محمد از علی بن مهرویه القزوینی که کتابی باو نسبت یافته و جرح و تعدیل او در کتاب رجال مذکور نیست از داود بن سلیمان بن جعفر ابو محمد القزوینی که کتابی از امام رضا علیه السلام روایت کرده و شیخ مفید در کتاب ارشاد خود او را از خواص امام موسی کاظم علیه السلام شمرده و از کتاب مذکور ظاهر میشود که ثقه و با ورع و از اهل علم و فقه بوده والله اعلم از امام الوری ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت بترتیب معلوم علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز و جل یا بنی آدم کلکم ضال الا من هدیت و کلکم عائل الا من اغنیت و کلکم هالک الا من انجیت فاسألونی الکفر و الهکم سبیل رشدکم و ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر و لو اغنیته لافسده

ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی ولو افقرته لافسده ذلک وان من عبادی
من لا یصلحه الا الصحة ولو امرضته لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا المرض
ولو اصححت جسمه لافسده ذلک وان عبادی من یجتهد فی عبادتی وقیام اللیل فالقی
علیه النعاس نظراً منی الیه فیرقد حتی یصبح ویقوم حین یقوم وهو ماقت لنفسه زارٍ
علیها ولو خلیت بینه وبین ما یرید لدخله العجب بعمله ثم کان هلاکه فی عجبه ورضاه عن نفسه
فیظن انه قد فاق العابدین وجاز باجتهاده حد المقصرین فیتباعد بذلک منی وهو یظن انه
یتقرب الی فلا یتکلن العاملون علی اعمالهم وان حسنت ولا ییأس المذنبون من مغفرتی
لذنوبهم وان کثرت لکن برحمتی فلیثقوا وبفضلی فلیفرحوا والی حسن نظری فلیطمئنوا وذلک
انی اُدبّر عبادی بما یصلحهم وانا بهم لطیف خبیر شرح کلام آن خلاصه آفرینش و سر
ضمن و ونیش عرش اول گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله که حضرت عزت
جل ذکره العزیز فرموده است که ای فرزندان آدم شما همه گمراهانید در راه حق
بسر مید مگر کسی که من هدایت کرده ام او را بحق رسانیده ام و شما همه فقیر و محتاجید
مگر کسی که من غنی ساخته ام او را و شما همه در معرض فنا و هلاکید مگر کسی که من نجات
داده ام او را پس سوال کنید و بطلبید مرا که باز میدارم شما را از اعمال و کردار
ناشایست و هدایت میکنم شما را براهی که رشد شما در سلوک آنست و درستی که
از بندگان من کسی هست که بصلاح نمی آرد حال او را اگر فقر و بی چیزی پس اگر غنی سازم
او را هر آینه در فساد می اندازد غنی او را و از بندگان من کسی هست که حال او را بصلاح
نمی آرد مگر غنا و مالداری پس اگر فقیر و محتاج سازم او را هر آینه بفساد میکشاند فقر و
بیچیزی کار او را و از بندگان من کسی هست که او را بصلاح نمی آرد مگر صحت مزاج
سلامتی از جمیع امراض پس اگر بیمار سازم او را هر آینه بفساد می اندازد بیماری او را
و از بندگان من کسی هست که صلاح حال او در بیماریست پس اگر صحیح و سالم دارم او را

بفساد می‌آورد صحت حال او را و مددرستی که از بندگان من کسی هست که نهایت
جد و جهد در عبادت و برپای داشتن شبها بکار میبرد پس پلنگی را بر و غالب
میسازم بواسطهٔ نظر عنایتی که مرا بسوی او هست پس بخواب آسایش میرود
تا صباح شود و بر نمیخیزد از خواب وقتی که از برای برخاستن او مقررست و دشمنست
دران حال مر نفس او و عتاب میکند با او که چرا وقت او را بخواب گذرانیده است
و اگر واگذارم او را میان خود و آنچه اراده میکند یعنی بگذارم که عبادتی که اراده کرده است
از و بعمل آید هر آینه عمل مذکور باعث عجب و نخوت او خواهد شد و بعد ازان هلاک او
دران عجب خواهد بود و در رضایی که از نفس خود او را بسبب آن عبادت بهم خواهد رسید
و گمان خواهد کرد که بسبب آن عمل بر جمیع ارباب عبادت فایق آمده است و بر همه
زیادتی کرده است و بآن عمل از حد تقصیر در گذشته است و کاری که او را بایست
کرد کرده است پس دور خواهد شد بسبب آن از مرتبهٔ قرب من و او را گمان خواهد
بود که بمن نزدیک شده است نمی باید که ارباب عمل بعمل خود اعتماد نمایند
و اگر چه در نظر ایشان نیکو نماید و گناهکاران از رحمت من نا امید نشوند و اگر چه
گناهان ایشان بسیار باشد بلکه باید که برحمت من وثوق و اعتماد کنند و بفضل و احسان
من امیدوار باشند و بآنکه نظر نیکویی من بسوی ایشان است مطمئن خاطر و
آرام باشند چه مددرستی که من میدارم بندگان خود را بآنچه صلاح حال ایشان
در آنست و من با ایشان بسیار لطیفم و از حال ایشان خبردار و بینش دوم کلکم ضال الا
من هدیت لفظ کل هرگاه اضافه شود بضمیر جمع چنانچه درین فقره واقعست چون لفظ
او مفردست و در معنی جمع جایزست که جانب لفظ او رعایت شود و ضمیری که راجع
باشد باو یا صفتی که محمول شود برو مفرد آورده شود و جایزست که جانب معنی رعایت
شود و ضمیر یا صفت مذکور بصیغهٔ جمع ادا شود میگویند کلهم قایم و کلهم قایمون و اینجا جانب

نظر رعایت شده است چنانچه در آیه کریمه وکلهم آتیه یوم القیمة فردا
آنچنان بعمل آمده و خلاصه معنیش والله اعلم آنست که جمیع افراد انسان روز محشر
فرد و تنها بعرصه گاه قیامت درخواهند آمده و هدایت بمعنی دلالت ملطف است
یعنی دلالتی که متلبس بلطف باشد یعنی نزدیک کرده شده باشد بطاعت و دور کرده شده
باشد از معصیت خواه در ضمن دلالت موصل بمطلوب متحقق باشد مثل قوله تعالی
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا که در شرح حدیث یازدهم تفسیر آن گذشت
و قوله تعالی والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم
ویصلح بالهم یعنی آنانی که کشته شده اند در راه خدا وضایع نگذاشته اند
اعمال خود را زود باشد که هدایت کند خدا تعالی ایشان را و بصلاح آید حال
ایشان و خواه در ضمن دلالت علی ما یوصل الی المطلوب و ارائه طریق مثل قوله تعالی
واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی وقوله تعالی انا هدیناه
السبیل اما شاکرا واما کفورا که تفسیرش در شرح حدیث یازدهم پیش رفت و
قوله تعالی وهدیناه النجدین که چنانچه گذشت عبارت است از راه خیر و راه شر
و مراد نمودن آنست نه رسانیدن بآن زیرا که آیت در معرض امتنان نازل است
و ظاهر است که در ضمن رسانیدن براه شر امتنانی نیست و از این تحقیق ظاهر شد
که تفصیلی که متاخرین علما داده اند و گفته اند که اگر هدایت بمفعول ثانی بنفس متعدی شود
مراد از آن دلالت موصل بمطلوب است و اگر بالی یا لام متعدی شود دلالت
علی ما یوصل الی المطلوب ضعیف است مترجم گوید بیان این اجمال آنست که
بعضی از متقدمین هدایت را تفسیر کرده اند بدلالت موصله بمطلوب که عبارت از
رسانیدن بمطلوب است و بعضی دیگر بدلالت علی ما یوصل الی المطلوب که بمعنی از
طریق و نمودن راه است و بر تفسیر اول اعتراض کرده اند که منتقض است بآیه کریمه

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى زیرا که معنی آیه والله اعلم اینست که
اما ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر پس هدایت کردیم ایشان را پس ایشان اختیار کردند
کوری و ضلالت را بر هدایت یافتن و هدایت یافتند و اگر معنی هدایت آن باشد
که معنی چنین خواهد بود که ما ایشان را بمطلوب که دین حق است رسانیدیم پس ایشان
اختیار ضلالت بران کردند و ظاهر است که بعد از رسیدن بمطلوب و در آمدن بدین
حق دیگر اختیار عمی و ضلالت بران متصور نیست پس معنی هدایت آن نباشد و بر
تفسیر ثانی وارد می آید که منقض است بآیه إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ یعنی بدرستی که تو ای محمد هدایت نمیکنی هر کس را دوست میداری
و میخواهی که هدایت یابد ولیکن حضرت عزت هر کس را که مشیت او بآن قرار گیرد
هدایت میکند زیرا که اگر معنی هدایت ارائه طریق و نمودن راه باشد نفی آن از پیغمبر
صلوات الله علیه و آله مناسب نخواهد بود زیرا که او علیه السلام بواسطه آن مبعوث
بود که راه حق را بهمه کس بنماید و هیچکس را از آن محروم نگذارد و متاخرین علما بواسطه نقض
از اعتراضات مذکوره قایل بتفصیل شده اند و گفته اند هدایت دو مفعولیست و تعدیه
آن بمفعول ثانی گاه بنفس است و گاه بالی مثل قوله تعالی اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
و قوله تعالی وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ پس جایی که بمفعول ثانی بنفس
متعدی شده باشد مراد از آن دلالت موصله است و جایی که بالی یا لام متعدی شده
باشد مراد از آن دلالت علی ما یوصل و اگر مفعول ثانی در کلام مذکور نباشد باید دید
که مقام تقاضای کدام معنی دارد و کدام معنی مناسب مقام است و موافق آن تقدیر
باید کرد مثلا در آیه ثمود چون بر تفسیر اول معنی فاسد میشود بالام یا الی تقدیر باید کرد
و باید گفت تقدیر آیت اینست که اما ثمود فهدیناهم للحق او الی الحق و در آیه انک لا
باید گفت تقدیر آنست که انک لا تهدی الحق من احببت تا معنی کلام باستقامت

آید و اعتراض مندفع شود و چون این تفصیل نیز منتقض است بکریمه
وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ که با آنکه در آیه مذکوره هدایت بمفعول ثانی که نجدین است
بنفس متعدی شده نمیتواند بود که از ان دلالت موصله مراد باشد زیرا که آیت
مذکوره در معرض امتنان نازل است و مراد بنجدین چنانچه از پیش رفت راه خیر و شر است
و اگر مراد از هدایت دلالت موصله باشد معنی آنچنین خواهد بود که ما رسانیدیم
ایشانرا براه خیر و شر و ظاهر است که در ضمن رسانیدن براه شر امتنان متحقق نیست
پس نتواند بود که هدایت بران معنی محمول شود و همچنین منتقض است بآیه إِنَّا
هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا که با آنکه متعدی بنفس است اگر بر معنی
ایصال بمطلوب محمول شود معنی فاسد میشود چه کفران دران صورت متحقق
نخواهد بود و لهذا مصنف دام ظله از ان عدول کرده هدایت را بدلالت بلطف
تفسیر کرده است که مشترک معنوی باشد میان هر دو معنی و مستند او کلام قاضی بیضاوی است
در تفسیر خود حیث قال عند قوله تعالی اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ والهدایة
الدلالة بلطف و مراد بلطف هر امریست که نزدیک کرداننده بطاعت باشد
و دور سازنده از معصیت و این معنی چنانچه گذشت اعمست از ایصال بمطلوب
و از ارائه طریق بودن زاحق پس هرچه مقام اقتضا کند بران محمول باید ساخت خواه
متعدی بنفس باشد و خواه بحرف جر و کلکم عائل الا من اغنیت عائل بمعنی محتاج است
قال فی القاموس عال یعیل عیلاً و عیلةً و عیولاً افتقر و اهدکم سبیل رشد کم مراد بهدایت
اینجا دلالت موصله است زیرا که دلالت علی ما یوصل و ارائه طریق بی آنکه سوال کنند
حاصل است پس آنرا بر سوال ایشان مترتب ساختن چنانچه میگوید فاسئلونی
اهدکم و اهدکم یعنی سوال کنید از من تا شما را هدایت کنم وجهی نداشته باشد و باید
دانست که هدایت خدا تعالی مر بندکان را چنانچه از کلام بعض اعلام فهم میشود بر پنج نوعست

اول عطا کردن قوتی چند که ایشان را بسبب آن استعداد هدایت یافتن بهم
رسد مثل قوت عقلیه که عبارت از قوت دراکه است و حواس پنجگانه ظاهری
که عبارت از باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه است و مدارک پنجگانه
باطنی که عبارت است از حس مشترک و خیال و واهمه و متخیله و حافظه دوم نصب
دلایل عقلیه که جدا میکند در نظر بصیرت ایشان حق را از باطل و صلاح را از فساد چنانکه
قوله تعالی وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ اشارت بآنست سیم ارسال پیغمبران و
انزال کتب و آیات چنانچه میفرماید إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ
چهارم آنکه منکشف سازد بر دلهای ایشان آنچه مخفی و مستور است و بنماید بایشان
اشیائی را که باعث هدایت ایشان شود مثل خوابهای راست و الهام و وحی
و امثال آن چنانچه میفرماید وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا پنجم
آنکه دور کند از ایشان ظلمت بدیهای ایشان را و نفس ایشان را از گرفتاری بند
و تصرف آن فارغ سازد و پرده تعلق آنرا از پیش نظر ایشان بردارد که تجلیات
الهی را بالمعاینه مشاهده توانند نمود و بسبب آن کوههای انانیه و خودپرستی که سنگ
راه ایشان شده از هم پاشیده شود و خود را هباء منثورا دیده همه او بشوند و آنچه غیر
اوست همه را در معرض هلاک و فنا آورند و پرده تعلق بما سوی را که در پیش نظر دارند
از هم دریده گویند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ثم کان هلاکه فی محبه و رضاه عن نفسه
هیچ شک نیست که کسی که مبادرت باعمال صالحه و کردار نیک مینماید مثل روزه و نماز و
برپای داشتن شب بعبادت و امثال آن نفس او را ابتهاج و مسرتی دست میدهد
پس اگر از آن حیثیت باشد که توفیق آن عطیه ایست که از جانب حضرت عزت باو
کرامت شده و نعمتیست که از جانب حق یافته است و با آن خایف و هراسان باشد
که مبادا اعمال مذکور از و ناقص و ناتمام بعمل آمده باشد و در معرض قبول الهی در نیاید و ترس

تمام از زوال آن داشته باشد که مبادا دیگر توفیق آن نیابد و همیشه از خدای تعالی
توفیق زیاده کردن آن را درخواست میکرده باشد هر آینه ابتهاج و مسرت مذکور
عجب نخواهد بود بلکه باعث نجات و رستگاری او خواهد بود و اگر العیاذ بالله از جهت
باشد که کاری از و بعمل آمده است و متصف بصفتی شده که او را در ضمن آن بجائی حاصل شده
و مرتبه بزرگی یافته و خود را بسبب آن از ناحیه تقصیر بر کنار دانسته و چنان پندارد
که بسبب آن منتی بر خدای دارد و که بواسطه او کاری کرده است او را عین عجب خواهد بود و
از آن بزرگتر گناهی نخواهد بود چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه
و آله که فرموده اند لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اکبر من ذلک العجب العجب یعنی
اگر از شما گناهی در وجود نیاید میترسم بر شما از امری که بمراتب از گناه بدتر است و
آن عجب است عجب و از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که سیئة تسوءک خیر من
حسنة تعجبک یعنی گناهی که ترا بعذر آورد بهتر است از حسنه که ترا بعجب آورد و الا فلا
یتکل العاملون علی اعمالهم و ان حسنت یعنی باید که اعتماد نکنند ارباب صلاح در دخول بهشت
ببعض اعمال صالحه که از ایشان در وجود آید و اگرچه بر وجه نیکو بعمل آمده باشد و
رعایت جمیع ارکان و شرایط آن نموده باشند زیرا که اعمال را مفسدات پنهان
بسیار است که ایشان را بران اطلاعی نیست و کم عملیست که از آن خالی باشد چنانچه موید
آنست حدیثی که روایت کرده است شیخ عارف جمال الدین احمد بن فهد حلی در کتاب
عدة الداعی از معاذ بن جبل از رسول خدای صلی الله علیه و آله که ان الله تعالی خلق سبعة املاک
قبل ان یخلق السموات فجعل فی کل سماء ملکا قد جللها بعظمته و جعل علی کل باب من ابواب السموات
ملکا بوابا فیکتب الحفظة عمل العبد من حین یصبح الی حین یمسی ثم ترتفع الحفظة بعمله و له نور کنور
الشمس حتی اذا بلغ سماء الدنیا فتزکیه و تکثره فیقول قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملک
الغیبة فمن اغتاب لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری امرنی بذلک ربی قال ثم یجیء الحفظة من العبد

معهم عمل صالح فتمر به تزكيه وتكثره حتى تبلغ السماء الثانية فيقول الملك الذي في السماء
الثانية قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انما اراد بهذا عرض الدنيا انا صاحب الدنيا
لا ادع عمله يجاوزني الى غيري قال ثم تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا بصدقة وصلوة فتعجب
الحفظة وتجاوزه الى السماء الثالثة فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و
ظهره انا صاحب الكبر انه عمل وتكبر على الناس في مجالسهم امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني
الى غيري قال وتصعد الحفظة بعمل العبد يزهر كالكوكب الدري في السماء له دوي بالتسبيح
والصوم والحج فتمر به الى السماء الرابعة فيقول لهم الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه
انا ملك العجب انه كان يعجب بنفسه وانه عمل وادخل نفسه العجب امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني
الى غيري قال وتصعد الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة الى بعلها فتمر به الى ملك السماء الخامسة
بالجهاد والصدقة ما بين الصلاتين ولذلك العمل ضوء كضوء الشمس فيقول الملك قفوا انا ملك الحسد
اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واحملوه على عاتقه انه كان يحسد من يتعلم ويعمل لله بطاعته واذا
راى لاحد فضلا في العمل والعبادة حسده ووقع فيه فيحمله على عاتقه ويلعنه عمله قال وتصعد الحفظة
بعمل العبد فتجاوز السماء السادسة فيقول الملك قفوا انا صاحب الرحمة اضربوا بهذا العمل
وجه صاحبه واطمسوا عينيه ان صاحبه لا يرحم شيئا اذا اصاب عبد من عباد الله
ذنبا للاخرة او ضرا في الدنيا شمت به امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني قال وتصعد الحفظة
بعمل العبد بفقه واجتهاد وورع وله صوت كالرعد وضوء كضوء البرق ومعه ثلثة الاف
ملك فتمر بهم الى ملك السماء السابعة فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك
الحجاب احجب كل عمل ليس لله انه اراد رفعة عند القواد وذكرا في المجالس وصيتا في المدائن
امرني ربي ان لا ادع عملا يجاوزني الى غيري ما لم يكن لله خالصا قال وتصعد الحفظة بعمل العبد
مبتهجا به من صلوة وزكوة وصيام وحج وعمرة وخلق حسن وصمت وذكر كثير تشيعه ملائكة
السموات والملائكة السبعة بجماعتهم فيطوون الحجب كلها حتى تقوموا بين يديه سبحانه

فتشهد واليه عمل ودعا فيقول انتم حفظة عمل عبدي وانا رقيب على ما في نفسه انه
لم يردني بهذا العمل عليه لعنتي فتقول الملائكة عليه لعنتك ولعنتنا الحديث يعني بدرستي كه
حضرت عزت جل برهانه بدست قدرت وعظمت خود هفت فرشته آفریده است
قبل از آنکه آسمانها را بیافریند وگماشته است در هر آسمانی فرشته را از ملائکه سبعه
که احاطه کرده است و فراگرفته است آن آسمان را به بزرگی خود و بر در هر آسمانی فرشته را
دربان ساخته است پس حفظه که کاتبان اعمالند مینویسند عمل بنده مومن را از وقتی
که صباح میشود تا وقتی که شام دست میدهد بعد از ان بالا میبرند آن عمل را که بموقف
عرض رسانند در حالتی که مر آن عمل را از غایت نیکویی نوری باشد درخشنده مانند
نور آفتاب تا آنکه باسمان دنیا که آسمان اولست میرسند و عمل مذکور را بپاکی و بسیاری
میستایند پس بگوید بایشان فرشته که موکل آن آسمانست بایستید و بزنید این
عمل را بر روی صاحبش که من فرشته غیبتم و کسی که مرتکب غیبت شده نمیگذارم که
عمل او از من درگذرد و پروردگار من مرا باین کار واداشته است حضرت فرمودند
که بعد از ان روز دیگر فرشتگان مذکور بیایند و با ایشان عمل صالحی باشد که از صاحب
آن دران روز غیبت واقع نشده باشد پس آن عمل را از آسمان اول بگذرانند تا آنکه
برسند باسمان دوم پس فرشته که در آسمان دوم است بگوید بایشان که بایستید
و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که او باین عمل غرض دنیا اراده کرده است و من صاحب
دنیاام نمیگذارم که عمل او از من بگذرد و به دیگری برسد حضرت فرمودند بعد از ان
فرشتگان مذکور عمل بنده را بدست آورند که از غرض دنیا پاک باشد و بان عمل عروج
نمایند تا باسمان سیوم برسند پس بگوید بایشان فرشته که دران مقام دارد بایستید
و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بر پشت او که من فرشته کبرم بدرستی که او این
عمل را بجای آورده است و بر مردم در مجالس ایشان تکبر نموده پروردگار من مرا امر نموده است

که نمی‌گذارم عمل او از من درگذرد و به دیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان
عمل بنده‌ای بالا روند که می‌درخشیده باشد مانند ستاره درخشنده در آسمان و مر آن را
آوازی باشد به تسبیح و روزه و حج یعنی می‌سراییده باشد که من این اعمالم و حال آنکه صاحب او
در عمل مذکور غرض دنیا داشته باشد و مرتکب غیبت و تکبر در مجالس شده باشد پس
صعود کنند تا به آسمان چهارم برسند پس بگوید به ایشان فرشته که جای او آنجاست بایستید
و بزنید این عمل را بر روی و بر شکم صاحبش که من ملک عجبم به درستی که او را به سبب
این عمل در نفس خود عجبی به هم رسیده است امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم
عمل او از من درگذرد حضرت فرمودند بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال عمل بنده‌ای
از بندگان که مانند عروس آرایش کرده باشد که به سوی [illegible] سپرده باشند
پس به سبب پاکی صاحب آن عمل از ذمایم مذکوره عروج نمایند تا به آسمان پنجم برسند و
آن عمل متضمن جهاد و صدقه ما بین الصلوتین بوده باشد و بوده باشد مر آن را روشنی
مانند روشنی آفتاب پس بگوید به ایشان فرشته آسمان پنجم که بایستید که من ملک
حسدم و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بار کنید آن را بر کتف او به درستی که او حسد
برده است بر کسی که علمی آموخته است و بر کسی که عبادت خدای خود میکرده است
و هرگاه در کسی زیادتی در عمل و عبادت میدیده بر او حسد میبرده است و با او در اغاز
در مقام بدی او شده است پس فرشتگان مذکور عمل مذکور را بر دو تاوان کرده بر
کتف او بار کنند و آن عمل بر او لعنت میکرده باشد حضرت فرمودند که باز صعود کنند
کاتبان اعمال عمل بنده که از این ذمیمه نیز بری باشد پس بگذرند تا به آسمان ششم
برسند پس فرشته آسمان ششم به ایشان بگوید بایستید که من فرشته رحمم و بزنید
این عمل را بر روی صاحبش و بپوشانید آن بصیرت چشمهای او را به درستی که صاحب
این عمل اصلا رحم بر کسی نمیکند و چون بنده‌ای از بندگان خدا اراده گناهی نماید که آن را ...

باعث عقاب او باشد یا ضرری در دنیا باو عاید شود شماتت مینماید او را با آن
واز آن فرو خاک میشود امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل وی از من
درگذرد حضرت فرمودند بعد از آن حفظه بالا برند عمل بنده که از روی دانایی و
اجتهاد و نهایت پرهیزکاری بعمل آمده باشد و مر او را آوازی بود در باشد
در شدت و صلابت مانند آواز رعد و روشنی بوده باشد مثل روشنی برق
و با او سه هزار فرشته همراه باشند تا باسمان هفتم برسند پس گوید بایشان فرشته که
موکل آسمان هفتم است بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش من فرشته
حجابم حاجب می آیم هر عملی را که محض از برای خدا تعالی نباشد بدرستی که او اراده
کرده است باین عمل بلندی مرتبه خود را تر در ارباب حکم و مذکور شدن خود را در مجالس
و محافل و صیت و آوازه خود را در شهرها و ولایتها امر کرده است مرا پروردگار
من که نگذارم عملی از من درگذرد و بدیگری رسد ما دام که خالص لوجه الله نباشد
حضرت فرمودند بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان و حال
آنکه آن عمل مشتمل باشد بر نماز و زکوة و روزه و حج و عمره و حسن خلق و خاموشی و ذکر
بسیار و مشایعت آن نموده باشند ملائکه جمیع آسمانها و فرشتگان هفتگانه مذکور
با جمیعهم پس طی کنند جمیع مرتبها و حجابها را تا بموقف قرب الهی برسند و در برابر
پروردگار ایستاده شهادت دهند از برای او به نیکویی عمل مذکور و دعا کنند که از
جانب او مرتبه قبول یابد پس خطاب الهی در رسد بایشان که شمائید نگاهبانان
عمل بنده من و من مطلعم بآنچه در باطن اوست بدرستی که او باین عمل
مرا اراده نکرده است که لعنت من بر او باد پس ایشان در مقابل گویند لعنت تو
بر او باد و لعنت ما هم که ما بر سرایر او اطلاع نداشتیم و این حدیث بزرگ
که ما بقدر احتیاج از آن ذکر کردیم و ترا آگاه ساختیم بر آنکه عملی که از شوایب نفس خالص

باشد بغایت کم یا بسبب فضل الله العصمة والتوفیق ولا ییأس المذنبون من مغفرتی
لذنبهم وان کثرت یعنی باید که مایوس و نا امید نشوند گناهکاران از مغفرت و
آمرزش من واگرچه گناه ایشان بسیار باشد چنانچه حضرت عزت در کلام مجید
میفرماید إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ یعنی بدرستی که پروردگار
تو ای محمد آمرزنده است مر مردم را بر ظلمی که از ایشان در نفس خود وقوع می یابد بسبب
ارتکاب معاصی و اقدام بمناهی و نیز میفرماید قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا
عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا
إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ یعنی بگو ای محمد که ای بندگان من
که ظلم کرده اید بر نفسهای خود بواسطه ارتکاب معاصی و مباشرت بمناهی نا امید
مشوید از رحمت خدای بدرستی که خدا تعالی می آمرزد گناهان را تمام و بدرستی که او
ست آمرزنده و مهربانست بر بندگان خود مترجم گوید در روضة الاحباب
آورده است که در بعض کتب سیر اسلام وحشی که قاتل حمزة بن عبد المطلب است
و در روز حرب احد مسلمانان حرص تمام بر قتل او داشتند و در روز فتح مکه زادها الله
شرفا و کرما بگریخت باین طریق منقول شده است و نقل آن از ابن عباس
بصحت پیوسته که گفت وحشی نزد حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه
و آله آمد و گفت آمده ام که مرا امان دهی تا کلام الهی را بشنوم شاید باعث هدایت
من شود حضرت فرمودند دوست میداشتم که چشم من بر تو افتادی بی آنکه طالب امان
باشی ولیکن چون طالب امانی امانت دادم تا کلام حق تعالی بشنوی وحشی گفت من
شرک ورزیده ام و خون ناحق کرده ام و بزنا و دیگر مناهی اشتغال نموده ام آیا با این
حالت تواند بود که حضرت عزت توبه مرا در معرض قبول درآورد رسول صلوات الله
علیه و آله چنانچه عادت ایشان بود لحظه خاموش شده منتظر وحی الهی شدند که این آیه

نازل شد الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ
الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ
مُهَانًا إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ
حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند با خدای تعالی
خدای دیگر و نکشند نفسی را که حرام کرده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق یعنی
بموجبات قتل مثل ردت و زنا و خون ناحق و امثال آن و زنا نکنند و هر که بکند این
سه گناه را که از امهات معاصی است به بیند جزای بدکرداری خود را در دوزخ اثام
و دو چندان شود عذاب مرتکبان این اعمال را روز قیامت و جاوید باشند
در عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشند مگر کسی که توبه کند از شرک و ایمان
آورد و مرتکب شود عمل صالح و کردار شایسته را پس آن گروه بدل میکند خدای تعالی
گناهان ایشان را بالحسنات یعنی سوابق ایشان را از معاصی محو میکند و لواحق طاعات
بجای آن ثبت مینماید و هست خدای تعالی آمرزنده گناهکاران بتوبه و مهربان با ایشان
بتوفیق توبه حضرت آیه را بر وحشی خواند وحشی گفت درین آیه شرط کرده است
که آمرزش گناهان مرتکبی را حاصل میشود که او بعد از توبه عمل صالح کند شاید عمل صالح
از من در وجود نیاید در جوار توام تا کلام حق بشنوم و بهتر ازین مرا امید بهم رسد
آنگاه این آیه نازل شد که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ
ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد آنکه شرک
آرند باو یعنی کفر را و می آمرزد آنچه کمتر از کفر و شرک باشد هر کس را که مشیت الهی بآمرزش
او تعلق گیرد حضرت او را طلبیده و برو خواند گفت شاید من از جمله باشم که مشیت
خداوند بغفران من تعلق نگیرد در جوار توام تا آیتی بشنوم که در آن هیچ قیدی نباشد

بعد از ان این آیه نازل شد که قُل یا عِبادِیَ الَّذِینَ اَسرَفُوا الآیه که با ترجمه ش
مذکور شد وحشی گفت این زمان قیدی و شرطی نمیبینم و مسلمان شد و در حدیث
وارد است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که لیغفرن الله تعالی یوم القیمة مغفرة ما خطر
قط علی قلب احد حتی ان ابلیس لیتطاول لها رجاء ان تصیبه یعنی هر آینه می آمرزد خدای تعالی
گناهان را روز قیامت آمرزیدنی که هرگز بخاطر کسی خطور نکرده باشد تا آنکه شیطان را
امیدواری تمام دست دهد که باو نیز بهره از ان خواهد رسید بیت
اگر در دهای نکیت ای کریم :: عزازیل گوید نصیبی برم :: و روایت شده است در کتاب
کافی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که فرموده اند لولا انکم تذنبون وتستغفرون الله
لخلق الله خلقا حتی یذنبوا ثم یستغفروا الله فیغفر لهم یعنی اگر نمی بود آنکه شما گناه میکنید و طلب
آمرزش می نمایید از خدای تعالی هر آینه خدای تعالی می آفرید جمعی را که مرتکب گناه
شوند و طلب آمرزش از و نمایند تا بیامرزد ایشان را و آثار مغفرت و رحمت
خود را ظاهر سازد و نقل کرده است غزالی در کتاب احیای علوم از امام محمد
باقر علیه السلام که فرموده است باصحاب خود که انتم اهل العراق تقولون ارجی
آیة فی کتاب الله عز و جل قوله تعالی قُل یا عِبادِیَ الَّذِینَ اَسرَفُوا عَلیٰ اَنفُسِهِم
لا تَقنَطُوا مِن رَحمَةِ الله ونحن اهل البیت نقول ارجی آیة فی کتاب الله
قوله سبحانه وَلَسَوفَ یُعطِیکَ رَبُّکَ فَتَرضیٰ یعنی شما ای اهل عراق عرب میگویید
امیدمندترین آیتی که در کتاب الهی است این آیت است که قُل یا عِبادِیَ الَّذِینَ
اَسرَفُوا عَلیٰ اَنفُسِهِم لا تَقنَطُوا مِن رَحمَةِ الله و ما که اهل بیت پیغمبریم صلوات الله علیه و آله
میگوییم امیدمندترین آیت این آیت است که وَلَسَوفَ یُعطِیکَ رَبُّکَ فَتَرضیٰ یعنی هر آینه
ارزانی خواهد داشت بتو پروردگار تو ای محمد آنقدر که تو راضی شوی زیرا که
پیغمبر صلوات الله علیه و آله تا یک کس از امت او در آتش باشد راضی نخواهد بود

و رضا او وقتی حاصل خواهد شد که جمیع امت او آمرزیده شوند و بالجمله احادیثی
که در باب شمول مغفرت و آمرزش الهی مر بندگان را و وفور رحمت او بر ایشان
وارد است بسیار است ولیکن ناچار است کسی را که امید برحمت او دارد و او را
چشم آن هست که گناهان او آمرزیده شود از اقدام ببعض اعمال صالحه که مورث
استعداد حصول آنست و فرو رفتن در گناهان و معاصی که باعث زوال استعداد
مذکورست از و چنانچه جمیع همت او مصروف آن باشد و همگی اوقات او صرف
آن شود چه بدون آن نفعی بر امید و رجا مترتب نیست و بجز یاس و ناامیدی
ثمره از ان حاصل نه مثلا کسی که تخمی بیفشاند بر زمین و در وقت خود آب دهد آنرا
و از ریگ و خاشاک پاک سازد و گیاههای بیگانه را که باعث فساد زراعت است آنرا
دور کند و بعد از ان بنشیند و انتظار برد کرم الهی و لطف او را در بار آوردن خود و امید
داشته باشد که وقت درو صد قفیز غله مثلا او را حاصل خواهد شد این امید را
ارباب عقل ممدوح میدانند و خوب میشمرند اما کسی که فراغت اشتغال خود سازد
و مطلقا متحمل مشقت زراعت و تعب آن نشود و تمام سال همت بر آسایش و
راحت خود بگمارد و همگی اوقات خود را صرف هوا و هوس و لهو و لعب مینموده باشد
پس بنشیند و انتظار میبرده باشد که خدای تعالی از برای او زرعی خواهد رویانید
و بواسطه او غله حاصل خواهد ساخت و بی آنکه سعی و کدی در ان نموده باشد طمع
آن داشته باشد که مثل آنچه از برای آنها از برای او نیز بی آنها حاصل شود هیچ شک نیست
که این معنی بر حماقت و فریب دادن خود محمول خواهد شد نه بر رجا و امیدی که
ممدوحست پس دنیا زراعتگاه آخرتست که الدنیا مزرعة الآخرة و دل مومن بمنزله زمینست
و تخمی که در ان کاشته میشود ایمان و طاعات و عبادات بمنزله آبیست که بآن
داده میشود و پاک ساختن نفس از اخلاق بد و صفات ذمیمه و باز داشتن آن از

معاصی و امور ناشایست بشمرد و دور کردن سنگریزه و خاشاک از آن زمین و
کندن گیاههای بیگانه که باعث فساد زراعتست روز قیامت وقت درو
پس برحذر باش از آنکه شیطان ترا فریب دهد و بمحض رجا و امیدی که تعریف
آن را شنیده تسلی نموده از مبادرت باعمال صالحه و کردار پسندیده باز دارد و
نظر کن بر حال انبیا و اولیا و مشقتی که در اقدام بطاعات و صرف عمر در عبادات
متحمل شده اند و شب و روز خود را از آن فارغ نمیداشته اند آیا ایشان را رجا و
امیدی که ما را برحمت و مغفرت حق تعالی حاصل است حاصل نبوده و نمیتوانسته اند
که بآن اکتفا نموده متحمل این قدر تعب و مشقت نشوند بلی بلکه بمراتب شمول رحمت
او مرتبه کاملی خاصی او و عموم آمرزش او از تو و امثال تو عالمتر بوده اند نهایتش
چون میدانسته اند که امید برحمت و مغفرت او بی اقدام بعمل صالح محض غرور
و سفاهت است با وجود نهایت امید و رجا جمیع عمر خود را صرف طاعات و عبادات میکرده اند
و شب و روز خود را از آن فارغ نمیداشته اند نسئل الله التوفیق والهدایه و نعوذ به من [illegible]

حدیث شصت و هفتم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی از
شیخ مفید علیه الرحمه از ابی القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه که از ثقات
اصحاب حدیث و استاد شیخ مفید علیه الرحمه است و در فن فقه و حدیث مرتبه بزرگ
داشته است و تصانیف بسیار دارد و در سال سیصد و شصت و نه هجری بجوار
رحمت ایزدی پیوسته رحمه الله علیه از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی
از علی بن ابرهیم بن هاشم از پدرش ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر که احوال
ایشان سبق ذکر یافت از منصور بن حازم که از ثقات راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم است علیهما السلام و فقیه و مصنف کتب بوده از امام ابی عبد الله

جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قال [۱۰۸۹] رسول الله صلی الله علیه وآله لا یمین لولد مع

والده ولا لمملوک مع مولاه ولا للمرأة مع زوجها ولا نذر فی معصیة ولا یمین فی قطیعة

شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو نمایش

اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله

علیه وآله که نیست سوگندی مر فرزند را با وجود پدر و نه مر بنده را با وجود خداوند

و نه مر زن را با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند بی اذن پدر گاهی که پدر در حیات باشد

و سوگند زن شوهردار بی اذن شوهر و سوگند بنده بی اذن خداوند منعقد نیست

یا منعقد هست و عمل بآن لازم نیست و باذن ایشان موقوف است علی اختلاف

المذهبین و روا نیست نذر کردن بر امری که متضمن عصیان خدا باشد و سوگند خوردن

در قطع صله رحم یعنی در اموری که متضمن عصیان خدا باشد نذر نباید کرد و اگر واقع

شود منعقد نیست و بر قطع صله رحم و رفع رابطه خویشان سوگند نباید کرد

و اگر کنند عمل بآن لازم نیست نمایش دوم لا یمین یمین اینجا سوگند است

و در مأخذ اشتقاق آن سه قول است اول آنکه از یمین بمعنی قوت ماخوذ است زیرا که

بسوگند قوت می‌یابند بر فعل آنچه سوگند میخورند که آنرا بفعل آورند و بر ترک آن سوگند

یاد میکنند دوم آنکه مشتق از یمن بمعنی میمنت و برکت است بواسطه حصول برکت و

میمنت بذکر نام خدا که در ضمن آن متحقق است سیوم آنکه از یمین بمعنی دست راست

ماخوذ است بواسطه آنکه در زمان پیش که سوگند میخوردند دست راست خود را بدست

راست کسی که بر دعوی او سوگند میخوردند میدادند و این سه قول الشیخ ابو

علی طبرسی در تفسیر خود که موسوم بمجمع البیان است ذکر کرده است لولد مع والده ولد

اینجا اعم از آنست که پسر باشد یا دختر و والد اعم از آنکه آزاد باشد یا بنده اما

اگر کافر باشد آیا حکم او درین ماده حکم مسلم است یا نه تصریحی از علمای امامیه رضوان الله

علیهم درین باب بنظر نرسیده و عموم حدیث اگرچه شامل کافر نیز هست ولیکن
ممکن است که کافر بآیت رفع سبیل بیرون رفته باشد و آن این آیت است
لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا یعنی نگردانیده است خدای تعالی
مر کافران را بر مومنان سبیلی وَلا المملوکِ مع مَولاه مراد بمملوک بنده است خواه
غلام باشد و خواه کنیز مراد بمولا خداوندِ او خواه یکی باشد و خواه متعدد باشند
و ظاهر آنست که مملوک نیز اعم باشد از آنکه کل او بنده باشد یا بعض والله اعلم
وَلا المرأةِ مع زَوجِها آیا متعه نیز درین حکم با زن شریکست و او را نیز روا نیست که بی
اذن متمتع سوگند یاد کند یا این حکم مخصوص زن دایمی است و آیا شرطست که شوهر
بالغ باشد یا نه از اصحاب کلامی درین باب دیده نشد نهایتش ظاهر حدیث مشعر
بر تعمیم است در مسئله دوم و تعمیم مذکور محل بحث است و باید دانست که مطلقه
رجعیه در ایام عده که شوهر او را رجوع باو میرسد نیز درین حکم حکم زن دارد ولا نذر
فی معصیةٍ نذر در لغت بمعنی وعده است و در عرف اهل شرع لازم ساختن فعلی است
یا ترک فعلی بر خود بگفتن صیغه لله علیّ متقربا و فعل ماضی آن مفتوح العین است و در مضارعش
ضم عین و کسر عین هر دو جایز است ولا یمینَ فی قطیعةٍ مراد بقطیعه قطع صله رحم است
و مراد از نفی آن نفی صحت آن یعنی سوگند بر قطع صله رحم صحیح نیست و منعقد نمیشود مثل
آنکه کسی سوگند خورد که با پدر خود سخن نکند یا با مادر خود معاشرت ننماید و میتواند
بود که اراده کرده باشند حضرت صلوات الله علیه و آله بقطیعه رحم آنچه شامل برادران
دینی نیز باشد که در قطع از ایشان نیز سوگند صحیح نباشد والله اعلم عباس اول
باید دانست که نفیی که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله درین حدیث فرموده اند
سوگند فرزند را با وجود پدر و مملوک را با وجود خداوند و زن را با وجود شوهر میتواند بود
که بر نفی صحت محمول شود و اراده کرده باشند حضرت بآن این معنی را که سوگند مذکور

از ایشان صحیح نیست و در اصل منعقد نمیشود تا پیشتر از آن اذن پدر و مولی و شوهر
ایشان را حاصل نشود و اذنی که از ایشان بعد از سوگند ظاهر شود از معرض اعتبار
ساقط است و میتواند بود که مراد نفی لزوم آن باشد که اصل سوگند منعقد باشد
و هر یک از پدر و مولی و شوهر را رسد که رفع آن کنند یعنی اگر تفویض آن کنند
عمل بمقتضای آن واجب باشد و اگر تفویض کنند نه و باین احتمال اکثر علمای امامیه
رضوان الله علیهم مثل شیخ ابو القاسم مصنف شرایع الاسلام و غیر آن فتوی داده اند
و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در کتاب قواعد الاحکام مایل بآن شده و
این قول را رجحان داده و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بعموم آیاتی که دلالت
بر وجوب وفای بسوگند دارد مثل قوله تعالی وَلَا تَنْقُضُوا الْأَیْمَانَ یعنی هر گاه در امری
سوگند یاد کنید نقض آن مکنید و بر مقتضای آن عمل نمایید چه ظاهر آیت عموم وجوب
عمل بمقتضای سوگند است مگر جایی که دلیل اخراج آن نماید و دلیلی نیست مگر در ماده
که پدر یا مالک یا شوهر تفویض آن کنند پس در غیر آن منعقد باشد و نفیی که از این
حدیث فهم میشود چنانچه مذکور شد همچنانچه احتمال نفی صحت دارد احتمال نفی لزوم نیز دارد
پس بر آن استدلال بر نفی صحت نتوان کرد و در این استدلال نظر است و وجه نظر
بنا بر آنچه مصنف و اعلم علماء در حاشیه ذکر آن کرده اند آنکه یمینی که آیه مذکور دلالت بر وجوب
عمل بمقتضای آن دارد یمین صحیح است که شارع اعتبار آن کرده باشد و هیچ شک
نیست که بمذهب جمعی که اذن زوج و مولی را شرط میدانند یمین زوجه بی اذن زوج
و یمین بنده بی اذن مولی صحیح و معتبر نیست پس عموم ظاهر آیه بر ایشان حجت نتواند شد
و بعض متاخرین مذهب اول را که عدم انعقاد سوگند است اختیار کرده اند و استدلال
کرده اند باین حدیث زیرا که معنی حقیقی نفی یمین که منطوق این حدیث است نفی حقیقت
یمین است و در اصول مقررست که هر گاه بر معنی حقیقی محمول نتوانند شد بر معنی مجازی

حمل باید کرد که اقرب باشد بحقیقت و اقرب بنفی حقیقت یمین نفی صحت آنست پس
نفی یمین را که این حدیث دالست بر آن بنفی صحت حمل باید کرد نه بر نفی لزوم که از آن
ابعدست و اگرچه قول ثانی مشهورترست اما این قول از دلیل ظاهرترست والله اعلم
و بباید دانست که خلاف مذکور در غیر سوگند بر فعل واجبست یا ترک حرام اما در سوگند
بر فعل واجب یا ترک حرام هیچکس را در لزوم آن بحثی نیست و در آنکه هیچ یک از پدر
و مولی و شوهر را ولایت آن نیست که رفع آن کنند شکی نه و مخفی نماند که نصی که
در باب ولایت اولیای ثلثه در تفویض و عدم تفویض مذکور وارد است در ماده
یمین است و بس و در ماده نذر نصی وارد نیست و بعضی از متأخرین علمای امامیه نذر را
بر یمین حمل کرده اند و گفته اند که نذر آن جماعت نیز بی اذن ایشان منعقد نیست یا
منعقد نیست و لازم نه علی اختلاف القولین و دلیل ایشان درین حکم چندان وضوح
ندارد ولی روایت کرده است شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب تهذیب حدیث از حسن
بن وشا که گفت گفتم بامام موسی کاظم علیه السلام که ان لی جاریة حلفت منها بیمین
فقلت لله علی ان لا ابیعها ابدا فقال ف لله تبدرک یعنی من رستی که مرا کنیزیست که سوگند
یاد کرده ام و گفته ام که خدای است بر من که او را هرگز نفروشم امام علیه السلام فرمودند
وفا کن مر خدای را بوعده که با او کرده و بنذر خود عمل نمای و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب
دروس بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده گفته است که درین حدیث دقیقه ایست
و اراده کرده است بآن این دقیقه را که دلالت دارد بر آنکه نذر نیز یمین می نامند
پس از آن استنباط توان کرد که نذر فرزند و بنده و زن نیز موقوف بر اذن پدر و
مولی و شوهرست بنابر نصی که در باب توقف یمین ایشان بر اذن آن جماعت وارد
شده و این تسمیه اگرچه از کلام راوی فهم نشد اما تقریر امام علیه السلام آنرا در قوت
تلفظ امام علیه السلام است بآن و تو میدانی که تقریر امام علیه السلام بر تسمیه نذر گر

بر تقدیر تسلیم ان دلالت ندارد بر انکه تسمیهٔ مذکور از روی حقیقت باشد چه جایزست
که راوی بطریق مجاز استعمال کرده باشد و تقریر حضرت بر مجازیت آن باشد
نه بر حقیقت بودن بلکه ظاهر از کلام حضرت که فرموده بنذر کن و تعبیر از انچه راوی
یمین نامیده است در کلام خود بنذر آنست که تنبیه بر روان باشد نه تقریر آن و بالجمله
امثال این دلایل ضعیفه را صلاحیت آن نیست که اثبات احکام شرعی بان توان
نمود پس اولی آنست که بر انچه ظاهر نص اقتضای آن دارد اقتصار شود والله اعلم بحقایق
الامور نمایش دوم باید دانست که نذر که توضیح سبق ذکر یافت بر دو قسمت مطلق
و معلق نذر مطلق آنست که بشرطی موقوف نباشد مثل انکه روزهٔ فردا را نذر کند و بگوید
لله علی ان اصوم غداً یعنی خدا راست بر من که فردا روزه دارم یا انکه شفای بیماری یا
آمدن مسافری مشروط سازد و بگوید ان شفی مریضی یا ان قدم فلان من سفره فلله علی
کذا و نذر معلق انکه بامری ازین امور موقوف باشد مثل ان شفی مریضی یا ان قدم مسافری
فلله علی ان اصوم یوماً یعنی اگر بیمار من شفا یابد یا فلان مسافر من بیاید پس خدا راست
بر من که یک روز روزه بدارم و کلام حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله
درین حدیث که لا نذر فی معصیة محتمل هر دو قسم هست چه نذر معصیت چنانچه در ضمن نذر
مطلق میتواند بود که متحقق شده باشد مثل لله علی ان اتزوج خامسة یعنی خدا راست
بر من که با اگر چهار زن دیگر که پنجم ایشان باشد بخواهم در ضمن نذر معلق نیز میتواند
متحقق شد خواه معصیت مذکور شرط باشد و نذر جزا مثل ان شربت خمراً فلله علی ان
اصلی رکعتین یعنی اگر میسر شود مرا که شراب بخورم پس خدا راست بر من که دو رکعت نماز
گزارم کاهی که غرض زجر نفس از ان نباشد چه اگر غرض ان باشد نذر مذکور منعقد است
بلا خلاف و خلف ان موجب کفاره است و خواه معصیت جزا باشد و نذر شرط مثل ان
شفی مریضی فلله علی ان اصوم یوم العید یعنی اگر بیمار من شفا یابد پس خدا راست بر من که روز

عیدی که روزه اش حرام است روزه دارم و سید مرتضی علیه الرحمه نذر مطلق را مطلقا
صحیح نمیداند و حکم ببطلان آن کرده است خواه معصیت باشد و خواه طاعت و گفته است
که عرب از نذر نمیفهمد مگر خبر یرا که معلق بشرطی باشد چنانچه ثعلب که از ائمه لغت است
تصریح بآن کرده است و قرآن و سنت بر زبان ایشان وارد است پس نذری که از
قرآن و حدیث حکم بصحت آن شده می باید بر همین معنی محمول باشد و آنچه از معنی لغوی بمعنی
دیگر نقل شده باشد خلاف اصل است پس تا آنکه دلیلی دلالت بران کند اعتبار
آن نباید کرد و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم درین مسئله با او خلاف کرده اند
و حکم کرده اند بآنکه نذر مطلق نیز صحیح است بچند دلیل اول اجماع علما بر صحت آن چنانچه
شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه نقل آن کرده دوم آنکه نذر در قرآن مجید مطلق وارد شده
و تقیید بشرطی نیافته مثل قوله تعالی إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا که بعد از آن
که بعد از آن که عیسی علیه السلام از مریم در وجود آمد و او را نشسته در چریدند و در کنار
او کرده آمدند با او این ندا رسید یعنی اگر ببینی ای مریم از او میان کسی را و از تو پرسد که
این فرزند از کجاست بگوی بدرستی که من نذر کرده ام از برای خدای تعالی روزه را
یعنی خاموشی را چه روزه در شریعت ایشان ترک کلام بوده است و قوله تعالی
إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا و قوله تعالی يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ
و اگر تقیید آن بشرطی لازم می بود در قرآن مطلق واقع نمیشد سوم آنکه مطلق واقع
شده در کلام حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده است من نذر ان
یطیع الله فلیطعه و من نذر ان یعصیه فلا یعصه یعنی کسی که نذر کرده باشد که اطاعت خدا
نماید در امری باید وفا بنذر خود کرده آن طاعت را بجای آورد و کسی که نذر کرده باشد
که عصیان خدا کند نباید که عصیان از او واقع شود اگر نذر مخصوص میبود بشروط چنانچه
مذهب سید مرتضی است امر بطاعت مذکور بمجرد نذر مناسب نمیبود بلکه می بایست گفته شود

گر فلیطع ان حصل الشرط المعلق علیه یعنی باید که وفا بان بکند گاهی که شرطی که نذر را بان
معلق ساخته بحصول رسد چهارم ظاهر حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی از امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و گفته است سوال کردم از انحضرت
از مردی که گفته باشد علی نذر یعنی بر منست نذری ایا بر و باین گفتن امری واجب میشود
حضرت فرمود نه لیس النذر بشی حتی یسمی شیئا لله صیاما او صدقة او هدیا یعنی بنذر
چیزی لازم نیست تا نام چیزی از برای خدا نبرد مثل روزه یا صدقه یا حجی چه امام علیه السلام
مصحح نذر مجرد نام بردن روزه یا صدقه یا حج را ساخته اند و اگر شرط نیز از جمله
مصححات می بود آنرا نیز ذکر میکردند اینست خلاصه انچه در استدلال برین مطلب
ذکر کرده اند و بخاطر میرسد که هیچ یک از دلایل مذکوره امری نیست که بر سید مرتضی
حجت تواند بود و مخالفت مذهبی که او اختیار کرده داشته باشد اما اجماعی که شیخ
نقل کرده ظاهرست چه او اجماع را قبول نخواهد داشت و اما آیات ثلثه بواسطه انکه
زیاده برین دلالت ندارد که نذر بروزه داشتن و آزادی ما فی البطن و وفای بان وقوع
یافته و هیچ شک نیست که سید مرتضی علم الهدی حمل خواهد کرد آنرا بر انکه مشروط
بشرطی بوده زیرا که اعدای نذر مشروط پیش او نذر نیست و در آیات مذکوره تصریح نیست
بانکه نذر مذکور از ایشان بی شرط واقع شده اما آیت اول بواسطه انکه با انکه حکایت
از انچه در شریعت پیغمبر دیگر بوده زیاده برین دلالت ندارد که مریم علیها السلام مامور شد
بانکه خبر دهد مردم را بانکه نذر کرده است که روزه دارد یعنی خاموشی اختیار کند و انکه در این
خبر ذکر شرط نکرده باشد تقاضای ان نمیکند که در نذر خود نیز ذکر نکرده باشد و ثابت
نشده است که صیغه نذر او همین کلام بوده تا انکه توان گفت که چون خالی از شرط مذکور
شده ظاهر انیست که شرطی در میان نباشد بلکه در بعض تفاسیر مذکورست که کلام مذکور
خبریست که او از نذر خود داده است که پیشتر ازو واقع شده و اگر گویند نذر مذکور ازو

برخاموشی و عدم تکلم واقع شده بوده است پس اگر این کلام صیغهٔ نذر باشد و
پیشتر از ان نذر مذکور واقع شده باشد لازم می آید که مریم علیها السلام باین کلام مخالفت
نذر کرده باشد پس ناچار باید برین حمل کرد که نذر او عین این کلام بوده است تا مخالفت
نذر که لایق مرتبهٔ او علیها السلام نیست لازم نیاید جواب آنست که می تواند بود
که در وقتی که نذر کرده باشد که سخن نکند اخبار بنذر خود را استثنی کرده باشد یا اگر
بگوییم که او را تکلم باین کلام ضرور شده بود تا رفع تهمت از و بشود و قوم او باو گمان
بد نبرند که اگر او سخن با ایشان نکرد و جواب ایشان نداد از روی عناد بود یا از بهت
شرمندگی و خجلت بود که از ایشان داشت بواسطه کار بدی که ایشان باو گمان برده
بودند و بعض مفسرین را اعتقاد انست که اخبار مذکور از و بایما و اشارت واقع
شده بوده است و اطلاق قول بران که در قران واقع شده از روی مجازست
و شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است که مریم علیها السلام بعد از نذر
مذکور اذن یافت از جانب حضرت عزت تعالی شانه بان قدر کلام بواسطه رفع گمان
قوم در حق او و بعد از ان خاموش شد و دیگر سخن نکرد و این صریحست در انکه کلام
مذکور صیغهٔ نذر نبوده بلکه اخبار از نذر سابق بوده چنانچه گذشت و اما آیه دوم اگرچه
احتمال دارد که آن کلام که از زن عمران صادر شده صیغهٔ نذر باشد نهایتش کلام مفسرین
صریحست در انکه صدور کلام مذکور از و بعد از نذر بوده چنانچه صاحب کشاف میگوید
روایت شده است که زن عمران عقیم بود یعنی او را فرزند نمیشد تا انکه پیر شد
و از ان گذشت که دیگر احتمال حمل بفرزند در و گنجد وقتی در سایهٔ درختی نشسته بود
مرغی را دید که بچهٔ خود را چینه میخوراند او را آن حال خوش آمد بعشق و مایل بفرزند شد
و در مقام دعا در آمد و گفت اللهم ان لک علی نذرا شکرا ان رزقتنی ولدا ان
اتصدق به علی بیت المقدس فیکون من سدنته و خدمه یعنی بار خدایا بدرستی که ترا است

١٠٩٠

بر من از روی شکر اگر روزی من کنی فرزندی که تصدق کنم باو بر بیت المقدس که بجای
کعبهٔ ایشان بود تا از جملهٔ مجاوران و خدمتکاران آن مکان شریف باشد پس دعای
او در معرض اجابت در آمده بمریم علیها السلام حامله شد تا اینجا بود ترجمه کلام
صاحب کشاف اگر گویند شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نیز روایت کرده است
در کتاب مجمع البیان جایی که تفسیر این آیت میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع
که آن حضرت فرموده اند ان الله عز و جل اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا یبرئ
الاکمه والابرص ویحیی الموتی باذن الله وجاعله رسولا الی بنی اسرائیل فحدث امرأته
بذلک وهی ام مریم علیها السلام فلما حملت بها قالت رب انی نذرت لک ما فی بطنی
محررا یعنی بدرستی که حضرت عز و جل ذکره وحی فرستاد بعمران پدر مریم که بدرستی که
من بخشیده ام مر ترا فرزندی که به میکرده باشد بمعجزه نبوت نابینای در زاد را از علت
کوری و پاک میساخته باشد بدن مبروص را از داغ پیسی و زنده میکرده باشد
مردگان را بفرمان خدا تعالی و گردانیده ام او را رسول از جانب خود بر بنی اسرائیل
یعنی فرزندان یعقوب چرا که اسرائیل نام یعقوب پیغمبر است علیه السلام پس عمران این
سخن را بزن خود که مادر مریم علیهما السلام بود نقل کرد پس چون حمل گرفت او بمریم گفت
پروردگارا بدرستی که من نذر کردم برای تو که آنچه در شکم منست آزاد کرده شده
از قید تعلقات دنیا و خاص از برای تو بوده باشد و خدمت مسجد تو کند که بیت
المقدس است و در آن زمان خدمت مسجد قدس را بسیار بزرگ میداشته اند چنانچه
درین زمان خدمت خانه کعبه را و فرزندان خود را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت
ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در امثال این نذرها واجب بود و این حدیث
مشعر است بآنکه این قول مادر مریم علیها السلام صیغه نذر بوده و نذر دیگر او پیش از رفته
بوده است و نبوده است چنانچه صاحب کشاف میگوید چه بعد از اخبار الهی بخشیدن

فرزند استدعای او از اشبدر که مفاد و عامیت که با و نسبت داده معنی ندارد
جوابش آنست که درین آیه اشعاری برین معنی نیست چه حدیث زیاده برین دلالت
نکرد که این قول از مادر مریم علیها السلام بعد از حمل او بمریم واقع بوده و ازین فهم نمیشود
که قبل از حمل ازو این نذر واقع نشده بوده است و اخبار خدا تعالی عمران از بخشیدن
فرزند با و منافاتی ندارد بنگو که از زن او واقع شده باشد ندارد چه اخبار مذکور بان
نبود که فرزند مذکور ازین زن حاصل خواهد شد و بر تقدیر علم زن او با که فرزند ازو
در وجود خواهد آمد میتواند بود که نذر مذکور از وی پیش از اخبار مذکور واقع شده باشد
و بالجمله درین آیه هیچ وجه دلالت نیست بر امری که منافات داشته باشد بمذهب
سید مرتضی علم الهدی و اما آیه سیوم ذکر آن در مقام استدلال بر مطلب مذکور نهایت
عجیب مینماید زیرا که آیه دلالت ندارد مگر بر مدح وفای بنذر و حال آنکه نذری که سبب نزول
این آیه بوده است مشروط بشرط بوده است باتفاق جمیع امت و وجه آن مشهورتر است
از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد ولیکن بواسطه تبرک جستن باسامی جمعی که آیه مذکوره
بلکه سوره که این آیه در آن سوره است در شان ایشان نازل است ذکر آن میکنیم
قاضی بیضاوی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده است که امام حسن و امام حسین
علیهما السلام بیمار شدند و رسول خدای صلوات الله علیه و آله بعیادت ایشان آمدند
در میان جمعی پس وی با امیر المومنین علی علیه السلام آورده گفتند یا ابا الحسن چه شود
که نذری که بواسطه به شدن فرزندان خود کنی پس حضرت امیر و فاطمه علیها السلام
و فضه کنیز ایشان نذر کردند که اگر ایشان ازین بیماری شفا یابند هر کدام سه روز
روزه بدارند و هیچ چیز با ایشان نبود که قوت ایشان تواند شد پس امیر المومنین ع
از شمعون خیبری سه صاع جو قرض کرد و فاطمه علیها السلام صاعی را از آن بدست
مبارک آرد کرد و پنج قرص نان بخت پس چون وقت افطار شد نانهای مذکور را پیش خود

که داشتند که بآن افطار نمایند که مسکینی بر ایشان وارد شد و از ایشان دریوزه نمود
کرد پس طعام او را بر خود اختیار کردند و آن پنج قرص نان را بسائل دادند و ایشان
بی آنکه در ان سوای آب چیزی تناول کرده باشند بروز آوردند و روز سیم باز بروزه
رفتند چون شام شد و طعامی که بدستور روز گذشته ترتیب داده بودند پیش خود
گذاشتند که بآن افطار نمایند یتیمی آمد و از ایشان طعامی خواست همه را باو دادند خود
همچنان بهمان آبی اکتفا کردند تا روز دیگر شد و ایشان بر همان نسبت بروزه آن قیام
نموده وقت افطار اراده صرف بقیه قوتی که داشتند نمودند که باز اسیری بر
در ایستاد و چیزی طلب کرد و ایشان بر همان منوال روزهای گذشته مسلوک
داشتند پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره را به پیغمبر صلوات الله
علیه و آله فرود آورد تا اینجا ترجمه کلام قاضی بیضاوی بود در تفسیر خود و اما استدلال
بحدیث من نذر ان یطیع الله فلیطعه اگر بیابی که در انطباق ان بر مدعا مذکور شد
تمام شود هر آینه دلالت خواهد کرد بر انکه نذر مشروط مشروع نباشد چنانچه بعد از
تامل صادق ظاهر میشود و شما بآن قایل نیستید پس انچه جواب شما شود از ان جواب
ما نیز میتواند بود با انکه سید مرتضی علیه الرحمه چنانچه سبق ذکر یافت در فتوی خبر
احاد را حجت نمیدانند و بمدلول آن عمل نمیکنند پس امثال این اخبار بر وجه حجت شواند شد
و حدیثی که ابی الصباح کنانی روایت کرده سید مرتضی نیز نقلی که ازان مستفاد
میشود قابلیت چه زیاده برین ازان فهم نشد که نام بردن عبادتی که متعلق نذر است
از جمله مصححات نذر است چنانچه حج که از برای انتهای غایت اشعار بآن وارد
و ازان معلوم نشد که چیز دیگر مصحح نذر نیست پس میتواند بود که نام بردن عبادت مصحح
آن باشد و دیگر مصححات نیز داشته باشد مثل تعلیق بشرط و غیر آن و با باشد
که استدلال کند بر مطلب مذکور که صحت نذر مطلق است بحدیثی که روایت کرده است

آنرا شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام
که اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله و هو محرم بحجه او علی هدی کذا و کذا فلیس
بشیء حتی یقول لله علی المشی الی بیته او یقول لله علی هدی کذی و کذا ان لم افعل کذا و
کذا یعنی اگر بگوید شخصی که بر منست پیاده رفتن بخانه خدای بقصد بجای آوردن
حج یا بر منست که این هدی را با خود ببرم بر وی از قول مذکور چیزی لازم نمیشود
تا آنکه نگوید خدا یراست بر من پیاده رفتن بخانه او و یا بگوید خدا یرا بر منست این هدی
و این هدی اگر بفعل نیاورم این را و این را بواسطه آنکه حضرت در این حدیث
بیان کرده است نذر مطلق را بآنکه بگوید لله علی المشی الی بیته و نذر معلق را بآنکه بگوید
لله علی هدی کذا و کذا ان لم افعل کذا و کذا پس هر دو قسم صحیح باشد و مخفی نخواهد بود
که همچنانچه این حدیث احتمال این معنی دارد که مذکور شد احتمال معنی دیگر نیز دارد
و آن آنست که قول حضرت که ان لم افعل کذا و کذا قید مجموع هر دو نذر باشد
با هم و بنذر آخر اختصاص نداشته و مع قیام الاحتمال یبطل الاستدلال ای
بباید دانست که متعلق یمین یعنی امری که سوگند بران میخورند خواه فعل باشد و خواه ترک
می باید در وقت سوگند خوردن رجحان و بهتری داشته باشد بحسب آخرت مثل
غسل جمعه و روزه عرفه و ترک خوردن بدست چپ و خوابیدن بعد از نماز صبح
و امثال آن از افعال مستحبه و مکروهه یا بحسب دنیا مثل پوشیدن ثیاب فاخر
و خوردن طعام لذیذه و ترک مباشرت عجایز و مجالست ادانی و آنچه مانند آن باشد
یا آنکه مساوی الطرفین باشد یعنی فعل و ترک آن در مرتبه مساوی باشد و هیچکدام
بر دیگری رجحان نداشته باشد مثل افعال مباحه که فعل و ترک آن بحسب دنیا مساوی
باشد و سوگند بر امر مرجوح یعنی بر فعلی که ترکش بر او رجحان داشته باشد مثل افعال مکروهه
یا بر ترکی که فعلش راجح باشد مثل امور مستحبه منعقد نمیشود و اگر امور مذکور در وقت

سوگند رجحان اخروی یا دنیوی داشته باشد یا متساوی الطرفین باشد و
بعد از آن مرجوح شود نزد علمای رضوان الله علیهم در صیغ مرجوحیت مخالفت سوگند
جایز است و اگر باز مرجوحیه مذکوره زایل شود بر حکم سوگند رفتن واجب و برین
قیاس چون مرجوحیه عود نماید جایز و چون زایل شود واجب و اما متعلق نذر را یا همان
حکم دارد یا نه مشهور میان علمای اصحاب ما اینست که در نذر لازمست که متعلق آن رجحان
و بهتری بحسب آخرت داشته باشد خواه فعل باشد مثل سنت و خواه ترک باشد
مثل مکروه پس نذر مباح صحیح نباشد مگر نزد بعضی که نذر را نیز درین حکم مثل یمین دانسته اند
کسی نگوید که کسی که نذر کند صدقه را بخصوص دیناری مثلا واجب میشود بر او تصدق
بخصوص همان دینار و حال آنکه خصوصیت مذکور را رجحانی نیست نه در دین و نه در دنیا
پس رجحان در نذر نیز شرط نباشد بواسطه آنکه منذور درین فرض صدقه بدینار
خاص است نه نفس تخصیص و هیچ شک نیست که تصدق بدینار خاص قبل از نذر رجحان
داشته است بر ترک آن بی آنکه بتبدیل یابد بدینار دیگر و اگر فرض کنیم که کسی نفس
تخصیص را نذر کرده باشد مثل آنکه دیناری بر او واجب باشد که تصدق کند نذر کند
که این واجب مذکور را در ضمن فلان دینار خاص بعمل آورد باز صحیح خواهد بود بهمین معنی
زیرا که صادق است بر آنکه فعلش بر ترک فی الجمله رجحان دارد و آن ترک مطلق است
بی آنکه بابدال باشد فقیر بر شرح جسم گوید مصنف دام ظله وجه تدبیر را در حاشیه برین
وجه ایراد کرده است که جواب مذکور چنانچه مخفی نیست ناتمام است و گویا سببش این
باشد که جمعی که قایل بلزوم رجحان متعلق نذر شده اند رجحان آنرا بر ترک مطلق میخواهند
و در ماده مذکور فعل منذور قبل از نذر بر ترک مطلق رجحان ندارد بلکه بر ترک لا الی
بدل رجحان دارد پس نقض مذکور بمذهب ایشان وارد باشد یا این باشد که رجحان
مذکور من حیث الخصوصیه در خیر مسلمت چه خصوصیت را در رجحان مذکور بر تقدیر

تسلیم صحیح دخلی نیست و بی ملاحظه آن نیز ثابتست و در ماده مذکور من حیث الخصوصیه
متعلق نذر واقع شده است پس نقض وارد باشد والله اعلم بحقایق الامور

حدیث شصت و هشتم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از
محمد بن یحیی از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ابن محبوب که احوال
ایشان در صدر حدیث بیست و دوم مذکور شد از عبدالرحمن بن الحجاج که گفت شنیدم
از ابن ابی لیلی که باصحاب خود حکایت میکرد و میگفت قضی امیرالمومنین علی علیه السلام
بین رجلین اصطحبا فی سفر فلما ارادا الغذا اخرج احدهما من زاده خمسة ارغفة و اخرج
الآخر ثلثة ارغفة فمر بهما عابر سبیل فدعواه الی طعامهما فاکل الرجل معهما حتی لم یبق
شی فلما فرغوا اعطاهما العابر ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من طعامهما فقال صاحب الثلثة
ارغفة لصاحب الخمسة ارغفة اقسمها نصفین بینی و بینک و قال صاحب الخمسة لا بل یاخذ کل واحد
منا من الدراهم علی عدد ما اخرج من الزاد قال فاتیا امیرالمومنین علیه السلام فی ذلک
فلما سمع مقالتهما قال لهما اصطلحا فان قضیتکما دنیة فقالا اقض بیننا بالحق قال فاعطی
صاحب الخمسة ارغفة سبعة دراهم و اعطی صاحب الثلثة ارغفة درهما و قال لهما الیس اخرج
احدکما من زاده خمسة ارغفة و اخرج الآخر ثلثة قالا نعم قال الیس اکل معکما ضیفکما مثل ما اکلتما
قالا نعم قال الیس اکل کل واحد منکما ثلث ارغفة غیر ثلث قالا نعم قال الیس اکلت انت
یا صاحب الثلثة ثلثة ارغفة غیر ثلث و اکلت انت یا صاحب الخمسة ثلثة ارغفة غیر ثلث
و اکل الضیف ثلثة ارغفة غیر ثلث الیس بقی لک یا صاحب الثلثة ثلث رغیف من زادک
وبقی لک یا صاحب الخمسة رغیفان و ثلث و اکلت ثلثة غیر ثلث فاعطاک لکل ثلث
رغیف درهما و اعطی صاحب الرغیفین و ثلث سبعة دراهم و اعطی صاحب الثلثة
ارغفة درهما یعنی حکم نمود روزی امیرالمومنین علیه السلام میان دو مرد که در سفری با هم

رفیق بودند و چون ارادهٔ خوردن غذایی باهم نمودند یکی از ایشان پنج قرص نان از توشهٔ
خود برآورد و دیگری سه قرص نان پس با ایشان مرد رهگذری وارد شد و ایشان
او را بر سفرهٔ خود دعوت کردند او دعوت ایشان را اجابت کرده با ایشان بنان
خوردن مشغول شد تا چیزی از آن نانها باقی نماند پس چون از نان خوردن فارغ شدند
آن مرد رهگذری بازای آنچه از نان ایشان خورده بود هشت درهم برآورده با ایشان
داد پس رفیقی که صاحب سه قرص نان بود گفت برفیقی که پنج قرص نان برآورده بود که این
وجه را دو قسم برابر کن میان ما و خود و صاحب پنج قرص نان گفت نه بلکه هرکدام بعدد نانی
که از توشهٔ خود برآورده ایم زر میگیریم یعنی من پنج درهم بر میدارم و تو سه درهم
بردار راوی گوید چون میان ایشان بر سر این تقسیم نزاع شد هر دو مرافعهٔ خود را
پیش حضرت امیر المومنین علیه السلام آوردند که میان ایشان براستی حکم نماید پس
حضرت امیر المومنین علیه السلام چون سخن هر دو را شنید و بر حقیقت قضیهٔ ایشان اطلاع
یافت با ایشان گفت با هم صلح کنید که قضیهٔ شما سهل است و قابلیت نزاع ندارد
ایشان قبول نکردند و گفتند حکم کن میان ما براستی که ما بغیر از آن راضی نمیشویم راوی
گوید حضرت امیر چون دیدند که میان ایشان سازکاری نمیشود در مقام تقسیم آن
بر ایشان درآمده هفت درهم از آنجمله بصاحب پنج قرص نان دادند و یکدرهم بصاحب
سه قرص نان و چون ایشان را از آن تقسیم متعجب یافتند فرمودند با ایشان که نه یکی از
شما پنج قرص نان برآورده بود و دیگری سه قرص نان گفتند بلی فرمودند که نه مهمان
شما مثل آنچه هر یک از شما خورده است با شما خورده گفتند بلی گفت نه هر یکی از شما سه قرص
نان خورده است الا ثلث گفتند بلی گفت نه تو ای صاحب سه قرص نان سه قرص
نان خورده الا ثلث و نه تو ای صاحب پنج قرص نان سه قرص نان خورده الا ثلث و نه مهمان شما
سه قرص نان خورده است الا ثلث و نه باقی مانده از برای تو ای صاحب سه قرص از آنچه از

توشه خود برآورده بودی ثلث قرص واز برای تو ای صاحب پنج قرص نان
دو قرص وثلثی پس او داد بشما در عوض آنچه از نان شما خورده بود باز ای سر ثلث
قرص یکدرهم پس بصاحب پنج قرص که دو قرص وثلثی از نان او خورده است که عبارت
از هفت ثلث باشد هفت درهم داده باشد وبصاحب سه قرص نان که ثلث قرصی را
از و خورده بود یکدرهم جامع این احادیث گوید که امثال این قضایای غریب
والحکام عجیب که از امیر المؤمنین علی علیه السلام واقع شده بسیارست وکتاب تهذیب
الاحکام وکلینی وکتاب من لا یحضره الفقیه بر پاره از ان اشتمال دارد وبعض علما
کتاب بزرگی درین باب نوشته اند که نهایت بسط دارد ومن ان کتاب را
در خراسان دیده ام در تاریخ هفتصد وهفتاد ودو از هجرت

حدیث شصت ونهم

در روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از
جمعی از اصحاب او از احمد بن محمد بن خالد که احوال ایشان سبق ذکر یافت از
عثمان بن عیسی از کسی که او ذکر کرده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که گفت جاء رجل موسر الی رسول الله صلی الله علیه وآله نقی الثوب فجلس الی رسول الله
صلی الله علیه وآله فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس الی جنب الموسر فقبض الموسر ثیابه
من تحت فخذیه فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله خفت ان یمسک من فقره
شیء قال لا قال خفت ان یصیبه من غناک شیء قال لا قال فخفت ان یوسخ ثیابک قال لا قال
فما حملک علی ما صنعت فقال یا رسول الله ان لی قرینا یزین لی کل قبیح ویقبح لی کل حسن
وقد جعلت له نصف مالی فقال رسول الله صلی الله علیه وآله للمعسر اتقبل قال لا فقال له
الرجل ولم قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک شرح کلام بلاغت روش از حسن دو
بینش بینش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه آمد مرد مالداری پیش رسول خدای

صلی الله علیه وآله که رخت پاکیزه پوشیده بود و نزد آنحضرت نشست پس مرد مفلسی که
رخت او چرکن بود آمد و در پهلوی او قرار گرفت چون مرد مالدار بران مطلع شد رخت
خود را جمع کرده بزیر رانهای خود در آورد که بر رخت او نخورد حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله از روی ملامت با و خطاب کرده فرمودند ترسیدی که چیزی
از فقر و بیچیزی او دامن گیر تو شود گفت نه فرمودند ترسیدی که از غنا و ثروت
تو چیزی باو عاید گردد گفت نه فرمودند ترسیدی که رخت تو چرکن شود گفت نه
فرمودند پس چه چیز ترا برین داشت که خاطر او را آزرده کردی گفت ای رسول خدا
مرا رفیقیست که مرا همراهی هست که در نظر من هر قبیحی را زینت میدهد و خوب وا منمایه
و هر خوبی را قبیح میسازد و بد وا مینماید و من بازای این قباحتی که باغوای او از من
زده نصف مال خود را باو دادم پس رسول خدای صلی الله علیه وآله بآن مرد مفلس گفتند
قبول میکنی از و آنچه بازای کسر خاطری که از و بتو رسیده بتو میدهد گفت نه آن مرد
مالدار گفت چرا گفت میترسم که آنچه در نفس تو در آمده است که باعث اقدام باین
عمل شد در نفس من در آید پیشش و دم مجلس الی رسول الله صلی الله علیه وآله
الی درین فقره یا بمعنی مع است چنانچه در کریمه من انصاری الی الله بنابر آنچه بعض
مفسرین گفته اند بران وجه استعمال یافته یا بمعنی عندست چنانچه درین بیت که
شعر یکی از فصحای عربست واقعست که شعر هل سبیل الی الشباب قد کره
اشهی الی من الرحیق السلسل ؛ یعنی ایا راه بجوانی هست که بدست توانم آورد آنرا
هر آینه یاد آن خوش آینده ترست نزد من از شراب نیکوی خوش گوار و میتواند
بود که بهمان در معنی خود مستعمل باشد بتضمین معنی توجه در جلس یعنی مجلس متوجها الی رسول الله
صلی الله علیه وآله درن الثوب درن بفتح دال و کسر رای بی نقطه صفت مشبهست
از درن بفتح دال و را که بمعنی وسخ و چرکست فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه ضمیر فخذیه

میتواند بود که راجع بموسر باشد یعنی موسر جمع کرد رخت خود را و در زیر رانهای خود
درآورد تا برخت معسر ملاصق نشود و میتواند بود که راجع بمعسر باشد یعنی موسر
رخت خود را که وقت نشستن معسر بزیر رانهای او درآمده بود از زیر رانهای او برآورد
وجمع نمود تا چرکن نشود و من در من تحت فخذیه بر تقدیر اول بمعنی فی است یا من
زایده است چه بمعنی خود چنانچه ظاهرست موافقت بآن محل ندارد و بر تقدیر ثانی
از برای ابتدای غایت است و در معنی خود مستعمل و لیکن ظاهر آنست که ضمیر
مذکور راجع باشد بموسر چنانچه مرشد آنست قول حضرت که فخفت ان یوسخ
ثیابک چرا که غرض ازین کلام ملامت شدیدست مر مخاطب را و تنبیه او بر آن که
خوف مذکور گنجایش ندارد و ظاهرست که اگر رخت موسر در زیر رانهای معسر درآمده
بوده است گنجایش ترس مذکور بوده است پس ملامت و تنبیه مذکور مناسب نباشد
ان لی قرینا یزین لی کل قبیح مراد بقرین شیطان است یعنی مرا هستی که مرا
شیطانیست که اغوای من میکند و همه را در نظر من خوب وا مینماید تا بعمل آورم
و مستوجب ملامت شوم و خوب را در کسوت بد در می آورد تا از آن اجتناب
نمایم و از اجر آن محروم مانم و این فعل شنیعی که از من در خدمت تو سرزد از
جمله اغوا او راه بپذیری او بود مرا فقد جعلت له نصف مالی یعنی در مقابل آنچه از
او صادر شد نصف مال خود را باو دادم تا تدارک خاطر او بشود و نفس مرا زجری بوده
باشد که دیگر این قسم عملی از و سر نزند قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک یعنی میترسم
که آنچه از کبر و غرور و بزرگی جستن بر مردم و حقیر داشتن فقرا و سایر اخلاق ذمیمه
که از لوازم تمول و مالداریست و در تو بسبب آن جمعیت در نفس
من درآید و من نیز بآن صفتها متصف شوم والله الهادی و علیه التکلان

حدیث سی ام

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن
بابویه قمی از حمزة بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی
طالب علیهم السلام که گفت روایت کرده است بمن ابو عبد الله عبد العزیز بن
محمد بن عیسی ابهری که گفت بمن ابو عبد الله محمد بن زکریای جوهری بصری گفت بمن
شعیب بن واقد که گفت روایت کرد بمن حسین بن زید از امام بحق ناطق امام
جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار خود صلوات الله علیهم اما عن امام
از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که قال نهی رسول الله صلی الله علیه و
اله عن الاکل علی الجنابة فانه یورث الفقر ونهی عن تقلیم الاظافیر بالاسنان وقال
لا تحتبوا المساجد طرقا حتی تصلوا فیها رکعتین ونهی ان یبول احد تحت شجرة مثمرة او علی
قارعة الطریق ونهی ان یبول الرجل وفرجه بادی للشمس او للقمر وقال اذا دخلتم الغائط
فتجنبوا القبلة ونهی ان یدخل الرجل فی سوم اخیه المؤمن ونهی ان یکثر الکلام عند المجامعة
وقال منه یکون خرس الولد ونهی ان تتکلم المراة عند غیر زوجها وغیر ذی محرم منها
اکثر من خمس کلمات مما لا بد لها منه ونهی عن الشرب فی آنیة الذهب والفضة
ونهی عن لبس الحریر والدیباج والقز للرجال واما النساء فلا باس وقال صلی الله علیه و
اله لعن الله الخمر وعاصرها وغارسها وشاربها وساقیها وبایعها ومشتریها واکل ثمنها
وحاملها والمحمولة الیه وقال صلی الله علیه واله من شربها لم تقبل له صلوة اربعین
یوما وان مات وفی بطنه شیء منها کان حقا علی الله ان یسقیه من طینة خبال وهو
صدید اهل النار وما یخرج من فروج الزناة فیجمع ذلک فی قدر جهنم فیشربه اهل النار
فیصهر ما فی بطونهم والجلود ونهی عن ضرب وجوه البهایم ونهی ان یقول الرجل للرجل
لا وحیوتک وحیوة فلان ونهی عن الکلام یوم الجمعة والامام یخطب ونهی ان یستعمل
اجیر حتی یعلم ما اجرته ونهی ان یختال الرجل فی مشیته وقال النبی صلی الله علیه واله من

عرضت له فاحشة او شهوة فاجتنبها من مخافة الله عز وجل حرم الله عليه النار وآمنه
من الفزع الاكبر وانجز له ما وعده فی کتابه فی قوله تعالی ولمن خاف مقام ربه جنتان
ومن ملأ عینیه من حرام ملأ الله عینیه یوم القیمة من النار الا ان یتوب ویرجع و
نهی عن الغیبة وقال صلی الله علیه وآله من اغتاب امرأ مسلما بطل صومه ونقض وضوءه
وجاء یوم القیمة تفوح من فیه رائحة انتن من الجیفة یتأذی به اهل الموقف وقال صلی الله علیه
وآله من ذرفت عیناه من خشیة الله کان له بکل قطرة من دموعه قصر فی الجنة مکلل بالدر والجواهر
فیه ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وقال صلی الله علیه وآله لا تحقروا
شیئا من الشر وان صغر فی اعینکم ولا تستکثروا الخیر وان کثر فی اعینکم وقال صلی الله علیه
وآله لا کبیرة مع الاستغفار ولا صغیرة مع الاصرار شرح کلام معجز نظام در ضمن
آغاز وشش نمایش وانجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام
حضرت امیر علیه السلام آنکه نهی کرده است رسول خدای صلی الله علیه وآله از
خوردن چیزی در حال جنابت بواسطه آنکه مورث فقر است ودرویشی می آورد
ونهی کرده است از گرفتن ناخنها بدندان وفرموده است که مگردانید مسجدها را
راه خود مگر آنکه بگذارید در آن دو رکعت نماز ونهی کرده است از آنکه بول کنند در زیر
درختان میوه دار یا بر میان جادهای راه که محل عبور مردم است ونهی کرده است
از آنکه بول کند شخصی وعورت او پیدا باشد بجانب قرص آفتاب یا ماه وفرموده است
که هرگاه داخل طهارت خانه شوید باید که از جهت قبله یکجانب گردید وچنان نکنید که
روی بقبله باشید یا پشت بقبله ونهی کرده است از آنکه داخل شود شخصی در سوم برادر مؤمن
خود برین وجه که اراده نماید خریدن چیزی را که دیگری در مقام خریدن آن در آمده است
یا فروختن چیزی بمشتری که قرار خریدن آن چیز از شخص دیگر داده است ونهی کرده است
از سخن کردن بسیار هنگام مجامعت وفرموده است که گنگی فرزندان از آن بهم میرسد

ونهی کرده است از انکه زنی نزد غیر شوهر خود یا کسی که محرم او باشد سخن کند زیاده
بر پنج کلمه که ناچار باشد او را از تکلم بآن ونهی کرده است از خوردن و آشامیدن در
ظروف طلا و نقره ونهی کرده است مردان را از پوشیدن حریر و دیبا و کج و امازنان را
حرجی نیست از پوشیدن انها و فرموده است صلوات الله علیه واله که لعنت کرده است
و از رحمت خود دور داشته حضرت عزت شراب را و کسی را که شراب می افشرد و کسی را
که درخت انگور بقصد شراب میکارد و کسی را که مباشر شرب ان میشود و ساقی انرا
و فروشنده آنرا و کسی که آنرا میخرد و کسی را که بهای آنرا صرف خورش خود مینماید
و بردارنده آنرا و کسی را که بجهه او بر میدارند و فرموده است کسی که مباشر شرب آن
میشود قبول نمیشود نماز او تا چهل روز و اگر بمیرد و چیزی از شراب در شکم او باشد
بر خدا تعالی لازم است که بخورد او دهد روز قیامت شربت خبال را که عبارت از ریم
تن دوزخیانست و انچه از فرج زنان زانیه بر می آید و جمیع مینمایند آنرا در دیگهای
دوزخ که چون اهل دوزخ تشنه شوند آنرا بجای آب بیاشامند و گداخته شود بسبب
آن جمیع آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای بدن ایشان ونهی کرده است از
زدن روی چهارپایان ونهی کرده است از انکه بگوید شخصی بشخصی که لا وحیوتک و حیات
فلان یعنی قسم خورد بزندگی حریف و گوید بحیات زندگی تو یا زندگی فلان ونهی کرده است
از سخن کردن در روز آدینه وقتی که خطیب بخواندن خطبه قیام داشته باشد ونهی
کرده است از انکه مزدور را کار فرمایند تا بداند که مزدوری او چند است یعنی اول قرار
مزدوری او باید داد و بعد از ان باید کار فرمود ونهی کرده است از انکه تکبر نمایند در رفتار
خود و بطریق ارباب تکبر براه روند و فرموده است پیغمبر صلوات الله علیه واله که کسی که
کار بدی او را پیش آید که از جانب شرع تجویز آن نشده باشد یا شهوتی دست دهد
او را و بواسطهٔ ترس خدای تعالی از ان اجتناب نماید حرام میگرداند خدا تعالی برو

آتش دوزخ را وامین میسازد او را از فزع اکبر که عبارت از روز عرض اعمال تا
وقت انقطاع اجال است و وفا میکند باو انچه باو وعده کرده است در کتاب
خود جایی که فرموده است وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنی از برای کسی که بترسد
از موقف پروردگار که بندگان را انجا در برابر او وا میدارند یا از ایستادن
نزد پروردگار خود تا کردار خود را بعرض رساند علی اختلاف التفسیرین دو بهشت
اماده است بهشت عدن و بهشت نعیم که یکی را بسبب ایمان و عقاید درست مستحق
میشود و دیگری را بسبب قیام باعمال صالحه و کردار نیک یا یکی را بسبب اعمال صالحه
و دیگری را بسبب اجتناب مناهی و ترک معصیتها یا یکی را در مقابل عملها و میدهند و دیگری را
بمحض تفضل و موهبت یا یکی را بجهت التذاذ روح او مقرر میدارند و دیگری را بسبب
آسایش جسم که عبارت از جنت روحانی و جنت جسمانی باشد علی اختلاف التفاسیر
و کسی که پر کند چشمهای خود را از حرام و بر چیزی که دیدن آن او را روا نیست نظر کارد
پر میگرداند خدا ایشان را روز قیامت چشم او را از آتش مگر آنکه توبه کند و از ان رجوع نماید
و نهی کرده است از غیبت کردن و فرموده است صلوات الله علیه و اله که کسی که غیبت
کند مسلمانی را هر آینه باطل میشود روزه او و وضوی او میشکند و در می آید بعرصه گاه
قیامت با بوی دهانی زشت تر از تن مرده بوی آید که اهل عرصات از ان نهایت
اذیت داشته باشند و فرموده است صلوات الله علیه و آله که کسی که اشک ریزاند چشمهای
او از ترس خدای تعالی هر آینه بوده باشد او را بهر قطره که از اشک او حاصل شود
قصری در بهشت مرصع بدر و جواهر که چشم هیچ بیننده مثل آن ندیده باشد و گوش
هیچ شنونده مانند ان نشنیده و ادراک هیچ بشری پی بان نبرده و فرموده است صلوات الله
علیه و اله که حقیر مدانید شر را و اگر چه در چشم شما خرد و کم نماید و بسیار مدانید خیر را
و اگر در چشم شما بسیار نماید و فرموده است صلوات الله علیه و اله که منت کبیره

باستغفار و نیت صغیره با اصرار یعنی هر کبیره که بعد از ارتکاب آن استغفار
نمایند و توبه کنند مغفور و آمرزیده است و هر صغیره که بران اصرار نمایند و قصد
تکرار بعمل آوردن آن داشته باشند کبیره میشود منش دوم حتی تصلوا فیها برکعتین
حتی اینجا از برای انتهای غایت یعنی تعیین نهایت فعل بمعنی الی یا از برای
استثنا و سوی کردن ما بعد خود است از ما قبل یعنی الا و آمدن حتی چنانچه بمعنی
الی شایعست بمعنی الا نیز در میان عرب مشهورست و بسیار استعمال یافته چنانچه شاعر
گوید شعر لیس العطاء من الفضول سماحة :: حتی تجود و ما لدیک قلیل مت
نیست بخشش و بیل جود کسی :: مگر آن کان بوقت ناداریست :: و معنی کلام بر تقدیر
اول که حتی بمعنی الی باشد آنست که راه ساختن مساجد بر شما مکروهست تا وقتی که
دو رکعت نماز دران بجای آورید و بعد از ان کراهت آن زایل میشود و بر تقدیر
ثانی آنکه راه ساختن مساجد مکروهست مگر آنکه دو رکعت نماز کنید دران و هر دو
معنی اگرچه نزدیک بهم است اما اندک تفرقه میان ایشان هست چنانچه بعد از
تامل بظهور میرسد مترجم گوید مراد مصنف و الله اعلم تفرقه مذکور غالبا آنست
که بر تقدیر دوم اگر کسی بقصد گزاردن دو رکعت نماز کند و مسجد را راه سازد و در
اثنای عبور نماز مذکور را بجای آرد راه ساختن مذکور از وی بر وجه کراهت بعمل نمی آید
نه پیش از ادای نماز و نه بعد از ان و بر تقدیر اول تا نماز نگزارد فعل مذکور از وی
بر وجه مکروه بعمل می آید و چون نماز گزارد بر وجه مباح بی کراهت چنانچه اگر خواهد مکرر
از وی بعمل می تواند آمد بی مقارن داشتن ادای نماز را با ابتدای دخول خود در جز اول
مسجد اما اگر قصد آن نکند بر هر دو تقدیر اباحت مخصوص بعبور بعد از نماز است
چنانچه بعد از رجوع بمعنی الی والا وضوح می یابد از او خلتم الغایط غایط بکسر یای در
اصل بمعنی زمین هموار نگون است که سکان بادیه و صحرانشینان اغلب در وقت قضای

حاجت بانجا میرود و مراد اینجا همچو اخلاقست بهر وضع که باشد فی سوم اخیه
خلاف شده است میان علما در آنکه نهی از دخول در سوم برادر مؤمن که درین حدیث
واقع شده بمعنی که در پیش اول مذکور شد از برای تحریم است و دلالت بر حرام بودن
آن دارد یا نهی تنزیهیست و مفاد آن کراهت است و علی ای حال حرمت یا
کراهت دخول مذکور کامیست که دخول مذکور از روی التماس واقع نشود اما اگر
از کسی که در سوم او داخل میشود التماس نماید که از سرچ یا شرای آن بگذرد و
گذارد همچنین خلاف نکرده است در آنکه حرام نیست و ظاهر اینست که مکروه نیز نباشد
والله اعلم ان کثیر الکلام عند المجامعة نهی اینجا باتفاق علما محمول بر کراهتست چه
همچکس بر حرام بودن سخن کردن بسیار در وقت مجامعت قایل نشده و لفظ
تکثر میتواند بود که بصیغه مجهول خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است پیغمبر
صلوات الله علیه و آله از آنکه سخن در آنوقت بسیار شود اعم از آنکه از فاعل واقع
شود یا از مفعول و امر مذکور بر هر دو مکروه باشد و معاضد آنست کلام امام جعفر صادق
علیه السلام که اتقوا الکلام عند التقاء الختانین یعنی پرهیز کنید از سخن کردن نزد
بهم رسیدن ختانین که عبارت از محل ختنه زن و مردست و میتواند بود که بصیغه معلوم
خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است از آنکه وقت مجامعت بسیار سخن کنند
و برین تقدیر ظاهر آنست که ضمیر فاعل راجع باشد برجلی که در فقره پیشتر است و کراهت
کلام مخصوص باشد بمرد و مؤید اینست کلام رسول خدای صلی الله علیه و آله که یا علی لا
تتکلم عند الجماع کثیرا و لیکن باعث ضعف آنست آنکه مراد برجل در فقره پیشتر
که و نهی ان یدخل الرجل فی سوم اخیه است شخصست اعم از آنکه مرد باشد یا زن
چنانچه در فقره پیشتر از آن که و نهی ان یبول الرجل و فرجه باد للشمس نیز چنان است
چه مکروه بودن دخول در سوم و بول کردن بر آن وجه اختصاص بمرد ندارد بلکه چنانچه

بر مرد کر وست بر زن نیز کردمت طینة خبال طینت بمعنی سرشت است
وخبال بفتح خای نقطه دار وبای یکنقطه در اصل لغت بمعنی فساد ومراد اینجا چنانچه در
بینش اول مذکور شد ریم بدن دوزخیانست فیصهر ما فی بطونهم یصهر بصاد بی نقطه
ماخوذ از صهر بمعنی گداختن است قال فی الصحاح صهرت الشی فانصهر ای اذبته
فذاب ومراد اینجا آنست که ریم مذکور میگدازاند از نهایت حدتی که دارد احشای
درون وپوست بیرون جمعی را که شکم ایشان در آتش ریه ونهی ان یختال الرجل فی مشیته
مراد باختیال تبختر وتسکین براه رفتن است چنانچه عادت متکبران وارباب تجبر است
ونهی درین فقره ودر فقرات که پیش از نیست باتفاق علما محمول بر کراهت است زیرا که عدم
حرمت آنها از دلایل دیگر ظاهر شده است سوی سخن کردن در وقت خطبه که در حرام
بودن آن خلاف است ولمن خاف مقام ربه جنتان مقام اینجا یا اسم مکان است
ومراد بآن والله اعلم موقفیست که خدا تعالی بندگان خود را آنجا وا میدارد تا
از عهده حساب او بر آیند یا مصدر میمیست بمعنی قیام بر احوال بندگان ومراقبت
ایشان یا کلام درین تقدیر است که مقام الخایف عند ربه یعنی مقام کسی که نزد پروردگار
خود ترس داشته باشد ذرفت عیناه ذرف بفتح دال نقطه دار وسکون را بمعنی سیلان
اشکست قال فی الصحاح ذرف الدمع یذرف ذرفا وذرفانا ای سال یقال ذرفت عینه
اذا سال دمعها نمایش اول تفسیر کرده اند بعض درخت میوه دار که این حدیث متضمن
نهی از بول کردن زیر آنست بهر درختی که از شان ان باشد که میوه بار آورد وگر
چه در زمان آینده باشد وبنا نهاده اند کلام خود را بر قاعده که در علم اصول متقرر شده
که بقای معنی مشتق منه در صدق مشتق از روی حقیقت شرطیست واین بناست
بغایت عجیب زیرا که آنچه در اصول متقرر شده بر تقدیری که تمام باشد تقاضا
زیاده ازین نمیکند که چنانچه بول کردن در زیر درختی که بالفعل میوه داشته باشد

مکروهست در زیر درختی که یکوقتی میوه دار بوده نیز مکروه باشد و اگرچه بالفعل میوه
نداشته باشد نه درختی که از شان ان باشد که در زمان آینده میوه بار آورد و اگر
بمعنی مشتق منه
چه هرگز میوه بار نیاورده باشد چه اطلاق مشتق بر چیزی که بعد ازین متصف
خواهد شد باتفاق مجازست خلاف در آنست که اطلاق مشتق بر انچه وقتی
بمعنی مشتق منه اتصاف داشته است و بعد ازان اتصاف مذکور زایل شده
حقیقت است یا مجاز تمام الیستل دوم ظاهر آنست که مراد بما لا بد منه در نهی زن از
تکلم زیاده بر پنج کلمه که حدیث متضمن آنست کلامی باشد که تکلم بآن بحسب شرع ضرور
باشد مثل اقرار کردن بر حقی که در ذمه اوست که اگر نکند ذمه او از حق مذکور بری
نشود و یا ادای شهادت کاهی که از جانب حاکم شرع بآن مکلف شده باشد و امثال
ان پس برین تقدیر تحدید آن به پنج کلمه وجهی نخواهد داشت زیرا که هر جا که کلام بر تقدیر
مذکور قدر ضرورتست باجماع علما چنانچه اگر کمتر از پنج کلمه رفع ضرورت میشد با
زیاده جایز نخواهد بود و اگر به پنج کلمه نیز رفع نشود بیشتر جایز خواهد بود و بعضی حمل کرده
ضرورت را بضرورت عرفی که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج باشد بی انکه ضرورت
شرعی تقاضای ان نماید مثل پرسیدن احوال غایب از اجنبی که از سفر آمده باشد
که اگر نپرسد او را علم باحوال او بهم نشواند رسید و استفسار احوال بیمار از طبیب یا
کسی که از عیادت او آمده باشد و امثال آن و باین حمل اگرچه رفع اشکال مذکور میشود
ولیکن در جواز تکلم بر پنج کلمه و کمتر نیز در مثل این موضع جای بحث است و دور نیست که توان
گفت که بعضی علما قایل شده اند بانکه شنیدن آواز زن اجنبی کاهی حرامست که
شایبه شهوتی و بیم در افتادن بفعل حرامی بوده باشد و بدون آن حرام نیست چنانچه
شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها این مذهب را اختیار کرده پس
بنا برین حدیث محمول است بر انکه جایی که ازان قبیل نباشد که شایبه شهوتی یا بیم در افتادن

۱۹۹

بفعل حرامی بوده باشد تکلم بزیاده بر پنج کلمه مکروهست و همچنین کمتر از پنج کلمه گاهی
که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج نباشد و ممکنست که عدد پنج کنایه از قلت
و کمی باشد چنانچه عدد هفتاد در کریمه إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً بنابر احتمالی در
شرح حدیث نهم سبق ذکر یافت کنایه از کثرت و بسیاریست و خصوص پنج را
در کراهت و عدم آن دخلی نباشد نمایش نخستین که مذکور شد چنانچه مخفی نیست بر بینا
تقدیر نیز وارد است نمایش سیوم که یا مراد بعدم قبول نماز کسی که شراب خورده
باشد تا چهل روز آنست که بر نمازهای او در مدت مذکور ثوابی مترتب نیست نه انکه
نماز او درین مدت مجزی نیست و او را بعد از ان قضای آنها می باید کرد زیرا که باتفاق
علما نماز او مجزیست و بر او قضای انها لازم نیست و این معنی مؤید آنست که از
کلام سید مرتضی علم الهدی مستفاد میشود که قبول عبادات امریست مغایر مجزی
بودن آن زیرا که عبادت مجزی آنست که ادای ان متضمن برائت ذمه مکلف باشد
یعنی مکلف چون آنرا بجای آورد ذمت او بری شود و از عقابی که از جانب
شارع بر ترک ان مقرر شده خلاصی یابد و عبادت مقبول انکه بر فعل آن ثواب مترتب
باشد و ادای آن چنانچه رفع عقاب مذکور نماید مورث ثواب نیز باشد و میان این
دو معنی تلازم نیست و نه او چنانچه بعض گمان برده اند بیک معنی نیست به پنج دلیل
اول کلام خدای تعالی در قرآن مجید جایی که میفرماید إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ
٥ یعنی خدای تعالی قبول نمیکند مگر عبادت پرهیزکاران را با آنکه عبادت غیر
پرهیزکاران نیز مجزیست باجماع علما دوم کلام او جل و علا جایی که حکایت میکند
از ابرهیم و اسمعیل علی نبینا و علیهما السلام که گفته اند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا یعنی بار خدایا در معرض
قبول خود آر عبادت ما را با آنکه ظاهرست که از ایشان عبادت غیر مجزی بعمل نمی آمده
سیوم هم کلام او تعالی شانه جایی که میفرماید فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ

ولم یتقبل من الآخر یعنی خدا تعالی قبول کرد قربانی یکی از ایشان را که هابیل و قابیل فرزندان
آدم علیه السلام باشند و از دیگری قبول نکرد با آنکه با آنچه مامور بودند عمل کرده بودند
و از عهده تکلیف آن برآمده مترجم گوید نقل است که چون آدم علی نبینا و علیه السلام
مامور شد باینکه دختر هر بطن از فرزندان خود را به پسر بطن دیگر دهد توام هابیل را
که لیوذا نام داشت و چندان شکلی نداشت بقابیل داد و توام قابیل را که اقلیما نام داشت
و در نهایت حسن بود بهابیل نامزد کرد قابیل از این حکم ابا نموده گفت خواهر من بشکل
بهتر است و با من در رحم بوده او بمن اولیست آدم علیه السلام گفت حکم خدا تعالی
برین وجه صدور یافته و مرا درین امر اختیاری نیست قابیل مسلم نداشت و گفت
تو هابیل را پیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خوب روی تر است باو
میدهی آدم علیه السلام گفت اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یک از شما قربانی کنید با آنچه توانید
قربانی هر کدام قبول کرده اقلیما از آن او باشد هابیل گوسفنددار بود گوسفند فربهی که
بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من
قبول نکرده ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد
و در همان موضع نهاد و با خود گفت این قربانی اگر قبول شود و اگر نشود من از خواهر خود
دست باز ندارم فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر پس قربانی یکی از ایشان که
هابیل باشد در معرض قبول درآمد برینوجه که آتش سفید بی دودی از آسمان فرود آمد ست
و گوسفند او را بخورد و از دیگری که قابیل باشد قبول نشد و آتش از قربانی او در گذشت
و بخوردن آن التفات نشد قابیل را آتش خشم باشتعال درآمده دود حسد دیده بصیرت
او را کور ساخت تا کرد با او آنچه کرد و جزای آن یافت آنچه یافت چنانچه در محل
خود بتفصیل مذکور است چهارم حدیث پیغمبر است صلوات الله علیه و آله که ان
من الصلوة لما یقبل نصفها و ثلثها و ربعها و ان منها لما تلف کما تلف الثوب الخلق

فیضرب بها وجه صاحبها یعنی بدرستی که از جمله نمازها نمازیست که بهر اینه قبول شود
نصف آن و ثلث آن و ربع آن و باقی بواسطه قصوری که دارد مرتبه قبول
نمی یابد و بدرستی که از جمله نمازها نمازیست که درهم نوردیده میشود چنانچه جامه
کهنه درهم نوردیده میشود و زده میشود بآن روی صاحبش یعنی هیچ جزوش قبول
نمیشود بلکه تمام آنرا بر روی صاحبش میزنند که بروجه مرضی بآن قیام ننموده و چه ظاهرست
که مراد بنماز در حدیث مذکور نماز مجزیست زیرا که نماز غیر مجزی در حقیقت نماز نیست
پس حاصل معنی حدیث آنست که بعض نمازها اگرچه مجزیست اما مرتبه قبولش نیست
نمیرسد و ثوابی بران مترتب نمیشود بلکه امری که بران مترتب میشود اسقاط عقاب
که بر ترک آن مترتبست و بعض نمازها نصف یا ثلث یا ربعش قبول میشود یعنی گذارنده
آن نصف یا ثلث یا ربع ثوابی که بر فعل آن مترتبست می یابد و از باقی محروم میشود
والله اعلم پنجم آنکه مردم همیشه در هر عصری و هر شهری که عملی بجای می آورند
بعد از فراغ از آن قبول آنرا از خدای خود درخواست میکنند و اگر قبول و اجزا بیک معنی
می بود دعای مذکور نیکو نمی بود مگر پیش از قیام بآن عمل زیرا که اگرچه بوجه غیر مجزی
بعمل آید دعا چنانچه مخفی نیست مجزی نمیشود و بعض که قایل بعدم فرق شده اند و
قبول و اجزا را بیک معنی میدانند از دلیل اول برین وجه جواب گفته اند که تقوی
و پرهیزکاری را سه مرتبه است اول بری شدن از شرک چنانچه درین مرتبه استعمال
یافته است قوله تعالی وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ چه مفسرین گفته اند که مراد
بکلمه تقوی درین آیه کلمه طیبه لا اله الا الله است که بگفتن آن از ظلمات کفر نجات می یابند
دوم اجتناب از معاصی و منهیات سیوم بری شدن از آنچه انسان را از یاد حق باز
دارد پس بنا باشد که مراد بمتقین در آیه مذکور اصحاب مرتبه اول باشند یعنی جمعی که
خود را از شرک و کفر بری ساخته اند و هیچ شک نیست که عبادت غیر ایشان مجزی نیست

چه اسلام باتفاق در مجزی بودن عبادت شرط است و عبادت ارباب شرک
و نفاق مجزی نیست و آنکه بعد از اسلام قضای عبادت برایشان واجب نیست
بواسطه آنست که اسلام باعث اسقاط اعمال ماقبل میشود و از دلیل دوم برین وجه
که گاه هست از انسان طلب امری که حاصل است او را واقع میشود و مقصود
بسط کلام و پهن ساختن سخن است با محبوب و خود را در معرض احتیاج و افتقار
و در آوردن چنانچه در تفسیر آیه کریمه رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا اِنْ نَسِینا اَوْ اَخْطَأْنا
یعنی ای پروردگار ما بر ما مگیر اگر چیزی را فراموش کنیم یا خطایی از ما بعمل آمده باشد
از وجوهی که بواسطه درخواست کردن امر واقع که عدم مواخذه بر نسیان است ذکر
کرده اند یکی این وجه است و از دلیل سیوم برین وجه که تعبیر شده است در آیه
مذکوره از عدم اجزا بعدم قبول یعنی مراد بعدم قبول در قوله تعالی ولم یتقبل من الاخر
عدم اجزاست که معنی آیه چنین باشد که عمل یکی از ایشان مجزی و صحیح بود و عمل دیگری
غیر مجزی و فاسد گویا بواسطه خللی که در نیت یا یکی از واجبات و شروط آن
بوده از دلیل چهارم اگر مراد بعدم قبول نماز در حدیث مذکور عدم ترتب ثواب
و فوت شدن معظم آنست و از دلیل پنجم اگر بنا باشد که دعایی که بعد از
فراغ عمل بواسطه قبول آن از مردم واقع میشود بواسطه طلب زیادتی ثواب
و عدم تنقیص آن باشد و درین جوابها بحثی چند بخاطر میرسد که ذکر آن موجب اطناب
و درازی سخن است و بانچه در جواب از دلیل چهارم مذکور شد محمول است عدم
قبول نماز شارب خمر تا چهل روز نزد غیر سید مرتضی علیه الرحمه که عدم ترتب معظم ثواب
باشد نمایش چهارم باید دانست که نهی پیغمبر صلوات الله علیه و آله از غیبت
بیقین محمول بر تحریم است و مفاد آن باجماع علما حرام بودن غیبت است در
غیر مواضعی که تجویز شده و حکم حضرت صلواة الله علیه و آله بباطل شدن روزه

در وضو که حدیث متضمن آنست مبنی بر نهایت مبالغه است در کم شدن ثواب
آنها چنانچه گویا باطل شده است و ازین قبیل است حدیثی که روایت کرده است
آنرا شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق
علیه السلام که سمع رسول الله صلی الله علیه و آله امراة تسابّ جاریة لها و هی صائمة
فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله بطعام فقال لها کلی فقالت انی صائمة فقال کیف تکونین
صائمة و قد سببت جاریتک ان الصوم لیس من الطعام والشراب یعنی شنید رسول
خدای صلی الله علیه و آله که زنی دشنام میداد کنیزکی که در ربقهٔ بندگی او بود و آن
زن روزه دار بود پس پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند طعامی حاضر سازند و چون
حاضر ساختند خطاب بآن زن کرده فرمودند که ازین طعام بخور آن زن گفت
من روزه دارم حضرت فرمودند چون میتواند بود که روزه داشته باشی و حال
آنکه دشنام دادی کنیز خود را بدرستی که روزه همین باز داشتن نفس از خوردن
طعام و شراب نیست کنایه از آنکه کسی که روزه میدارد می باید از جمیع مناهی مجتنب
باشد و باید دانست که غیبت را بعضی برین وجه تعریف کرده اند که آگاه
ساختن غیر است در حال غیبت انسان معین یا کسی که در حکم انسان معین باشد
بر امری که در و حاصل باشد و نسبت آن باو مکروه طبیعت او باشد و در عرف عادت
نسبت امر مذکور را باو نقص و عیب دانند خواه آگاهانیدن مذکور بطریق گفتن
باشد و خواه بطریق اشارت و ایما خواه بکنایت ادا شود و خواه بصریح و قید انسان
معین بواسطه آنست که غیبت انسان غیر معین بیرون رود چه آن جایز است
باتفاق مثل آنکه بگویند یکی از مردم فلان شهر یا از مردم فلان قبیله که عدد ایشان
محصور نباشد فلان عیب دارد و مراد از کسی که در حکم انسان معین است انسان غیر
معین است از جماعتی که عدد ایشان محصور باشد مثل آنکه بگویند یکی از قاضیان شهر فلان

وقتی که معلوم باشد که چند قاضی دران شهر هست چه ظاهر آنست که آن نیز غیبت است
و اگر چه هیچکس از علما متعرض آن نشده اند و تقیید بامری که دورا و حاصل باشد بواسطه آنست
که بهتان و افترا از تعریف غیبت بیرون رود زیرا که آن نیز اگر چه حرام است اما
غیبت نیست و فایده قیود دیگر که نسبت آن باو مکروه طبع او باشد و در عرف
و عادت نسبت آنرا باو نقص و عیب دانند ظاهر است و بباید دانست که غیبت را
در ده موضع جایز داشته اند اول گاهی که نزد حاکم شرع گواهی باید داد که ازو فلان
عمل واقع شده است مثل آنکه کسی شراب خورده باشد و حاکم خواهد که برو اقامت
حد نماید و از کسی گواهی طلبد یا خونی کرده باشد بر خلاف حق و وارث مقتول
نزد حاکم شرع از کسی که بران مطلع باشد گواهی طلبد تا قصاص خون او تواند
کرد که درین دو حال نسبت فعل مذکور باو جایز است بلکه واجب دوم جایی که خواهد
نهی منکر کند و باید جمعی را با خود معاون ساخت که از عهده آن برآید یا قصد او این
باشد که غیبت او بان شخص برسد و از فعل خود باز ایستد سیوم گاهی که
خواهد از کسی که برو ظلمی کرده باشد شکایت نماید تا رفع ظلم مذکور ازو بشود چهارم
گاهی که کسی باو مشورت کند که با فلان میخواهم همسفر شوم یا معامله نمایم و آنچه
مانند این باشد چه درین حال آگاه ساختن مستشیر بر صفات ذمیمه او که ازو دیده
باشد تجویز شده پنجم جرح گواه و نسبت دادن فسق باو در حضور حاکم شرع
بامر مذکور بر مدعی علیه و وکیل او باتفاق جایز است و همچنین جرح و تفسیق راوی حدیث
که علما همه تجویز کرده اند ششم تفضیل بعض علما و هنرمندان بر بعضی مثل آنکه گویند
فلان عالم افضل از فلان عالم است یا فلان از فلان بهتر مینویسد و امثال آن
گاهی که متضمن اهانت و تخفیف او نباشد هفتم غیبت کسی که متظاهر بفسق
باشد یعنی بر علانیه فسق میکرده باشد و از نسبت آن باو استنکاف نداشته

باشد بنا بر یک قول هشتم یاد کردن کسی که بصفت بدی یا لقب ناخوشی مشهور
شده باشد چنانچه او را بآن بشناسند مثل فلان اعور یا فلان لنگ و امثال
آن گاهی که قصد احتقار و خفت او نداشته باشد نهم یاد کردن عیب کسی پیش
شخصی که بران مطلع نباشد نمی شنید و باشد بنا بر قولی دهم تنبیه بر خطای کسی در
مسئله از مسایل علمی که حکم بطلان کرده باشد و یا بر کذب او در خبری که دیده و آنچه
مثل آن باشد بقصد آنکه دیگری تابع او دران مسئله نشود و بضلالت نیفتد و کسی
آن خبر را راست نداند نمایش پنجم از کلام حضرت صلوات الله علیه و آله
در آخر این حدیث که لا صغیره مع الاصرار فهم میشود که گناه صغیره گاهی که بران
مصر باشند کبیره میشود مثل آنکه اگر مردی جامه ابریشمی پوشیده باشد و بران
اصرار نماید هر آینه پوشیدن مذکور با آنکه در اصل آنرا از صغایر شمرده اند کبیره خواهد
بود و مشهور میان علما آنست که نفس اصرار بر صغیره کبیره است نه آنکه صغیره باصرار
کبیره میشود و پس گویا ایشان این حدیث را که بحسب ظاهر دلالت بر خلاف
مقصود ایشان دارد بر معنی خلاف ظاهر حمل خواهند کرد و خواهند گفت معنی حدیث
آنست که بر اصل صغیره باصرار عقابی مترتب نیست بلکه بر نفس اصرار مترتب
کنایه از آنکه عقابی که بر صغیره مترتب در جنب عقابی که بر اصرار آن مترتب
می یابد قدر محسوس ندارد و بمنزله هیچ است و اصرار در اصل ماخوذ از صر است که بمعنی
شد و بستن است و ازین جهت است که همیان را صره میگویند چه موضعی است
برای آنکه دران زر بندند یا آنرا بر کمر بندند بعد ازان اطلاق شده است
بر ثبات ورزیدن بر گناهی با آنکه بعد از صدور آن در مقام استغفار ازان برنیاید
چنانچه گویا او را بر گناه یا بر ثبات بران بسته اند و این وجه تسمیه ماخوذ است از
کلام بعض مفسرین نزد تفسیر آیه کریمه لَمْ یُصِرُّوا عَلیٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ یَعْلَمُونَ

و بعض علما تقسیم کرده اند اصرار بر گناه را بر فعلی و حکمی و گفته اند اصرار فعلی آنست

که بر فعل واحد از معاصی مداومت ورزند بی آنکه توبه در میان در آید یا آنکه در مقام

اکثار و بسیاری جنس صغایر در آیند بی توبه و اگر چه صغیره واحد را اگر بعمل نیاورند

و اصرار حکمی آنکه عزم بر اعاده صغیره داشته باشد بعد از فراغ از آن اما اگر یک مرتبه

صغیره بعمل آید و بعد از آن بخاطر نرسد که توبه از آن می باید کرد و عزم بر اعاده

آن نیز نباشد ظاهر آنست که او را مصر بر آن نگویند انتهی ترجمة کلامه و

مخفی نماند که تخصیص اصرار حکمی بعزم بر اعاده آن صغیره بعد از فراغ از آن که در کلام

او واقع شده مشعر بر آنست که اگر عازم باشد بعد از فراغ از آن بر صغیره دیگر غیر

آن صغیره اصرار بر صغیره از و بعمل نیامده باشد و ظاهر از اقوال علما آنست که آن

نیز اصرار بر صغیره است و تقیید ببعد از فراغ از آن نیز که در کلام او واقعست

بحسب ظاهر تقاضای آن میکند که کسی که طول سال عازم بر پوشیدن جامه ابریشم باشد

مثلا و بواسطه عدم قدرت بر آن بعمل نیاورده باشد او را مصر نگویند

و این حکم نیز محل نظرست

نمایش ششم

در تحقیق عدد کبایر و معنی کبیره

میان اکابر علما اختلاف بسیار واقعست جمعی از ایشان گفته اند کبیره هر گناهیست

که حق تعالی در قرآن مجید عقاب بر آن را وعده کرده است و بعض گفته اند

هر گناهیست که شارع از برای آن حدی قرار داده یا تصریح بوعید در آن کرده و

طایفه بر آن رفته اند که هر معصیتی که اقدام بر آن دلالت کند بر کم باکی و بی پروایی

فاعل در امور دینی و گروهی این قول را اختیار کرده اند که هر گناهیست که

حرمتش بدلیل قطعی معلوم شده باشد و برخی این قول را که هر گناهی که در قرآن

یا حدیث وعید بعقاب شدیدی بر آن شده باشد و از ابن مسعود رضی الله عنه

نقلست که گفته است از اول سوره نسا تا این آیه بخوانید که ان تجتنبوا کبایر

ما تُنهون عنه نكفّر عنكم سيئاتكم آنچه این سوره متضمن نهی از آن باشد کبیره است
و باقی صغیره و جماعتی گفته اند که جمیع گناهان کبیره اند زیرا که همه در این معنی
شریکند که در ضمن آن مخالفت امر الهی بفعل می آید و آنکه اطلاق کبیره و صغیره
بران میکنند بطریق اضافه بما فوق و ما تحت است یعنی گناهی که عقابی که بران مترتب است
بیشتر از عقاب گناه دیگر است نسبت بآن کبیره است و نسبت بآنچه عقاب
آن کمتر است از آن صغیره مثلا بوسه نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر و
لمس کبیره و شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل این قول کرده است
کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست این قول مذهب علمای ماست رضوان الله
علیهم زیرا که ایشان گفته اند گناهان همه کبیره اند نهایتش آنکه بعضی از بعضی اکبر
و صغیره در میان گناهان نیست و آنکه بعضی را صغیره میگویند قیاس بگناهیست
که از آن بزرگتر است و استحقاق عقاب بفعل آن بیشتر بهم میرسد انتهی ترجمه کلامه
و بعضی گفته اند گناهان کبیره هفتند شرک بخدا و قتل نفس که خدای تعالی حرام
کرده است آنرا و قذف محصنه و خوردن مال یتیم و زنا و گریختن از جنگ کفار و عقوق
والدین مترجم گوید بیان این اجمال آنکه بعضی از علما بران رفته اند که گناهان
کبیره که آیت مذکور متضمن آنست منحصر اند در هفت گناه اول شرک بالله یعنی شریک
گرفتن از برای خدای تعالی در پرستش و عبادت و او را یکتای بی همتا ندانستن قال
تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد
گناهی را اگر متضمن شرک باو باشد و قال تعالی و من یشرک بالله فقد
حرّم الله علیه الجنة و مأواه النار یعنی هر کس شرک آرد بخدای تعالی و
او را در پرستش و عبادت شریک قرار دهد و او را یکتای بی همتا نداند بتحقیق که حرام
میسازد دخول بر او بهشت را و جا و مقام او همیشه در دوزخ خواهد بود دوم خون ناحق

یعنی مرتکب کشتن کسی شدن بی آنکه از جانب شرع اقدس رخصت آن حاصل باشد
که ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هر کس بکشد از روی
قصد وعمد مومنی را که عالم باشد بایمان او و داند که کشتن او حرام است پاداش
عمل او دوزخست که جاوید در آن مقام کند سیوم قذف محصنات یعنی نسبت زنا
دادن زنان شوهردار که الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات
لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم یعنی آنانکه نسبت زنا میدهند بزنان
شوهردار که بزیور عقل و ایمان آراسته باشند لعنت کرده شده اند و در معرض سخط
و غضب الهی در آمده در دنیا و در آخرت و مر ایشان را خواهد بود عذاب بزرگ عقاب
شدید و در حدیث وارد است که من رمی محصنا او محصنة احبط الله عمله و سلط علیه
یوم القیمة الف ملک من بین یدیه و من خلفه ینهشون لحمه ثم یؤمر به الی النار یعنی هر کس دشنام
بزنا دهد مردی را که زن داشته باشد یا زنی را که شوهردار باشد مرتبه قبول ذات
خدا تعالی عمل او را هرگز و مسلط سازد بر روز بازپسین هزار فرشته را که از پیش و پس
او در آیند و گوشت بدن او را میخراشیده باشند بعد از آن فرمان دهد که او را
بسوی آتش دوزخ برند چهارم تصرف در مال یتیم برخلاف حق که ان الذین یاکلون
اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا
یعنی بدرستی که آنان که میخورند مال یتیم را و انتفاع میبرند از آن از روی ستم و بیداد
و جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را و زود باشد که در گرفته شوند با آتش
دوزخ و باید دانست که مراد بخوردن مال یتیم درین آیه مجرد خوردن که عبارت از مضغ
و ابتلاع است نیست بلکه مراد مطلق نفع یافتن از آنست خواه بعنوان خوردن باشد
و خواه بنحو دیگر و تعبیر از آن بخوردن بواسطه آنست که ظاهرترین منافع آن
خوردن است و تقیید بظلم بواسطه آنست که اگر نفع برد از آن بروجه حق

باشد مثل آنکه در عوض اجرهٔ عملی که بجهت ایشان کرده باشد گرفته باشد یا آنکه بعد از
رعایت غبطهٔ یتیم بعنوان قرض یا زیادت آن کرده باشد حرام نخواهد بود و عقاب
مذکور بران ترتب نخواهد داشت اگر گویند هرگاه گرفتن آن بعنوان اجرهٔ عمل یا بر
سبیل قرض باشد هر آینه انتفاع ازان انتفاع بمال خود خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از
اضافه مال یتیم بجهت اخراج آن احتیاج بتقیید ظلما نباشد جوابش آنست که مسلم نمیداریم
که انتفاع بمال مذکور را در عرف انتفاع بمال یتیم نگویند بلکه انتفاع بمال یتیم هست
نهایتش نه بر وجه غیر مشروع زیرا که در صدق معنی مشتق چنانچه مشتق گر
یافت بقای معنی مشتق منه لازم نیست و بر تقدیر تسلیم آن میتواند بود که
تقیید بظلم بواسطهٔ زیادتی تاکید و مبالغه باشد و تنبیه برانکه تصرف در مال یتیم نیست
مگر نفس ظلم و ستمکاری و در تفسیر کبیر آورده است که روز قیامت خورندگان
مال یتیم بعرصه گاه قیامت در آیند در حالتی که آتشی که درون ایشان ازان پر شده باشد
زبانه میکشیده باشد و بر دهان و بینی و گوش و چشم ایشان ظاهر میشده باشد
و اهل عرصات ایشان را باین علامات می شناخته باشند که ایشانند که در
دار دنیا مبادرت بخوردن مال یتیم کردهاند همگنان را توفیق در گذشتن ازان روزی
باد بحق پنجم زنا کردن و بر خلاف قانون شریعت غرا پیرامون مباشرت زنان
شدن که وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا یعنی کسی که بفعل آورد شرک بخدا و خون ناحق و زنا را بیابد
جزای بدکرداری خود را و دو چندان شود مر عذاب روز بازپسین و جاوید ماند
دران عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد از عبد الله مسعود روایت شده است
که گفت از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است و عقاب آن از گناهان
دیگر بیشتر فرمودند آنکه با خدای خود دیگری را در عبادت شریک سازی و او ترا

بی همتا ندانی گفتم بعد ازان کدام گناه فرمودند آنکه فرزند خود را بکشی از ترس
آنکه مبادا تقسیمی از طعام تو با تو بخورد گفتم بعد ازان کدام گناه فرمودند آنکه زنا کنی
با زن همسایه خود و بعد ازان بواسطه تصدیق کلام آنحضرت این آیه نازل شد
و اول این آیات وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ
النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ و در حدیث از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده است که آنحضرت از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر ع
نقل کرده اند که للزانی ست خصال ثلث فی الدنیا و ثلث فی الآخرة اما اللاتی فی الدنیا
فانه یذهب بنور الوجه و یورث الفقر و یعجل الفناء و اما اللواتی فی الآخرة فسخط الرب
عز و جل و سوء الحساب و الخلود فی النار یعنی مرد زناکننده را شش خصلت حاصل است
سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست آنست که نور روی را میبرد
و درویشی می آورد و فنا و زوال حیات را نزدیک میگرداند و اما آن سه که در آخرت است
سخط و غضب پروردگار عز و جل است که روز قیامت او را فرا خواهد گرفت و ناخوشی
و صعوبت حساب که از دادن آن گزیری نخواهد داشت و جاوید بودن در آتش
دوزخ که جزای مشرکان و کافران است ششم گریختن از جنگ کافران است
که در کتاب معصوم ما آیه او باشد قال تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ
الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا
مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
یعنی ای آنان که ایمان آورده اید و گرویده اید به پیغمبر خدای چون ببینید آنان را که کافر شده اند
انبوه شده و درهم پیوسته برای جنگ مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت
مکنید و مگریزید و هر کس بگرداند بر ایشان در آن روز پشت خود را و بگریزد مگر آنکه برگردیدن
او بقصد آن باشد که دشمن را بر جنگ دلیر سازد پس بجانب او بازگردد یا بجانب

چو یکروهی از مسلمانان نامند و او شود تحقیق که بازگرد در بخشم بزرگی از خدای تعالی
و بازگشت او دوزخ باشد و بد جای بازگشتیست دوزخ پنجم عاق شدن
بر پدر و مادر و عصیان ایشان ورزیدن زیرا که حضرت عزت عاق پدر و مادر را جبار
شقی خوانده است انجا که فرموده است وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا
شَقِيًّا و فرموده است وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ یعنی بر روی پدر و مادر کلمه
خشونت آمیز مگوی و از ایشان تنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر و بانگ
بر ایشان مزن که خشنودی خدای تعالی از تو بخشنودی و رضای ایشان باز بسته است
و در حدیث وارد است که فلیعمل العاق ما شاء فلن یدخل الجنة یعنی هر کس عاق پدر
و مادر شود گو هر گناهی که خواهد بعمل آرد که هرگز روی بهشت نخواهد دید و از این باب
گناهان کبیره منحصر نند در این هفت گناه که امهات معاصی اند و آیات قرآنی
بر ذم ایشان ناطق است حدیثی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز روایت
شده است و آن اینست الکبائر سبع اعظمهن الاشراک بالله و قتل النفس التی
واکل مال الیتیم وقذف المحصنة وعقوق الوالدين والفرار من الزحف فمن لقی الله
سبحانه وهو بریء منهن كان معی فی بحبوحة جنة مصاريعها من ذهب یعنی گناهان
کبیره هفتند بترتیبی که گذشته مذکور شد پس هر کس در موقف لقای الهی در آید و از این هفت
گناه پاک باشد هر آینه با من مقام خواهد داشت در وسط بهشتی که دروازه‌هایش از
طلای احمر باشد و بعض سیزده گناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند که با آنکه در اصل
اجمال مذکور است بتفصیل ذکر می باید اول لواطه که عبارت از نزدیکی کردن
پسران و مردانست و آن گناهیست بزرگ و خطائیست عظیم چنانچه در حدیث از
پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که لما عمل قوم لوط ما عملوا بکت الارض
الی ربها حتی بلغت دموعها الی السماء وبکت السماء حتی بلغت دموعها العرش فاوحی الله

عز و جل ان امطر علیهم الحجاره و اوحی الی الارض ان اخسفی بهم یعنی چون قوم لوط علی نبینا
و علیه السلام عمل آوردند آنچه عمل آوردند بگریست زمین از عظمت آن گناه بسوی حق
پروردگار خود چندانکه اشکهای او بآسمان رسید و بگریست آسمان چندانکه اشکهای
او بعرش رسید پس وحی فرستاد حضرت عزت بآسمان که بر ایشان سنگ بباره و
وحی فرستاد بزمین که ایشان را بخود در کش و فرو بر و ایشان بفرمود عمل نمودند تا رسید
بایشان آنچه رسید و نقلست که قبل از قوم لوط علیه السلام از کسی اقدام باین عمل واقع
نشده بود که ما سبقکم بها من احد من العالمین و در حدیث وارد است از امیر المؤمنین
علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم و
زوجته و هبط ابلیس و لا زوجة له و هبطت الحیة و لا زوج لها فکان اول من لیط بنفسه
ابلیس فکانت ذریته من نفسه ابلیس فکانت ذریته من نفسه و کذلک الحیة یعنی بدرستی که
خدای تعالی وقتی که فرمود آدم علی نبینا و علیه السلام فرود آید بزمین با زن خود و
ابلیس فرود آمد و زن با خود نداشت و مار فرود آمد و جفت با او نبود پس اول
کسی که اقدام بلواط نمود با نفس خود ابلیس بود پس ذریه او از او در وجود آمدند و همچنین مار
و از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که کان قوم لوط افضل قوم خلقهم الله
فطلبهم ابلیس الطلب الشدید و کان من فضلهم و خیرهم انهم اذا خرجوا الی العمل خرجوا
باجمعهم و تبقی النساء خلفهم فابی ابلیس عبادتهم و کانوا اذا رجعوا خرب ابلیس ما کانوا یعملون
فقال بعضهم لبعض تعالوا نرصد هذا الذی یخرب متاعنا فرصدوا فاذا هو ابلیس کاحسن ما
یکون من الغلمان فقالوا انت الذی تخرب متاعنا فقال نعم مرة بعد مرة فاخذوه
و اجتمع آراؤهم علی ان یقتلوه فبیتوه عند رجل فلما کان اللیل صاح فقال الرجل ما لک
فقال کان ابی ینومنی علی بطنه فقال الرجل قم علی بطنی قال فلم یزل بذلک الرجل
حتی علمه ان یعمل بنفسه فالاول علمه ابلیس و الثانی علمه هو ثم انسل ففر منهم فاصبحوا فجعل الرجل

نخرهم بما يفعل الغلمان ويحيهم منه شي لا يعرفونه فوضعوا ايديهم فيه حتى اكتفى الرجال
بعضهم ببعض ثم جعلوا يرصدون مارة الطريق فيفعلون بهم حتى ترك مدينتهم الناس ثم
تركوا نساءهم فاقبلوا على الغلمان فلما راى ابليس لعنه الله قد احكم امره في الرجال
دار الى النساء فصير نفسه امرأة ثم قال ان رجالكن يفعلون بعضهم ببعض فافعلوا
انتن فيما بينكن ففعلن وعلمهن ذلك يعظهم لوط عليه السلام ويوصيهم فلم يقبلوا منه ولم يطيعوا
حتى استغنت الرجال بالرجال والنساء بالنساء فلما كملت عليهم الحجة بعث الله عز وجل
جبرئيل وميكائيل واسرافيل عليهم السلام في زي غلمان عليهم اقبية فمروا بلوط وهو يحرث
فقال اين تريدون فما رايت اجمل منكم قط قالوا ارسلنا سيدنا الى رب هذه البلد
قال اولم يبلغ سيدكم ما يفعل اهل هذه المدينة انهم ياخذون الرجال فيفعلون بهم حتى
يخرج الدم فقالوا امر سيدنا ان نمر وسطها قال فلي اليكم حاجة قالوا وما هي قال تصبروا
هاهنا حتى ياتي اختلاط الظلام قال فجلسوا فبعث ابنته فقال جيئي لهم بخبز وجيئي لهم بماء
وجيئي لهم بعباء يتغطون بها من البرد فلما ان ذهبت الى البيت اقبل المطر والوادي
فقال لوط الساعة يذهب بالصبيان الوادي قال قوموا حتى نمضي فجعل لوط يمشي في اصل
الحائط وجعل جبرئيل وميكائيل واسرافيل يمشون وسط الطريق فقال يا بني هاهنا فقالوا
امرنا ان نمر في وسطها وكان لوط يستغنم الظلام ومر ابليس لعنه الله واخذ من حجر امرأة
صبيا وطرحه في البئر فتصايح اهل المدينة كلهم على باب لوط فلما نظروا الى الغلمان في منزل
لوط قالوا يا لوط قد دخلت في عملنا قال هؤلاء ضيفي فلا تفضحون قالوا هم ثلثة خذ
واحدا واعطنا اثنين قال فادخلهم الحجرة وقال لوط لو ان لي بكم قوة اهل بيت يمنعون
منكم قال فتدافعوا فكسروا باب لوط وطرحوا لوطا فقال له جبرئيل عليه السلام انا رسل ربك
لن يصلوا اليك واخذ كفا من بطحاء وضرب بها وجوههم وقال شاهت الوجوه فعمي اهل
المدينة كلهم فقال لهم لوط يا رسل ربي بما امرتم فيهم قالوا امرنا ان ناخذهم بالسحر قال لي

الیکم حاجة قالوا ما حاجتک قال تأخذونهم الساعة قالوا یا لوط ان موعدهم الصبح
الیس الصبح بقریب فلن تردان یؤخذوا فخذ انت بناتک وامض [illegible]
یعنی قوم لوط پیغمبر علیه السلام فاضل ترین قومها بودند که حضرت عزت افرید
بود ایشانرا پس طلب کرد و بسوی خود خواند شیطان ایشانرا خواندن از
روی شدت وجه تمام و از جمله فضل ایشان آن بود که چون بعملی بیرون
می آمدند همه یکبار بر می آمدند و مردان خود را پیش میکردند و زنان در عقب میبودند
پس شیطان نپسندید آنرا بر ایشان حسد خود را بر عبادت ایشان زد و انچنان بود که
چون برمیگشتند انچه پیش از رفتن ساخته و پرداخته بودند همه را خراب و ابتر
می یافتند و نمیدانستند که آن عمل از که صادر میشود پس بهم گفتند باید تا کمین
کنیم و ببینیم که کیست انکه متاع ما را خراب میکند پس چون کمین کردند دیدند شیطانرا
بصورت پسری امرد در کمال حسن و ملاحت باو گفتند تویی که متاع ما را همیشه خراب
میکنی گفت بلی منم که چند مرتبه این کار کرده ام و میکنم پس همه اتفاق کردند و
راهها ی خود را بان قرار دادند که او را بکشند و او را بیکی از مردان خود سپردند
که شب پیش او بسر برد و چون صباح شود بسزای خودش رسانند چون شب در
داد آن پسر شروع در فریاد کرد آن مرد از سبب فریاد پرسید گفت هر شب که
با پدر خود می خوابیدم پدرم مرا بر روی سینه خود میخوابانید آن مرد از سادگی گذاشت
گفت بیا و بر روی سینه من بخواب چون انچنان کرد خود را بر او میمالید و او را از راه همنونی
کار بد میکرد تا انکه او را بران داشت و تعلیم او کرد که با آن کار کنند پس اول کسی که
تعلیم آن عمل کرد ابلیس بود و دوم آن مرد بود که از ابلیس آموخته بود و بعد از ان
راهنمونی این عمل از ایشان بدیگران واقع شد پس چون ان شب را بصباح آوردند
آن مرد باقی قوم را از انچه شب واقع شده بود خبر داد و خوش آمد ایشانرا

این عمل که تا آن وقت نداشته بودند پس دست در آن عمل نهاده مردان ایشان
با مردان ایشان بآن کار در آمدند بعد از آن در سر راهها کمین میکردند و هر کس
میگذشت او را میگرفتند و با او این عمل میکردند تا مردم ترک آمدن بشهر ایشان
نمودند و ایشان دست از زنان باز داشتند و بمباشرت پسران مشغول شدند
چون شیطان دید که کار او در مردان ایشان استحکام یافت و همه فریفته عمل
او شدند متوجه زنان شد و خود را بصورت زنی بر آورد و در برابر ایشان
آمد و گفت مردان شما بعضی با بعضی این عمل مشغول شده اند شما نیز در مقابل
ایشان خود را بکاری مشغول سازید تا تلافی آن بکنید و ایشان را بر سحق و طبق
زدن ترغیب نمود و ایشان نیز باین کار در افتادند پس لوط علیه السلام چون این حال را
در قوم خود ملاحظه نمود در مقام وعظ و نصیحت ایشان در آمد و ایشان از وصیت
بزرگ آن مینمود و ایشان قبول نمیکردند و سر باطاعت او در نمی آوردند تا آنکه چنان شد
که مردان از زنان مستغنی شدند و زنان بزنان از مردان غنا حاصل کردند پس
خدا تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بر ایشان فرستاد در صورت پسران
صاحب جمال با لباسهای نیکو و ایشان بر لوط علیه السلام گذشتند در وقتی که او
بزراعتی اشتغال داشت لوط چون ایشان را دید گفت اراده کجا دارید که من زیبا
شما هرگز کسی ندیده ام گفتند ما را خواجه ما فرستاده است نزد بزرگ این شهر لوط
گفت مگر بخواجه شما نرسیده است که مردم این شهر در چه کارند بدرستی که ایشان
مردمی را که بر ایشان وارد میشوند میگیرند و با ایشان مباشرت مینمایند تا آنکه خون
از ایشان روان میشود ایشان گفتند خواجه ما فرموده است که ما از میان این شهر
نگذریم لوط گفت پس مرا بشما حاجتی است اگر بر آید آنرا گفتند حاجت تو چه چیز است
گفت حاجت من آنست که اینجا صبر کنید تا شب در رسد و عالم تاریک گردد

پس ایشان نزد او نشستند و او دختر خود را فرستاد و گفت از برای ایشان
پاره نان حاضر کن و از برای ایشان آب بیاور و عبایی بیار که خود را بپوشند
و از سرما ایمن گردند چون دختر بخانه رفت باران در رودخانه سر کرد لوط
با خود گفت همین ساعت رودخانه طغیان خواهد کرد و این پسران را خواهد برد
و با ایشان گفت برخیزید که با شما بشهر رویم و چون بشهر آمدند لوط در پناه دیوار براه
میرفت و ایشان در میان شهر میخرامیدند لوط گفت ای پسران من اینجا براه
روید که من میروم ایشان گفتند خواجه ما مارا فرموده است که از میان شهر گذشته
باشیم و مخالف حکم او نمیتوانیم کرد و لوط تاریکی شب را غنیمت میدانست و بران
اعتماد کرده بود که کسی ایشان را نخواهد دید تا ایشان را بخانه خود درآورد پس شیطان
حیله برانگیخت و طفلی را از کنار زنی برگرفت و در چاهی انداخت شورش در مردم شهر
افتاد هجوم بدر خانه لوط آوردند و فریاد آغاز نهادند چون بخانه لوط درآمدند آن پسران را
آنجا دیدند زبان تشنیع بر او گشودند که ای لوط تو نیز بعمل ما درآمدی و آنچه ما را
از آن منع میکردی خود بآن قیام نمودی لوط گفت ای قوم این پسران مهمان
منند زنهار که مرا فضیحت مکنید و پیرامون ایشان مگردید ایشان گفتند ما از
نمیگذریم دو نفر از ایشان را بجا بگذار و خود یکی را تصرف نما حی ساوی گوید پس لوط ایشان را
داخل حجره ساخت و گفت چه میشد اگر مرا اهل بیتی میبود که قوت آن میداشتند که
ایشان را از من منع کنند راوی گوید ایشان در در خانه لوط مدافعت میکردند و
لجاجت مینمودند تا آنکه در خانه را شکستند و لوط را بر کناری انداختند پس جبرئیل ع
در مقام اظهار حال خود درآمده گفت ای لوط غم و غصه بخاطر راه مده که ما رسولان
پروردگار توییم که بواسطه دفع ایشان آمده ایم و ایشان را بر تو دستی نیست
و در حال کفی خاک برگرفت و بر روهای ایشان ریخت و گفت شاهت الوجوه

در حال جمیع اهل آن شهر کور شدند و چشمهای ایشان از دیدن امشاد لوط علیه السلام
و امت که ایشان بکاری آمدند گفت ای رسولان پروردگار من از جانب خدای
بچه کار مامور شده اید گفتند ماموریم باکه ایشانرا بجزای خود برسانیم لوط گفت
پس مرا بشما حاجتست گفتند چه چیزست حاجت تو گفت حاجت من آنست که در
ساعت نفرموده عمل کنید و ایشانرا یکساعت دیگر مهلت ندهید گفتند ای
لوط موعد امر مذکور صباحست و نه صباح نزدیکست از برای آنکه جمعی که میخواهی
هلاک ایشانرا پس بگیر دست دختران خود را و خود را بکنار کش و زن خود را بگذار
که او نیز بواسطه کفر خود مستوجب عذابست تا اینجا بود ترجمه حدیث مذکور
و در کلام مجید وارد است که وما هی من الظالمین ببعید یعنی از ظالمان امت تو
ای محمد بعید نیست که مرتکب عمل قوم لوط شوند کنایه از آنکه کسی که مرتکب این میشود
از اهل ظلم و عدوان خواهد بود و پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده است که
من کان مولعا بلوطی الرجال لم یمت حتی یدعوا الی نفسه یعنی کسی که حریص باشد در
مباشرت مردان نمیرد تا مردان را بجانب خود نخواند که با او همان عمل بجای آورند
و نیز از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من نکح امراة فی دبرها
او رجلا او غلاما حشره الله یوم القیمة انتن من الجیفة یتاذی به الناس حتی
یدخل جهنم و لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا و احبط الله عمله و یدخل فی تابوت مشدود
بمسامیر من حدید و یضرب علیه التابوت بصفایح حتی یتشبک فی تلک المسامیر
فلو وضع عرق من عروقه علی اربعمایة الف امة لماتوا جمیعا و هو اشد اهل النار عذابا
یعنی هر کس مباشرت نماید با زن از راه دیگر یا ترددی کند با پسری یا مردی حشر
کند خدای تعالی او را روز قیامت بحالی که بدبوی تر باشد بدن او از مرداری
چنانچه در آزار باشند اهل محشر از آن بوی تا داخل دوزخ شود و قبول نکند

خدای تعالی از و صرف کردن مال او در راه خدای و عدالتی که در احکام بکار برد
و عمل او را از مرتبه قبول یافتن باز دارد و در آورد او را در تابوتی که آن [illegible]
مسمارهای آهنین در هم آورده باشند و بر روی او زده میشده باشد صفائح
آن تابوت تا از هم بپاشد و ریز ریز شود و در آن مسامیر پس اگر رگی از
رگهای بدن او را بر بدن چهارصد هزار کس بگذارند همه هلاک شوند و عذاب
او سخت ترین عذابهای اهل دوزخ باشد و از امیر المومنین ع روایت شده است
که اللواطة ما دون الدبر و ما الدبر فهو الکفر یعنی لواطه که این احادیث در باب
عقاب آن وارد است ملاعبه با زیر موضع مخصوص است و اما وطی موضع
مخصوص کفر محض است اجارنا الله و ایاکم من ما شر المسلمین من ذلک دوم
ربا یعنی سود زر خوردن که الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي
يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ یعنی آنانکه سود زر میخورند بر نمیخیزند از قبرهای
خود مگر چنانچه برنخیزد کسی که دریافته باشد او را جن از مس زعم عرب این
بوده که چون جن مس بدن آدمی نماید و بدن خود را ببدن او رساند عقل او ضایع میشود
و حفظ دماغ بهم میرساند پس کلام الهی بر طبق زعم ایشان نازلست و حاصل
کلام آنست که خورندگان سود در روز قیامت بشکل دیوانها و مجانین خواهند
محشور شد و اهل عرصات ایشان را باین علامت خواهند شناخت و در مجمع
البیان روایت کرده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که لما اسری بی الی السماء
رایت رجالا بطونهم کالبیوت فیها الحیات تری من خارج بیوتهم فقلت یا
جبرئیل من هولاء فقال هولاء اکلة الربا یعنی شبی که مرا باسمان میبردند گروهی را
دیدم که شکمهای ایشان در بزرگی مانند خانها بود و در آن ماران جا کرده بودند که
از بیرون آن خانها دیده میشدند گفتم ای جبرئیل اینها کیانند و بچه گناه مستوجب

این عقوبت شده از جبرئیل گفت ٢٠٩ اینها جمعی اند که در دنیا سود و ربا خورده اند و مراد
بگوشت سود و ربا گرفتن آن و نفع بردن از انست خواه بعنوان خوردن باشد
و خواه بنحو دیگر و بتعبیر ازان بخوردن که در آیه و حدیث ارتکاب شان بنا برای
که سبق ذکر یافت فقد کرد و باید دانست که ربا بر دو قسمت ربای در بیع و شری
و ربای در قرض ربای در بیع و شری آنست که جنسی را بفروشند بهمان جنس که بعد از
مدتی بگیرند چیزی زیاده بر مقدار آن ۷ و ربای در قرض آنکه نقدی یا جنسی را
بقرض بدهند بمدت معین و بازای آن مدت چیزی زیاده بر نقد یا جنس مذکور
بگیرند و ربای در بیع و شری باتفاق حرامست مگر در جنسی که معتاد در بیع و شرای
ان وزن و کیل نباشد یعنی ترازو کشیده نمیشده باشد و بکیل در نمی آمده باشد
مثل تخم مرغ و گردکان و امثال ان که در آنها نزد بعض جایزست مثل اگر ده تخم
مرغ را بفروشند که بعد از یکماه دوازده بگیرند و ربای در قرض مطلقا حرامست
سیوم سحر و جادوی که لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ
٥ یعنی بهر آیینه بتحقیق که دانسته اند یهود که هر کس بخرد سحر را
یعنی بیاموزد و بکار برد نیست او را در آخرت بهره و از نیکوئی چهارم غیبت یعنی
که سبق ذکر یافت قال تعالی وَلَا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ
أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ یعنی باید که غیبت نکند بعضی از شما ای امت محمد
بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورده باشد گوشت برادر مومن خود را در
حالتی که مردار شده باشد یعنی چنانچه مکروه میدارد خوردن انرا باید که غیبت را
نیز مکروه دارد که غیبت بدتر از انست و در حدیث وارد است که پیغمبر صلوات الله
علیه و آله فرموده است که ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل قد
یزنی و یتوب فیتوب الله له و ایاکم والغیبة فان صاحب الغیبة لا یغفر الله له حتی

نفرمود صاحب یعنی بر شما باد که از غیبت احتراز نمائید که غیبت از زنا بدتر است
و عقوبت آن از عقوبت زنا سخت تر و درستی که مرد گاهست که مرتکب
میشود چون از آن توبه کرد خدا تعالی توبه او را قبول میکند و او را می آمرزد
و بر شما باد که غیبت نکنید که غیبت کننده با وجود توبه آمرزیده نمیشود تا شخصی که
غیبت او کرده است از او در نگذرد و منقول است که خدا تعالی وحی کرد
بموسی عمران علی نبینا و علیه السلام که غیبت کر اگر توبه کند و توبه او قبول شود
آخرین کسی که به بهشت داخل شود او خواهد بود و اگر توبه نکند اول کسی که داخل دوزخ
شود او خواهد بود و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که روایت کند
بر مومنی سخنی و مراد او غیبت و قدح در مراتب آن مومن باشد حضرت عزت
او را از ولایت خود اخراج نموده در ولایت شیطان داخل سازد پس شیطان
نیز او را قبول نکند و خال مترجم روح الله روحه در بعضی از مصنفات خود آورده است
که حکمت و سببی که موجب این مقدار مبالغه و تشدید در باب غیبت شده است
و آنرا از کبیره بزرگتر داشته اند آنست که غیبت اشتمال دارد بر مفاسد عظیمه
که منافات دارد بحکمت بالغه بخلاف دیگر مناهی بواسطه آنکه شارع را اهتمام تمام در
اجتماع نفوس و مخالطت و معاشرت مردمان با یکدیگر واقعست زیرا که اجرای
اوامر و نواهی شریعت غرا بدون تعاون و توافق میانه بنی نوع میسر نیست و اتفاق
موقوفست بر حصول الفت و محبت و رفع عداوت و نفاق و این حالت صورت
پذیر نیست مگر برفع غیبت و اظهار وداد و شفقت ششم سوگند خوردن
بدروغ در حالتی که داند که دروغست که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ
ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ چه این آیت در شان جمعی نازل است

علماء یهود که بواسطه اندک نفعی که شاید با ایشان عاید شود پنهان کردند صفات
پیغمبر صلوات الله علیه را که در توریت دیده بودند و بدل آن آنچه موافق هوای
ایشان بود نوشتند و سوگند یاد کردند بدروغ که این از پیش خدای تعالی بر ایشان نازل
شده تا نباشد که پیغمبر صلوات الله علیه بر ایشان غالب آید و بعضی گفته اند در
شان مردی نازل است که سوگند دروغ یاد کرده بود که صاعی که خریده است
و تصرف نموده کم بر آمده است و خلاصه معنی آن والله اعلم آنست که آنها
که آنانکه میفروشند و بدل میگیرند عهدی را که با خدای تعالی بسته اند و سوگندان
دروغ خود را که در باب صفات مصطفی صلوات الله علیه و آله و تغییر آن صفات
دیگر یاد کرده اند بهای اندک که آن صاعی چند جو و گزی چند کرباس
بود که از کعب بن الاشرف گرفته بودند و اقدام بآن عمل نموده آن گروه هیچ
نصیبی نیست مر ایشان را در آخرت از ثواب خدای تعالی و سخن نکند خدای تعالی
با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند یا مطلقا سخن نکنند با ایشان و محاسبه
و پرسش ایشان را بسخن کردن ملایکه با ایشان مفروغ سازد علی اختلاف التفسیرین
و نظر رحمت در ایشان نکند در روز قیامت و پاک نسازد ایشان را از آلایش
گناه و مر ایشان راست عذابی که الم آن از ایشان انقطاع نیابد و در حدیث
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که من حلف یمینا بالله و هو یعلم انه
کاذب فقد بارز الله یعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدای تعالی و داند که آن سوگند
دروغ است بتحقیق که بجنگ خدای تعالی بیرون آمده است یعنی مثل آنست که بجنگ
خدای تعالی بیرون آمده است و ظاهر آنست که مراد بسوگند اینجا سوگندی باشد
که اهل شرع اعتبار آن کرده اند و آن سوگند بخدا است مثل آنکه بگوید والذی
نفسی بیده و سوگند بکسی که نفس من در قبضه قدرت اوست والذی فلق الحبة

وبرء النسمة یعنی کسی که شکافنده دانه است وقت رویدن گیاه و آفریننده
انسان است و امثال آن یا بنامهای خدای که مخصوص باوست مثل واللّه و
باللّه و تاللّه و الرحمن و امثال آن یا بنامهائی که مخصوص او نیست لیکن چون
آنرا مطلق ذکر کنند ذهن منتقل نمیشود مگر باو تعالی وحده مثل والرب و الخالق و الرازق
و آنچه باشد اینها باشد و اما سوگند بنامهای او که ازین قبیل نباشد بلکه مشترک باشد
میان او تعالی شانه و غیر او مثل والموجود و الحی و امثال آن یا سوگند بغیر خدای تعالی
و نامهای مقدسه او مثل سوگند به پیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام یا بمصحف و کعبه و
امثال آن یا سوگند بصفات خدایتعالی مثل آنکه بگوید بجلال اللّه و بقدرة اللّه و امثال
آن سوگند شرعی نیست و تخلف از آن کفاره لازم نمیشود و همچنین بعض عبارتها که
در وقت اراده سوگند بعض عوام بر زبان میآورند مثل آنکه خدایتعالی از او بری باشد
یا او از خدایتعالی بری باشد یا دشمن پیغمبر و ائمه کرده باشد یا کافر باشد یا مصحف را
سوخته باشد یا از دین بیگانه باشد و آنچه ازین قبیل باشد سوگند شرعی نیست و
از معرض اعتبار ساقط است ششم گواهی حق که و اقیموا الشهادة للّه یعنی بر
پای دارید گواهی را از برای خدای و از پیغمبر صلوات اللّه علیه و آله روایت شده که من
شهد شهادة الزور علی رجل مسلم او ذمی او من کان من الناس علق بلسانه یوم القیمة
و هو مع المنافقین فی الدرک الاسفل من النار یعنی کسی که گواهی دهد بدروغ بر مرد مسلمان
یا کافری که اهل ذمه باشد یعنی کتابی از کتابهای خدای که بر پیغمبران او نازل شده
ایمان داشته باشد و قبول جزیه از اهل اسلام کرده باشد و با مان ایشان در آمده
هر آینه آویخته خواهد شد روز قیامت بزبان خود و او با منافقان خواهد بود در
طبقه پائین تر از طبقات دوزخ که موسوم بدرک الاسفل است و از امام جعفر صادق
نقل است که توبه شاهد الزور ان یؤدی المال التی اتلفه بشهادته و ان شهد معه آخر

نصف المال وان کان ثلثه یغرمون بالسویه یعنی توبه گواهی ناحق است
که هرگاه اگر بسبب شهادت او از کسی تلف شده باشد آن کس را کند واگر
با او دیگری دران گواهی شریک باشد نصفی را از ان او بدهد و نصفی را آن دیگر و اگر
سه کس یا زیاده باشند همه بشراکت بدهند برابر یکدیگر هفتم شراب خوردن
که انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعلکم تفلحون یعنی نیست و خمر این نیست که شراب و قمار و
بتانی که نصب کرده اند برای عبادت و تیرهای اقداح که بدان فال میگیرند پلید نیست
که دست حیله و تزویر شیطانی بعمل آورده است آنرا پس اجتناب کنید خود را
از ان باز دارید تا باشد که رستگار شوید و فلاح و فیروزی یابید چه در این آیه
شرب خمر را در مقابل پرستش اصنام یاد کرده است کنایه از انکه هر دو در گناه
یکمرتبه دارند و در حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که
مدمن الخمر یلقی الله کعابد الوثن یعنی مداومت کننده بشرب خمر در معرض لقای الهی در می آید
مانند عبادت کننده صنم و فرقی میانه ایشان نخواهد بود و در کتاب عقاب
الاعمال که از مصنفات ابن بابویه است آورده که از امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیدند که خوردن شراب بدتر است یا ترک نماز امام علیه السلام
فرمودند که شرب الخمر یعنی خوردن شراب بعد از ان فرمودند میدانی سبب
آن چیست آن شخص گفت نه ای فرزند رسول خدای فرمودند لانه یصیر فی
حال لا یعرف ربه یعنی او را بسبب خوردن ان حالتی دست میدهد که از
شناخت پروردگار خود باز میماند و هم در کتاب مذکور روایت کرده است
از عبد الله عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در ضمن وعظی که در خطبه
آخرین خود با میفرمودند فرمودند و من شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله عز و جل

من الاشيا الردية ومن سم العقارب شربة ميتا قط لحم وجهه في النار قبل
ان يشربها ثم ينفخ لحمه وجلده كالجيفة يتاذى به اهل الجمع حتى يومر به الى النار و
واكل
شاربها وعاصرها ومعتصرها في النار وبايعها ومبتاعها وحاملها والمحمول اليه
كان
ثمنها سوا في مرضها واثمها الا ومن سقاها كان يهوديا او نصرانيا او صابيا ومن
يشربها من الناس فعليه كوزر من شربها الا ومن باعها او اشتراها لغيره لم
يقبل الله عز وجل منه صلواته ولا صيامه ولا حجه ولا اعتماره حتى يتوب منها وان مات
قبل ان يتوب كان حقا على الله تعالى ان يسقيه بكل جرعة في الدنيا شربة من صديد
جهنم یعنی کسی که شراب خورد در دنیا محشور گرداند او را خدا تعالی در آخرت از جرهای
فاسد شده و زهر عقربها شربتی که بریزد از عفونت و حدت آن تمام گوشت
روی او در ظرف قبل از آنکه بر لب گذارد پس از هم بپاشد گوشت و پوست او
مانند مرداری و آزار رسانیده باشند از آن اهل قیامت تا آنکه فرمان دهند که او را
بسوی دوزخ برند و خورنده شراب و فشارنده آن در آتش دوزخ خواهند بود و فروشنده
آن و خرنده آن و بردارنده آن و کسی که بجهت آن برمیدارند و خورنده بهای
آن مساوی اند در احداث مرض و برابرند در گناهان هر آینه هر کس بمردم خوراند
آنرا یهودی باشد یا نصرانی یا از دین برگشته و هر کس بخوراند آنرا بمردم بنویسند
بر وگناه کسی که خود خورده است آن و کسی که بخورد آنرا یا بفروشد آنرا بغیر خود قبول
نمیکند خدا تعالی از و نمازی را و نه روزه را و نه حجی را و نه عمره را تا آنکه توبه کند از آن
و اگر بمیرد پیش از آنکه توبه کند بر خدا تعالی لازم خواهد بود که بخوراند او را بهر جرعه
که در دنیا از آن خورده است شربتی در آخرت از صدید جهنم که عبارت از ریم بد
دوزخیانست که در دیگهای دوزخ جمع میکنند تا چون اهل دوزخ تشنه شوند برفع تشنگی
خود بآن نمایند هشتم استحلال کعبه یعنی حلال داشتن اموری که در حرم کعبه

اقدام بآن حرام است مثل کشتن صید وصید کردن کبوتران حرم وامثال آن
که در محل خود بتفصیل مذکورست قال الله تعالی وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ
نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ یعنی وهرکس اراده کند دران کردیدن از
راه راست را از روی ظلم وستمکاری بچشانیم ما او را عذاب دردناک
والحاد در حرم بقول بعض مفسرین بر خود حلال ساختن حرامست ودران
گفته اند که الحاد در حرم ارتکاب هر چیزیست که گناه باشد حتی دشنام دادن
خادم و خوار داشتن طعام وامثال آن واکثر علما برانند که اراده گناه در حرم
کعبه موجب استحقاق عذابست واکرچه اقدام بآن واقع نشود بخلاف مواضع
دیگر غیر حرم که چون کسی اندیشهٔ گناه نماید تا بفعل نیاورد واز استوجب عذاب
نمیشود وبر مجرد ارادهٔ آن عقابی مترتب نیست چنانچه درهمین کتاب عنقریب
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده است
که اگر کسی در عدن اندیشه نماید که کسی را در حرم مکه بقتل آورد عذاب الیم خواهد چشید
وگفته اند که چنانچه حرم مکه مخصوصست بتضاعف حسنات و زیاده شدن ثواب
عبادات چنانچه نماز دران مثلا با چندین نماز در غیر آن برابرست واحادیث
بسیار درین باب وارد شده جزای مساوی وعقابی که بر مناهی مترتب است
نیز دران بیشترست از سایر مواضع بخصم دزدی که السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ
فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا یعنی مردی که دزدی کند وزنی که مرتکب دزدی
شود ببرید دستهای ایشان را بجزای عملی که مرتکب شده اند وقال رسول الله صلی الله
علیه وآله اربعة لا یدخل بیتا الا اخرب ولا یعمر بالبرکة الخیانة والسرقة وشرب الخمر والزنا
یعنی چهار چیز نه که داخل خانهٔ نشوند مگر آنکه خراب کنند آن خانه را چنانچه هرگز عمارت
نیابد امانت را خیانت کردن ودزدی نمودن ومباشر شرب خمر شدن وزنا کاری

نهم نقض عهد و شکستن پیمان که با خدای تعالی یا پیغمبر صلوات الله علیه و آله
یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بسته باشد کما أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ
یعنی آنانکه شکستند عهدی را که با خدای خود بسته اند بعد از محکم ساختن آن بقول
و اعتراف و ببرند آنچه خدای تعالی فرموده است که بر بسته پیوند آن باشند که
ایمان با پیغمبر و کتابهای اوست و فساد کردند بسبب آن در زمین مر ایشان راست
سخط و غضب الهی و دوری از رحمت او و مر ایشان راست بدی عاقبت در دنیا و آخرت
یازدهم تعرب بعد از هجرت یعنی بعد از هجرت کردن از دیار کفر نقل کردن
به بلاد اسلام و تشرف فایز شدن و باز بعد بار گشتن صح
و قرار اقامت اختیار دادن و لفظ تعرب درین مقام بعین و غین هر دو روایت شده است
یعنی در آمدن ببیابان اعراب بادیه نشین یا ماخوذ از غربت که بمعنی دور افتادن
از وطن است و در نهایه ابن اثیر بعین بی نقطه مذکور است و روایت بعین نقطه دار
ذکر شده و در کلام بعض علما مذکور است که تعرب بعد از هجرت درین زمان بعد از
اشتغال بتحصیل علم و بهره از آن یافتن ترک آن دادن است و خود را از آن
غریب ساختن والله اعلم دوازدهم یأس از خدای تعالی و نا امید شدن از رحمت او کما
وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ
یعنی نا امید مشوید از رحمت خدای تعالی بدرستی که شان آن است که نا امید نشوند
از رحمت او مگر گروه کافران سیزدهم ایمن بودن از مکر خدای که فَلَا يَأْمَنُ
مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ یعنی ایمن نمیشوند از مکر خدای مگر گروه زیانکاران که
بسبب کفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند و مکر خدای کنایه از ناگاه گرفتن
بی آنکه آگاهی بآن بهم رسد مواخذه نمودن است و بعض چهارده گناه دیگر را نیز از
کبایر شمرده اند سوای آنچه مذکور شده و آنها نیز با آنکه در اصل بر وجه اجمال مذکور است
بتفصیل و دلیل در معرض بیان می آید اول میته خوردن و مراد بمیته مرده هر صنف از

حیوانات و مرغان بریست که نفس سایله داشته باشند یعنی در وقت بریدن عروق
خون ازو بقوت و دفق بیرون اید و روح او پی تزکیه که عبارت از ذبح بر
قانون شریعت غراست از بدن رفته باشد خواه اهلی باشد مثل گوسفند و مرغ
خانگی و امثال آن و خواه وحشی مثل آهو و نخچیر و مرغان صحرایی دوم خوردن خون
و مراد بآن خونیست که روان نباشد و مخلوط باشد بگوشت حکم آن حکم گوشت است
اگر از حیوان ماکول اللحم است مثل گوسفند و گاو و امثال آن حلال است و اگر از حیوانات
غیر ماکول اللحم است مثل شیر و پلنگ و مانند این حرام و همچنین خونی که شبیه بگوشت
شده است مانند جگر مثل انست یعنی تابع گوشتست نهایتش در سپرز خلاف شده است
میان علما بعضی حرام دانسته اند و بعضی مکروه و اجماع علمای امامیه بر حرمت ان منعقد است
سیوم خوردن گوشت خوک و پوست و استخوان و خون او مطلقا تابع گوشتست
چهارم خوردن گوشت حیوانی که در وقت ذبح آن نام خدای بر زبان آورده
نشود و دلیل بر حرمت این چهار چیز نص قرانست که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ
وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ و اجماع علمای اسلام نیز بر
حرمت آن منعقدست و احادیث نبوی علیه السلام بر طبق آن وارد پنجم
خوردن سحت که وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ
السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی می بینی ای محمد بسیاری از منافقان را که شتاب
میکنند در اقدام بگناه و در مبادرت بظلم و تعدی بر مسلمانان و خوردن ایشان سحت را
هر آینه بد امریست که مرتکب شده اند ایشان آنرا بجهل [illegible] و سحت در اصل لغت بمعنی
حرامست قال فی الصحاح السحت الحرام و مراد اینجا بنا بر انچه بعض مفسرین گفته اند
والله اعلم رشوه است و اینکه رشوه را سحت گفته اند از قبیل اطلاق عامست بر خاص
بنا بر زیادتی مبالغه در حرمت آن چنانچه گویا حرام منحصرست در آن و غیر آن نیست

بآن حرام نیست یا بواسطهٔ آنست که سحت بمعنی استیصال نیز آمده که عبارت
از بیخ کنده شدن و از پای درآمدن است قال فی الصحاح سحته و اسحته استاصله
و رشوه مودی باستیصال و از بیخ کنده شدن حق است یا باعث استیصال
مالی کسی که رشوه را داخل مال خود میکند و بالجمله رشوه دادن و رشوه گرفتن
خطائیست بزرگ که لعنة الله علی الراشی والمرتشی نهایتش رشوه دادن کاهی
حرام است که آنرا وسیلهٔ آن سازند که بجهت شخصی بر خلاف حق حکم کنند اما
اگر جانب او حق باشد و حاکم چیزی خواهد تا حکم کند رشوه دادن تا حق او ضایع
نشود جایزست اما رشوه گرفتن بر حاکم شرع مطلقا حرامست خواه بحق حکم کند
و خواه بباطل و بعد از آنکه بگیرد بر او واجبست که بصاحبش برساند و اگر نرساند یا
پیش او تلف شود ضامن است که عوض آن یا بهای آنرا باو برساند و بعض گفته‌اند
که مراد بسحت درین آیه ربا و سود رشوتست والله اعلم ششم قمار جستن که انّما
الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان
چه مراد بمیسر قمارست و مراد بقماری که از جملهٔ کبایر شمرده‌اند هر لعبیست که دران
شرط بر چیزی شده باشد که هر کدام ببرند آنرا بگیرند و لعب بدون شرط مثل نرد
و شطرنج و امثال آن که بی شرط باخته شود اگرچه اجماع علمای امامیه بر حرمت این
منعقدست اما قمار نیست و تا اصرار بران نشود صغیره است و قمار بجمیع اقسامش
حرامست الا مسابقت در تیراندازی و اسب دوانی و آنچه ملحق است بآن
در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت هفتم بخس در کیل و وزن که عبارت از
کم کشیدن و کم کیل کردن است کاهی که چیزی فروشند و همچنین زیاده کشیدن و زیاده
کیل کردن کاهی که خرند قال تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی
الناس یستوفون واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون یعنی وای مر کاهندگان در کیل

و وزن را آنکه چون میستانند به پیمانه از مردمان برای خود تمام میستانند
و چون می پیمایند برای ایشان یا میسنجند ترازو حق ایشان را میکاهانند
و زیان بایشان میرسانند در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن
خیانت کند فردای روز قیامت او را بقعر دوزخ در آورند و میان دو کوه
از آتش بنشانند و گویند کلها وزنها یعنی به پیمای و بسنج این دو کوه آتش را
و او اینها را پیموده باشد و میسوخته باشد بیت تو کم دهی و بیش ستانی
بکاه و وزن ه روزی بود که از کم و بیشت خبر کنند هشتم اعانت و یاری
دادن ارباب ظلم و کافیست درین باب آنچه در شرح حدیث پانزدهم بتفصیل
و بیان سبق ذکر یافت نهم تاخیر در ادای حق مردم با وجود قدرت بر
آن زیرا که در حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که من حبس
حق المؤمن اقامه الله یوم القیمة خمس مایة عام علی رجلیه حتی تسیل من عرقه اودیة
و ینادی مناد من عند الله عز و جل هذا الظالم الذی حبس علی المؤمن حقه
فیوبخ اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار یعنی هر کس حبس کند و پیش خود نگاه دارد حق مؤمن را
ایستاده دارد او را خدا تعالی روز قیامت در عرصه عرصات موازی پانصد سال
و بنا بر پاهای او تا آنکه از عرقهای او رودخانهای عرق سیلان آید و منادی ندا کند
از جانب خدا تعالی که این ظالمیست که حبس کرده است بر مؤمن حق او را و با وجود
قدرت بر ادای آن در مقام ادای آن نشده پس چهل روز سرزنش وی کرده
باشند و بعد از آن فرمان حق در رسد که بدوزخش برند و نیز در حدیث روایت
شده است از امام مذکور علیه السلام که ایما مؤمن حبس مؤمنا عن ماله و هو محتاج
الیه لم یذقه الله من طعام الجنة و لا یشرب من الرحیق المختوم یعنی هر آن مؤمنی که
در مقام حبس مؤمن در آید از مال خود و او بآن مال احتیاج داشته باشد بخدا قسم که

هرگز بچشد طعام بهشت را و نیاشامد هرگز از رحیق مختوم که عبارت از شراب
اهل بهشت است دهم اسراف در مال خود یعنی زیاده بر آنچه در کار
باشد صرف کردن که ان الله لا یحب المسرفین یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست
نمیدارد اسراف کنندگان را و در کتاب نزهة القلوب آورده است که
دو نوبت خوردن در روزی اسرافست و از بعض پیشینیان نقل کرده اند
که گفته است دنی ترین مردمان آنست که همت او مصروف اکل و شرب
باشد نظم خواجه را بین که از سحر تا شام :: دارد اندیشه شراب و طعام
شکم از خوشدلی و خوشحالی :: گاه پر میکند گهی خالی :: فارغ از خلد و ایمن از دوزخ
جای او مزبله است یا مطبخ :: شیخ الاسلام انصاری که از اعیان صوفیه است
فرموده است که اگر دینار را لقمه سازی و در دهان درویشان نهی اسراف نباشد
اسراف آن باشد که آنرا بر رضای خدای تعالی صرف نمایی و از مجاهد نقلست که
فرموده است اگر برابر کوه احد در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر
جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد نظم بجوانی که خیر دائم داشت
پند میداد او راهبی در دیر :: کای پسر خیر نیست در اسراف :: گفت اسراف
نیست اندر خیر یازدهم تبذیر یعنی ضایع کردن مال و در جایی که نباید صرف
کرد صرف کردن آن ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین
یعنی بدرستی که ضایع کنندگان مال در معنی برادران شیطانند که در عمل مذکور پیروی
سخن او کرده اند و در دوزخ قرین او خواهند بود دوازدهم خیانت کردن در
مال غیر چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که در ضمن خطبه
آخرین خود فرموده اند من خان امانة فی الدنیا و لم یردها علی اربابها مات علی غیر
دین الاسلام و لقی الله و هو علیه غضبان فیومر به الی النار فیهوی به فی شفیر جهنم ابد

الابدین یعنی هر که خیانت کند امانتی را و روا دارد در دنیا و آنرا بصاحبش نرساند تا بمیرد
گر انشود بر غیر دین اسلام مرده خواهد بود و در معرض لقای الهی در خواهد آمد در حالتی
که غضبناک باشد خدا تعالی بر وپس فرمان دهند که او را بدوزخ برند پس او را
برو بر کنار دوزخ بدارند مشرف بر افتادن در ان ابد الآباد و سیزدهم اشتغال
بلاهی که عبارت از شنیدن و نواختن ساز و غناست که باجماع علماء امامیه جمیع
اقسام آن حرام است سوای دف بی جلاجل که در عروسی یا ختنه سوری زنان نوازند
بشرطی که نامحرم آواز ایشانرا نشنیده باشد و شعر باطل که مبنی بر کذب و معایب
مردم باشد با آن خوانده نشود و نهایتش ما دام که اصرار بآن نداشته باشند بعضی
صغیره دانسته اند و بعضی از جمله کبایرش شمرده اند و استدلال کرده اند بحدیث
حسنی که محمد بن مسلم از امام محمد باقر روایت کرده است و گفته است از آنحضرت
شنیدم که میفرمودند الغنا مما اوعد الله علیه النار یعنی غنا از جمله گناهانیست که
خدا تعالی آتش دوزخ را بر آن وعده کرده است و این آیت را از کلام مجید
تلاوت کردند که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ
یعنی از مردمان کسی هست که میخرد سخن فریب دهنده و مشغول کننده از ذکر حق را
یعنی بدل میکند سخن حق را بآن تا گمراه سازد مردم را از راه خدا تعالی یعنی تا باز دارد
از شنیدن قران و خواندن بی دانش و برهانی و فرا میگیرد آیات قرآنرا بسخریت
و افسوس آن گروه مر ایشانراست عذاب خوار کننده که سببی و افک است در دنیا
و عذاب و زجر در آخرت چه آیت مذکور بنا بر آنچه بعض مفسرین گفته اند در شان
آنهاست که کنیزان مغنیه خریدندی و مردمان را باستماع اصوات و الحان ایشان
از شنیدن سخن حق باز داشتندی پس بدین سبب جمعی که کبیره هر گناهی را میدانسته اند

که حضرت عزت در کلام مجید عقاب بر آن را وعده کرده است نه کبیره باشد
والله اعلم چهارم اصرار بر صغیره چنانچه از پیش رفت و این چهار گناه را
ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که
آن حضرت از کبایر شمرده اند و این ده مذهب که مذکور شد در عدد گناهان
کبیره بر هر مذهب جمعی از علما رفته اند بتمامیش دلیلی بر هیچکدام ازین مذاهب عشر
قایم نیست که باعث اطمینان خاطری دران باب تواند شد و ممکن که در اخفاء ظاهر
نبودن آن بر مردم مصلحتی باشد که عقول ما پی بآن نتواند برد چنانچه در اخفاء عدم
ظهور شب قدر و صلوة وسطی که در آیه کریمه وَحَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَوٰةِ
الْوُسْطَىٰ واقع است و اسم اعظم بران وجه است و از ابن عباس
نقل کرده اند که از و سوال کردند که آیا گناهان کبیره هفتند یا بیشتر گفت عدد آن بهفتصد
نزدیکتر است که بهفت و از شاید بخاطر رسد که آنچه علماء امامیه رضوان الله علیهم
بران رفته اند که گناهان همه کبیره اند چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی رحمه الله تصریح بآن کرده
منافات دارد با آنچه مقرر شده است که اجتناب صغیره باعث آمرزش گناهان
کبیره است کما قال تعالی اِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا و ترجمه اش سبق ذکر یافت زیرا که امر مذکور
تقاضای آن میکند که کبایر گناهی چند باشند مشخص و ممتاز از گناهان صغیره تا چون ازان
اجتناب نمایند دانند که صغایر ایشان آمرزیده است و حاصل آنکه آمرزش صغایر
باجتناب از کبایر چنانچه مدلول آیه کریمه است بر تقدیری که کبایر از صغایر
ممتاز باشند و هر کدام گناهی چند باشند علیحده صورت معقول دارد اما هرگاه
گناهان همه کبیره باشند وصف بصغیره و کبیره اضافی باشد چنانچه از پیش رفت
امر مذکور متصور نیست و معنای آیت بالکل حاصلی پیدا نیست پس چون حکم مذکور صحیح تواند بود

جوابش آنست که مراد از آمرزش صغایر بسبب اجتناب کبایر که مدلول آیت است آن
نقد پرآنست که اگر بر کسی دو امر مثلا واقع شود از اموری که ارتکاب آن گناه باشد
و نفس او بهر دو رغبت نماید چنانچه نتواند خود را از هر دو باز دارد چون از گناه
بزرگتر باز ایستد و خردتر را بعمل آورد ثوابی که بر ترک گناه بزرگتر او را حاصل
میشود باعث رفع عقاب ارتکاب گناه خردترست و سبب آن ترک این
فعل امر زیده میشود مثل آنکه کسی را نسبت بزنی که بر او حرام باشد بوسه از روی شهوت
و نظر بحرام میسر شد و نفس او بهر دو رغبت نمود اگر نظر را اختیار کند و ترک
بوسه نکرده و نظر کردن مذکور مغفور خواهد بود و برین وجه ذکر کرده اند و درین سخن
نظرست و وجه نظر چنانچه مخفی نیست ظاهر انجام از آنچه در معرض بیان
آمد ظاهر میشود که آنچه گفته اند حاصل آنست که از گناهان کبیره مجتنب باشد و بر
صغیره اصرار نماید می باید مراد از آن این باشد که هرگاه دو امر بر او وارد شود که گناه
یکی بیشتر از گناه دیگری باشد خود را از ارتکاب گناه بزرگتر باز دارد و بر گناه
خردتر اقدام نماید و اگرچه این معنی میان علما مشهور نیست و در هیچیک از مصنفات
ایشان مذکور نه بلکه مشهور میان ایشان خلاف آنست نهایتش بر مذهب مذکور
فکر صائب تقاضای غیر این معنی نمی نماید پس آنکه بعض اعلام گفته اند که هرگاه
گناهان همه کبیره باشد و وصف بصغیره و کبیره باضافه باشد لازم می آید که هر
گناهی باعث رفع عدالت باشد وارد نباشد و مخفی نماند که کلام شیخ ابو علی طبرسی چنانچه
گذشت مشعرست بر آنکه این که گناهان همه کبیره اند متفق علیه علمای امامیه است رضی الله
علیهم و مرتبه او میان علما بآن مثابه است که کلام او در صدق این دعوی کافی باشد
چنانچه گفته اند بیت هر کلامی که گو میگوید راست آنست که او میگوید اما بعض
افاضل متأخرین تصریح کرده اند بآنکه علمای امامیه درین مسئله مختلفند و بعضی از ایشان

ببعض اقوال سابقه قایل شده اند و قول مذکور را بشیخ مفید و ابن البراج و ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابو علی طبرسی نسبت داده اند و تحقیق این بحث درین باب احتیاج ببسطی در سخن دارد که مقام را گنجایش آن نیست والله اعلم

حدیث سی و دوم

روایت شد بسند ثقات بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر که از اکابر اصحاب است از هشام بن سالم که از راویان ثقه امام جعفر صادق علیه السلام است و از امام موسی کاظم علیه السلام نیز حدیث روایت کرده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند من سمع شیئا من الثواب علی شیء فصنعه کان له اجره وان لم یکن علی ما بلغه

شرح کلام بلاغت نظام آن نور دیده آفرینش در ضمن آغاز و دو نمایش آثار مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هر کس بشنود ترتب خیر را از ثواب بر عملی وجودا یا عدما یعنی خبر بر آنکه اقدام بفلان عمل یا ترک فلان عمل فلان ثواب دارد و بعمل آورد آنرا یا ترک نماید آنرا بوده باشد مر او را ثواب آن و اگرچه نبوده باشد آن بر وجهی که باو رسیده

بینش دوم من سمع شیئا من الثواب میتواند بود که مراد شنیدن ثواب انجا[ن] مطلق رسیدن باو باشد خواه بعنوان شنیدن از راوی یا مفتی باشد و خواه بعنوان دیگر مثل آنکه در کتابی از کتب حدیث یا فقه به بیند که بران وجه نوشته اند و موید این تعمیم است آنکه در بعض احادیث که درین باب بطریق دیگر منقول است بجای من سمع شیئا من الثواب من بلغه شیء من الثواب واقعست و میتواند بود که مراد شنیدن از زبان راوی یا مفتی باشد و از بلوغ که در حدیث دیگر واقعست نیز بلوغ بطریق سماع اراده شده باشد زیرا که دران زمان چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت

برین وجه شایع بوده و نوشتن احادیث و تدوین کتب احکام بعد از آن بهم رسیده
و اما انکه محمول ساختن سماع و بلوغ مذکور بر تحمل آن بر یکی از وجوه ششگانه که در شرح حدیث
مذکور اشاره بآن ازین پیش رفت اگرچه ممکنست اما بقدری دورست و چون عبارت مطلق
واقع شده ظاهر آنست که ظن راست گویی ناقل در ترتب ثواب مذکور شرط
نباشد بلکه اگر احتمال صدق و کذب او هر دو در نظر [illegible] باشد
و عمل بقول او کند ثواب مذکور را درمی‌یابد بلی شرطست که ظن دروغ باو نداشته باشد
بواسطه قیام بعض شواهد و قراین بران و ظاهر آنست که تصریح راوی بخصوص ثواب
نیز شرط نباشد بلکه ذکر ثواب نشود در کار نیست و مجرد شنیدن آنکه فلان عمل سنتست
یا فلان عمل مکروه است و ترتب ثواب بر فعل آن و ترک این کافیست
کان له اجره ضمیر اجره یا عاید است بشی یعنی خواهد بود مر او را ثواب آن شی که بعمل
آورده یا ترک کرده یا راجعست بمن موصول یعنی خواهد بود مر او را ثواب او
یعنی ثوابی که بطمع آن اقدام بفعل یا ترک مذکور نموده و ان لم یکن علی ما بلغه اسم کان
درین فقره ضمیر شانست که در یکن مستترست و میتواند بود که راجع باشد
بشی یعنی و اگرچه نبوده باشد آن شی که استحباب یا کراهت آنرا شنیده است
بر وجهی که شنیده است یا بثواب یعنی و اگرچه نبوده باشد ثوابی که ترتب آنرا
بر فعل یا ترک مذکور شنیده بر وجهی که باو رسیده یا بمسموع یعنی و اگرچه نبوده باشد
آنچه شنیده است بر وجهی که شنیده است یعنی بران وجه از پیغمبر صادر نشده
باشد و موید این احتمال است آنکه در حدیث دیگر و ان لم یکن الحدیث کما بلغه
وارد است نمایش اول باید دانست که طریق این حدیث حسنست و علما اکثر در
معرض قبولش درآورده اند و بعض احادیث دیگر نیز تایید یافته مثل حدیثی که روایت
کرده است آن شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی از محمد بن الحسین

از محمد بن سنان از عمران زعفرانی از محمد بن مروان که گفت شنیدم از امام الباطن و
الظاهر امام محمد باقر علیه السلام که میفرمودند من بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل
ذلک العمل التماس ذلک الثواب اوتیه وان لم یکن الحدیث کما بلغه یعنی هر کس که رسید
باو ثوابی از جانب خدا تعالی بر عملی پس بجای آورد آن عمل را بطمع آن ثواب می یابد
آنرا و اگرچه نبوده باشد آن حدیث چنانچه باو رسیده است و حدیثی که روایت
کرده است آنرا محمد بن بابویه در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود علی بن بابویه
از علی بن موسی از احمد بن محمد از علی بن الحکم از هشام از صفوان از امام جعفر صادق ع
و آن اینست من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعمله کان له اجر ذلک و
ان کان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله یعنی هر کس رسیده باشد باو ترتب جزای
از ثواب بر چیزی از اعمال خیر پس بعمل آورده باشد آنرا بوده باشد مر او را اجر آن
عمل چنانچه باو رسیده و اگرچه رسول خدای صلی الله علیه و آله نگفته باشد آنرا باین
سبب است که فقهای ما رضوان الله علیهم در بحث از دلایل سنت بودن بعض اعمال مساهله
بسیار نموده اند و باحادیث ضعیفه بعض اعمال را سنت دانسته اند و حکم کرده اند بر ترتب
ثواب بران پس بر ایشان وارد نباید که با آنکه متفق علیه جمیع علماست که بحدیث ضعیف
حکم شرعی ثابت نمیشود ایشان استحباب را که حکمیست از احکام خمسه بحدیث ضعیف
اثبات کرده اند زیرا که حکم باستحباب آن اعمال باین احادیث ضعیف مبنیست بلکه باین
حدیث حسنست که با آنکه مشهور است معتضد ببعض احادیث دیگر نیز هست چنانچه مذکور
شد بلی بمذهب جمعی که اثبات حکم شرعی نزد ایشان صحیح نیست مگر باحادیث صحیح و
بحدیث حسن و موثق حکم شرعی ثابت نمیشود و اگرچه مشهور و معتضد باحادیث
دیگر باشد این بحث وارد است نهایتش این مذهب نادرست و جمعی که اختیار آن
کرده اند بغایت قلیل اند و سبب آنکه در حکم بوجوب بعض اعمال که احادیث ضعیفه دلالت

بران وارد هستند باین حدیث نشده اند واین معنی را مخصوص اعمال سنتی دانسته اند
ظاهرست زیراکه این حدیث دلالت ندارد مگر بر ترتب ثواب بر قیام بعض
اعمالی که حدیث ضعیف در باب استحباب آن وارد باشد واین معنی تقاضای
امر بقیام بان عمل نمیکند و هستند وجوب امر بقیام عمل است
ضعیف
ظاهر شد که وجه آنکه اصحاب ما رضوان الله علیهم در اعمال سنتی عمل باحادیث
تجویز کرده اند چه چیزست و در حقیقت دلیل ایشان در استحباب عمل مذکور این حدیث
حسنست نه آن حدیث ضعیف بتنهاییش چون بطریق مخالفین این حدیث نقل
نشده است بعض اعلام از علمای ایشان بعد از نقل این اشکال که قوم تجویز
کرده اند بلکه سنت دانسته اند عمل کردن بحدیث ضعیف را در اعمال سنتی چنانچه نووی
که از مشاهیر علمای ایشانست در کتاب اذکار تصریح بان کرده است با آنکه
همه اتفاق دارند بر آنکه احکام شرعی باحادیث ضعیف ثابت نمیشود برین وجه
از ان بیرون شد کرده است که تجویز مذکور که از قوم واقع شده این معنی دارد
که هرگاه حدیث ضعیفی یافت شود که دلالت بر استحباب عملی از اعمال داشته
باشد و آن عمل از ان قبیل باشد که احتمال حرمت یا کراهت دران نرود جایز است
بلکه سنت است عمل بمدلول این حدیث واقدام بان عمل بواسطهٔ رعایت جانب
احتیاط چه در اقدام بان امکان حصول نفع و ادراک ثواب هست و احتمال خطری در اقدام
بجا نیست زیراکه عمل مذکور بران تقدیر دایر خواهد بود میان اباحت و استحباب
پس احتیاط تقاضای جواز بلکه استحباب آن خواهد کرد اما اگر دایر باشد میان حرمت
و استحباب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که احتمال
حرمت دران رود حکم باستحباب آن وجهی ندارد و احتیاط مقتضی آن نیست
واگر دایر باشد میان مکروه و مستحب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد

که احتمال کراهت دران گنجد باید دید اگر مرتبه استحبابش بر مرتبه کراهت
رجحان داشته باشد مثل آنکه ثوابی که بر تقدیر استحباب بر فعلش مترتب
باشد زیاده باشد بر ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش مترتب است احتیاط
مقتضی عمل آوردن بآن خواهد بود و اگر مرتبه کراهت راجح باشد و ثوابی که بر تقدیر
کراهت بر ترکش مترتب است زیادتی داشته باشد بر ثوابی که بر تقدیر استحباب
بر فعلش مترتب است احتیاط تقاضای ترکش خواهد کرد و اقدام بآن سنت نخواهد
بود و اگر هر دو برابر یکدیگر باشند و مبلغ هر دو ثواب مساوی باشد یا مرتبه هر یک معلوم
نباشد جای توقف است و گمان آنست که دران وقت عمل اولی باشد زیرا که
مباحات بمحض نیت قربت عبادت میشود و ثواب بران مترتب چه
جای مباحی که احتمال استحباب بواسطه ورود حدیث ضعیف دران رود پس جواز
عمل بحدیث ضعیف در اعمال سنتی مشروط باشد بآنکه احتمال حرمت دران نرود
و استحباب عمل مشروط بآنکه احتمال حرمت نباشد و جانب احتمال کراهت رجحان
نداشته باشد بعد ازان گفته است درینمقام بحثی مانده و آن آنست که هرگاه احتمال
حرمت در فعل نرود جواز آن بواسطه حدیث ضعیف نخواهد بود چه بر تقدیری
که حدیث ضعیف نباشد نیز اقدام بآن جایز خواهد بود زیرا که مفروض انتفای احتمال
حرمتست کسی نگوید که حدیث ضعیف باعث انتفای احتمال حرمتست زیرا که انتفای
حرمت نفس اباحتست و اباحت حکمیست از احکام شرعی و دانسته شد که حکم شرعی بحدیث
ضعیف ثابت نمیشود پس حدیث ضعیف سبب انتفای حرمت نتواند شد و بنابر
غرض نووی از ذکر جواز توطیه استحباب باشد و حاصل جواب او آن باشد که در ماده
مذکور جواز عمل از خارج معلوم است بواسطه آنکه مفروض انتفای حرمتست و استحباب
آن بقاعده اصول ثابت میشود که مبتنی بر استحباب احتیاط در اعمال دین است پس

هیچکدام از جواز و استحباب مذکور بحدیث ضعیف ثابت نشده باشد بخلاف
متفق علیه ایشان لازم آید بلکه حدیث ضعیف باعث تحقق اده احتیاط است
و سبب آنکه عمل باحتیاط که استحبابش بدلیل دیگر ثابت شده باید کرد مانند دخول
وقت از برای وجوب نماز تا اینجا بود خلاصه کلام بعضی اعلام و درین نظر است
زیرا که خوف در افتادن بحرام در ماده عملی که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب
آن دارد حاصل است هر وقت بعمل آورد مکلف آنرا بامید آنکه ثواب آن با و عاید
شود چه حصول ثواب میسر نیست مادام که قصد قربت دران نکنند و فعل
آنرا بر ترک مباح نه نهند زیرا که مدار صحت اعمال بر نیت است کما انما الاعمال بالنیات
پس فعل او بر هر تقدیر دایر خواهد بود میان آنکه چنانچه مفاد حدیث ضعیف است
سنت باشد و ثواب بران مترتب شود و میان آنکه بدعت و تشریع در امور دین
باشد و ارتکاب آن مستوجب عقاب و هیچ شک نیست که ترک سنت اولی است
از در افتادن ببدعت و تشریع پس فعل مذکور در هیچ وقت نتواند بود که دایر باشد
میان مباح و سنت و نه میان مکروه و سنت بلکه همیشه دایر است میان حرام و سنت
و تارک آن بیقین معاقب نیست و فاعل آن را استخلاص از عقاب متیقن نه بلکه اگر
نگفتیم عمل مذکور دایر است میان حرام و سنت از روی مماشات و همراهی با خصم
والا میتوان دعوی کرد که احتمال غیر حرمت دران نمیگنجد و بر تقدیری که دست باین
حدیث حسن نرسیم و نگوییم که استحباب آن باین حدیث ثابت البته فعل مذکور
حرام عملی میآید چه صادق است بر آنکه اقدام بفعلیست بقصد قربت که دلیلی که
مثبت احکام شرعی تواند بود دلالت بر استحباب آن نکرده است و اقدام بفعل کذایی
باتفاق بدعت و تشریعست والله اعلم و بعض فضلا برینوجه بر وی شیخ از اشکال مذکور
کرده اند که مراد قوم از آنکه گفته اند در اعمال سنتی عمل بحدیث ضعیف میتوان کرد و

اعمال واجبی و افعال حرام میتوان کرد انست که هرگاه در باب استحباب عملی
حدیث صحیحی وارد باشد و استحباب ان بان حدیث ثابت شود و حدیث ضعیفی نیز
باشد که دلالت بران کند که ثواب آن فعل مستحب فلان چیزست جایزست عمل کردن
بان حدیث ضعیف و حکم کردن بانکه ثواب مذکور بران مترتبست و هیچ شک نیست
که حکم مذکور از احکام خمسه شرعیه نیست که بحدیث ضعیف ثابت نشده باشد و بعضی دیگر
وجه که حکم ایشان بانکه هیچ یکی از احکام خمسه بحدیث ضعیف ثابت نمیشود این معنی دارد
که حدیث ضعیف در اثبات حکم مذکور مستقل نیست و بانفراده نمیتواند اثبات آن
نمود ندانکه موید و موکد حدیث دیگر نیز نمیتواند بود و تجویز ایشان عمل بحدیث ضعیف را
در اعمال سنتی این معنی که هرگاه دو حدیث در باب استحباب عملی وارد شود یکی صحیح و یکی
ضعیف مکلف را جایزست که در حال اقدام بان عمل ملاحظه دلالت حدیث ضعیف نیز
بران نموده موید و موکد حدیث صحیح داند و خللی که درین هر دو وجهت مخفی نیست اما
در وجه اول بواسطه انکه تقریر مخالفت دارد با منطوق عبارت قوم زیرا که کلام ایشان
صریحست در جواز اتیان بعمل گاهی که حدیث ضعیفی دلالت بر استحباب ان کند و اصلا
قابل این تاویل دوراز کار نیست و اما وجه ثانی بواسطه انکه با وجود ناخوشی و دوری ان
تقاضای ان میکند که تخصیص حکم مذکور را باعمال سنتی وجهی نباشد چه عمل بحدیث ضعیف
باین معنی که موید و موکد حدیث صحیح سازند مطلقا جایزست خواه در اعمال سنتی
باشد و خواه در اعمال واجب و اعمال حرام والله بحقایق الامور

حدیث سی و دوم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از
پدر او علی بن بابویه که فقیه و عظیم الشان و مصنف کتب و ثقه بوده است و نقل
کرده اند که بعد از انکه در بغداد بملاقات ابو القاسم حسین بن روح رسید و از و استکشاف

بعض مسایل نمود و برگشت باو نامه نوشته التماس نمود که رقعه که با آن نامه همراه
بود بصاحب الامر عم رساند و دران رقعه از آنحضرت التماس دعای فرزند
کرده بود و حسین بن روح حاجت او را برآورده آن رقعه را در عالم باطن بحضرت
رسانید پس دیدند که در حاشیهٔ آن رقعه نوشته شده است باو که قد دعونا الله
لک ان یرزقک ولدین ذکرین خیرین و بعد از آن ابوجعفر و ابوعبدالله از و در وجود
آمدند و ابوجعفر رحمه الله با قران خود فخر میکرده است باکه من بدعای صاحب الامر
علیه السلام در وجود آمده ام ونعم الافتخار و در سال سیصد و بیست و نه از هجرت
دعوت حق را لبیک اجابت گفته بجوار رحمت ایزدی پیوست از سعید بن عبدالله بن
ابی الخلف قمی که از ممدوحین علمای رجال است و بعض گفته اند که بسعادت
ملاقات امام حسن عسکری عم رسیده و در سنه احدی و ثلثمائه از دنیا رحلت کرد
از احمد بن محمد از حسین بن سعید بن حماد بن مهران که ثقه و عظیم الشان
و صاحب تصانیف بوده و اصل او از کوفه است از انجا باهواز آمده و از اهواز
بقم منتقل شد و در قم مدفون است از ابن ابی عمیر که احوالش سبق ذکر یافت
از معاویه بن وهب البجلی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام است و علمای رجال حکم بتوثیقش کرده اند از عمر بن نهیک النخعی
الکوفی از سلام المکی که هر دو از راویان امام جعفر صادق علیه السلام اند از امام
محمد باقر علیه السلام که گفت اَتَی رجلٌ النبیَّ صلی الله علیه وآله یقال له شیبة الهذلی
فقال یا رسول الله انی شیخ قد کبرت سنی و ضعفت قوتی عن عمل کنت عودته
نفسی من صلوة و صیام و حج و جهاد فعلمنی یا رسول الله کلاماً ینفعنی الله به و خفف
علیّ یا رسول الله فقال اعدها فاعادها ثلث مرات فقال رسول الله صلی الله
علیه وآله ما حولک شجرة و لا مدرة الا و قد بکت من رحمتک فاذا صلیت الصبح فقل

عشر مرات سبحان الله العظیم و بحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم فان الله
عز و جل یعافیک بذلک من العمی و الجنون و الجذام و الفقر و الهرم فقال یا
رسول الله هذا للدنیا فما للآخرة قال تقول فی دبر کل صلوة اللهم اهدنی من
عندک و افض علیّ من فضلک و انشر علیّ من رحمتک و انزل علیّ من برکاتک
قال فقبض علیهن بیده ثم مضی فقال رجل لابن عباس ما اشد ما قبض علیها
خالک فقال النبی صلی الله علیه و آله اما انه ان وافی بها یوم القیمة لم یدعها متعمدا فتحت
له ثمانیه ابواب الجنة یدخل من ایها شاء **شرح** کلام بلاغت روش در
ضمن دو نبش **نبش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه آمد شخصی نزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را شیبه هذلی میگفتند و گفت ای رسول خدای من
پیر شده ام و سن من بالا رفته است و مرا توانایی آن نمانده که بعملی که نفس خود را
بآن عادت فرموده بودم از نماز و روزه و حج بیت الله الحرام و جهاد با کفار
بسهولت قیام توانم نمود تعلیم ده مرا ای رسول خدای کلامی که منتفع سازد مرا
خدای تعالی بآن و سبک ساز عمل را بر من ای رسول خدای حضرت صلوات الله
علیه و آله فرمودند اعاده کن این کلمات را او سه مرتبه اعاده کرد پس حضرت
رسول الله صلوات الله علیه و آله فرمودند نیست در گرد و پیش تو درختی و نه کلوخی
مگر آنکه گریه افتاده است از عجز و رقت قلبی که بکار بردی پس چون نماز صبح را
گزاردی ده مرتبه بگوی سبحان الله العظیم و بحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
بدرستی که خدای عز و جل نگاه میدارد ترا بسبب گفتن آن از کوری و دیوانگی و
جذام و ناداری و مشقت پیری پس گفت ای رسول خدای این از برای دنیای
منست از برای آخرت چه باید کرد فرمودند بگوی در عقب هر نماز که گزاردی اللهم
اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من

برکاکف امام علیه السلام گفت فراهم آور یعنی شپه هذلی این کلمات را
بدستها خود یعنی بواسطه شمردن آن انگشتان خود را بهم نهاد و برفت
پس گفت شخصی که انجا حاضر بود با بن عباس که چه از روی شدت فراهم آورد
این کلمات را بدست خود خال تو پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده‌اند
هرآینه هر رستی که اگر وفا کند بانچه با و گفتم یعنی بعد از هر نماز گفتن این کلمات
قیام نماید و آنرا وانسته و انگذار او کشوده شود از برای او هشت در بهشت
که از هر کدام خواهد داخل بهشت شود هنش دوم یقال له شیبة الهذلی
شیبه بحروف نقطه دارست و هذلی بضم ها و فتح ذال نقطه دار منسوب است
بهذیل بضم ها که نام طایفه ایست از عرب و قیاس تقاضای آن میکند که
منسوب بهذیل هذیلی بیاید باثبات یا بعد از ذال نه هذلی چه حذف یای کو
نمیکنند مگر از فعیله تا که مضاعف نباشد مانند جهنی که بجهینه منسوبست و اینجا
که با وجود عدم تحقق شرط مذکور حذف شده است شاذست یعنی مخالف قیاسست
نهایتش چون موافق استعمال است و وقوع آن در قران و حدیث منافی بلاغت
نیست بخلاف شاذی که مخالف قیاس و استعمال هردو باشد که آن در قران و
حدیث واقع نمیشود فقال اعدها تانیث ضمیر بواسطه آنست که راجعست بکلمات
که هذلی گفت یعنی انچه گفتی مرتبه دیگر بگوی یا لحکایت ضعف و ناتوانی او یعنی حکایت
مذکور را باز از سر گیر یا بمسئلت او یعنی سوالی که کردی اعاده نمای فاعادها ثلث
مرات و درین فقره صنعت تغلیب بکار رفته زیرا که در گفتن اول معنی حقیقی اعاده
که ایقاع ثانویست متحقق نیست و اگر بر اعاده حقیقی حمل شود می باید چهار مرتبه گفته
شده باشد والله اعلم شجرة ولا مدرة مدره بفتحه مانند شجره پارچه گل خشک شده را
میگویند سبحان الله العظیم و بحمده بیان معنی آن در شرح حدیث هفتم سبق ذکر یافت

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حول بمعنی قدرت است یعنی نیست قدرت
و توانایی کسی را اگر با مر خدای بلند مرتبه بزرگ والفقر والهرم مراد بفقر خضیری و
احتیاج بخلق است که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایت از انست و هرم بفتح
ها و را نهایت مرتبه پیریست و مراد اینجا ضعف و سستی است که لازم رسیدن
بان مرتبه است از قبیل تسمیه لازم باسم ملزوم فی دبر کل صلوة و بضم دال و
سکون با هر دو آمده بمعنی عقب شی اللهم انی من عندک معنی هدایت خدا تعالی
و بیان انکه هدایت او بر پنج نوع است در ضمن حدیث بیست و ششم سبق ذکر یافت
و مراد اینجا ما عدای نوع اول و نوع سیوم است وافض علی من فضلک فیض در
لغت بمعنی کثرت و سیلان اب است قال فی القاموس فاض الماء یفیض فیضا
و فیوضة ای کثر حتی سال یعنی بسیار کن و سیلان درار بر من فضل و کرم خود را
و کلام از قبیل استعاره بالکنایه است با تخییل چه تشبیه شده است فضل الهی
در زیاده شدن و سیلان کردن آب باب واکتفا شده است بذکر مشبه و ذکر
افاضه که از ملایمات مشبه به است تخییل آنست وانزل علی من برکاتک یعنی
نازل ساز و فرو فرست بر من از برکتها و نعمتهای خود تشبیه شده است درین
فقره رسانیدن خدا تعالی برکتهای خود را بانزال که عبارت از ایصال چیز است
از بالا بشیب بر سبیل استعاره چه تشبیه شده است بلندی و شیبی بحسب رتبه
ببلندی و شیبی مکانی و استعاره شده لفظی که از برای آن موضوع هست که در
معنی استعمال یابد در آن معنی فقبض علیهن بیده ظاهر آنست که ضمیر علیهن راجع
بکلمات چهارگانه آخر باشد و ظاهر مراد بقبض بران بدست شمردن آنها باشد
بانگشتان و بهم نهادن انگشتان بواسطه شمردن آن ها شد ما قبض علیها لک
مراد نخال اینجا مصاحبت عرب کاهی که او را زیادتی نسبت و اختصاص باشد

میکویند انا خال بذا الفرس و میتواند بود که مراد بخال معنی خویش ها شده و در واقع
عبدالله بن عباس قرابت نسبیه بلی بوده باشد از جانب مادر و الله اعلم

حدیث سی و سیوم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرکوار محمد بن یعقوب کلینی
از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب که در صدر حدیث
سیزدهم احوال ایشان کذشت از سدیر الصیرفی که از ممدوحین روات
امام جعفر صادق است علیه السلام بود و انحضرت اشک بر روی مبارک میریخت
و میکفت یا شحام ما رایت ما صنع ربی الی ثم بکی و دعا ثم قال یا شحام انی طلبت
الی الهی فی سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن و کانا فی السجن فوهبهما لی و خلی سبیلهما
یعنی ای شحام ندیدی که چه کرد با من پروردکار من بعد از ان کریه کردند و دعا
فرمودند و کفتند ای شحام بدرستی که من از پروردکار خود طلب کردم سدیر را
و عبد السلام بن عبد الرحمن را که ایشان را بمن بخشد و ایشان در زندان بودند
پس خدای تعالی دعای مرا در معرض قبول و اجابت در آورده ایشان را بمن بخشید
و از زندان رهایی یافتند و کافیست همین حدیث در مدح او از امام جعفر
صادق علیه السلام در ضمن حدیث بزرکی که اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه
مثال یقدمه امامه کلما رای المؤمن هولا من اهوال یوم القیمة قال له المثال لا تفزع
ولا تحزن و ابشر بالسرور و الکرامة من الله عز و جل حتی یقف بین یدی الله
عز و جل فیحاسبه حسابا یسیرا و یامر به الی الجنة و المثال امامه فیقول له المؤمن یرحمک الله
نعم الخارج خرجت معی من قبری و ما زلت تبشرنی بالسرور و الکرامة من الله عز و جل
حتی رایت ذلک فمن انت فیقول انا السرور الذی کنت تدخله علی اخیک المؤمن
فی الدنیا خلقنی الله عز و جل منه شرح کلام بلاغت نظام در ضمن دو بخش بخش اول

نقلست از ابو شحام که گفت روزی در دور
خانه کعبه طواف مینمودم و دست من بدست
امام جعفر صادق علیه السلام م ع ع

۲۲۲

خلاصهٔ کلام امام علیه السلام آنکه هرگاه برانگیزاند خدای تعالی مومنی را از قبر او و بعرصه‌گاه
محشر در آورد بیرون می‌آید با او صورتی که پیش پیش او میرفته باشد و دل
میداده باشد و از خوف و هراس آن روز میرهانیده باشد و هرگاه میدید آن مومن
هولی را از اهوال قیامت با او میگفته باشد فزع مکن و اندوهگین مباش و بشارت
باد ترا بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای عز و جل تا وقتی که بایستند در برابر
خدای عز و جل پس حساب او را آسانی بگذرانند و بسوی بهشتش فرمان دهند و همچنانکه
آن مثال پیش پیش او میرفته باشد پس بگوید آن مومن با او که رحمت خدای تعالی
بر تو باد خوش همراهی بودی که از قبر با من بیرون آمدی و همیشه مرا بشارت
میدادی بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای عز و جل تا آنکه دیدم
آنرا و آنچه میگفتی رسیدم بگو که تو کیستی که مصدر این نیکی شدی پس بگوید با او آن
صورت که من سرور و خوشی ام که تو در دار دنیا بخاطر برادر مومن خود در آورده
خلق کرده است مرا خدای که عزیز است و بزرگ از آن سرور و خوشحالی بیش

دوم خرج معه مثال یقدمه امامه مثال یعنی صورتست و یقدم بضم یا و سکون قاف
ماخوذست از اقدام در حرب که عبارت از شجاعت و عدم ترس است یعنی
میرهانیده باشد از ترس و قوی دل و شجاع میساخته باشد آن صورت او را و ممکن است
بود که بفتح یا بوده باشد بر وزن ینصر و ماضی او قدم بفتح دال باشد همچون نصر بمعنی
پیش قدم یعنی مقدم شود او را چنانچه برین وجه است قوله تعالی یقدم قومه
یوم القیمة و برین تقدیر لفظ امام تاکید خواهد بود نه تاسیس نعم الخارج خرجت معی
من قبری نعم از افعال مدح است و مخصوص بمدح میخواهد که فاعل آن باشد و مخصوص
بمدح اینجا محذوفست بسبب دلالت ما بعد آن بران و کلام درین تقدیر است که
نعم الخارج انت و جمله خرجت معی که بعد از آن واقع شده مفسر آنست یا حال

آن و می‌تواند بود که حال بوده باشد از آن تقدیر قدیمی چه خوب بیرون آمدید
تو در حالتی که بیرون آمده با من از قبر من انا السرور الذی کنت تدخله در این
کلام اشارتست بآنکه اعمال در آن نشأه مجسم میشود و در بعض احادیث وارد است
که اعتقادات نیز در آن نشأه بصورت جسم در می‌آیند پس اعمال صالحه و اعتقادات
صحیحه بصورتهای نورانی نیکو در می‌آیند که دیدن ایشان نیز مؤمن را باعث
مسرت و لذت دیگر باشد و اعمال سیئه و اعتقادات باطل بصورتهای ظلمانی
کریه در می‌آیند که دیدن ایشان نیز باعث حزن و اندوه تمام بوده باشد
صاحبان آنرا چنانچه بعض مفسرین گفته‌اند نزد تفسیر آیه کریمه یَوْمَ تَجِدُ
كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ
أَمَدًا بَعِيدًا یعنی یاد کنید و بترسید از روزی که بیابد هر کسی آنچه کرده باشد
از نیکوئی حاضر کرده شده نزدیک خود و آنچه کرده باشد از بدی دوست دارد
که میان او و میان آن عمل مسافتی دور باشد تا نبیند آنرا که دیدن آن باعث
زیادتی حزن او نباشد و نیز مرشد باین معنیست قوله تعالی يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ
النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ یعنی آن روز که عبارتست از روز قیامت باشد باز
گردند مردمان از موقف حساب پراکنده و گروه گروه بعضی بجانب راست و بعضی
بجانب چپ تا نموده شوند اعمال خود را پس هر که بعمل آرد هم سنگ ذره نیکی ببیند
آنرا و هر که بعمل آورد هم سنگ ذره بدی ببیند آنرا و وجه ارشاد این آیت بنسبت
آیت اول بمقام ظاهرست و کسی که تفسیر کرده است یره را در این آیه بدیدن
جزای عمل یا دیدن آنرا در صحایف اعمال و ضمیر را بعمل راجع ندانسته حمل کرده است
کلام را بر معنی غیر ظاهر و بسیار دور رفته است و در شرح حدیث نهم در این باب بعض سخنان سبق ذکر

یافت و در بعض احادیث آینده نیز پارهٔ مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و هو العزیز

حدیث سی و چهارم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه از حمزة
بن محمد العلوی از عبد العزیز بن محمد الابهری از محمد بن زکریا الجوهری از شعیب
بن واقد از حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام که از اصحاب صادق
علیه السلام است از امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت از
امیر المؤمنین علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سمع فاحشة فافشاها
فهو کالذی اتاها و من تطول علی اخیه فی غیبة سمعها فیه فی مجلس رد الله عنه الف
باب من السوء فی الدنیا و الآخرة و من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه اعطاه الله
اجر شهید و من سعی لمریض فی حاجة قضاها او لم یقضها خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه
و من فرج عن مؤمن کربة فرج الله عنه اثنین و سبعین کربة من کرب الآخرة و
اثنین و سبعین کربة من کرب الدنیا و من صلی علی میت صلی علیه سبعون الف
ملک و غفر الله له ما تقدم من ذنبه فان اقام حتی یدفن و یحثی علیه التراب کان
له بکل قدم نقلها قیراط من الاجر و القیراط مثل جبل احد و قال صلی الله علیه و آله من
مطل علی ذی حق حقه و هو یقدر علی اداء حقه فعلیه کل یوم خطیئة عشار

شرح

کلام آن خلاصهٔ آفرینش در ضمن دو بینش بینش اول خلاصهٔ قول امیر المؤمنین ع
آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر کس عالم شود بر گناه کسی و بشنود
که از و فاحشه صادر شده و در مقام افشای آن در آمده بر مردم ظاهر سازد مثل
آنست که خود باقدام نموده است و کسی که نیکی کند و منت نهد بر برادر مؤمن خود بسبب
باز گردانیدن غیبت او کاهی که غیبت او را در مجلس بشنود بر گرداند از و خدای تعالی
هزار باب از بدی را در دنیا و آخرت و هر کس در مقام کظم غیظ شود و خشم خود را

فرو نشانند در حالتی که قدرت بر آن داشته باشد که مقتضای آن را بعمل آورد
بیابد از جانب خدای تعالی ثواب شهیدی و هر کس سعی کند در بر آوردن حاجت
بیماری خواه حاجت مذکور بر آورده شود و خواه نه بیرون آید از گناهان خود
مانند روزی که از مادر متولد شده و هر کس اندوهی را از خاطر برادر مومن خود رفع
کند خدای تعالی هفتاد و دو اندوه از اندوههای دنیای او را مرتفع سازد و کسی که نماز
گزارد بر میتی نماز گزارند بر او هفتاد هزار فرشته و بیامرزد خدای تعالی آنچه از
گناهان او گذشته است پس اگر مقام کند بر سر قبر او تا او را دفن کنند
و پر خاک سازند قبر او را هر آینه باشد مر او را بهر قدمی که برداشته است قیراطی
از ثواب که آن قیراط هم سنگ کوه احد باشد و فرموده است رسول خدا
صلی الله علیه و آله که هر کس تکاهل کند و تعویق اندازد حقی را که در ذمه او باشد
در حالتی که قدرت بر ادای آن داشته باشد بر او می نویسند بازای هر روزی که
بران بگذرد گناه کسی که آن روز را صرف گرفتن تمغا کرده باشد بیست و دوم
من سمع فاحشة مراد بفاحشه هر چیزیست که خدای تعالی از اقدام آن نهی کرده باشد
و گاه باشد که اختصاص یافته باشد بگناهی که قبح آن در نظر عقل و شرع
زیاده باشد و مراد بشنیدن آن اعم از آنست که از ناقل بشنود یا از فاعل مثل
اگر از کسی بشنود که دروغ میگوید یا دشنام میدهد یا غیبت میکند در غیر مواضعی که
مستثنی شده و چنانچه در شرح حدیث سی ام سبق ذکر یافت مترجم گوید
و ظاهر آنست که مراد بشنیدن مطلق اطلاع بر آن باشد خواه بعنوان شنیدن باشد
و خواه بعنوان دیدن یا از نوشته بر آن مطلع شدن چنانچه در حدیث سی و نهم در من
سمع شیئا من الثواب بر همین معنی محمول شده بود و من تطول علی اخیه فی غیبة یعنی
فی رد غیبة بحذف مضاف و فی از برای سببیت است و شاید از اینجا استنباط توان

کرد که شنیدن غیبت کسی که بقصد آنکه بازگرداند آنرا جایز باشد و در کلام هیچ
یک از علما دیده نشده است که تجویز آن کرده باشند و تجویز مذکور خالی از قوتی
نیست و من کظم غیظا کظم غیظ یعنی بازگردانیدن و فرو خوردن خشم است اعطاه الله
اجر شهید ظاهر این کلام منافات دارد با آنچه مشهور شده است نقل آن از پیغمبر ص
که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که تعب و مشقت در اقدام آن
بیشتر باشد زیرا که مشقت شهادت ظاهر است که بیشتر است از مشقت فرونشانیدن
خشم و با آنکه در جواب آن گفته شود که شهید و فاعل هر حسنه اجر او ده مثل اجر
آن عمل است که مَن جَاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ اَمثَالِهَا پس میتواند بود
که اجر کظم غیظ بعد از آنکه ده مرتبه تضعیف یافته باشد مثل اجر شهیدی باشد که
تضعیف نیافته باشد و باید دانست که در کظم غیظ و فرونشانیدن خشم
ثواب بسیار حاصل است و همیشه شعار صلحا و اولیا بوده است و روایت
کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام زین العابدین علیه السلام
که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و اله من احب السبیل الی الله عز و جل جرعتان جرعة
غیظ تردها بحلم و جرعة مصیبة تردها بصبر یعنی فرموده است رسول خدای صلوات الله
علیه و آله که دوست ترین راهی بسوی خدای تعالی در کشیدن دو جرعه است
جرعه خشمی که برگردانی آنرا بحلم و جرعه مصیبتی که بازگردانی آنرا بصبر و روایت
کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که من کظم غیظا و هو یقدر علی امضائه
حشی الله قلبه امنا و ایمانا یعنی کسی که فرونشاند خشم خود را در حالتی که قدرت داشته
باشد بر عمل کردن بمقتضای آن پر میگرداند خدای تعالی دل او را از ایمنی و گرویدن
بحق و بطریق اهل سنت و شیعه روایت شده است از امام زین العابدین ع که
روزی وضو میساختند و کنیزی ایستاده بود و آب بر دست مبارک ایشان

میریخت که ناگاه ابریق از دست او افتاد و بر روی حضرت آمده روی مبارک
ایشان را مجروح ساخت پس امام علیه السلام سر مبارک خود را بالا کردند و بجانب آن
کنیز از روی خشم نگریستند در ساعت آن کنیز خواند که وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ حضرت
فرمودند فرو نشانیدم خشم خود را بعد از آن خواند که وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ
فرمودند عفو کردم و از گناه تو درگذشتم پس تتمه آیت را خواند که وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ حضرت فرمودند انت حرة لوجه الله یعنی تو آزادی از مال من
در راه خدا تعالی و نقلست از ابی ذر غفاری رحمه الله که شخصی در مقام درشتی با او شد
و دشنام بسیار با او داد و او شیوه حلم و بردباری پیش گرفته با او گفت ای برادر زاده
من بدرستی که مرا در پیش عقبه صعبیست اگر از آن نجات یابم آنچه تو بمن گفتی نقصان
من نخواهد کرد و اگر نجات نیابم و بعذاب آن گرفتار شوم پس من بدتر باشم از آنچه
تو گفتی خرج من ذنوبه ذنوب بضم ذال نقطه دار جمع ذنب است بفتح ذال و سکون
نون بمعنی گناه و فعل آن اذنب می آید قال فی الصحاح الذنب الجرم وقد اذنب
الرجل و بیرون آمدن از گناه از قبیل استعاره است چنانچه در شرح حدیث
دهم از پیش رفت و من مطل علی ذی حق حقه مطل تعویق و تعلل در ادای حق است و
تاخیر آن از وقتی بوقتی و حق اینجا شامل است حق مالی را و حق غیر مالی را از حقوق الناس
و حقوق الله چنانچه داخل است در آن تاخیر در اخراج زکات و ادای حج بعد از وجوب
و تاخیر نماز از وقت خود و آنچه مانند آن باشد خطیه عشار عشار بفتح عین بی نقطه و شین مشدده نقطه دار
بمعنی باجگیر است ماخوذ است از تعشیر که بمعنی گرفتن عشر است از مال مردم بحکم ظالم

حدیث سی و پنجم

روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از جمعی از اصحاب ما که از آنجمله علی بن ابراهیم است که چنانچه سبق ذکر یافت

از ثقات معتمد است از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن مهران بن محمد بن ابی
نصر السکونی الکوفی که از اصحاب امام رضا علیه السلام است و اکثر علمای رجال
ثقه و معتمدش میدانند از ابی سعید القماط که از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است
و در کتب رجال تصریح بثقه بودن او شده و اسم او خالد بن سعید الکوفی است
از ابان بن تغلب که بسعادت خدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و
امام جعفر صادق علیهم السلام استسعاد یافته است و از همه ایشان روایت
کرده است و در هر فن خصوصا فنون عربیت و قرات و فقه مهارت تمام
داشته چنانچه قرارت علیحده میان قرا بنام او اشتهار یافته و چند جلد کتاب
تصنیف دارد و علمای رجال ثقه جلیل القدرش میدانند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت
شده است که با او گفت اجلس فی مسجد المدینه و افت الناس فانی احب ان
یری فی شیعتی مثلک یعنی بنشین در مسجد مدینه و فتوی ده مردم را که من دوست میدارم
که دیده شود در میان شیعه من مثل تو مردم و چون خبر فوت او بامام جعفر صادق
علیه السلام رسید گفت اما و الله لقد اوجع قلبی موت ابان یعنی بخدای قسم که دل مرا بدرد
آورد مردن ابان روح الله روحه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله قال یا رب ما حال المومن عندک قال یا محمد من
اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة و انا اسرع شیء الی نصرة اولیائی و ما ترددت
فی شیء انا فاعله کترددی فی وفات المومن یکره الموت و اکره مساءته و ان من
عبادی من لا یصلحه الا الغنی لو صرفته الی غیر ذلک لهلک و ان من عبادی من لا
یصلحه الا الفقر و لو صرفته الی غیر ذلک لهلک و ما یتقرب الی عبدی بشیء احب الی مما
افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و
بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سألنی

اعطیته شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام غار مشتمل بر
دو نمایش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه شبی که پیغمبر صلوات الله
علیه واله بجانب آسمان عروج فرمود چون بموقف مکالمه پروردگار جل برهانه
رسید گفت ای پروردگار من چیست حال مومن نزد تو و قدر و منزلت او پیش تو
با چه مرتبه است از جانب حضرت عزت خطاب در رسید که ای محمد کسی که
خواری رساند بدوستی از من بدرستی که مثل آنست که بیرون آمده باشد بر من بقصد
جنگ و شتاب من در یاری دادن دوستان خود از همه کس بیشتر است و
تردد نکرده ام هرگز در چیزی که من فاعل آن باشم مثل ترددی که در وقت
وفات مومن مرا دست میدهد زیرا که او را ناخوش می آید مردن و مرا ناخوش
می آید ناخوش آمدن او و بدرستی که از بندگان من بنده ایست که صلاح حال او در
توانگریست اگر بگردانم او را از آن حال و درویش سازم هرآینه هلاک میشود و بدرستی
که از بندگان من بنده ایست که صلاح حال او نیست مگر در درویشی اگر بگردانم او را
از آن و توانگر سازم او را هرآینه حال او بهلاکت میرسد و نزدیک نمیشود بمن
بنده من بسبب چیزی که دوست تر دارم آنرا از چیزهایی که واجب گردانیده ام
بر او اقدام بآن را یعنی اقدام بواجبات را از همه چیز دوست تر میدارم و از
همه چیز بیشتر باعث نزدیکی بمن میشود و بدرستی که او هر آینه نزدیکی میجوید بمن باعمال
سنتی نیز تا من دوست دارم او را پس چون دوست داشتم او را هرآینه
گوش او خواهم بود که بآن میشنود و چشم او خواهم بود که بآن می بیند و زبان او خواهم
بود که بآن سخن میکند و دست او خواهم بود که بآن میگیرد چیزها را اگر دعا کند بمن اجابت
میکنم دعای او را و اگر چیزی طلبد از من باو میدهم نمایش دوم لما اسری بالنبی
صلی الله علیه واله اسری بصیغه مجهول مشتق از سُری بضم سین بروزن هُدی

بمعنی سیر در شب قال فی الصحاح سریت سری ومسرا واسریت بمعنی اذا
سرت لیلا ویقال اسراه واسری به مثل اخذه واخذ به وتخصیص آن بشب
که در آیه کریمه سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ
الْأَقْصَى ۝ واقع شده است بواسطه آنست که تنکیر آوردن لیلا دلالت
کند بر کمی مدت آن شب روی با آنکه مسافتی که میان مسجد الحرام ومسجد الاقصی بود
چهل شبه راه بوده ما حال المومن عندک مراد بحال مومن اینجا چنانچه در پیش اول تر
فهم آن شد قدر ومنزلت اوست من اهان لی ولیا مراد بولی اینجا دوستست ومراد
بمبارزت او بمحاربه ظاهر ساختن محاربه ومقصدی حکم هوشدن است ما ترددت
فی شی انا فاعله ذکر تردد اینجا بر سبیل استعاره است چنانچه بعد ازین مذکور خواهد
شد وجمله اسمیه انا فاعله صفت شی است واسم فاعل دران یعنی لفظ فاعل در انا فاعله
میتواند بود که بمعنی حال باشد یعنی در شئ که الحال من بفعل آورنده ام ومیتواند بود
که بمعنی استقبال باشد یعنی در چیزی که من بعد ازین فاعل آن خواهم بود یکره الموت
واکره مساته جمله ایست مستانفه که بواسطه بیان امر مبهمی ذکر آن شده که آن سبب
ترددست ومیتواند بود که جمله حالیه باشد که بیان حال مومن میکرده باشد یعنی مثل
تردد من در وفات بنده مومن در حالتی که آن مومن مکروه میدارد مرگ را و من
مکروه میدارم مکروه داشتن او را نهایتش حمل بر استیناف اولیست ومناسبت
آن مقام چنانچه مخفی نیست مشترست ومساته بر وزن سلامت مصدر میمیست
از ساءه یسوءه بمعنی فعل با کره وان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی قاعده نحوی تقاضای
آن میکند که من موصول درین فقره اسم ان باشد وجار ومجرور خبر ان مقدم
بر اسم نهایتش بران تقدیر معنی کلام اینچنین میشود که بدرستی که کسی که صلاح حال او
نیست مگر در توانگری از بندگان منست وظاهرست که غرض اخبار از بنده بودن

اونیست بلکه بنده بودن او معلوم است و مقصود اخبار حال اوست باآنکه صلاح حال
او در نهایت است پس اولی آنست که جار و مجرور را اسم ان بگیریم و اسم موصول را
خبر تا معنی اینچنین شود که بدرستی که از جمله بندگان من بنده ایست که نیست
صلاح او مگر در توانگری و غرض خبر دادن از حالی باشد که صلاح او در آنست
نه خبر دادن از حال کسی که صلاح او در توانگریست باآنکه از بندگان منست و
اینمعنی که موصول خبر باشد و ظرف اسم اگرچه مخالفت دارد با آنچه متعارف
ارباب نحوست اما مثل آن در معرض تجویز بعض مفسرین در آمده چه میر سید شریف
در حاشیهٔ کشاف جایی که تفسیر آیهٔ کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ
وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ میکند چون بنابر آنچه متعارف علمای نحوست که در مثل
این ترکیب می باید ظرف خبر باشد و موصول اسم می باید غرض اخبار حال گوینده
کلام مذکور باشد باآنکه از جمله ناس گفته است اگر گویند که فایده نیست در
خبر دادن از حال گوینده کلام مذکور باآنکه از جمله ناسست پس این کلام چون صحیح
تواند بود جوابش آنست که فایده اخبار مذکور تنبیه بر آنست که صفات مذکوره
منافی انسانیت است چنانچه کسی که متصف بآن باشد سزاوار آنست که از
انسانیت او خبر دهند و تعجب نمایند که با وجود انسانیت متصف بآنست بعد ازان
جواب مذکور را رد کرده است باآنکه مثل این ترکیب در بعض جاها واقعست که
گنجایش این توجیه نیست و مقصد نشده است و در آن مگر خبر دادن از آنکه ازین
جنس طایفه هستند که باین صفت و این صفت اتصاف دارند مثل قوله تعالی
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ
وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ که در باب جمعی نازل است از صحابه کرام که نذر کرده بودند که چون
در جنگگاه ملازم رکاب حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله باشند ثبات

قدم ورزیده و کمر مقاتله بربستند و تا بمرتبهٔ شهادت فایز نشوند از پای ننشستند
و معنی آن والله اعلم آنست که از مومنان مردانی هستند که راست گردانیدند آنچه را
که عهد بستند با خدای بران که ثبات بر قتال است و کوشش نمودن در تحصیل
به صفای نیز در قتال پس از ایشان کسی هست که وفا کرد بنذر خود و کارزار کرد تا شهید
شد مثل حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم و از ایشان کسی هست که انتظار آن میبرد
مثل عثمان و طلحه و بعض دیگر از ایشان چه ظاهر است که صفات مذکوره درین آیه منافات
با ایمان ندارد تا بران معنی حمل توان کرد پس اولی آنست که مضمون جار و مجرور را مبتدا
سازیم و بگوییم معنی کلام آنست که بعضی از ناس یا بعضی از مومنین متصف باین
صفات شدند و مناط فایدهٔ ذکر صفات مذکوره باشد از برای ایشان و استبعادی نیست
در انکه ظرف بعد از تاویل بمعنی آن مبتدا واقع شود انتهی ترجمهٔ کلامه و چون این معنی
در معرض انکار و تردد بود مناسب نمود که بتاکید با هم کرده اگر گویند مخاطب این کلام
حضرت مقدسهٔ نبوی بودند صلوات الله علیه و آله و هیچ شک نیست که ایشان ترددی
نداشتند در انکه افعال الهی مبنی بر حکمت و مصلحت حال عباد است پس چه احتیاج بتاکید
بود جوابش آنست که در امثال این خطابها که در قرآن واقعست اگرچه مخاطب حضرت
رسول است صلوات الله علیه و آله اما غرض اخبار امت است بآن از قبیل اسمعی یا جاره
که گاهی که میخواهند معنی را بکسی بشنوانند و خطاب با دیگری کنند بآن مثل میزنند یعنی
بشنو ای همسایه که چه میگوییم و غرض شنیدن اهل خانه است و اگر خطابها که از
جانب حضرت عزت بجانب انبیا صلوات الله علیهم واقع شده ازین قبیلست
و هیچ شک نیست که اکثر مردم را در مثل این چیزی تردد خاطر حاصل است بلکه
بعضی از ایشان انکار نموده اند و قایل بآن نیستند لو صرفه الی غیر ذلک لهلک جدا
کرده اند حضرت این جملهٔ شرطیه را از جملهٔ صله که سابق برانست بواو عطف میان

ایشان جمع نکرده اند بواسطه آنکه این جمله کاشف و مبین آنست زیرا که هلاک
دین در درویشی بودن مبین این معنی است که صلاح دین در توانگریست پس میان
ایشان نهایت اتصال بوده باشد و اما انچه در حدیث مسطور است و ششم کذشت
که عطف شده بود مثل این جمله شرطیه بر جمله صله بواو و عبارت برینوجه بود که ان من
عبادی من لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته لافسد ذلک الی آخره بنا بر ملاحظه این
معنی بود که حصول افساد امریست مغایر عدم اصلاح و در تحت جنس آن مندرج
نیست و علمای معانی و بیان تصریح کرده اند بانکه دو جمله که میان ایشان از جهتی
نهایت اتصال باشد که موجب فصل و جدا کردن ایشان از یکدیگر است گاه
که میان ایشان از جهتی دیگر انقطاع و مغایرت ملاحظه میشود و عطف میکنند یکی را
بر دیگری و حرف عطف در میان می آورند تا میانه باشد نسبت ایشان میان کمال
اتصال و کمال انفصال بنا بر همین که مفسرین در تفسیر آیه کریمه یَسُومُونَكُمْ سُوءَ
الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ گفته اند که سبب آنکه در سوره بقره برین وجه
واقعست و در سوره ابراهیم برینوجه که و یذبحون ابناءکم بعطف یذبحون بر یسومونکم
آنست که درین سوره ملاحظه آن شده است که ذبح کردن فرزندان تابع عذاب کردن
ایشان است و تفسیر عذاب میکند و در سوره ابراهیم ملاحظه آن شده است که ذبح
کردن فرزند مرتبه اش فوق مرتبه عذابست و شدت آن زیاده است بر آن
پس گویا جنس او مغایر است با جنس عذاب و در تحت جنس او مندرج نیست و ما تقرب
الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه این کلام صریحست در آنکه افعال واجب را
ثواب زیاده است بر افعال سنت چنانچه عنقریب بتفصیل بیان خواهد شد
و عموم موصول شامل است واجب بالاصاله را و واجبی که مکلف خود بنذر یا یمین
و امثال آن بر خود واجب کرده باشد اگر گویند مدلول این کلام نیست که غیر واجب

نزد خدا تعالی دوست ترنیست از واجب نه آنکه واجب دوست داشته تر است
از غیر واجب تا صریح دران معنی باشد که مذکور شد چه بسا باشد که بهر دو معنی
یکدیگر باشند جوابش آنست که آنچه ارباب لسان ازین کلام می فهمند زیادتی
مرتبه واجبیت بر غیر واجب چنانچه اگر گفته شود که در شهر کسی بهتر از زید نیست
کسی ازان نخواهد فهمید مگر این معنی را که زید از جمیع اهل شهر بهتر است نه آنکه بهتر از وی کسی در
شهر نیست و میتواند بود که مساوی او باشد و اراده کردن این معنی از مثل این کلام
در اکثر جایها شایع نیست و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه نوافل جمع نافله است
و مراد بنافله هر عمل غیر واجبی است که خاص از برای خدا تعالی بعمل آید خواه نماز باشد
و خواه غیر نماز و تخصیص آن بنمازهای سنتی که بر زبانها دایر است عرف جدیدست
و موافق معنی لغوی نیست و اصطلاحی از اهل شرع بران نشده است و معنی
دوست داشتن خدا تعالی مر بنده را آنست که حجاب بیگانگی را از پیش دل او بر دارد
و تمکین دهد او را که بر بساط قرب و آشنایی او براه رود زیرا که امثال این صفات را
که بخدا تعالی نسبت میدهند چنانچه از پیش رفت باعتبار اثر و غایه ایست که بر آن
صفات مترتب است نه باعتبار مبادی آن صفات و علامت دوستی خدا تعالی مر بنده را
آنست که توفیق دهد او را که قطع تعلق از دار غرور نموده بعالم نور که عبارت از عالم
انس بخدا و آشنایی اوست عروج نماید و از هر چه غیر اوست بالکلیه بریده شود
و چنان شود که جمیع فکرها و خیالات او یکی شود و بعد و دوری از میان او و خدا
بر داشته شود و بعضی از ارباب عرفان گفته اند که اذا اردت ان تعرف مقامک
فانظر فیما اقامک یعنی چون خواهی که بدانی مقام خود را نزد پروردگار خود درنگر درا
ترا بر پای داشته است و ان فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به باید دانست که
صوفیه و ارباب قلوب را درین مقام سخنان روح افزا و اشارتهای غم زدا ست

که مشام جان از استشمام روایح آن معطرست و قالب بی جان از شنیدن
محاسن آن روان پرور نهاتویش در یافتن معنی آن همه کس را میسر نیست و فهمیدن
آنچه ازان مرادست هر کسی را مقدور نی بلکه پی بمقصود ازان نمیتواند برد مگر کسی
که احشای خود را باتش طلب و ریاضت در اندازد و تن خود را در بوتهٔ تعب و محنت
گداز داده از غش تعلقات پاک سازد و خود را بریاضت و تصفیهٔ باطن بمشرب
ایشان آشنایی دهد و بمطلب ایشان مربوط سازد اما کسی که پی برموز ایشان نتواند
برد و بمشرب ایشان آشنا نتواند شد بواسطه گرفتاری بحظوظ فانیهٔ دنیه و در
بلذات ضایعهٔ بدنیه او را از شنیدن این کلمات خطری عظیمست از در افتادن
بظلمات زندقه و الحاد و گرفتار شدن بمهالک حلول و اتحاد تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و ما اینک بیان میکنیم مقصود ایشانرا ازین کلمات و ظاهر میسازیم
مطلوب ایشانرا ازین فقرات بر وجهی که فهم آن بر تو آسان شود و پی بردن
بمعنی آن بر تو مشکل نماند و میگوییم این سخنان کنایه از نهایت قرب و نزدیکی
بنده است بمبدا و بیان غلبه و تسلط محبت الهی بر ظاهر و باطن و نهان و آشکارا
و مراد حضرت عزت تعالی وحده العزیز والله اعلم آنست که من چون دوست
داشتم بنده را از بندگان خود میکشانم او را بمقام الفت و موانست خود و میرسانم
او را بعالم آشنایی و اتصال با خود و چنان میکنم که فکر او همه مستغرق دریای اسرار
ملکوتی گردد و حواس او حیران انوار جبروتی شود پس ثبات ورزد در مقام قرب
من اقدام جرات او و ممزوج شود محبت و دوستی من در رگ و پی و گوشت و خون او
تا آنکه خود را از خود غایب بیند و حواس و قوای خود را در میان نه بیند پس بمخلب
دوستی من پردهٔ مغایرت را در هم درد و باتش محبت من خرمن دوئی را هم
سوزد و بگوید بیت پیش نظره فکر دل و دوره زانم :: یا رب تو همین یا رو همین یا رو

ذکر مسیح تا آنکه چنان شود که گوش او سوای ذکر من نشنود و چشم او غیر مرا
نه بیند بلکه گوش و چشم خود را من پندارد و چنانچه شاعر گوید شعر
جنونی فیک لایخفی ❊ و ناری منک لاتخبو ❊ فانت السمع والابصار ❊ والارکان
والقلب ❊ و یده التی یبطش بها ❊ یبطش بکسر طا و ضم طا هر دو آمده یعنی
یاخذ و در اصل از بطش بمعنی اخذ بعنف و تعدی باخود ست و باید دانست که
این حدیث از احادیث صحیح است و چنانچه بطریق شیعه نقل آن بصحت رسیده
در میان اهل سنت نیز اشتهار تمام دارد و ایشان نیز باندک تغییری در صحاح
خود آورده اند و برین وجه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت کرده اند که
ان الله تعالی قال من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب و ما تقرب الی
عبدی بشئ احب الی مما افترضت علیه و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی
احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها
و رجله التی یمشی بها ان سالنی لاعطینه وان استعاذنی لاعیذنه و ما ترددت فی شیء
انا فاعله کترددی فی قبض نفس المومن یکره الموت و اکره مساءته و لابد له منه یعنی کسی
که دشمنی کند با دوست من پس بتحقیق که اذن میدهم بحرب او یعنی او را در
معرض حرب خود در می آورم و نزدیک نمیشود بمن بنده من بچیزی که نزد من
دوست تر باشد از آنچه واجب ساخته ام آنرا بر و و همیشه نزدیکی میکند بنده
من بسوی من باعمال سنتی تا آنکه دوست دارم او را پس چون دوست داشتم
او را گوش او می شوم که بآن می شنود و چشم او میشوم که بآن می بیند و دست او
میشوم که بآن میگیرد و پای او میشوم که بآن براه میرود و هرگاه از من چیزی را
طلبد با و عطا میکنم آنرا و هرگاه پناه می برد بمن پناه میدهم او را و هرگز تردد نکرده ام
در چیزی که من فاعل آن باشم مثل ترددی که مرا دست میدهد در وقت

گرفتن نفس مومن که ناخوش می آید ناخوشی آمدن او از مرگ و او را اگر بری منت ازتن
نمایش دل نسبت تردد خاطر بخدای تعالی که این حدیث متضمن آنست
چنانچه مخفی نیست محتاج بتوجیه و تاویلست و بر چند وجه تاویل آن کرده اند
اول آنکه در کلام چیزی تقدیر شده باشد و تقدیر کلام این باشد که لو جاز
علی التردد ما ترددت فی شیء یعنی اگر بر من تردد و آمد شد خاطر روا میبود
تردد و آمد شد خاطر ننموده نداشتم هرگز در چیزی مثل تردد و آمد شد خاطری که در
وفات مومن میداشتم دوم آنکه چون عادت برین جاری شده است که در
مسا بکسی که احترام و عزت او را لازم داند خاطر را تعلقی باو باشد مثل دوست
نزدیک و یار موافق تردد بهم رسد و در مسا بکسی که او را نزد کسی قدر و منزلتی
نباشد مثل دشمن و مار و عقرب و امثال آن تردد خاطر بهم نرسد بلکه چون
بخاطر بگذرد که بدی باو رسیده در خاطر جای میدهد پس آنکه ترددی و آمد شد خاطری
دست دهد میتواند بود که تعبیر کند از توقیر و احترام او بحصول تردد در حال مسارت
او و از خواری و مذلت او بعدم حصول تردد در آن حال پس بنابرین میتواند بود
که مراد حضرت عزت تعالی شانه ازین کلام والله اعلم آن باشد که هیچکس از
مخلوقات مرا نزد من قدر و منزلتی و حرمتی نیست مثل قدر و منزلت بنده مومن
و حرمت او و کلام از قبیل استعاره تمثیلیه بوده باشد که معنی آن در ضمن شرح بعض
احادیث سابقه سبق ذکر یافت سیوم در حدیث وارد است از طریق
خاصه و عامه که خدای تعالی در وقت احتضار بنده مومن ظاهر میسازد بر او از لطف
و نوازش و بشارت بدخول بهشت و امثال آن آنقدر که کراهت مرگ از طبیعت
او زایل میشود و او را رغبت تمام باشتغال از این عالم فانی بعالم باقی بهم میرسد پس
کم میشود بسبب آن ایذا و تشویش او از الم مرگ و مصاعب آن و چنان میشود که

او را نهایت رضا بردن بهم میرسد و رغبت تمام بان حاصل میشود پس تشبیه
کرده است خدا تعالی این معامله را بمعامله کسی که اراده کرده باشد که المی برساند
بدوست خود بقصد انکه در عقب آن نفع عظیمی باو عاید شود پس تردد داشته باشد
در انکه بچه نحو این الم را باو رساند که باو آزار بسیاری نرسد و همیشه
مراعات و محسنات میکشه باشد و نفعی که آن الم در عقب دارد و ذکر میکرده باشد
تا انکه او را بآن رغبت تمام بهم رسد و الم مذکور را بر خود راحت انگارد و بعضی
نیز کلام از قبیل استعاره تمثیلیه خواهد بود نمایش دوم بیا باشد که توهم منافات
و تخالف نشود میان این حدیث و امثال این احادیثی که دلالت دارند بر انکه
مومن خالص از مردن ناخوش می آید و رغبت تمام بحیات دارد و میان آنچه از
پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من احب لقاء الله احب الله
لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه یعنی کسی که دوست دارد لقای خدا را اگر
بعد از مفارقت روح از بدن میسر خواهد بود دوست میدارد خدا تعالی نیز لقای
او را و کسی که ناخوش آید او را لقای خدا تعالی و بمرگ رغبت ننماید خوش ندارد
خدا تعالی لقای او را و آنچه معلوم میشود از وجه حدیث مذکور بحسب ظاهر دلالت
دارد بر انکه مومن خالص کراهت از مردن ندارد بلکه همیشه نهایت رغبت
و میل بان میدارد بواسطه رغبت و دوستی که بلقای الهی دارد و میداند که
آن بدون مردن حاصل نمیشود چنانچه از امیر المومنین علیه السلام روایت
شده است که فرموده اند ان ابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی
امه یعنی بدرستی که پسر ابو طالب را موانست و الفت بمرگ بیشتر است از موانست
و الفت طفل بپستان مادر خود و نیز فرموده اند در وقتی که ضربت ابن ملجم
ملعون را متحمل شدند که فزت و رب الکعبه یعنی فوز یافتم و بنعیم ابدی رسیدم

پروردگار کعبه قسم و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری از این اشکال بر این وجه
جواب گفته است که دوستی لقای الهی مقید بوقتی دون وقتی نیست پس میتواند
بود که دوستی مذکور در حال احتضار و هنگام مشاهده آنچه مطلوب او ست باشد
چنانچه روایت شده است در طریق ما از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت
کرده اند ایشان در صحاح خود از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند
من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه قیل یا رسول الله
انا لنکره الموت فقال لیس ذلک ولکن المومن اذا حضره الموت بشر برضوان الله
وکرامته فلیس شیء احب الیه مما امامه فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه وان الکافر
اذا حضر بشر بعذاب الله فلیس شیء اکره الیه مما امامه کره لقاء الله فکره الله لقاءه
یعنی کسی که دوست دارد لقای الهی را حضرت عزت نیز دوست میدارد لقای
او را و کسی که ناخوش آید او را لقاء خدا تعالی خدا تعالی نیز ناخوش میدارد
لقای او را گفت شخصی که ای رسول خدا ای بدرستی که ما همه ناخوش میداریم
مرگ را و بآن رغبت نمیداریم پس حال ما چون خواهد بود حضرت فرمودند مراد مرگ
نیست ولیکن مومن را چون وقت احتضار و حال نزع روح در رسد بشارت
میدهند او را برضای الهی ازو و نوازش خدا تعالی او را بدخول بهشت و آمرزش
گناهان پس او را در آن حال هیچ چیز دوست تر از آنچه در پیش او ست نخواهد بود پس دوست
خواهد داشت لقای خدا تعالی را و دوست خواهد داشت خدا تعالی را و دوست خواهد
داشت خدا تعالی لقای او را و کافر را چون وقت احتضار در رسد خبر میدهند
او را بعذاب الهی که از برای او مهیا و آماده شده است پس هیچ چیز نزد او
دشمن تر نخواهد بود از آنچه در پیش او ست پس مکروه خواهد بود برو لقای
خدا تعالی و مکروه خواهد داشت خدا تعالی نیز لقای او را و بعض گفته اند که

نفس لقای الهی نیست پس مکروه بودن آن بواسطه زیادتی الخیر که لازم است
مستلزم کراهت لقای خدا تعالی نیست و این ظاهر است و نیز دوستی حیات الی
موجب تحصیل استعداد میشود مر لقای او را بمثل قیام باعمال صالحه و مبادرت
بکردار نیک که فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و این معنی لازم دارد
کراهت مرگ را چه باعث انقطاع عمل صالح میشود و انجام این حدیث
چنانچه از ترجمه اش ظاهر شد صریحست در آنکه واجب افضل است
از سنت و در اقدام بآن ثواب بیشتر است و شیخ شهید علیه الرحمه و بعض دیگر از
علما چند موضع را از آن استثنا کرده اند که در آن مواضع سنت افضل است
از واجب اول ابرای ذمه معسر از قرضی که بر ذمه او باشد چه آن سنت است
باتفاق و مهلت دادن او کاهی که افلاس او ثابت باشد واجب و حال آنکه
ابرا افضل است از امهال و ثوابش بیشتر دوم پیشی گرفتن در سلام چه آن افضل است
از جواب دادن سلام و حال آنکه جواب سلام واجبست و سلام سنت
سیوم اعاده کردن نمازی که تنها گزارده شود کاهی که جماعت منعقد شود
چه ثواب آن چنانچه حدیث بآن ناطق است بیست و هفت درجه از
ثواب نماز تنها بیش است و حال آنکه اعاده سنت است و آن واجب
چهارم نماز کردن در اماکن شریفه مثل مساجد و حرم مدینه و روضات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه ثواب آن با آنکه نماز گزاردن در آن
اماکن سنت است بیشتر است از نمازی که در غیر آن گزارند پنجم خشوع
و تأنی در نماز سنت است با آنکه تجویز کرده اند که بجهت آن ترک کند سرعت
مبادرت بنماز جمعه را که واجبست و اگر چه چنان شود که بعض از نماز جمعه از و
فوت شود و نتواند آن را بتمام اجزائه دریافت و در استثنای بعضی از این

مواضع از حکم مذکور جای مناقشه هست و وجه مناقشه در حاشیه بر نیو جه
بیان شده که در موضع اول میتوان گفت که واجب ترک مطالبه معسرست
خواه در ضمن ابرا متحقق شود و خواه در ضمن امهال پس ابرا فرد واجب باشد
مثل امهال نسبت و همچنین در موضع چهارم گزاردن نماز واجبست خواه در
مواضع مذکوره واقع باشد و خواه در غیر آنها پس گزاردن در آن مواضع فرد
واجب باشد که بر فرد دیگر رجحان دارد و نه سنت نهایتش تخصیص آن مکان
بنماز سنت باشد و آن لا نسلم که از واجب افضل باشد و در وجه سیوم گفته‌اند
جایزست که نماز اعاده را نیت وجوب کند پس میتواند بود که زیادتی
ثواب مذکور گاهی باشد که بنیت وجوب گزارده شود و هیچ شک نیست
که بعد از نیت وجوب واجب خواهد بود نه سنت نهایتش قصد کردن وجوب
امریرا که استحباب آن معلوم باشد خالی از اشکالی نیست والله اعلم بالصواب

حدیث سی و ششم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن علی
بن بابویه از پدرش علی بن بابویه از محمد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمد بن علی
الصیرفی از نصر بن مزاحم منقری که از ممدوحین رجال است از عمرو بن سعد از
فضیل بن خدیج از کمیل بن زیاد النخعی که گفت کنت مع امیر المؤمنین علیه السلام
فی مسجد الکوفة وقد صلینا عشاء الآخرة فاخذ بیدی حتی خرجنا من المسجد فمشی حتی
خرج الی ظهر الکوفة لا یکلمنی بکلمة فلما اصحر تنفس الصعداء ثم قال یا کمیل ان هذه القلوب
اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنی ما اقول لک الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل
نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجؤا
الی رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک وانت تحرس المال والمال

تنقصه النفقة والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان
الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء
باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة آه آه ان ههنا
واشار علیه السلام بیده الی صدره لعلما جما لو اصبت له حملة بلی اصیب لقنا غیر مامون
یستعمل آلة الدین فی الدنیا یستظهر بحجج الله علی خلقه وبنعمه علی عباده او منقادا لحملة الحق لا
بصیرة له فی احنائه ینقدح الشک فی قلبه باول عارض من شبهة الا لا ذا ولا ذاک او
منهوما باللذات سلس القیاد للشهوات او مغری بالجمع والادخار لیسا من رعاة الدین
فی شیء اقرب شیء شبها بهما الانعام السائمة کذلک یموت العلم بموت حاملیه اللهم بلی لا
تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا یبطل حجج الله وبیناته
واین اولئک اولئک والله الاقلون عددا والاعظمون خطرا بهم یحفظ الله حججه وبیناته
حتی یودعوها نظرائهم ویزرعوها فی قلوب اشباههم هجم بهم العلم علی حقایق الامور فباشروا
روح الیقین واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا
الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی اولئک خلفاء الله فی ارضه والدعاة الی دینه
آه آه شوقا الی رؤیتهم ثم نزع یده من یدی وقال انصرف اذا شئت شرح
کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش
بینش اول خلاصه کلام کمیل بن زیاد رضی الله عنه آنکه در خدمت حضرت
امیر المومنین علیه السلام بودم در مسجد کوفه در حالتی که گزارده بودیم با هم نماز خفتن را
پس حضرت امیر علیه السلام دست مرا گرفتند و روان شدیم تا آنکه بیرون آمدیم
از مسجد و حضرت امیر علیه السلام همچنان میرفتند تا آنکه به پشت کوفه برآمدند و در این
مدت با من یک کلمه سخن نگفتند پس چون بصحرا در آمدند نفسی از روی حزن برآوردند
مرا در معرض خطاب در آوردند و فرمودند ای کمیل بدرستی که این دلها ظرفهاست

مر علوم و معارف را پس بهترین آنها دلیست که فرا گیرنده تر و نگاه دارنده تر
باشد دیگر آنچه میگویم بتو مرا ستی که مردم بر سه قسمند دانشمند خدائی
و آموزنده علوم بقصد حصول نجات و رستگاری در آخرت و کمی چند از مردم
که پیروند از ضعف عقیده خود آواز هر شبانی را که بواسطه راندن گوسفندان
میکند کنایه از آنکه هر کس ایشان را براهی بخواند تابع او میشوند و حالت این نادر
که حق را از مبطل تمیز نکرده مایل میشوند از سمت استقامت بهر بادی که برایشان
میوزد و روشنی نمیگیرند بنور علم و دانش و پناه نمیبرند برکن استوار که علم و
دانش است ای کمیل علم بهتر از مال است زیرا که علم نگاهبانی تو میکند و ترا
نگاهبانی مال می باید کرد و مال بنفقه کردن کم میشود و علم بنفقه کردن زیاد
میشود ای کمیل علم طاعتیست که اطاعت کرده میشود بآن خدای و حاصل
میکند مر انسان از طاعت در ایام حیات او یعنی باعث این میشود که اطاعت
خدا تعالی کند یا مردم اطاعت او نمایند و نیکنامی و مدح و ستایش را
بعد از وفات او ای کمیل ذخیره کنندگان مال مردند و علما تا آخر فصل خود همچنان
باقی اند و باقی خواهند بود مادام که دنیا باقیست بدنهای ایشان در میان
نخواهد بود اما مثالهای ایشان در دلها جا خواهد داشت آه آه مرستی که اینجا
و اشارت کردند حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک بسینه خود همانا بسینه
علم بسیار مخزون است اگر می یافتم جمعی را که حالت بر داشتن آن داشته
باشند یعنی اگر می یافتم هر آینه بذل میکردم با ایشان و لیکن نمی یابم آنچنان
کسی که بواسطه آن میخواهم می یافت میشود بواسطه تحمل آن فهیم زیرکی که
محل اعتماد نیست بکار میبرد در دنیا آنچه در دین بکار می باید برد و تفوق و برتری
میجوید بسبب دلایلی که در معرفت خدا حاصل کرده است و بسبب نعمتی که از جانب

خدای باو رسیده و بر بندگان او یا کسی که مطیع و منقاد حق است و فریفتهٔ دنیا
نیست لیکن بصیرتی آن ندارد که باطراف و جواب سخن تواند رسید و غور
و تعمق بسیار در دقایق علوم تواند نمود باول شبهه که او را عارض شود
شک بخاطر او راه می یابد همراه نیستند نه این و نه آن یا کسی که حریص بلذتهای
فانی است و بی ملاحظه است در امور شهوانی یا کسی که فریفتهٔ جمع کردن و ذخیره
نگاهداشتن مال است نیستند از ایشان یعنی حریص بلذت و فریفتهٔ جمع و ادخار از
متکفلان امر دین نیست و نزدیکتر کسی بشباهت ایشان حیوانات چرنده اند
و همچنین میمیرد علم بمردن بردارندگان آن یعنی همچنانکه معدوم میشوند جمعی که
بمرتبهٔ دانشمندی رسیده اند و کسب علوم و معارف الهی نموده علم نیز
معدوم میشود چه هر کس را بهره ایست از آن که دیگری را نیست آری و لیکن
خالی نمیماند روی زمین از کسی که اقامت دلایل و حجج الهی تواند نمود و عالم باوامر
و نواهی او تواند بود یا ظاهر میباشد و مشهور یا مخفی و مستور تا حجتهای
خدا تعالی بر مردم مرتفع نشود و بنیاد آن از هم نپاشد اما کجایند آن گروه
ایشان بخدا قسم که کمترین مردمند از روی عدد و بزرگتر ایشانند از روی قدر
و منزلت یعنی قدر و منزلت ایشان از همه کس بیشتر است و عدد ایشان از هر صنفی
کمتر بایشان نگاه میدارد خدا تعالی شواهد و حجتهای خود را در امر دین تا آنکه
بسپارند آنرا بجمعی که مانند ایشان باشند و بکارند تخم آنرا در دلهای امثال خود
که اطلاع داده است ایشانرا علم لدنی بر حقایق اشیا چنانچه هر چیزی را
میدیده اند که در نفس امر چه چیز است و دریافته اند راحت یقین در امور دینی
چنانچه ایشان را شک در امری نمانده و آسان کرده اند بر خود آنچه ارباب
تنعم و اهل دنیا مشکل دانسته اند آنرا از ترک لذات دنیه و قطع تعلق از دنیا و زخارف

آن و ملازمت خاموشی و بیدار خوابی و امثال آن و انس گرفته اند بچه
وحشت دارند از ان جاهلان صحبت میدارند با دنیا بید نهائی که روحهای ایشان
متعلق بعالم بالاست ایشان خلیفهای خدا اند در زمین او و خوانند کان
مردمند بدین او آه آه زهی شوقی که مرا بدیدن ایشان هست بعد از این دست
مبارک از دست من جدا کردند و فرمودند برو اگر اراده رفتن داشته باشی
منش دوم فلما اصحر اصحار در لغت رفتن بصحرا است قال فی الصحاح
اصحر الرجل ای خرج الی الصحراء نفس الصعداء الصعداء بضم صاد و فتح عین بی
نقطه و مد الف نوعی از نفس است که از روی حزن بر آید و نصبش بحسب
ترکیب بر مفعول مطلق بودنیست که از برای نوع می باشد مثل جلست
القرفصاء چه قرفصا بضم قاف و فا نوعی از نشستن است یا کمیل کمیل مذکور از
اعاظم اصحاب امیر المومنین علیه السلام و محرم راز او بوده و در زمان حجاج
بن یوسف در دست او کشته شد بعد از آنکه امیر المومنین علیه السلام
خبر از ان داده بود ان هذه القلوب اوعیة او عاء بکسر واو بمعنی ظرفست
و وعی الشئ یعیه بمعنی حفظه و جمعه که اوعاها بمعنی احفظها و اجمعها باشد عالم
ربانی یای ربانی یای نسبت است که ربانی یعنی منسوب برب باشد و زیادتی
الف و نون پیش از یا بر خلاف قیاس است مثل رقبانی و مراد بربانی
که او شناخت پروردگار خود معرفت بسیاری حاصل کرده باشد قال
فی الصحاح الربانی المتاله العارف بالله تعالی و صاحب قاموس نیز موافق
او گفته و صاحب کشاف جایی که تفسیر این آیت میکند که ولکن کونوا ربانیین
ذکر کرده است که الربانی هو شدید التمسک بدین الله تعالی و طاعته یعنی ربانی
کسیست که نهایت غلو در طاعت خدا تعالی داشته باشد و هستند قول خدا

ساخته است کلام محمد بن الحنفیه را بعد از فوت عبد الله عباس که گفت
الیوم مات ربانی هذه الامة یعنی امروز مرد ربانی این امت و شیخ ابو علی
طبرسی در مجمع البیان آورده که الربانی هو الذی یرب امر الناس بتدبیره
له و اصلاحه ایاه یعنی ربانی کسیست که نظام یابد امور مردم بتدبیر او و از او
و صلاح پذیرد حال ایشان باصلاح او و متعلم علی سبیل نجاة یعنی اموزنده
علم بقصد حصول نجات یعنی مقصد او از آموختن علم نجات یافتن در آخرت
باشد از مهالک و آفات آن نه تحصیل حظوظ دنیا و لذات آن
همچنانچه شیوه اکثر ابنا این زمان است و همج رعاع همج جمع همجه است و
همجه مگس کوچک را میگویند که بر روی و چشم حیوانات می نشینند استعاره کرده اند
حضرت آنرا بواسطه جهال عوام از روی تحقیر داشتن و خواری ایشان و مراد
برعاع نیز همین است بی نقطه عوام الناس و مردم اراذل و زبون است
اتباع کل ناعق نعیق آواز چوپانست که در وقت راندن گوسفندان بکار
میبرد و آواز کلاغ را نیز میگویند و مراد اینست که ایشان بواسطه عدم ثبات
خود بر عقیده از عقاید و تزلزلی که در امر دین خود دارند تابع میشوند هر کس ایشانرا
براهی بخواند و اعتقاد میدارند که هر کس دعوی میکند حقیقت و پیرو او می باشند
و کول هر کس را میخورند و نمی دانند که حق کدام است و باطل کدام و محق کیست و
مبطل که و شاید این قسم از مردم را بصیغه جمع آوردن و دو قسم اول را بصیغه
مفرد ایمای باشد باینکه این صنف از مردم بسیارند و آن دو صنف کم و العلم
یزکو علی الانفاق زکات اینجا بمعنی نمو کردن و زیاده شدن است
و علی میتواند بود که بمعنی مع استعمال یافته باشد چنانچه در کریمه وَاِنَّ رَبَّکَ
لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلٰی ظُلْمِهِمْ گفته اند که بمعنی مع ظلمهم است و میتواند بود که از برای

وتعلیل باشد چنانچه در کریمهٔ وَلِتُکَبِّرُوا اللهَ عَلٰی مَا هَدٰیکُمْ گفته اند که بان معنی
استعمال یافته است ومعنی آیة آنست که ولتکبروا الله بسبب هدایته ایاکم
یعنی بزرگی یاد آورید خدا را بسبب هدایتی که شما را کرده است العلم دین یدان الله
به دین اینجا بمعنی طاعت است وتنوین از برای تعظیم است یعنی علم طاعت
بزرگیست که اطاعت خدا تعالی در ضمن آن حاصل است یکسب الانسان الطاعة
یکسب بضم یاست از باب افعال ومراد آنست که در بخش اول مذکور شد
وجمیل الاحدوثة یعنی سخنان نیکو ومدح وستایش واحدوثة مفرد احادیث
همچو ارجوفه واراجیف وامثالهم فی القلوب موجودة امثال جمع مثلة
بفتح میم وثاء مثل در اصل بمعنی نظیر وشبیه است بعد از ان شایع شده است
استعمال آن در کلامی که بر زبانها دایر شده باشد اشارت بامر مشهوری
که مورد خاص داشته باشد بعد از ان استعمال کرده اند در کلامی که شانی وغرابتی
داشته باشد واینجا باین معنی مستعمل است یعنی حکم ومواعظ ایشان در دلهای
مردم باقی ومحفوظ خواهد بود که بان عمل میکرده باشند وبر اثر آن میرفته باشند
تا روز قیامت لو اصبت له حملة حملة بفتح جمع حامل است یعنی کسانی که اهلیت و
قابلیت تحمل آن داشته باشند وجواب لو در کلام محذوفست وکلام در تقدیر است که
لو اصبت ذلک لبذلته لهم یعنی اگر می یافتم انچنان کسانرا هر آینه بذل میکردم این
علم بسیار را با ایشان بل اصیبت له لقنا لقن بفتح لام وکسر قاف بمعنی زیرک
وفهیم است مشتق است از لقانه که بمعنی زیرکی وفهمست یستعمل آلة الدین فی الدنیا
یعنی میگرداند علم را که آلت وسبب فوز سعادات ابدیه ودینیه است وسیله
حصول لذات بدنی وحظوظ نفسانی ودنیوی مثل زیاده کردن مال وحصول جاه
وجلال واقبال خلایق ومیل خاطرها بسوی او لا بصیرة له فی احنائه احنا بفتح همزه

وحای بی نقطه و بعد از آن نون جمع حنو است بمعنی جانب قال فی الصحاح الحنو
واحد الاحناء وهی الجوانب یعنی نیست او را بصیرتی که باطراف و جوانب
سخن وا تواند رسید و غور و تعمق در آن تواند کرد و در بعض نسخها فی احیائه واقع
شده بکسر همزه و سکون حای بی نقطه و بعد از آن یای دو نقطه زیرین یعنی
او را بصیرت آن نیست که آنرا روائی دهد و در مقام تقویت و تایید آن
در آید الا لا ذا و لا ذاک یعنی نه منقاد بی بصیرت را اهلیت آن هست که علم
خود را با و بیاموزم و نه زیرک فهیم را که محل اعتماد نیست و این کلام جمله معترضه است
میان معطوف و معطوف علیه او منهوما باللذات یا حریص بلذتهای فانی است
و کوشش کننده در تحصیل آنست قال فی الصحاح نهم بکذا فهو منهوم ای مولع به و منهوم
در اصل لغت بمعنی کسیست که از طعام سیر نمیشود و مناسبت میان المعنیین ظاهر است
سلس القیاد للشهوات یعنی سهل الانقیادی که بی توقف و تامل در عاقبت امور
مباشر مشتهیات نفس میشود و بلذات بدنی میگراید او مغری بالجمع والادخار
اغرا بمعنی حریص ساختن و برانگیختن است چنانکه میگویند اغریت الکلب بالصید
یعنی برانگیختم سگ را بجانب شکاری و حاصل معنی آنکه یا فریفته جمع کردن
مال است و مایل ذخیره کرد اشتن آن چنانچه گویا شخصی او را برانگیخته و حریص آن
ساخته لیسا من رعاة الدین فی شیء رعاة بضم را جمع راعیست بمعنی والی و حاکم یعنی
هیچکدام از منهوم بلذات و مغری بجمع و ادخار از والیان دین نیستند یعنی ایشان را
قابلیت و اهلیت آن نیست که متولی امور دین باشند و درین کلام اشعاری
بآن هست که دانشمند حقیقی والی دین است یعنی امور دین منوط برای و روایت اوست
که آنچه گوید بآن عمل باید کرد و آنچه نهی کند از آن احتراز باید جست مخفی
نماند که حضرت امیر علیه السلام درین حدیث منقسم ساخته اند جمعی را که احتمال

تعلم و آموختن علم در ایشان میرود و بر چهار قسم اول جمعی از ارباب
فسق و فجور که با آنکه استعداد فهم آن دارند و درک آن بسهولت میتوانند
میتوانند کرد اراده نمینمایند بآن رضای خدای تعالی را و بقصد ثواب
متوجه تحصیل علم نمیشوند بلکه عمل ایشان مبتنی بر زیادتی شهرت میان خلقت
و علم خود را دامی ساخته اند که بآن صید مینمایند وصول بلذات
بدنی و شهوات نفسانی را دوم جماعتی که از اهل صلاح و سداد اند و
پیرامون فسق و فجور نمیگردند نهایتش ایشان را بصیرت آن نیست
که بته هر سخن وا توانند رسید و بر رموز و اسرار کلام اطلاع توانند یافت
بلکه همین بظاهر آن میرسند و با اول شبهتی که بر ایشان وارد شود شک و
تزلزل بخاطر ایشان راه می یابد و در حال از راه میگردند سیوم گروهی که علم را
وسیله رسیدن بمطالب دنیوی و اعتبار میان خلق و شهرت خود
میسازند و ایشان نیست که بصیرت فهم سخن نداشته باشند و باطراف
و جوانب کلام نتوانند رسید و لیکن گرفتار شهوات نفس اند و در دست
قوای بهیمی و سبعی اسیر و ذلیل و در میل بلذات موهومه و اهیه فرو رفته اند
چنانچه همگی اوقات ایشان صرف آن میشود و بکار دیگر نمیتوانند پرداخت
چهارم جمعی که از صفات ذمیمه مذکوره خلاصی یافته اند و سلوک براه
راست و طریق حق را شعار خود دارند و لیکن بصفت ناخوش دیگر گرفتارند
که آن حب مال و میل بدنیات و ذوق ذخیره گذاشتن و بسیار کردن مال را
وجهه همت ساخته علم را وسیله آن میسازند پس عالم راست کسی را که حال
علم حقیقی است که اول نفس خود را از لوث اخلاق ذمیمه و اوصاف ناپسند
شست و شوی دهد زیرا که دانش و علم عبادت دل است و بجای نماز اوست

وچنانچه نماز که وظیفه جوارح ظاهر است درست نیست مگر بپاک ساختن اعضای
ظاهری از آلایش خبث و نجاست حدث عبادت دل و عمل او درست
نیست مگر بپاک ساختن آن از آلایش اخلاق ذمیمه و خباثت اوصاف
ناشایسته کذلک موت العلم موت العالم یعنی چنانچه جمعی که اهلیت تحمل
علوم حقیقی و فرا گرفتن معارف الهی دارند معدوم میشوند و زوال می پذیرند علوم
و معارف مذکوره نیز در معرض فنا و زوال است و بردن علما و ارباب عرفان
علم و معرفت برطرف میشود زیرا که می باید آنچنان کسی را که در وقت رفتن توا
علم خود را بایشان سپرد و چنان کرد که بعد از ایشان آثار دانش ایشان باقی ماند
و چون نمی باید که سلسله علم و معارف بالکلیه انقطاع یابد و مادام که نوع انسان
باقیست می باید که آثار آن در میان خلق باشد بلکه ناچار است زمان را از امامی
که نگاه دارنده دین و حافظ علوم و معارف آن باشد چنانچه مقتضای قواعد ارباب
عدل و توحید است رضوان الله علیهم بازیافت کردند حضرت این کلام را
بانکه اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور او خائف مغمور یعنی ای بار
خالی نمی ماند روی زمین از امامی که برپای دارد دلایل دین حق و آثار علوم حقیقی و معارف
الهی را یا بعنوان ظاهر و پیدا مثل امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در
ایام خلافت ظاهری ایشان که جمیع اهل اسلام از مخالف و موالف بران
اتفاق دارند یا بعنوان اختفا و بر وجه پنهان بی آنکه متظاهر بدعوت امامت و
رعایت مراسم آن باشد مثل امامت آنحضرت صلوات الله علیه واله
در زمان خلفای دیگر که پیش از ایام مذکور بودند و مثل حالت امامانی که از ذریت
آنحضرت بر وجه مخفی بامر امامت قیام داشتند و نمی توانستند اظهار نمود
و چنانچه درین زمانست از حال صاحب الامر علیه السلام و اختفای آن

حضرت از نظر خلایق تا وقتی که اراده الهی تعلق بظهور آن گیرد هجم بهم العلم
علی حقایق الامور وباشروا روح الیقین بعد از ان شروع کردند حضرت در
ذکر اوصاف امامان مذکور فرمودند که ایشان جمعی اند که اطلاع یافته اند
بعلم لدنی که محتاج تعلیم و تعلم نیست بر حقایق اشیا آنچنانچه هست از محسوسات
و معقولات و منکشف شده است بر ایشان آنچه در پرده اختفا محجوب
و مخفی بوده پس جمیع آنرا دانسته اند چنانچه هست و بنفس الامر بعین الیقین
مشاهده کرده و ایشانرا شک و ترددی در ان باقی نمانده و دلهای ایشانرا
اطمینانی تمام بهم رسیده و ارواح ایشان از رهگذر آن استراحت یافته
و عبارت ازین حال است حکمت حقیقی که در قرآن وارد است که من یؤتی
الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر کرا حکمت دادند بدرستی که داده شده است
باو خیر بسیار را و روح بفتح را چنانچه گذشت بمعنی راحت است و استلانوا
ما استوعره المترفون وعر بفتح واو و سکون عین در اصل لغت بمعنی زمین سخت
و ناهموار است در مقابل سهل و از انجا اخذ کرده بمعنی مشکل استعمال میکنند قال
فی الصحاح یقال جبل وعر و مطلب وعر و مترف بمعنی متنعم است ماخوذ از ترفه
بضم تا که بمعنی نعمت است یعنی آسان ساختند بر خود آنچه ارباب تنعم بر خود
مشکل ساخته اند آنرا مثل ترک شهوتهای بدنی و قطع تعلقات دنیوی و دوام
خاموشی و شب بیداری و تحمل گرسنگی و تشنگی و احتراز از انکه ساعتی عمر عزیز ایشان
صرف شود در چیزی که موجب زیادتی قرب الهی و افزونی مرتبه ایشان
در ان نباشد و امثال آن از آنچه شعار و دثار ارباب ریاضت و اصحاب عرفانست
وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی یعنی تکانده اند از دامان دلهای
خود غبار تعلق باین خرابه وحشت انگیز را و روی آورده است ارواح ایشان

بمشاهده جمال الهی پس من ایشان اگرچه در صحبت ارباب دنیا وابنای زمان است
ارواح ایشان معلقست در عالم بالا بملاء اعلی که ملایکه مقربین وارواح قدسی اند
وحسن اولئک رفیقا اولئک خلفاء الله فی ارضه معرفه ساختن مسند الیه درین
فقره باسم اشارت بواسطه آنست که دلالت کند برانکه ایشان سزاوارند
بانکه این صفات بایشان اسناد یابد بواسطه اتصاف بصفاتی که پیشتر گذشت
چنانچه در تفسیر کریمه اُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَاُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ تعریف مذکور را مفسران برین وجه گفته اند آه آه من شوقا
الی رویتهم هیچ شک نیست در انکه شوق آنحضرت بدیدار ایشان در مرتبه
اعلی بوده است زیرا که جنسیت علت ضم است وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بعد از پیغمبر صلوات الله علیه وآله استاد ارباب عرفان ومقتدای اصحاب هدایت
واهل ایقان بوده است چنانچه همه از مشکات انوار معرفت او مقتبس واز انوار
ارشاد وهدایت او مستنیر بوده اند پس بالضروره نفس شریفش همیشه مشتاق
مشاهده جمال ابنای جنس خود بوده وخاطر مبارکش دایم متعلق دریافت لقای اصحاب
طریقه خود سلام الله علیهم اجمعین نمایش اول استقامت انچه این حدیث
اشعار بان دارد که روی زمین هرگز خالی نباشد از امامی که موصوف بصفات
مذکوره باشد وهمچنین آنچه مفاد حدیث مشهور من مات ولم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة است که متفق علیه سنی وشیعه است یعنی کسی که بمیرد ونشناسد
امام زمان خود را میمیرد مردن ارباب جهالت وجمعی که ازین بیگانه اند بنا بر مذهب
امامیه که قایلند بانکه امام زمان ایشان امام محمد مهدیست علیه السلام ظاهرست
ومخالفان ایشان از اهل سنت وجماعت درین امر تشنیع بسیار بر ایشان میکنند
ومیگویند امامی که وصول باو کسی را ممکن نباشد وفراگرفتن مسایل واحکام دین

ازو هیچکس امیدی نه بر مجرد شناختن او چه فایده و ثمره مترتب خواهد بود که کسی
بمیرد و شناخت او را حاصل کرده باشد از دین بیگانه میمیرد و امامیه رضوان الله
علیهم در جواب ایشان میگویند که فایده شناختن امام زمان خود همین دین
و فرا گرفتن مسایل و احکام نیست بلکه نفس تصدیق بوجود او و اعتقاد آنکه حجت
خداست در زمین امریست که فی ذاته مطلوبست و رکنیست از ارکان اسلام
همچنانکه جمعی که در عصر پیغمبر صلوات الله علیه و آله بودند تصدیق بوجود آن حضرت
و اعتقاد بنبوت او ضروری دین ایشان بود قطع نظر از دین او و فرا
گرفتن مسایل و احکام دین ازو روایت شده است از جابر بن عبد الله
انصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر احوال امام محمد مهدی علیه السلام کردند
و فرمودند که ذلک الذی یفتح الله عز و جل علی یدیه مشارق الارض و مغاربها
یغیب عن اولیایه غیبة لا یثبت فیها الا من امتحن الله قلبه للایمان یعنی اوست
آنکه فتح خواهد کرد خدای عز و جل بر دست او تمام روی زمین را از مشرق
تا مغرب غایب میشود از دوستان خود غایب شدنی که بر تصدیق بان
ثابت نمی ماند مگر کسی که خدای تعالی امتحان کرده باشد دل او را از جهت ایمان
جابر انصاری گوید گفتم ای رسول خدای آیا شیعه و دوستان او را انتفاعی
خواهد بود ازو در ایام غیبت او حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که
ای والذی بعثنی بالحق نبیا انهم لیستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع
الناس بالشمس و ان جللها السحاب یعنی آری بآن خدایی قسم که مرا فرستاده است
بحق و راستی که ایشان یعنی شیعه و اولیای او روشنی میگیرند بنور او و منتفع میشوند
بدوستی او در ایام غیبت او همچنانچه منتفع میشوند مردم از آفتاب و اگر چه در زیر
ابر پنهان باشد و امامیه میگویند بایشان تشنیع که شما درین باب بر ما میکنید بعینه

بر شما وارد است زیرا که شما بران رفته اید که مراد بامام زمان در حدیث مذکور
صاحبان شوکتند از پادشاهان و سلاطین دنیا هر کس باشد خواه عالم باشد
و خواه جاهل خواه عادل باشد و خواه فاسق پس میگوییم چه فایده مترتب تواند
بود بر شناختن جاهل فاسقی تا اگر کسی که پیر و او را نشناخته باشد کافر و بیدین
از دنیا میرفته باشد و بعضی از مخالفان بر همین متفطن شده اند و بران رفته اند
که مراد بامام زمان درین حدیث کتاب الهیست که قرآن مجید باشد و امامیه
میگویند بنابرین تخصیص امام زمان بان شخص که از حدیث مذکور فهم میشود وجهی
نداشته خواهد بود چه تخصیص مذکور اشعار بان دارد که امام هر عصری غیر امام
عصر دیگر باشد و قرآن در همه عصر یکیست و تغییر و تبدیل در آن راه نمی یابد
تا انقراض عالم و نیز چه معنی اراده شده است از معرفت قرآن که کسی که آنرا
حاصل نکرده باشد کافر میمیرد و اگر مراد بان معرفت الفاظ و عبارات و دانستن
معانی آنست چنانچه مخفی نیست بر بسیاری از مردم مشکل میشود و اگر مراد مجرد
تصدیق بوجود آنست همان تشنیعی که بر ما میکردید بر شما بر میگردد چه خواهیم گفت
هرگاه معرفت بالفاظ آن کسی را حاصل نباشد و علم بمعنی آن نداشته باشد
و نتواند که استنباط مسایل و احکام ازان نمود چه فایده مترتب خواهد بود
بر تصدیق بوجود آن که کسی که حاصل نکرده باشد آنرا چون بمیرد کافر میمیرد و باشد
پس تشنیع شما بر ما درین باب وجهی نداشته باشد والله الهادی و علیه التکلان
نمایش دوم حکایت کرده است سید بزرگوار رضی الدین علی بن طاوس
علیه الرحمه در بعضی از کتب خود که روزی اجتماع دست داد مرا در بغداد با بعضی از
فضلای آنجا و کشانیدم سخن را با ایشان بامر امام محمد مهدی علیه السلام که آیا
در باب او میگویند که او غایب در حیاتست و بواسطه مصلحتی از نظر مردم

غیبت اختیار کرده تا وقتی که امر الهی بظهور او تعلق گیرد فاضلی از ایشان
که طرف بحث بود در مقام تشنیع و اعتراض شد بر کسی که تصدیق بوجود او
کرده است و اعتقاد دارد که او درین مدت مدید زنده است و انکاری
تمام مینمود او را من باو گفتم میدانی که اگر امروز مردی حاضر شود و دعوی
کند که من بر روی آب راه میروم جمیع مردم این شهر در مقام تعجب شده
بدیدن او بر می آیند پس چون بر طبق دعوی خود عمل آورد و رفتن او را
بر روی آب همه مشاهده کردند و تعجبات نمودند بعد از ان اگر باز روز دیگر
شخصی آید و همان دعوی کند و جمعی بتماشای او برآیند و رفتن او را بر
آب مشاهده نمایند تعجب ایشان از روز اول کمتر خواهد بود و بعد از ان اگر
مرتبه سیوم باز کسی آید و همین دعوی نماید بسا باشد که کسی بتماشای او
بر نیاید و در مقام دیدن آن نشوند مگر جمعی قلیل از مردم پس چون بعمل مذکور
قیام نماید و مرتبه دیگر رفتن او را بر روی آب هر چند بالکلیه رفع تعجب هم
خواهد شد بعد از ان اگر باز کسی آید و این دعوی نماید و جمعی بر وجه شنوند
و از رفتن او بر روی آب تعجب بسیار مینموده باشند بیشتر از تعجبی که مرتبه
اول و دوم و سیوم نموده اند جمیع عقلای آن شهر از تعجب ایشان متعجب
خواهند شد و بر ایشان تمسخر خواهند کرد و سخنان سخیف بر روی ایشان
خواهند گفت پس بعینه حال مهدی علیه السلام و تعجب شما از درازی عمر او
و باقی ماندن او تا امروز ازین قبیل است چه شما روایت کرده اید که ادریس ع
موجود است در آسمان و او زنده است از زمان خود تا حال و روایت کرده اید
که خضر علیه السلام نیز موجود است در زمین و زنده است تا حال و روایت
کرده اید که عیسی ع زنده است و موجود است در آسمان چهارم و چون مهدی

ظاهر شود بزمین خواهد آمد و در نماز باو اقتدا خواهد کرد پس این همه
نفر ند از آدمی زاد که عمر ایشان دراز تر شده است از عمری که ما از برای
مهدی ثابت میکنیم و شما آن را گمان کرده اید و از آن تعجب نمیکنید چرا تعجب
میکنید از آنکه شخصی از ذریه پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله مثل یکی ازین ایشان
باشد و انکار میکنید این را که این معجزی باشد از جمله معجزات پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که یکی از ذریه و عترت او زیاده بر آنچه متعارف عمرهای زمان است
عمر یابد الحاصل بر رستی که خوش آمده است مرا درین مقام ذکر کلامی که شیخ
العارفین شیخ محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی در باب سیصد و شصت و ششم
از آن ایراد کرده است و آن اینست ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله
صلی الله علیه و آله من ولد فاطمة علیها السلام یواطی اسمه اسم رسول الله
صلی الله علیه و آله جده الحسین بن علی علیهما السلام یبایع بین الرکن و المقام
یشبه رسول الله صلی الله علیه و آله فی الخلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخلق
بضم الخاء اسعد الناس به اهل الکوفة یعیش خمسا او سبعا او تسعا یضع الجزیة
و یدعو الی الله بالسیف و یرفع المذاهب عن الارض فلا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه
مقلدة العلماء اهل الاجتهاد لما یرونه یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون
کرها تحت حکمه خوفا من سیفه یفرح به عامة المسلمین اکثر من خواصهم یبایعه العارفون
من اهل الحقایق عن شهود و کشف بتعریف الهی له رجال الهیون یقیمون دعوته
و ینصرونه ولولا ان السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله ولکن الله یظهره بالسیف والکرم
فیطیعون و یخافون و یقبلون حکمه من غیر ایمان و یضمرون خلافه و یعتقدون فیه
اذا حکم فیهم بغیر مذهب ائمتهم انه علی ضلال فی ذلک لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد
و زمانه قد انقطع و ما بقی مجتهد فی العالم و ان الله لا یوجد بعد ائمتهم احدا له درجة الاجتهاد

و اما من یروج التعریف الالهی بالاحکام الشرعیه فهو عندهم مجنون فاسد
الخیال یعنی بدرستی که مر خدای را خلیفه ایست که بیرون خواهد آمد از عترت
رسول خدای صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه علیها السلام که نام او موافقست
با نام رسول خدای صلوات الله علیه و آله و جد او حسین بن علی علیهما السلام است
بیعت خواهند کرد با او مردم در حرم خدا تعالی میان رکن یمانی و مقام ابرهیم
شباهت دارد در خلق بفتح خا یعنی در نیکویی خلقت و صورت برسول خدای
صلی الله علیه و آله و فروترست از وصلی الله علیه و آله در خلق بضم خا یعنی
در حسن اخلاق و نیکویی سلوک سعادت یافته ترین مردم بصحبت او
اهل کوفه خواهند بود زندگانی خواهد کرد میان مردم پنج سال یا هفت سال یا
نه سال و جزیه خواهد نهاد بر کافران کتابی از یهود و نصاری و اتباع
ایشان و خواهد خواند مردم را بدین خدا تعالی بشمشیر و بر طرف خواهد ساخت
مذاهب مختلف را از روی زمین و باقی نخواهد گذاشت مگر این حق را
دشمنان او که مقلد علما و ارباب اجتهاد باشند چون مبینند او را که بر خلاف
آنچه امامان ایشان بران رفته اند حکم میکند در تحت حکم او خواهند آمد
از روی اکراه و اطاعت خواهند کرد او امر و نواهی او را بجهت ترسی که از
شمشیر او داشته باشند و شادان و فرحناک باشند بوجود او عامه مسلمانان
بیشتر از خاصان ایشان و بیعت کنند با او عارفان و دانایان از اهل حقایق
و ارباب عرفان از روی شهود و کشف بتعریف الهی یعنی بشناختی که از
جانب خدا تعالی بایشان آن رسیده باشد و او را مردمی باشند از جانب
خدا تعالی که برپای دارند دعوت او را و یاری میداده باشند او را دعو
مردم بدین حق و اگر نباشد که شمشیر در دست او باشد هر آینه فتوی دهند

فقها تبع او و لکن ظاهر سازند خدا تعالی او را شمشیر و کرم تا منع نا بشند
مکیرند فقها و مجتهدین بکرم و اطعام او و شمشیر و باشند از شمشیر او
قبول کنند احکام او را ابی آنکه ایمان باو آورده باشند و در باطن بر خلاف
او باشند و اعتقاد داشته باشند در باره او و گاهی که در میان ایشان حکمی کنند
غیر حکمی که امامان ایشان کرده باشند که او بر ضلالت است و حکم او بر حق نیست
انکه ایشان را اعتقاد آنست که مجتهدین و زمان اجتهاد انقطاع یافته است
و مجتهدی در عالم باقی نیست و خدا تعالی بعد از امامان ایشان کسی را موجود
نخواهد ساخت که بدرجه اجتهاد برسد و اما کسی که دعوی تعریف الهی و شناخت
خدا نماید مر احکام شرعی را نزد ایشان به دیوانگی و فساد خیال و رای منسوب
تا اینجا بود ترجمه کلام مذکور پس تامل کن در آن و بدیده بصیرت در نگر و دستی که
کوتاه نباشد از رسیدن بشاخسار فهم آن بچیدن میوه مقصود دراز کن
اقدام نمای خصوصا در قول او که ان لله خلیفة فی الارض مر خدا را خلیفه ایست
در روی زمین و قول او که اسعد الناس به اهل الکوفه سعادتمند ترین مردم
بصحبت او اهل کوفه خواهند بود و قول او که اعداء مقلدة العلماء اهل الاجتهاد و
دشمنان او که مقلد علما و ارباب اجتهادند و قول او که لانهم یعتقدون ان اهل
الاجتهاد و زمانه قد انقطع ایشان را اعتقاد آنست که اهل اجتهاد و زمان مجتهد
شدن انقطاع یافته و مجتهد دیگر در عالم نخواهد بود با باشد که جایی که
او درین عبارات چیست و ازین کلام چه اراده دارد یعنی مهدی که با اعتقاد امام
صاحب الامر علیه السلام الآن بر روی زمین موجود است و سعادت یا
باو شیعه او نیز زمان اجتهاد انقطاع نیافته است و چنانچه در صدد سلف مردم
بسعی و بذل جهد بسعادت اجتهاد و استنباط احکام و مسائل دینی از قرآن و

حدیث فایز میشود انه الحال تیر مانعی از آن نیست و در فیض نبسته است
و هر کس سعی نماید ممکن است که بآن مرتبه برسد که وَالَّذِینَ جَاهَدُوا
فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا و این معنی نیست مگر نفس تشیع والله ولی التوفیق

حدیث سی و هفتم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد المنقری از سفیان
بن عیینه از امام جعفر صادق علیه السلام فی قول الله عز و جل لِیَبْلُوَکُمْ
أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا قال لیس یعنی اکثرکم عملا ولکن اصوبکم عملا وانما الاصابة
خشیة الله والنیة الصادقة ثم قال العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد
الا الله عز و جل والنیة افضل من العمل شرح کلام امام علیه السلام
در ضمن آغاز و پنج نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول
خلاصه کلام امام علیه السلام در تفسیر آیت کریمه الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ
وَالْحَیَاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا یعنی اوست آن خدایی که آفریده است
مرگ را و زندگانی را بجهت آنکه امتحان کند شما را ای بنی آدم و ببیند که کدام
یک از شما نیکو عمل ترید آنکه مراد به نیکویی عمل درین آیه بسیاری عمل نیست و از
ایکم احسن عملا این معنی خواسته نشده است که کدام یک از شما در بسیاری
عمل بیشتر کوشیده اید بلکه مراد آنست که عمل کدام یک از شما صواب تر است
و مراد از صواب بودن عمل آنست که مقرون باشد بترس خدای و نیت صادق
بعد از آن فرمودند که عمل خالص آنست که در بعمل آوردن آن اراده نکرده باشی
مدح و ستایش کسی را بران غیر از خدایی که عزیز است و بزرگ و نیت بهتر است
از عمل بینش دوم لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا این جمله بجهت بیان علت خلق

سلیمان بن داود المنقری مکنی بابی ایوب شاذکونی
که اگرچه شیعه او ثقه است اما علامه در خلاصه
گفته است هو ثقة عین

بن ابی عمران الهلالی الکوفی که در مکه معظمه
اقامت داشت و بسیار ملاقات
صادق علیه السلام فایز شد و بعضی حکایات
با آن حضرت در کتب رجال ایراد یافته
در خلاصه رجال مذکور است
که هو لیس من اصحابنا ولا من عدادنا
تحقیق نموده است والله اعلم

موت و حیاتست که در جملهٔ سابق بران مذکورست و معنی آیه والله اعلم ا
که حضرت عزت تعالی شانه تقدیر کرد مرد و نرا که خوانند و مردم است بحسن
عمل و نیکوئی کردار و موجب آنست که مردم وثوق بسیار و اعتماد تمام بر دنیا
و زندگانی آن نداشته باشند و بلذات و نعمتهای آن که در معرض فنا و
زوال است فریفته نشوند و عطا کرد حیات را که بسبب آن قدرت حی
بر قیام باعمال صالحه و کردار نیکو تا عمل آرد با ایشان در دار دنیا معامله کسی که در مقام
امتحان و خبر گرفتن آن باشد که کدام یک از شما نیکو عمل تر است و مقدم داشت
درین آیه موت را بر حیات بواسطه آنکه موت بیشتر داعیست بر حسن
عمل و مردم را بیشتر بر نیکوئی کردار میدارد و باید دانست که این تعبیر که
مذکور شد کامیست که محمول شود موت که در آیه مذکورست بر موتی که بعد از
حیاتست اما اگر حمل کنیم موت را بر عدم اصلی که پیش از ایام حیات و
قبل از دخول دنیاست بنابر آنکه آنرا نیز موت میگویند چنانچه حضرت عزت
در کلام مجید میفرماید که وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ یعنی شما مردگان بودید
پس زنده کرد شما را خدای تعالی معنی آیت والله اعلم این خواهد بود که تقدیر
کرد خدای تعالی عدم اصلی شما را پس نقل کرد شما را از آن حال و خلعت حیات
در پوشانید بجهت آنکه امتحان کند شما را چنانکه گذشت و تقدیم موت برین
تقدیر بواسطه آنست که عدم اصلی مقدمست بر حیات لیس یعنی لیس از
افعال ناقصه است که اسم و خبر میخواهد و اسم او اینجا ضمیریست مستتر راجع
بخدای تعالی یا ضمیر شان است که راجع است بمسند الیه جمله آینده یا بی مرجع
علی اختلاف المذهبین فیه و جمله یعنی خبر آنست خشیة الله والنیة الصادقة در
خشیت و بیان فرق میان آن و خوف کلامی که از خواجه نصیر طوسی

رحمه الله منقول است در شرح حدیث نیت و دوم از این کتاب سبق ذکر یافت
بانجا رجوع باید کرد و مراد به نیت صادق مایل ساختن دل است بجانب طاعت
خدای انکه ملاحظه شود دران چیزی سوای قرب و حصول رضای او نه مثل کسی که
ازاد کند بنده خود را مثلا و ملاحظه کند دران با قصد قربت خلاصی خود را
از مشقت نفقه و کسوه او یا از زشتی خلق و زبونی اعمال او یا انکه تصدق کند
در حضور مردم مالی را بواسطه غرض ثواب الهی و ستایش مردم او را دران
بر وجهی که اگر ستایش مذکور ملحوظ او نباشد تصدق مذکور را از و بعمل نیاید
و اگر چه داند که اگر رغبت بثواب الهی نمیداشت مجرد رغبت بستایش
مردم او را بران نمیداشت که تصدق مذکور از و بعمل آید و نه مثل انکسی که او را
وردی در نمازهای سنتی یا طاعتی دیگر بعض تصدقات بود و باشد که همیشه با آن
قیام داشته است و اتفاق افتد که در وقتی که با آن قیام داشته باشد جمعی
حاضر شوند و او دران وقت عمل مذکور را بر خود سبک تر یابد از اوقات دیگر
و بسبب حضور آن جماعت دران وقت در خود زیادتی مسرت و نشاطی احساس
نماید بسبب آنکه ایشان بر عبادت او اطلاع یافتند و اگر چه داند که اگر ایشان
حاضر نمیشدند نیز عمل مذکور را از و ترک نمیشد و قصوری دران بهم نمیرسید زیرا که
امثال این امور از اموریست که خلل دارد در صدق نیت و اخلاص کامل و بالجمله
عملی که مقصد کنی دران قربت و حصول رضای الهی را و ضم کنی با آن حظی از حظوظ دنیا
بحیثیتی که ترکیب یابد باعث بر قیام بآن عمل از غرض دینی و غرض دنیوی نیت تو
دران صادق نخواهد بود خواه باعث دینی قوی تر باشد از غرض دنیوی و خواه
ضعیف تر و خواه هر دو مساوی باشند العمل الخالص الذی لا تریدان یحمدک علیه احد الا الله
عز و جل خالص در لغت هر چیزیست که صاف و بیغش باشد و بجز اگر غیر جنس خود ممزوج

نشده باشد خواه آن غیر از و در مرتبه فروتر باشد و خواه نه چنانکه کسی تصدق کند
محض ریا یا آنکه نیت او ممزوج بقصد قربت باشد چه صدقه او بحسب غرض خاص
خواهد بود و همچنان صدقه که بمحض ثواب باشد و بریا مخلوط نباشد اما در عرف
تخصیص یافته است عمل خالص عملی که قصد قربت در آن مجرد باشد از جمیع
آمیزشها و این معنی را اخلاص می نامند و اصحاب قلوب و ارباب حقیقت عمل
خالص را بعض تعریفات دیگر نیز کرده اند بعضی گفته اند هو تنزیه العمل عن ان یکون
لغیر الله فیه نصیب یعنی بری ساختن عمل است از آنکه غیر خدا را در او نصیبی بوده باشد
و بعضی گفته اند هو اخراج الخلق عن معاملة الحق بیرون کردن خلق است از
معامله که با حق تعالی کنند و بعضی گفته اند هو ستر العمل عن الخلایق و تصفیته
عن العلایق پوشیده داشتن عمل است از نظر خلایق و صافی و پاک ساختن
آن از جمیع تعلقات و گروهی گفته اند ان لا یرید عامله علیه عوضا فی الدارین یعنی عمل
خالص آنست که اراده کرده باشد و نخواسته باشد عمل کننده آن عمل بازای آن
عمل عوضی را از خدای نه در دنیا و نه در آخرت و این درجه ایست بلند و پایه ایست
عالی که کمتر بآن میتوان رسید و اشارت بآنست کلام امیر المومنین و سید الموحدین
صلوات الله علیه و آله در حال مناجات با پروردگار خود که ما عبدتک خوفا من
نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی عبادت نکردم
ترا از ترس عذاب تو و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو داشتم و لیکن یافتم
ترا لایق آنکه عبادت تو کنم پس بعبادت تو قیام نمودم حالیش اول بباید دانست
که بسیاری از علمای خاصه و عامه یعنی علمای شیعه و سنی بران رفته اند که هرگاه در عبادت
حصول ثواب اخروی یا خلاصی از عذاب عقاب الهی مقصد شود آن عبادت
صحیح نیست و گفته اند که این مقصد منافات دارد با اخلاص که عبارت از

محض حصول رضای الهی و اطاعت امر اوست و کسی که قصد حصول ثواب یا خلاصی
از عذاب نماید بسبب قصد کرده خواهد بود جلب نفع و دفع ضرر از خود نه محض
رضا و اطاعت امر خدا را چنانچه کسی که تعظیم شخصی نماید و ثنا و ستایش او کند بواسطه
طمعی که در مال او داشته باشد یا بجهت ترسی که او را از اهانت و آزار او باشد ایشان هر
او را در بیان عمل مخلص نخواهند گفت و از جمعی که درین باب مبالغه و غلوی بسیار کرده اند
رضی الدین علی بن طاوس است قدس الله روحه و از کلام شیخ شهید رحمه الله در قواعد
شهیدی نیز مستفاد میشود که مذهب اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم همینست و
امام فخر رازی در تفسیر کبیر اتفاق متکلمین را بران نقل کرده است و گفته است که
جمیع ایشان متفقند بر آنکه کسی که عبادت خدای کند از جهة ترس عذاب او
یا بواسطه طمع ثواب او عبادت او صحیح نیست و نقل مذکور از و نزد تفسیر قوله تعالی
ادعوا ربکم تضرعا و خفیة واقعست و جزم کرده است در اوایل سوره
فاتحة الکتاب بآنکه اگر کسی نماز برین وجه کند که نماز میکنم بواسطه حصول ثواب
خدای تعالی یا بجهت گریز از عقاب او نماز او باطل است و کسی که گفته است این
قصد باعث فساد و بطلان عبادت نیست قبول ندارد که قصد مذکور منافی
اخلاص باشد و میگوید اراده فوز بثواب الهی و سالم ماندن از غضب و عذاب
او امری نیست که مخالفت داشته باشد بقربت و حصول رضای او و چون چنین
باشد و حال آنکه خود در کلام مجید مدح اصفیای خود باین کرده است که
كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا یعنی بودند ایشان
که مسارعت میکردند در امور خیر و میخواندند ما را بواسطه رغبتی که در ثواب
داشتند و بجهة ترسی که از عذاب ما ایشان را بود و نیز در کلام مجید فرموده است
که وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا یعنی بخوانید خدا را و عبادت او کنید با

ترسی که از عذاب او شما راهست و بواسطه طمعی که بثواب او دارید و
جای دیگر میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا
ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید
وگرویده اید بخدا و بنبی که رسول او و شما را بآن دعوت کرده است رکوع
کنید و سجده نمائید یعنی نماز کنید و عبادت نمائید پروردگار خود را و بکوشید
در بفعل آوردن امور خیر حالتی که بوده باشید شما امیدوار بفلاح از جانب او و بایست
آنکه فلاح یابید از جانب او و علی الاحتمالین و فلاح عبارت از دریافتن ثواب است
چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی نص بران کرده است تا این غایت بود آنچه از کلام
جمعی که مقصد مذکور را منافی اخلاص شمرده اند بنظر رسیده و بحث و مناقشه
درین دلایل مجالیست وسیع و میدانیست فراخ اما دراینکه گفته اند که اراده مذکور
مخالفت بقصد قربت و اراده وجه الله ندارد و منافی اخلاص نیست اگر این
کلامیست بی مغز و سخنیست بی ته که بحسب ظاهر صورتی یافته زیرا که فرق میان
اطاعت محبوب حقیقی و پیروی او امر و نواهی او بنا بر محض دوستی و محبت و حصول
رضای او و میان اطاعت و پیروی او بواسطه غرضهای دیگر از آفتاب ظاهر
تر است و هیچ شک نیست که شق دوم نزد ارباب بصیرت و عرفان از معرض
اعتبار ساقط است و از درجه اعتبار نازل و اما در استدلال بدو آیت قرآنی که
اول مذکور شد آنکه بسیاری از مفسرین ذکر کرده اند که معنی رغبا و رهبا که مذکور
شد نیست بلکه بمعنی رغبت در اجابت و قبول طاعتست و ترس از رد و عدم
قبول آن و اما در آیت سیم آنکه شیخ ابوعلی طبرسی در کتاب مجمع البیان ذکر کرده است
که معنی لعلکم تفلحون آنست که باشد که سعادتمند شوید و فیروزی یابید و هیچ شک
نیست که حصول رضای او تعالی رصده از اعاظم سعادات و فوز بسعادت قبول

طاعت بهتر بر تفسیر وزرها تفسیر کرده است شیخ مذکور فلاح را در قول خدای تعالی که
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ بنجاح و فوز که عبارت از فیروزی یافتن و سعادتمند
شدن است و شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله در تفسیر خود که موسوم به تبیان است
گفته است که مراد مفلحون ارباب نجاح و فیروزی اند یعنی آنانکه ادراک کرده اند
و یافته اند آنچه میخواسته اند از خدای تعالی بسبب اعمال خیری که از ایشان وجود
آمده است و بازای ایمانی که به پیغمبر و دین او آورده اند و آن نیست مگر فیروزی
و سعادتمندی و در تفسیر قاضی بیضاوی واقع است که المفلح هو الفائز بالمطلوب
و همین معنی در کشاف نیز واقع است آری تفسیر کرده است شیخ ابوعلی طبرسی
فلاح را در کریمه قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بفوز بثواب نهایتش آمدن فلاح
در آیه مذکور باین معنی لازم ندارد که هر جا واقع شود بران معنی حمل باید کرد و بر تقدیر
که بران معنی محمول شود استدلال آن بر مطلب مذکور کماهی تمام است که جمله لعلکم تفلحون
جمله حالی باشد اما اگر بر تعلیلی محمول شود همچنانکه شیخ ابوعلی طبرسی علیه الرحمه نقل کرده است
آیه مذکور را مطلقا دلالت بر مدعی نخواهد بود چه بران تقدیر معنی چنین خواهد بود
که بران وجه بعمل آید تا بعمل آوردن مذکور سبب آن شود که شما بثواب فائز شوید
و از عذاب برهید و این معنی لازم ندارد که اگر باین مقصد کنند عمل صحیح باشد که
وضو سبب سرد شدن و نظافت اعضا میشود و اگر در وضو آنرا قصد کنند
باتفاق وضو باطل است و اگر ضم کنند قصد آنرا با مقصد قربت در صحت آن خلاف
کرده اند چنانچه خواهد آمد پس هر چه عمل سبب آن شود لازم نیست که قصد آن
صحیح باشد و اولی آنست که استدلال کنند بر مطلب مذکور بحدیثی که روایت کرده است
آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بطریقی که حسنست از هارون بن
خارجه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت العباد ثلثه قوم عبدوا الله عز و جل خوفا

فتلک عبادة العبید و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی طلبا للثواب فتلک عبادة
الاجراء و قوم عبدوا الله عز و جل حباله فتلک عبادة الاحرار و هی افضل العبادة
یعنی عبادت کنندگان سه صنفند گروهی عبادت خدا میکنند و مقصد ایشان
ترس از عذاب اوست و این عبادت بندگانست که بواسطه تادیب
خداوندان بامر و نواهی ایشان قیام مینمایند و برخی بعبادت او قیام
مینمایند بواسطه خواهش ثواب او و این عبادت مزدورانست که
بواسطه بدست آوردن اجرة آن عمل قیام مینمایند و جمعی عبادت اورا
بر پای میدارند بواسطه محبتی که با و دارند و این عبادت خردمندان و
آزادگان و مقربانست و این عبادت بهترین عبادتهاست برین وجه
که گویند قول حضرت درین حدیث که هی افضل العبادة یعنی این عبادت
بهترین عبادتهاست اشعار بران دارد که آن دو قسم اول نیز اتصاف بخوبی
دارد پس صحیح باشد چه عبادت باطل بهیچ نحوی متصف نیست پس مطلوب
که صحت عبادتست گاهی که بقصد حصول ثواب و خلاص از عذاب بعمل
آمده باشد ثابت باشد نا خوش دوم جمعی که مانعند از آنکه در نیت قصد تحصیل
ثواب و خلاص از عذاب واقع شود قصد مذکور را چنانچه از کلام ایشان
فهم میشود باعث فساد عبادت میدانند و اگرچه با قصد قربت جمع شود
و اما باقی ضمایمی که عبادت سبب حصول آن میشود خواه قصد شود و خواه نه
مثل خلاص شدن از نفقه دادن بنده بسبب آزاد کردن او در کفاره و پرهیز
از طعام در روزه داشتن و تبرد و خنک شدن اعضا در وضو و اعلام ماموم بهمین
دخول در نماز بتکبیر احرام و دفع الوقت کردن غریم باشتغال بنماز و ملازمت
طواف خانه کعبه و امثال آن از عبادات و محافظت متاع خود در برخاستن بنماز

شب و امثال آن ظاهر آنست که قصد آنها نیز پیش ایشان بطریق اولی باعث
فساد عبادت باشد و اما آنانکه قصد تحصیل ثواب را باعث فساد عبادت
نمیدانند خلاف کرده‌اند در آنکه این قصدها مبطل هست یا نه اکثر از ایشان
بر آن رفته‌اند که مبطل نیست چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب
مبسوط و شیخ ابو القاسم در معتبر شرح مختصر نافع و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه
در کتاب تحریر الاحکام و منتهی جزم باین کرده‌اند و گفته‌اند که امور مذکور
چون البته حاصل است قصد آن بعد از آنکه قصد قربت متحقق باشد
نقصانی ندارد و بر ایشان وارد می‌آید که لزوم حصول آن چنانچه سبق ذکر یافت
لازم ندارد صحت قصد آنرا و متاخرین علمای ما رضوان الله علیهم حکم کرده‌اند ببطلان
عبادت گاهی که با قصد قربت یکی از قصدهای مذکور جمع شود و شیخ جمال الدین
مطهر در کتاب نهایه و قواعد الاحکام اختیار این قول کرده و شیخ فخر الدین
ولد او در شرح قواعد و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب بیان نیز تابع او شده‌اند
و این قول را رجحان داده بنا بر آنکه اخلاصی که در عبادت مطلوبست بانضمام
قصد امور مذکور فوت میشود و این مذهب اصح است و شیخ شهید در قواعد خود
احتمال تفصیل نیز داده است برین وجه که اگر مقصود بالذات قصد قربت باشد
و قصدهای دیگر بتبعیت آن واقع شود عبادت صحیح است و اگر امر بر عکس باشد
یا هر دو مقصود بالذات باشند باطل و بنا بر این درست که آنچه قصد آن با نیت
قربت ضم میشود اگر فی نفسه رجحان شرعی داشته باشد یعنی واجب باشد
یا سنت و قصد آن از روی وجوب یا سنت کنند مثل امساک از طعام و روزه
داشتن گاهی که بواسطه حفظ بدن امساک مذکور واجب شده باشد و اعلام مؤمنین
بدخول در نماز بقصد رهنمونی بر خیر مناسب حالیست که ضرر در صحت عبادت نکند

چه مقصد آن منافی مقصد قربت نیست بلکه موکد آنست و باعث در اموریست
که در ضم آن با نیت قربت ملاحظه رجحان آن توان نمود پس روزه
کسی که با نیت قربت در آن مقصد امساک از طعام کرده باشد بواسطه
حفظ بدن صحیح خواهد بود خواه روزه مذکور واجب باشد و خواه سنت و خواه
واجب مذکور متعین باشد مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و خواه غیر معین باشد
مثل روزه قضا و نذر غیر معین نهایتش در خاطر از صحت روزه غیر
معین شکی هست و عدم صحت نیز احتمال دارد و الله اعلم دانش سیوم
تعریف کرده اند بعض فقهای ما نیت را بارادة ایجاد الفعل علی الوجه المامور
شرعا یعنی اراده موجود ساختن فعل بر وجهی که از جانب شارع امر بآن شده
و مراد او باراده اراده فاعل است و بفعل اخص اعم باشد از فعل و از داشتن نفس
بر ترک فعل تا بیرون رود از تعریف مذکور اراده حضرت باری تعالی مر افعال بندگان را
زیرا که آن اراده فاعل نیست و داخل شود نیت روزه و نیت احرام حج
و امثال آن با آنکه بحسب ظاهر اراده فعل نیست بلکه اراده ترک فعل است و
علی الوجه المامور به شرعا متعلق باراده نه بایجاد و مراد اینست که اراده بر این
وجه باشد تا عزم از تعریف بیرون رود چه در عزم لازم نیست که اراده بر این
وجه باشد بلکه عزم بر فعل اراده ایجاد است بر سبیل حتم خواه بر وجه مامور به
باشد و خواه نه و این تعریف را علامه در کتاب قواعد الاحکام ذکر کرده
و شیخ علی رحمه الله بر آن اعتراض کرده است که اگر از مامور به واجب
اراده کرده بنا بر آنکه امر در حقیقت از برای وجوبست و در غیر وجوب
بطریق مجاز استعمال میشود لازم می آید که شامل نیت سنت نباشد پس تعریف
جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده است بآن مطلق آنچه فعل آن مطلوب باشد

واز جانب شارع رخصت آن حاصل واگرچه بر وجه اباحت بود باشد مثل آنچه
مطلوب است در قول خدای تعالی واذا حللتم فاصطادوا یعنی هرگاه محل شدید
واحرام خود را باتمام رسانید پس رخصت شما راکه صید کنید باآنکه حمل کلام
بر معنی مجازی صادق خواهد بود بر اراده بوجود آوردن افعال مباحه وحکم بر سنیت
بودن آن نزد فقها بقدر درست تمام شد ترجمه کلام شیخ علی رحمه الله در
شرح قواعد ودر کلام او نظرست زیرا که مامور عبارتست از امریست که
بفعل آوردن آن بحسب شرع رجحان داشته باشد بر ترک آن پس سنت
داخل باشد ومباح خارج نزد غیر کعبی که قایل است باآنکه آنچه رخصت آن نیز
از جانب شارع واقع شده باشد فعلش بر ترک رجحان دارد وآنکه ملاحظه
میشود که دخول سنت در مامور به منافات دارد باآنچه مختار محققین است که
استعمال امر در وجوب بحسب حقیقت است ودر غیر وجوب بحسب مجاز
وهر لفظی که در تعریف استعمال می یابد ظاهر آنست که بر معنی حقیقی مستعمل باشد
اصلی ندارد بواسطه آنکه مراد ایشان بامری که گفته اند بحسب حقیقت از برای
وجوب است صیغه افعلست وآنچه در معنی آن باشد نه لفظ امر که مرکب
از الف ومیم وراست چه امر مذکور نزد ایشان از برای معنیست که مشترکست
میان واجب وسنت یعنی مطلق ترجیح وبهتری زیرا که حکم کرده اند باآنکه سنت
نیز حقیقتا مامور به است چنانچه قاضی عضد در شرح مختصر اصول نقل آن کرده است
وحکم مذکور چنانچه مخفی نیست تقاضای اشتراک میکند ونهایت آنچه توان گفت
درین باب آنست که اعتراض شیخ علی رحمه الله مبنی بر اغماض عین باشد از آنکه
مامور به شامل سنت نیز هست وایشان حکم به شمول مذکور کرده اند وغرض او
ضایع ساختن تعریف در اصل نباشد بلکه بحث او با علامه قدس سره

بحث الزامی باشد زیرا که علامه اگرچه در کتاب نهایة تردد کرده است
در آنکه سنت مأمور به است بحسب حقیقت یا نه اما در تهذیب اصول
جزم کرده است بآنکه سنت مأمور به نیست و بحث مذکور با او در جواب زند
او است نهایتش بنا برین چندان نفعی بر بحث مذکور مترتب نخواهد بود
با آنکه ظاهر کلام او آنست که مراد او اعتراض بر تعریف باشد و اثبات
آنکه تعریف برین وجه خوب نیست نه بحث الزامی والله اعلم
چهارم اشتهار یافته است میان علمای ما رضوان الله علیهم که از جمله
دلایل آنکه در عبادت ناچار است از نیت و تا نیت نکنند عبادت صحیح
نیست قول خدا تعالی است در کلام مجید که وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا
اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ و در دلالت این آیه بر مطلب مذکور نظر است زیرا
که دین درین آیت بحسب ترکیب مفعول مخلصین است و ضمیر امروا
با اهل تورات و انجیل و مراد اینست والله اعلم که مأمور نشده اند یهود و نصاری
مگر بآنکه بندگی کنند خدا را در حالتی که مخلصین باشند در بندگی خود و کسی را مثل
عزیر و عیسی شریک او نسازند در بندگی او چنانچه شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود
که موسوم بجوامع الجامع است که تفسیر این آیت میکند گفته است که معنی آیت
آنست که مأمور نشده اند ایشان در توریت و انجیل مگر بدین برگزیده و لیکن تحریف
کرده اند کتاب خود را و مبدل کرده اند احکام آنرا بآنچه خواسته اند
و صاحب کشاف نیز در کتاب خود معنی این آیه را برین وجه ذکر کرده
و نیز شیخ مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است که مخلصین له الدین
باین معنیست که در بندگی او کسی را شریک او نسازند و ملا نظام الدین
نیشابوری نیز در تفسیر خود میگوید استدلال کرده اند باین آیت بر آنکه

ایمان عبارت است از مجموع اعتقاد و همچنان عمل بارکان است زیراکه
خدای تعالی یاد کرده است عبادت خود را بر وجهی که باخلاص باشد
و اخلاص عبارت از توحید و یگانه دانستن خداست و شریک
ناختن کسی با او در عبادت او و بعد از آن عطف کرده است
بر آن قیام بنماز و ایتان باداء زکات را پس اشارت کرده است
بمجموع و گفته است وذلک دین القیمة ورد کرده اند
بعض این استدلال را بآنکه لا نسلم که ذلک اشارت بمجموع توحید
و قیام بنماز و اداء زکات باشد چرا نشاید بود که اشارت
بتوحید تنها باشد و اعمال مذکور جزو دین قیم نباشد و بالجمله
از سخنان این جماعت بظهور رسید که آیت مذکور بر غیر این
دلالت ندارد که اهل کتاب مامورند بآنکه عبادت ایشان مر خدای را
در حالتی ایشان واقع شود که قایل باشند بوحدانیت و یکتایی
او و کسی را در عبادت خود شریک او نسازند و اصلا دلالت
ندارد بر آنکه ناچار است در عبادت از نیت بهیچ یک از دلالات
مشهوره بلکه نهایت آنچه از آیه استنباط توان کرد آنست که
عبادت مشرکین صحیح نیست و کجاست این مطلب با آنچه مدعای
ایشان است فتدبر وجه تدبر در حاشیه بر نوعی
مذکور است که میتواند بود مراد بشریک ناختن کسی در عبادت
این باشد که عابد قصد کند در عبادت خود محض تقرب بخدای تعالی
و نیت عبارت از آنست و ممکنست که سخنان مفسرین که مذکور شد نیز
بر همین محمول شود و بخاطر میرسد که این احتمال رفع بحث مذکور از دلیل کند

زیرا که با وجود این احتمال هیچ شک نیست که احتمال اول نیز قایمست
دارد و اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال خصوصا که اصل عدم وجوب نیت است
فتدبر و باید دانست که آیت مذکور اگرچه در باب یهود و نصاری نازل است
و حکایت از تکلیف ایشان میکند بآن و از تکلیف ایشان بر امری تکلیف
ما بآن لازم نمی آید اما قول خدای تعالی در آخر آن که و ذلک دین القیمة
یعنی و آن عبادت مقرون باخلاص طریقه ملت مستقیم است اشعار
بر آن دارد که امر مذکور در شریعت ما نیز ثابت باشد و ازین جهت است که
علمای ما بر مطلب مذکور باین آیه استدلال کرده اند والله اعلم تنبیه

تتمیم باید دانست که مدار در نیت از قصد بوجود آوردن فعل
پس کسی که تصور فعلی کند بی آنکه قصد کند بوجود آوردن آنرا در حقیقت
نیت نکرده خواهد بود و گاه هست که اطلاق میکنند نیت را بر نفس تصور
مذکور هر چند مقرون بقصد ایجاد نباشد چنانچه در عبادات فقها واقع است
که اگر متوضی نیت کند رفع حدثی را و در واقع آن حدث از و واقع نشده
باشد اگر نیت مذکور از روی غلط باشد و او را ان اشتباه شده باشد وضوی او
صحیحست و اگر از روی عمد و دانستگی باشد باطل زیرا که در صورت غلط هیچ شک نیست
که قاصد رفع حدث فی الجمله هست اما در صورت عمد قصد مذکور نتواند بود که
از و واقع شده باشد بلکه آنچه از و واقع شده مجرد تصور و حکایت نفسست و
ازین جهت است که حکم ببطلان عبادت او کرده اند چه عبادت او در آن صورت
در حقیقت مقرون به نیت نیست و آنچه او صورت نیت داده آنرا از قبیل لاعب
و بازی کردن بعبادتست قال العلامة فی بحث نیة الوضوء من نهایة الاحکام لکلاب
التعرض لنفی حدث معین فان نواه و کان هو الثابت صح اجماعا و لو کان غیره فان کان

غالطا فالاقرب الصحة لعدم اشتراط التعرض لها فلا یضره الغلط فیها وان کان
عامدا فالاقرب البطلان لتلاعبه بالطهارة یعنی واجب است نیت در وضو و قصد
رفع حدث معین پس اگر نیت کند آن را و در واقع محدث بآن حدث باشد
وضوی او باجماع صحیح است و اگر حدث دیگر موجب وضوی او شده باشد
اگر قصد او از روی غلط و اشتباه باشد اقرب در فتوی آنست که وضوی
او صحیحست و اگر از روی عمد و دانستگی باشد اقرب بطلان آنست بواسطه
تلاعب و بازی کردن او بطهارت پس قول او که لتلاعبه بالطهارة و فعل او
بر بازی و ملاعبه بطهارت حمل کردن اشارتست بآنکه در ان صورت نیت
در واقع حاصل نیست والا از قبیل ملاعبت و بازی نمی بود و رافعی که از علمای
اهل سنت است در کتاب عزیز که از مصنفات اوست میگوید اذا نوی
رفع حدث النوم ولم ینم وانما بال نظر فان کان غالطا صح وضوءه وان
کان عامدا لم یصح لانه ملاعب بطهارته یعنی اگر نیت کند متوضی رفع حدث خواب را
مثلا و در واقع خواب نکرده باشد بلکه موجب وضوی او بول باشد بخاطر آورد
اگر نیت مذکور بر سبیل غلط از و واقع شده باشد وضوی او صحیحست و اگر از روی
عمد و دانستگی باشد و داند که از و خواب واقع نشده است وضوی او صحیح نیست
زیرا که او در ان صورت ملاعب و بازی کننده خواهد بود بطهارت پس دانسته شد
که فقها غلط کننده را ناوی گفته اند و عامد را لاعب و بازی کننده بواسطه آنکه
در صورت غلط قصد رفع حدث فی الجملة از و واقعست و در صورت عمد نه و
نیت گفتن آنکه در عبارات مذکور از ایشان واقع شده از روی مجازست
بعلاقه تشبیه چه بسیارست که فقها بر آنچه بصورت چیزی باشد اسم آن چیز
اطلاق میکنند چنانچه گفته اند هرگاه کشتگان مسلمانان و کشتگان کفار بهم مخلوط

شوند چنانچه تمیز ایشان از یکدیگر نتوان کرد واجبست که بر همه نماز گزارند و
قصد کنند در نیت نماز بر مسلمانان را با آنکه بعد از آنکه نیت مخصوص مسلمانان شد
در حقیقت بر کافران نماز نخواهد بود که انما الاعمال بالنیات و همچنین گفته اند و صحت
غسل حیض بر زن ذمیه که شوهر او مسلمان باشد گاهی که از حیض پاک شود بمذهب
جمعی که قایل اند با آنکه جواز وطی او موقوف بر غسل است پس با آنکه آنچه اند و بصورت
غسل واقع میشود در واقع غسل نیست بواسطه آنکه شرط غسل نیت است و نیت
چون قصد قربت جزو اوست از کافر نمیتواند واقع شد زیرا که قصد قربت که
مراد از آن اینجا قصد امتثال امر شارعست از کافر متصور نیست چه او خود را
بهیچ یک از اوامر شرعی مامور نمیداند اطلاق غسل بران کرده اند بنا بر آنکه صورت
غسل وارد و بالجمله ایشان بر آنچه بصورت نیت است اطلاق نیت کرده اند
از روی مجاز و اراده نکرده اند بآن آنرا که در صورت عمد در واقع نمودی امر غیر د
تا وارد آید بر ایشان آنچه ملا جلال الدین محمد دوانی در رساله انموذج بر ایشان وارد
دانسته است و گفته است که نیت عبارت از قصدست و قصد رفع آنچه
اعتقاد حصول آن نداشته باشد محال است که از حیوان واقع شود چه جای
انسان پس قصد رفع حدثی که میدانند که از او واقع نشده است متصور نباشد
مگر آنکه از روی غلط و اشتباه باشد پس تقییدان بغلط که در کلام ایشان واقع شده
غلط باشد مترجم گوید اگرچه دفع ایراد فاضل دوانی درین مقام که از مصنف
دام ظله وقوع یافته است در نهایت دقت و لطف است و تحقیق مذکور بحث
او مندفع نهایتش مسئله که عنوان مبحث ساخته اند بخاطر قاصر میرسد که عباراتی
که از فقها نقل کرده اند و ظاهر آنست که بر سبیل استشهاد باشد نه بر سبیل تنظیر استشهاد
آن شده اند شد با آنکه دعوی مذکور که اطلاق فقهاست نیت را بر مجرد تصور فعل بی امر

مقرون بقصد ایقاع باشد چنانچه مخفی نیست محتاج باستشهاد هست پس اگر عبارتی
از فقها نقل میشد که متضمن آن اطلاق میشود تا ذکر آن بی تکلف بر سبیل استشهاد
وقوع می یافت انسب میبود و بران وارد نمی آمد که چون غرض چنانچه ظاهر است
دفع بحث فاضل دوانیست از عبارات فقها معین حبابائی را که بحث او با ایشان
بران عبارتست بر وجه ساختن بقدر از طور محافظه دور است فتدبر
ازین حدیث ظاهر شد که نیت از اصل عمل بهتر است و فضل آن از فضل عمل
بیشتر و نیز در طریق خاصه و عامه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه
واله که نیة المومن خیر من عمله و علما در توجیه این معنی چند وجه ذکر کرده اند اول
آنکه مراد به نیت مومن اعتقاد حق اوست که عبارت از ایمان او باشد و هیچ شک
نیست که ایمان او بهترین اعمال اوست زیرا که اثری که بران مترتب میشود
جاوید بودن در بهشت است و عدم آن باعث جاوید بودن در دوزخ بخلاف
سایر اعمال حسنه که اینچنان نیست و باین توجیه رفع اشکال دیگر از انچه در تتمه این حدیث
روایت شده است نیز میشود چه تتمه این حدیث بر این وجه منقول است که
نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت کافر بدتر است از عمل او و این معنی بحسب ظاهر
منافات دارد با آنچه در حدیث وارد است که ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم
یکتب علیه حتی یعملها یعنی بدرستی که فرزند آدم هرگاه قصد کند اقدام بگناهی را
نمی نویسند آنرا و عقابی بران مترتب نمی سازند تا بعمل نیاورد آنرا چه هرگاه
بمقتضای مضمون این حدیث بر نیت معصیت فی نفسها عقابی مترتب نباشد و
عقاب بر مجرد عمل مترتب باشد چون تواند بود که نیت کافر بدتر از عمل او باشد پس
چون بنا بر توجیه مذکور نیت کافر عبارت از اعتقاد باطل و کفر او خواهد بود و معنی
تتمه حدیث مذکور اینکه اعتقاد باطل و کفر کافر از عمل او بدتر است و ظاهر است که این

بمعنی منافات ندارد و آنچه مفاد حدیث مذکور است اشکال مذکور مندفع
باشد فتدبر دوم آنکه مراد اینست که نیت بی عمل بهتر است از عمل بی نیت و
این توجیه را رد کرده اند که بهتری از شی تقاضای آن میکند که در آن شی نیز
خوبی باشد و در عمل بی نیت مطلقا خوبی نیست سیوم آنکه مومن نیت بسیاری
میکند که زمانه یاری او نمی نماید که منوی او بعمل آید پس ثوابی که او را از نیت
بهم رسد بیشتر باشد از ثوابی که از هر عمل حاصل میشود و این توجیه را باین
لغوی نسبت میدهند چهارم آنکه طبیعت نیت بهتر است از طبیعت عمل زیرا
که بر نیت تنها عقابی مترتب نمیشود بلکه اگر نیت خیر است بران ثواب مترتب
و اگر نیت شر است وجودش مثل عدم است و عقابی بران مترتب نیست
بخلاف عمل که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ پس باین اعتبار نیت بهتر از عمل باشد و این توجیه از سوانح
طبع والد بزرگوار است قدس سره العزیز پنجم آنکه نیت کار دل است
و عمل کار اعضا و دل اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از
عمل اعضا نمی بینی که خدای تعالی در کلام مجید نماز را که عمل اعضاست وسیله یاد
خود ساخته است که عمل دلست جایی که میفرماید أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِي یعنی برپای
دار ای محمد نماز را بواسطه آنکه وسیله یاد من باشد و ظاهر است که مقصود بهتر است
از وسیله و نیز اعمال دل از نظر مردم مستور است و احتمال ریا در آن نمیگنجد بخلاف
عمل اعضا که اغلب مقرون بریاست پس از این راه که عمل دل بهتر باشد از
عمل اعضا ششم آنکه مراد آنست که نیت بعض اعمال مشکله مثل حج و جهاد
و امثال آن بهتر است از نفس بعض اعمال خفیفه مثل تلاوت آیتی از قرآن و
تصدق بیک درهم و آنچه از این قبیل باشد هفتم آنکه لفظ خیر درین حدیث

اسم تفضیل نیست بلکه مدعی آنست که نیت مومن عمل خیریست از جملهٔ اعمال او
نه عمل شر و نیة من تبعیض است و این توجیه از سید مرتضی علم الهدی منقول است
و باین رفع میشود تنافی که میان حدیث مذکورست و میان حدیثی که از پیغمبر صلی الله
علیه و آله مرویست که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که مشقت
دران بیشتر باشد چه مدلول حدیث مذکور تقاضای آن میکند که عمل بهتر باشد از
نیت زیرا که مشقت دران بیشترست و اشکال مشهوری که چنانچه سبق ذکر یافت
در آخر آن حدیث کرده اند که فیه الکافر شر من عمله چنانچه بیان توجیه لفظ شر بر
دران فقره اسم تفضیل نخواهد بود و حاصل معنی این خواهد بود که نیت کافر شریست
از جملهٔ اعمال او و نهایتش این توجیه چنانچه مخفی نیست درین حدیث که ما در صدد بیان
آنیم جاری نمیتواند شد مترجم گوید در رفع اشکال مذکور از حدیث اخیر این حدیث
باین توجیه نظرست چه اشکال مذکور بنا بر آنچه گذشت تنافیست میان مفاد آن
فقره و میان حدیث ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم تکتب علیه هیچ شک نیست که چنانچه حدیث
مذکور بحسب ظاهر تقاضای آن میکند که نیت کافر بدتر از عمل او باشد تقاضای
آن میکند که نیت او شر نیز باشد زیرا که شر درین مقام سوای این معنی ندارد که
موجب عقاب باشد و مفاد حدیث آنست که قبل از اقدام بعمل عقابی بر نیت معصیت مترتب
نیست پس منافات مذکور بحال خود باشد اگر گویند مفاد حدیث ان ابن آدم الی
زیاده ازین نیست که قبل از اقدام بعمل شر بر نیت آن عقابی مترتب نیست و این
معنی منافات ندارد با آنکه بعد از اقدام بعمل ترتب یابد برین وجه که بر نیت
جدا عقاب کنند و بر عمل جدا و شر بودن نیت کافر میتواند بود که ازین جهت باشد
میگوییم اگر این تقریر تمام شود بدون این توجیه نیز تنافی میان حدیثین نخواهد بود
زیرا که چنانچه میتواند بود که بعد از اقدام بعمل بر نیت کافر جدا عقاب مترتب باشد

بر عمل چه استحقاق بود که عقابی که بر نیت او بعد از اتیان بعمل ترتب می یابد زیاده
باشد از عقابی که بر عمل مترتب است پس نسبت برفع این اشکال بتوجیه که مذکور
بلکه بتوجیه اول نیز وجهی نداشته باشد فقیر در رفع این تنافی و اشکال بوجهی دیگر
نیز گرده اند و آن اینست که مراد بقول حضرت که افضل الاعمال احمزها آن باشد که
هر عمل را که ممکن باشد که بانحای مختلف بجا آورند بهترین آنها نحویست که تحمل
مشقت و تعب در آن بیشتر باشد مثل آنکه روزه که در ایام تابستان و بلاد گرم
داشته شود ثوابش بیشتر است از روزه که در ایام زمستان و در بلاد سرد داشته شود
و زکوتی که در وقت گرانی غله یا در حال ناداری داده شود بهتر است از زکوتی که در وقت
ارزانی و در حال توانگری دهند پس منافات نباشد میان آن و میان حدیث نیة
المومن خیر من عمله بلکه نیت نیز بانحای مختلف میتواند بود که واقع شود و هیچ شک
نیست که نیتی که مقرون باخلاص صرف باشد نهایت مشقت خواهد داشت و ثواب
آن بیشتر خواهد بود از بعض نیتها که بران وجه نباشد ششم آنکه مراد از نیت انکسار
شدن دلست در عمل و انقیاد او بجانب طاعت پروردگار و روی آوردن او
باخرت و برگشتن او از دنیا و لذات آن و هیچ شک نیست که این معنی شدت
پیدا میکند و زیاده میشود گاهی که جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات باشد
و از مباشرت معاصی و منهیات باز آید زیرا که میان دل و اعضا علاقه ایست تمام
که منشاء تاثیر اشیان از یکدیگر میشود نمی بینی که اگر یکی از اعضا آفتی راه یابد سرایت
میکند اثر آن بدل و دل نیز متاثر میشود و اگر بدل المی راه یابد مثل ترس و دهشت
و امثال آن اعضا در لرزه و رعشه می افتد و برقرار نمی ماند و دل در حقیقت حاکم و
متبوعست و جوارح و اعضا بمنزله رعایا و اتباع او و مقصود اصلی از عمل جوارح
تاثر دلست پس گمان مبر که نهادن پیشانی بر زمین که در نماز واجب شده است

غرض رسیدن پیشانی بر زمین است بلکه غرض آنست که بحکم عادت باعث زیادتی
تواضع دل شود زیرا که کسی که نفس خود را در مقام تواضع و انقیاد یافت اگر استعانت
از اعضا بجوید و اعضای خود را نیز در صورت تواضع درآورد تواضع قلبی
شدت می یابد اما کسی که سجده کند و از معنی تواضع غافل باشد و دل خود را باشتغال
دنیوی و لذات آن مشغول دارد هیچ شک نیست که اثری از سجده او بدل او نخواهد
رسید بلکه وجود سجود او با عدمش مساوی خواهد بود بنظر بغرضی که از آن مطلوب
پس نیت در حقیقت روح عمل است و میوه دل و ماده حیات او پس افضل از و باشد
و این وجه نزدیکیست بوجه پنجم که سبق ذکر یافت [illegible] آنکه نیت عبادت
از مجرد این قول نیست که در وقت نماز و روزه و درس گفتن مثلا بگوید نماز میکنم
یا روزه میدارم یا بدرس گفتن قیام مینمایم تقرب بخدا و معانی این الفاظ را بخاطر
گذرانی هیهات کجاست این معنی با آنچه ارباب تحقیق نیت میدانند زیرا که
این مجرد حرکت دادن زبانی و حکایت نفسیست و نیت در حقیقت برانگیزانیدن
نفس است و مایل ساختن او بآنچه غرض و مطلوب است که عبارت از حصول
رضا و قرب حقست و این برانگیختن و میل هرگاه او را حاصل نباشد بمجرد تکلم
باین کلمات و تصور معانی آن بهم نمیتواند رسید و تکلم او باین کلمات در آن
حال از قبیل گفتن سیر خواهد بود که اشتهای طعام بهم میرسانم و مایل آن میشوم بقصد
آنکه او را باین کلام اشتها و میل مذکور بهم رسد و مثل گفتن کسی که دل او از محبت
شخصی فارغ باشد عاشق میشوم فلان را و قدم در بادیه دوستی و اطاعت او مینهم
بلکه راهی از برای بدست آوردن میلان خاطر بچیزی و اقبال دل بسوی آن نیست
مگر تحصیل اسبابی که باعث میلان و اقبال مذکور باشد و اجتناب از اموری که
منافی آنست و نفس بر انگیخته نمیشود بجانب فعلی و میل بآن نمینماید مگر بسبب بدست

آوردن اموری که مناسبتی با آن داشته باشد و مربوط بآن باشد بحسب صفاتی
که غالب است بران و احتراز جستن از اموری که ضد آنست پس هرگاه غالب
شود بر دل بهوس مثلا دوستی و میل بشهوت نفس و اظهار فضیلت و روی
آوردن طلبه علم باو و انقیاد ایشان سخنان او را هر آینه او را ممکن نخواهد بود
درس گفتن بقصد قربت و غرض انتشار علم و ارشاد جاهلان و ثواب کما ان
بلکه درس گفتن او نخواهد بود مگر بواسطه تحصیل مقاصد باطله و اغراض فاسده
و اگر چه بزبان آورد که درس میگویم تقرب بخدا و بخاطر گذراند معنی آن را مادام
که نقش صفات مذکوره را از لوح خاطر مرتفع نسازد اصلا اعتباری بر نیت او نخواهد
بود و همچنین هرگاه دل تو نزد نیت نماز فرو رفته باشد بفکر لذات دنیا و همگی همت خود را
مصروف تحصیل آن داشته باشی میسر نخواهد بود که همگی میل خود را متوجه اقبال بنماز
سازی و بدست آوری میلان خاطر خود را بسوی آن بلکه دخول تو در نماز از روی
تکلف و خود را بران داشتن خواهد بود و گفتن تو که نماز میکنم از قبیل گفتن سیر خواهد بود
که اشتها بهم میرسانم و گفتن فارغ دل که عاشق میشوم حاصل آنکه نیت کاملی کردن
عبادت بکار توان آمد بر وجهی که مخلوط بمیل خاطر و اقبال بدنیا نباشد و قلع و
قمع آنچه منافی اخلاص و تقرب باشد از خاطر کرده باشد میسر نیست تا دل خود را
بالکلیه از امور دنیا و فکر آن باز نگردانی و دامان خاطر خود را از آلایش صفات
ذمیمه دنیه پاک نسازی و قطع نظر از حظوظ عاجله دنیه نکنی پس نیت بهراب
اشق و اهم باشد از سایر اعمال و منافات نباشد میان حدیث نیة المؤمن خیر من عمله و اینکه این حدیث
متضمن آنست و میان حدیث افضل الاعمال احمزها بلکه موکد و مقرر یکدیگر باشند والله ولی التوفیق

حدیث سی و هشتم

روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی

اصحاب ما از احمد بن محمد از ابن فضال از کسی که از او نقل کرده است از امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله من تاب قبل موته
بسنة قبل الله توبته ثم قال ان السنة لکثیر من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته
ثم قال ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان جمعة لکثیر
من تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته ثم قال ان یوما لکثیر من تاب قبل ان
یعاین قبل الله توبته شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز
مشتمل بر و درینش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است
رسول خدای صلوات الله علیه و آله که هر کس توبه کند از گناهان خود پیش از رسیدن
اجل موعود بیک سال هر آینه قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از ان فرمودند
بدرستی که سال هر آینه بسیار است هر کس توبه کند پیش از مردن خود بیک ماه قبول میکند
خدای تعالی توبه او را بعد از ان فرمودند بدرستی که ماه هر آینه بسیار است هر کس توبه کند
قبل از مردن خود بجمعه یعنی بیک هفته قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از ان فرمودند
بدرستی که هفته هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بیک روز قبول
میکند خدای تعالی توبه او را بعد از ان فرمودند بدرستی که روز هر آینه بسیار است هر کس
در مقام توبه شود قبل از آنکه معاینه مینه قبول میکند خدای تعالی توبه او را نمایش دوم
من تاب قبل موته بسنة توبه در لغت بمعنی رجوع و برگشتن است از امری که
آنرا به بنده نسبت میدهند و گاه بخدای چون به بنده نسبت دهند معنی آن برگشتن
از معصیت و گناه کار است بسوی طاعت و فرمان برداری و چون بخدای اسناد کنند
برگشتن از عقوبت و عذاب بجانب لطف و آمرزگاری و در اصطلاح پشیمانی از گناه است
بواسطه آنکه گناه است و قید اخیر بواسطه آنست که بیرون رود از تعریف توبه
پشیمانی از شراب خوردن مثلا بواسطه آنکه مضر است ببدن و بعضی زیاده کرده اند

و این عزم بر ترک معاودت گناه را ابدالاباد یعنی دل نهادن بر آنکه دیگر هرگز بر سر آن
نرود و ظاهر آنست که عزم مذکور لازم آن پشیمانیست و هرگز از آن منفک نمیشود
و کلام تمام در تحقق تمام آنست که توبه دست نمیدهد مگر بحصول سه امر اول دانستن
آنکه گناه حجابیست میان بنده و خداوند که مانع می آید از سعادت لقای او و زهر
قاتل نسبت بکسی که مباشر آن میشود پس چون این معنی را دانست و یقین کرد از آن
او را حالت دیگر دست میدهد که آن امر دوم است از امور ثلثه مذکوره و آن الم و حزین
شدن نفس است بواسطه از دست رفتن سعادت لقای محبوب حقیقی و تاسف
داشتن او بر ارتکاب اموری که باعث آن شده و این تالم و تاسف است که تعبیر
از آن بندامت و پشیمانی میکنند و هرگاه این تالم و تاسف زیادتی کرد و بسیار شد
حالت دیگر دست میدهد که امر سیوم است از امور مذکوره و آن قصد سه چیز است که
یکی تعلق بزمان حال دارد و یکی بزمان آینده و یکی بزمان گذشته اما آنکه تعلق بزمان
حال دارد ترک گناهیست که مباشر آن بوده و آنکه بزمان آینده متعلق است دل نهادن
بر عدم ارتکاب آنست و قرار دادن با خود که دیگر بر سر آن نرود تا آخر عمر و آنچه بزمان
گذشته نسبت دارد تدارک و تلافی طاعات و عباداتیست که از او فوت شده
مثل قضا کردن نمازهایی که ادای آن نکرده بوده و بیرون آمدن از مظالم و حقوق
مردم که در ذمه او قرار گرفته و امثال آن و این سه حالت یعنی دانستن ضرر گناه و
پشیمانی از ارتکاب آن و قصد امور مذکوره که تعلق بازمنه ثلاثه دارند امری چندند
بر یکدیگر مترتب که حصول هر یک از آن لازم دارد حاصل بودن دیگری را گاه
هست که بر مجموع این سه حالت اسم توبه اطلاق میکنند و هر سه را با هم توبه میگویند
و بسیار هست که توبه را بر حالت دوم که پشیمانی مذکورست اطلاق میکنند و حالت
اول را مقدمه آن می نامند و حالت سیوم را ثمره و نتیجه آن و گاه هست که مجموع پشیمانی و عزم

مذکور را توبه میگویند و برخی از اصحاب قلوب و ارباب عرفان توبه را بر وجوه دیگر
نیز تعریف کرده اند بعضی گفته اند التوبة رجوع الآبق عن الجرم السابق توبه باز
گشتن غلام گریخته است از گناهی که پیشتر مرتکب آن شده و بعضی گفته اند
اذابة الاحشاء لما سلف من الفحشاء که از اندیشه دل و اعضای درونیست به آتش
ندامت آنچه از پیش رفته است از گناهان و بعضی گفته اند خلع لباس الجفاء
و بسط بساط الوفاء کندن لباس جفا و بدکرداریست و گسترانیدن بساط
وفا و نیکوکاری قبل الله توبته مراد بقبول خدا تعالی توبه بندگان را ساقط
ساختن عقابیست که مترتبست بر گناهی که از آن توبه میکنند و آنکه توبه باعث
سقوط عذابست مجمع علیه اهل اسلام است و هیچکس از علماء خاصه و عامه درین
معنی خلاف نکرده است خلاف درین است که قبول توبه و اسقاط عذاب
مذکور از تایب آیا بر خدا تعالی واجب است که اگر نکند ظلم او لازم می آید تعالی
عن ذلک یا بر سبیل تفضل و موهبتست که از روی کرم و احسان بر بندگان
خود بعمل می آورد معتزله بر قول اول رفته اند و قبول توبه را بر خدا تعالی واجب
میدانند و اشاعره قول ثانی را اختیار کرده اند و میگویند از روی محض تفضل و احسانست
و بر او واجب نیست و از علمای شیعه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز با ایشان درین
مسئله موافقت نموده است و در کتاب اقتصاد حکم بعدم وجوب آن بر خدا کرده
و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة نیز در بعض کتب کلامی خود این قول را اختیار کرده و
خواجه نصیر علیه الرحمة در متن تجرید درین مسئله توقف نموده است و هیچ یک از
مذهبین را رجحان نداده و ظاهر درین مسئله با شیخ و علامه است و دلایل وجوب
مدخول است من تاب قبل ان یعاین مراد بمعاینه اینجا دیدن ملک الموت است
چنانچه از ابن عباس رضی الله عنه اینچنین روایت شده است و میتواند بود که مراد

بمعاینه نفی کردن موت و نا امید شدن از حیات [illegible]
چنانکه گویا مرگ را بالمعاینه می بیند و نزدیک بود

دیدن پیغمبر صلوات الله علیه و آله با امیر المومنین علیه السلام باشد زیرا که روایت
شده است در کتاب کافی از ابی بصیر که گفت قال ابو عبد الله جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام اذا حیل بینه و بین الکلام اتاه رسول الله صلی الله علیه
و آله و من شاء الله فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله عن یمینه و الآخر عن شماله
فیقول له رسول الله صلی الله علیه و آله اما ما کنت ترجو فهو ذا امامک و اما ما کنت
تخاف فقد امنت منه ثم یفتح له بابا الی الجنة فیقول هذا منزلک من الجنة
فان شئت رددناک الی الدنیا و لک فیها ذهب و فضة فیقول لا حاجة لی فی
الدنیا الحدیث یعنی فرموده است امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه حایل
شود مرگ میان مومن و سخن کردن او یعنی چنان شود که از سخن کردن بند ماند
نزد او رسول خدای صلوات الله علیه و آله از جانب راست او و آن دیگری یعنی
حضرت امیر المومنین علیه السلام از جانب چپ او پس میگوید با و رسول خدا
صلی الله علیه و آله که اما آنچه آرزوی آن داشتی اینک در پیش تست و آنچه از آن
میترسیدی مر رستی که از آن ایمن شدی پس میگشایند از برای او دری بسوی بهشت
و میگویند با و که اینست جا و مقام تو از بهشت اگر میخواهی ترا باز گردانیم بدنیا
و ترا در آن طلا و نقره بسیار بوده باشد پس آن شخص چون مشاهده آن حال و استماع
آن بشارت نماید گوید مرا بدنیا حاجتی نیست و باز گشت بدنیا را نمیخواهم و مراد
بمن شاء الله درین حدیث چنانچه در ضمن ترجمه آن ظاهر شد امیر المومنین علیه السلام است
بنابر آنکه در بسیاری احادیث که درین باب وارد است تصریح باسم مبارک آنحضرت
شده و گویا مبهم آوردن اسم آنحضرت درین حدیث و الله اعلم از روی تقیه و خوف
از مخالفین است تمام بشد اول هیچ شک نیست که وجوب توبه مر عاصیان را
فوریست و تاخیر و تعویق در آن جایز نی زیرا که گناه بمنزله زهر قاتل است و در بدن

و کسی که خدای تعالی خواسته باشد یعنی امیر المومنین علی علیه السلام در نشود رسول خدای صلعم

بتدریج بدن پس چنانچه هرگاه زهر ببدن وارد شود در حال مبادرت باستفراغ آن
می باید نمود تا بدن که اشراف بر هلاک یافته باقی ماند و باندک تعویق و تأخیر
انچنان نشود که از قبول دوا باز ماند واجب است بر صاحب گناه که در حال مبادرت بتوبه
نماید و این خود را که مشرف شده است بر هلاک و از هم پاشیدن نگاه دارد و
که در توبه اهمال جایز دارد و از وقتی بوقت دیگر اندازد خطر عظیم او را در پیش است
که اگر از یکی سالم ماندگان امنیت که از دیگری رخت سلامت نتواند بر کنار کشید
یکی در رسیدن اجل موعود که وقتی خبردار میشود که می باید مرد و فرصت هیچ کار نمانده
و تدارک و تلافی ممکن نیست و وقت آن رسیده است که حضرت عزت در کلام مجید
در ضمن این آیه اشارت بآن کرده است که وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
یعنی جدائی افتاد میان ایشان و میان آنچه میخواستند و هرچند الحاح نماید که یکروز
و یکساعت مرا فرصت دهید جواب شنود که وقت فرصت گذشته است و ترا
مهلت آن نیست چنانچه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که مِن قَبْلِ أَن
يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ و بعض
مفسرین گفته اند معنی این آیت والله اعلم آنست که در وقت جان کندن که
پرده از روی کار برداشته شود و آنکس بر زشتی کردار خود اطلاع یابد میگوید ای
ملک الموت چه شود اگر یکروز دیگر مرا مهلت دهی که در آن عذر گناهان خود را از پروردگار
خود بخواهم و در مقام توبه و انابت درآمده بواسطه خود توشه از عمل صالح بر دارم
و جواب شنود که فَنِيَتِ الايام ایام تو منقضی شده است و روزی بواسطه تو
نمانده است که ترا فرصت آن توانیم داد پس بگوید یکساعت مهلت ده مرا و
جواب شنود که فَنِيَتِ الساعات ساعتهای تو نیز در معرض فنا و زوال درآمده است
و مهلت آن نیست پس در توبه بر روی او بسته شود و روح او را به دوزخ کشند

ساقی یأس و ناامیدی شراب حسرت و ندامت بر تضییع عمر و تلف کردن اوقات
برکشیده پیموده باشد و بسا باشد که از هول صدمات این حال تزلزل در بنیان
ایمان او راه یابد و اصل او نیز بر جای نماند نعوذ بالله من ذلک و خطر دوم آنکه
از تراکم ظلمت معاصی و بر هم نشستن غبار مناهی آیینه دل و زنگ گیرد و شاید
که بصیقل توبه و انابت نتوان در مقام جلای آن شد چرا که هر معصیتی که انسان
مرتکب آن میشود در دل و تاریکی از آن بهم میرسد همچنانچه از نفس آدمی بر روی
آیینه و چون گناهان او بسیار بهم شد آن تاریکی مرتبه مرتبه زیاده میشود تا آنکه تمام
دل را فرا میگیرد و سیاه میسازد و چون بر آن ثبات ورزید و در مقام رفع آن به توبه
و انابت نشد آن سیاهی مرتبه مرتبه در سرشت او جا میکند و طبیعی او میشود و چنانچه
بخار نفسی که بر روی آیینه نشست و بسیار شد آن آیینه زنگ میگیرد و چون در مقام رفع
آن نشده و بسیار ماند آن زنگ در جرم آن جا میکند و جرم آن را بالکلیه فاسد میسازد
و چنان میکند که دیگر هرگز صیقل نمیپذیرد چنانچه شاعر گوید بیت آهنی را که موریانه
بخورد نتوان برد از وی بصیقل زنگ و از این دل گاه بقلب منکوس تعبیر میکنند
و گاه بقلب اسود روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی
از امام جعفر صادق ع که گفت کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان
القلب لیواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله یعنی بود پدر من که
میگفت هیچ چیز بیشتر از گناه باعث فساد دل نمیشود بدرستی که دل همراه با گناه
در می افتد همیشه با گناه نزد و خورد مینماید تا مغلوب او شود پس چون مغلوب او شد
و گناه بر او غالب آمد بالای او زیر میگردد یعنی سرا زیر میشود و برو در می افتد چنانچه
هرگز نتواند برخاست و روایت شده است در کتاب مذکور از امام محمد باقر ع
که ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء

فان تاب ذهب ذلک السواد وان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی
البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا وهو قول الله عز وجل
کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نیست بنده از بندگان
مگر آنکه در دل او نقطه ایست سفید پس چون مرتکب گناهی شد در آن نقطه سفید
نقطه سیاهی بهم میرسد پس اگر در مقام استغفار شد و از آن گناه توبه کرد آن
سیاهی برطرف میگردد و اگر در گناه باقی ماند و باز گناه دیگر کرد آن سیاهی زیاده
میشود و همچنین تا آنکه تمامی سفیدی را بپوشد پس چون سفیدی تمام پوشیده شد
دیگر هرگز صاحب آن دل سوی خیری نمیپوید و اشارت باین معنیست قول
خدا تعالی در کلام مجید که کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون
یعنی نه چنانست که کافران میگویند بلکه غشاوه غرور و غفلت بر دلهای
ایشان پوشانیده و بار زنگار انکار بر دلهای ایشان نهاده آنچه بودند ایشان
کسب میکردند از آثام و معاصی یعنی شآمت سیئات و معاصی دلهای ایشان
زنگ خورده و بیحاصل شده است پس قول امام علیه السلام درین حدیث که لم یرجع
صاحبه الی خیر ابدا یعنی هرگز دیگر بازگشتی نیست صاحب آن دل را بسوی خیر دلالت
دارد بر آنکه هر کس دل او چنان شد دیگر هرگز از گناه بازگشت نمیتواند کرد و در
مقام توبه از آن نمیتواند شد و اگر بزبان گوید تبت الی الله رجوع کردم و باز
گشت نمودم بسوی خدا تعالی قول مذکور از و زیاده از حرکت دادن زبان نخواهد بود
و دل او از آن آگاهی نخواهد داشت پس هیچ اثری بران مترتب نخواهد بود
و قول مذکور از و مثل قول گازری خواهد بود که شستم و پاک ساختم جامه را که اگر هزار بار
این سخن را بزبان آورد جامه از چرک پاک نمیشود و سفید نمیگردد و بسیار باشد که
آیل شود حال صاحب این دل بمباهات و عدم پروا از اوامر و نواهی شرعی و چنان شود

انکه ضروریات دین در نظر او سهل نماید و وقع و اعتبار احکام الهی از خاطر
او زایل کرده و طبع او نفور باشد از قبول ان نفرت گیرد تا انکه منجر شود حال او بضعف
عقیده و زوال ایمان و بی ایمان از دنیا برود و این حالتست که تعبیر از ان بسوء
خاتمه میکنند اجارنا الله و ایاکم عن ذلک نمایش دوم خلاف شده است
میان علما در انکه ناچار است در توبه از عزم بر عدم عود بگناه یعنی دل نهادن بر انکه
دیگر بر سر گناه نرود اما با امکان صدور گناه از تایب شرطست چنانچه کسی که
مباشر زنا شده باشد اگر بعد از انکه عنین شود توبه کند بعزم انکه اگر قدرت بر
زنا یابد پیرامون ان نگردد توبه ان شخص صحیح نیست یا شرط نیست و توبه عنین از
زنا صحیح است اکثر علما قول دوم را اختیار کرده اند و توبه را مطلقا صحیح میدانند
خواه در حال قدرت بر گناه باشد و خواه بعد از زوال قدرت بلکه بعض متکلمین اجماع
علمای سلف را برین قول دعوی کرده اند و ازین اولی است بصحیح بودن توبه که در
مرضی واقع شود که غالب ظن دران مردن باشد اما توبه که بعد از حضور مردن و
یقین شدن مرگ بفعل آید که حال معاینه عبارت از انست همه اتفاق دارند
بر انکه قبول نیست و اجماع بر عدم صحت آن منعقد است و کلام الهی نیز بان ناطق
وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ
الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ
أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا یعنی قبول نیست توبه مر آنان را که عمل می کنند گناهان را و از ان باز
نمی ایستند تا انکه چون حاضر میشود یکی از ایشان را مرگ میگوید بدرستی که اکنون توبه
میکنم و توبه همچنین قبول نیست مر آنان را که میمیرند و ایشان کافرانند یعنی کافرانی را که
بعد از یقین شدن موت در مقام توبه از کفر در می آیند آن گروه که بر گناهکاری
ثبات ورزند تا رسیدن وقت رحلت و آن گروه که بر کفر میمیرند آماده ساخته ایم

بجهت ایشان عذاب دردناک و در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه وآله
روایت شده است که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر یعنی بدرستی که خدای تعالی
قبول میکند توبه بنده را مادام که او را تغرغر بهم نرسد و تغرغر عبارتست از
و حرکت آب و امثال آنست از اجسام مایعه در حلق و مراد اینجا تردد روح
در وقت جان کندن و محدثین امامیه رضوان الله علیهم حدیث بسیاری روایت
کرده اند از ائمه اهل البیت علیهم السلام در باب آنکه وقت حضور موت و ظهور
علامات مردن و مشاهده احوال آن توبه قبول نیست و بعضی استدلال کرده اند
برین وجه که ایمان بر غیب است یعنی انسان مکلف است بآنکه بدلیل و برهان
تحصیل آن نماید و مشاهده علامات موت حقیقت امر را عیان میکند
و عاقبت کار را بالمعاینه بآنکس مینماید پس دران حال تکلیف ساقط باشد
چنانچه در آخرت که جمیع معارف و اعتقادیات بدیهی میشود جمیع تکالیف
ساقطست و بعض مفسرین گفته اند که از جمله الطاف الهی آنست که امر کرده است
قابض ارواح را که روح را از جانب انگشتان پا بیرون آورد و مرتبه مرتبه
بالا میبرده باشد تا بسینه برسد و بعد از ان بحلق آورد تا او را مهلتی باشد از برای
توجه او درون بخدای و مبادرت بوصیت و توبه و امثال آن پیش از آنکه مرگ را
معاینه شود و وقت توبه بگذرد چه تا روح از سینه نگذرد و بحلق نرسد امر
مردن بر او متیقن نمیشود چنانچه گفته اند بیت نه بینی آنکه میرد تا نمیرد
امید از زندگانی برگیرد پس چنان میشود که در وقتی که روح از بدن بیرون میرود
ذکر خدای بر زبان باشد و او را امید لطف و غفران خدا حاصل همگی زاد دریافت
آن حال بروزی ما و شما بیش شود پوشیده نماند که در قران مجید امر بتوبه نصوح واقع
شده است قال تعالی فی سورة التحریم یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله

تَوْبَةً نَّصُوحًا و مفسرین در معنی توبه نصوح چند وجه ذکر کرده‌اند اول آنکه
مراد بتوبه نصوح توبه‌ایست که نصیحت میکرده باشد مردم را که بآن کرامیند یعنی
میخوانده باشد ایشان را بسوی خود و بر آن میداشته باشد که بمثل آن قیام نمایند
از غایت حسن آثار و نیکویی کردار که در صاحب آن ظاهر باشد یا توبه که صاحب خود را
نصیحت میکرده باشد که دیگر تا آخر عمر پیرامون گناه نگردد و روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از ابی الصباح کنانی که سوال کردم از
امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر قول تعالی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ
تَوْبَةً نَّصُوحًا حضرت فرمودند یتوب العبد عن الذنب ثم لا یعود فیه یعنی
توبه میکند بنده از گناه و دیگر هرگز بسر آن نمیرود گناه یه از آنکه توبه نصوح اینچنین
توبه‌ایست دوم آنکه نصوح در لغت بمعنی خالص است چنانکه عسل هرگاه از موم جدا
پاک شده باشد آنرا عسل نصوح میگویند پس مراد بتوبه نصوح توبه‌ایست که خالصاً
لوجه الله باشد یعنی پشیمانی و ندامت او از گناه بمحض این باشد که ارتکاب آن
قبیح و متضمن ناخشنودی خداست نه بواسطه ترس آتش دوزخ و بیم گرفتاری
بعذاب چنانچه خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در کتاب تجرید حکم کرده است بآنکه
پشیمانی از گناه بواسطه ترس آتش دوزخ توبه نیست و در شرح حدیث
سی و هفتم نیز درین باب بعضی سخنان گذشت که تذکر آن درین مقام نفع تمام دارد
سیوم آنکه نصوح ماخوذ از نصاحت بمعنی خیاطت و دوختن جامه و مراد بتوبه
نصوح توبه‌ایست که پارهایی که ناخن معصیت در جامه دین و شریعت بهم رسیده
مدوزد و باصلاح آورد یا آنکه جمع کند میان تایب و اولیاء الله چنانچه خیاط بهم
می‌آورد پارچهای جامه را چهارم آنکه نصوح در واقع صفت تایب باشد نه صفت
توبه و اسناد آن بتوبه از روی مجاز باشد و حاصل معنی آیه والله اعلم آنکه ای آن

گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید از گناهان خود بسوی خدا تعالی توبهٔ که
بسبب آن ناصح باشید مر نفسهای خود را بانکه اتیان کنید بآن بهترین
چنانچه بسبب آن بنیان گناه شما از بیخ برکنده شود و اثر آن بالکلیه از
اعمال شما مرتفع گردد و آن نشود مگر بگدازانیدن نفس خود بآتش حسرت و
ندامت و دور کردن ظلمت مناهی و سیئات از آینه خاطر خود بنور اعمال صالحه
و حسنات چنانچه روایت کرده است شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر آیه مذکوره
از امیر المومنین علیه السلام که ان التوبة یجمعها ستة اشیاء علی الماضی من الذنوب
الندامة وللفرایض الاعادة ورد المظالم واستحلال الخصوم وان تعزم علی ان لا تعود
وان تذیب نفسک فی طاعة الله کما ربیتها فی المعاصی وان تذیقها مرارة الطاعات
کما اذقتها حلاوة المعاصی یعنی درستی که توبه می باید فراهم آمده باشد از شش چیز پشیمانی
از گناهان گذشته و اعاده فرایض و واجباتی که از تایب فوت شده باشد و
رد مظالم و حلالی خواستن از دشمنان و دل نهادن بر آنکه دیگر بر سر گناه نرود و
اینکه بگدازانی نفس خود را در طاعات خدا تعالی همچنانچه تربیت داده او را در
معصیت و بچشانی او را تلخی عبادت همچنانچه چشانیده او را شیرینی گناهان و سید
رضی الدین علیه الرحمه در کتاب نهج البلاغه ذکر کرده است که شخصی در خدمت امیر المومنین
گفت استغفر الله حضرت فرمودند ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار ان الاستغفار
درجة العلیین وهو اسم واقع علی ستة معان اولها الندم علی ما مضی الثانی العزم علی
ترک العود الیه ابدا الثالث ان تودی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس
لیس علیک تبعة الرابع ان تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها فتودی حقها الخامس ان تعمد
الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی تلصق الجلد بالعظم وینشا بینهما لحم
جدید السادس ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة یعنی مادر برای توبه گر

آیا میدانی که استغفار چه معنی دارد که بآن قیام مینمایی بدرستی که استغفار درجهٔ ملأ
اعلی و مرتبهٔ بزرگان عالم بالاست و آن اسمیست واقع بر شش معنی اول پشیمانی
بر گناهان گذشته دوم عزم بر آنکه دیگر بر سر آن نروی سیوم اداکردن حقوق
مردم با ایشان تا آنکه چون در معرض لقای الهی در آیی لوح کردار تو از نقش گناه شسته
باشد و دامان اعمال تو از لوث مناهی پاک چنانچه بسبب آن عقوبتی ننموده
باشد ترا چهارم آنکه توجه نمایی بهر فریضه که از تو فوت شده باشد و چنانچه باید
از عهدهٔ حق آن برآیی پنجم آنکه توجه نمایی بسوی گوشت بدن خود که از حرام روییده
باشد پس بگدازی و در آوری آنرا باتش حزن و اندوه تا اتصال یابد پوست بدن تو
باستخوان و بعد از آن گوشت تازه بروید ششم آنکه بچشانی جسم خود را تلخی طاعت و
فرمان برداری همچنانکه چشانیده بودی آنرا حلاوت معصیت و گناه کاری و در
کلام بعض اکابر واقعست که چنانچه کافی نیست در جلای آیینه که از بسیاری نفس که
بران دمیده شده باشد و از کثرت بخارهای سیاهی که بر او نشسته زنگ گرفته
باشد مجرد باز داشتن نفس از آن و مانع آمدن از آنکه دیگر بخاری بران ننشیند بلکه تا
آنچه اول نشسته است و باعث زنگ آن شده از آن بصیقل سعی زایل سازی و جرم
آنرا از زنگ پاک نکنی جلائی نیابد همچنین کافی نیست در جلا دادن آینهٔ دل از ظلمتهای
معاصی و کدورات مناهی مجرد ترک مناهی و باز داشتن نفس از اقدام معاصی
بلکه ناچار است که تاریکی آنرا بنور طاعات و عبادات مرتفع سازی و زنگی که از
گناه بران نشسته است بصیقل اعمال صالحه و کردار نیک زایل کنی زیرا که چنانچه از هر
گناه ظلمتی در دل می نشیند و بهر تقصیری که در واجبات واقع شود کدورتی در آن بهم
میرسد از هر طاعتی نوری در آن احداث میشود و بهر عمل صالحی روشنی در آن بهم
میرسد و اولی آنست که هر ظلمتی را که از گناهی در آن بهم رسیده باشد بنور عملی زایل

سازی که در مقابل آن گناه باشد بر نهجی که گناهان خود در نظری همه را بتفصیل
ملاحظه نمایی و طلب کنی حسنه را که در مقابل آنست و بر نهجی که بآن گناه قیام نموده
بآن حسنه که در مقابل آنست قیام نمایی مثلا رفع کراهت شنیدن ساز و غنا
بشنیدن قرآن و حدیث و مسایل دینی و برطرف سازی گناه مس کردن مصحف را
که بی طهارت از تو واقع شده باشد بتعظیم مصحف و ببوسیدن و بر چشم نهادن آن
و کثرت تلاوت از آن و گناه جنب رفتن بمساجد را باعتکاف در آن مساجد و
زیادتی نماز و عبادت در کنجهای آن و مباشر جاروب کردن آن شدن و آنچه
ازین قبیل باشد و اما در حقوق الناس و آنچه تعلق بحق مردم داشته باشد باید که
اولا در مقام ادای آن با ایشان در آیی و حلال طلبی از ایشان بعد از آن رفع کنی
گناه آزاری را که از تو بایشان رسیده است باحسان و تواضع بسیار بایشان و گناه
غصب مال ایشان را بتصدق بسیار از مال خود بواسطه ایشان و گناه غیبت
ایشان را که از تو واقع شده باشد بثنا و مدح ایشان در مجالس و محافل و منتشر
ساختن اوصاف نیکوی ایشان و بر همین قیاس رفع کنی هر گناه از گناهان خود را از
حقوق الله و حقوق الناس بحسنه از جنس او که در مقابل آن باشد همچنانچه طبیب
علاج هر مرض را بضد آن مرض مینماید حضرت عزت همگنان را توفیق آن روزی کناد
بمنه و جوده **تنبیه چهارم** مشهور است میان علمای ما رضوان الله علیهم که سنت است
بعد از فراغ از توبه غسل کردن خواه توبه از کفر باشد که عبارت از اسلام آوردن
کافر است و خواه از فسق و مناهی و سند ایشان در توبه از کفر آنست که روایت
شده است از پیغمبر صلوات الله علیه که امر کرد آن حضرت ثمامه حنفی و قیس بن عاصم
بعد از آنکه اسلام آوردند بغسل و در توبه از فسق حدیثیست که روایت کرده است
آنرا شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که

مردی نزد آنحضرت آمد و گفت بدرستی که مرا همسایه ایست و مر او را کنیزکی چند
هستند خنیاگر که از برای او گویندگی میکنند و عود می نوازند گاه هست که چون داخل
حاجت خانه میشوم بواسطه شنیدن ان نشستن خود را طول میدهم و زیاده از قدر
احتیاج در آن می نشینم امام علیه السلام فرمودند که لا تفعل اینچنین مکن آن مرد گفت بخدا قسم که این
کاری نیست که من بپای خود بسر آن رفته باشم بلکه بقصد کار دیگر میروم و
گوش من آنرا میشنود حضرت فرمودند تالله انت اما سمعت الله یقول یعنی وای
بر تو مگر نشنیده قول خدای تعالی در کلام مجید که إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ
كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی بدرستی که گوش و چشم و دل هر یک
از ایشان روز قیامت در معرض سوال در خواهند آمد و از کنهی که از ایشان بعمل
آمده پرسش خواهند نمود آن مرد گفت گویا من هرگز این آیت را از کتاب
خدای نشنیده ام نه از عربی و نه از عجمی لاجرم ترک کردم این عمل را و از آنچه بعمل
آمده توبه و استغفار میکنم بخدای پس امام علیه السلام فرمودند قم فاغتسل وصل ما بدا لك
فلقد كنت مقيما على امر عظيم ما كان اسوء حالك لو مت على ذلك استغفر الله وسله
التوبة من كل ما يكره فانه لا يكره الا القبيح والقبيح دعه الى اهله فان لكل اهلا یعنی برخیز
و غسل کن و نماز گزار آنچه توانی گزارد بدرستی که مقیم بوده بر کار بزرگی چه بسیار بود حال
تو اگر بران حال میمردی استغفار کن و طلب آمرزش نمای از خدای تعالی و سوال کن
از او توفیق توبه را از آنچه او ناخوش باشد زیرا که نزد او ناخوش نیست مگر آنچه نزد
عقل قبیح باشد و قبیح را باهل آن گذار که هر کاری بکسی نسبت دارد و این حدیث را شیخ
اگرچه در کتاب مذکور مرسل نقل کرده است و سند آنرا درست ذکر نکرده و در هیچ
یک از کتب حدیث که بنظر رسیده دیده نشده است که آنرا مسند نقل کرده باشند
یعنی رجال سند آنرا تا معصوم همه ذکر کرده باشند سوای کلینی نهایتش مرسل بودن

آن ضرر و مقصود نمیخواهد زیرا که بنابر آنچه در حدیث سی و یکم گذشت در این
ابواب حدیث ضعیف نیز کافیست ای عزیز نیکو در نگر که هرگاه زیاده نشستن در
طهارت خانه را بواسطه شنیدن آواز عودی که در خانه همسایه نوازند باین مثابه
بد دانند و آنرا گناه عظیم شمرده مرتکب آن را باین غایت تخویف نمایند
و در عقب او گویند که با سوء حالک لو مت علی ذلک و بتاکید تمام از آن توبه
و استغفار فرمایند آیا چون خواهد بود حال ابنای این زمان با آنچه مشاهده میشود
از ایشان هرگاه بی توبه و انابت از دنیا بروند نسأل الله العصمة والتوفیق و مخفی نماند
که همچنانچه این حدیث دلالت بر استحباب غسل بعد از توبه دارد متضمن امر بنماز
نیز هست پس همچنانچه غسل در توبه سنتست میباید نماز نیز در توبه سنت باشد
و اکثر فقهای رضوان الله علیهم همین باستحباب غسل اکتفا نموده اند و سنت بودن
نماز را ذکر نکرده اند و نباید دانست که اکثر علمای ما غسل توبه را مطلقا سنت دانسته اند
خواه توبه از صغایر باشد و خواه از کبایر و از کلام شیخ مفید علیه الرحمه فهم میشود که
استحباب غسل مذکور مخصوص است بتوبه که از کبایر باشد و توبه از صغایر را غسل
در کار نیست و شیخ علی اعلی الله شانه متمسک باین حدیث شده بر او اعتراض کرده است
و گفته که این حدیث صریحست در آنکه توبه آن مرد از شنیدن سازی بوده که کنیزان
همسایه او مینواخته اند و شنیدن ساز را کسی از کبایر نشمرده و بخاطر میرسد که بحث
مذکور بر شیخ مفید علیه الرحمه وارد نیست چه حدیث مذکور دلالت دارد بر آنکه از آن
مرد اصرار بر آن فعل واقع شده بوده است چنانچه از قول او که گاه هست که
چون داخل طهارتخانه میشوم بواسطه شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم ظاهر میشود
چه تعبیر از همین باین عبارت کرده است که ربما دخلت المخرج فاطیل الجلوس استماعا
لهن و ربّ در اغلب از برای کثیر و بسیار دا نمودن امری استعمال می یابد چنانچه در

کتاب مغنی اللبیب تصریح باین معنی کرده بلکه شیخ رضی رحمه الله ذکر کرده است
که شیوع استعمال رب در تکثیر بحدیست که گویا بمنزله معنی حقیقی او شده است
و گاهی که در تقلیل استعمال مینمایند از قبیل مجازست که تا قرینه بران نباشد فهم
آن نمیتوان کرد و شیخ شهید قدس سره تصریح کرده است بانکه اصرار بر صغیره
بحد بسیاری آن حاصل میشود و هیچ شک نیست که اصرار بر صغیره کبیره است
و قول امام علیه السلام که لقد کنت مقیما علی امر عظیم یعنی هر آینه بتحقیق که
قیام داشتی بر امر بزرگی و ما اسوء حالک لو مت علی ذلک یعنی چه بد حالی می بود
حال تو اگر بران حال میمردی نیز اشعار برین معنی دارد خصوصا که از شیخ مفید علیه الرحمه
نقل شده است که او مطلق گناه را کبیره میداند بواسطه مشارکتی که در مخالفت
امر الهی و خروج از طاعت او دارند چنانچه در حدیث وارد است که لا تنظر الی ما فعلت
و انظر الی من عصیت یعنی منگر در آنچه کرده بنگر بسوی کسی که بعصیان و
فرمان نابرداری او قیام نموده و گفته است که آنچه که اطلاق صغیره و کبیره
بر گناه میکنند باضافه بما تحت و ما فوق مثل بوسیدن زن بیگانه که نسبت بزنا
کبیره است و نسبت بوطی صغیره چنانچه بتفصیل و بیان در حدیث [illegible]
سبق ذکر یافت و هیچ شک نیست که آنچه از آن مرد صادر شده بود متضمن نوع
از گناه بود شنیدن آواز زن نامحرم که مطلقا حرام است خواه غنا باشد و خواه
غیر غنا و شنیدن غنا و گویندگی ایشان و شنیدن ساز عود پس مجموع امور مذکوره
باهم نسبت بهر یک تنها کبیره باشد بلکه میتوان گفت که شنیدن غنای تنها نیز
نظر بشنیدن آواز کبیره است و نیز بآنچه ذکر کردیم مندفع میشود آنچه وارد
دانسته است شیخ شهید علیه الرحمه بر کسی که استحباب غسل توبه را مخصوص میداند
بتوبه از کفر و توبه از فسق و گفته است که از قول او لازم می آید که در توبه از صغایر که

کربی اصرار باشد غسل سنت نباشد بواسطه انکه صغایر مذکوره نه کفرست و نه فسق
زیراکه ارتکاب ان خلل در عدالت میکند و هرچه خلل در عدالت بکند فسق نیست
وحال انکه حدیث دلالت دارد برانکه در توبه ازان نیز غسل سنت است
اختتام بباید دانست که اگر گناه تابع نداشته باشد امر دیگر را که بحسب شرع
قیام بان لازم باشد مثل پوشیدن حریر و شنیدن غنا و امثال آن همین
پشیمانی ازان بروجهی که لازم داشته باشد عزم بر ترک آن بقصد قربت
کافیست و چیزی دیگر سوای آن واجب نیست واگر امر دیگر را تابع داشته
باشد از حقوق الله یا حقوق الناس خواه مالی باشد و خواه غیر مالی واجبست
با پشیمانی مذکور اتیان بان امر وگاه باشد که مکلف مخیر باشد میان اکتفا
بتوبه تنها و میان توبه و اتیان بان امر اما حقوق الله مالی مثل آزاد کردن بنده
در کفاره صوم مثلا واجبست با توبه اتیان بان نیز گاهی که قدرت بران داشته
باشد واما حقوق الله غیر مالی اگر غیر حدی باشد که از جانب شارع از برای
بعض گناهان تعین شده مثل قضای نماز و روزه و کفاره و امثال آن نیز واجبست
بجای آوردن آن با توبه گاهی که قدرت بران داشته باشد واگر محل حد شرعی
باشد مکلف مخیرست میان انکه اعتراف کند بان نزد حاکم شرع تا حاکم اقامت
حد نماید یا انکه پنهان دارد آنرا و بتوبه واقعی که میان او و خدای تعالی واقع شود
اکتفا نماید و درین وقت حد ازو ساقط خواهد بود گاهی که توبه مذکور قبل از ادای
شهادت جمعی باشد بران نزد حاکم شرع واما حقوق الناس مالی هیچ شک نیست
که واجبست بری ساختن ذمت خود ازان و در مقام ادای آن بصاحبان
حق درآمدن تا ممکن باشد واگر صاحب حق مرده باشد بوارثان او و بوارثان وارثان
او و در هر طبقه قایم مقام او خواهند بود چون باشان رساند در ایام حیات خود

یا بعد از فوت او وارثان او از ترکهٔ او برسانند یا بیگانه خود در ایام حیات یا
بعد از موت از روی تبرع از جانب او با ایشان برسانند ذمت او
بری خواهد شد و اگر کسی در مقام ادای آن نشود نه بصاحب اصلی و نه بوارث
او و در ذمت او بماند تا روز قیامت فقهای ما را در مستحق آن روز قیامت
چند قول است اول آنکه مستحق آن صاحب اول است که در دنیا حق او فوت
شد و دوم آنکه حق وارث آخر است و اگرچه امام باشد سیوم آنکه منتقل بحق
میشود و بحقوق الله باز میگردد و ایشان را در آن حقی نماند و قول اول اصح است
چنانچه از حدیث صحیحی که درین باب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
شده است استنباط آن میشود و اما حقوق الناس غیر مالی باید دید اگر اضلال
و از راه بردن جمعی باشد واجب خواهد بود هدایت و براه راست آوردن ایشان
و اگر قصاصی باشد مثل آنکه کسی را کشته باشد و او را بازای آن باید کشت بجهت
که مستحق آن قصاص اعلام نماید و تمکین دهد او را از احقاق آن مثل آنکه در نزد
مذکور بگوید پدر او مثلا منم که پدر ترا کشته ام اگر میخواهی بکش مرا و اگر میخواهی ببخش
و اگر حد باشد مثل آنکه دشنام بزنا داده باشد مومنی را اگر آن شخص عالم باشد
بآن واجب است تمکین آن در اقامت حد و گذاشتن که او را حد بزنند و اگر عالم
نباشد آیا واجب است اعلام او بآن یا نه هر دو وجه محتمل است اما وجوب
اعلام بواسطه آنکه حق آدمیست و ساقط نمیشود تا او ساقط نسازد و اما
عدم وجوب بواسطه آنکه اعلام امر مذکور باعث تجدید ایذا و آزار او است
و تنبیه او است بر امری که باعث دشمنی و عداوت میشود و این تفصیل در غیبت
نیز میرود و کلام خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه و عبارت ملا قطب الدین محمد شاگرد
او اشعاری بر عدم وجوب اعلام دارد بنابر وجهی که مذکور شد و بباید داشت

کناهان یا بآنچه اقدام بگناه لازم داشته باشد از مثل قضای عبادتی که ادا
نشده باشد و ادای حقوق و تمکین وارث از قصاص و اقامت حد و امثال آن که
مذکور شد در صحت توبه شرط نیست بلکه آنها واجب است بسر خود و توبه بدون
آن صحیح است نهایتش بآن کامل تر و تمام تر میشود و بباید دانست که توبه بر چند قسمت
توبه از جمیع گناهان که متضمن عزم بر عدم آن باشد تا آخر عمر و توبه مبعضه و آن
توبه از بعض گناهانست دون بعض و توبه موقته و آن توبه تا وقت معینست مثل
آنکه توبه کند از گناهان تا آخر سال یا تا آمدن شخصی از سفر و امثال آن و توبه مجمل و آن
توبه از گناهست بی آنکه ملاحظه کل یا بعض یا آخر عمر یا تا وقت معین در آن شده
باشد و علما را در صحت سه قسم آخر خلافست و اصح آنست که توبه مبعضه صحیح است
و الا لازم آید که توبه از کفر صحیح نباشد هرگاه اصرار بر صغیره داشته باشد و اما توبه
موقته بمعنی که گذشت چون شرط کرده اند در توبه عزم بر ترک گناه را تا آخر عمر ظاهر است
که صحیح نباشد و اما توبه مجمل خواجه نصیر الدین علیه الرحمه در این توقف کرده است
و حکم بصحت و عدم صحت آن نکرده و اگر قایل بصحت شویم چندان دور نخواهد
بود چه دلیلی نیست بر آنکه ملاحظه تفصیل در توبه شرط باشد و الله اعلم

حدیث سی ام

بروایت شد ما نت بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از
علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم از عمرو بن عثمان و بعضی از اصحاب ما از
سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی از ابی جمیله مفضل بن
صالح از جابر از عبد الاعلی و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابراهیم
بن عبد الاعلی از سوید بن غفله که گفت فرموده است امیر المؤمنین علی علیه السلام

إنّ ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من ایام الدنیا و اول یوم من ایام الآخرة مثّل

ماله وولده وعمله فیلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت علیک حریصا شحیحا فما لی
عندک فیقول خذ منی کفنک قال فیلتفت الی ولده فیقول والله انی کنت لکم
محبا وانی کنت علیکم محامیا فماذا عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک نواریک فیها
قال فیلتفت الی عمله فیقول والله انی کنت فیک لزاهدا وان کنت علی لثقیلا فما عندک
فیقول انا قرینک فی قبرک ویوم نشرک حتی اعرض انا وانت علی ربک قال فان
کان لله ولیا اتاه اطیب الناس ریحا واحسنهم منظرا واحسنهم ریاشا فقال ابشر بروح
وریحان وجنة نعیم ومقدمک خیر مقدم فیقول له من انت فیقول انا عملک الصالح ارتحل
من الدنیا الی الجنة وانه لیعرف غاسله ویناشد حامله ان یعجله فاذا دخل قبره
اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما ویخدان الارض باقدامهما اصواتهما کالرعد القاصف
وابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له من ربک وما دینک ومن نبیک فیقول الله
ربی ودینی الاسلام ونبیی محمد صلی الله علیه واله فیقولان له ثبتک الله فیما تحب وترضی
وهو قول الله عز وجل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة
ثم یفسحان له فی قبره مد بصره ثم یفتحان له بابا الی الجنة ثم یقولان له نم قریر العین
نوم الشاب الناعم فان الله عز وجل یقول اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا واحسن
مقیلا قال واذا کان لربه عدوا فانه یاتیه اقبح من خلق الله زیا وانتنه ریحا فیقول له ابشر
بنزل من حمیم وتصلیة جحیم وانه لیعرف غاسله ویناشد حملته ان یحبسوه فاذا دخل
القبر اتاه ممتحنا القبر فالقیا اکفانه ثم یقولان له من ربک وما دینک ومن نبیک فیقول
لا ادری فیقولان لا دریت ولا هدیت فیضربان یافوخه بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله
عز وجل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلین ثم یفتحان له بابا الی النار ثم یقولان له نم بشر
حال ویسلط الله علیه حیات الارض وعقاربها وهوامها فتنهشه حتی یبعثه الله من
قبره و شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز وحسن نمایش وانجام اغاز مشتمل بر دو

بینش بینش اول خلاصهٔ کلام حضرت امیر علیه السلام آنکه در بستی که
فرزند آدم را چون برسد روزی که آخر ایام دنیاست و اول ایام آخرت
ممثل میشود یعنی بصورت مثالی درآورده میشود در نظر او مال او و فرزندان
او و عملی که در ایام زندگانی از او اقدام بآن واقع شده پس باز میگردد بسوی
مال خود و میگوید بخدای قسم که بتو رغبت تمام داشتم و بواسطهٔ حصول تو حرص
و بخل بسیار میورزیدم اکنون مرا بر تو چیست و چه مدد بمن میتوانی رسانید
پس او بگوید بگیر از من کفن خود را که ترا بپاید و ازین بر من چیزی نیست
حضرت امیر فرمودند بعد از آن بازگردد بجانب فرزندان خود و بگوید بخدای
قسم که من شما را دوست میداشتم و همیشه حامی شما بودم و رفع ایذا و اضرار از
شما مینمودم درین وقت مرا بر شما چه چیز است و چه مدد از شما بمن میتواند رسید
ایشان بگویند در جواب او که میرسانیم ترا بقبر تو و پنهان میکنیم ترا در آن که
آنچه از ما می آید درباره تو همین است حضرت امیر فرمودند پس بازگردد بجانب
عمل خود و بگوید بخدای قسم که من بتو بی رغبت بودم و با آنکه بر من گران بودی
بتو قیام مینمودم اکنون مرا بر تو چیست و از تو بمن چه میتواند رسید عمل
بگوید در جواب که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و در روز برآمدن تو از
قبر و با تو خواهم بود تا من و تو بموقف عرض پروردگار تو درآییم حضرت امیر
فرمودند پس اگر مرد خدا را دوست باشد در برابر او می آید آن صورت بر وجهی که
بهترین مردم باشد بحسب بوی خوش و خوش آینده ترین ایشان باشد بحسب
صورت و حسن منظر و نیکوترین ایشان بحسب لباس فاخر و رخت خوب و میگوید
بشارت باد ترا براحت ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت همراهیست مقدم
تو بهترین مقدمهاست و آمدن تو نیکوترین آمدنهاست پس بگوید آن صورت که

توکسی که این بشارت میدهی و باین عنایت در مقام جبر خاطر ما حیرت
زدگان در آمدی او در مقابل گوید من عمل صالح توام که باین صورت در آمده ام
تا ترا رحلت کن از دار دنیا بسوی بهشت عنبر سرشت پس او از دار دنیا رحلت
نماید و قبض روح او شود و حال آنکه او می شناخته باشد غاسل خود را و سوگند
میداده باشد حاملان خود را که او را بشتاب ببرده باشند پس چون بقبر
در آید و برسند نزد او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر در حالتی که میکشیده باشند
از دنبال خود موهای خود را از نهایت درازی و میشکافته باشند زمین را از شدت
زدن پاهای خود بران آواز ایشان مثل رعد غرنده باشد و چشمهای ایشان مانند
برق درخشنده پس بگویند باو که کیست پروردگار تو و چیست دینی که اختیار
کرده و کیست پیغمبری که باو ایمان آورده محمد و بگوید در جواب که خدای سبحانه تعالی
پروردگار منست و دین من اسلامست و پیغمبر من محمد صلوات الله علیه و آله
پس دعا کنند فرشتگان مرا و را و بگویند ثبتک الله فیما تحب و ترضی یعنی بر
قرار دارا دخدا تعالی ترا در آنچه دوست میداری آنرا و رضای او بآن
مقرونست و این قول ایشان ماخوذ است از قول الهی در کلام مجید که
یُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَ فِی
الْاٰخِرَةِ یعنی ثابت و برقرار میدارد حضرت عزت آنانی را که ایمان
آورده اند بقول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت بعد از آن وسیع میسازند
از برای او قبر او را آنقدر که نظر او کار کند پس میکشایند بواسطه راحت او
دری از قبر او بسوی بهشت و میگویند بخواب آسایش در آی با دیده خنک چون آب
کن خواب جوانان بنعمت پرورده شده که حضرت عزت فرموده است که
اِنَّ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَّ اَحْسَنُ مَقِیْلًا حضرت امیر

فرموده‌اند و اگر بوده باشد مرضای رازش مذ برستی که خواهم آمد عمل او بصورتی
که بدترین صورتها باشد که خدا تعالی آفریده باشد آنرا بحسب هیأت زشت ترین
ایشان باشد بحسب نتن و بوی ناخوش پس بگوید با او از روی ...
که بشارت باد ترا بطعامی و شرابی که از حمیم است و بسوزندگی آتش که ...
از جحیم و او شناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان
خود را که او را نگاه دارند و شتاب نمیکرده باشند و چون بقبر در آید بیایند
نزد او آزمایش کنندگان قبر یعنی منکر و نکیر و بنشینند از کفن او را و بگویند او
که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و چه کس است پیغمبر تو پس او اعتراف بجهل
خود نموده در جواب ایشان بگوید نمیدانم پس ایشان در مقام نفرین او
در آمده بگویند لا دریت و لا هدیت یعنی هرگز ندانی و هرگز راه دانستن آن
نیابی بعد از آن بزنند بر سر او بعصای آهنی که با ایشان باشد ضربتی که نیافریده باشد
حضرت عزت حیوانی را مگر آنکه بفزع و اضطراب اندازد شنیدن آواز آن
سوای جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست بعد از آن بگشایند
از برای زیادتی عذاب او دری از قبر او بسوی دوزخ و بگویند بخواب بزشت
ترین حالی و تسلط دهد خدای تعالی بر او مارها و عقربها و سایر گزندگان زمین را
که میگزیده باشند او را تا وقتی که بر انگیزاند خدا تعالی او را از قبر او بسوی ...
مثل له ماله و ولده و عمله مثل بصیغه مجهول و تشدید ثای سه نقطه است بمعنی صورت
یعنی مصور میشوند و بصورت مثالی در می‌آیند هر یک از اشیاء سه گانه و سخن میکنند
با او و او سخن میکند با ایشان و میتواند بود که مراد از تمثیل و بصورت مثالی در آمدن
آنها نزد او خطور ایشان باشد در خاطر و حضور صورت ایشان باشد در خیال
و بر این تقدیر سخن کردن ایشان با یکدیگر چنانچه مخفی نیست بزبان حال خواهد بود

که برات بفصیح تر و خوش بیان تر از زبان قال است صرحتا شحیحا شحیح فعیل است
بمعنی فاعل از شح که بفتح شین و کسر و ضم شین هر سه آمده بمعنی بخل با حرص قال
فی القاموس الشح مثلثة البخل و الحرص نوذیک الی حضرتک نوذیک
[illegible]ات بمعنی نوصلک و مراد از حضرت قبر است یعنی میرسانیم ترا بقبر تو
انی کنت فیک من الزاهدین زاهد در شی بمعنی بی رغبتی و عدم میل بآن شی است قال
فی الصحاح الزهد ضد الرغبة تقول زهد فی الشی و عن الشی ضد الترغیب فیه و ماضی آن
بفتح عین و کسر و ضم آن هر سه آمده و اسمهم یا شاریاش بکسر رای بی نقطه
و بعد از یای حطی و نقطه زیرین الف و شین نقطه دار بمعنی لباس فاخر است ابشر
بروح و ریحان و جنت نعیم روح بفتح را چنانچه از پیش رفت بمعنی راحت است و
بضم را بمعنی رحمت یا حیات ابدی و هر دو وجه خوانده شده است در آیه کریمه
فَاَمَّا اِنْ کَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ فَرَوْحٌ وَّرَیْحَانٌ وَّجَنَّةُ نَعِیْمٍ
چنانچه در کشاف قرائت بضم را در آیه مذکوره از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
روایت کرده است و در مجمع البیان از امام محمد باقر علیه السلام و تفسیر کرده اند
ریحان را در آیه مذکوره برزق طیب و روزی نیکو و شیخ ابو علی طبرسی از بعض مفسرین
نقل کرده است که مراد بریحان همین گیاه خوشبوست که باین اسم موسوم است
در وقت مردن مومن از بهشت بواسطه او می آورند تا ببوی کردن آن راحت
یابد فیقول انا عملک الصالح در کتاب کافی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر صادق ع
برین وجه روایت شده که فیقول انا رأیک الحسن الذی کنت علیه و عملک الصالح
الذی کنت تعمله یعنی من رای نیکو و اعتقاد حق توام که در دنیا بران بودی و
عمل صالح توام که بعمل می آوردی آن را و این کلام صریحست در آنکه چنانچه عمل در آن نشأه
بصورت جسم در می آید اعتقاد نیز در آن نشأه مجسم میشود ارتحل من الدنیا ارتحل بصفته

امر حاضرست نه فعل ماضی وانه لیعرف غاسله درین کلام فعلی مقدرست
بقرینه دلالت سوق کلام بران و واو وانه واو حالیت و تقدیر کلام
آنست که فیرتحل و الحال انه لیعرف غاسله یعنی پس رحلت میکند بسوی آخرت و
حال آنکه می شناسد [illegible] شده خود را و هوش آن دارد که بداند که غاسل او
کیست و میتواند بود که واو وانه واو عطف باشد و جمله وانه لیعرف غاسله
معطوف باشد بر اتاه اطیب الناس و برین تقدیر احتیاج بتقدیری در
کلام نخواهد بود و نباشد حالیه قال فی الصحاح نشدت فلانا انشده نشدا اذا قلت
له نشدتک الله ای سالتک بالله یعنی عرب گاهی که گوید نشدت فلانا انشده باین
معنی است که گفتم باو نشدتک الله یعنی از تو درخواست مینمایم بخدای تخدان
تخدان بضم خای نقطه دار و تشدید دال بی نقطه بمعنی شکافتن است قال فی الصحاح
خد الارض تخدها شقها والرعد القاصف رعد آواز کردن و غریدن ابرست
و قاصف خوردست از قصف بفتح قاف بمعنی شدت و صلابت آواز رعد
قال فی الصحاح والرعد القاصف ای شدید الصوت و من مهلک در بسیاری
از احادیث وارد است که از امام او نیز سوال میکنند و آنکه حضرت امیر ع
ذکر آن نکردند بنا بر شهرت آنست اشارت بانکه شهرت آن بمرتبه ایست
که احتیاج بذکر نیست و بواسطه رعایت کسر نفس اقدس خود سلام الله علیه و روایت
کرده اند اصحاب رضوان الله علیهم که در وقت دفن فاطمه بنت اسد والده
حضرت امیر المومنین ع رسول خدای صلوات الله علیه و آله بنفس اقدس خاص
تلقین او بودند بعد از ان فرمودند ابنک ابنک چون اصحاب از علم آن پرسیدند
فرمودند که از امام او سوال میکردند و او نمیدانست که در جواب آن چه گوید
من یاد او دادم و گفتم پسر تو پسر تو یعنی بگوی که امام من پسر من علی بن ابی طالب ع

فیما یحب و یرضی میتواند بود که هر دو بیا خوانده شود بصیغه غایب یعنی ثابت
دارد خدا تعالی ترا بر چیزی که دوست میدارد آنرا و رضا میدهد و بان متفرد
و میتواند بود که تا باشد بصیغه مخاطب یعنی بر چیزی که دوست داری تو آن چیز را
و از وی راضی باشی و هو قول الله عز و جل احتمال دیگر که ضمیر هو راجع باشد
بقول ملکین که یثبتک الله فیما یحب و یرضی بحذف مضاف و تقدیر کلام این
که هو مدلول قول الله عز و جل و بهتر آنست که عاید باشد بتثبیت و برجای داشتن
خدا تعالی مومن را بر آنچه جواب ملکین بآن داده است و گفته است الله
ربی الی آخره یعنی تثبیت و برجای داشتن مومن بر آن جواب مصداق
قول خدا تعالی است در قرآن مجید چنانچه دلالت بر آن دارد آنچه روایت
شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که آنحضرت ذکر قبض روح بنده
مومن میکردند پس فرمودند ثم یعاد روحه فی جسده و یاتیه ملکان فیجلسانه
فی قبره و یقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول ربی الله و دینی
الاسلام و نبیی محمد فینادی منادٍ من السماء ان صدق عبدی فذلک قول الله تعالی
یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت یعنی بعد از آنکه قبض روح بنده
مومن شد باز عود میکند روح او بجسد او و می آیند نزد او دو فرشته پس می نشانند
او را در قبر او و میگویند مر او را که کیست پروردگار تو که بر پرستش او قیام نمودی
و چیست دین تو که بر آن از دنیا رفته و کیست پیغمبر تو که با او ایمان آورده پس میگوید او
جواب که پروردگار من حضرت عزت تعالی و تقدس العزیز و دین من
اسلام است و پیغمبر من محمد است صلوات الله علیه و آله پس ندا میکند منادی از آسمان
که راست گفت بنده من و این مصداق قول خدا تعالی است که یثبت
الله الذین آمنوا بالقول الثابت یعنی ثابت و برجای میدارد خدا تعالی

آنانی را که ایمان آورده‌اند بقول ثابت و سخن‌های [illegible] چنانچه روایت شده از
پیغمبر صلوات الله علیه و آله که ان المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله
وان محمد رسول الله فذلک قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا [illegible] یعنی [illegible] مسلم
چون سوال کرده شود در قبر گواهی میدهد باآنکه نیست خدای [illegible]
معبود بی‌همتا و باآنکه محمد رسول و فرستاده او است پس این تثبیت و برقرار داشتن
او برین شهادت مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید که یثبت الله
الذین آمنوا الآیه ثم یفسح له فی قبره مد بصره فسح له یفسح فسحاً بفتحتین در هر دو یعنی
وسع له است و فسحت بضم فا که بمعنی وسعت و فراخیست و مراد به مد بصر او نهایت
دوریست که نظر بآن تواند رسید یعنی وسیع و فراخ میسازند قبر او را آنقدر
که چشم او کار تواند کرد و گمان نشود که منافات و مخالفتست میان مضمون این حدیث
و میان آنچه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله در ضمن حدیث دیگر روایت شده
که یفسح له فی قبره سبعون ذراعاً فی سبعین یعنی فراخ میسازند بر وی قبر او را هفتاد گز
در هفتاد گز و آنچه در کتاب کافی روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام که
یفسح له فی قبره سبعة اذرع یعنی وسیع میسازند بر وی قبر او را هفت گز زیرا که وسعت
و فراخی قبر باختلاف درجات و مراتب هر کسی مختلف میشود پس میتواند بود که مرتبه
ادنی وسعت هفت گز باشد و مرتبه وسط هفتاد در هفتاد و مرتبه اعلی مد بصر
والله اعلم ثم یفتح له باباً الی الجنة و در بعض روایات بعد ازین فقره این عبارت
واقعست که فلا یزال یتحفه من روحها و طیبها الی یوم القیمة یعنی بعد از آن میگشایند
برای او دری از قبر او به بهشت که همیشه میرسیده باشد باو راحت و نکهت
بهشت تا روز قیامت ثم یقولان له نم قریر العین قرة عین خنک شدن چشم و برطرف
شدن گریه اوست و دیدن او آنچه اشتیاق دیدن آن داشته باشد و قر بضم قاف

ضد گرمیست چون گمان برده است که اشک گرم شده از بسیاری فرح و خوشحالی
سروست و اشک گرم شده از بسیاری اندوه و حزن گرم تغییر میکند از فرح
و خوشحالی بسیار و ظفر بر دشمن تقر عین و خنک شدن چشم و میگوید قرت
عینه بکسر و فتح قاف قرة بفتح و ضم قاف لک نوائم اشاب النواعم جمع ناعم از
نعمت بکسر نون ماخوذست بمعنی متنعم به یعنی آنچه تنعم با وی باشد از مال
و امثال آن یا از نعمت بفتح نون که بمعنی نفس تنعم است و گویا احتمال دوم درین
مقام اقرب است چه گفته اند کم ذی نعمة لا نعمة له یعنی بسیار صاحب نعمتی هست که
مر او را تنعمی نیست فان الله عز و جل یقول میتواند بود که این کلام از جمله کلام امام
بوده باشد موید آنچه از کلام سابق بران فهم شد یعنی وسعت قبر و گشوده شدن
دری از بهشت در آن و خوابیدن با خنکی چشم و میتواند بود که تتمه کلام ملکین
باشد اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا یعنی مجاوران بهشت آن روز
بهترند از روی جا و مکان و نیکوترند بحسب جای استراحت که مستقر و مقیل
هر دو اسم مکان باشند و میتواند بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان
کنایه از آنکه زمان و مکان ایشان بهترین زمانها و مکانهاست که در خیال توان
آمد و میتواند بود که هر دو یا یکی از ایشان مصدر میمی باشد و معنی مصدری از آن اراده
شده باشد یعنی بهترند از روی قرار گرفتن و نیکوترند بحسب استراحت
و مقیل بر هر تقدیر ماخوذست از محل خواب قیلوله که چون در بهشت خواب
نمی باشد بر معنی لازم محمول شده و مراد بآن روز که در آیت واقعست روزیست
که در آیه سابق بران مذکورست یعنی قوله تعالی یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلٰئِکَةَ لا
بُشْرٰی یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِینَ وَیَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا که بعد از آنکه کفار
تمنا و اقتراح دیدن ملایکه و لقای خدا کردند و گفتند لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلٰئِکَةُ

اَوْ نَرٰى رَبَّنَا یعنی چرا فرستاده نمیشود بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار
صدق محمد یا چرا نمی بینیم پروردگار خود را تا با ما سخن گوید بتصدیق وی
محمد و در شأن رده علی [illegible] التفاسیر نازل شده و حاصل معنی آن والله اعلم
آنست که روزی که ببینند کافران فرشتگان را هیچ مژده نیست آن روز مر
کافران را یعنی از دو چیز که طلب کرده اند ملایکه را ببینند و در وی دیدن خدای تعالی
حدیث لا بشری شنوند و بگویند فرشتگان مر ایشان را که لقای الهی بر شما
حرام و باز داشته شده است و گویند اهل قول کافران است که چون ملایکه بر ایشان
ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدا تعالی از لقای ایشان چه شایع بوده است
میان آن جماعت که چون در شهر کسی را دیدندی و ازو ترسیدندی گفتندی
حجرا محجورا و از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که مگر بگفتن این کلمه از
شدت مرگ و صدمات آن خلاصی خواهند یافت و این حدیث دلالت
میکند بر آنکه آن روز روز مرگ و وقت رحلت از دار دنیاست و مراد بملایکه ملایکه
موت‌اند و این معنی موافقست بقول اکثر مفسرین و بعض مفسرین آن روز را بروز قیامت
تفسیر کرده اند و ملایکه را بملایکه که موکل دوزخند والله اعلم وَكَانَ الْكَافِرُ عَلٰى رَبِّهٖ
ظَهِيرًا ظاهر آنست که مراد بعبد رب اینجا اعم باشد از کافر و از فاسق که در
فسق دوام ورزد و روایت شده است در کافی بطرق متعدده که بعضی از آن خالی
از قوتی و اعتباری نیست از امام جعفر صادق علیه السلام که لا یسئل فی القبر الا من
محض الایمان محضا او محض الکفر محضا یعنی سوال نمیکنند در قبر مگر از کسی که خالص
کرده باشد ایمان را یا خالص کرده باشد کفر را یعنی دین خود را خواه ایمان باشد و خواه
کفر درست اخذ کرده باشد و تزلزل در آن نداشته باشد و کسی که ایمان او آشنا
بکفر باشد یا کفر او مخلوط با ایمان قابل آن نخواهند دانست که در قبر ازو سوال کنند

وبی سؤال قبر محشور خواهد شد مصنف گوید یا عامی عام باش یا عارف
خاص یعنی میسند مین ذلک خوردانه واین مذهب اگرچه غیر مشهور است
اما بعض این حدیث متمسک شده بان قایل شده اند والله اعلم اقبح من
خلق الله دریا درکلینی در ضمن حدیث دیگر که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
شد واین کلام برین وجه واقعست که فیقول له یا عبد الله من انت فما رایت
شیئا اقبح منک فیقول انا عملک السیّئ الذی کنت تعمله ورایک الخبیث یعنی میگوید
با تصورت که ای بنده خدا تو کیستی که من ناخوش تر از تو کسی ندیده ام او
در جواب بگوید من عمل بد توام که بان اقدام نموده وعقیده زشت توام که بران
بوده وزنی بکسر زای نقطه دار وتشدید یا یعنی هیئت وصورت تست فبشر بنزل من
حمیم استعمال بشارت اینجا بر سبیل سخریت واستهزا است همچنانچه در کریمه
فبشرهم بعذاب الیم بران وجه واقعست ونزل بضم نون وزای نقطه دار
چیزیست که بواسطه مهمان مهیا میکنند از طعام وشراب وامثال آن واین نیز
چنانچه محقق منیت بر سبیل تهکم واستهزا است وحمیم آب بسیار گرم است که اهل
دوزخ وقتی که تشنه میشوند بایشان میدهند که رفع تشنگی از خود بان نمایند
یا آبی که دوزخیان بدن خود را بان میشویند نهایتش نزل بنا بر معنی که گذشتن ذکر یافت
معنی اول انسب است تصلیه یعنی در انداختن در آتش است چنانچه گویا قصد
سوزانیدن دارد قال فی الصحاح صلیت الرجل نارا اذا ادخلته النار وان القیته
فیها القاء کانک ترید الاحراق قلت اصلیته وصلیته تصلیة اتاه ممتحنا القبر اضافه شده است
درین فقره اسم فاعل بمفعول خود بر حذف مضاف وکلام درین تقدیر است که
اتاه ممتحن صاحب القبر ومیتواند بود که اضافه مذکور از قبیل اضافه صفت باشد
بغیر معمول مثل مصارع مصر وکریم البلد وچون این توجیه متضمن تقدیری در کلام نیست

اولی است از توجیه اول و بباید دانست که احادیث بسیار وارد است در آن

که ملکین مذکور مسمی بمنکر و نکیر اند و بعضی از اهل اسلام انکار این معنی کرده اند

و گفته اند منکر عبارت از خبریست که در قبر از کافر صادر میشود و شامل انکار

زبان در وقت سوال ملکین و خلجش دل و امثال آن و نکیر عبارت از چیزی که از

ملکین بعمل می آید مثل زدن بگرز آتشین و توبیخ و ملامت میت و امثال آن

پس مومنان را باعتقاد ایشان منکر و نکیری نخواهد بود و بنابرین احادیث بسیار

درین باب وارد است که صریحست در خلاف آن والله اعلم فالیق اکفانه وجه

تخصیص القا و در افکندن کفن بعد والله ظاهر است زیرا که دران شناعت

و ناخوشی هست که مناسبت بحال او فیضربان بالفرخ بمرزبة معها ضربة ما خلق الله

عز وجل من دابة الا تذعر لها الا الثقلین یا فوخ بیای به دو نقطه تحتانی و بعد از آن

الف و فا و آخرش خای نقطه دار موضعیست از سر که اطفال را وقتی که تر و نرم باشد

بوقت ولادت آن موضع حرکت میکند و جمع آن یافیخ می آید بر وزن مصابیح و مرزبة

بکسر میم و سکون رای بی نقطه و زای نقطه دار و بای یک نقطه است بمعنی عصای آهنین و مشهور

بتخفیف است قال فی الصحاح الارزبة التی یکسر بها المدر فان قلتها بالمیم خففت

فقلت المرزبة یعنی ارزبه بتشدید با آن چیزیست که کلوخ را بآن میشکنند و هرگاه

بجای همزه میم را بخوانی باید بتخفیف با خواند و قاضی بیضاوی در شرح مصابیح که از مصنفات

اوست میگوید ارباب حدیث مرزبه را بتشدید با خوانده اند و صواب تخفیف با

و با را بتشدید گاهی باید خواند که بدل کنی میم را بهمزه ولیکن صاحب قاموس تصریح

کرده است بانکه مرزبه بتشدید با نیز آمده است و بانچه صاحب صحاح نقل کرده اصلا

متعرض نشده و تذعر بذال نقطه دار و عین بی نقطه از ذعر بضم ذال بمعنی خوف است

که مرادف فزع است و مراد بثقلین جن و انس است و سبب آنکه جن و انس را ثقلین گفته اند

زیادتی شان ایشان است نسبت بسایر آنچه بر روی زمین است از حیوانات
زیرا که عرب گاهی که میخواهد تعظیم شان چیزی را نماید بهم ثقیل بران اطلاق
میکند چنانچه در حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی بنا بر آنچه صاحب
قاموس میگوید بر نحو جمل آمده و معنی حدیث آنست که بدرستی که گذاشته ام در میان
شما بعد از خود ثقلین را که کتاب خدا و ذریه من اند بعد از من با ایشان اقتدا کنید
و ایشان را وسیله نجات و هدایت خود سازید و بعضی گفته اند ثقلین نامیدن
جن و انس بواسطه رزانت و گرانی رای ایشان است نظر بسایر حیوانات و
بعضی گفته اند بواسطه ثقیل بودن ایشانست بتکالیف شرعی و گویا حکمت در آنکه
ایشان آواز عذاب قبر را نشنوند آنست که اگر بشنوند احوال آن نشاء بر ایشان
بدیهی خواهد شد و فایده تکلیف که امتحان و آزمایش ایشان است در بندگی بر تکلیف
ایشان مترتب نخواهد بود و احادیث بسیار بطریق شیعه و اهل سنت وارد است که
اشعار بران دارد که حیوانات عجم آواز عذاب قبر را میشنوند و احساس آن مینمایند
از انجمله روایت شده است از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده اند

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انی کنت لا نظر الی الابل و الغنم و انا ارعاها و لیس
من نبی الا و قد رعی الغنم فکنت انظر الیها و هی قبلته فی المکینة ما حولها شیء یهیجها حتی
فیبطر فاقول ما هذا و اعجب حتی جائنی جبرئیل علیه السلام فقال ان الکافر یضرب ضربة

ما خلق الله شیئا الا سمعها و یذعر لها الا الثقلین یعنی پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود
که بدرستی که بودم من که میدیدم بسوی بعض شتران و گوسفندان و حال آنکه من
شبانی ایشان میکردم و نبوده است هیچ پیغمبر که شبانی گوسفند نکرده باشد پس بودم
من که نظر میکردم بسوی ایشان و ایشان ممتنع و مجتمع بودند در مکانی که داشتند و نبود
حوالی ایشان چیزی نبود که باعث تفرقه و رم کردن ایشان شود پس دیدم که ناگاه

رم کردند و متفرق شدند بخود گفتم آیا چه چیز است این و تعجب میکردم تا آنکه
جبرئیل امین علیه السلام بر من نازل شد و گفت بدرستی که کافری را در قبر ضرب
زده اند که بتازیانه زده است خدا تعالی چیزی را مگر آنکه آواز آنرا میشنود سوای ثقلین
یعنی جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست و روایت شده است در
کتاب کافی از زید بن ثابت که گفت بینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی حائط لبنی
النجار علی بغلة له و نحن معه اذ حادت به فکادت تلقیه و اذا اقبر ستة او خمسة او اربعة
صلی الله علیه و آله من یعرف اصحاب هذه الاقبر فقال رجل انا قال فمتی ماتوا فقال فی الشرک
فقال ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فلولا ان لا تدافنوا لدعوت الله ان یسمعکم من
عذاب القبر الذی اسمع منه یعنی وقتی رسول خدا ای صلوات الله علیه و آله در محوطه
بنی نجار بر استر خود سوار بودند و ما با آن حضرت بودیم که ناگاه استر مذکور رم
کرده و رسم کرده چنانچه نزدیک بود که حضرت را بیندازد که درین اثنا نظر بر
قبری چند افتاد که عدد آن شش بود یا پنج پس حضرت صلوات الله علیه و آله از
صاحبان قبور مذکوره استفسار کردند و فرمودند که می شناسید ایشانرا مردی
گفت من می شناسم حضرت از وی پرسیدند که در چه زمان مرده اند این جماعت
گفت در زمان شرک و کفر حضرت فرمودند بدرستی که این گروه مبتلی اند در قبرهای
خود بعذاب اگر نمی بود خوف آنکه شما از دفن یکدیگر باز ایستاده و در مقام سوختن
و بدریا انداختن یا بسباع و هوام دادن موتی خود در آیید از ترس آنکه مبادا ترتیب
و سرزنش هم کرده شماتت یکدیگر نموده باشید که پدر فلان بفلان عذاب گرفتار
یا خویش فلان را در دنیا عمل این بوده که در قبر برین وجه عذاب میکشد و امثال این امور
هر آینه دعا میکردم درگاه احدیت که بشنوانند شما را از عذاب قبری که من میشنوم
از آن و سلط الله علیه حیات الارض و عقاربها روایت شده است در کتاب کافی

از امام جعفر صادق علیه السلام که ان الله سلّط علیه تسعة وتسعین تنّیناً لو ان تنّیناً
واحداً منها نفخ علی الارض ما انبتت شجراً ابداً یعنی بدرستی که خدای تعالی مسلط میسازد
بر کافر نود و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن ماران نفس بر زمین دمد دیگر هرگز زمین گیاه
نرویاند و اهل سنت نیز روایت کرده اند این عدد خاص را از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله و بعضی از اصحاب حال گفته اند که نباید تعجب بکنید در تخصیص ماران
باین عدد خاص چه شاید که عدد ماران مذکور بقدر عدد صفات ذمیمه او باشد
مثل کبر و حسد و حقد و سایر اخلاق زشت و صفات ناپسند زیرا که آن بانواع
بسیار میگردد پس میتواند بود که عدد انواع آن در واقع نود و نه باشد و هر یک
از آن بعینه در آن نشاه متبدل بماری شود و بعضی از ارباب حدیث در تخصیص
عدد ماران مذکور بنود و نه وجه ظاهری اقناعی ایراد کرده اند که حاصل آن اینست
که در حدیث وارد شده که ان الله تعالی تسعة وتسعین اسماً من احصاها دخل الجنة
یعنی مر حضرت عزت را تعالی و تقدس نود و نه نام هست هر کس احصا کند و ضبط
نماید آن را داخل میشود بهشت را و معنی احصا و ضبط آن آنست که تصدیق نماید و اذعان
کند باتصاف خدای تعالی بجمیع آنها و نیز روایت شده است از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که ان الله مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة بین الجن والانس والبهائم واخر
تسعة وتسعین رحمة یرحم بها عباده یعنی حضرت عزت را صد رحمت که یکی را از آن نازل
ساخته است در میان جن و انس و بهایم و نود و نه رحمت دیگر را که اشته است که
در آخرت شامل بندگان خود سازد و ایشان را بآنها بیامرزد پس از حدیث
اول معلوم شد که حضرت عزت بیان کرده است از برای بندگان خود مراتب
معرفت خود را بنود و نه نام مبارک خود و از حدیث دوم ظاهر شد که مر بندگان را
نزد خدای تعالی نود و نه رحمت باقیست پس چون کافر از هیچ یکی از اسماء نود و

معرفت حاصل نیست پاره‌ای هراسی در مقابل هر رحمتی که بمقتضای حدیث دوم از
برای مومن در آن نشاخر ابود بجهت کافر ماری مخلوق شده است که آزار و ایذای
او میکرده باشد امنیت حاصل وجه مذکور و هو کاتری نمایش [illegible] بسیار باشد که
بخاطر خطور کند که بسیار هست که بر سر قبری می ایستیم بعد از دفن و گوش می نهادیم
اصلا چیزی از سؤال و جواب مذکور و خطاب و عتاب ملکین نمیشنویم و بسیار هست
که قبر را می شکافیم و می بینیم میت را در قبر همان چنانچه که گذاشته ایم بی آنکه ظاهر شود
که او را فشار داده باشند و از آن حال تغییر داده و اصلا ماری و عقربی نمی بینیم که در گرد وی
او جمع باشند چون تصدیق توانیم کرد امری را که مشاهده و عیان دلالت بر خلاف آن
داشته باشد پس باید دانست که نشنیدن ما سؤال و جواب قبر را و ندیدن ما حیات
و عقارب مذکوره را در عالم ملک یعنی عالم شهاده و عیان مانع نمی آید از تصدیق آن
چه تحقق امور مذکوره در عالم ملکوت است یعنی عالم غیب و این گوش و چشم را قابلیت
آن نیست که استماع و مشاهده امور ملکوتی نماید بلکه ادراک مذکور بحس دیگر است غیر این
حواس نمی بینی که صحابه رضوان الله علیهم که بسعادت خدمت پیغمبر صلوات الله علیه
و آله استسعاد داشتند ایمان آورده بودند بآنکه جبرئیل بر آن حضرت نازل میشود
و اذعان کرده بودند بآنکه حضرت مشاهده او میکند و باهم مکالمه مینمایند و حال آنکه
ایشان با آنکه حاضر بودند او را نمیدیدند و آواز مکالمه شان را نمی شنیدند پس اگر
ایمان باین معنی نیاورده تصحیح اصل ایمان و تصدیق ملائکه و وحی و نزول جبرئیل اهم
و اوجبست از تصحیح ایمان بعذاب قبر کوشش کن که آنرا بدست آوری و اگر ایمان
آورده و تجویز آن کرده که انبیا علیهم السلام مشاهده چیزی نمایند که دیده امت قابلیت
مشاهده آن نباشد و چیزی را بشنوند که امت آنرا نتوانند شنید ایمان بعذاب قبر
نیز بیار و تجویز این بکن که میت چیزی را ببیند و بشنود که ما نبینیم و نشنویم و از جمله اموری

که صورت استبعاد تراوران میشکند آنست که فکر کنی بحال کسی که در عالم خواب
در مجلسی که جماعتی نشسته اند می بیند که مار و عقرب بسیار بگرد پیش او در آمده او را
میگزند و جمعی از اهل عذاب او را بعذاب و عقاب بسیار مبتلی داشته و فی آزار نم[ایند]
و فریادهای مهیب بر روی او میکشند و او از نهایت الم و آزار می یابد چنانچه گاه
هست که در اثنای خواب از شدت آن الم و ایذا فریادهای مهیب ازو بظهور
میرسد و بدن او بلرزش در آمده عرق بر روی نشیند و حال آنکه مردمی که نزد او
حاضرند نه آوازی میشنوند و نه چیزی از مار و عقرب مذکور و کسانی که او را آزار نمی
میدهند پس قیاس کن برین حالت عذاب قبر و مار و عقرب آنرا و باین
ایمان بیار و غرض ازین تمثیل مجرد تشبیه این حالت بآن حال و تنبیه بر امکان
آن نه آنکه مار و عقرب قبر مانند مار و عقرب خواب وجود آن در عالم خیال است
و در خارج تحقق ندارد و شبهات سهیات چه جای آنست زیرا که تحقق و وجود آن در خارج
ثابت باشد و اتم از وجود مار و عقرب بیداریست بلکه نسبت حیات و عقارب
بیداری بآن از قبیل نسبت حیات و عقارب عالم خوابست بحیات و عقارب
بیداری فان الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا نظم مردمان غافلند از
عقبی :: همه گویی بخفتگان مانند :: صرف غفلت که می ورزند :: چون بمیرند آنگهی بینند
نمایش دوم بباید دانست که عذاب قبر که عبارت از عذابیست در
برزخ مابین موت و قیامت متفق علیه جمهور امتست و اکثر علما بآن قائلند و از
اهل اسلام کسی انکار آن نکرده مگر گروهی اندک که در معرض اعتنا و اعتبار نیستند
و اجماع امت بر خلاف ایشان منعقد است و احادیث نبوی بطریق مخالف و
موالف دران باب متواتر المعنی چنانچه از حد ضبط و شمار متجاوز است و شیخ
بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بسیاری ازان از طرق اهل البیت علیهم السلام

روایت کرده است چنین شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب امالی و غیر
آن از مصنفات خود و کتاب مشکات و مصابیح از طریق اهل سنت نیز بر
بسیاری از آن اشتمال دارد و آیات قرانی نیز معاضد است مثل قوله تعالی
كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی چگونه کافر میشوید بخدا تعالی و ایمان نمی آورید
بوحدانیت او و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که آثار حیات نبود پس زنده
گردانید شما را بنفخ روح در بدنهای شما و پس از این بمیراند شما را چون اجلهای شما در
رسد بعد از آن باز زنده گرداند شما را پس بسوی او باز گردانیده شوید برای مجازات
زیرا که خدا تعالی درین آیت رجوع و بازگشت بسوی او را که عبارت از برانگیخته شدن
در قیامت است عطف کرده است به ثم بر دو زنده کردانیدن پس یکی البته در
قبر خواهد بود چنانچه جمعی از مفسرین بران رفته اند که از آنجمله فخر رازیست در
تفسیر کبیر و هر کس قایل شده است بزنده شدن در قبر قایلست بعذاب قبر پس
مدلول آیت تحقق عذاب قبر باشد و قوله تعالی حکایة عن آل فرعون النَّارُ
يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ یعنی فرو گرفت آل فرعون را آتش
عرض کرده میشوند بران بامداد و شبانگاه و روزی که قیامت قایم شود گویند
فرشتگان ایشان را که در آیید ای کسان فرعون در سخت ترین عذابی که عذاب
جهنم است زیرا که عطف در آمدن ایشان باشد عذاب در روز قیامت بر عرض
ایشان بر آتش هر بامداد و شبانگاه و تقاضای آن میکند که عرض بر آتش مذکور غیر
عذابی باشد که در قیامت است و آن نخواهد بود مگر در قبر و از امام جعفر صادق ع
روایت شده است که قال فی نار البرزخ قبل القیمة اذ لا غدو و لا عشی فی القیمة یعنی

این عرض بامداد و شبانگاه بر آتش در برزخ خواهد بود پیش از قیامت
زیرا که بامدادی و شبانگاهی در قیامت نیست بعد از آن امام علیه السلام
فرمودند مگر نشنیده قول خدای عز و جل را که یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ یعنی یاد کن عطف نیز تقاضای
آن میکند که عرض مذکور در برزخ باشد نه در قیامت و قوله تعالی وَمَنْ
أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى
یعنی کسی که اعراض کند و روی بگرداند از یاد من پس بدرستی که مر او راست زیستن
تنگ و زندگانی ناخوش و حشر میکنیم او را روز قیامت نابینا که هیچ چیز را
نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن را چه اکثر مفسرین گفته اند که مراد از زیستن
تنگ و زندگانی ناخوش عذاب قبر است بقرینه ذکر قیامت بعد از آن و نمیتواند
بود که مراد از آن زندگانی دنیا باشد بواسطه آنکه بسیاری از کفار را زندگانی
دنیا خوشگوار است و ناخوشی و تنگی ندارد و مومنان را بر خلاف آن زندگانیست
در کمال ناخوشی و تنگی چنانچه حدیث مشهور الدنیا سجن المومن وجنة الکافر ناظر
بر آنست و قوله تعالی فی حق قوم نوح أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا یعنی غرق شدند
پس داخل شدند آتش را زیرا که فا چنانچه گذشت از برای تعقیب بی تراخیست
وظاهر است که در آمدن ایشان به آتش قیامت متصل نیست بغرق شدن ایشان
پس مراد از آن آتش برزخ باشد و اگر مراد حضرت عزت تعالی شانه در آمدن
ایشان باتش روز قیامت میبود مناسب این بود که عطف آن بر غرق شدن
بثم واقع شود نه بفا چنانچه مخفی نیست تا شیخ [illegible] اشتهار یافته است در
کتب کلامی استدلال بر وقوع عذاب قبر بایه کریمه رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ
وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ

یعنی کافران روز قیامت گویند که ای پروردگار ما بمیرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی
ما را دو بار پس اعتراف کردیم ما بگناهان خود که انکار بعث بود و تکذیب بعض
تو در آن آیا هست بسوی بیرون شدن از آن یا بسوی بیرون آمدن از آتش
دوزخ که بسبب آن استحقاق آن یافته ایم هیچ راهی یعنی طریقی که بآن سلوک
کنیم و از دوزخ رهایی یابیم و تقریر استدلال مذکور برین وجه است که حضرت عزت
حکایت کرده است درین آیت از کلام ایشان بر وجهی که مشعر است بر تصدیق
و اعتراف ایشان بدو میرانیدن و دو زنده گردانیدن پس یکی میرانیدن
در دنیا خواهد بود بعد از حیات و یکی در قبر بعد از سوال منکر و نکیر و یکی زنده
گردانیدن در قبر خواهد بود بواسطه سوال مذکور و یکی در قیامت بواسطه
جزا دادن اعمال و سکوت از زندگی دنیا که از ایشان واقع شده و نام آن
نبرده اند بجهت آنست که غرض ایشان ذکر زنده گردانیدنیست که ایشان را
بسبب آن زیادتی قدرت الهی معلوم شد بر بعث و بر انگیختن ایشان
ازین جهت که بعد از آن گفتند فاعترفنا بذنوبنا اعتراف کردیم بگناهانی که بسبب
انکار بعث ما را حاصل است و زنده گردانیدن در دنیا ظاهر است که بر وجهی
نیست که ایشان را بسبب معرفت مذکور بوده باشد تا اعتراف بگناهان ایشان
از سبب مذکور بر آن متفرع تواند شد و میر سید شریف در شرح مواقف
گفته است تفسیر این آیت برین وجه میان مفسرین شیوع تمام دارد و جمعی
از ایشان اشتهار یافته است بعد از آن گفته است و اما حمل میرانیدن اول
بر مخلوق شدن ایشان اجسام بی حیات در وقت نطفه و علقه بودن و میرانیدن
دوم بر میرانیدنی که بعد از حیات دنیاست و حمل زنده گردانیدن اول بر حیات
دنیا که بعد از آن مماتست و زنده گردانیدن دوم بر حیات قیامت مردود است

بانکه میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات و پیش از حیات نطفه و علقه حیاتی نبوده است
و بانکه باین حمل قایل نشده اند مگر گروهی اندک از مفسرین و اعتماد بر قول اکثر است
تا اینجا بود ترجمه کلام او در شرح مواقف و از آن معلوم شد که تفسیر بر وجه اول را
مشهور و قول اکثر دانسته و تفسیر بر وجه دوم را شاذ و قول اقل دانسته میان ایشان
مشهورترست و شیوع آن بیشتر و آنچه او بشایع و مشهور گفته شاذ است و قول
اقل و گویا این حکم ازو سهویست که بر قلم او رفته است زیرا که از تفاسیر مشهوره
که در میان است و مدار علمای عصر بر آنست کشاف علامه زمخشریست و مفاتیح
الغیب امام فخر رازی که بتفسیر کبیر اشتهار دارد و معالم التنزیل بغوی که در میان اهل
سنت بغایت مشهورست و مجمع البیان و جوامع الجامع شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه و
تفسیر نیشابوری و تفسیر انوار التنزیل قاضی بیضاوی و هیچ یک از مفسرین مذکور
تفسیر این آیت را بر وجه اول مرضی ندانسته اند بلکه اکثر ایشان وجه دوم را اختیار
کرده اند و تفسیر بر وجه اول را بعضی نقل کرده اند و تزییف کرده و بعضی بر مجرد نقل
آن اقتصار نموده اند بی آنکه ترجیح داده باشند و اگر آن شایع و مشهور میبود میان
ایشان چنانچه میر سید شریف دعوی کرده برین وجه مسلوک نمیشد پس بواسطه
توضیح مقام در صدد ایراد کلام بعضی از ایشان در آمده میگوییم صاحب کشاف نزد
تفسیر آیت مذکوره گفته است اراد بالاماتتین خلقهم امواتا اولا و اماتتهم عند
انقضاء آجالهم و بالاحیائتین الاحیاءة الاولی و احیاء البعث یعنی اراده کرده است
خدا تعالی بدو میرانیدن آفریدن ایشان را اجسام بی روح در اول فطرت و
میرانیدن ایشان را هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن
در دنیا بفیضان روح بر اجسام مذکوره و زنده گردانیدن در قیامت بنفخ اسرافیل
و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست اگر گویند چگونه صحیح باشد

که آفریدن ایشان را اجسام بی روح در حال نطفه و علقه اماتت و میراندن
گویند و حال آنکه اماتت و میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات جواب پس
اینست که چنانچه صحیح است که بگویی سبحان من صغر جسم البعوضة و کبر جسم الفیل
یعنی بپاکی یاد میکنیم کسی را که خرد گردانید جسم پشه را و بزرگ گردانید جسم پیل
و چنانچه میگویی بکسی که مباشر چاه کندن میشود تنگ ساز دهن چاه را و فراخ
گردان پایانش را و حال آنکه در مثال اول نقل از بزرگی بخردی و از خردی به بزرگی
نیست و در مثال ثانی نقل از تنگی بفراخی و از فراخی بتنگی نه بلکه مراد توانا بودن
و ساختن بران وجه است و وجه صحت این قول آنست که خردی و بزرگی گاهی
که هر دو بر یک چیز وارد شوند یعنی جایز است که یک چیز خرد ساخته شود و هم
جایز است که بزرگ بعمل آید پس اگر یکی را رجحان و اولویتی باشد بر دیگری و در تقابل
تنگی و فراخی پس هرگاه صانع در وقت ایجاد آن یکی را از آن دو امر جایز اختیار
کند با آنکه قدرت بر ایجاد بوجه دیگر نیز داشته باشد صادق است نزد
که گردانیده است آنرا از وجهی که روا بود که بران وجه ساخته شود بوجهی که اختیار
کرده است پس بر گردانیدن آنرا از آن وجه که جایز بود که بران وجه ساخته شود
و اختیار این وجه بمنزلهٔ نقل آن از آن حال باین حال ساخته این عبارت
ادا میکنند و کسی که دو میرانیدن را بر میرانیدن   از حیات دنیا و میراندن
بعد از حیات قبر حمل کرده برو لازم است که قایل شود بسه حیات حیات دنیا
و حیات قبر و حیات قیامت و این خلاف منطوق قرآن است که
ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین مگر آنکه متحمل تکلف شود و بگوید چون
حیات قبر حیات مستقل نیست و جمیع آثاری که بر حیات مترتب بران ترتب
ندارد از معرض اعتبار ساقط است یا آنکه گمان برده باشد که بعد از زنده شدن

در قبر دیگر بیرون نخواهد بود و همان زندگی باقی خواهد بود تا روز قیامت و شرح
باشد ایشانرا در سلک جمعی که استثنا شده اند از صاعقه یعنی از بیهوشی و مردن
و متعلق الهی که الا من شاء الله و آن جماعت که میفرماید و نفخ
فی الصور فصعق من فی السموات و الارض الا من شاء الله یعنی دمیده شود در
در صور یعنی در بوق اسرافیل یا صورها اموات علی اختلاف التفسیرین پس بیهوش
میشوند و میمیرد هر کسی که در آسمانها و زمینهاست مگر کسی که مشیت الهی تعلق
بزنده بودن او گرفته باشد پس اگر گویند بنا برین چگونه این معنی سبب آن میشود
که ایشان بگناهان خود اعتراف نمایند و گویند فاعترفنا بذنوبنا میگوییم برای آنکه
که ایشان منکر بودند بعث و زنده شدن در قیامت را و بآن ایمان نداشتند
و بسبب آن گناه بسیار ایشانرا حاصل شده بود زیرا که هر که عاقبت اندیش
نباشد و ملاحظه آخر کار خود نداشته باشد لاجرم در فراخی میدان معاصی خواهد
کوشید پس چون دیدند که مردن و زنده شدن بر ایشان تکرار یافته است دانستند
که خدای تعالی قادر است بر اعاده حیات در ایشان روز قیامت مثل قدرتی که بر
آفریدن ایشان در اول فطرت داشت و اعتراف کردند بگناهان خود که
آن گروه بودند از انکار قیامت و معاد جسمانی و گناهانی که بسبب انکار خود
از ایشان صادر آمده بود آنچه بود ترجمه کلام صاحب کشاف و امین الاسلام شیخ
ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر جوامع الجامع میگوید اراد بالاماتتین خلقهم امواتا
اولا و اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیاتین الاحیاة الاولی واحیاء البعث
و قیل الاماتتان هما التی فی الدنیا بعد الحیوة والتی فی القبر قبل البعث والاحیاتان
هما التی فی القبر للمسائله والتی فی البعث یعنی اراده کرده است خدای تعالی مرده
گردانیدن آفریدن ایشانرا در اول فطرت اجسام بی حیات و میرانیدن

ایشان را بعد از منقضی شدن اجلهای ایشان و بروز نده گردانیدن ایشان
در دنیا و زنده گردانیدن قیامت را و بعض گفته اند که دو میرانیدن در دنیاست
بعد از حیات و میرانیدنی که در قبر میباشد پیش از قیام قیامت و بعث اموات
و دو زنده گردانیدن عبارت از زنده گردانیدن در قبر است بجهت
سوال منکر و نکیر و زنده گردانیدن در وقت بعث بواسطه مجازات و
مکافات و از افاده مقصود کلام این دو فاضل بزرگوار و الله اعلم و ای طرز
بسا باشد که بخاطر خطور کند که تفسیر آیت مذکور بر وجهی که شایع و مشهور است
چنانچه مذکور شد تقاضای سکوت از ذکر زنده گردانیدن و میرانیدن
در قبر میکند با آنکه آن باتفاق واقع است آیا سبب سکوت از آن و عدم ذکر
آن چه باشد و چرا آیت برین وجه نازل نشد که ربنا احییتنا ثلثا و امتنا ثلثا
تا شامل آن نیز باشد پس بباید دانست که حیاتی که در قبر است حیات
برزخی یعنی امریست میانه موت و حیات و حیات کامل نیست زیرا که چیزی
از آثار حیات بران مترتب ندارد سوای احساس الم و لذت چنانچه بعض
امت توقف کرده اند در آنکه حکم کنند بآنکه در قبر اعاده روح به بدن میت
متحقق است و گفته اند که میت را در قبر حالتی بهم میرسد که ادراک الم عذاب
و لذت رحمت مینماید بی آنکه روح به بدن او عود کند پس از اینجهت حیات
مذکور را از معرض اعتبار نیاورده اند و در جنب آن دو حیات دیگر حیات
ندانسته چنانچه شارح مقاصد در کتاب خود میگوید اتفاق کرده اند اهل حق
بر آنکه خدای تعالی باز میگرداند بمیت نوع حیاتی که تواند با آن ادراک الم و لذت
نمود و لیکن توقف کرده اند در آنکه آیا روح در آن حال به بدن میت تعلق
میگیرد یا نه و آنچه بوهم در می آید که نمیتواند بود که حیات بهم رسد بی آنکه

روح ببدن تعلق گیرد در معرض منعست زیرا که آن موجود حیات کامل مسلم است
که بان قدرت بر جمیع افعال اختیاری بهم میرسد نه مطلق حیات انتهی
ترجمه کلامه و حق آنست که روح نیز ببدن میت تعلق میگیرد والا او را اقتداری
بر جواب منکر و نکیر نمی بود نهایتش تعلق مذکور تعلقیست ضعیف چنانچه اشعار
بران دارد آنچه روایت شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق ع
در ضمن حدیث بزرگی که فیدخل علیه فی قبره ملکا القبر منکر و نکیر فیلقیان
فیه الروح الی حقویه یعنی در می آیند برو در قبر او فرشتگان قبر یعنی منکر و
نکیر پس میافکنند در بدن او روح را تا تهی گاه او و چون این حکم نسبت بجمیع اموات
عموم دارد بعضی استبعاد کرده اند و رد داشته اند تعلق روح را ببدنی
که طعمه حیوانات درنده شده باشد یا سوخته باشد و خاکستر او بر باد رفته و حق
آنست که هیچ استبعادی دران نیست نظر بقدرت الهی بر آنکه ممکن است که اجزای
اصلیه منویه بدن از هم نپاشد و متفرق نشود یا آنکه بعد از هم پاشیدن
و متفرق شدن تقدیر کند که فراهم آید و روح بآن تعلق گیرد و از امامان
ما علیهم السلام احادیث بسیار روایت شده است که دلالت دارد بر آنکه
اجزای اصلیه منویه برقرار میماند از انجمله حدیثی است که روایت کرده است ابو جعفر
محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز از کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که از آنحضرت
سؤال کردند از حال میت در قبر که آیا جسد او بعد از مردن از هم می پاشد حضرت
فرمودند نعم حتی لا یبقی له لحم و لا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی بل تبقی فی القبر
مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة یعنی بلی از هم می پاشد و چنان میشود که نه
گوشتی باقی میماند و نه استخوانی مگر طینت و سرشت او یعنی اجزای اصلیه که
ازان مخلوق شده که آن از هم پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند در قبر او گرد شده

تا وقتی که خدا تعالی آن جسد را باز از آن پیدا فرماید چنانچه اول بقدرت آفریده
شده بود [illegible] بالایه دانست که آنچه این حدیث دلالت برآن
دارد که علما در آن نشأه بصورت جسم در می آیند و در قبر و حشر قرین و همنشین
صاحبان خود می باشند و در بسیاری از احادیث وارد است از طریق مخالف
و موافق از انجمله حدیثیست که اصحاب ما رضوان الله علیهم روایت کرده اند
از قیس بن عاصم که گفته است وارد شدم با جماعتی از طایفه بنی تمیم بر پیغمبر
خدای صلوات الله علیه و آله پس در آمدم بخدمت آنحضرت و صلصال بن
دلهمس در خدمت آنحضرت بود پس گفتم ای پیغمبر خدای وعظی کن ما را و پندی
ده که از آن نفع یابیم چه ما جماعتی ایم بادیه نشین که در صحراها بسر میبریم و همیشه
نمیتوانیم بخدمت تو استسعاد یافت پس رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود
یا قیس ان مع العز ذلا و ان مع الحیوة موتا و ان مع الدنیا آخرة و ان لکل شیء رقیبا
و علی کل شیء حسیبا و ان لکل اجل کتابا و انه لا بد لک یا قیس من قرین یدفن
معک و هو حی و تدفن معه و انت میت فان کان کریما اکرمک و ان
کان لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک و لا تحشر الا معه و لا تسئل الا عنه فلا
تجعله الا صالحا فانه ان صلح انست به و ان فسد لا تستوحش الا منه و هو فعلک
یعنی ای قیس بدرستی که با هر عزتی خواری هست و با هر زیستنی مردنی هست
و بدرستی که دنیا را آخرتی در پی است و بدرستی که هر چیز را که خدا تعالی
آفریده است نگاهبانی مقرر است و بر هر چیزی شمارکننده [illegible] بکل و بدرستی
که هر اجل را که از برای امری مقرر شده نوشته هست بر طبق آن در لوح
محفوظ که تغییری بآن راه نمی یابد و بدرستی که ناچار است مر ترا ای قیس از مصاحبی
که با تو در زیر خاک در آید و حال آنکه او زنده باشد و تو با او بزیر خاک در آیی و حال آنکه

تو مرده باشی پس اگر آن مصاحب بزرگوار باشد عزیز و گرامی میکند ترا و اگر
ناکس باشد ناکس میکند ترا و او محشور نمیشود روز قیامت مگر با تو و تو نیز محشور
نمیشوی مگر با او و از تو سوال نمیکنند مگر از یکی او و نیستی او پس مگردان او را
مگر صالح و پسندیده زیرا که اگر پسندیده باشد با او موانست خواهی گرفت
و از صحبت او محظوظ خواهی بود و اگر فاسد و ناپسند باشد وحشت و رمیدگی
تو نخواهد بود مگر از او و او گرفتار زحمت در دنیا راوی گوید پس گفتم ای پیغمبر خدا
دوست میدارم که این کلام در ضمن بعض ابیات بنظم در آید که فخر میکنیم
با شما بخواندن آن بر جمعی از عرب که نزد ما میباشند و ذخیره کنیم آنرا
در خاطرهای خود پس حضرت باحضار حسان بن ثابت که از شعرای آن زمان
بود فرمان دادند و هنوز نیامده بود که مرا توفیق این نظم روزی شد
و مضمون کلام حضرت را در ضمن بعض ابیات بنظم در آوردم پس گفتم ای رسول
خدا به تحقیق که مرا ابیاتی چند درین معنی روی داده است که گمان من آنست که
موافق باشد با آنچه ارشاد شما است و این ابیات را که گفته بودم بر آنحضرت
خواندم نظم تخیر خلیطا من فعالک انما ∴ قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل
ولا بد بعد الموت من ان تعده ∴ لیوم ینادی المرء فیه فیقبل ∴ فان تک مشغولا
فلا تکن ∴ بغیر الذی یرضی به الله تشغل ∴ فلن یصحب الانسان من بعد موته
ومن قبله الا الذی کان یعمل ∴ و چون ترجمه ابیات مذکور در لباس نظم خوشتر بود در
ضمن این ابیات یاد یافت مثنوی ز فعل خویشتن بگزین انیسی ∴ که باشد
قبر را نیکو جلیسی ∴ جلیس قبر نبود جز فعالت ∴ کز آن ظاهر شود حال مآلت
بود ناچار بعد از مرگ یاری ∴ که باشد روز حشرت غمگساری ∴ پس ار کاری
کنی باید چنان کرد ∴ که راضی باشد از تو ایزد فرد ∴ مکن خود را بشغلی زجهان بند

بجز آن کسش جزا و اداء دادند که بعد از مرگ و پیش از مرگ یارش
مرد را اجر فعل کار رسد و در ضمن شرح بعض احادیث سابقه نیز در باب
مجسم شدن اعمال در آن عوالم سخنان مذکور شد که تذکر آن درین مقام نافعست
و بعضی از اصحاب قلوب و ارباب حال گفته اند که مار و عقرب و آتشی که
در قبر و قیامت ظاهر میشود بعینه اعمال قبیحه و اخلاق ناشایسته و اعتقادات
باطله فاسده است که در آن نشاه بآن صورت در می آید و بآن لباس
متلبس میشود همچنانچه روح و ریحان و حور عین و میوه های بهشتی که مر نیکوکاران را
خواهد بود نفس اعمال صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات حقه و آرای پسندیده
ایشانست که در آن نشاه باین هیات بر می آیند و مسما باین اسما میگردد
زیرا که حقیقت واحده گاه هست که بسبب اختلاف مواطن و تغییر مکان بصور
مختلفه و هیات متغیره میگردد چنانچه در حدیث نهم تفصیل و بیان سبق ذکر یافت
و گفته اند که اسم فاعل در کریمه وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ بمعنی مستقبل نیست
که مراد این باشد که بدرستی که جهنم محیط خواهد شد در نشاه اخروی مر کافران را
چنانچه ارباب ظاهر از مفسرین ذکر کرده اند بلکه بر حقیقت خود واقعست یعنی
حال زیرا که قبایح اعمال و ذمایم اخلاق و اعتقادات باطله که درین نشاه با ایشان
محیط شده اند همین و ایشان در آمده جهنمست که ظاهر خواهد شد بایشان در آن نشاه
بصورت آتش و حیات و عقارب آن و برین قیاس کن کلام حضرت عزت را جایی
که میفرماید اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى ظُلْمًا اِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
نَارًا که با ترجمه اش در حدیث سیوم ذکر یافت و جایی که میفرماید يَوْمَ
تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا یعنی روزی که می یابد هر نفسی آنچه عمل کرده است
از خیر حاضر کرده شده و چه مراد نه اینست که جزای عمل خود را نزد خود حاضر می یابد

می باید در لباس دیگر و همچنین کریمه فالیوم لا تظلم نفس شیئا ولا تجزون
الا ما کنتم تعملون ترجمه بحسب [illegible] والله اعلم
آنست که پس امروز یعنی روز بعث ستم یافته نمیشود هیچ نفس خیری یعنی در
هیچ چیز بر او ستم نمیکنند و جزا داده نمیشود مگر آن خیری که بعمل می آورید یعنی جزای
عمل شما همان عمل شما خواهد بود در لباس دیگر و صورتی غیر آن صورت
و مانند این آیات کریمه در کلام مجید بسیار واقعست و در احادیث نبوی نیز
این معنی بسیار وارد شده است مثل قول پیغمبر صلوات الله علیه و آله که الذی
یشرب فی آنیة الذهب والفضة انما یجرجر فی جوفه نار جهنم یعنی کسی که بیاشامد
چیزی را در ظرف طلا و نقره امیست و جز این نیست که حرکت میکند و بجوشش در
می آید درون او آتش دوزخ و قول او صلوات الله علیه و آله که الظلم ظلمات
یوم القیمة یعنی ظلم ظلمات و تاریکی روز قیامت همان ظلمیست که در دار دنیا
واقع میشود و قول او صلی الله علیه و آله که الجنة قیعان و ان غراسها سبحان الله و بحمده
یعنی بهشت زمینیست هموار و درختان آن سبحان الله و بحمده است کنایه از آنکه گفتن این کلمه
در آن نشاء درخت بهشت خواهد شد و امثال این احادیث بسیار است و الله الهادی

حدیث چهلم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی
قدس الله روحه از شیخ قدسی اطوار شیخ مفید علیه الرحمه از شیخ ابو القاسم جعفر بن
محمد قولویه از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم
بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از حماد از ابی بصیر که گفت سئلت ابا عبد الله جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام عن ازواج المؤمنین فقال فی الجنة علی صورهم
لو رأیته لقلت فلان شرح کلام راوی امام علیه السلام در ضمن آغاز

و سه تمامیش و انجام انجامه مشتمل بر دو فن پنجش اول خلاصه
آنکه سوال کردم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از ارواح
حضرت فرمودند ارواح مؤمنان در بهشت بصورتهای بدنهای ایشان که
اگر به بینی آنرا هر آینه خواهی شناخت و خواهی گفت این فلانست یا بنامی که
داشته است خواهی خواند و خواهی گفت ای فلان علی الاحتمالین پنجش
دوم عن ارواح المؤمنین یعنی از آنچه حال ارواح ایشان بآن آیل میشود بعد از
گذاشتن بدنها و بسیار است که اطلاق میکنند روح را بر جسم بخاری که بوجود
می آید از خون لطیف بنجاست آمده و کشیده میشود بسوی تجویفی که در جانب چپ
دل واقع است و مراد اینجا آن چیزیست که انسان که میگوید من اشارت بآن
میکند یعنی نفس ناطقه و این معنی از روح اراده شده است هرجا در قرآن و
حدیث وارد است و عقلا را در حقیقت آن حیرت تمام واقعست چنانچه
بسیاری از ایشان اعتراف کرده اند بعجز از معرفت آن تا آنکه بعضی گفته اند قول
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ از باب تعلیق است
که اینچنانچه ممکن نیست راه بردن بشناخت نفس ناطقه ممکن نیست پی بردن بمعرفت
کنه پروردگار و قول الهی در قرآن مجید که وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ
قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نثر معانیه این
چنین است والله اعلم آنست که سوال میکنند از تو ای محمد از روح و حقیقت
آن بگوی بایشان که روح از امر پروردگار من مخلوق شده است و بشما داده
نشده است از علم مگر اندک یعنی علمی که بشما عنایت شده وافی بدانستن حقیقت
روح و امثال آن نمیکند مترجم گوید نزاد از بطن دانش چون نزادند از بت
ظرف دانش شک دارند ؛ بنازد تا غرورت زنده دل ؛ بماندند بعلم الاعلی

باین علم قلیل این پر دلی چیست ٭ دلی از لاف دانش ممتلی چیست ٭ خداوندا
بعجزم راهبر کن ٭ غرور دانشم را پی سپر کن ٭ دلی ده محرم راز الهی
زبان شکر پاش بی کنهی ٭ کزان خود بزرگ خودبینی نیاید ٭ وزین خو
عجز و مسکینی بیاید ٭ و بالجمله اقوال علما در حقیقت روح بسیار است و آنچه
از انجمله مشهور شده است چهار ده قول است که ما در مجلد چهارم از مجموعه که مسمی
بکشکول است ذکر آن کرده ایم و آنچه از آن جمله رای ارباب تحقیق بران قرار
گرفته است آنست که روح در داخل بدن نیست بر نحوی که جزو بدن باشد
یا در بدن حلول کرده باشد بلکه او جوهریست مجرد از صفاتی که لازم جسمیت
بری و از عوارض مادیه عاری و تعلقی که ببدن دارد همین تعلق تدبیر و تصرف
است و بس و این قول مختار اعاظم حکمای الهی و پسندیده اکابر صوفیه و اشراقیین
و رای اکثر متکلمین امامیه نیز بران قرار گرفته مثل شیخ مفید و بنی نوبخت
و خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ جمال الدین مطهر حلی و از اشاعره نیز جمعی با ایشان
در اختیار این قول موافقت کرده اند مثل راغب اصفهانی و محمد غزالی و امام فخر
رازی و این مذهبیست پسندیده و رایت شایسته که کتب آسمانی بآن
نازل است و احادیث مصطفوی بآن ناظر و بدلایل عقلیه و علامات حدسیه
و مکاشفات ذوقیه معاضد فقال فی الجنة ظرفیه اینجا بطریق مجازست
باعتبار تشخص روح بآن تعلق گرفته و الا چنانچه مذکور شد روح مجردست و
[illegible] مکان ندارد و علی صورة ابدانهم خبر ثانی مبتدای محذوفست که خبر اولش
فی الجنة است و کلام درین تقدیر است که ارواح المؤمنین فی الجنة علی صور ابدانهم
یا حالست از ضمیر مستتر در ظرف که فاعل ظرف است و کلام باین آئین که
هم فی الجنة حال کونهم علی صورة ابدانهم و مراد اینست که قرار گرفته اند و قیام

دارند بران صور و محتمل است که علی بمعنی فی استعمال یافته باشد چنانچه در
وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا و مصدوق وَاتَّبَعُوا مَا
تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ بران وجه واقعست بنابر انچه مفسرین
ذکر کرده اند و گفته اند تشبیه شده است درین آیه ملابست تعلقی که میان ایشان
هست بملابست ظرفی و استعمال شده است علی که از برای ملابست تعلقی موضوعست
در ملابست ظرفی بطریق استعاره تبعیه و در آیه لعنت فلان ضمیر مذکر
غایب در راجعست بصورت که در ضمن صور مذکورست و چون صورت
اینجا بمعنی شبح و مثال است صحیح است که ضمیری که راجعست باو مذکر واقع شود
والا لفظ صورت مونث است و ضمیری که راجع باشد باو میباید ضمیر مونث
باشد یعنی اگر بمعنی آن شبح و مثال را هر آینه میگویی این فلان است یا
باو ندا میکنی و میگویی ای فلان چنانچه در پیش اول مذکور شد و بر تقدیر
اول جارست از تقدیر مبتدا و بر تقدیر ثانی از تقدیر حرف ندا که کلام
درین تقدیر باشد که لعنت هذا فلان یا لعنت یا فلان زیرا که اگر تقدیر
نکنیم لفظ فلان مفرد خواهد ماند و مفرد نزد اهل عربیه صلاحیت آن ندارد که
محکی عنه قول واقع شود نمایش اول ظاهر قول امام علیه السلام درین حدیث که
فی الجنة علی صورة ابدانهم دلالت دارد بران که بهشت الآن مخلوق است و
موجود است و هر کس بموجود بودن بهشت الآن قایل شده است بموجود بودن
دوزخ نیز قایل است پس بظاهر این حدیث بر موجود بودن آن نیز استدلال
توان کرد و این معنی یعنی موجود بودن بهشت و دوزخ الآن مذهب اکثر اهل اسلام است
و خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره در تجرید نیز این مذهب را اختیار کرده است
و بعض آیات قرانی بر ریشه آن ساخته مثل قوله تعالی أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

بهشت نازل ست و قوله تعالی اُعِدَّتْ لِلْکَافِرِیْنَ دلالت
دوزخ یعنی بهشت آماده و مهیا شده است از برای پرستشکاران و خدا
ترسان و دوزخ مهیا و آماده شده است از برای کافران و مشرکان پس خبر
داده است حضرت عزت از آماده شدن هر دو بصیغهٔ ماضی و این دلالت
میکند بر آنکه پیشتر ازان مخلوق و آماده بوده اند والا لازم آید که کلام الهی
بر دروغ و کذب محمول شود تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و حمل کردن آن
بر آنکه تعبیر شده است از معنی مستقبل بصیغهٔ ماضی بواسطهٔ اشعار بر تحقق
وقوع آن برگردانیدن کلام است از ظاهر خود بی آنکه ضرورتی بآن قاضی
باشد و برین وجه استدلال کرده اند جمهور اشاعره بر مطلوب مذکور و والد
بزرگوار قدس سره را درین مقام کلام ایست که حاصل آن اینست که انطباق این
دلیل بر مدعی بمذهب معتزله که قایل شده اند بانکه قران حادث است یعنی
بنو و بهم پیدا شده بحسب ظاهر صورتی دارد اما بر مذهب اشاعره که کلام نفسی را
قدیم میدانند و میگویند کلام نفسی مدلول کلام لفظی است مشکل است زیرا
که بهشت و دوزخ باعتقاد ایشان حادث است پس ناچار است ایشان را
که هر صیغهٔ ماضی که در باب بهشت و دوزخ در قرآن واقعست بر معنی استقبال
حمل کنند تا بر خدا تعالی دروغ لازم نیاید پس استدلال مذکور بمذهب ایشان
تمام نباشد و بخاطر میرسد که کلام اشاعره را برین وجه توجیه توان کرد
که مراد ایشان ازین کلام بحث الزامیست با اکثر معتزله مثل عباد و ابی هاشم
و قاضی عبد الجبار و امثال ایشان که بهشت و دوزخ را الآن مخلوق نمیدانند
و میگویند روز قیامت مخلوق خواهند شد بانکه قرآن پیش ایشان ام
حادث [illegible] باشد که استدلال کرده باشند بر مطلب مذکور باخبار الهی

از قصهٔ آدم و حوا علی نبینا و علیهما السلام با آنکه ایشان ساکن بهشت
باغوای شیطان ایشان را در خوردن گندم مستحق خروج از آن شدند
الهی چون آمدند از موضعی که اگر بهشت مخلوق نباشد لازم می آید که اخبار
مذکور از جانب خدای تعالی مقرون بصدق نباشد تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا و این استدلال نیز ضعیف است بانچه بعض مفسرین ذکر کرده اند
که جنتی که خدای تعالی از خروج آدم و حوا از آن خبر داده است باغیست
از باغهای دنیا که با ایشان ارزانی داشته بود و ایشان بقدر نعمت خدا نشناخته
خود را مستحق خروج از آن ساختند و مؤید حرف ایشان است حدیثی که
روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از حسن بن بشیر که گفت
سوال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از حقیقت بهشت آدم علی نبینا و علیه
حضرت فرمود که جنة من جنان الدنیا تطلع فیها الشمس والقمر ولو کانت من جنان
الآخرة لما خرج منها ابدا یعنی بهشت آدم باغی بود از باغهای دنیا که در آن
آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت می بود هرگز از آن بیرون
نمی آمد و اما آنچه در شرح مقاصد و شرح جدید تجرید مذکور است که قایل شدن
بانکه بهشت مذکور باغی بود از باغهای دنیا متضمن تلاعب و بازی کردن در
امور دین و مخالفت اجماع مسلمین از جملهٔ استقامت عاریست زیرا که
تلاعب و بازی بامور دین گاهی لازم آید که اعاظم مفسرین نقل آن نکرده باشند
و احادیث نبوی بر طبق آن وارد نباشد اما بعد از آنکه اکثر مفسرین نقل
آن کرده باشند و از ائمه اطهار روایت آن بصحت رسیده باشد ظاهر است
که از قبیل تلاعب و بازی نخواهد بود و اما اجماع مسلمین که ایشان دعوی آن
کرده اند ثابت بودن آن در معرض منعست و قول الهی که قلنا اهبطوا

مِنْهَا جَمِيعًا یعنی گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود
روید از بهشت همه شما اصلا دلالتی بران نیست که بهشت مذکور در روی
زمین بوده است زیرا که نقل کردن از زمینی بزمینی دیگر را نیز هبوط مینامند
چنانچه بعد از انکه قوم موسی علی نبینا و علیه السلام او را تکلیف کردند
که از پروردگار خود برای ما درخواه که بدل مَنّ و سَلوی که از عطایای آسمانی بود
سیر و پیاز و عدس و خیار از زمین برویاند بایشان خطاب رسید که
أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ
لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ یعنی آیا بدل میکنید آن چیز را که بحسب واقع زبون تر و خوارتر
بآن چیزی که در نفس امر بهتر و نیکوتر است فرود آیید بشهری از شهرهای ارض
مقدسه که بدرستی که مر شما راست دران شهر آنچه خواستید از آنچه طالب
مراد بهبوط درین آیت انتقال ازان زمین است بشهری از شهرها نه فرود آمدن از
غیر زمین بزمین نهایتش ظاهر قول خدا تعالی جایی که میفرماید فَقُلْنَا اهْبِطُوا
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ
شاید که دلالت کند برانکه هبوط ایشان از غیر زمین باشد بزمین زیرا که
معنی آیت والله اعلم آنست که گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود
روید از بهشت بدنیا بعضی از شما مر بعضی را دشمن و مر شما راست در زمین قرارگاه
و متاع زندگانی و برخورداری تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار ظاهر تامل
مترجم که بوجه تامل در حاشیه برین وجه مذکور است که میتواند بود که الف و لام
الارض الف و لام عهد باشد نه الف لام جنس و مراد بهبوط همانچه در ترجمه
آیات سابقه سبق ذکر یافت و معنی آیه والله اعلم این باشد که انتقال نمایید
ازین باغ بزمین دیگر که شما راست دران زمین قرارگاه و متاع زندگانی

تا وقت رسیدن اجلهای شما پس این آیه نیز دلالت بر مدعای ما کند
والله اعلم بحقایق الامور باید دانست که ازین حدیث دو امر مستفاد
میشود اول باقی ماندن نفس ناطقه انسانی بعد از خرابی و از هم پاشیدن بدن
و این امریست که اکثر عقلای ملل و حکمای فلاسفه بدان رفته اند و انکار آن نکرده
مگر گروهی اندک مثل جمعی از اطبا که قایل شده اند بانکه نفس مزاج انسانیست و
امثال ایشان از جامعی گرچندان اعتباری بایشان و سخنان ایشان نیست و شواهد
عقلی و نقلی بر بقای نفس بعد از مفارقت بدن بسیارست و کتاب مطالب العالیه
که از مصنفات امام فخر رازیست بر بسیاری از ان اشتمال دارد و کافیست
درین باب مدلول آیه کریمه وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ
اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ أَلَّا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يعنی مپندار ای محمد آنها را که
بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند
نزد پروردگار خود روزی داده میشوند از میوه های بهشت در حالتی که شادمان
و فرحناک اند بانچه عطا کرده است خدای تعالی بدیشان از فضل خویش و شادمان
میشوند ببشارت بانانکه هنوز در نرسیده اند بایشان از پس ایشان و امیدوارند
که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادمان میشوند بانکه بر
احوال آخرت و بر اخلاف اطلاع یافته یقین میدانند که هیچ ترسی نیست بایشان
از انچه از پیش ایشان خواهد آمد و نخواهد بود که اندوهناک شوند بر مفارقت دنیا
و انچه در ان گذارند نقل است از ابن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله صحابه را گفت چون برادران شما روز احد شهید شدند حضرت عزت جانهای

یا در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طیران کنند
و بر شاخهای طوبی آشیانه ساخته‌اند از جویبار فردوس آب خورند و بوقت
استراحت بر حاشیه خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش
آویخته و ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد برادران و یاران ما را ازین سعادت
که یافته‌ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق سبحانه برای
تعریض حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود و بعضی گفته‌اند پدر جابر
انصاری که از شهدا بود از حق سبحانه درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دگر بار
شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم لم یزلی برین وجه رفته که آیندگان
از رجوع ممنوع باشند گفت بار خدایا از سعادت حال و لطف نوال که مراد است
یاران مرا خبر کن این آیه نازل شد والله اعلم امر دوم آنکه بعد از مفارقت بدن
تعلق میگیرند بشبحهای مثالی که در هیئت و صورت مشابه بدنهای اصلی باشند چنانچه
صوفیه و حکمای اشراق بران رفته‌اند و در حدیث سابق نیز اشعاری بران بود
و آنچه از احادیثی که از ائمه اهل البیت علیهم السلام منقول است مستفاد میشود آنست
که تعلق نفوس باشباح مذکور در عالم برزخ که مابین موت و قیامت است خواهد بود
و در صورت اشباح مذکور تنعم خواهند داشت و احساس الم و لذت خواهند نمود
تا قیام قیامت بعد از آن از اشباح مذکور ببدنهای اصلی عود خواهند کرد و همچنانچه
در دنیا بودند جلوه‌گر خواهند شد و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
در آخر کتاب جنایز از کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که ان الارواح فی
صفة الاجساد فی شجرة فی الجنة تتعارف و تتسائل فاذا قدمت الروح علی الارواح
تقول دعوها فانها قد اقبلت من هول عظیم ثم یسألونها ما فعل فلان و ما فعل فلان
فان قالت لهم ترکته حیّاً ارتجوه و ان قالت لهم قد هلک قالوا قد هوی هوی

بدرستی که روحهای انسانی بصفت جسدهای ایشان در درختی اند در بهشت
می‌شناسند و از یکدیگر خبرها می‌پرسند پس چون روحی از بدن مفارقت کرده
وارد شد میگویند بعضی از ایشان که بگذارید او را که دل با خود آرد چه که از هول
عظیمی خلاص شده روی بما آورده است بعد از آن از وی میپرسند که فلانی چه کرد
و فلانی بچه عمل اقدام نمود پس اگر در جواب ایشان گوید او را زنده گذاشتم
امید آمدن او می‌بندند و اگر گوید هلاک شد میگویند هوی هوی یعنی فرو رفت
فرو رفت کنایه از آنکه بجهنم واصل شد چه اگر از اهل بهشت می‌بود بما ملحق می‌شد
و در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ان
ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنة یاکلون من طعامها ویشربون من شرابها
ویقولون ربنا اقم لنا الساعة وانجز لنا ما وعدتنا والحق آخرنا باولنا یعنی
بدرستی که روحهای مؤمنان در حجرهای بهشت اند و از طعامهای بهشت تناول
مینمایند و شرابهای بهشت را می‌آشامند و میگویند پروردگارا قایم ساز
بر ما ساعت قیامت را و وفا کن بوعده‌ای که با ما کرده و ملحق ساز آخر ما را باول ما و در باب
ارواح کافران بر خلاف این روایت شده است یعنی روایت شده است
که آنها در حجرهای دوزخ خواهند بود و خورشهای ایشان طعام و شراب دوزخ
خواهد بود و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمة در
کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود
بیونس بن ظبیان که ما یقول الناس فی ارواح المؤمنین یعنی مردم چه میگویند
در باب روح مؤمنان و حقیقت حال آن بعد از مفارقت بدن یونس گفت
میگویند در حواصل مرغان سبز خواهند بود در میان قندیلهایی که از زیر عرش
آویخته است پس حضرت علیه السلام فرمودند سبحان الله المؤمن اکرم علی الله

ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طایر اخضر یا یونس المؤمن اذا قبضه الله صیّر روحه
فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون ویشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه
بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا یعنی یا حکیم پاکی از جمیع نقایص جدا را
که مومن بزرگوارترست نزد خدا تعالی از آنکه روح او را در چینه‌دان مرغ سبز
جای دهد ای یونس مومن را چون قبض روح شود میگرداند حضرت عزت روح
او را در قالبی مانند قالبی که در دار دنیا در آن جای داشته پس در آن قالبها میخورند
و می آشامند و چون روحی تازه بدنی مفارقت کرده بر ایشان وارد شد او را
می شناسند بهمان صورتی که در دنیا بران صورت بوده و امثال این احادیث
در طریق شیعه اهل بیت بسیار وارد است و در طریق اهل سنت نیز بعضی
احادیث که در معنی باین احادیث نزدیکست نقل شده است والله اعلم بحقیقة الامر
باین سبب بعضی را توهم شده است که قایل شدن بانکه ارواح انسانی بعد از
مفارقت بدنهای اصلیه بشبحهای مثالی تعلق میگیرند چنانچه از احادیث مذکوره
فهم آن شد قایل شدن بتناسخست و این توهمیست بیجا و خیالیست باطل چه
تناسخی که جمیع فرق اسلام بر باطل بودن آن اتفاق دارند تعلق ارواحست بعد از
مفارقت بدنهای اصلیه باجسام دیگر در همین عالم کون و فساد یا باجسام عنصری که
ترکیب یافته باشد از عناصر اربع که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است
چنانچه بعض حکما گمان برده اند و قسمت کرده اند آنرا بر نسخ و مسخ و فسخ و رسخ
بر نهجی که اگر انتقال مذکور ببدن انسانیست نسخست و اگر ببدن حیوان
دیگرست از بهایم و سباع مسخ و اگر بقالب نباتاتست مثل ریاحین و اشجار
فسخ و اگر بصورت جمادات است مثل زخارف و احجار رسخ بتفصیل و بیانی
که در شرح تجرید و بعض کتب کلامی مذکورست یا باجرام فلکی که عبارت از افلاک

با آنچه مردوست از کواکب و امثال آن جسد اخرویا بعد از آنکه
عنصری تعلق گرفته باشد بر اختلاف مذاهب و آرای باطلات
مجمل خود تفصیل یافته اما قایل شدن بآنکه در عالم دیگر و در غیر این نشأ تعلق
بدنهای مثالی میگیرند و در مدت برزخ که از وقت مردنست تا قیام قیامت
در آن بدنها بعبادت پروردگار قیام مینمایند و بعد از قایم شدن قیامت باز
ببدنهای اول بقدرت الهی عود میکنند بر این وجه که اجزای بدن اصلی را که
متفرق شده اند و از هم پاشیده جمع مینمایند و بهم ترکیب میدهند یا بر این
وجه که از کتم عدم باز مثل آن اول شی خلق میکند علی اختلاف المذهبین تو و چه عکس
قول بتناسخ نیست و اگر اصطلاح تازه وضع کنند و این تعلق را تعبیر بتناسخ
نمایند فلا مشاحه معهم فی الاصطلاح و بباید دانست که آنچه ارباب تناسخ در معرض
انکار اصحاب حقیقت و محققین ملت هم حکم بکفر ایشان کرده اند نه بواسطه آنست که
ایشان قایل شده اند بآنکه روح از بدن اصلی ببدن دیگر انتقال می یابد والا
لازم آید که معاد جسمانی که متفق علیه اهل اسلام است تناسخ باشد چه آن نزد
بسیاری از اهل اسلام بر آن وجه است بلکه بواسطه آنست که ایشان النفوس
معتقد انسانی را قدیم میدانند و میگویند روح در همین عالم کون و فساد از
بدن اول ببدنهای دیگر عنصری یا فلکی انتقال می یابد و معاد جسمانی آخرت که از ضروریات
دین است و مخبر صادق بآن خبر داده قایل نیستند چنانچه امام فخر رازی در کتاب
نهایت العقول تصریح باین معنی کرده است و هذه عبارته ان التناسخیین یقولون
بقدم الارواح و ترددها الی الابدان لا فی هذا العالم و انما ننجیه یقولون بعدها
و ترددها الیها فی هذا العالم و ینکرون الآخرة و الجنة و ان روا انما کفروا من اجل
هذا الانکار یعنی اهل اسلام میگویند ارواح همه حادث شده و بعد از مفارقت بدنها

بدلی در هستند رفت اند و درین عالم و ارباب تناسخ ارواح را قدیم
میگویند باز در همین عالم نقل به بدنهای دیگر خواهند نمود و
منکر نشاه آخرت و بهشت و دوزخ با و اینکه اهل اسلام حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه
اینست پس ظاهر شد که فرق بسیارست میان تناسخی که بسبب کفر ایشانست
و میان انچه اهل اسلام بآن قایل شده اند والله الهادی الی الختام بدانکه
و انست که انچه در بعض احادیث اصحاب ما رضوان الله علیهم وارد شده و اینکه
شبحهائی که نفوس ناطقه بعد از مفارقت ابدان مادام که در عالم برزخند بآنها تعلق
میگیرند باجسام نیستند و بر صورت بدنهای عنصری که گذشته اند حلقه حلقه می نشینند
و با یکدیگر سخن میکنند و از اکل و شرب لذت می یابند و بسیارست که در هوا
میان آسمان و زمین و در روی هوا با یکدیگر ملاقات مینمایند و یکدیگر را می شناسند
و امثال این امور که دلالت بر نفی جسمیت از ایشان و اثبات لوازم جسمیت از برای
ایشان بنابر انچه در کلینی و غیر آن از امیرالمومنین علیه السلام و اولاد اطهار آن
حضرت که برتبه عصمت فایزند روایت آن ثبوت پیوسته اعتبار آن میکنند که
اشباح مذکور از کثافت جسمانیات در گذشته اند و بلطافت مجردات نرسیده
بلکه ایشان ذوجنبتین اند و واسطه اند میان جسمانیات و مجردات و موید این معنیست
انچه طایفه از اکابر حکما گفته اند که در وجود عالم مقداری هست غیر عالم حسی که واسطه
میان عالم مجردات و عالم مادیات نه بآن لطافت است و نه باین کثافت
و در آن عالم مر اجسام و انواع اعراض را از حرکات و سکنات و آوازها
و طعمها و بویها و غیر آن شبحهای مثالی هستند که بذات خود قایمند و تعلق ندارند
بماده و آن عالمیست وسیع و جهانیست فراخ که ساکنان آن بر طبقات مختلفه اند
متفاوتند در لطافت و کثافت و خوشی و زشتی صورت و مراتب شان را

وران بدنهای مثالی جمیع حواس ظاهری و باطنی موجود است که بانها ادراک لذت
می نمایند و الم جسمانی و روحانی استفاع می یابند و مولانا قطب الدین محمد علامه
در شرح حکمت اشراق فرموده وجود این عالم را با انبیا و اولیا و بزرگان حکما نسبت
داده است و بالجمله اگرچه برهانی از براهین عقلی بر وجود آن قایم نیست ولیکن به بعضی ظواهر
نقلی تایید یافته و ارباب عرفان و اصحاب حال دعوی یافت آن به مجاهدات
ذوقیه نموده اند و مشاهدات کشفیه اثبات آن کرده و ظاهر است که ارباب ارصاد جسمانی
پس چنانچه تصدیق می نماید این جماعت در روحانی در درک مطالب و دریافت حقیقت اشیا
عند مرتبه نیز اند از اصحاب ارصاد جسمانی پس چنانچه تصدیق می نماید این جماعت را در آنچه
دعوی یافت آن می نمایند در مخفیات عالم ملکی سزاوار است که تصدیق نمایی آن جماعت
را نیز در آنچه خبر می دهند از آن از اسرار عالم قدس ملکوت والله وکیل علی نقول ما
بحقایق الامور من المنقول والمعقول انه ولی الخبر و ملهم الصواب و بیده مفاتیح الابواب

و ها انا اختم الکلام حامدا لله علی توفیق الاتمام و مصلیا علی رسوله سید الانام
و آله البررة الکرام مسلما مستغفرا تمت بعون الملک الوهاب.

نسخه ترجمه قطب شاهی سنه ۱۱ هجری

تم تم

